

کلیات
منہی الامال
جلد دوم

در زندگانی و شرح احوال چهارده معصوم علیهم السلام
مؤلف: شمس الاسلام مرحوم حاج شیخ عباس قمی

دیراستار:
حسین استادولی
اشارات باقر سلوم

قمی، عباسی: ۱۳۱۹-۱۳۵۳

منتهی الامال فی تواریخ الطغی و الاذل مؤلف عباس قمی

ویراستار: حسین استاد ولی، تهران: باقر العلوم

چ ۲ (ج ۲) ISBN 964-5984-43-7

(فهرست نویسی بر اساس اطلاعات قیما)

عنوان اصلی: منتهی الامال فی تواریخ الطغی و الاذل

این کتاب با نامشروع مختلف در اسطوره‌های معارف منتشر شده است.

کتابنامه: ۱- چهارده معصوم - سرگذشتنامه ۲- نامه انبیا - سرگذشتنامه

الف: عنوان: ۸۴، حق / ۹۵/۹۵ ۲۹۷/۹۵ ج

کتابخانه ملی ایران: ۱۳۹۲۷-۷۸م



■ نام کتاب: منتهی الامال فی تواریخ الطغی و الاذل علیه السلام

■ مؤلف: مرحوم حاج شیخ عباس قمی (طاب ثراه)

■ ویراستار: حسین استاد ولی

■ سروقچین: مینا عباسی خراسانی

■ نمونه خوان: شاتم عباسی

■ لیتوگرافی: صدف

■ چاپ: چاپ پیام

■ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

■ چاپ دوم: ۱۳۸۴

■ ناشر: انتشارات باقر العلوم، ناصر خسرو، کوچه حاج نایب، تلفن: ۰۲۳۹۰۹۷۷۷

شابک: ۷-۴۳-۵۹۸۰-۹۶۴ جلد دوم شابک: ۹-۴۲-۵۹۸۰-۹۶۴ جلد اول

شابک: ۲-۴۵-۵۹۸۰-۹۶۴ مشترک ۲-۱

■ حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

بسمه تعالی

باب ششم

- در تاریخ حضرت سید الشاجدین و امام الزاهدین جناب علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ۲
- فصل اول: در بیان ولادت و اسم و کنیت آن جناب ۵
- فصل دوم: در مکارم اخلاق حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۹
- فصل سوم: در عبادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۱۷
- فصل چهارم: در ذکر پارچهای از کلمات شریقه و مواظب بلیغة حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۲۲
- فصل پنجم: در بعضی از معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۳۰
- فصل ششم: در انتقال حضرت امام زین العابدین علیه السلام از این دارقانی به فرادیس چنان و سرای جاودانی ۳۷
- فصل هفتم: در ذکر اولاد حضرت سید الشاجدین امام زین العابدین علیه السلام ۴۹

باب هفتم

- در تاریخ حضرت ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین باقر علوم الاولین و الآخیرین علیه السلام ۱۲۹
- فصل اول: در بیان ولادت و اسم و کنیت و لقب آن جناب ۱۳۱
- فصل دوم: در مکارم اخلاق حضرت امام محمد باقر علیه السلام و مختصری از مسائل و مناقب آن جناب ۱۳۴
- فصل سوم: در معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام ۱۳۶
- فصل چهارم: در ذکر بعضی از مواظب و کلمات حکمت آمیز حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام ۱۵۵
- فصل پنجم: در وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بیان آنچه در میان آن حضرت و مخالفان واقع شده ۱۶۹
- فصل ششم: در ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام ۱۷۸

باب هشتم

۱۸۱	در تاریخ حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق <small>علیه السلام</small>
۱۸۳	فصل اول: در بیان ولادت و اسم و لقب و احوال و اندک آن حضرت
۱۸۶	فصل دوم: در مختصری از مناقب و مکرمات اخلاق و سیرت حمیده حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	فصل سوم: در پاره‌ای از کلمات حکمت آمیز و مواعظ و تمایح حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۲۱۱	فصل چهارم: در ذکر چند معجزه از معجزات حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۲۲۵	فصل پنجم: در بیان بعضی صفتها که از منصور در اتیقی به حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> رسید
۲۳۴	فصل ششم: در وفات حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۲۳۸	فصل هفتم: در ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۲۴۹	فصل هشتم: در ذکر چند نفر از بزرگان اصحاب حضرت صادق <small>علیه السلام</small>

باب نهم

۲۷۱	در تاریخ حضرت باب الحوائج ابي الله تعالى جناب امام موسی کاظم <small>علیه السلام</small>
۲۷۲	فصل اول: در ولادت آن جناب و اسم و کنیه و لقب آن حضرت
۲۷۶	فصل دوم: در مکرمات اخلاق و مختصری از عبادت و سخاوت و مناقب و مفاخر حضرت امام موسی <small>علیه السلام</small>
۲۹۲	فصل سوم: در ذکر چند معجزه باقره از دلائل حضرت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۳۱۰	فصل چهارم: در ذکر پاره‌ای از کلمات شریفه و مواعظ باقیه حضرت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۳۱۷	فصل پنجم: در شهادت حضرت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> و ذکر بعضی از صفتها که بر آن امام مظلوم واقع شده
۳۳۱	فصل ششم: در بیان اولاد و اعقاب حضرت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۳۵۹	فصل هفتم: در ذکر چند نفر از اصحاب حضرت امام موسی کاظم <small>علیه السلام</small>

باب دهم

۳۷۵	در تاریخ امام زامن همان مولانا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء
-----	---

فصل اول: در ولادت و اسم و کنیت و لقب و نسب آن حضرت	۳۷۷
فصل دوم: در مستحضرى از مناقب و عاقل و مكارم اخلاق ثامن الائمه على بن موسى الرضا عليه السلام	۳۸۲
فصل سوم: در دلائل و معجزات حضرت امام رضا عليه السلام	۳۹۵
فصل چهارم: در مختصرى از كلمات و اشعار حكمت آميز كه از حضرت امام رضا عليه السلام نقل شده است	۴۱۰
فصل پنجم: در بيان وقت حضرت امام رضا عليه السلام از مدینه به مرو و تقویم مأمون ولایت عهد را به آن سرور ایمان و ذکر مجلس مناقرة آن جناب با علماء ادیان	۴۱۸
فصل ششم: در اخباریه شهادت حضرت رضا عليه السلام و کیفیت شهادت آن جگر گشته رسول خدا ﷺ	۴۲۵
فصل هفتم: در ذکر چند نفر از اعاظم اصحاب حضرت امام رضا عليه السلام و ذکر حاج آن حضرت و عمل بن علی خراسانی	۴۶۲

باب یازدهم

در تاریخ امام ابو جعفر امام محمد تقی جواد عليه السلام	۴۷۷
فصل اول: در ولادت و اسم و لقب و کنیت و نسب آن جناب	۴۷۹
فصل دوم: در بیان مختصرى از فضائل و مناقب و علوم حضرت جواد عليه السلام	۴۸۲
فصل سوم: در دلائل و معجزات حضرت امام محمد تقی عليه السلام	۴۹۱
فصل چهارم: در ذکر یارهای از كلمات پذیرفته و مواعظ پلایه حضرت امام محمد تقی عليه السلام	۵۰۴
فصل پنجم: در شهادت حضرت امام محمد تقی عليه السلام	۵۱۶
فصل ششم: در ذکر اولاد حضرت جواد عليه السلام	۵۲۹
فصل هفتم: در ذکر چند نفر از بزرگان اصحاب حضرت جواد عليه السلام	۵۳۸

باب دوازدهم

در تاریخ امام عاقل ابو الحسن الثالث امام علی نقی عليه السلام	۵۳۷
فصل اول: در تاریخ ولادت و نسب و کنیت آن حضرت	۵۳۹
فصل دوم: در بیان مختصرى از فضائل و مناقب و مكارم اخلاق حضرت امام علی نقی عليه السلام	۵۴۱
فصل سوم: در دلائل و معجزات حضرت امام علی نقی عليه السلام	۵۴۸
فصل چهارم: در ذکر چند کلمه موعظه منقوله از حضرت هادی عليه السلام	۵۶۰

فصل پنجم: در حرکت حضرت امام علی نقی <small>علیه السلام</small> از مدینه طیبه به سامرا و ذکر بعضی از ستمها که از مخالفین	۵۶۹
بر آن امام معین واقع شده و شهادت آن حضرت	۵۷۷
فصل ششم: در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی <small>علیه السلام</small>	۵۸۶
فصل هفتم: در ذکر چند نفر از اصحاب حضرت امامی <small>علیه السلام</small> است	۵۸۵

باب سیزدهم

در تاریخ امام یازدهم، والد امام منتظر، حضرت ابو محمد حسن بن علی عسکری <small>علیه السلام</small>	۵۹۱
فصل اول: در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب و احوال و ولادت ماجده آن حضرت	۵۹۲
فصل دوم: در مختصری از عکارم اخلاق و نوادر احوال حضرت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۵۹۵
فصل سوم: در مناقب و معجزات پاهریت حضرت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۶۰۷
فصل چهارم: در ذکر بعضی از کلمات حکمت آمیز حضرت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۶۱۲
فصل پنجم: در شهادت حضرت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۶۱۶
فصل ششم: در ذکر چند نفر از اصحاب حضرت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۶۲۵

باب چهاردهم

در تاریخ امام عاقله هم حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	۶۳۱
فصل اول: در بیان ولادت با سعادت حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small> و احوال و ولادت ماجده آن حضرت و ذکر بعضی اسماء و القاب شریفه و شامائل مبارکه آن جناب	۶۳۲
فصل دوم: در ذکر جملة ای از خصائص حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	۶۴۹
فصل سوم: در اثبات وجود مبارک امام دوازدهم حضرت حجت و تعییت آن حضرت	۶۵۷
فصل چهارم: در معجزات پاهریت و خوارق عادات که از حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small> صادر شده است	۶۶۷
فصل پنجم: در ذکر حکایات و قصص آنان که در غیبت کبری به خدمت امام زمان <small>علیه السلام</small> در آمده اند	۶۸۵
فصل ششم: در ذکر شتمانی از تکلیف عباد بالنسبة به امام عصر <small>علیه السلام</small>	۷۳۰
فصل هفتم: در بیان بعضی از علامات ظهور حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	۷۴۴
فصل هشتم: در ذکر مواب اربعة حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	۷۵۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُخْبِرْتُكُمْ، وَسَلَامٌ عَلَى بَهَادِرِ الدِّينِ الْمُعْظَمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْوَرَى.

اَنَا بِهَذَا مِنْ مَجْلَدِ دُومِ اسْتِ از كِتَابِ مِنْهُمْ الْأَمَالُ فِي تَوَارِيخِ الشُّبُهِ وَالْآلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
تَأَلَّفَ مِنْ قَبْرِ بِي بِضَاعَتِهِ وَتَمَشُّكِهِ بِهَذَا حَدِيثِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِيَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ ضَا
الْقَمِي (عَفَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ طَرَانِمِهِمَا)، وَمُشْتَمِلِ اسْتِ بِرِ يَابِ شُشْمٍ وَصَايِرِ أَبْوَابِ أَنْ كِتَابِ شَرِيفِ تَا
بَابِ بَهَارِ دَهْمِ.

أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُؤَفِّقَ لِتَحْقِيقِهَا، وَتَهَيَّؤَ لِي سَاعَةً اخْتِيَارِيَةً، إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

باب ششم

در تاریخ حضرت سیدالشاجدین و
امام الزاهدین جناب علی بن الحسین
زین العابدین علیه السلام است

و در آن چند فصل است

فصل اول

در بیان ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب است

بدان که در سار یخ میلاد آن حصرت اختلاف بسیار است و شدید اصح احوال سیده
جماعتی الاوئی سید سی و ششوی و یا پنجم سنه سی و هشت بود باشد
والده مکرمه آن حصرت عقیما محدره شهر بانو دختر پیر محمد بن شهر بانو من پرویز بن هرمز
بن ابو شیر و آل پادشاه عجم بودند. و بعضی به جای شهر بانو شهر بانو گفته اند چنانچه شیخ
الحزب الغنملی در ارجو و خود فرموده

وَأُمُّهُ دَاتُ السَّعَمِ وَالْمَخْجِي	شاه پادشاهت پسر محمد
وَهُوَ ابْنُ شَهْرَبَانٍ ابْنِ تَمَسْرِي	نموده در تیس پناه کنسری

علامه محسنی رحمته الله در جلاء القیود فرموده است نابویه ۷ سنه هجری از حصرت امام رضا رحمته الله
وایست کرده است که عبدالله بن عامر جو خراسان فتح کرد و دو دختر از به دجود پادشاه
عجم گرفت و بران عثمان بن ساد پس یکی را به حصرت امام حسن رحمته الله و دیگری را به

حضرت امام حسین علیه السلام داد و آن را که حضرت امام حسین علیه السلام گم شد حضرت امام ریس العابدین علیه السلام او به هم رسید چون با حضرت ر. او میزنند شد او به حضرت انهی و صل شد و دهم دیگر بر در وقت ولادت فرزند او و وقت پیدایش یکنی کبر . حضرت امام حسین علیه السلام او را رسانید کرد و حضرت او را امام می گفت و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد حضرت امام ریس العابدین علیه السلام او را به یکنی از سبیلان خود و و بیج کرد و به بر سید مسهر کرد که حضرت امام ریس العابدین علیه السلام این صولت الله علیه مادر خود را به یکنی از سبیلان خود و و بیج نمود

مولود گوید : من حاکم مخالف در دین آنچه گیدید در شعبان اولاد حضرت امام حسین علیه السلام که سوزانو در زمان عمر و زنده و عادت کنم از راهیال سباهی گرفته باشد و آن که در عداوت شده اشهر و اقربان چنانکه غلط او ندی به سید مسهر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون دختر پس دختر دین شهر یازده آخر پادشاهان حکمرانی عمر و زنده و دادر ما به کرده خلیع دجراان صدیقه به سبیلان جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع وی او روشن شد

و چون عمر از آنه کرد که وی او را سید صانع شد و گفت سید مادر هر مر که سو دس به فرم او دراز می کسی عمر گفت به گیب انده عمر دسبام می دهد او خواب که او را از که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که به سخی که معجبدی چگونه دانستم که دشنام به پس عمر امر که که کند در میان مردم او عروشد حضرت فرمود : من یکا فرو حس دختران پادشاهان هم چند کافر باشند ولیکن بر او عروشد به یکنی : مسلمانان خود اخبار کند و او به او بیج کنی و مهر او از عضاوی پید المال او حساب کرد عدم فرمود و گفت یکی از اهل محقق را اختیار کنم از سعادت مند و دست بر و در حضرت امام حسین علیه السلام گذارد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او پید به باز فارسی که چه نام داری ای کبریا ؟ عرض کرد : جهانیه حضرت فرمود : سیده نور شهر یانویه به کرده اند عرض کرد : پس نام خود هر چه است حضرت از به عداوتی فرمود است گفتی : پس و کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود که ای سبیلان میجو محافظت نما و اخبار کن به سوی او که هر ندی از به هم خواهد سید به مهری اهل رمسین باشد بعد از قوه و ایس مادر او صیاه در به ظویه هر است پس حضرت امام ریس العابدین علیه السلام او به هم رسید

و رویت کرده است که پیش از آنکه شکر مسلمانان بر سر ایشان برود، مهر آنان در جواب دید که حضرت سید الشهدا داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیهما السلام و او برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او پرویع کرد شهر دایم گفت که چو صبح شد صاحب بخور شید هیک امام در دین من جا کرد و پیوسته خیال آن حضرت بودم، چو سب دیگر ده جواب رفتم حضرت فاطمه صاحب الله علیه را در جواب دادم که به رد می باشد و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت در جواب مبعضان شدم، پس فرمود که در پی خود و سکر مسلمانان بر پدر تو عاقبت خواهند شد و بود انسیر خواهند کرد و نه رودی به فرزند من حسین خو می رسید و خطا نخواهد گفت که کسی دستی به تو برساند آنکه نه فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به مو دستی نرساید ن نگه مو به مدینه برد و جواب حضرت امام حسین علیهما السلام دادم که همان است که در خواب حضرت سید الشهدا به پدر من آمده بود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر به عهد او درآورده بودند نه پس سب او را اختیار کردم

و شیخ مفید رحمه الله رویت کرده است که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام خریث بر حایر والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر پر دگر را برای حضرت فرستاد حضرت یکی را که شاهزاده نام داشت به حضرت امام حسین علیهما السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیهما السلام را او به هم رسانید و دیگری را به محمد بن ابی بکر ناد و هاشم حد مادری حضرت صادق علیهما السلام را او به هم رسانید پس قیسم با امام زین العابدین علیهما السلام خاله اده بودند (انتهی)

و اما کنی و القاب آن حضرت

پس بدانکه اسامی در کتب آن حضرت ابو الحسن و ابو محمد است و القاب مشهوره آن حضرت برین العابدین و سید الساجدین و العابدین و زکی و امین و سجاد و ذو القربان و نفس نگیں آن جناب به روایت حضرت صادق علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ لَهُ الْفُضَّلُ یُودَعُ وَ بَعَثَ رُوَیثُ إِمَامُ مُحَمَّدٍ مَاقِرَ عَلَیْهِ أَقْبَرُهُ لَهُ وَ جَ رَ ابَتْ حَضْرَتُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَیْهِ الْخَیْرُ وَ سَقِ قَاتِلُ الْحُسَیْنِ جَ عَنْ عَلَیْهِ السَّلَامُ

این بنویس که حضرت امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده است که پدرم عیسی بن الحسین علیهما السلام

هرگز نادر نگردد بعضی از حصار میگردد سجده برای سکر آن نعمت و محتوانه بهائی از کتاب حد که این سجده باشد دیگر بکه سجده می کرد و هرگاه حق تعالی از او در دفع می کرد که از او در جمیع بد می کرد سجده ای را او می کرد واجب سجده می کرد و هرگاه از حصار واجب فارغ می شد سجده می کرد و هرگاه توفیق می یافت که میان بد کسی اصلاح کند برای سحر یا سجده می کرد و بر سجده در جمیع مواضع سجود و حضور سابق و به بد میباید آن حضور را اسعاد می کنند.

و میرزا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در موضع سجده پدرم اثرهای سنگار و
بر مدگپها بود که در هم سالن نهم دیده آنها را می بینید و در هر مرتبه اند و از مدگم بسج
موضع را می بینید. عجب است با حضرت را در الوضو است هر چه از پدر

مؤلف گوید که اصل این کلمه اند شعله و حتی ثقیات الثغیر است یعنی آنچه در زمین به شد
صبر چون یحیی و عیسی و دو سه عدد ماسد را و خوا و غیر آن در این معلوم می شود که
یسانی و دو کلمه است. انوهای عبار که حاضر است از کتب معتبره پند می رسد و در تکرار
سبعه صد بار می کشد است در هر سال دو بار بعد از قطع می کردند دیگر باره به هم می رسد
پند و است که است که چون هر روز حدیثی از حضرت علی علیه السلام را
می کرد می گفت حسد داد من بنی العابدین علی بن الحسین علیه السلام ستمیان بن عیسی بر رسید که
جز این حاضر است. بنی العابدین می گویند؟ گفت بنی آنچه سیدم از سعید بن ابی
روایت کرد از ابن عباس که حضرت علیه السلام فرمود که در روز قیامت ستمانیان را
نحاسب بنی العابدین علیه السلام می گویند که من مدعی علی بن الحسین علیه السلام بنی طایفه در
این هنگام به تمام و ناز و سکونت حضرت اصل حاضر بر بشکافد و بیاید

و در کشف الغمّه است که سبب مصلحت شدن انحصار برده لقب بن العابدین از آنست که
بسی از حجاب در مجرای عذاب به تنگید رسیده و پس مصلحت به حصول مباد غلبگی
ظاهر شده از انحصار است. از عبادت خود مشغول نگذارد انحصار برده او مصلحت است پس حد
و ابهام پای انحصار بر در دهان گرفت و درین به نحوی که انحصار برده عالم خود و به
موجه او نگردیده پس چه از شرع شد از عبادت که او شیطانی است او است که در
و نظمه خود خود دور موی معنوی و باز هر چند عبادت خود خدا شایسته است صدای
شایسته که سه مرتبه نور به کرد و انوار این انعام بدین قانونی و بسبب عبادت کنندگان پس این لقب
ظاهر شد در عباد مردم و مشهور گشت.

فصل دهم

در مکارم اخلاق حضرت امام رین العابدین علیه السلام است

و در آن چند حدیث است

اول - در کظم عیظ آن حضرت است

شیخ مفید و غیره روایت کرده اند که مردی از اهل بیت حضرت امام رین العابدین علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به آن جناب سلام و دشنام گفت. حضرت دو جواب داد: چیزی نفرمود پس بفرموده من برو تا اهل مجلس خود را فرمود که سبیدی آنچه آید. شعله گفت؟ الحال خوب است تا آنکه من بماند برویم تا او نماند. جواب هر از دشنام او گفت: می نیم و ما دوست می داریم که جواب او را می نماند. پس حضرت معین خود را برگرداند و حرکتی نکرد و می خواست

وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

اوی گفت از نهواند؟ آن حضرت پس به شریعه داسیم که بد به او می خواهد گفت. پس مرد سر را برد و صاف داد و فرمود به او بگو که علی بن الحسین است. حو این شخص سب که آن حضرت عده ایست بیرون می دهد بی شرف و شکند اما سب که مدن آن حضرت برای آن است که مکافات کند بعضی جفا می های او. حضرت جواب داد: او را!

فرمود ای برادر بر آمدی بودم و به مر چس و چنین گفتم پس هرگاه آنچه گفتم از نهی من است از خدا می خوانم که پشتم را درموا و اگر آنچه گفتم من نیست حق تعالی بیامر دمو را راوی گفت آن مرد که چنین صید میان دیدگان آن حضرت را بر بوسید و گفت آنچه مرا گفتم در تو نیست و من به یار سیدیها سر او را رسم راوی حدیث گفت که آن مرد در بن حسن علیه السلام بوده

دوم - گذشت از محالمان

صاحب کشف الغمته نقل کرده که روای آن حضرت از محدثین روایت شده بود مردی ملاقات کم داری او دشنام و اسرا گفت نه آن جناب. غلامان آن حضرت را خواستند سه او حیدم را برساند فرمود از آن حال خود گذارید پس رو کرد به او مرد و فرمود ما شجر غنک من امرنا اکثر از آنچه از کارهای ما از تو پوچیده است بیشتر است از آنکه تو بدانی و بگوئی پس از آن فرمود آیا تو را حاجتی می باشد که در شجاعت آن در غایت کنیم؟ آن مرد شرمناک شد پس آن حضرت گاهی میانه فرج بر دوش داشتند و او آفتابند و امر فرمودند که هر از در هم به دو بدهد پس بعد از آن هر وقت آن مرد آن حضرت را می دید می گفت کم ای می جهم که تو از اولاد سوز خدائی و تعالی

سوم - [گذشت از خطای غلامان]

و نیز روایت کرده که وقتی جماعتی میهمان آن حضرت بودند گفتار از خدام مناصب و کتابی از سوره بقره و زنده سیخ به حضور مبارک وارد سیخ کتاب از دست او افتاد بر سر کودکی از آن حضرت که در بر بردیال بود او را هلاک کرد آن غلام صاحب مضطرب و متحیر ماند، حضرت پایداری فرمود آن خود را آزادی در آن خدا و این کار را به عذر نگفتی پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده و دفن نمودند

چهارم - [اسان گیری با مملوکان]

در کتب معسره نقل شده که آن حضرت وقتی مملوک خود را در مریه خواند او جوان داد و جوان در مریه سوم جوان داد حضرت به او فرمود ای پسر که این پسران هم

شیمی؟ عرصی گر شنیدم هر مود پس چه شد؟ نو، که جواب من صادق؟ عرصی کرد
چو از تو بر مودم، هر مود اعداء لله الدن جعل ملکوتی یا منی و حمد حلالی را که مندرک من
ار من این گر دانید.

پنجم - [همسر دادن کسیرت]

بیر و بت شده که در هم ماضی این حضرت کسیرت خود می خواند می فرمود هر میر
سدهام را در بر تو و د حاجت من ادا م. هر یک از معا حوائص اعداء او به سو
دهم و اگر جو شده به من و روح و گر حوائص اعداء فرماسم چو یکی از یساک عرصی
می کرد بخوایم حضرت سده دفعه می گفت: خداوند، گو و باس و اگر یکی حوائص می مانده
تا این جو می فرمود: ای بر سید: چه خواهد؟ به هر چه فراتر او به: تا
می فرمود:

ششم - [خدمت در حج]

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امام بن العابدین علیه السلام سفر
می کرد و هر جماعتی که با او و سرط می گردید یساک که حاکم رفق و مو آنچه
محتاجید به: تا حضرت باشد چنان افتاد که رضی الله عنده می سفر کرد پس صاحب هر بی
این حضرت: تا آن جماعت گفت: بی می دانید؟ این مرد که همسر شماست؟ گفته
به گفت: بن بر گوار عی بر الحسین علیه السلام است و که شنیده به یک دفعه از حای خود
خبر رسیده و با او میا: کس بی سید و عرصی کردند تا سو الله اراده فرمودی که
ما را به آتش و روح بسوزانی؟ هر گاه دانسته از دست باریک ما خبر می رفت به ابدالدهم
ما هلاک می گسیم؟ چه چیز شما را بر این کار انداخته؟ هر مود من و منی سفر کردم با
جماعتی که هر می شناختند. بشاک برای خوشودی رسول خدا صلی الله علیه و آله ریاده از آنچه من
مسحوق بودم: من غلظت و به ریاض کردند: این روی بر شنیدم که مسامیر من به آن رفتار
نمایند من به سیده: تا هر مود: و سید دانید.

هفتم - [حلم و بردباری]

و نیز از آن حضرت سار و سبب که ده که در مدینه مردی بطل بود که به هر دو طرح خود مردم مدینه را به حنده می آورد و قتی گفت: این مرد یعنی علی بن الحسین علیه السلام هر مانده و عاجر گردانده و هیچ و آنسم وی را به حنده انکم ناز که وقتی حضرت می گذشت و دو را علامانتر د پست سرش بودند پس آن مرد بطل آمد و ای ناخوش و از دی هر دو طرح از دوی مبارکسر کشید و بر لب آن حضرت به هیچ وجه نه ای افتاد بود پس از این آن مرد بطل و دای مبارک و بار گرفتند و او دند و پر دو مبارک کشید و کشید حضرت هر مود کی بود این مرد؟ عرض کردند مردی بطل است که ای مدینه ند و کردار خود می خنداند فرمود به او بگوئید این لفظ یوماً یقنع فیه المکلفون، یعنی سختی و زوری است که در این روز دای که عمر حق به بطلان گذرانیده اند بال می برد

هشتم - [عبادت و خدمت]

سبح صدوق در کتاب حصان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وید کرده که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه وری هر از رکعت نماز می گزاران چنانکه امیر المومنین علیه السلام نیز چنین بود و از برای پدرم پانصد درجه حرمت بود در خدمت در خدمت دو رکعت نماز می گزاران و گاهی که نه نماز می استاده رنگ مبارکش میبیر می کشید و خیالش بر حد او نه چنان مایه بدگزار دیم بود و اعضا سرش از خوف می ترسید و جازش نماز مودع بود یعنی ماسد آنکه می دانند این نماز خراوسد و بعد از آن دیگر نماز مسکن بخم اهد بود او

و زوری در نماز استاده بود که جدا از یک طرف ده ش مبارکش ساقط شد حضرت آنجا نکرد و ای در سه فرموده تا بعد از تمام شد شخصی از جناب آن حضرت از بی التفاتی به وید رسید فرمود وای م و باد ای می دانی بر کی استاده بودم و تا که بکلم می گذرم؟ همان قبل از بی شود از نماز بنده مگر آنچه که دل او با او همراه باشد و به جای دیگر نیز داند آن مرد عرض کرد پس ما هلاک شدیم یعنی از جهت این نمازهای حقصور است که به حد می آوریم، فرمود به چنین است حق تعالی مدارک خواهد فرمود و اتصال را به نمازهای نافله

و آنحضرت (ع) حاله خیال بود که در سبهای دار اسبانی سر دوش می‌کنید که در آن کیسه‌های دانی و درجیم به دونه خانه‌های فقر می‌برد و ساء بود که طعام یا هیرم چه دوسو بر می‌داشت و به خانه‌های محتاجین می‌برد و به نهاعط می‌فرمود. حالانی که صورت مبارک خود را پوشانیده بودند تا آنکه اسبند و نهاعطی داشتند که پیر بنار شاد کیسه‌ها را می‌گرفت. آنحضرت از دیار حبس فرمود و آن عطف و احسانها از ایشان معهود شد. دانست که آنحضرت امام ریز العابدین (ع) زوده و گاهی که جسد تاریک و از برای غسل بر نه کرده و سر معسل نهاده به پیر مبارکش از اسبانیان طعام که بر دوش می‌کنید بود برای فقر و اواصل و یتیم اثرها دیدند که مانند زبونی سر پیه بسته بود.

و همان روزی آنحضرت به از خانه بیرون رفت اسبانی به خانه آنحضرت که از حر بود چسبید و دوش آنحضرت برداشته شد آن بر گم از اعت به آن نکرد و او را در گذشت و بگذشتند و حال آنحضرت چنان بود که حمامه حر برای رشتن خود می‌خرید چون تابستان می‌شد این می‌فرمود حب و بهای را بر نهاده می‌فرمود بر عرقه بود که از جناب نظر فرمود به جمعی که از مردم سواش می‌گرفتند فرمود به یما که وای سر سمد از غیر حیدر سوال می‌کنید در من چیز روزی که رحمت و امعه الهی به من به ای بر مردم عاری است که گر از حیدر سؤال کنید در آب حداد طفلانی که در سگم متوال می‌باشند هر یک امید است که جانب خود را از خلاق سریده آنحضرت (ع) بود که با مادر خود طعام میل می‌فرمود به آنحضرت عرض کردند که سبب از حمام مردم در مریه والدین و حیدر خم سبب فرموده شد چه جیب که با مادر خود طعام میل می‌فرمایید؟ فرمودند که خوشم نمی‌آید که دسبم یکی گیر در آن لغمه که مادر من آن بوجه کرده و بر آن روز خود اراده کرده.

و روزی شخصی به جناب عرض کرد که باس سوز الله ما سمار به حبس حیدر دوست می‌نامیم آنحضرت فرمود خداوند هر پند می‌بوم به بود اگر که مردم مرا به جهت دو دوستی داشته باشند و تو مرا دشمن داشته باشی.

و آنحضرت را یاقه‌ای بود که بیست حج بر آن گزاشته بود و یک داریانه بر سر نهاده گاهی که بر سر نهاده امر آنحضرت او را در خاک پنهان کردند درندگان حیدر او را بخوردند و در آن یکی از کنیزان جناب بر سبب که از حال فای خود بوی مایع کن گفت محضر بگویم یا مظلوم؟ گفتند محضر بگو گفت هیچ گاهی در طعام از برای او حاضر نکردم برای آنکه در ره بود و هیچ شبی بر او از رخصت او پهن نکردم از جهت آنکه برای

خدا شب و باده دار بود

در وری^۱ حصص را به حدیعی گشت که به عیب را حصر می نمود
 آن حصص در مرد ایشان نماند و فرمود اگر است می گوید در بر عیب که برای ما ذکر
 می کنید خدا مرا با هر روز و اگر دروغ می گوید خدا مبارک باشد

و هرگاه طالب علمی به حصر می نمود می فرمود هر جا به عیب
 رسول الله ﷺ نگاه می فرمود نه دانی که طالب علم و فنی که از منزل خویش بیرون
 می رود بای خود را نمی گذارد به هیچ رو و حصر او می گم بلکه نه هم می ریزد
 مسبح می کند

و آن حصر طالب می نمود صید خداوند از قهره مدینه را و دوست می داشت که بشه
 و مردمان بایست و اسخاص شاهر و می گم و است کین که برای معش خود ندیدی بداند بر
 طعام را حصر می نمود و آن بر رگه از به دست حق من به رسان طعام هر صبح
 می فرمود و هر کدام از سال صاحب عیال بودند برای امهات صبح و آنه می فرمود و هیچ
 طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه مثل آب و صدق می فرمود

و در هر سال عید بقیه ای می بر مدگی و پیله از خواص سجده آن چهار از کتبت نماز و
 سجده آنرا گو از باقی می شد و آنها را جمع می نمود تا وفی که از دنیا رحلت می نمود
 آن حجاب می کردند و همه بداند بر گوار حور است آن گریست و در پیش حصر
 طعامی نگذاشت مگر آنکه گریست تا آنکه وفی یکی از علما^۲ آن شرعی که دهی آوی
 من و است باسد که آنکه شمر بر طه شد و فرمود وای بر تو یعقوب پیغمبر ﷺ بود ده
 پسر داشت خداوند بدیالی یکی از آنها را از او رها کرد و نظار بر او گریست تا چشمهای
 کثرت گریه بهیلا شد و از بسیاری خور و اندوه بر پسرش عوفی سرش به گشت و قدس
 حمیده مد و حال که فرزند در بر رفته بود و من به جسم خود دادم پدر و برادر و عمو
 و عقیقه بر آن هل است حور که شهادت گشته و بد و جسدش را بر آستان بر می افشاند
 بر دهن چگونگی اندوه من بر طرف شود ۱۹

نهم - [رسیدگی به یار میاندان]

و است شده که حور از یکی سادامر نگم است و جمعه به جوان صدق حصر
 امام را العابدین ﷺ در منزل خود به پاشیدی و آنچه از خود این خانه ریاضه

ایمانی گرفته بر دوش گذاشته + به جامه‌های فقراء مدینه روی نهاده در حالتی که عبور از مبارکس راه پوشیده بود - بر بساط قسمت می فرمود و سب بود که فقراء بر سر راهی خود به انتظار قدوم مبارکش ایستاده بودند و جلوس آن حضرت - می دیدند هم مبارک سعی دادند و می گفتند که صاحب‌الاباء رسید.

دهم - [رضا و تسلیم]

از دعوات راوندی نقل است که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود پدرم یعنی بی‌الحسن (ع) فرمود وقتی موصل رسیدی بر عارضی سید پدرم فرمود نه چه مدتی هستی؟ گفتم: میل دارم که چنان باشم که غنیاء یکم چیزی را بر من چسبند که خودی برای من معرور باشم و حبیب فرموده: قَالَ لِي حَسْبُكَ ضَاحِكٌ اِذَا هُمُ خَفِيلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ بِي حَاجَةٌ؟ فَقَالَ لَا اقْرَحْ عَلَيَّ رِيَّ، يَا حَسْبُ اَهْلُ و بَعْمَانُ كَيْفَ یعنی: ایندم فرمود نیکو گویی سبیه به ابراهیم حبیب (ع) شدی هنگامی که جبریل گفت یا حاجتی داری؟ فرمود بخاتم می‌کنم بر دست خود بلکه خدای هر کافری سزاوارتر و کیلی است.

یازدهم - [پناه دادن دشمن]

این امیر در کائنات التواریخ معر کرده که جوار اهل مدینه بی‌بهره یزید و منکسند و عامل برجا و بی‌امیه را با مدینه نیروی گردید و روانه شد و الله در عمر مدوار و دخواست نمود که عیال خود را از او نگذارد تا آنکه از سبب اهل مدینه محفوظ ماند. عمر قیور نکرد و روانه شد. حضرت امام ریس‌الهدی (ع) سید و سید که در حرم خود را در حرم آن حضرت در او گذاشت در سایه عفو و احسان محفوظ و محفوظ ماند. آن حساب قبول فرموده و روانه و حرم خود عایشه دختر عثمان بن عفان را حرم خود فرستاد حضرت عیسی‌الحسین (ع) از احباب به جهت ضیافت به ایشان را در حرم خود از مدینه بیرون برد به شمع و نه قریب حرم مروان به طائف و نه فرمود و همراه کرد با ایشان پسر گرامی خود عبدالله

دوازدهم - [پناه دادن دوستان]

در ربیع الثانی از محشری بود که پناه دایم بر معاویه و جناب فیل عمارت اهل
 مدینه مسلمین بن عبیه را به مدینه در سواد حضرت امام ربی العابدین (ع) کفالت فرمود
 چهارصد زن کثیر الاولاد را عیال و جسم نهاد بسا راه حرم عیالات خود نمود و حور شراب
 حورانی و نعل و دانه نازکی این عبیه از مدینه بیرون برد و آن را گفت: به حد حرم
 که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به حد شی و داعس تجربه بودم که در سایه عظمی
 این شریف بهودم.

فصل سوم

در عبادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام است

همان کرب عبادت حضرت سید العابدین اشهر اسباب آنکه ذکر بشود. در عبادت عابد بر پدر اهل دور گار بود چنانکه در القاب شریفش به بر حی از ابن اشرف رقت و بس است. در بن معام که هیچ کسی از مردمان طائف نبود که مانند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حشار نماید. چتر [که] احتضرت در سبانه ووری هزار کعبه خدا می گزاشت و چو وقت نماز می، سید بدیس آمد. ده می گرفت و رنگس بر دمی گشت. و چو به نماز می اسناد مانند منافی درستی بود حرکت می کرد مگر آنچه که نادار او حرکت دهد و چو در هرانب حمده به حالک یوم الذی می، سید چندان آن، مکرر می کرد که مریخ می گشت فالت بهی گشت و چو سجده می کرد سر از سجده بر می داشت تا عرق مبارک جاری می شد شیهه را به عبادت به. وری می ورد و روزها را روز می ناست. و شیهه چندان نماز می گزاشت که حسه می شد به حی که می توانست ایستاده حرکت نماید و به دم من [فرارش] حویث خود را برساند. لاجرم مانند گودکلی که به راه بیفاده اند حرکت می نمود تا خود را به فرایش خود می رسانید و جنوب راه رمضان می شد. همه می کرد مگر دعا و سبح و استغفار و از بری آن حضرت حریمه ای برد که در آن برید. معده حضرت امام حسین علیه السلام بهانه بود گاهی که می خواست سجده کند بر آن تربت سجده می کرد.

و در عین الحیاة است که لاصاحب گناه حبیة الاولیاء رویت بود که چو حضرت امام

بنی العابدین علیهم السلام از وجهی خارج می شدند و رانده خارج می فرمودند عیسای در بند و در سر عصای آن حضرت مستولی می شد؛ چنانکه سوار می بودند می فرمود که وای بر شما، مگر نمی دانید که به حلقه چه حلقه بدی می یسم و چه عظیم الباء می خواهم مخاطبات کنم؟! در هنگام وصول به این حالت از آن حضرت نقل گردید:

و ایسی وار نه شده که خاتمه دختر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و ز جابر بن عبدالله انصاری ر می الله علیه طمید و گلب مو از صحنه نماز حضرت موسی و م اهل بیت بر خو بر دو بسیار سوار از دهه غریب ملای همین عینی بن الحسین علیه السلام مانده و او بر خود حور می نه بد در عبادت الهی پیشانی و رانده و گلهای او از بسیاری عبادت به کم ده و معراج گشته و بدن او به حلقه سده و گاهیده او انعامی نه که شاید با دبی محفیف ده چون خابر به خدمت حاجات رسید دید که در محراب مسسه و عبادت نه سرفش بر کعبه و بحیف کم دانیده و حضرت حاضر اکرام فرموده و ر بهنوی حور بر تکلیف خود به صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت: یایی رسول الله، حقاً و نه عالمیان مهشت اجرای شما و دوستان شما خونی کرده و جهنم بر برای دشمنان و مخالفان شما آفریده، پس چو اینقدر بر خود سحر می فرمائی؟ حضرت فرمود که ای مصباح حضرت موسی، حضرت رسالت پناه علیه السلام خبر می که نزد خداوند خود طلب که ترک اولای گدیده و پنده و ر مر ب او مبالغه و مصیبت در عبادت ترک فرموده و م و محرم قدری او را را که بر سنی مبارکش دفع ظاهر شد و قدمش ورم کرده صحابه گفتند که خبر جبرین جلب می کنی و حال مکه حقاء مو مقصیر نمی نویسد؟ فرمود که این من پندۀ تبارک خدا باشم و سگری نعمتهای او و ترک نماز؟! جابر گفت یایی رسول الله، بر میمانار محرم که به به ترک سده حد بلاهت او در دمان قطع می نماید و اسماعیل را نگاه می دارد و عذابیهای خود را بر مر دمان می گذارد فرمود که ای جابر بر طریق پنهان خود خواهم بود تا ایشان ملاقات نمایند

و در حضرت صادق علیه السلام سماعی که یدرم فرمود وری بر یدرم عمر بن الحسین علیه السلام دخول شدم دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار سیر کرده و میگ مار خبر از برداری د گردیده و دیده سی از بسری گریه مجروح گشته و بیسانی نو ایش از کرب سحر و پییده کرده و قدم شریفش از وور قیام نه صلاح و م کرده چون و ر بن حال مشاهده کردم خود از گریه صبح سوانسم خود و بسیار یگر یسم را حضرت موجه محرک بود و بعد از زمانی به حسب من نظم افکند و فرمودند که بعضی از کادی که عبادت امیر المومنین علیه السلام در

بعد مستحضر شد به هر ده چوبه یا نودم و یازدهی بخوانند بر زمین گذاشته و فرمودند که
کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند ۱۷
و کلبی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام آیت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چوب
به نماز می ایستاد. بگوش معبر می شد و چوب به سجود می رفت هر تر می داشت تا صرفی از
آن حساب می ریخت

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام معلوم است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در
شبانه وری هر ده کعبه حجاز می گزارد و چوب به نماز می ایستاد رنگ به رنگ می گردید و
ایستادنش در نماز، بیست و پنج دقیقه بود که مود پادشاه حبیبی رسانده باشد و عصای او از
خوف الهی در آن بود چنان نماز می کرد که گو به نماز و باغ است و دیگر نماز معهود کرد
چوب از بغیر حوال از جناب سوال می نمود چنین می فرمود کسی که بر خدا و عظمی
بیست و سه سوال است که مخاف باشد

و من کرده اند که در بعضی از سیئه بکی از قر نال ان حساب از بعدی افست دمیست
شکست در اهل خانه در باز شدند همسایگان جمع شدند و شکسته شد و روزه دست از
عقل را بست و با طغی از در در می کرد و حضرت از اسب حال به عبادت می رسید چوب
صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طغی در دید در گردن او بخته، از کیفیت حال پرسید
خبر دادند

و در دیگر در خانه محصوره در خانه که در سجود بود شبی گرفت و اهل خانه
فریاد می کردند که یانه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت منوچه شدند تا آتش حمار می شد بعد از
رعانی سر برداشتند از ان حساب بر حد که چند جیر بود شب عافلی او نیز بر گردانیده
بود و فرمود که ش کبر ای هیاهم از سر اندک در دبا عافلی گردانیده بود و درسم به آنچه
عین العیله می کردیم

و ویستاده با بوحیره ثنائی که از اعدین هر کوفه و مشایخ نجوید گفت دیدم
حضرت امام رب العالمین علیه السلام را که وارد مسجد کوفه شد و آمد در ستون هفتم و معین خود
گرفت و به نماز ایستاد بر دستها برابر گوسه بند کرد و تکبیری گفت که حبیب موهایی
بدی می آید و دست ایستاد و گفته که چوب ان حضرت نماز گرامی گذشت کردم
شیدم آنچه ای پاکیزه بر و دلر نام از او

و نیز و به سبب که حضرت از تمامی مردم عنایت می نمودی به فرات محبت بیکو بر بود

و چندان بگو و دیگری قم است بموردی که سفیدان در خانه انحصار می‌پسندید و در آنجا آن حساب و استماع می‌شود.

عزالی در کتاب اسرار الحج ج ۵ ص ۵۰ در معانی بن عبیده که حج گزارد علی بن الحسین (ع) چون خواست محرم شود رحله شرافت و بگشاید شد و راه و عمارت و سر و ع که به نرسید و موانع بسیاری بگوید سفیان گفت چه ندیده نمی‌گویند؟ فرمود می‌برسم در خوابم گفته شود و آنرا که در مسجدیکه پس چون ندیده گفت غشی کرد و از راحه‌اش بی‌رومن واقع شد و بی‌وسعه بین حال او را عارض می‌شد تا از حجب فارغ شد.

۱ در کتاب حدیقه انشعبه است که طار من بعانی گفت نصف شبی حاجم محمد اسماعیل شدم دیدم که حضرت امام زین العابدین (ع) در مسجد است و کلامی نکرار می‌کند چون گوسر کردم این دعا بود اهی عبیدک بهانک، یسکینک بهانک، فتریک بهانک و بعد از هر کوهی لا اله الا الله می‌فرمود که هر پس آمد چون نماز کردم و سر به مسجد نهادم بن کلمات انگه‌م در خلاصی و فرجی روی داد و یافت دو معجزه به معنی قضای در خانه است. یعنی بعد از هر کسی که محتاج بود به درگاه تو مستغفر حسیب و سید و چشم عقو و حار از سر دارد هر کسی این کلمات از روی خلاصی بگوید البته اثر می‌کند و هر حاجت که در دست می‌یافت (التمنی)

و بالجمله آنچه در باب عبادات انحصار نقل شده غیر آنچه ذکر شد بده از این است

که در این محضر نقل شود و می‌اکتفا می‌کنم از آنها به یک خبر

حدود را ویدی و دیگران روایت کرده‌اند از محمد بن حبيب کوفی که گفت سالی به هجرت حج رفتم. تا پیچ همین که در راه بودم که نام مرضی حبث کوچ کردیم جادی سیاه و سیاه و در بین گرفتار به طور و که فاصله از هم فسر و ویرا کندی صاحب و من در آن زمان محب و سرگردان ماندم. پس خود را دساندم به یک وادی خالی از آب و گیاه و تاریکی شب مرا در گرفت پس هر خود بر درجی جای ادم. چون تاریکی غلبه کرد جوهر دیدم و کرد با حمله های سفید و بوی مشک از او می‌وریدند خود گفتم اس معجز دید یکی از او را الله است پس بر سیدم هرگاه منتظر می‌شود به جانی دیگر و در پس چندان که می‌خواست سم خود بر میداد دانستم پس آن جواد مهربانی شد و با و بسیار گفت

یا من خذ کل شیء ملکونا و قل کل شیء جبرونا، صل علی محمد و آل محمد، و ربیع قلوب مرخ الإقبال عبیدک، الخفی بیدار قطیعی لک

پس در بیمار شد چو دیدم که استیفاء و ارکان او آماده حار گریب و حر است او سکو
گرفت بر حاشتم و به ر هکال که مهنای بیمار مد شدم دیدم چشمه آب می جویسد من سر
بپیه بیمار دیدم و در پست سرش بایستادم دیدم گو معترای بری من میشت مد و می دیدم او
ر که هر وقت به پی می گدست که در آن یه و عدد و وعید مذکور بودی بانه و حسین ع
مکرر فرمودی پس حواله دار بگو است وی به میباید گداسب از حیای خود بر حاشتم و

یا من قصد الفناء فی فانی و اشد الخائفون فرجاً و سعلاً و حب الیه العابدون
(انهاؤدوب) و چاره مؤثلاً می خد من نصب لعلک بدنه؟ و من مریح من قصد سراج همه اهل
قد عشق الظلام و لم اقص من خدمتک طراً و لا من حیض مناجادک صدراً ص عو مستی و ان
مخد و افعل فی اول الاقرنی بکنه یا ارحم الراحمین.

جمادی حسب می گوید این وقت بیم کردم که مبادا شخص او از من بایستد گردد و او
امر به من یوشیده ماند پس در او در او محرم و غرض کردم، بودا سوگت می دهم به آ
کسی که ملال و حسرتی و رنج و تعب و بر گرفته و ندب هیبت در کام تو نهاده به من
رحمت و در و سر در حجاج سر حجاب و عیت حیای ده که من صفا و گمشده ام و
همی در و مدد که به کم دار تو روم و انگار تو موم فرمود گر در کار تو از و صفا باشد
گم خوی شد لکنر مایه ام ؟ و بر اثر من مانی پس به کار آن درخت شد و دست بر
بگرفت، مر نه خیال همی آمد که رمیز بر بر قدمم حرکت می بدید، هه بر که صبح صغیر
کم ده من هم فرمود بشادت نام تو اکه بن مکان مکه معظمه است. یه من صدا و صبح حاج
بشیدم عرض کردم و ر سوگند می دهم به آن که امید داری به تو در روز ارفه و نوم فاقه
یمنی و عیادت تو کیسو؟ فرمود که سوگند داری، مسم عیسی س الحسین بس عی
بن ابی طالب (ع)

در ردّ قطبی است و دنیا چگونگی است
فروع مخلوقند و هم‌جنس و موج بحر

دوم - فی جامع الاخبار عن علی بن الحسین (ع) قال: یَقْرَأُ اللهَ نَفْسُ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ، وَیَطْهَرُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِمَا حَلَا ذَنْبِهِ، نَزَکُ النَّفِیَةِ، وَتَضْمِیْعُ حَقُوقِ الْأَحْوَالِ.

یعنی حصر با ائمه ربیع العابدین (ع) فرموده امی: از حق تعالی هر گناهی که مؤمن مرتکب آن شده و پاک می‌شود از آن در آخرت مگر دو گناه یکی ترک نفیحه در مواقع نفیحه و دیگری ضایع صاحب حقوق برادران دینی.

معنی همان اینست که آنکه در این کتاب مرتکب گناهی بزرگ می‌شود که در حق مرتکب نیست از آن است که بسیار می‌نمود که ترک توبه مورت معاصی عظیمه می‌نمود که اطعمه های بزرگ در دنیا و عذاب وارد می‌کند و خود را رخصه و همه های بزرگ انگیزه که قیوت محال است مسند بر حجاج و عباد و دوم و سب بر جهالت و عوبت می‌گرداند و این فرمایش غیر حکیم است چنانچه تعصیب حق و احوال که دلیل بر خود و ع و متنازع عباد و تحول در عظمت ظلم است با این همان نتیجه را دارد.

و مؤید این است آنچه روایت شده که مرد مؤمنی فقیر حضور مبارک حصر با موسی بن جعفر (ع) مشغول شد و این حساب در حساب کرد که مالی به او مرحمت کند که سه ذافه او شود حصر با به صورت او خطیده و فرمود از او مسأله ای می‌پرسم که گاه صواب جواب دانی ده برادر بچه از من خواسته ای به من عطا کن و اگر نه عطا ده هم از این حساب خواسته بود که سر عطا خود کند و به من عطا کن پس با مرد گداز بیرس حصر با فرمود هر گاه به تو و گداز کنی که بری خود جبری خواهم و منی تعالی چه معسر خواهی کرد؟ گفت: منی کم که حق تعالی و او ای قوی‌تر باشد هر بقعه در دین و فضیلت حقوق احوال معسر فرمود چه مسئله بود که خواهی منی کنی و لایب ما اهل بیت (ع) هر چه کم ده به جهت با ائمه که من حق تعالی به من عطا فرموده و از عطا می‌شود پس من بکسر می‌کم حد را عطا که به من داده و سأل می‌کنم: او بچه ای که ده من داده حصر با فرمود به او عطا و فرمود که دو هزار در هم به او ده و هر مرد که پس عطا کند در مازو (یعنی مار و خنجر) و آن را سر عطا خود کرده به آن بخار کن.

سوم - روی عده (ع) قال: عجبت من یُحْتَمَى مِنَ الطَّعَامِ لُفْزُهُ، کَیْفَ لَا یَحْتَمَى مِنَ الذَّنْبِ فُزْزُهُ؟
یعنی آن حصر با فرمود: و عجبت از آن که از طعام لفظه می‌ترسد نه از ذنب فزعه که

مبادا به و خبر رسانند چگونه پر هیز از گناه نمی کیند که عباد بدی و حرام بدیه او شایسته گردانند
مؤلف گوید که این کلمه سه باره شبیه است به هر مایه حضرت امام حسن علیه السلام عجیب است
بَشْكُوكَ فِي مَا كُونَهُ. كَيْفَ لَا يَشْكُرُكَ فِي مَقْوَمِهِ

۱. یزید و مایه: در ذی قعدة ۱۰۰ یزید بر سرگم از من حصص ب امیرالمؤمنین علیه السلام است که
در مودده می درسی الناس ابد غُرَبُ الْإِيمَانِ الطَّعَامُ لَيْلًا نَكَلْتُ أَنْ أَرَاهُ الْمَصْبِيحَ لِتَصْرُوهَا مَا يَدْخُلُونَ يُتَوَنَّمُ
وَلَا يَشْكُرُونَ بَعْدَهُ النَّفْسُ يَأْتِي بِكُرْهُ مَصْبِيحِ آبَائِهِم بِالْعِلْمِ يُسَلِّمُونَ مِنْ لَوْ حَقَّ الْإِسْهَالَةُ وَالْكَرْبُ فِي
عِبَادَاتِهِمْ وَاعْبَادِهِمْ؟

بعضی برای جیب ده می بینم هر دم زندگانی که در حبس طعام بود ایشان خاص می شد
و مشند و ریح و ش می کشید چرخ را تا نکه ببیند پنجشنبه که در حبس در حکم حدود
می کشید و بکن اعدام نمی کشید در عده نفس یعنی مطالبی که در سه جای می دهنند و عتقاد
به آن می نمایند چه آنکه روح من کف چرخ عقوبت خود را به عمن تا سالم بمباد. ۱. دجه به نه
ملحق می شود از صبر و جهالت و گناهان در اعتقاد و اعمال خود ۱۰۰

چهارم - در همین الحاق است که از حضرت عمو بن الحسین علیه السلام و بعد از است که فرمود و نه
در منی که نه در کرده است و یثب کرده است و می رود و آخرت دار کرده است و و کر ۱۰
و نه در هر یک در دنیا و آخرت در زندان و اعتقاد است بی حد و قیاس
و آخرت نامیده است: در رفتار و کارکنان دنیا ای گروه از اهل انهدال در دنیا نامیده و به سوزی آخرت
عجب جالب است به در منی که راه اندال در دنیا رهبر است و بعد از خود می دانند و کار فرم خود
قرار داده اند و در ابوی خود بر خود می دانند و به خود در می شنوید و حوسل می سازد
و خود در جد کرده اند و بریده اند از دنیا بر بندگی به در منی که ۱۰ که مشای به حسب است
شبهو بهای دنیا را هر موی می کند و کسی نه از سر جهنم می نرسد آینه هر یک محرمات
نمی شود ۱. کسی که برگردان کرده مصیبت های دنیا بر او سهل می شود نه در منی که خدای
زندگانی حسب که در مرتبه یقین جناب که گم یا اهل بهب در بهب دیده اند نه محدود و
گویا اهل جهنم ۱ در جهنم دیده اند که معدنه مردم از شر یساک بصد و دهای بیانی
پیوسته از نعم آخرت محروم است ۱. است ۱. نفسان ایشان عقیقت است محرمات و سیئات و
کارهای پلانی است و بر خود دستور کرده اند چنانچه در روی اندک صبر کرد پس
در حرث راحت های دور و دراز غیر مصلحتی برای خود مهین کرده اند چون شد می شود سر

حدود خود می‌بسته و دیده‌ها را بر دستان جاری می‌گردد و صبر و ای و
 شعله به پروردگار خود می‌کشد و سحر می‌کند که با بهای خود از عذاب الهی امانت
 چو و در صدمه‌ها و آزارها حکم می‌کند و با نیکو کاران و پرهیزکاران از عذاب ماند چو
 در یک سده‌ها و خوف الهی بسیار جدا بر سینه و جگر گردیده که چو اهل دیده
 اما حق می‌کند گمان می‌کند که آزار بیماری و پشمار بیماری بر می‌بستد بلکه بیمار
 خوف و عشق و محبت اند و عصبی گمان می‌برد که عجز بسیار به ربوبانگی محفوظ شده
 است و به حبس است بلکه ... چشم در حق پنهان خاک کرده است.

پنجم در کشف القمه است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود و صحبت کردم مردم به
 در کلمات فرمود ای پسر خان من به بیخ طبعه از مردم مصاحب کن و سخن با ایما
 مگوی و رفانت مکن و ایشان در او علم من کردم که حدیث شوم این جماعت کیانند؟
 فرمود لا تصحش فاع فاعه ما کله فاعه یا بعد الله و حق یار مسو در که
 او تو را به یک خوراک و به یک نغمه بلکه کمتر از آن می‌فروشد
 در صبر کردم ای پدر و گفتم ای ... چیس؟ فرمود به قطع لقمه ای تو می‌دوشد لکن به
 ... می‌رسد

گفتم ای پدر دوم کیست؟

فرمود در حیل مصاحب مکرر که ... محروم می‌شاید از مالش در وحی که به
 احتیاج به نذراری

هر صی کردم سوم کیست؟

فرمود کذاب مصاحب مکرر که به به به سراب است و می‌کند او تو نزدیک
 را و دیک می‌ک به بود و ... سراد آن ... که شعاع عذاب در بیمار به عین مسوی
 افتد معصیت آن در حشده در نظر آید چو آب موج زنده پس گمان برده شود که آن آبی
 است بر زمین جاری می‌شود و در صورت است و حقیقت ندارد

گفتم ای پدر چهارم کیست؟

فرمود ضعیف است که از این خود مرور جمع شده از حقی و نادانی خود سو
 در می‌رسد

هر صی کردم ای پدر پنجم کیست؟

فرمود مصاحب من که با قطع رحم پر که من یا هم او معجون در سه موضع از کتاب
حدیثی معالی

مسموم در بخار و غیر از آن خدمه و صباغی از حصه است به فرزند خویش که در مع
یا ایضا علی التواضع ولا تعرض للحقوق ولا تلجأ احکام الی الامر الی مضرة علیک که
من منقذند

لای پسرک من صاحب کن در موانع و ممانع رو نگار و حدود در معرفت حقوق و
مبارک و اجابت من در امور حق در امری که صاحب آن بر من بپرسد و من بپرسد

همه در کشف الغمبه است که حضرت امام ربیع العابدین علیه السلام فرمود
فلک من نسی له حکم یزید وذل من نسی له سعید یفصده

بسی از غم که می شود از کسی که حکیم دانستند او را ارشاد می دهند و حوا و ویران می شود
از کسی که سبب می او را هم بداند و بداند و بداند و بداند که از ادا کارها ساخته شود که از
داناها بداند

مسموم و استعد که از حضرت فرمود و آگاه باشید که هر چه در چهار چشم است
دو چشم که چشم ظاهر باشد می بیند امر دین و دنیای خود و با دو چشم دیگر که در
باطن است می بیند امر حرم خود و چون حق تعالی بخواهد حیرت دهد بگوید برای تو
دو چشم است او را نبیند به دو چشم عیب و نام آخر است خود را اگر اراده فرموده است به
او غیر از این بگوید در او آیه همان حال که هست

نهم - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من نسی له حق من الله

فرمود که هر کس از حق من بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
حاجت او را و قدم است

تعبیر گوید که این فرموده است که هر کس از حق من بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند و بپسند
نوام الصدی و لا تعلم جنة اوق بعد

هَمْ قَالَ ﷺ مَكْرِيٌّ اِنْ اَقَامَ مَعِيَ كُلَّ يَوْمٍ مِلَاتُ مَصَانِبٍ لَا يَحْبِرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ
یعنی حضرت امام و من آنجا بی ﷺ فرموده است بیچاره که در روزی که مرا در هر روزی سه
مصائب است که نه هیچ یک از آنها عمر من نمی گیرد و گم عمر را بگیرد سهل و آسان شود بر
و بی امر نبی

اما مصائب اولی که من هر روز است از عمر او همان آنکه در مال او بمضایق بدیده است
معموم شود اما که جای در فهم منه در همین می یابد و عمر را چیری بر نمی گذارد
مصیبت دوم، سببها و بی اوست، پس هرگاه حلالی باشد حساب از او کشند و گم حرام
باشد از رعایت کند

مصیبت سوم، این بر و گم است، پس سببها چیست؟ فرمود هیچ روزی را سبب نمی گذارد
مگر اینکه به خبرت یک عمر در شیک می شود اگر نمی باشد که به بهشت وارد می شود و به
و خ

مولف گوید که از کلام بن بر رگوار احمد کرده است ابو بکر من عباس کلام خود را ۵
گفته پس کبریا ﷻ یَنْقُطُ مِنْهُمْ فَيُظَلُّ مَا رُوِيَ عَنْهُ اِنَّا لَآه وَاَنَا اِلَیْهِ جَعَلْتُ وَ يَنْقُضُ عَمْرُهُ و
دیده و لا یجوز علیها

یعنی سببها موجب دنیا، بکار هم است او ساقط می شود و خود می گذراند به شکر
کنند دسر جناح و کم می شود از عمر و دس و محروم می شود و به شایسته است که
دور بر هم خود سببها باشد و بر عمر تلف شده خود تأمل خود و به معاد فرمایند
حضرت امیر المومنین ﷺ بین کرم اثر کثاؤه علی ما مضی من زمانه و حنة الی او غایبه و حنطة
ندم خوانده بر ایام گذشته خود از بی ایمان و روی نیک نه درگاه حضرت ساری سعادت و
ندارک مافات و عذاب عفو از مصیبت است خود کند

ما زدهم قال ﷺ ان من سجد اقرء ان یکون شجرة فی بیده و یقول خذوا صلابی و یقول
وَلَدُ یَسْعَیْنِ هَمْ

یعنی از سجده و میگفتی مرد آن است که سجد می کند و بخار نگاه دارد و به سجد و
با ایمان که آید و معاشرت در دوزخ صالح و بیگوار باشد و برای او هر چه می باشد که

بشاک یاری به اسماعیل حوید.

مؤلف گوید که کعبه بسیار از حضور امام پر العابدین علیه السلام دیده و بصره و رعد و
 در عهد عجل و معروف است که در کعبه از جوار نار و عقبه سبب خصوص
 دیده طائی که از آن حضور بعل شده.

۱- در حمزه صالحی مرقی است که فرمود من به عیدم خدی مر م ارشد از حضور
 عیسی الحسیر بن العابدین علیه السلام برونه ناسد مگر آنچه به دست رسید از امیر المؤمنین علیه السلام
 و عیسی الحسیر علیه السلام چنان که در هرگاه تکلم می فرمودند و خدا و موعظه دیگری در می آورد
 هم کسی را که در محضر سربس خصوص داشت.

۲- چو بن کتاب مر عب گنجایی در کتاب کعبه و جواهر غالیه و سواد من به چند
 جمله و این مدینه ها نیز که جمعه و به کعبه می رسیم

قال علیه السلام فی مذبحه آتوه عی الزعری

یا نفس، حاتم الی نغیه شکونک و الی الذی بهارپ کرمک ما عنوت بمن مضی بس
 اسلامک و من واره نار من الاذک و من هجعت به من حوانک و سقلب الی دار البلی بمن
 افوانک؟

وهم من مطوب الارض بعد ظهورها	وحدیثهم صیبه رسالی در ستر
خمس قوتهم بینهم و قوت غیر اشیهم	و ساقبتهم سحر السماء السعده
و خلوا عن الدنيا و ما جمعتوا لیا	و صفتهم بحر السراب الحذائر

حاصل فرمود من ۱ حضور بن سید بنی نصر ۲ چند و ۳ کی به حیا و به رنگی به
 در بسته ای و ۴ این جهان و عمارت گردان او و ۵ و میل به ده ای ۶ با عبرت معنی گیری به
 گذشتگان از پند است و ۷ نال که پناه در میر ۸ دوستان و کسانی که مصیبت یسار
 در باقی از برخاسته و اصحابی که به کار می روی و همگانه احمد است ۹ و ۱۰ کم
 سدید ۱۱ و ۱۲ که در ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸

و اِنَّ عَلَى الدُّنْيَا مُكَيِّبًا مُّدَاقِسَ
عَلَى خَطَرٍ كُمُوسٍ وَ تُصْبِحُ لَاهِيًا
و اِنَّ اَمْرًا سَمِيًّا يَدْنِيَاهُ حَادِيًا
لِشُّخْطَانِيَةٍ فِيهَا حَرٌّ يَشُكُّ مُكَافِيًا
اَنْدَرِي بِمَدَدِ لَوِّ عَصَا مُخْطَلِفِي
و يَدْعُو عَنِ دُخْرَانِ لَانُكَّ حَامِيًا

چه بسیار دست و چنگال مرگی مستاحل و چاه ساحت اشخاص عصرهای گذشته هم
هر صی از پی فرسی و خه بسیار بغیر خنده است. میر به کعبه کر با و پنهان که نه است در خاک
هو از اسخاصی که به آنها معاصر بودند از اقسام مردمان و مشی بهت گرد و سال را با
گوستان و ... نه بن جمعه در چنگال بلا و حرک گو گران شدی هیچ از دنیا به
نگرشی و نه بدیدند برقی همچنان بر د و گاه نامور و اعدا و به این عربوس بازید
که هر از آن هم نامور و هر گشته به خاک و جو با ساد ساحت به حرر گاه کی و نه نگر
نفاخر جو هی و نه بکه در صحن هر از جانبی ر حفظ هی به بهو و لعب عصب و عرو
و نه ب. همی به سانی به هیچ می دانی که نه خه خطرناک گر بمقتل کسی دجانی؟ و نه
در سبی که هم مردی از پی دبسمعی و کوشش و جهاد و جیش میاید و نه که سبی جانی
عادل نماید بد و بک و شهبانگ و سبی یان حصار است

أَنْظُرُوا إِلَى الْأُمَمِ مَاضِيَهُ أَتَقَرَّرُ الْعَابِيَهُ وَالْمُتَوَكِّعُ الْغَابِيَهُ كَيْفَ أَنْتُمْ الْآيَاتُ مَاضِيَهُمْ فَهَلْ
فَاضِحٌ مِنْ أَدْوَارِهِمْ أَمْ يَتَوَكَّلُونَ عَلَيْهَا خُبْرَهُمْ

و اَصْحُو رَمِيًا فِي النُّوَابِ وَ اَصْرَا
و اَصْحُو رَمِيًا فِي النُّوَابِ وَ اَصْرَا
و اَصْحُو رَمِيًا فِي النُّوَابِ وَ اَصْرَا
و اَصْحُو رَمِيًا فِي النُّوَابِ وَ اَصْرَا

از وی نهنگ و معص یک بنگر به امپدی گذشته و مردم در چای خانو گه به سلاصی
سرگشای چگونه حوادث اقام به به و خود سال را از بیج در کند و مرگ سال را قاسی بود
پس معرو و نام دشت از دبی سال سال و جیری از با به جای نهادن جو هم سال و به دعای
در ریز حرک اسحو ابهای به سده گشته به خالص از پشکل حالی و مقاصر از ایشان حاصل ماند
و جمعگی به سب سب به خانه ی و از به سب که به هیچ و به یک یگر به یار به بکس و
چنگو به و کعب برای سبک و و حسنک گور برآور و یار به به سبی سبی

سنگهای مالبرده رو و غیر بشال و نه که در از جبرل کرده اند که بد، خنک و جبرم رو و نه
انگیر اند

کم عذبت من دی عرو و شطاب و جنود و عدو و نکل من دنیای و نال من دنیا و من المصون
والداکر و جمع لاغلی و الدخان

سما صبر من کشف المیه به انت	مبادر من بهی الیه الدخان
ولا دعاب عنه المصون الی یوم	و حلف بها انهما هو الدناکر
ولا دناکر عنه المیه خبیله	ولا طبع من الدن عنه انما کر

چه بسیار معاش و دیدار نمودی صاحبان هر و مسجوت و لبه هر و اعوان را که از دنیای
خویش بکشد یا بعد از زروی خود در جهان دریافته حصصهای حصص و فتنه های
رخص و قصرهای سیوا و سرافرازی یابدار با نمودند و بهایر اموال و دخیل هر از هر هم
کردند لکن از من دخیل و اموال و قصه و عالمه و آثار و سکر مرگ و چاره نداشتند از من
دناکر و عد که موت انفع و مانع با نمودند به از جز با نمودند به از دخیل با نمودند
خداست در بافند و به از هر دال کیه کس و به از گونا گز یکش شاطر جمل و فاصد مرگ ر
یا صبح با استند

فالودار الیدار و مجدور عید من الدنیا و مکنده و ما نصیب یک من نصافه و نتیجی که من
دنیای و ششرف که من شفا

و من قود ما عذبت من مبعده	الی و مصبه دمع و بالذهد و میر
و من لا تمقتل معیشة و انش	و انش الی در المیه صاخر
و لا تقرب الدنیه ما فی خلاصه	و انش من مینا حینا که صاخر

پس بشنا و هم عداکر و در حذر و او دبا و میرنگهای و و دماغ که برای هر باب
انزل تو گسرد و از ریسی که از ریستهم خود نموده و ان عداکی که از فتنه هر خود دانم
و کاهی است کثیر از آنچه دیده ای از فحایع و مصیبات دنیا و ر برای خود انداز به بیک دی و
امر کردی به هد و ال پس به جد و جهد بیکش و به عفت و صبر چه بدی تو انزل و به

سرای هم که مثابده و صانری و هیچ در طلب دنیا مباحش و پس رنج بر خود بسیار چه در طلب خویشی که چند به معصود هم مانل گردی در پایاں آن صور ایسی
کم عرت بر خود آتیا و صرعتا من فکرتا علیها فلم تلعنه پس صرعتا ولم تقلد من عرتا و لم
تداود من صرعتا و لم تنعم من ثمتا

بسی آوردت بعد غیر و مسر	مو. کسوم ما الهی مصادق
فلسفای آن لاجبای و آنه	فوللموب لا یجیه دینه الشوار
کشم سو جمیع طوین و اداه	صیه و آنکته الفکتب الکبیر

چه بسیار کسالت که به سبب میل و عیب به این نام بر اسرار قلب و هم ورد و غریبه سنده
و چه بسیار مردمان که به سبب روی افکندن از اعتقاد و هیچ چه بخاستند و از آن تعریض
استقامت بیافیه و از آن صرعتا و شیدند و از آن دوا لم شد جسمد بلکه به دنیای
عذاره و حجاب در فکر و به نگ در مد و ایسان از آن پس که عورت بودند و به کنز و موم و
عشیرت و طایفه و قبیله میاف شدند به موارد سوء و اینگاهی ماحوس در آن در حالنی که
هیچ مقام بازگسی برای بساز بود و چو دید که بری خند در سنگاری و حجاب بیست
مرگ او در دریافته و از هیچ موارد معاوی راه حجاب به دست شود در جنبه عم و اندوه و
حسرت در افتاد یک چه سر که از طوین حشر و اداه فایده نیانه و در نکه
معاصی گیره اتی به گریه و زاری دو آورد معاصی سندن
یکی علی ما سلف بر حجاب و شاعر علی ما خلف من دنیا حیث لا یسمع الاستیعاب و لا یجیه
الاغترار من قول آتیه و نزول البطله

حاطب به آنکه و مسوئله	و انیس لهما احجرنه السعدی
فایس له من گزیه الموب فارخ	و یس له بمحایر حجاز
و قد جناب حوین الحیو بعه	تسردها دون الکهد السحاجر

پس بگریه به چه از او سر ده از گناهان خود و حشر و انانیه خو در آنچه می گذارد
از دنیای خود در از دنی که منع دهد او گریه و سحر و پناه و تعداد به سبب خود مرگ

فَقُلْ أَحِبُّ الْقَوْمَ كَمَا أَنْ يَحْبِبُهُ
وَيُحِبُّوهُ مِنْ قَدْ حَصَرُوهُ لِنَفْسِهِ
يَحِبُّ عَمَّ تَجْهَرُهُ وَيَسْتَدِيرُ
وَتُوشِحُهُ عَا صَاظَ يَلْهِي حَاظُهُ
كُتِبَتْ لَهُ إِسْمَائِيلُ وَالْعَشَائِرُ

بها و او مصیب نگرییاد چاک کند و کسیران بر چهره قطعه می‌خورد و هم «نگار» او
به سید خدا او بانگ زنده و عذر را ملک و مآذرا او در مصیبت به در و اله و ابد و
عین اندر سوره پس نگاه بر ی سچهر و تکلیف او ساحت و برای نذر و در و سس و یرون به
سوی گور حقه گردن بر آنکه نزدیک این مردم بوده سوی و سرع و شتاب کند
بجهیز او و مبادرت کند به گور سادات او و مهین سوزد کسانی که در دلو محاصره شده‌اند برای
عس و فر ساجه سب فیر کز برای کس فیر او زیاده و جامه بدن کس کس این جمع
شوند عشار و برادران او و او «سیح» کند

هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا صَفْرًا مِنْ أَوْلَادِهِ هَذَا غَيْبٌ لِحُرِّ عَنْ قَوْلِهِ فَقُلْ مِنْ أَمْرٍ عَيْنُهُ وَ قَدْ حَصَرَتْ الدُّمُوعُ
جَدَّتْ لَمْ أَفَاقِي وَ هُوَ يَنْدُبُ أَبَاهُ وَيَقُولُ بِشَجْوٍ وَ أَوْلَادُهُ

لَا يَحْصُرُ مِنْ قَبْلِ الْمَحْيَةِ مَطَرُهُ
كَأَنَّ أَوْلَادَهُ بِسَيْحٍ أَكْبَادُهُمْ
يَسْهَلُ لِسْمَرُهُ وَ يَسْرَفُ مَطَرُهُ
إِدْ مَعَهُ كَسَاءُ الْبُتُونِ الْأَصَاغُرُ
تَسْدُ مَبْكَهَا فَوْقَ الْخُدُودِ عَرَائِضُ
وَأَسَدُ بِسَالِ عَلَيْهِ جَوَارِضُ

پس اگر کسی کو چکتر بن فرزندانی بن مرده را که پس بر سن جیره و در کمرش بر سر
حیره گشته از کثرت جرح و ماله و اندوه و رازی بر پدرش می‌خورد بدو از شک خوب
و حاش چهره دو گو نه سن رنگین شده پس به خوش آمده بر پاد خود دیده می‌گذارد از روی
حر فریاد و اولاد می‌کشد هر آیه حواشی دیدار هیچ منیه منظمی که از رخت او شمع حسن
لاغر به جو و شب افتاد در مالد کند پس بعد از آنکه اولاد صغارش او را فراموش کردند
همچنان بر وی به مدینه و روی روی می‌نمود و بجای او بر او مویه و آله می‌نمود و پس
سر میگردد بر چهره و آل می‌دارد

فَمِنْ حَرَجٍ مِنْ سَفَاةٍ قَصِيرَةٍ وَ خَيْرٍ قَبِيرَةٍ فَخَلُّوا بَيْنَهُمُ الثُّرَابَ وَ اتَّخَذُوا الثُّلُودَ رِثَةً وَ اتَّخَذُوا
سَاعَةَ عَلَيْهِ وَ حَدَّ يَسْمُو مِنْ النَّظَرِ إِلَيْهِ

مُسَوِّدُو عَلِيهِ سَمَوِيْن وَكَتَابُهُمْ
كُتُبٌ رَمَعٌ اَمِيْنٌ بِهَا يُفَاطَرُ
مُرَاجَعٌ وَمِنْ بَرَقِ فَضْلٍ وَجَعَلَهُ

هو. و نیم که می‌بسی می‌شد پس بازن شد در بحر جویش و در بحر خاک جوی کرد و میراث
او خریسان از خاشاک قسمت نمود و آنرا تقسیم می‌داشت و سر عهد و خصوصیت نمودند و
بر این ماله که از آن مرده عجاره به ایسان رسید هیچ یک از بر حامد و ساگر نشدند
و در مدینه دیگر هر میداد.

بِسْ اَلْاَشْاَفِ فَاَضْرِبْ اَلْاَهْلُوْنَ وَالْاَقْرَبُوْنَ وَالْاَوَّلُوْنَ وَالْاٰخِرُوْنَ وَالْاَقْبِيَةَ وَالْمُرْسَلُوْنَ
طَحْسُهُمْ وَانْهَ قُلُوْبُهُمْ وَ تَوَاتَبَ عَلَيْهِمُ السُّوْنُ وَ رَفَعَتْهُمْ الْقِيُوْنُ وَ اَنَابَ الْحِجْمُ عَلَيْهِمْ فَلَبَّاهُ سَنَّهُ وَ اَنَابَا
اَلَيْهِ حَمْدُهُ.

از کسان شد که هیچ می‌کند صفا	و اَنَابَا صَلَّی وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
نکن عالمها من سوف تدرک ما معنی	و لَوْ عَصَمَكَ الرَّسَالُ الْكُوفَةُ هُوَ
فما عیدہ دار السُّقَامَةِ هَدَّ عَمَسْ	و سَوَّ عَمَرَ الْاِنْسَانُ مَا دَرَّ سَارِقُ

کجی مدتی پیشتر گذشت و من و خریسان و اوز و خری و یحضران و مرسلین^۹ به
حدی سوگند که سیدی مرگ بر ایسان نگفت و مایان جهان بر ایسان گذشت و از چشم
پدید آمدند و ضامن و میر و سوی ایسان ویم و به بهای محقق شویم پس به درسی که ما از
« حداد و مدیم که به کمال ندگی او در بندیم و به درسی که ما به سوی پادشاه و جم ادواب او
رجوع کردیم و جوی طریقت نان که بر ما میبخت داشتند بر بن هیچ بود الله ما میر بر اثر
ایسان حدادیم و پس را بدان که اگر حداد کوهی باشد بر کشته پشاهده گیری
گدسبگان ابر و به خشمگنا میر شعرا گردی من برای ریسمان و اقامت در بند نیست
اگرچه انسان آن چند که قناب ماس افکند در روی زمین عمر کند

که را دانسی از خسروان عجم	و عهد میدون و صحت و جسم
که بر سخت و ملکش بیامد و وال	مسند و مگر ملک یزد و عال
که رجه و دال مانند آمد هسا	که کس را ندانی که جاورید هسا

ابن من شقَّ الْاَهْلِيَّ وَ عَرَسَ الْاَشْجَارَ وَ عَمِدَ الدِّيَارَ ؟ اَلَمْ تَنْجُ مِنْهُمُ الْاَنْبَارَ وَ عَسَّ يَسْمُ ذَاكَ الْبَوَابَ ؟
فَاَحْضِ لِحَوَارِ وَ لَكَ الْيَوْمَ بِالْقَوْمِ اَشْبَاهُ فَاِنَّمَا الدُّنْيَا مَنَاقِبُ وَالْآخِرَةُ ذِكْرُ الْقَرَارِ

سَحَرْنَهُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَتَحْتَهُنَّ
وَلَا حَمِيَّتُهُمْ حِينَ وَلَّوْهُ بِجَمْعِهِمْ
وَرَحْمَتُ عِيسَى الْأَمَوَالِ حِينَ وَحَلَّتْهُ

سَمِعْتُهُمْ حَسَنَاتِهِمْ وَالْحَدَائِثُ
سَمِعَتْهُمْ وَالْقَصَبُ قِنَابُ السَّوَادِ
وَحَسَنَاتُهُمْ بِأَنْزَعِ مَسْئَلَتِهِمْ وَفَسَادُ

کدام صفت است که بفرموده خداوند و بیجا جاری ساختند و در حقیقت باطنی و خدایه را داد
که در آن ایستادن ناپدید نگردد؟ پس ای خانه فاسق و افسوس بر سر این خانه که از افسوس
عباس و آن مظلوم محاط و قصور عبور و از به سبب گوشتان بگشت و از رو گرد
عزیز بشال در دار بوار و خانه هلاکت و دمار دچار صاحب و سیال وجود بسیار از
همه آب جوی فساد چرخ بگردانی و آن آتش و نور خای ارضه و بوم بگشت و آن باغها و پرانه
آتش گرویدند پس بر گریه مجاورت و جوار بر سر و زمین مردم که به سر حوال
د افتاده اند و دیده عرس و اعتبار بنگر و چه تنیای نوازی بس و ساقی خرب محفل مراد
استغفار سبب شد خداداد و گدایش! آه هلاک و دمار و کساد و از آن حال و
و سبب و عذاب و در سبب سودی نماند و با همگام که بدینک سر قیاس بر جسد
سرهای گدازده استبهای و دیده بر ایستان خاصیت محسبه و بسیار تا کمال اندوه و غم از
اموال غلبه و دحیو و یقه خویش دور افتاده با دست خالی سرفش و آن اموال که به
ر حسی و دوار و راهم کشیدند بگذاشتند و با تمام غم و اندوه در حصه خد گشته و بگذاشتند
و دماغی پر باد آیشان بر خاک گور مالیک و کله های بر باد و بسیار یو سیده شد

فَإِنَّ مِنْ بَنِي النَّفْسِ وَالشَّامِكِ وَهَرَمِ الْخَيْرِ وَالْمَسَاكِينِ وَجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْذُّخَائِرِ وَطَلَا الْأَمْوَالِ
بِحِرَارَتِ بَنِي النَّفْسِ وَالْقَرَابَةِ وَالْكَاسِرَةِ وَالْمُشْبِعَةِ فَإِنَّ الْعَمَالَ وَالْمُفَادِلَةَ؟ بِنِ ذُرِّ النَّفْسِ
الْمَسْكِينِ وَالْأَعْلَامِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَقْرَبِ ذَوَاتِهِ؟

کدام قسم بگوئید که اهل عرس و سعه
و لا یکنتم بیک القصور السیوس
و صارتو کسب و دار و سبب و اصیبت

و لا یکنتم علانهم و المساکین
و لا یکنتم بیک القصور السیوس
و صارتو کسب و دار و سبب و اصیبت

کدام صفت است که بفرموده خداوند و بیجا جاری ساختند و در حقیقت باطنی و خدایه را داد
که در آن ایستادن ناپدید نگردد؟ پس ای خانه فاسق و افسوس بر سر این خانه که از افسوس
عباس و آن مظلوم محاط و قصور عبور و از به سبب گوشتان بگشت و از رو گرد
عزیز بشال در دار بوار و خانه هلاکت و دمار دچار صاحب و سیال وجود بسیار از
همه آب جوی فساد چرخ بگردانی و آن آتش و نور خای ارضه و بوم بگشت و آن باغها و پرانه
آتش گرویدند پس بر گریه مجاورت و جوار بر سر و زمین مردم که به سر حوال
د افتاده اند و دیده عرس و اعتبار بنگر و چه تنیای نوازی بس و ساقی خرب محفل مراد
استغفار سبب شد خداداد و گدایش! آه هلاک و دمار و کساد و از آن حال و
و سبب و عذاب و در سبب سودی نماند و با همگام که بدینک سر قیاس بر جسد
سرهای گدازده استبهای و دیده بر ایستان خاصیت محسبه و بسیار تا کمال اندوه و غم از
اموال غلبه و دحیو و یقه خویش دور افتاده با دست خالی سرفش و آن اموال که به
ر حسی و دوار و راهم کشیدند بگذاشتند و با تمام غم و اندوه در حصه خد گشته و بگذاشتند
و دماغی پر باد آیشان بر خاک گور مالیک و کله های بر باد و بسیار یو سیده شد

مغایر گر شکشان و معادن حصیه و قصو - فیعه پادشاهان و عمارات و مصالح حباران نظر
کنیم و عبرت گیریم، پس سراوان اسد که این اشعار ححیم خاقانی را که مناسب این مقام
است در ذیل آن عرصه ترجمه نقل نمائیم

مانده‌ای دل غیر نه بسوی او دیده‌اش نظر کس دارد

ایسوان اسد پس را اثنیه حسیوت دال

یکره روزه دجله سر به مداین کس

و دیده دوم دجله بر خاک مداین رال

اگر ایش حسرت بهین بریان جگر دجه

حسود آب شیزیدی قاتش بکشدش بریان

هرگز به دیوان اشک ندارد ایوان

ما آنکه به گوش دل خامخ شوی و ایوان

بدانکه هر قصری پندی دهدت سونو

پند سر دستانه بشو و بس دستان

گویند که سوار حاکمی، ما خاک سوئیم اکنون

گمانی دوسه بر ما به اشکی دوسه هم بهمان

از سوجه جمعد الحق ما لیم به درد سر

او دیده گیلانی کس درد سر ما بشنود

آری چه عجب داری کالدر چمن گویی

جمعد است پس بغیل سوجه است پس از الحق

یمن است همان دوگه کوثر شهان بودی

عجب عجب مسلیک بدین عهد و شه ترکشان

ایسی است همان ایوان کس سطل رخ مردم

حاکم در او بودی ایوان نگارشان

در آب پیاده شر بر سطح زمین رخ به

در سر پس پایش بهین شه مات شده بعدای

ما است زمین ویران خورده است به جای می
 دو گاس سر سر خون دل سوخته
 کسری و تریج در پرور و به درین
 بر باد شده یکسر به خاک شکم یکدی
 پرور به هر برمی درین سره گسندی
 کردی ریاضت در درین سره و آهستای
 پرور کنون گم شد و آن گمشده کمتر گوی
 درین سره کو پر گور و کم تر شود برخوان
 گوئی که کجا رفته است تا جودان یکدی
 و نشان شکم خاک است آهستای جاویدان
 خون دل شیرین است آن می که دهد درین
 و آب و گل پرور است آن شکم که دهد دهقان
 بر خون دل طعمان سرخاب رخ آسیرد
 ایس و آن سید بر و پس مدام سید پنا

فصل پنجم

در بعضی از معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است

محققان بعد از هیچ محرمه که امین الامر از راه بر حلق کریمه و اندام او عرض
بیمه و صحائف و ادعیه می پند حصص میبست و میبستند ... که در این مقام به خدا
محضر که در فصول سابقه ذکر کردیم که و حب می کند که به جهت سیرت و
... چنانچه خبر نیز در صحیفه برآوردیم.

اول - در شهادت حجر لاسود به قیامت آن حضرت

شماره کلیبی و دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وایت سرده اند که چو در امام
حسین علیه السلام به درجه قیامت شهادت یافت کرد، محضدین حقه خدمت امام ربیع العابدین علیه السلام
بسام فرستاد و به ... حضرت جنوب سمود و گفت: ای پسر ادراده مرا ... می دانم که
سوی علیه السلام ... و ... و امامت ... علی ... و ...
به امام ... علیه السلام ... پسر ... به حسین علیه السلام هم گویا که پدرت صواب و صلیت برادر بر وی ...
میگردید و حبیب بگذاشت ینکه هم عجم به و برادر ... بود و برده می علیه السلام می باشم و به
... بر گرم و نا بی من و قدمت که مراست و آن حدایت و خرم دستانی که تو است من
به بی ابو از نو صرا از بر باشم معصیت آن ... که با هم در افر و حبیب و امامت برادر ...
حضرت ... علیه السلام ... علیه السلام ... علیه السلام ... علیه السلام ...

مور مو عظه می کشم که مباد در سمار جاهلان یاسی ای غمو پدرم (صواباً طلبه) ^۱ پس که به غریب خود فرماید نامی و حسب بچاند و یک ساعت پیش از سعادش ^۲ امر امام و وحید شهر و بیمار نامی اسرار فرموده ^۳ یک اسفحه رسول خدا ^۴ ^۵ که در دست است و ی گود این امر مگر در حقه می می در سم عمر ب کوناه شود ^۶ در احوال او شود و اختلال روی نماید، خداوند بارک و تعالی اب و امساء دارد که امام و وصیفه خود ^۷ پس حید ^۸ معتر فرماید و اگر خبری بر این حمله یک ذات شوی بیا نام دیگر حجر الاسود شویم و این حکومت از وی جو بیم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم

حضرت امام محمد باقر ^۹ فرمود که این مکالمه سخن نبرد ^{۱۰} ان یست ^{۱۱} و خبر که در حقه بودند پس به حید ^{۱۲} حجر الاسود در واد سدید ^{۱۳} حیدر بن علی بن الحسین ^{۱۴} وی به محمد کرد و فرمود ^{۱۵} تو ندان ^{۱۶} در پیشگاه خدای تعالی به ^{۱۷} وی و صمد اعظم خواستار شود تا حجر الاسود را از بهر تو به حیدر آورد ^{۱۸} نگاه از او پرسش کن پس محمد روی مستبک و ایهمال به درگاه خالق متعال ^{۱۹} و دردی ^{۲۰} اهی بخواند ^{۲۱} انگاه حجر الاسود خود ^{۲۲} حجر او ^{۲۳} جواب داد ^{۲۴} حیدر ^{۲۵} فرمود ^{۲۶} می عم ^{۲۷} گر ^{۲۸} و صبی و امام ^{۲۹} و بی حیدر تو جواب می داد محمد گفت ^{۳۰} ای پرتو ^{۳۱} اده ^{۳۲} کنون تو حیدر ^{۳۳} به خوا ^{۳۴} و پرسش کن پس حیدر ^{۳۵} امام ^{۳۶} بن العابدین ^{۳۷} به ^{۳۸} نظر ^{۳۹} که ^{۴۰} می جواب ^{۴۱} می فرمود ^{۴۲} سوال ^{۴۳} می کشم ^{۴۴} از ^{۴۵} حیدر ^{۴۶} و بی که عهد ^{۴۷} و ^{۴۸} و ^{۴۹} و ^{۵۰} و ^{۵۱} و ^{۵۲} و ^{۵۳} و ^{۵۴} و ^{۵۵} و ^{۵۶} و ^{۵۷} و ^{۵۸} و ^{۵۹} و ^{۶۰} و ^{۶۱} و ^{۶۲} و ^{۶۳} و ^{۶۴} و ^{۶۵} و ^{۶۶} و ^{۶۷} و ^{۶۸} و ^{۶۹} و ^{۷۰} و ^{۷۱} و ^{۷۲} و ^{۷۳} و ^{۷۴} و ^{۷۵} و ^{۷۶} و ^{۷۷} و ^{۷۸} و ^{۷۹} و ^{۸۰} و ^{۸۱} و ^{۸۲} و ^{۸۳} و ^{۸۴} و ^{۸۵} و ^{۸۶} و ^{۸۷} و ^{۸۸} و ^{۸۹} و ^{۹۰} و ^{۹۱} و ^{۹۲} و ^{۹۳} و ^{۹۴} و ^{۹۵} و ^{۹۶} و ^{۹۷} و ^{۹۸} و ^{۹۹} و ^{۱۰۰} و ^{۱۰۱} و ^{۱۰۲} و ^{۱۰۳} و ^{۱۰۴} و ^{۱۰۵} و ^{۱۰۶} و ^{۱۰۷} و ^{۱۰۸} و ^{۱۰۹} و ^{۱۱۰} و ^{۱۱۱} و ^{۱۱۲} و ^{۱۱۳} و ^{۱۱۴} و ^{۱۱۵} و ^{۱۱۶} و ^{۱۱۷} و ^{۱۱۸} و ^{۱۱۹} و ^{۱۲۰} و ^{۱۲۱} و ^{۱۲۲} و ^{۱۲۳} و ^{۱۲۴} و ^{۱۲۵} و ^{۱۲۶} و ^{۱۲۷} و ^{۱۲۸} و ^{۱۲۹} و ^{۱۳۰} و ^{۱۳۱} و ^{۱۳۲} و ^{۱۳۳} و ^{۱۳۴} و ^{۱۳۵} و ^{۱۳۶} و ^{۱۳۷} و ^{۱۳۸} و ^{۱۳۹} و ^{۱۴۰} و ^{۱۴۱} و ^{۱۴۲} و ^{۱۴۳} و ^{۱۴۴} و ^{۱۴۵} و ^{۱۴۶} و ^{۱۴۷} و ^{۱۴۸} و ^{۱۴۹} و ^{۱۵۰} و ^{۱۵۱} و ^{۱۵۲} و ^{۱۵۳} و ^{۱۵۴} و ^{۱۵۵} و ^{۱۵۶} و ^{۱۵۷} و ^{۱۵۸} و ^{۱۵۹} و ^{۱۶۰} و ^{۱۶۱} و ^{۱۶۲} و ^{۱۶۳} و ^{۱۶۴} و ^{۱۶۵} و ^{۱۶۶} و ^{۱۶۷} و ^{۱۶۸} و ^{۱۶۹} و ^{۱۷۰} و ^{۱۷۱} و ^{۱۷۲} و ^{۱۷۳} و ^{۱۷۴} و ^{۱۷۵} و ^{۱۷۶} و ^{۱۷۷} و ^{۱۷۸} و ^{۱۷۹} و ^{۱۸۰} و ^{۱۸۱} و ^{۱۸۲} و ^{۱۸۳} و ^{۱۸۴} و ^{۱۸۵} و ^{۱۸۶} و ^{۱۸۷} و ^{۱۸۸} و ^{۱۸۹} و ^{۱۹۰} و ^{۱۹۱} و ^{۱۹۲} و ^{۱۹۳} و ^{۱۹۴} و ^{۱۹۵} و ^{۱۹۶} و ^{۱۹۷} و ^{۱۹۸} و ^{۱۹۹} و ^{۲۰۰} و ^{۲۰۱} و ^{۲۰۲} و ^{۲۰۳} و ^{۲۰۴} و ^{۲۰۵} و ^{۲۰۶} و ^{۲۰۷} و ^{۲۰۸} و ^{۲۰۹} و ^{۲۱۰} و ^{۲۱۱} و ^{۲۱۲} و ^{۲۱۳} و ^{۲۱۴} و ^{۲۱۵} و ^{۲۱۶} و ^{۲۱۷} و ^{۲۱۸} و ^{۲۱۹} و ^{۲۲۰} و ^{۲۲۱} و ^{۲۲۲} و ^{۲۲۳} و ^{۲۲۴} و ^{۲۲۵} و ^{۲۲۶} و ^{۲۲۷} و ^{۲۲۸} و ^{۲۲۹} و ^{۲۳۰} و ^{۲۳۱} و ^{۲۳۲} و ^{۲۳۳} و ^{۲۳۴} و ^{۲۳۵} و ^{۲۳۶} و ^{۲۳۷} و ^{۲۳۸} و ^{۲۳۹} و ^{۲۴۰} و ^{۲۴۱} و ^{۲۴۲} و ^{۲۴۳} و ^{۲۴۴} و ^{۲۴۵} و ^{۲۴۶} و ^{۲۴۷} و ^{۲۴۸} و ^{۲۴۹} و ^{۲۵۰} و ^{۲۵۱} و ^{۲۵۲} و ^{۲۵۳} و ^{۲۵۴} و ^{۲۵۵} و ^{۲۵۶} و ^{۲۵۷} و ^{۲۵۸} و ^{۲۵۹} و ^{۲۶۰} و ^{۲۶۱} و ^{۲۶۲} و ^{۲۶۳} و ^{۲۶۴} و ^{۲۶۵} و ^{۲۶۶} و ^{۲۶۷} و ^{۲۶۸} و ^{۲۶۹} و ^{۲۷۰} و ^{۲۷۱} و ^{۲۷۲} و ^{۲۷۳} و ^{۲۷۴} و ^{۲۷۵} و ^{۲۷۶} و ^{۲۷۷} و ^{۲۷۸} و ^{۲۷۹} و ^{۲۸۰} و ^{۲۸۱} و ^{۲۸۲} و ^{۲۸۳} و ^{۲۸۴} و ^{۲۸۵} و ^{۲۸۶} و ^{۲۸۷} و ^{۲۸۸} و ^{۲۸۹} و ^{۲۹۰} و ^{۲۹۱} و ^{۲۹۲} و ^{۲۹۳} و ^{۲۹۴} و ^{۲۹۵} و ^{۲۹۶} و ^{۲۹۷} و ^{۲۹۸} و ^{۲۹۹} و ^{۳۰۰} و ^{۳۰۱} و ^{۳۰۲} و ^{۳۰۳} و ^{۳۰۴} و ^{۳۰۵} و ^{۳۰۶} و ^{۳۰۷} و ^{۳۰۸} و ^{۳۰۹} و ^{۳۱۰} و ^{۳۱۱} و ^{۳۱۲} و ^{۳۱۳} و ^{۳۱۴} و ^{۳۱۵} و ^{۳۱۶} و ^{۳۱۷} و ^{۳۱۸} و ^{۳۱۹} و ^{۳۲۰} و ^{۳۲۱} و ^{۳۲۲} و ^{۳۲۳} و ^{۳۲۴} و ^{۳۲۵} و ^{۳۲۶} و ^{۳۲۷} و ^{۳۲۸} و ^{۳۲۹} و ^{۳۳۰} و ^{۳۳۱} و ^{۳۳۲} و ^{۳۳۳} و ^{۳۳۴} و ^{۳۳۵} و ^{۳۳۶} و ^{۳۳۷} و ^{۳۳۸} و ^{۳۳۹} و ^{۳۴۰} و ^{۳۴۱} و ^{۳۴۲} و ^{۳۴۳} و ^{۳۴۴} و ^{۳۴۵} و ^{۳۴۶} و ^{۳۴۷} و ^{۳۴۸} و ^{۳۴۹} و ^{۳۵۰} و ^{۳۵۱} و ^{۳۵۲} و ^{۳۵۳} و ^{۳۵۴} و ^{۳۵۵} و ^{۳۵۶} و ^{۳۵۷} و ^{۳۵۸} و ^{۳۵۹} و ^{۳۶۰} و ^{۳۶۱} و ^{۳۶۲} و ^{۳۶۳} و ^{۳۶۴} و ^{۳۶۵} و ^{۳۶۶} و ^{۳۶۷} و ^{۳۶۸} و ^{۳۶۹} و ^{۳۷۰} و ^{۳۷۱} و ^{۳۷۲} و ^{۳۷۳} و ^{۳۷۴} و ^{۳۷۵} و ^{۳۷۶} و ^{۳۷۷} و ^{۳۷۸} و ^{۳۷۹} و ^{۳۸۰} و ^{۳۸۱} و ^{۳۸۲} و ^{۳۸۳} و ^{۳۸۴} و ^{۳۸۵} و ^{۳۸۶} و ^{۳۸۷} و ^{۳۸۸} و ^{۳۸۹} و ^{۳۹۰} و ^{۳۹۱} و ^{۳۹۲} و ^{۳۹۳} و ^{۳۹۴} و ^{۳۹۵} و ^{۳۹۶} و ^{۳۹۷} و ^{۳۹۸} و ^{۳۹۹} و ^{۴۰۰} و ^{۴۰۱} و ^{۴۰۲} و ^{۴۰۳} و ^{۴۰۴} و ^{۴۰۵} و ^{۴۰۶} و ^{۴۰۷} و ^{۴۰۸} و ^{۴۰۹} و ^{۴۱۰} و ^{۴۱۱} و ^{۴۱۲} و ^{۴۱۳} و ^{۴۱۴} و ^{۴۱۵} و ^{۴۱۶} و ^{۴۱۷} و ^{۴۱۸} و ^{۴۱۹} و ^{۴۲۰} و ^{۴۲۱} و ^{۴۲۲} و ^{۴۲۳} و ^{۴۲۴} و ^{۴۲۵} و ^{۴۲۶} و ^{۴۲۷} و ^{۴۲۸} و ^{۴۲۹} و ^{۴۳۰} و ^{۴۳۱} و ^{۴۳۲} و ^{۴۳۳} و ^{۴۳۴} و ^{۴۳۵} و ^{۴۳۶} و ^{۴۳۷} و ^{۴۳۸} و ^{۴۳۹} و ^{۴۴۰} و ^{۴۴۱} و ^{۴۴۲} و ^{۴۴۳} و ^{۴۴۴} و ^{۴۴۵} و ^{۴۴۶} و ^{۴۴۷} و ^{۴۴۸} و ^{۴۴۹} و ^{۴۵۰} و ^{۴۵۱} و ^{۴۵۲} و ^{۴۵۳} و ^{۴۵۴} و ^{۴۵۵} و ^{۴۵۶} و ^{۴۵۷} و ^{۴۵۸} و ^{۴۵۹} و ^{۴۶۰} و ^{۴۶۱} و ^{۴۶۲} و ^{۴۶۳} و ^{۴۶۴} و ^{۴۶۵} و ^{۴۶۶} و ^{۴۶۷} و ^{۴۶۸} و ^{۴۶۹} و ^{۴۷۰} و ^{۴۷۱} و ^{۴۷۲} و ^{۴۷۳} و ^{۴۷۴} و ^{۴۷۵} و ^{۴۷۶} و ^{۴۷۷} و ^{۴۷۸} و ^{۴۷۹} و ^{۴۸۰} و ^{۴۸۱} و ^{۴۸۲} و ^{۴۸۳} و ^{۴۸۴} و ^{۴۸۵} و ^{۴۸۶} و ^{۴۸۷} و ^{۴۸۸} و ^{۴۸۹} و ^{۴۹۰} و ^{۴۹۱} و ^{۴۹۲} و ^{۴۹۳} و ^{۴۹۴} و ^{۴۹۵} و ^{۴۹۶} و ^{۴۹۷} و ^{۴۹۸} و ^{۴۹۹} و ^{۵۰۰} و ^{۵۰۱} و ^{۵۰۲} و ^{۵۰۳} و ^{۵۰۴} و ^{۵۰۵} و ^{۵۰۶} و ^{۵۰۷} و ^{۵۰۸} و ^{۵۰۹} و ^{۵۱۰} و ^{۵۱۱} و ^{۵۱۲} و ^{۵۱۳} و ^{۵۱۴} و ^{۵۱۵} و ^{۵۱۶} و ^{۵۱۷} و ^{۵۱۸} و ^{۵۱۹} و ^{۵۲۰} و ^{۵۲۱} و ^{۵۲۲} و ^{۵۲۳} و ^{۵۲۴} و ^{۵۲۵} و ^{۵۲۶} و ^{۵۲۷} و ^{۵۲۸} و ^{۵۲۹} و ^{۵۳۰} و ^{۵۳۱} و ^{۵۳۲} و ^{۵۳۳} و ^{۵۳۴} و ^{۵۳۵} و ^{۵۳۶} و ^{۵۳۷} و ^{۵۳۸} و ^{۵۳۹} و ^{۵۴۰} و ^{۵۴۱} و ^{۵۴۲} و ^{۵۴۳} و ^{۵۴۴} و ^{۵۴۵} و ^{۵۴۶} و ^{۵۴۷} و ^{۵۴۸} و ^{۵۴۹} و ^{۵۵۰} و ^{۵۵۱} و ^{۵۵۲} و ^{۵۵۳} و ^{۵۵۴} و ^{۵۵۵} و ^{۵۵۶} و ^{۵۵۷} و ^{۵۵۸} و ^{۵۵۹} و ^{۵۶۰} و ^{۵۶۱} و ^{۵۶۲} و ^{۵۶۳} و ^{۵۶۴} و ^{۵۶۵} و ^{۵۶۶} و ^{۵۶۷} و ^{۵۶۸} و ^{۵۶۹} و ^{۵۷۰} و ^{۵۷۱} و ^{۵۷۲} و ^{۵۷۳} و ^{۵۷۴} و ^{۵۷۵} و ^{۵۷۶} و ^{۵۷۷} و ^{۵۷۸} و ^{۵۷۹} و ^{۵۸۰} و ^{۵۸۱} و ^{۵۸۲} و ^{۵۸۳} و ^{۵۸۴} و ^{۵۸۵} و ^{۵۸۶} و ^{۵۸۷} و ^{۵۸۸} و ^{۵۸۹} و ^{۵۹۰} و ^{۵۹۱} و ^{۵۹۲} و ^{۵۹۳} و ^{۵۹۴} و ^{۵۹۵} و ^{۵۹۶} و ^{۵۹۷} و ^{۵۹۸} و ^{۵۹۹} و ^{۶۰۰} و ^{۶۰۱} و ^{۶۰۲} و ^{۶۰۳} و ^{۶۰۴} و ^{۶۰۵} و ^{۶۰۶} و ^{۶۰۷} و ^{۶۰۸} و ^{۶۰۹} و ^{۶۱۰} و ^{۶۱۱} و ^{۶۱۲} و ^{۶۱۳} و ^{۶۱۴} و ^{۶۱۵} و ^{۶۱۶} و ^{۶۱۷} و ^{۶۱۸} و ^{۶۱۹} و ^{۶۲۰} و ^{۶۲۱} و ^{۶۲۲} و ^{۶۲۳} و ^{۶۲۴} و ^{۶۲۵} و ^{۶۲۶} و ^{۶۲۷} و ^{۶۲۸} و ^{۶۲۹} و ^{۶۳۰} و ^{۶۳۱} و ^{۶۳۲} و ^{۶۳۳} و ^{۶۳۴} و ^{۶۳۵} و ^{۶۳۶} و ^{۶۳۷} و ^{۶۳۸} و ^{۶۳۹} و ^{۶۴۰} و ^{۶۴۱} و ^{۶۴۲} و ^{۶۴۳} و ^{۶۴۴} و ^{۶۴۵} و ^{۶۴۶} و ^{۶۴۷} و ^{۶۴۸} و ^{۶۴۹} و ^{۶۵۰} و ^{۶۵۱} و ^{۶۵۲} و ^{۶۵۳} و ^{۶۵۴} و ^{۶۵۵} و ^{۶۵۶} و ^{۶۵۷} و ^{۶۵۸} و ^{۶۵۹} و ^{۶۶۰} و ^{۶۶۱} و ^{۶۶۲} و ^{۶۶۳} و ^{۶۶۴} و ^{۶۶۵} و ^{۶۶۶} و ^{۶۶۷} و ^{۶۶۸} و ^{۶۶۹} و ^{۶۷۰} و ^{۶۷۱} و ^{۶۷۲} و ^{۶۷۳} و ^{۶۷۴} و ^{۶۷۵} و ^{۶۷۶} و ^{۶۷۷} و ^{۶۷۸} و ^{۶۷۹} و ^{۶۸۰} و ^{۶۸۱} و ^{۶۸۲} و ^{۶۸۳} و ^{۶۸۴} و ^{۶۸۵} و ^{۶۸۶} و ^{۶۸۷} و ^{۶۸۸} و ^{۶۸۹} و ^{۶۹۰} و ^{۶۹۱} و ^{۶۹۲} و ^{۶۹۳} و ^{۶۹۴} و ^{۶۹۵} و ^{۶۹۶} و ^{۶۹۷} و ^{۶۹۸} و ^{۶۹۹} و ^{۷۰۰} و ^{۷۰۱} و ^{۷۰۲} و ^{۷۰۳} و ^{۷۰۴} و ^{۷۰۵} و ^{۷۰۶} و ^{۷۰۷} و ^{۷۰۸} و ^{۷۰۹} و ^{۷۱۰} و ^{۷۱۱} و ^{۷۱۲} و ^{۷۱۳} و ^{۷۱۴} و ^{۷۱۵} و ^{۷۱۶} و ^{۷۱۷} و ^{۷۱۸} و ^{۷۱۹} و ^{۷۲۰} و ^{۷۲۱} و ^{۷۲۲} و ^{۷۲۳} و ^{۷۲۴} و ^{۷۲۵} و ^{۷۲۶} و ^{۷۲۷} و ^{۷۲۸} و ^{۷۲۹} و ^{۷۳۰} و ^{۷۳۱} و ^{۷۳۲} و ^{۷۳۳} و ^{۷۳۴} و ^{۷۳۵} و ^{۷۳۶} و ^{۷۳۷} و ^{۷۳۸} و ^{۷۳۹} و ^{۷۴۰} و ^{۷۴۱} و ^{۷۴۲} و ^{۷۴۳} و ^{۷۴۴} و ^{۷۴۵} و ^{۷۴۶} و ^{۷۴۷} و ^{۷۴۸} و ^{۷۴۹} و ^{۷۵۰} و ^{۷۵۱} و ^{۷۵۲} و ^{۷۵۳} و ^{۷۵۴} و ^{۷۵۵} و ^{۷۵۶} و ^{۷۵۷} و ^{۷۵۸} و ^{۷۵۹} و ^{۷۶۰} و ^{۷۶۱} و ^{۷۶۲} و ^{۷۶۳} و ^{۷۶۴} و ^{۷۶۵} و ^{۷۶۶} و ^{۷۶۷} و ^{۷۶۸} و ^{۷۶۹} و ^{۷۷۰} و ^{۷۷۱} و ^{۷۷۲} و ^{۷۷۳} و ^{۷۷۴} و ^{۷۷۵} و ^{۷۷۶} و ^{۷۷۷} و ^{۷۷۸} و ^{۷۷۹} و ^{۷۸۰} و ^{۷۸۱} و ^{۷۸۲} و ^{۷۸۳} و ^{۷۸۴} و ^{۷۸۵} و ^{۷۸۶} و ^{۷۸۷} و ^{۷۸۸} و ^{۷۸۹} و ^{۷۹۰} و ^{۷۹۱} و ^{۷۹۲} و ^{۷۹۳} و ^{۷۹۴} و ^{۷۹۵} و ^{۷۹۶} و ^{۷۹۷} و ^{۷۹۸} و ^{۷۹۹} و ^{۸۰۰} و ^{۸۰۱} و ^{۸۰۲} و ^{۸۰۳} و ^{۸۰۴} و ^{۸۰۵} و ^{۸۰۶} و ^{۸۰۷} و ^{۸۰۸} و ^{۸۰۹} و ^{۸۱۰} و ^{۸۱۱} و ^{۸۱۲} و ^{۸۱۳} و ^{۸۱۴} و ^{۸۱۵} و ^{۸۱۶} و ^{۸۱۷} و ^{۸۱۸} و ^{۸۱۹} و ^{۸۲۰} و ^{۸۲۱} و ^{۸۲۲} و ^{۸۲۳} و ^{۸۲۴} و ^{۸۲۵} و ^{۸۲۶} و ^{۸۲۷} و ^{۸۲۸} و ^{۸۲۹} و ^{۸۳۰} و ^{۸۳۱} و ^{۸۳۲} و ^{۸۳۳} و ^{۸۳۴} و ^{۸۳۵} و ^{۸۳۶} و ^{۸۳۷} و ^{۸۳۸} و ^{۸۳۹} و ^{۸۴۰} و ^{۸۴۱} و ^{۸۴۲} و ^{۸۴۳} و ^{۸۴۴} و ^{۸۴۵} و ^{۸۴۶} و ^{۸۴۷} و ^{۸۴۸} و ^{۸۴۹} و ^{۸۵۰} و ^{۸۵۱} و ^{۸۵۲} و ^{۸۵۳} و ^{۸۵۴} و ^{۸۵۵} و ^{۸۵۶} و ^{۸۵۷} و ^{۸۵۸} و ^{۸۵۹} و ^{۸۶۰} و ^{۸۶۱} و ^{۸۶۲} و ^{۸۶۳} و ^{۸۶۴} و ^{۸۶۵} و ^{۸۶۶} و ^{۸۶۷} و ^{۸۶۸} و ^{۸۶۹} و ^{۸۷۰} و ^{۸۷۱} و ^{۸۷۲} و ^{۸۷۳} و ^{۸۷۴} و ^{۸۷۵} و ^{۸۷۶} و ^{۸۷۷} و ^{۸۷۸} و ^{۸۷۹} و ^{۸۸۰} و ^{۸۸۱} و ^{۸۸۲} و ^{۸۸۳} و ^{۸۸۴} و ^{۸۸۵} و ^{۸۸۶} و ^{۸۸۷} و ^{۸۸۸} و ^{۸۸۹} و ^{۸۹۰} و ^{۸۹۱} و ^{۸۹۲} و ^{۸۹۳} و ^{۸۹۴} و ^{۸۹۵} و ^{۸۹۶} و ^{۸۹۷} و ^{۸۹۸} و ^{۸۹۹} و ^{۹۰۰} و ^{۹۰۱} و ^{۹۰۲} و ^{۹۰۳} و ^{۹۰۴} و ^{۹۰۵} و ^{۹۰۶} و ^{۹۰۷} و ^{۹۰۸} و ^{۹۰۹} و ^{۹۱۰} و ^{۹۱۱} و ^{۹۱۲} و ^{۹۱۳} و ^{۹۱۴} و ^{۹۱۵} و ^{۹۱۶} و ^{۹۱۷} و ^{۹۱۸} و ^{۹۱۹} و ^{۹۲۰} و ^{۹۲۱} و ^{۹۲۲} و ^{۹۲۳} و ^{۹۲۴} و ^{۹۲۵} و ^{۹۲۶} و ^{۹۲۷} و ^{۹۲۸} و ^{۹۲۹} و

و به غیر از اسم و کتب من به دیگری حلال نیست که مباح کید و نام من جمع کند مگر عالم من ^{عالم} که حلیه خوارده بین من ^{مساء} عالم این ^{عبد} و داد خورده کرد تا از آنکه بر مده باشد از جو. و طم ^{عبد} خضرت امیرالمومنین ^{علیه السلام} او محمد باقر نهاد و کسیر را احوال فاسم کرده و محض مذکور را در علم و ریع و ها و بحر و خبر و عیدیل بیوت من چوب می تواند بود که از امام مال خود عاقل [داند] و طلب چیزی که حق او باشد نماید ^{۱۸} و دلیل بر این محض بلکه بود و خود گو اهی حجت الامور جمعی کنیم عبادت به امام او داشته و از مع او از از اعتقاد موع شفت و بر همان عقیده فاسد مانند بلکه ثابت چا حقیقی بی اندازه در عالم دید که او را رنده می نائید و می گوید هنوز از ^{۱۹} قلم حیدر من همد که می گوید او در عاری دو کوه رضوی که کوه است بر درک به مدینه مسعود به عبادت است و می گوید عهدی موجود است و بر و غسل حق تعالی در آن عبادت به جهت او خلق نمود ^{۲۰} گرسنه و شته باشد و این ستم از سعادت یکی از سیدها اوست

و ببط لا یفوق الموب حسن
یسبحه ملائری فیهم رمه
سقوط الخیل یقدمه التواء
برضوی عیده غسل و ماء

یعنی ^{۲۱} یکی از سیدها موب است که موب ^{۲۲} او را بر نمی یابد و او الم مرگ را موب چا تا آنکه بیز و بنامورد بشکر و عدهها چسبایس او خورده و دو بعد از آنکه مده از بقر مر دها عابد باشد در کوه رجه ^{۲۳} که در ^{۲۴} احاطه غسل و آب به جهت او خوار شده و به عبادت حق تعالی مسعود است و این شاعر به همین ^{۲۵} باب امانت و عهد ^{۲۶} با خضرت عاقل کرده بلکه در اینکه او را ببط شعر ده هم به ببط افتاده مؤلف گوید که ^{۲۷} سعاد ^{۲۸} شیخ مفید ^{۲۹} از کثیر خبر داده و اوسر این ^{۳۰}

الا ان الائمة من قریش
عین والائمة من بیه
مسبط مسبط و سمان و سیر
و مسبط لا یدوی الموب (این)
تولاه المسحق ریفقه سوانه
تم الاسباط لیس بهم خداه
و مسبط عقیته کسرتیلا

دوم. حسرت‌رہی و آنچه را که مشاهده کرده، دلایل آن حسرت

در حدیثی شریفه است که معمر بن حصرت بن الحسین علیه السلام از امیر که در کشف المعانی از ابن عباس رضی اللہ عنہ و ہری نقل نموده کہ گفت: عبدالملک مروان از شام بہ مدینہ فرستاد کہ آن حضرت بہ شام برسد. آن حضرت در عل و رجیر گرفتہ شد. از مدینہ برآمد و موکلان بر او گماشتہ و من از موکلان السام کہ ہم کہ رخصتہ سلام بردہند چو آمدند خدمت شریفم و او یا حق و عجز دیدم گرفتہ و گنہم دوست من نام کہ ایس سر و رجیر بر من آمد و سعادتی پس رسید بسم نموده فرمود کہ ای ہری تو گمان دار ای کہ مرا در این علی آزاری ایسا بہ چیر امثال و مساوی از عل و رجیر یہ و و و و گمانہ چو شدہ را چیں چیز ہا پس بد عذاب خدا را بہ خاطر نگہ رانید و از آن اسدیہ کشید و تو حاضر جمع ہا کہ من بہ از دو مرد از بن حمہ ہم از ہستم

پس روز سوم دیدم کہ موکلان بہ اسیمہ بہ مدینہ برگشتہ و از بن آن حضرت می گردید و ایشان بنی یامند و می گفتند در دور او حسد بودیم کہ بہ یکبار عل و رجیر دیدیم بر جای او آمد و او پیدا نیست. پس من بہ سام قدم و عبدالملک مروان دیدم، از من حوازی پرسید: ایچہ دیدہ بودم یعنی کہ ہم گفتہ و اللہ کہ همان روز کہ بنی او می گفتند بہ خدا من آمد و من خطاب نمود کہ ما با انما؟ حسنی داد بد و من تو چہ کہ ایسا کہ ہم گفتم دوست من دارم کہ ما بنی فرمودہ مر دوست یعنی دارم کہ ما بنی و از بیتر مر یہ و ایسا کہ ہم چہاں ہیسی از وہاں سب کہ جو بہ حیو بہ عدم حاتمہ خود آمد بہ دمدم

رہری گوید من گفتم کہ علی بن الحسین علیہ السلام بہ جدای خود معقول است بہ و گمانہ بد میریدہ گفت خوش بہ حال کسی کہ بہ عقل تو مشغول است.

سوم. خبر یافتن مردی فقیر در دانہ فروارید در شکم ما ہی بہ برکت آن حضرت

ویرد کند مذکور معمر بن کہ: ہری منو سب کہ گفتہ و ہر دم حضرت یعنی امام بن عباس رضی اللہ عنہ بودم. مردی از سبیعا و بہ نہ خدمت من ظاهر کرد عبدالملکی و پرہسار و چہاں صد در ہم عرض خود را امام علیہ السلام نگریست، چو بہ سب

پیر میباید هر مود که کدام محبت عظیمه از یز باشد که آدمی را از مومن خود را بدست و
 فرصت در بیدار و علاج بتواند کند؟ و جواب مردمان از آن محسن میروند شدند یکسو از
 مسلمان گفت خجست است که در آن بکدام می گویند که شما در همه مطیع ماست و یک بار
 می گویند که از اصلاح خیال برادر مومن خود عاشریم! از هر دو سخن از شیطانی این سخن
 ۱ ده شده به خدمت آدم که گفت یا بن سرور الله کبر حیرت گفت این سخن بر من
 محبت دارد چندان که معنیها و بیسیاهی خود را فراموش کردم پس را خضر بر مود
 در میسی که حدیثی معالی خود شرح داد و کنیم و از نانه و فرمود آنچه به جهت اقتضای معبود
 من میگردی بیا کبریا تو هم من را جزو حاکم شده و در آن خضر بر مود بگیرین
 فرصت که در خانه به غیر از این نیست و بکن حق تعالی به یک پس در محبت و مال
 بسیار ده

پس آن مود در هر من آن گرچه به بازار مید و در آنست که چه کند مقس و به نظر
 و سوسه اس میگردند که نه دندان طفل را به این فرصتها کار می کند و به شکم تو و اندر پست تو
 اسیر می کند و به طعمنداری از او به بها می گرد پس در بازار می گشت که به
 ماهی فروسی مید که یک ماهی از بچه گرفته بود در دستش میدد بود به هیچ کس نه
 هیچر نمی خرید آن مود و به با و گفت بیا فرست چون دارم این ماهی تو مود کنم
 ماهی تو را مود و خود ماهی را در از هر من و اگر آب و عمار قدم چند نه از او و من
 را و تعالی داد که اندک بعد با حاکم معروض شده داد که به هیچ خود گفت با او
 نمک بده و این فرصت بگیر باید من به بر نمک پس ماهی علاج کنم من بفعل نمک را
 دن و با هر من اگر در این نه خانه مدر در نمک بود که ماهی را اگر که مید کسر و
 می رنده خوب میروند و به دند هم دو مسرهای خورد که هر صید را بد و دهانه و
 می گویند دندان طفلان را بر این من من کار معنی و ما دانستم که از پریشانی
 فرصت به بازار آورده ای این من خود در صفت ما را حلال کردیم و آن ماهی و نمک را
 به تو بخشیدیم تا مود پیشان را ده که به برگشند و چو طفلانش را دندان بر آن کار
 می کرد بر سر ماهی و بعضی ماهی رفته چو شکم ماهی استکاند دو دانه مود آید و
 شکم ماهی بود که به را در هیچ صدف و در نانی نیاسد پس حدیثی بر آن نعمت حاکم
 کرد و گرفت و با مود و نمک بود که به راه که غرومند و چه کند سو با خصم با امام
 ربیع العابدین (ع) آمده بیام و در که امام (ع) می فرمودند خدای تعالی تو را شرح داد و از

بر یثامی خلاص شدی، کبریا طعام مار به مودت کن که آن به غیر از ما کسی نمی خورد و آن دو قرص را خدایم برده حضرت امام سجّاد (ع) به آن اعطای کرد، و درویش مرزوا بدو به حال عظیم فروخت، و آن یگانه دو خالش میگو شد و از نو انگران گردید.

و چون منافقان مرزوا در حال خلاص باشد به هم گفتند چه عظیم است خلاف بیان او را قتلش بود بر اصلاح درویش و خیر او! اینانگری عظیم دادا چون این سخن به امام (ع) رسید فرمود به پیغمبر خدا بر این چنین می گفت بشیده به که نکذیب او نمودند در قس که بحوالی بیست و هفت و هشتاد و هشت کسی که از مکه به مدینه به دوازده روز رود چگونه به بیت المقدس در یک شب می رسد؟ در مورخه ۲۷ کذا حد و اویزه خیار دانسته اند.

چهارم - جوان شدن حیانه و پیه به معجزه آن حضرت

شیخ صدوق و دیگران از حبابه و البه روایت کرده اند که گفت دادم حضرت امیرالمومنین (ع) در ششم طه الحمر و بعد از حضرت سید جانی به ده سه می رسد به آن فرشته گان حنّی به گریه و زاری می رسد مکتوبه و مبارک فی و می رسد که آن معجزه و می رسد مکتوبه و طبرانی در طه و اله معوجین [ر] که ماهیان حرام می باشد و می فرمود به سال او فرشته گان مسخ شدگان بر سر انبیل و ای حیدر بی مرزوا! ایمر و حق فرات پس حیف مرغاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین، چند یسی مرزوا کیست؟ فرمود: گروخی که می فرستد ریش و و ناب می دهند سیل از حیانه گفت هیچ گویند و بدانم که نکلم کند بهر از آن حضرت پس به میانه حبابه و ال سدم نا در قصاص مجاز جنوس فرمود این وقت مر حدمش عرض کردم که یا امیرالمؤمنین چیست دلالت امامت؟ خدای تعالی رحمت کند فرمود: باز در مرزوا می رسد گریه و اشعار فرمود: به دست مبارک سه سیگریرد مرزوا به برتنش یادم حاتم مبارک در عرض فرمود و نگاه به مرزوا می حیانه هر کس مدعی امامت باشد و در دست سه اسد که سیگریرد بر نفس بنایه همچنان که دیدی پس بدان که او امام و احب الیاده است و امام هر جبردر که از او رسد از وی پیوسته ماند.

پس می قسم و این گدست، فی که حضرت امیرالمومنین (ع) از دنیا حبت فرمود من

خدمت حضرت امام جعفر (ع) رسیدم و حیات رحانی حضرت امیرالمومنین (ع) را
 دیدم و در خدمت ایشان سوال می‌کردم پس به من فرمود ای حبابه و البیه گفتیم بنی
 ای مولای من فرمود بیاو آنچه را خود داری به من بگو بگو بگو راضی آن حضرت دادم، آن
 حبابه خادم مبارکش را برد که در شمیانه که حضرت امیرالمومنین (ع) را بر سر
 بود حبابه گفت ای امام جعفر (ع) قسم به خدمت حضرت امام جعفر (ع) و حبابه
 مسخر را بر سر آمد حدیثی بود پس هر چه گفت و هر چه نمود و هر چه در دل
 علی مرتضیٰ همانا آن دلالت به آن و بر اقام دیدی دلیل است بر آنچه می‌خواهی از
 دانسی امام من، یه باز می‌خواهی دلالت به آن است، آن عرض کردیم بلی ای سید من فرمود
 بیاور ما سگریزه که ب خود داری، من آن سگریزه به آن حضرت دادم، خانم بر آن نهاد
 حبابه که نقش بر آن

حبابه گوید پس از امام حسین (ع) خدمت حضرت علی بن الحسین امام
 ادب (ع) رسیدم و عرض کردم که ده بود و مرا فرمود و بیچاره کرده بود و
 سبب عزم به صد و سیزده سال رسیده بود پس دیدم آن حضرت را پیوسته در رکوع و
 سجود مشغول به عبادت است و قرائتی حسنا و از این روای می‌رسد که دلالت بر
 اشاره فرمود به من به انگشت سبانه خوشی از معجزه آن حضرت خواند من به عرض گشت
 پس من عرض کردم ای مولای من چه معجزه است که آن حضرت را می‌بینم و نمی‌بینم
 فرمود آن ما می‌بینیم و آنرا نمی‌بینیم و آنچه که می‌بینیم و آنچه که نمی‌بینیم
 رنگه فرمود می‌بینم و نمی‌بینم پس آن سگریزه به خانم دادم پس آن نهاد

پس آن حضرت را حضرت امام محمد باقر (ع) ملاقات نمودم و آن حضرت فرمود حد
 از آن خدمت حضرت صادق (ع) شنیدم و بر آن ده من نهاد پس خدمت حضرت موسی
 بن جعفر (ع) کردم و آن سگریزه به من نهاد پس از آن خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم و
 آن ده من نهاد و حبابه بعد از آن به خانه رفتی کردی و ده من نهاد و آن عبدالله
 بن حبابه

مؤلف گوید حبابه و البیه که خبر ده من بر سر پنده از بعلان عافیه کاشانه حبابه
 عافیه و مسائل حبابه خراج کثیر العاده به حدی در عبادت که در آن جهت کرده بود و
 یه منس بر شکم حبابه بود و صورتش از کرم سبزه بود و کوییده سبزه به محل
 صحنه معترف شده بود و پیوسته هر بار حضرت امام حسین (ع) را می‌دیدم و حبابه

بود که هرگاه مردم به برد معاویه می‌رفتند او به برد امام حسین علیه السلام می‌رفت و حر آن حصص می‌بود و وفی در صورتی بر حصص عارض شده بود، نه ترک آن نه آن معصوم و آن حصص آن مرض بر طرف شد و این را همان باعت که گفته دیدم حصص اب امام مجتهد باهر علیه السلام را در مسجد الحرام در وقت عصر که مردم دو شتر جمع شدند و مسائل حلال و حرم و مشکلات خود را پرسیدند، حصص از بجای خود حرکت نکرده و آنکه هزار مسئله اش را بر سر او فرمود

و حصص حیر دلالت دارد بر عدم جواز بر اسید ریش و بلکه ریش سرتی به هیبت می‌مروا و بی‌امینه اسید و چوبی در زمان حد تراشیدن ریش شایع شده و عیش از بی‌رفه و به حدی است مگر مع وف شده که بهی از آن مگر می‌باشد و شایسته نماند که ما در اینجا به ادله عدم جواز آن اشاره کنیم.

سپه اول علیه السلام در قواعد فرموده: «خاطر چیست برای خشن تراشیدن ریش زیرا که حراما می‌رود مرد باسد» و ظاهر این عبارت مسلم بودن حرمت است برای مرد.

میر داماد در شایع النجاه حکم نه حرمت کرده و گویا بسبب این اجماع داده و علامه محسنی علیه السلام در حلقه سمیت به مشهور داده و در کتاب جمعیه روایات به سند صحیح مروی است که حصص با سر حد علیه السلام فرمود بر شیب ریش از قشبه است و هر که مثله کند بر او ناسب حد و در عوالی اللالی مروی است که آن خطاب فرمود: «لین من سلو ولا عری ولا حلق» ایستاد از ماکسی که باسی حسو و فاحش محسن بسیار گوید و مالی خود تلبیه کند و ریش را بر سر نه چنانکه موافق است با این جمله در حاشیه تفسیر فرموده.

و در فقه مروی است که حصص را سر حد علیه السلام فرمود: «اشاوم را از به بگریزد و ریش را پسند نگذار» و به یهودان و گویا خود شبیه مگرداند و نیز فرمود: «گیا» ریشهای خود را چیده و سینههای خود را زیاد کردند و ما را خود و می‌جبین و پس می‌گذاشتیم، گفته است محتمل است مراد از عدم سببه به یهود و صاحب کربا ریش باشد چون یهود ریش را نمی‌تراشید.

و چون نامه دعوت حصص به سر حد علیه السلام به منوک کسری رسید به اذان که عامل بعضی و د

معلوم است مراد از بلند گذاشتن ریش معنی گرفتن شارب است [نه چنانکه بعد گذارد که از حد بفرجه مجوز شد و نقد حصص من قال: لا یجوز دجینه مانع ظل می‌باشد یعنی ریش را نباید طامع که بیفزاید کند از حد و طایفه بعضی گردانیدند و بعد

دعا که حضرت بر مرد او فرموده و از خانر حدود سابق به [بانویه] و سردی که او
حرکت می‌گفت به مدینه فرستاد از دو غریبه رانیده و عارب گذاشته و بد
پس از عارب . خوش نیامد که به ایشان نظر کرد فرمود «وای» بر سعد کی امر کرده عمار به
این؟ گفتند «ما» یعنی کسی؟ حضرت فرمود: «مگر پروردگار هر امر که ده سر به
گذاشتی بش و جلدت نارسد»

و سیاهی در جمیع صفیر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که از حمار فرمود: «ه
حضرت است که قوم به طردند و به سبب از ۵۰۰۰۰ سبب و با کلمات من یک حضرت
دیگر را و سمر از آن ده بریدن ریس را و مرقع

۴ سیخ علی در در المصور از وی آمده است لال کرده یکی به حم فیه مذکور و صاحب
بود یک حره آن به جهت نبی خدا ح و عارب با و خوب جزء دیگر نماند به جهت ظاهر امر
که و خوب است خصوص با بی از سبب ۵۰۰۰۰ و گویا ۵۰۰۰۰ آنکه ۲۰۰۰۰ از آن موی ریس در
شعر دبه کامله مبر شده و هر چه چنین باشد بعضی بر غیر بلکه بر صاحبش حرام است و
برو بر پس بعضی از آن در مثل از آن موی بر عارب با پس قاعده کینه ندارد

و فقر گوید که در این جمله از کلمه طینه بنا کردم و در حد شایسته ۵۰۰۰۰ از شعر
و ادب ائمه ابراهیم بنی بکریاب فاعلم که گرفتار سارا و گذاشتی در ۱۰۰۰۰ عشره حقیقه
در حقیقه است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام باز شده در آن ده امری است که شرح شده و
بحواله شد و در عارب و بود و گذاشتی در ۱۰۰۰۰ در حد مسخفتان و بیل اسخفتان
یعنی شود جو بعضی مذکور است و آن ۱۰۰۰۰ و عارب است من عمل عارب و حقه کرده و
ممکن است است لال که ده شود به اختیار آن به عدم جو از شینه مردانی به عارب چون که مرد به
پس برانید شینه به را می بود

حضرت صادق علیه السلام در توحید ملخص فرموده که اگر و عارب و هر صورت باعث عارب
۱۰۰۰۰ عارب که به و وسط از ۱۰۰۰۰ حد کودک بود و سبب ۱۰۰۰۰ در آن سحر و سحر می بود
حضرت امام صادق علیه السلام فرموده که حق عاری است داده مردان به ریش و دم از داده بش
فصلی از برای مردان که به آن امید پند کنند از عارب و در حره حیرتی است عارب
حضرت صادق علیه السلام که استحضار قوم عارب کند عارب به عارب به عارب به عارب
بر او عارب کرد که بش او و عارب بود پس به عارب ان پیغمبر ریس نه هر عارب بر

سینه اش ریخته و امر دسده از این حیر معلوم شود کثرت فتح و شتاعه او. مو شنبه صورت
مرد پیر که حضرت یعقوب علیه السلام دو غوغا می نکند. آن مرد پس محو بر سر ای او حصار
فرمود

و ممکن است پیر مشک به حایبی که دلاله دارد بحر به هم شکل سبزه غداه دین
و آن حیر پس مس که شیخ صد ۹۹ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: او حسی
فرستاد حسی معالی به سوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو به موسی بن جعفر شیدان
مرا، و معنورید مطلق دسده مرا، سبزه یک به مسکنهای دسده من پس دشمنان من
خواهید بود همچنان که ایام دشمنان صد ۸

و محقق نمائید که پیش از آن محروم است از بسیاری از قوت و برکات از جمله حصان
سب که وارد شده یک در غم در حصان افعی است ایام فرود در هم در راه حصار و در
حصان چهار حصان است دور می کند با در از گوسفند و وشن می کند چشم اذخ و
هم محروم است از سانه کردن ریش و خواندی که بر آن محروم است و به طرف کردن قزو
بردن و به است و هر که همانند مرتبه ریش خود را سانه زند که شمع در آن یک یک چهل
رو سیطان مرد او نشود و در حضرت صادق علیه السلام وایت شده در آیه شریفه **وَلَا تَكُن مِّنَ الْكَافِرِينَ**
کُلّ مسجد که فرمود سانه کردن در هر چهار است هر یک و نافه مالی غیر ذلک

قلیر گوید که هر بنی نامش شخصی که پیش خود ابراسیده در دعای رجب یا من از جنة
بکُلّ خبر، غوغا پس حد که در مس خود می گیرد به حای مؤمن سبزه علی السبزه چه
حم اهد گفت و چگونه خود در محروم می کند از چه حای معالی بر او و بر حرم بر او؟ پ
شاید ای که کسی که می حم اهد حای معالی بر او بر حرم به مایه و از آن شش خشم راد جاند
بعد از مبارزه بگیرد ریس خود نه در است و کف دست چپ به استمال نگهائی و
بگوید هفت مرتبه

بِأَبِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ مَرَجَ الْبَاقِيَّةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حان یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي وَحَرِي مِنْ الْفَقْرِ

پنجم - [اثر بخشیدن سنگ سیاه]

در مدینه المعجزة از ابو جعفر طبری می‌ویسند که ابو سعید خدری بن پسر گفت من بودم در خدمت حضرت عباس (ع) بن الحسین (ع) در وقتی که از ساجده ها به طایفه می‌رفت و با جماعت سواران حضرت از غایت احترام و حشمت فرود گذاشتن می‌کردم و همیشه به ملاحقه احترام می‌داد. از ایشان دو نفر می‌آمدیم، چون به مدینه وارد شدند پاره‌ای خنجر و یوز که در دست من فرستادند. من فرمودم که نگه دارم اگر حسن متوجه آن می‌آید: من حاضر نگذاشتم. محض جود خدا تعالی بود این هنگام آن حضرت سنگی سیاه و صفت آن را فرمود که تا خاتم منزلت بر آن خط نهاد و فرمود بگیر این را و هر حاجتی که تو را می‌دهد از آن بخواه. می‌گویند قسم می‌خورم که محمد (ص) را عیوب به حق فرمود که من در سرای یاری که از آن سنگ طلب و شتی می‌کردم و سنان می‌داد به آن قلعها را می‌گذاشتم تا از می‌دهد آن را به دست می‌گرفتم و حضور سلاطین می‌رفتم از ایشان پادشاهی می‌دیدم.

ششم - در بیان شیران است دزدی را که شتر ضی آن حضرت شد

در یزد آن کتاب و غیره است که حضرت امام محمد باقر (ع) هم فرمود وقتی حضرت عباس (ع) بن الحسین (ع) به سفر حج بیرون شد و سوار بر اسب به یک وادی عابقی می‌شد و مدینه می‌رسد نگاه می‌کردی راه را به آن حضرت سوار خورده گفت به آن جانب فرود آی، فرمود مقصود چیست؟ گفت در شکم و اموال بزرگوارم، فرمود هر چه دارم تا تو قسمت می‌کنی و بر تو حلال می‌نمایم گفت به فرمود بی‌مهر خدا می‌گویم که من به مقصد می‌رسم اگر قبول نکرد حضرت فرمود خبیثی ریختی؟ خال یافتی؟ و در گذار تو کتاب است؟ گفت جواب است: در آن حال دو شیر حاضر شدند یک شیر سرسبز و دیگری پارس گرسنه و گسیبند پس حضرت فرمود گمان کنی که یزد در گذار است؟ از او در جواب است: ای پسر من اسب خوار تو بچسب عقب پش خود را.

هفتم - در توکل آن حضرت است

در مناقب و مدینه المعجزة و غیره است که ابو سعید خدری بن پسر گفت من بودم در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) در وقتی که از ساجده ها به طایفه می‌رفت و با جماعت سواران حضرت از غایت احترام و حشمت فرود گذاشتن می‌کردم و همیشه به ملاحقه احترام می‌داد. از ایشان دو نفر می‌آمدیم، چون به مدینه وارد شدند پاره‌ای خنجر و یوز که در دست من فرستادند. من فرمودم که نگه دارم اگر حسن متوجه آن می‌آید: من حاضر نگذاشتم. محض جود خدا تعالی بود این هنگام آن حضرت سنگی سیاه و صفت آن را فرمود که تا خاتم منزلت بر آن خط نهاد و فرمود بگیر این را و هر حاجتی که تو را می‌دهد از آن بخواه. می‌گویند قسم می‌خورم که محمد (ص) را عیوب به حق فرمود که من در سرای یاری که از آن سنگ طلب و شتی می‌کردم و سنان می‌داد به آن قلعها را می‌گذاشتم تا از می‌دهد آن را به دست می‌گرفتم و حضور سلاطین می‌رفتم از ایشان پادشاهی می‌دیدم.

عرض و بسی نیست، ام مود ای شیخ مگر ما یسی که از من گو چکنر ها بعد دله؟ عرض کردم،
او در حبه نه چیسسه؟

فرمود: زادی نژادی و راجعی رجالی. قصدی مولای، توبی من به هر که از من است و
حله من دویائی من و مقصود من مولای من است.

عرض کم دم، طعامی با تو می‌بینم؟ فرمود ای سبحان یا یسندیده است که با تو رکی می
خانه خود بر خود، خود بخوانه و با خود طعام و خورده می‌بینی؟ گفتم نه فرمود: آنکه هر
دعوت هر موده هر طعام می‌خوراند و سیرانه می‌فرماید.

گفتم پس یا بر دار و عجیل کن نه فائده خودی بر منی، فرمود غلّی الجهاد و علیّه الإبلاغ
یا من است کوشش و بر حاسب مرا و ساند، مگر سبیده‌ای فردا حماله عالی [از] و
والله ین جاهدوا فی الله وینالینهم شیئا واین الله مع المتحیین

اینکه که شش کرده در [راه] ما هر به به ما باقیم با در راههای خود و به درستی که
حلالی یا بیکو کار است

راوی گفت: در آن حال که بر این سوال پوشیدیم با نگاه جوانی خوشرو یا جامعه‌های سفید
روی افزود: به کودک معافه نموده و بر او سلام داد من رو به او حوال کردم گفتم نور
عسم می‌دهم به آنکه سوای بیکو خلق هم موده که پس کودک کیم؟ گفت آب و
معنی ششم ۱۴ یعنی به الحسن بن علی بر ابی طالب علیه السلام پس آن حواله نگذاشتم و
با آن کودک روی و رد و گفتم سوای بیکو می‌دهم به حق پدرم که این حواله ۱۰۰
فرمود ای او را معنی عباسی؟ پس برادر من حضرت علی علیه السلام که هر دو بر او می‌شود و بر
ما سلام می‌کند عرض کم دم، از تو می‌بسم می‌بسم به حق پدرم که هر حبر می‌کند پس
معاور و بیانه‌های بی بدو و او به چگونه می‌باشد؟ فرمود من پس با آنهار
می‌بینم به راه و راه من در آن چهار پدر است عرض کردم چیسسه؟ نه؟ فرمود دنیا به
صدمی از بدو است مملکت خدایم دم و سما می‌محدوی علاما و کبریا و خیال خدا
می‌بینم و استات و ازان را به دست قدرت خدا می‌دانم و قصا و هومان خدای در تمام
رهن حلالی دانه می‌بینم گفتم خوب بوسه‌ای است و به یی بر العابدین و و به یی

را در مغاور. حرم را می پیمائی داده دیب چه رسد

هشتم - در حلالیت و عظمت آن حضرت است

در حمله ای از کتب معتبره و بیابنده در زمان خلافت عبدالملک مروان سالی ۱۰۰ هجری در حجاز طواف جنوب به حجر الاسود سید خدایتعالی اسلام کند از کرب ارد جاء خواند و کسی از او اجتنام نمود. طواف در مسجد الحرام میری برای او نصب کردند تا بر سر مراد گرفتار اهل شام بر دور او احاطه کردند که در این هنگام حصر سیدالاحزاب و ابی العزیز بن امام بن العابدین (ع) پدید آمد در حالی که از او و داسی در برداشت و صورت چندان بگو بود که حسن تمام مردم حجاز و دو و سه از همه بگیری و در جبهه اسوار معجده پشه بسته بود پس شروع فرموده طواف کرد. هر دور کعبه و جنوب به حجر الاسود رسید مردم به ملاحظه حبیب و جلال آن حصر از برد حجر دور شدند تا حصر اسلام فرمود هشتم از ملاحظه بن امر در غیبه و غصه شد هم دی از اهل شام جب این عظمت و جلال مشاهده کرد از هشام پرسید که بن شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت و حشام می برد؟ هشتم برای اینکه اهل شام احباب را شناسند گفت من شامم فرودن ساعیر در محاصره بود گفت یکی اغیره

گفت من می شناسش بگو

رو چه پرس می به سوی من کن رو

گر هشام او نمی شناسد من او را خوب می شناسم شامی گفت کیست او

اباقر اسوار دو گفت

والسبب يعرفه والحجل والحرم
عبد التمر الثمن الطاهر الملم
إلى منك رم هذا يمتحي الكرم
وذكر الحظيم إله ما شاء يظلم
للعرب تعرف من تكبر والمعجم
بمسجده أسبابة الله لقد تحسبوا
مسي كسل بر ومعتوم به التكيم
ويمترب به الإحسان والأفهم

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته
هذا ابن خير عباد الله كسكهم
ذرائع أسرئش قال ما أظنها
يكاد يمسكها جرفان واحصيه
ويسس قولك من هذا بضائره
هذا ابن طهمة ان كنت جاهله
مستفدتم بعد ذكر الله بركتكم
مستدفع الضر واليلوى بختهم

۱۰ فیل من خیر من الارضین حیدرم
 ۱۱ قال: لا تقط الا فی شہید

هشام در غصب شد و حاشه بر او را قطع کرد و امر کرده او در غصه که می‌صغر است
 مابین مکه و مدینه حبس نمودند

بی خبر چون به حضر علی بن الحسین علیه السلام رسید دوازده جرم در دستش ریخته بود
 فرستاد و از او معذرت خواست که اگر بیستم می‌داشتیم یادش بر این می‌داشتند می‌فادیم
 فرود آمد مال و دگر دو بیستم داد که من برای صده مکرم بکجه به جهت حد و رسم باعتبار
 گفتم حضرت دوباره از مال برای او روانه کرد و پیغام داد که به حق من قبول کن
 فرود بقول نمود

و در بعضی روایات است که حبس او بطور کشید و هشام او را به قتل می‌برد فرود به
 امام علیه السلام شکایت کرد حضرت دستور داد که او را از حبس خلاص نمودند و فرود آمد
 به حضر و دست و عرص کرد هشام هم مر از دیدار عذر محو کرد حضرت فرمود عطا
 به چه معذرت بود؟ عرض کرد فلان و فلان پس حضرت به معذرتی که چهل سال او آنکه به
 کند به او عذاب فرمود و فرمود اگر می‌دانستم بوی نه بشم از آنس صاحب فرستادی عطف
 می‌نمودم چون چنین سال به پای رفت فرود و وفات کرد

مؤلفه گوید که در ده نام او هشام بن غالب بن جعفره نجفی محاسنی است و کتب او
 ابو فراس و فر. ده لقب او است و از او عیان شیعه امیر المومنین علیه السلام و مداح خاندان طینین و
 طاهریین بوده و از او خاندانی بر گماشته اند و او مدثر طاهره و مداح با هم است از
 کتاب اصافه نقل شده که غالب را هر روز از کم یمنه برورگد و صاحب سبزه ای شعار بود و
 چون در بصره به عده حضرت امیر علیه السلام رسید و قوف همراه فرود به بایوس
 و حضرت مشرف گردانید و اظهار نمود که شعر را خود می‌گویند و ادب نظم را جانانه
 می‌پویند خصوصاً فرمود که معین فرات او را به آن شعر و اشعار آن است پس هر روز با خود
 عهد کرد که من بعد به هیچ چیز نپردازم قرآن مجید را محفوظ نمود ساری

بالجمعه بن قصبه را باده از چهل بیت است و از غار حقه آن معنوم می‌شود که فرود در
 چه هر چه در ادب بوده که هر آنجا بین قضیه سریده آنلا او بعض است که به

بعضی پنهانی از حد خو نفر مجوسی و سوار اش علیهما بنم کرد که عبدالله حمر خنمی

مسی در سلسلہ الذهب بن قصیدہ ۱۰ نظم ہادی می در و ۱۰۰ گفہ کہ رسی لا ہل کو فہ
فروردی ر بعد از مگ ہر خواہادید لڑو یو سید کہ حد نام چہ کردہ گفت جلد امرا، فرورد
یہ سببہ ان قضیہ کہ در مدح حقو بن علی بن الحسین علیہ السلام گفتہ
جامی گفہ ۱۱ سادہ حقو بن علی بن امام عالم ہامرد بہ حد بن قضیہ ہامرد بہ و
بر در سلسلہ گفہ

امدادی او مشایخ حرمیں	چون شہید این شہید دور رہیں
گفت بیل قراصلی حق ر	ہم ہوں ایس جمل فروردی
مسند سعد رضای رحمن ا	مستحق شد ویا حق ضلوان را
راں کہ سردیک حاکم جبار	کرد حق را برای حق ظاہر

بہم در تکلم اہو با آن حضرت است

دہ کتب النعمہ و دیگر از کتب معبرہ و کتاب کہ و فنی حضرت امام بن العالمین علیہ السلام
با اصحاب خود مسند ہود کہ گاہ عادہ ہم می لڑ باہال خدایاں گشت و فنی مدد خود
مبارک امام علیہ السلام و فنی دم با دست بر میر دو ہمہمہ و حد ہود بعضی ا حید عہ
عرص کہ حد ہا سو الہ ابن مادہ ہو چہ می گوید؟ فرمود می گویا فلاں بی فلاں
قر می بیچہ او را رور گذشتہ دو فلاں و ہا گرفتہ و از دیور نا کوں شیر بخور دہ از این کلام
دو دہ مردی از ان جماعت چیری خطوہ کرد (بعضی خانہ انکاوی بدیدہ گشت و امام علیہ السلام بہ
عہم خود داشت پسر ہر ہود آ مرد ہر شہر حاصر کردند و ہا ہا فرمودہ چہ سبب ہیں ہم
ر کہ از و سبب می کند؟ عرض دہ چہ می گوید؟ فرمود می گوید سو بیچہ او رور
گذشتہ در فلاں و ہا گرفتہ ای و ہا ہا گام کہ ہا ہا حود دانستہ ای و ہا سیر مدادہ است و
از ہر حوستار می شود کہ از و ہم اہم ہیں بیچہ حق ایباری سیر دعا و دیگر و ہا ہو
ہا رگ دانہ ہا مرد گفت ہوگ ہا ہا کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بہ رسالہ مسند ہا سبب است
ہر مودی ہم ہود یز بیچہ ہو نہ من ہم سبب چہ ہا ہا رش بیچہ ہو ہا ہا ہمہمہ ہود و
ہم و دست خود اسر ہا ر دو بیچہ اش اسیر ہا ہا امام علیہ السلام دہا فرمود بی فلاں بہ حد ہا
ہر ہر بی بیچہ اہو دہ من بیچش ہا ہا ہا حضرت بعضیہ امام علیہ السلام یز او را بہ ہو ہشید

و بکنیم فرمود تا وی به کلام او هو همهجه کرد و دم به زمین مالید و آنچه اسیر روان گشت.
عجری کردید. یا این رسول الله چه می گفت؟ فرمود دعا کرد برای سید و سیم را حیرای حیر
گفت

دهم - در ذلالت ان حضرت است در وقعه حربه

در مناقب است که سال کردیست خراعی از سجیدین مستیبت از عیب و عار مدینه گفت
بنی اسبهار سید بر سید بهی مسجد رسو و حداثه علیه السلام دیدم اسبهار اطمینان کرد کرد
مظهر و سه در مدینه ر عزایت گردید و چنان بود که من در عین بن الحسن علیه السلام مر فیه
پیغمبر صلی الله علیه و آله می دیدم و امام العابدین علیه السلام به کلامی نکند می گم که من تعظیمم پس در
میان مردم حاضری دیدم می گشت و ما حیا می گزاشیم و مردمان می دیدیم و ایشان ما را
بمی دیدند و چنانچه بود مردی که بر ش داشت حبه های سیر سوار است دم کو به اشتهب
یعنی معبد و سیه که سعیدی عنه کرده به دست بود حربه و به عین بن الحسن علیه السلام بود
پس هرگاه مردی هنگ حرم سو و حداثه علیه السلام می کرد ان سوار حربه خود را بدو اتنا با
می نمود پس بدو انکه به او برسد هلاک می گشت

پس چون از عار و بهی عار سید حصم و امام رب العابدین علیه السلام بود سال و
بگه سب هیچ گوشواری در گوش کودکی و به ی جری و به حمله ای می گم مکه دای ان
سوار بیر بر ورد ان سوار عار کرد پان سو به الله من فرشته ای می باسم از فرشتگی ر
سبحان تو و سعه یاد بود چون این دم به عار و بهی عار و بهی عار و بهی عار و بهی عار
پرو دگار خود خواستم که غر آن دهد در یاری و بهی عار و بهی عار و بهی عار و بهی عار
مر مرخصه فرمود تا این عمل من در حصر ما بهی عار و بهی عار و بهی عار و بهی عار
در حیره و مانند نا رور هیامت برسد

مؤلف گویند مراد از این بهی و عار همان عاری است که در واقعه حربه اتفاق افتاد و
کعبه آن به بحر حنضه حال است به جوان نظم و طعیان پیرید و عملاً او عالم فر گرفت
و عی و فجو او بر مردم ظاهر گشت و هم بعد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام ر سه
شهر و ده جمعی از اهل مدینه به شام قصد و به جسم خود دیدند که برید بهی سه
مسعود است به شرب خمر و سنگ دارد و حیف قمار و طنایر و لات بهی و عی می باشد
چون برگشت اهل مدینه به شایع اعمال برید بحر حجاب کرد مردم مدینه عاصم به

بن عقبه دمسر بعدی بم عراض و موال مردم گشاد اموال و رمال هل مدینه را ندیده بود بر
 سدر حویس میخ نداشت.

این فقیه بر کتاب الامامه والسیاسه عمل کرده که دو رافعه حره اذن خانه هانی که عمارت شد
 خانه های بی عبد الاظهر بود و نگهداشتن در سازد چیری از اثاث الدار و حی و ریور و
 هر بر حی کیومری مرغ گرفته و سنج کردیم پس یخسده به خانه محمد در مسکنه رنهای
 صبحه کشید بدین محمد بن مسکنه صدی بهار که شیده حسابا صد هادید اند
 ده مهر از سکر ماسد که مشعل عاز نگری اند به ناده مهر از اهل خود با نه مدسه کردن
 ب جماعتی به قتل رسانید و تپچه عارت کرده بودند برگردانید و آنها را دم جاده بی آب
 یخسده و خاک بالای آنها یخسده پس جمعی دیگر از اهل سام آمدند و آنها می مقدسه کردن
 که چهارده هر از آنها به قتل رسانید بیکن صومس مصوم و شمشیر چنایا بر گردید
 و ابو سعید حفری در آن رافعه ملاه خانه حصار کرد چند هر از اهل شام بر او
 و ارد مدیده گفتند ای صبح تو کسی گفته ابو سعید حفری از اصحاب پیغمبر گفته
 یوسه می شنیدیم نام را خوب کردی و حظ خود نگرتی که ترک دال با ما کردی و در
 خانه اثبسی یک خرجه داری بی ما یاور گفت به حد سوگند مائی بود من بیست که
 برای شما درم سامیها در غصب میداد پس ابو سعید را کشید و او را بسیار راند پس بچه
 در خانه داشت عمارت کردید حفری و یک خصل کبوتر که در خانه او بود

پس این فقیه نقل کرده که جماعتی از اسرافیه به قتل صبر شریف قد چشاییدند و گفته
 که ربیبه علق کشندگان حره از فروش و انصار و مهاجرین و جوهر مردم به هزار و هشتصد هم
 و از سایر مردم به ده هزار سوارای رنای و کو دکان

ابو معشر گفته که داخل شد مردمی از اهل شام بر روی ر طبایع انصار که ناره ظفر رانیده
 بودند و طفل در دلم بود پس به در گفت مالی عهد برای من یاور گفت نه خدا
 سوگند چیری برای من نگداشته اند که برای من بیاورم، آن مرد گفت برای من حی و بیرون از
 والا تو با کو دکت می کشم گفت وای بر تو این کودک هر روز ام اس کبشه انصاری صاحب
 رسول خدا علیه السلام را از حد بر من معمر می داشت و کوکر به طفل خود و گفت ای کودکی
 می داند الله اگر چیزی می داسم هدایت تو می دادم و بی گداسم که بر تو صدقه ای وارد بد پس
 آن شامی بر رحم گرفت وای کم دکت مظلوم را در حالی که پستان در دهان بود و کشید او را
 از کدر هارس و رد او را و او دیوار به بطوی که محو سر بر زمین بر کشد و ای گفت

ہو۔ مرد پر خانہ مرو نہ شد [مہ بود] کہ نصف صو بس سپاہ گر دہدو صر المثل مد
و بالجمہ جو نام صر فار قتل و عارب و ہنگ اعصر اقل مد نہ نیم صاحب مرد را بہ
بیم برید و افزا نہ عبودیت و مدگی او جو اند و ہر کہ اب می کہ د او امی گشت مدعی اقل
مدتہ جو حصہ امام بن العنبر رحمہ اللہ و علی بن عبداللہ بن عباس و سر من جنان او
موجود و مدعی کرد

و اما سببیکہ مسرف صر من حضور مد الساجد بن رحمہ اللہ و علی بن عبداللہ بن عباس
شد ان بود کہ جو نام خواہا مادر علی بن عبداللہ در جنان شخم مسرف بجای داشتند
مسرف در مادر مانع مدی و اما حصہ بن ساجد رحمہ اللہ بن یادہ قبر مطہریم رحمہم اللہ بود
و حویثی را بہ ان چسبید و این دعا خواند

اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّوَابِ الشَّيْخِ وَمَا أَظْلَمَ، وَالْأَرْضِ السَّيِّئِ وَمَا أَظْلَمَ، رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبِّ مُحَمَّدٍ
وَالْهَ ظَاهِرِ، غُوثُ بَکْ مِی سَرِّ، وَادْرُ بَکْ فِی عَمْرِ، اسْتَکْرَارُ تَوْبِی خَیْرٌ، تَکَلِّفَتِ شَرٌّ

پس بہ حساب مسلم بن عبہ را بہ مدو پسر او نگہان امام معصوم رحمہم اللہ بر رینہ مشوم
و رد مدو ان مدعو در کمال عید و عصب بود و ان صاحب و بد خواہ او رحمہم اللہ سار
می گشت جو ان حجاب وارد مدو نگاہ مسرف بر بصیرت اہل چدا بر سر و عب
ان حصہ بر مد او خا بود کہ برہ او ر گشت و ان برای ان حجاب بہ بدی حجاب و
ان حصہ سار در پھوی حویث بجای ادد در کمال حصو عو ص کہ دگہ خواہج حو در
بحواہید بہ ہر چہ نحو ہمد قبول است پس ہر کہ و ان حصہ ساجد کہ مد مسرف
جہت ان حصہ از لو کہ گذشت و مکرما از برد لو بید رفت

و بالجمہ قضیۃ جرہ را سید و ستر دو کتب خود دکر کردہ است و خواہ در سبب و
ہشتم مد حق الحجہ ساجد مسرف و مدو حو، دو مد و بیم بہ ہر گز بد مانع بود

و چون مسرف بن عبہ از کار مدہ بر صاحب مد قضیۃ دفع عبد اللہ بر و اہل مکہ از
مد پھوی ناخت، ہو بہ مکہ خر سیدہ شد پس راہ در شہ قسطل کہ نام گوہی است کہ از مد
نہ فدید فرود ہو، شومد، در کاتب دورح ستاہت پس از نگہ خواہش از ان محل حم کہ
کردہ امدو مد برید بن عبداللہ در جمہ کہ مسرف و مدو مسرف بود و از عب مشکر می مد مسر
گو مسرف مدو ویر من سکاٹ جو حد گسودند مار سپاہی بررگ دہی گودہ
و بر گردن مسرف پیچیدہ بر سید بر دیک و مد صم کرد ک مار از لو خو، شد ان قب مدہ
مسرف را در اورده و در ثبہ بیاوحت و بہ فوئی او را پس دہو کشتن را بد کرد و صم

مسئبت کردم از او به حب او مراد پس مسیبت هر اجابت فرمود

و از این کلام شاید حواسه باشد اشاره فرماید که به او حب که هر که به او امان مبارک داد به او مره ران پس و محبوبت جدای تعالی باشد راوی می گوید پس از این کلمات راوی از او بر نداشت و فرمود

من عرفه الزیة علمه کعبه	معرفة الزیة لداک الشقی
ما صری فی الطاعة ما ساءه	فی طاعة الله وما ذا بشی
ما یصلح السبیل بغير الشقی	والسبیل کسل السبیل لیستقی

ثالث... بانی گوید گفتم، و مردم مکه کعبه در حیوان گنبد وی علی بن الحسین بن عمر بن ابی طالب (علیه السلام) است

مؤلف گوید که بعضی بزرگان به دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام عجز صادر شد که بیست و نه مرتبه دعا خواند حضرت هرگاه طلب یار از کس حق تعالی به دعای او مرخص فرماید آیا شکی نیست ای که مسعودی در اثبات الوصیه بعد فرموده از معتمد بن المصنف که مالی فحطی شد و مردم به یمن و شمال در طلب یاران رسیدند هر نظر افکندیم دیدیم علام میاهنی بالان دلی بر او و مردم حد حد بحر مرده قصد او خیانت او قسم دیم سببی خود در حیرت می شد صورت دعای او نامشده بود و روی او سعاد ظاهر شد و سبب چو نظم شایسته بر او افتاد حمد خدا را کرد و او را خدا در حب خود و بزرگان مار فرو گزید و خدی که گماشتیم مار عمی خواهد کرد پس من به عقب از شخص رسیدم به نام داخل خانه حضرت امام بن الحسین علیه السلام پس خدمت حضرت را دیدم، گفتم، ای سیدم در خانه شما علام میاهنی است، صاحب گدا بر من فروش کرد و به من فرمود ای سعید، چو به جسم او به سر پس امر فرمود زهر گدازان خود که هر علامی که در خانه است به من عرضه کنید پس ایسان جمع کرد و علام در بین نشان دیدم، گفتم، مارا که من می خواهم در سر ایسان بست فرمود دیگر باقی نمونده مگر فلان میر خود پس امر فرمود او را حاضر نمودند چو حاضر شد دیدم او همان معصوم می است، گفتم، ای سید همان مظلوم حضرت به فرمود به او ای علام، سعید مالک شد و او پس بر او

ان سبب و به من کرد و گفتم ما حلتک علی ان ترضی بیتی و یجوز مؤلفی؟

«وجه و اثابت آورد که ما را می‌لایم خدا سبحانه و تعالی که هم این به سبب با چیزی است که
 از تو مشاهده کردم بالای من علامت این را که شید در اینجا به درگاه خالق در الجلال بس
 کرده و رویه آسمان مع دو گفت ای پروردگار من ای و دما بر تو و بن من پس الحال که
 این را من که دی پس هر سمیران و به سوی خود سر پس گریست حضرت علی
 بن الحسین (ع) و آن کسانی که حاضر بودند او را حال با علامه و من به حال گریان می‌رو
 بدم پس چو به منزل خویش رفتم رسول آن حضرت آمد که اگر می‌خواهی به چاره
 صحبت حاضر شوی حاضر شو پس برگشتم و از رسول دینم به علام و نام کرده و
 محضر آن حضرت (ع)

فصل ششم

در انتقال حضرت امام زین العابدین علیه السلام از این دار فانی

به هرا دیس چار و سرای جاودانی

حال که جز وفات با حضرت امام زین العابدین علیه السلام سیر مسدود میگردان که در یکی رسته و بوده و از دهم محرم تا هیجدهم تا بیست و پنجم . سه بوده و پنج تا بود و چهار و ده^۱ وفات آن حضرت علیه السلام می گنجد از آن بمرور فتنه و عصیان در عقب عمر میزد با حضرت بن الحنفیة علیه السلام که یکجا و طبع ساز گشته اند و هیچ کس به سد معبر از حضرت علیه السلام صدق علیه السلام رویت کم ده که حضرت علی بن الحنفیة علیه السلام در وقت وفات یحیی و هم ساز بود و وفات آن حضرت علیه السلام و پنج واقع شد و بعد از امام حسین علیه السلام و علیه السلام می و پنج سال زندگانی کرد

و از آنجا معبره که بر وجه عدم و در سده حاکم می شود که آن حضرت علیه السلام هر سه پیدا کرده و این باب به دو جمعی را اعتقاد است که ویذیر عبدالملک آن حضرت را رهبر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند

و ممکن است که هشام بن عبدالملک به چهار آن را و با بعضی که از آن حضرت علیه السلام در کوفه و آن را که حضرت علیه السلام طواف کعبه است و محرم کرد و تمام بوالسب و فرود و سائر احیاء را به آن راه معرووفه مدح کرد چنانکه در قصه معمر بن الحنفیة علیه السلام و استاره شد به این مسدود چینه های دیگر برادر خرد ویدین عبدالملک که حبیبه را میال بود

و ادب کرده باشد که در حضور همه مردم هر دو نفر را حاضر است هر دو نفر و صحیح است که در حضور همه مردم

شیخ زید بن جریب (ع) در حضور حضرت عباس (ع) کتاب کفایه الاثر را عشاء به خانه و با کرده که گفت در حضور عباس (ع) بنی الحسین علیه السلام مرخصی که در آن وقت فرموده بر جمع کرد و از خود محمد و حسن و عقیقه و عمر و یزد و حمزه و در میان همه در همه معتمد بنی الحسین (ع) مرخصی داد و نامید و به یاقوت و امیر و برادر خود به آن حساب و گذار فرمود و از حمزه و عمر که در حقیقت خود به حضور فرموده بود

و یومئذ بنی العقیل رائد الزوج، والعلیم الله العقیل اهل ان قالوا و انهم ان الساعات یدعی عمر که و آنک لا تنال بعمه الا بفرای أخرى و انکامل الطویل حکم بن مؤمن مثلاً لا یبغی و جمیع مال لا یاکله (الح)

فرموده و بدان که ساعتی بر عیسی که دو عمر او را می برد و نویسی بر عیسی دیگر بعد از معارفه و بعد از بی بی هر از آن روی دراز، چه بسیار و در میان بود که به روی خود بر می داشت و چه بسیار که جمع کرده مانی را و در محوره و مع و بعد مردم را از جبری که رود را نگه داشت و بگذاشت و شاید آن مانی را از او باطل فراهم آورده و از حقیقت مع کرده، به حرم اندر در یافته و از آن که شده و در رد و نا و سبکی و انشال و بر دو تنی خود بر باخته پس است ریاض روشن و حسرت

و بر از رهبری و این کرده که گفت در آن مرخصی که عیسی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود خدمت می نمود، بر او حق حبشی که در نا و ناسی بود خدمت می نمود و فرموده در این سخن عرض کردم، یا بنی رسول الله تا به که تمام فرموده پس کاسه است که هم تمام کاسی چیست؟ فرمود هیچ درگی از ما نیست جز آنکه قطره ای از آن بهشت بر آن است و در او سه نهایی هر از آن رهبری گویند پس از آن طعام ردم داشتند و روغن می خوردند و فرمود نهم کن عرض کردم، روغن مالیده ام، فرمود پس روغن بفسه است، عرض کردم، فسه است و روغن بفسه بر حرم ادهان چیست؟ قال کفصل الا سلام علی سائر الادیان

فرمود جز فسیله است و سائر الادیان

پس آنکه در حضور و او شد آن حضرت مدنی دراز به وی را فرمود و شهادت که در جمعه کعبه خرد می فرمود علیک یحس الخلق و بر باد سبکی

حاجی و خواب ۹ غرض که دم رسو الله گرامر و فضائی حد که ما به جمعه در خواهد یافت چرا بعد از او مردی مگر بودیم^{۱۰} و مر در دی مشاهده بود که^{۱۱} حضور با او بود خود خواب می دهد فرمود ای ابو عبدالله نه سوی دین پسر من و اما به هر پدرش محمد علیه السلام کرده فرمود همان اوست و کسی هم و وارث من و صدفی عجم من محمد عجم ح من و باقر عجم است غرض کردم ای رسول الله معنی باقر العجم چیست^{۱۲} فرمود رود است باک شیعیان حاضر من و خدمت مرا داده کرد و برای این است که آنکه عجم است

رهبری می گویند پس از این جناب محمد باقر علیه السلام و برای حاجتی به باز از قرصانده چو بر گشت غرض کردم باین رسول الله از چه روی که اولاد خود و وصیت نمودن^{۱۳} فرمود امام به که چنگیز و بزرگو بیست رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گو به بعد عهد نهاده و روح و صحیفه به این گو به نوشته یافتیم که ده^{۱۴} از ده بر می باشد یوسف نه داده بود امام است و امیر بدرالدین بشارت آنگاه فرمود از حضرت پسر محمد خراسان از او وصیه بیری می آید که معنی و صیانت علیه السلام از حمله پسران است

شیخ کلبی از حضور امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضور فرمود چو پدرم را وقت وفات رسید مرا به سینه خود چسبید و فرمود ای فرزند گرامی تو وصیت می کنم به آنچه وصیت کردم پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدر من تو وصیت کرده بودی من وصیت د و وفات باب خود که رهبر مسلم مد بر کسی که یابوری من به غیر از حد نداشته باشد

و در بعد از وفات آن بزرگواران نقل کرده که چون آن حضرت در حالت خواب رسید و گوید به اولاد خود که در حرم جمع بودند و از میانه تو چه فرمود به پسر من حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای محمد این حدیثی است که من به هر خود پس فرمود معلوم باشد که در هر صدوق دنیا و در همی است بیکن مسلمو از عجم است و در روایت دیگر است که^{۱۵} صدوق چهار نفر حمل کردند و معنی بود از کتب و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

و در جلاء العیون فرموده اند با صائر القریات به سید جعفر از حضرت صدوق علیه السلام و یک کرده است که آن حضرت فرمود پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که خود وقت وفات پدرم حضرت امام بن العابدین علیه السلام شد فرمود اب و صوفی برای من بیاو چو آوردن فرمود که در این ابینه هست بیا و بیاورد و در آن شرح ملا حظت کردم هر من مرده ای در آن اب بود در ریحتم و است دیگر و دردم و صو صاحب فرمود که ای فر

بر معینی است که هر وعده و وفای نا، مانند ماهه مر در حظیره مسجد ک و شخصی برای ناهنج کن
 پس حضرت صادق علیه السلام فرمود نه جوی از حضرت ا علیه السلام که نه ماهه حدود رهش کردند و از
 حظیره علیه السلام بدر کردند یک نفر فانی بکه مر ز دیده بامید و سینه خود بر هر علیه السلام حضرت
 گذاشت و هر پاد و اله می کرد و ب از دیده های می ریخت چو علیه السلام بر خبر به حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام دادند، حضرت به برد یافته مدو فرمود که م کاسب و برگرد جد برکت دهد
 برای تو پس یافته بر حاسب و به حای خود برگشت و باز بعد از اندک زمانی برگشت به برد خبر
 و ناله و اضطراب می کرد و می گفت علیه السلام ما آن که خبر علیه السلام به حضرت گفته فرمود که
 بگرداید آن را که بیست است و حسین یافته و اضطراب می کرد ناهمه از مر رور هلاک شد و
 حضرت بر آن ناله بیست و دو خج کرده بود یک علیه السلام ناله بر آن برده بود

و عینی علیه السلام از اهم به سبب حس از حضرت امام صادق علیه السلام وایت کرده است که حضرت
 عیسی بن الحسین علیه السلام در شب و خواب ماهی مر گردید و حو به هوش پادام فرمود: اللهم الله
الذي صدق وعدة و انور لنا الارض بنور من ياتك حيث شاء فيعلم من العلم

پس دحمه می کنم حدادندی علیه السلام که است گردانید و عهد علیه السلام و میراث داد به علیه السلام
 و بهشت علیه السلام که سر هر حای آن خواهیم فرار گیریم پس بیکو اخیری است مرد عیسی کسنگار
 برای خدایه علیه السلام بر فرمود و نه ریاض نهست از بحال کرد

و کلیبی به سبب حس از حضرت امام صادق علیه السلام رویت کرده است همین رویه را از اصابه
 که ده است که سوره اذا و عقب و سوره علیه السلام هفت تلاوت فرمود و بعد از آن این آیه را خواند و به
 عالم رفت از بحال نمود

و در مقدمه المعاجز از محمد بن خیر و طبری نقل کرده که جوی حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام حالت خواب علیه السلام رسید فرمود نه امام محمد باقر علیه السلام ای محمد اصیب چه
 شب است؟ گفت علیه السلام هلال و هلال فرمود از ماه چه گذشته؟ فرمود هلال و هلال فرمود از
 ماه چه باقی مانده؟ گفت علیه السلام هلال و هلال فرمود پس هلال شب است که هر وعده و وفای داده اند
 پس فرمود بر ای من لب و صوفی حاضر کن جوی حاضر گردید فرمود در علیه السلام این است موس
 است بعضی گفته که علیه السلام این سخن از سبکی مر صر مر فرمایند پس چرا عی طریقت و در
 سبب گفته کردند علیه السلام در آن دیند پس علیه السلام از رخصه و سبب دیگر وردند علیه السلام حضرت
 آن و جوی صاحب و معار گراشت چو علیه السلام شعب به علیه السلام آن حضرت علیه السلام رای بر ملائک علیه السلام

اهل البیت و ربور آل محمد ﷺ منصب است

ای شهر شو ۱ در مناقب من کرده که مردم دی بیج از اهالی بصره از حسیقه کامبه
 من رف کعب خدو عو حی اُمی علیکم انا من یکرید از بر میاملا گم ک یس از بیگه
 ۲ این فصاحت از بهر شمار خود عار میام و قلم بر گرفت و سر به زیر افکند تا املا بنماید
 سر بر میاورد تا همچنان چنان سپرد

فصل هفتم

در ذکر اولاد

حضرت سیدالاستاجدین امام زین العابدین علیه السلام است

شیخ مفید و صاحب فصوص البهقه هر موده اند که ولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از
د کور و اثاث پانزده نفر بوده اند

امام محمد باقر علیه السلام یکتائی به ابو جعفر مادرش ام عبداللهه دختر حضرت امام حسین
مجبور علیه السلام بوده و عبدالله و حسن و حسین مادرش از مویله بوده و زید و غیره ام و پدر دیگر و
حسین اصغر و عبداللہ بن محمد بن محمد بن ام و پدر دیگر و علی و بن کریم علیه السلام اولاد حضرت
علی بن الحسین علیه السلام بوده و عبدالله و مادرش و بن ام و پدر بوده و محمد اصغر مادرش م
ونده بوده و خاتمه و علی و م کلثوم مادرشان ام و رنده بوده

مؤلف گوید که عبه جمال محمد و سید که عمامه حال او در کتب حال ذکر کرده اند و
گفته اند کتابی جمع هر موده که را از او نقل می کنند و حدیقه و حقه محمد بن عبد
علی بن اسی طالب علیه السلام بوده که م شروع کجیم به تفصیل احوال و لا حضرت امام
زین العابدین علیه السلام

۱ ذکر ابو محمد عبدالله لاهر ابن علی بن الحسین علیه السلام و حو به بعضی ر کتاب او

شیخ مفید رحمه الله که عبدالله بن علی بن موسی صدق علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
امیر المومنین علیه السلام بود و مردی فاضل و فیه بود و و با کرده از پدرش گو این بود

چند صفت به قلم یاد کرد و نیز وفای ایشان را بطرف اجداد گنج و خرد صاحبان و
بیز شو مقبره بابلان هدایت است

و پس از ابو القاسم شیخ جویری که من و فاضل بود و خوش و به قلم نوشتن بود و املاکی
خدا به غیر از خود مدرسه میراث به او سپرد و به عصبه آورد و پیش و مقدم سادات سده
و عباسی خود به خدمت بعد از عصبه عینی به خدمت به به به و عصبه گسیب و از عصبه به کبه در
مسجد سید و چهل ساله الفاضل محمد و در در سال من سید و چهل و پنج به حج
را و مد اندوخته و سادات عراق و حجاز او اگر می داشت و در من سید و چهل و ستم
به قم برگردید و همیشه مقدم و پیشوای تالیفات یافته و دانش در روز جمعه سید سیدان
به سید و چهل و ستم و او را به من سید به مشهد در سن ده کی به و چهل
محمد بن سید عیسی است که به بی ابی الصباح که به سید ده سید او را خدمت
شو من موسی الشریع و در ده ماه بود

و بانجمه معنوم گسیب که او زاد و عصبه محمد العینی قلم و اشرف می باشد و میر از
جمعه ایشان است و ابو القاسم شیخ ابی عیسی و او به بی الفاضل محمد سر یق است که
اینگ به او است و می رود

ذکر امامزاده جلیل سلطان محمد سر یق که پیش دو علم است

اینکه بی بر گویند بی است خلیل القاد و قیام المم و فاضل مکی به ابی الفاضل
ابن سید جلیل ابو القاسم علی بن سید قم این آبی حرم محمد بن حمزه القاسمی ابن محمد بن
محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله شاه به امام بن العبد بن شیخ و به سید سر یق
در قم به و می از دارد معروف در عصبه سید محمد سر به که به نام او مشهور گسیب که
یاد و به حدیث شیخ و محمد و حمزه بی در سرستان بابلان که خضر است معصوم (سلام الله
علیه و آله و صحبه و سلم) به حجاز است

و این سید خلیل اعقاب است که جمعه به از پیشان عبده و بنوک بی بی از جمعه
به حمزه بن عبدی ابو القاسم یحیی بن شرف الدین ابو الفاضل محمد بن ابو القاسم شیخ
بن عز الاسلام و السیاح محمد بن السید الاحمد بنی القاد علم از به ابو الحسن المطهر
ابو دو الحسین علی بن کی بن السلطان محمد سر یق مذکور است که سید بی و قم و حدی
دیگر بی و او است از عصبه من است و او را به جانب بغداد منتقل شدند و بی سید

سرینا حیدر حیدر السال و بر گزیده بوده و کافی استنداد در باب سکه عالم حسین و محدث جبل و غیره و به یاسا محمد حافظ حیدر و جیح مستحب الدین که مسیح اصحاب و گمانه عصر خود و به و یاسا دمه یانف و مستند و پنج واقع شده ضابط شهر است خود
 ۲۴۱ از الاربعین عن الاربعین فی فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) که به جهت
 رحمت نصیب کرده و در شهر است در پامه یه فرموده سید اجل مرعسی عرالدین بهشتی
 من محمدین غیر من العتبه ابو القاسم ثقیف ظالمین است و در عراق عالم فاضل کبر است
 رخاای مسیح از نو دور می به مسیح است الحسین و لایم بطوی سعاد روایت می کند
 اصحاب از به ال سعیدس عرف ال بن محمد و از مسیح است سید الله او و جهیم و د او
 شهر است از حیدر حیدر از جمله فرموده در حق او سفیفا عسره طاهره
 ریس و وسای شیعہ صدر عقیق عر او، فیه الاکابر، حجه الله علی الجنه دی الشرف
 کریم الطریق، سید امیر السادات قری و عربد مفتاح الساده و منبع السعاده و کشف الامه و
 مرجع العنه و عقبه مر عقیق الزمر و جرحه من اجرة الوصی و الیوم و الی غیر آنجه

۴ از قرآن سید الدح ابو جعفر محمد بن احمد معروف به کوکبی و از وی عقبه به
 خای سید احمد سید ابو الحسن احمد بن عیسی محمد که کبی است و او ثقیف القریه
 بغداد و رکی معروف به یوپی و و از حقه سال ابو عبد الله جعفر بن احمد الدخ سار
 او عقب بود از حقه سید السید ابو القاسم حسین بن جعفر الاحمد و ابو الحسن
 در جعفر مدینه است به معروف بوده به بدع و بدع ربی بود که حقه حسینی
 تربیت کرده بود و در مدینه در محلی جای داشت و کتاب المفقین تصنیف او است و او را عقب
 به

۲ ذکر عمر لأشرف بن علی بن الحسین و احوال بعضی از اعقاب او

سید محمد بن علی بن الحسین (علیه السلام) فاضل و حیدر و مدینه سید بود
 حضرت سید ابی القاسم حضرت سید ابی القاسم (علیه السلام) و دارائی و عجم سخاوت بود
 روایت کرده اند من القاسم از حدیثی که گفته دیده عجم عجم عجم
 بن الحسین (علیه السلام) که سرده می کند در سکه بیع می کند صدقات عجمی (علیه السلام) به کسبی که

میوه‌های بسیاری و باغها و در عتبات صدقات می خریدند که سگافرو گذارد در حیاط و دیوار آن که اگر کسی بخوراند داخل شود بتواند و مسح بکند کسی که داخل در آن می‌شود و خواهد بخورد از آن

مؤلف گوید که عمر بن خطاب مدکور منعم به اسراف است و او را عمر اسراف گویند بآنکه به عمر اطراف بحر حصر است امیر المؤمنین (ع) چه آنکه این عمر از آن جهت که هر چند حصر بر او نهاده الله علیها است و دارای آن اسراف و شرافت است اسراف از آن یک باشد و یک آن عمر طرف گویند از آنکه حصر در حلال است از یکاموی به سهائت از آنکه طرف پذیری سبب به حصر است امیر المؤمنین (ع) باشد و از طرف عذری دارای شرافت سبب است عمر اسراف از طرف پذیر و صادر هر دو است این نادر و در رجال کبیر است که عمر بن خطاب بن الحسین (ع) مدنی و از تابعین است و به می‌گفته از ابو امامه سهیل بن حیصه و ثابت کرده سن سبب و پنج و به قولی به سن هشتاد سالگی. (انتهی)

و بدانکه عمر اشرف ائم سلفه است امام حسن (ع) بر ویح نموده و در کتب انساب است که عمر اشرف از یک مرد فرزند و در او عی اصغر محدث است و از حصر است امام جعفر صادق (ع) حدیث روایت می‌کند و او از سه مرد اولاد و در ابو عی قاسم و عمر المصطفی و ابو جعفر حسن و بدانکه که عمر اسراف خدا اقی علم الهی مبت هر نفسی و بر درش سید عی است و سید هر نفسی در او کتاب و مسانی فاضل است سبب شریف خود را بیاد نموده و فصایل اجتهاد می‌خورد و یاد کرده و آنکه فرموده

و اما عمر بن خطاب منعم به اشرف است او و حم الهیاده جلیلی الفار و المسج به بوده در دولت بنی امیه و بنی عباس جمیعاً و دارای عدم بود و او حدیث و بیت سعد و رویه کرده ابو الحارث و در العبد که به حصر است ابن جعفر باقر (ع) عرصه کردم که کدام یک از پادشاهان افضل و محبوب است ... مرد حصر است فرمود از عبدالله بن مسعود است که با آن حصره می‌کنم (و این عبدالله بن ابی بکر و مادر و حصر بود و اما عمر پس چشم می‌است که می‌بینم یا نه و اما پند پس با آن مر است که بگویم می‌کنم و اما حنین پس حنین و در در است بنی علی الارض هوأ و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً

عمر گوید که ... سیدین از طرف مادر نه عمر اسراف پذیر نظر بنی است . فاطمه دختر حسین (ع) احدی مع بن احمد بن ابی محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر اسراف بن

آنکه در جمع انجمن بکشد
و از دگر دهنده اهدای
در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

در آنروز به انصاف الجمیل
و کسان به آنکه کمال
عینی الشئون به عینی الایمان
و کسان به آنکه کمال

بیاورده هر یک بمورد دیگر، از عبدالله بن ظاهر، شکر سیاری به مدد حسین فرستاد
حسین چند کهنی بر سر داده به جنگ محمد حاضر شد. این دفعه عیبه و ظفر بر ای حسین
روح نادر اصحاب محمد هر یک که در آن محمد نیز مختص به جانب است مگر کرد عبدالله
بن ظاهر چاروس رو آینه کرد و از جای و مکان محمد در مسطح شد آنوقت ابراهیم
بن عباس را هم از سوار مستحب نموده و امر کرد که به دلائل دینی به سبب سائیر و سو و
دور می باشد دفعه بحاطه کند و او. تشنگی نماید و بیاورد

ابراهیم بن عباس به همراهی دین را سواران به سبب مساکوچ کرده در و سوم و د
سازند و خانه ای آکه محمد در آن جای داشت. حاطه کردند پس ابراهیم وارد خانه شد و
محمد بن قاسم را ابو رباب که از خواص اصحاب او بود گرفت و در بند و بند کرد و به
بیشاب و گشت و حسن و ربه به سیابو. سید و محمد ر به نظر عبدالله ر ظاهر سبب
عبدالله اجور نظر به ثمال فید و سید او افتاد گفت ای ابراهیم از حد م سدی که این سده
صالح الهی ر حسین در مد و ر مجبر نمودن: ابراهیم گفت ای امیر خوف تو مرا از خوف حد
باز دانست پس عبدالله امر کرد تا قب او را حقیقت دادند و سه ماه او. در سیابو بداشت و
نوی بکه امر او را بر مردم پنهان دارند امر کرد محمد بن سبب از بر اسرها حمل که ده به
جانب بغداد فرستاد و نگردانست مردم جان گمان کنند که محمد ر به عذاب فرستاده چو در
سه ماه گذشت ابراهیم بن عباس امر کرد که در سبب باری محمد حمل کرده به جانب
بغداد رود چو به حواسد حم کنگ عبدالله ر محمد عرصه کرد سیاه عیبه هر چه
خو اهل با خود دارد محمد چو به قیو ذکر د جتر مصحفی که از عبدالله بن ظاهر بود از ۱۱
خود بر داس

۱۱ بالحمیه چو سار دیک بعد از شیده خبر ورود محمد به مختصم دادند مضموم امر کرد
۱۲ سر یوس محمل محمد ره بر دارند و عمامه را سرش برگیرند تا مشکوف و مسرعه و رد
نشد شود پس محمد ر از آن نحو در روی برور سه دویست و پورده وارد بغداد کردند و
اراد و او یاس سکر مختصم در جنب محمد به چو و رقص و طرد استعلا دست و
مختصم بر می صبح رفیقی تعاضی می کرد و می خریدند و محمد و عدم عظمی عاز می
شد و حال آنکه هیچ گاه حالت انکسار و خزع در شان از او مشاهده نگشته بود
محمد بگریه و گشت خدایا که می بینی که من فصدی خرقه منکر و خیر بن اوصاف
فداشتم و توانا نه به سبب استعفاء حرکت می گرد و بر آن جماعت ملویر می نمود پس

معصوم می‌رود. کبیر امر کرده او را در محبس افکند پس محمله را در سردابی منبیه به جاء حب کرد که بر روی او در دایه اوضاع عذاب گذارد و خیر شخصی او را معصوم رسید امر کرد او را بیرون بردند و در قبه ای در سنان او حبس نمودند و جماعتی را به شتر حبس او گماشتند و از سبب اختلاف اسباب میر مورحین معصی گفته اند که او را معصوم کردند و بعضی گفته اند که به بدبیرق خود را از محبس چروا کردند و خود را به واسطه رسانیدند و اسفند از این که به قوی رفته بود در جام معصوم و وانی و عوی می‌ریخت تا در ایام میرکل او را بگویند و در محبس افکندند تا در زمان وفات یافت

و از احوال عمر لاشراف است امامزاده جعفری که در دامغان معروف و صاحب بعه و ناگاه است و سبب چنانچه در آن بعه نوشته شده چنین است
 هَذَا كَبِيرُ الْأَمَامِ الْقَامِ لَقَتُوا الْقَتُولَ قُرْبَى عَزَّ وَجَلَّ الْإِسْمَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَحِيَّاتُهُمْ عَلَى بَنِي حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 و او غیر از امامزاده جعفری است که در ری کشته شده چه او جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن عمر بن عبد بن علی بن الحسین (ع) است چنانکه در مقابل الطالبین است.
 و بدینکه با خود را حموی در معجم اللبته ان گفته غیر البدو مشهده ای است در ظاهر بغداد به صاحبان صاحب دلی از سواد و غیر مردم از باب می‌کنند و برای آن پدر می‌کنند
 فاصی می‌جای حدادی نقل است که گفت من را عصبه البدو بودم و فقی که از بغداد به عزم همدان بیرون شد نظرش افتاد بر بناء غیر البدو از من پرسید که ای فاصی پس بناء چیست؟ گفتم احیای الله بعد از موت اب مشهده البدو است و گفتم که غیر البدو است پرا می‌خوانسم که از لفظ غیر و کثیر آن بطایفه می‌رود عهدالدوله را خوش مدی گفته امی دانستم که غیر البدو است مرا هم از این سوال شرح حال تو بود؟ گفتم من غیر عبیدالله بن محمد بن عمر بن ضعیف بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) است بعضی حنفی حواس است او گفته بشکست ام که در همین محل من را گویند دکتر دند من را ریشه و من معانی است که بری شکر که در سیه در دست می‌گرفت و روی من یوسانی است عبیدالله که از بعد عبور کرد بدانسته در بغداد نهاد و خاک بر وی او بنه شد و او رفته در زیر خاک مدفون گشت و این غیر مشهور به بدو شده است آنکه هر که بر بی معصی ناری بر او می‌کند به معصوم خود

مهر ماه و من مکن یزید او مد آن امام و نه منصف خود تا آن گسسته م. قصد الدو نه فصول دیگر د
و گفت رافع صدای پدرش عفا فی ... و غیره مردم عوام بنی ساسان که از وی
می خواستند سبب کشتن بچه های باطل بعل می کنند قاضی گفت: این سکوت کردم، پس از
چند روزی قصد آنکه من طلبه و دانشمند فی الدین و غیره تصدیق نمود و گفت: صد شرف
موجب است. من برای این امر بر رگی بر او مهر کردم و نه مطلب دمیادم.

۳ ذکر زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مقتل او

شیخ مفید علیه السلام فرموده که زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعد از حضور امام محمد باقر علیه السلام از
دیگر مراد از خود و دیگر و از همگی انصاف دو عابد و زوهر کار و تعب و سختی و شجاعت بود و
در مسیر طلبه خود امر به علم و دینی از مکر و ظلم خود امام حسن علیه السلام گرفتار
شد که در ... و الحارود ... و ... الحیدر که گفت و از مدینه آمد و از هر کس فریاد
در مشرف مردم شد او حذیف الثمر است یعنی پیوسته مسعود فراد در مجله است
و از حالش صدوا نقل کرده که گفت: زید از خوف خدا می گریست حیدر که میگفت
چشمش با آب بی اش مخلوط می گشت و اعتماد کرده بود از سینه در حق او اعتماد
و سبب حضور این عقیدت خروج به بود آشوب و دعوت فرمودن او هم زمان به سوی
رضا و از جمله آثار ... و آن چنان گماشت که ... که مقصد او ... کلمه خود او است
حال نکه در ارائه دادیم که در معروف و شصانی دست به استحقاق او می
حسرت امام محمد باقر علیه السلام او به وصیت با حضرت باقر علیه السلام و فاش به تحقیق
حیدر علیه السلام

موتف گوید که طه و کنایه حسنی و مجاهدات پدر علی علیه السلام و سی مسعود
از وصیت است که فقه و شجاعت او مسعود و در حد سال او را استعداده
پس چند روز که در صف حضور و مجاهدت او شد در شمار مجتاهدین امویین مسقط است
فلم یزدی بالحمد لله و استغفر
سبب الاهداء ان سانه
یقولون به طریف الفنا الدودین
یظن حین الامهات الثواب

نشیء فیہ مبکر العز و النکشی

و لیدہ یفدی فی ۶۰ لیدی القوابی

سید اجل سند عیض حال در شرح صحیفه فرموده که: بنده بنی عیسی بن الحسین علیه السلام و
 ابو الحسین کتب بود و ما را س نام و و ما را کتب فیہ بحضر و یفدی و سید الاصب
 موصوفه ده حیدر العز یوفدی چه هیچگاه از قرائت کلام محیا بر کنار و و
 ابو نصر مجاور از بر الحیا و و و کد که کتب و ارد مدینه نام و از هر کس از یفدی
 پر شش کرم ما من گفتند: ابو حذیفه القرم می خواهی و این اسطوانه و مجید را می گوئی؟
 بر که از کتب مجاز او را چنین می خواند: پس سید کلام شیخ معبد را که ما نقل کردیم نقل
 کرد و نگاه فرموده که اهل نه بچ گفته اند: سب خروج شد و روی پر ماضی و از اطاعت
 سی مره ان ایام و که بری سکت است از حال بر عبدالمشک بن الحارث بن الحکم امیر مدینه به
 سوی هشام بن عبدالمنه راه گشت و هشام او را حسب حقش سب و در رب مطالب
 خویش همی بدو برگاشت و هشام در اسفل و کتور او می بود و نه در میان خود بازگرد و
 رید می فرموده تا سوگند خدا می هرگز نه سوی این الحارث باز نسوم.

بالحمد بعد از آنکه ما قتی رید در اینجا جانش هشام رخصت داد تا به حضور او در یفدی
 چوب رید در پس و ی هشام بسکت هشام گفت: مرا رسیده است که بو در طلب خلافت و
 روی من خسته می باشد با آنکه تو را این مقام و مرتب باشد چه در روند گیری بیش
 نیسی نه گفت: همانا برای این کلام بو جوابی باشد گفت: بگوی که غیب هیچ کس نه
 خداوند او را سب و پیغمبری که او را سب و او اسماعیل بن بر هیم علیه السلام و
 یفدی کثیر است و خداوند او را برگرداند و حضرت حیر البشر علیه السلام را از حسب او دیدند و حاجت
 پس بعضی کلمات مابین رید و هشام که بدین شب یا لاجر هشام گفت: حسب یی گول داد
 بگویی و پیروز برید پس بدو پیروز بر شد و یا چندی به جاهد مدینه و و او داشتند از
 خداوند سب و سب و چو از روی حد مدینه به حسب عراق عبدول فرموده و به کوفه
 دو آمد و مردم کوفه روی به یفدی او تر و و و و

مسمومین در مروج الذهب فرموده است: ح و ج یفدی به مدینه و رخصت که او را
 سب بر هشام داخل شد و چه با و ارد میجس او مد جائی از برای خود بیاد که
 بسپند و هم از برای او جائی گشودند لاجرم در یدیر و چش سب و و به هشام کرد

و فرمود

لَيْسَ خَدُّكَ بِكَفٍّ مِثْلَ مَعْوَى اللَّهِ. وَلَا بَصْفَرُ مَوْسَى تَقْوَى اللَّهِ. وَأَنْ تَرَصِّبَكَ يَنْقُوتِي إِلَهُ فَأَتَقَهُ

هشام گفت: سبک باشر لازم نکند، و بر آن کس که به خیال خلافت افتاده‌ای و حجاز آید که به
 فرموده کبری می‌باشی^{۱۹} از گفتن از برای حرف تو خدایی است! اکثر به خواهر منگویم و اگر نه
 سبک باشم، گفت بگو فرمود: إِنَّ الْأَمْثَالَ لَا يَقْعُدُونَ بِالْإِجَالِ عَنِ الْعَابِدَاتِ پستی. سبب شد آن
 معجب پس قدر غریب‌اندال معنی شود و این از معنی دارد پشلی را بر بقی و بر می‌دانی به بی‌ایان.
 یگانه فرمود: مَدَامَ مَدَامَتِيه کسرت بود از برای مادر استعدا و با آنکه مادر من کبر بود
 حق تعالی او را معصوم به نو با فرمود و فرار داد او را بر غریب عرب و می‌روا آورد از حبس و
 پیغمبر خانم^{عزیزه} را^{عزیزه} بسبک تو مرا به مادر طعنه می‌زدی به حال آنکه من فرزند علی و
 فاطمه (صوات الله علیهما) می‌باشم^{۱۹} پس به پاحتاس و خواند.

سَرْدَةُ الْخَوْفِ وَ رُؤْيِ بَهْ	کد که من یکره حشر البجلاء
قَدْ كَانَ فِي الْمَوْتِ لِي حَقٌّ	وَالْمَوْتُ حَتْمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ
وَلَمْ يَكُنْ لِي دُونََهُ	بَشَرٌ كَالْعَبْدِ كَالْزَمَادِ

و از مرد هشام بیرون شده به جانب کوفه نهاد

فتر و آمد اف دونه از بیعب کردید پس یکدختر و بوج کرد و بوجهای عم نعلی به عامر
 عراق بود از جانب هشام حشر او آمده گفت: همین که تور حشر تا فتنه شد اصحاب بد
 بنای عد نهادن سبک بیعب کرده و فرار نمودند و نامی ماندید با جماعت فقیه و پیران به
 قتال شخصی کرد تا سب داخل شد و شکریان دست از جنگ کشیدند و ریختن رحم بسیار
 برداشته بود و بیرون هم به پیمان بشر سیده بود پس حجاجی را یکی از عم به کوفه طعنه
 بیکان میرا از حشره او به و با کسد همین که حجاج بدیدر ابیرون آورد حال شریع ریه از من
 میرا آمد آن وقت جاده آورد و اشد و در مهر بی دهن کرد و هم او را در کوفه گداخته
 کردند و آب بر روی آن جاری ساختند و از آن حمام پیمان گرفتند که پس مظلوم آشکار
 نکند همین که صبح شد حجاج مرد یوسف و موضوع دور رندر شان داد یوسف قمر

هیچ کس بی تقوایی برآید و با نفس تو کجاست بگردان من نور به نوازی الهی معذرتی دانم بر او عذر
 بر من

رید را شکاف و حصاره او را میرونی آورد و سر مار بیسن جدا کرد و برای هشتم فرستاد و هشتم را به مکتوب کرد که رید بر همه و عریان بر دار کند بوسه او در کماله کوفه بر همه کرده بر او و حب و به همین قضیه اشاره کرده بعضی سحرانی امیه و حداد به یابو طالب و شیعیان یشا سجده و گفته

صاحب انگم یابو علی جدم سخله و لم از مهدی علی الچند یصابت

و نگاه بعد از مانی هشتم بری یوسف سوس که حله رید به شل سحر است و خاکسروش به یاد دهد

و ذکر کرده ابو بکر بن عیاش و جماعتی نکه رید بیستاه ماه بر همه بر دار و حله بود و کنایه کوفه و احدی عورت او را ندید به جهت آنکه حد او مسور فرموده بود و چون نام مستطیع به و لیدر بر پدرش عبدالملک رسید و یحیی بن رید در حرمه سال ظهور کم دوستی تر شست به حامل خود در کوفه که رید ابادار و نسوان پس رید سو بیاید و خاکسروش را در کنار فرات به یاد دادند

و بر مسعودی گفته که حکایت کرده هشتم بن عدی ثانی از عمر و بر هانی که گفت بر و ما بدیم زمان صباح با علی بن عبدالله عباسی به جهت حسن کردن گورهای بی ایه پس رسیدیم به قبر هشتم، او را از گور بیرون بردیم دیدیم بدنش شکو و مملای شده بود، عصای صلیح مانده بود حفر در ده بیسیان عبدالله هشتم از جانه بر بدن او د پس او به بسو آمد نگاه هشتم به ارض و ابی: ایمان را از گور در آوردم چیزی از او نمانده بود هر چند و اصلاح سرش و بر هم سو آنیم و همچنین کردیم سایر مرده های بی میه که گورهای بسیار در همری بود پس هشتم به سوی دمسو و گور و رسیدیم عبدالملک سکا قلم هیچ چیز از او نماندیم پس هر عبدالملک سکا قلم چیز ۵ او ندیدیم در سر سرش نگاه گور پر یخبندان معنویه بر کفیم چیزی ندیدیم در یک استخوان و در بحدس حطی میاه و طو لانی دایم مثل نکه در طو حداد کبتری ربحه ساخت پس رسیدیم کردیم از قبور یشا در سایر بنانی و مسود امیدی آنچه را که یافتیم از یشا، مسعودی می گوید نکه این خبر ما در این موقع یاد کردیم برای ر کمر در مسوده

و که ایضا وارد می‌شود بر سواحد و عیسی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و بعد از آنکه
چنین سب که می‌گزارم ای بسا جان من پس خداوند را طلبیده که به سیرت سید و سرور
همین که نیز را از پیشانی او کشیدند چنان او میزد از من بیرون شد و پس از آنکه از دست
او درنده‌های سرور پر ابی که در بر دست راست او می‌زد پس در میان شهر فیر می‌کنند
و پا بر دهن خود را گاه آب بر پای می‌زدند و گاه به دهن خود می‌زدند و به دهن خود می‌زدند
میان دشتها او را از غیر پیروز او و دلگش و فخر که او را دهن می‌نمودند یکی از علایمان
پس آن که از اهل سنت و اهل مذهب را دانسته در دیگر حیرت برده می‌پوشید و بر عصب و
نفسی که برای ایشان می‌زد بر پس به سفاک عمر جنگید و آن میال فیر پیروز و در
در کاسه کوفه به دهن کشید و ناچار سائل به دار او یحیی بود پس آن امر کرد او را پانز
بر روزه و به سرور نینداده و خاکستر آید و دادند پس حضرت در صومعه بنده بود که
و آن و صادق بدر و نه سوی خداوند شده می‌نماید آنچه را که بر ما اهل بیت است

بعصبر و شجاعت بر سر مردم می‌رسد و از حق حالی یاران می‌دانیم به دستها خود و حق خیر
شمال

و بر سبب حدیث از عبدالله سیاه روی که کرده که گفته عصب دهن بود ما که فیر و
شدیم و به مدینه هم چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم حضرت فرمود از غدیر
مر رسید خبر دارید؟ گفتیم: مهابی حوچ کردن بود و الحال حوچ نکرده حوچ خواف کرد
حضرت فرمود: اگر برای شما از کوفه خبری رسید هر اطلاع دهید پس گفتند: نه روی
نگذشت نامه ای از کوفه آمد که در چهارشنبه عرو صفر حوچ کرده و روز جمعه به
در حوچ رفته شهادت رساند و کسبه با او فغان و فغان پس نامه خدمت حضرت
صادق علیه السلام رسیدیم و گاه به حضرت دادیم چون آن نامه فراوان بود و گریه و
فرمود: ای الله و آنرا آنچه از حد می‌طلبیم مرد مصیبت شویم و شما دیدن یک
همه و و دیار برای دین و احزاب و اهل بود و به حد هم که عمویم سبب از دین رفت ماند
شهادتی که در خدمت حضرت سوار و عیسی و حسن و حسین (صلوات الله و علیه) علیهم السلام شهادت
گشت

سبب عقیدت فرموده که چون خبر شهادت را به حضرت صادق علیه السلام رسید سبب
عصبی و محزون گشته خدی که آثار شراب بر آن حضرت ظاهر شد و هزار دینار را از
خود عطا کرد که سبب نشت در میان عیالات گشایی که در باری را سبب گشته بودند که

بر مد و یحیی بافید در خانه ای که در جود خانه دیگر بود یعنی او . تا به بد عمری که یکی از اصحاب کوفه از جور گرفتند و برای مصر فرستادند نصر او . در قبه و بند کرده محبم نامش و شب بخاز بر روی دست بر شعر نگاشت پس سایر قضیه های ویده به سبب و ب در جواب نوشت که یحیی و اصحاب او را نکند بل سبب منصور نامه دید ، آفرای نصر خا - نصر این میکار یحیی د طسلیه و او را تحذیر از فتنه و خروج نمود در ده حرا در هر دو است به بی خان و او را امر کرد که معنی به وبه چشم د

نحو العرج روایت کرده که چون یحیی از ایدرها گریخت جماعتی از مالداران شیعه رفتند به نزد آن جدائی که قید یحیی از پای او را آورده بودند تا وی بگوید که بر عید من چه می‌فرمود. جدائی ایدر را به مخرجی پیچیده آورد و هر کس که خواست که اسبابی که دیدم و می‌فرمود به او می‌افزود تا قیاس به بیستاد هزار درهم رسید. حرالمر حدیثی که مبعوث دادند و به سراج حرالمر پس از آن عید فتنه شده بود که دید هر کس قیاسی بود برای سیرک دیگری انگشتش نمود.

و بالجملة چون یحیی را رسید به جانب سر حسن رفت و او آنجا بیدار بود و در راه واهی
از مهر شد عمرو یحیی را هزار بار هم داد تا معذرت او را بپروا کرد به جانب یحیی یحیی
در یحیی عفتاد نفر را خود همدم خود و برای بیان سمع خود و به دفع عمر این را از
عالم از مهر ببرد و عمرو چو از خروج یحیی مطلع شد قصه برای ستمی
در ستم بصر و شب ای عباد الله رئیس عامل سر خود و برای حدیث بد حاصل طویل که
به ابوالمهر رویداد در حدیث فرهاد حاصل از عمرو بن زاده بود و یحیی کارزار کند

پس عبدالله و حسن با جود خود به نزد عمرو رفتند و ده هزار تن از عساکر و جمود ۴۰۰۰ نفر دزد و جنگ پیچو را آماده گشتند. یحیی بن عساکر سوار به جنگ بساک شد و تساه کار را از سعی کرد و در سال کار عمرو پس از او یکبار و در بساک او ظاهر شد و تساه عساکر و محرق کرد و اموال بساک گاه عمر به عیب رسانید پس تساه خانده هزار تن شراف و از حدایت به محور جان که مابین مرد و بلخ و از بلاد خراسان است و از دست صاحب بسیار سم سالم بن جو در بساک هزار تن دزدی و غیر ماعو به جنگ یحیی و عساکر پس در قریه ارعوی تلاقی ده لشکر شد و تنور جنگ یافتند گشت یحیی به ور و سه شب تساه را رم کرد و لشکرش که مد و در تساه کار در عنوانی جنگ ببرد در جبهه یحیی رسید و در تساه را امد و شهید گردید.

پس چو نظر برای سکر سیم افش شد و یحیی کشته گشت امجد بر عقل او و بدن او را
 برهنه کردند و سرش را جدا نموده و برای همه فرستادند مصمم برای ولید فرستاد پس پس
 یحیی را در دروازه شهر دو جان بر دار و یحیی و پیوسته پدر او بر دار و یحیی و بدن کین
 سبط امویه حرد با گشت و سبط بی عباس و با گشت و ابو مسلم مروری قلعی دوش
 بی عباد سیم فانی یحیی بکشت و جسد یحیی را در راه ری و رده او غسل داد و
 کفن کرد و خازن او جوان و در همان جا او را دفن کرد پس نگذاشت احدی از بهار که در
 خون یحیی برکت نموده بودند مگر آنکه بکشد پس در جوانان و سایر عمال او یک
 هفتاد نفر برای یحیی به یاد داشت و در آن سال هر موبدی که در حمام میبودند سید یحیی را
 میزدند و غسل یحیی در سه صد و سی و پنج و افش میزد و مادرش بطه و حم ابو هاشم
 عبدالله بن محمد حقه بود

و دعبل حرعی اشاره به قتل او نموده در این مصرع و آخری پاره‌های الجور خاں محملها
 و در سید صحیفه کاتبه است که عمیر بن موکل بعضی بدیعی را وایستاد از پدرش موکل
 بن هارون که گفت ملاقات کردم یحیی بن بدیع بن علی علیه السلام در وفی که موعده به ختم شد
 بود پس سلام کردم بر او گفت از کجای می آید؟ گفتم از حج پس پرسید از راه
 اهل بیت و بنو حم خمد و مبالغه کرد در بر سنن از حال حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پس من
 حیر داشتم او را به خبر آن حقیق حدود و خبر احوال و حم و آندوه ایشان پرسید پس یحیی
 گفت که عمومی من محمد بن علی علیه السلام ساردم بود در بصره و بصره و او را گاهی ندیده
 که حم حج کرد و از مدینه مقارن شد و گفت خواهد دید ما را پس با ملاقات
 کرد پس عمومی جعفر بن محمد علیه السلام گفت که ای گفت سیدی از او که در راه هر
 جیری علم ما را گفت می هر مود به چه یاد کرد هر خبر بدید گفت هدایت مسلم و سب
 بودم دارم که بگویم به بی تو نهجه و سید نام از آن خصم است گفت یا به مرکز می دانی
 مرا؟ بیا اینجا منده ای گفت سیدم می فرمود می کشه می سوی و در راه و یحیی می سوی
 ماضی پدر من پس منع شد روی یحیی را پس به مبارکه در ملا و بصره و

يَعْلُوْنَ لَهُ يَسَاءُ وَ يُثِيْتُ وَ يَجِدُهُمْ اَلْكَتَابُ

بعد کلماتی چند گفت به هر یک جیری نوشته ای از پدر عمم (یعنی حضرت
 صادق علیه السلام) جیری به او آمده که موده که نگاشته نامی است گفت من را فرمود به منده هر

میرکل گفت: اگر هم صحیفه پس جو کنه شد یحیی بی بد رفعم به سوی ما به و ملاقات کردم حضرت صادق علیه السلام ۱ و بعد کردم برقی از حضرت حذیث یحیی را پس گم شد ۲ حضرت باو بسیار ایاد و هفتین سدر حال یحیی و فرمود خداوند رحیم کند پس علم من او «یحیی» به دران و حد او به حد سوگ او جوکل میسکند و از داده و در به یحیی مگر همان جبره که می ۳ سید یحیی ۴ از صحیفه پدر من ضرر که حساب از صحیفه گفتیم بر است ۵ ان ۶ پس گمود ۷ او فرمود نه حد جسم من خط غموم رید و دعای حدم عنو بن الحسین علیه السلام است پس فرمود نه پسرش اسماعیل نه بر خبری اسماعیل و بسیار دغانی را که هر که ده بودم بر به حفظ و هر است ۸ یحیی اسماعیل بر خراب و بیرو ۹ از صحیفه ی که گود طهار صحیفه است که داده بود ۱۰ را به هر یحیی پس بوسید ۱۱ احد ۱۲ صادق علیه السلام و کداس ۱۳ از جسم خود ۱۴ فرمود یحیی خط پدرم و آمد و حان من ۱۵ در حصو هر عمر من کردم ۱۶ یحیی سون الله گم را حصص باشد مقابله کنم بر صحیفه ر صحیفه یا یحیی ۱۷ پس را حصص داده و فرمود که دیدم من ۱۸ ها این او پس بگه کردم دیدم که ان تو صحیفه بگی آند و بیانتم ۱۹ هر در ۲۰ هم محالعت در داشته باشد پس را حصص ط اندم از ان حضرت در دادن صحیفه را ۲۱ پس ان عبد الله بن حمر فرمود ۲۲ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها

۲۳ خداوند یحیی امر می کند شما ۲۴ که به سباید امانت ۲۵ اینه اهل ان ۲۶ اری بده یحیی صحیفه ر ۲۷ بجان پس جو ۲۸ بهاسیم می ی دیدن بشان حضرت فرمود نه هر که بر جانی خود باشد پس فرمود ۲۹ حضرت به طلب محمده ابراهیم جلو ۳۰ حاضر شد فرمود یحیی میراث پس علم شما یحیی است از پدرش که مخصوص من شد حله است ۳۱ به ۳۲ به برادر ۳۳ خود و حان شرفی می کنیم به شما در باب یحیی صحیفه عربی ۳۴ کرد خا ۳۵ و رحمد ۳۶ کند بقری که قوس بود مقصود ۳۷ پدر فقه است ۳۸ که بیرو ۳۹ به ۴۰ ان صحیفه را ۴۱ مدینه گفت از من یحیی ۴۲ فرمود یحیی هم شما می برسد ۴۳ یحیی صحیفه امیری را که می ترسم من از ۴۴ م شما گفت او می بد سید ۴۵ بر ان هنگامی که دانست که کشته می شود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که میباید این ۴۶ یحیی به حد سوگ ۴۷ که من می دانم سید نه رودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و کشته می شوید همچنانکه او کشته شد ۴۸ پس بر حسابید و می گفت لا خوف ولا قه الا بالله العلی العظیم

ذکر احوال حسین دوائلدنمہ پسر دوم رید شہید و ولادت و عقاب او

صحابہ حسینی بن علی مکی بہ ابو سعیدانہ و ابو عاتقہ و ملقب بہ دوائلدنمہ و دوائعبرۃ است۔
 ۱۰۰ ی کہ پدرش کتبہ گیب هیت سالہ بود حضرت صادق علیہ السلام او بہ عمر جو ۵۵ و
 جو و تربیت او فرمود و علم و اوقار بہ او عطا شد بعد از حاتم مجاہد بن ابی نصر بن عبداللہ
 البکری دایہ وی و زویج محمود و ابی سیدی راہد و عابد بود و از کثرت گریستن او شرمناک شیب
 از حق و حدیثی تعالیٰ او را دوائلدنمہ گفتند و چون در آخر عمر نابینا شد او را منکھوت گفتند
 از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام رایت می گند و ابی ذبی نعمت و یونس
 بن عبدالرحمن و غیر شہادت او و رایت می گند ناح الدین بن ہرہ در ذکر — رید شہید
 فرمودہ و از اعظم بیان است حسرت و العبد و دوائلدنمہ و ام سیدی و دہ حسین القمار
 شیخ ۵۰ حویش و کریم قوم خود و بود باجناب از جان بی غشتم از چوب کسان و بیار و
 علم و رھد و فضل و احاطہ بہ مسابہ ایام خاص و ابی کردہ از حضرت صادق علیہ السلام و وفات
 کردہ سبۃ صۃ و سی و چہار (انہی)

و ابوالفرج نقل کردہ کہ حسرت دوائلدنمہ در محاربتہ محمد و اسراہیم پسران عبداللہ
 بن حسرت و منصور حاضر بود و از سادات بن منصور صواری و پیکار شد و روایت کردہ از
 پسرش یحیی بن حسین کہ مادر م بہ پدرم گفتہ چہ شدہ کہ گریخت بسیار می گسی؟ گفتہ یا ان
 دو تیر را نشو و چہم بری من سروری گداسید کہ مانع شود مرا از گم یس؟ و مرادش را دو
 تیر ان دو تیر م بودہ کہ برادرش یحیی و پدرش را بدہ آں سپرد گشتہ

بالجملہ حسین در سال یکصد و سی و پنج بہ جوانی بکشد و چہر و وفات کرد و دشمنش
 امہدی عباسی بر وی حاکم کردہ و او را عذاب بسیار است از حلقہ ابوالمکارم محمد بن یحیی
 بن عمر ابو طالب حمزہ بن محمد بن حسین بن محمد بن حسن الرشد بن ابوالحسن یحیی
 بن الحسین بن رید شہید است کہ در — محفوظ داشت و همچنین ہر یک از پدرانش و
 امیر المؤمنین علیہ السلام و یحیی بن الحسین دوائلدنمہ همان است کہ در سبۃ دو سبۃ و حکایت
 دہ سبۃ و دہ بعد وفات کرد و مامون بر وی مجاز گشتہ

و از حمید اعقاب حسین دوائلدنمہ یحیی بن عمر است کہ در ایام مسلمانان سابقہ خلیفہ

دو اردہ عباسی بہ قتل رسید

ذکر فضل بحرینی پس عمریں بحرینی اپنی حسیں ہیں یہ سہیدہ و ذکر بعضی عتاب اور

[illegible]

اصحاب و مردم کوفه رایج یحیی را دعوت کردند و پیوسته از ایشان گفتند که ای یحیی
دعای ائمه خود را در یحیی او داخل شدیدی چنانچه در دیگر شیخ بجهت احوال در آن زمان
کوفه بود یحیی بگویم که در این راه مردم یحیی که در میان ایشان به عبادت و داد و ستد
می نمود و مردم کوفه از جلال و ... و ... می دادند و شهادت می دادند که یحیی را
حقیقه در کوفه بود که خود جمع کرده به حاکم یحیی و ... یحیی یکی به سر او
حمله نمود و سر یحیی بر صورتش زد و او ... حاکم را فریاد داد و یحیی مرده را برد و
شجاع و دیر بود

تو الفرج از غریب الو بهر کرده که او و عجم در عین بودار ۵۰ هر گاه خنجر از غریب الو بهر کرده که او و عجم در عین بودار ۵۰ هر گاه خنجر

و بالجمله خبر خوبی در بلاد و اقصای سیاحت یافتند و به بلاد هند مستعد شدند
عبدالله صاهر بر قم خود حسب این سه نفر را جماعتی از سکر به دفع یحیی فرستاد
بعد از این که در وی و غشی به حواری یحیی بیرون شدند چنانکه اهل بلاد را به یحیی
باشند و بالجمله بعد از حواری و فایعی مانده یحیی سکر جمعی در ده شاهی
بنا کردند و حاکم مایی و حواری به سکر حقیصم که یکی **هزار** سوار
بود گاهی که تیر جنگ نافه شد بگریخت و سکر یحیی در دین شکست و سکر دشمن
فرستادند یحیی پنج هزار به حقیصم آمدند و قدم برداشتند در استوار دانست و به سوار
جنگ کرد و حاکم بسیاری فرستاد و از کار افتاد و بعد از این که در دین شکست و سکر دشمن

فرید و نه برده حسینی بن اسماعیل مد و از کربلا حر حید و حکم که بر صدرش رعینده بود کسی در مین او نمی ساخت پس با سر به جانب بغداد نه برد محمد بن عبید الله بن ظاهر حمله دادند پس او را به سامره برآی مشعین هم سباده دیگر یاره به بغداد و دند در بغداد حبس کردند.

مریم بغداد صبحه گسیدند و انکار فنز او نمودند چه نگه در ماضی میں شایسته و جبه آنچه از یحیی مشاهده نمودند بودند از حسن معاشرت و نوع از احد مال و کعبه در مدینه و بسیاری عدل و حسنا او پس جماعتی به محمد بن عبید الله بن ظاهر و ارد ساعد و او ای فتح و ظفر بهیبت گفتند و ابی هانم جعفری بر بر محله داخل شد و گفت ایها الامیر مردم به مهتاب گویم نه چیزی که اگر رسول خدا (ص) دیده بود باید او را بحریب گفت محمد او را جوابی نگفت پس ابو هانم پیروز آمد و این شعر بگفت

بایسی طاهر کرمه و بیتاً
 این و تسمی یکوب طایفه الله
 این محمد المبین عبیر میری
 لوطی ساجده سالحری

پس محمد امر کرد اسیران اهل بیت حبسی به جانب حر سناک کوچ دهد و گفت سرهای اولاد پیغمبر در هر خانه ای که باشد یاغت و از همه خانه می شود ابو العرج از ابن عمار حدیث کرد که گاهی که اسیران اهل بیت یحیی و اصحاب او را به بغداد می آوردند به سخنی تمام به پای برهنه سال را می دوآیند و هرگاه یکی از ایشان از کثرت حسنگی و تعب عقب می ماند او را گرد میزدند و سال سیده سله بود که اسیری بن نحو به فتاری کند

و بالجمله در همان ایامی که در بغداد بودند مکتوب مستعین بالله سال که اسیران را از به و حبس ها کند پس محققین ظاهر جمعگی را ذکر نمک سخای بن جناح صاحب شطه یحیی را نه او را در حصر داشت نه در محبس رعایت کرد پس حصاره او در حصر نه بی افکندند و دیواری بر اوین او حراب کردند

و بالجمله یحیی مردی سریه و ریخ و دین و حیر و کینه الاحسان و عطف و بود بر عیبه و سامی اهل بیت خود را طالبی بود و پیوسته با نشان بیکی و احسان می نمود و نه پس او در ولایت مردم از خاصه و عامه و جمعی و کبیر و قریب و سعید مستحب اثر کرد و

شہادتش در حدود حد حویس و بچہ واقع شد و جماعت بسیاری او را حوشہ گفتند، از
حمولہ بعض سہرائی غصہ گفتہ

و بکاء السمہۃ السحقۃ	بکاء الخیل شجوها سعد بحبی
و بکاء الککائب والقریۃ	و بکاء السیرۃ شرفاً وغریباً
والججر جمیعاً کئ علیہ عرب	والحمصی والسیب والزرکس
یوم مآلو أیوالحین فیل	کیف لم یقط السماء علینا
تسوجعات دسوجھن ہنوں	وبنات الشیء بسدین شجو
مہندہ شطیط عربز جہن	و یسرین کثریرہ بدو
بسیہ وجہہ السومۃ الجمیل	مطعم رجھہ شیوف الأصدی
و تحسین اسم اوردی الرثون	فیلک مسہ کثر یمنی علی
مسا بکی قسوجع و حسن نکون	صنونا الإلہ وقطہ علیہم

و نیز از عقاب حبیب دو الذمہ سہ سیا حتی بسایہ علامہ سہ عیاد الدین علی بن
عیاد الدین عبدالکریم بیلی نجفی ابن عبدالحمید بن عبد اللہ بن محمد بن حسن بن علی
بن محمد بن علی بن عیاد الدین عالم عقی و او همان است کہ جمعی از اعراب در شہر مو
سرا و حمصہ کہ در ہا سہائی او را بودند و خواستہ سہرائی او را سہ دینہ مائہ سہ نو
صہد فرزد ام عیہ حلال الہ بن عبدالحمید کہ محمد بن جعفر المسندی در مر ر کثیر ۱۰
روایت می کند، این عالم حاصل محدث عیاد اللہ الشہر الساہۃ ابن نجم الدین مہمہ عیب عراو
ام عقبی شمس الدین احمد بن یوسف ابو الحسن عقی م سید حاصل بسایہ ابو طالب محمد بن
ابو علی عمر الشرفہ شمس خلیل [کہ] امیر حاج بود و در سہ سہدوی سہ ۱۰ حیدر الاسیر
بہ دست او بہ جزی خود برگسار و واقعہ فراموش کہ بہ حکم آمدن حیدر الاسیر شدہ و
بہ کہ در ہر مدوی جزی ۱۰ را سہو ہقم مسند نصیب کر دند و سہ را ہفہ سہ ۱۰ فرزد بہ د
حضر سہ امیر المؤمنین علیہ السلام در حیدر عقبہ خود کہ وری دو کہ فرزد لاہد از نصیب و ہر
التاریہ فیصبت جناہ ای از سکہ و یختہ سہ در ہر سہ ۱۰ و اسارہ فرمودہ سہو ہقم و

بنی هاشمه طر لا بنی اسماء.

و این سید جلیل همان است که قبّه حدیث امیر المؤمنین علیه السلام را بنا کرد از جنّی مال خود؛
 این یعنی النسابة عیبت النعماء القاسم بگوید ابن الحسین النسابة النعماء الظاهر این بنی عامه
 احمد محدث ابن ابی حمی عمر بن یحیی بن الحسین نو الدمه بنی رید الشهد بنی امام
 بنی العبد بن علیه السلام

و الحمد لله الذی مدّ عمری مذکور جلال سائن بسیار و مضافش بنی شمام و از جمله
 تألیفات شریفه او است که بعد از احبار و سیدیه شار پر آمدن و اعمال خود و از آن معلوم
 گردید مانت کتاب انوار المضیئه و الذی المصنوع و کتاب مروری علی الایمان فی علامات ظهور
 صاحب الزمان علیه السلام و کتاب العیبه و الانصاف فی الرد علی صاحب الکشف و شرح
 مصباح صغیر شیخ و غیر ذلک استاد شیخ حسن بن سیمان حدی صاحب مختصر البصائر و اس
 مهد حسن و تلمذ شیخ شهید و فخر المحققین و سید عبدالجبار است و حد او محقق
 السیف الحسین ابن عمر بن یحیی بن الحسین النسابة اسم ابی عامه حد محدث است و
 احمد محدث همان است که صاحب عمده الطالب در حق او گفته که او مردی و حیه و مسموم
 بود و هیچیک از عیوبین از مقدار اموال و امه کتاب و راضی و فلاح بود بعضی گفته اند
 در یک سال به مغانی همداد حساب هزار جریه میر و رعیت می فرمود

و از غرائب حکایات او این است که وقتی در دیوان حلّوس فرموده بود و مظهر بن عبداللّه
 ویر عر الدوفه بن یونس در دیوان حاضر بود، در این جا و فیحو بدو سید که رسول فرامطه
 به گوشت می رسید شایسته چنان است که برای بهانه اسباب دفاع او چیزی نمی گوید که مکتوب
 شود مظهر بن عبداللّه ویر بن یوسف را به شریف سنان داد و بدو اشارت کرد که یکی را به
 عبداللّه بن حاتم به دستش و سرب نه کوفه بوازد و در دو مرتبه به صاحب او فرامطه کند و
 از آن پس ویر به بعضی مهمات دیوان مرسوم گردید و ماضی به آن حال بود چو منتفک
 گشت شریفه و در آن حال و سوده خیال بر جای خود بشیسه دیق از روی تعجب گفت که
 ای شریفه این امر و قضیه از آن امور ناممکنه که به نهان و کائنات بگذرد شریف گفت همان
 مرتبه جانب کوفه رسول فرستادم و جواب باز آمد که در این اسباب کار حد ویر بر این
 امر تعجب کم دو از وی از چگونگی امر پرسیدند که شریف او را حیم داد که او را در بعد از
 مرعهای کوفی و در که فیه صیور مقدادیه است و چون تومنه آنچه رأی ردی هر اشارت
 فرمودی من هم مان کریم تا به وسط مرغ به که مکتوب فرستد و هم کنون خبر از سید

سوی او دلالت کرده به برد او. روی به سمتی افتاد و سرش خود را تعمیر دهد و چینی در پیش بماند
می‌نگهد و اصرار کرد تا آنکه پدر او صبی نمود که مکان عیسی بنا دهد.

جسین گفت: ای پسر اگر خواهی عمومی خود را ملاقات کنی از مدینه به کوفه سفر کن
چون به کوفه رسیدی از مدینه می‌روی پس بر سر نماز چو این تاسی نرو نه فلاں کوچه و آن
کوچه را برای او وصف کرد چو به آن کوچه رسیدی خانه ای بینی به فلاں صفت و فلاں
شاهی از خانه عمومی بوسه بدهی و در خانه مشین بنگاه و در دیر کوچه بسپار ما
و هب معرب: آنگاه مردی بینی بنگاه فلان به سمت کعبه که صورت می‌کوبی دارد و شام
سجده در چپه او نمایان است و چینه ای از چشم در پر دارد و شری در پیش انداخته در سفایی
برگشته و به هر قدمی که بر می‌دارد می‌بهد ذکر خدا را به جامی ورده اسکا از چشمش او
خو می‌ریزد همان شخص عمومی تو عیسی است چو او را در دلی بر حیر و بر او سلام کن و
دست در گم در او و او عمومی است از تو رحمت خواهد کرد و خود را به او بشناسان تا
عیش ساکن شود. پس زمان که با او ملاقات می‌کنی و مجلس خود را او می‌لای می‌کنی که
مبارک کسی شمارا ببیند و او بشناسد آنگاه او را در خاک کن و دیگری به برد او مرو گر نه از تو
دیر پنهان خواهد شد و به صفت خداوند افتاد یعنی گفت: آنچه فرمودی اطاعت خواهم کرد
پس بجهیز سفر کرد و پدر و دایه خود را به جانب کوفه روان شد.

چو به کوفه رسید سرش نمود. آنگاه دو مجلس عم خود داشت و از مدینه بی‌خی پرسش
نمود و آن خانه را که پدرش و صفت کرده بود پیدا نمود پس در چرو که به انتظار همه
نشست تا وقتی که اعیان عرب آمدند آنگاه مردی آمدید که شری در پیش انداخته و می‌اند
به همان او صافی که پدرش نشان داده بود و هر قدمی که بر می‌دارد به یس به ذکر
حد حرکت می‌کند اسکا از دیدگانش هر و می‌ریزد یعنی به خاسته و بر او سلام کرد و با او
معافه نمود یعنی گفت: چو جمعیت که دم عمومی مانند و خشی می‌که از اسی و خست کند از
مر و خست کرد گفت: ای عمومی من یعنی بی‌جسین بی‌ریه پسر برادر تو می‌باشم چو در
از من صید مر به سینه چسبانید و چنان گریست و خاش می‌فتد که گفت: الحال سخته
خواهد کرد چو قدری به خو نس آمد شمر خود را بجا آبانید و با مر و دایه او را
خو نشان و اهل بیت خود را مر دای و ران و کو دکان بک یک پرسید و من خالاب نشان و
برای او شرح دادم و خو می‌گریست.

آنگاه که از حال ایشان مطلع شد حالا خود را برای من عمل کرد و گفت: ای پسر که اگر از

حالا من خواسته باشی بدان که من بسبب و حال خودم را از مردم پنهان کرده‌ام و این سرر
 گرایه کرده هر روز به سعایی می‌روم و بسیار می‌کشم و برای مردم می‌بزم و آنچه تحصیل
 کنم جمع جوب شمر را نه صاحبش می‌دهم و آنچه باقی مانده باشد در وجه جوب خود هم
 می‌کشم و اگر روزی مانعی برای من پیدا شود که نتوانم در آن روز به آن کسی بیه و باروم
 روا را قومی ندارم که صرف کنم لاجرم از کوفه صحرای بیرون می‌روم و فصول غول
 یعنی بزرگ کاهو و بومست حیار و امثال اینها که هر دم دور انکسار دارند جمع می‌کنم و با
 قرب و هدای خود می‌گردانم و در این مذهب که پنهان گشته‌ام در همین خانه می‌نشینم و
 صاحب خانه هم مرا شناخته و جلدی که در این خانه ماندم دهم خود آنه من رو بیخ کرده
 و حق تعالی از او خبر به من هم رسیده و چون به حد بوی رسیده مادر من به من گفت که
 دختر به پسر فلان مرد سفاک که همسایه ما است برو و بیخ کن زیرا که به جوانی گاری او میدهد
 من او را پاسخ ندادم و چون ام خبر از این می‌گرفتند جواب می‌گفتم و جواب می‌گفتم
 که با خود بروی نگویم و او چون دهم که دختر من فرزند پیغمبر (ص) است و کفر
 و همشای او پسر فلان مرد سفاک است. روحه من به ملاحظه هم و غلامی و گعتمی من چنان
 بناداشد لقمه ای که هرگز در خیانت نمی‌گنجید به جنگ افتاد لاجرم در این باب مبالغه
 بسیار کرد تا آنکه من از تدبیر کار عاجز شدم و از حد گذشت این امر را خواهم حق تعالی
 دعا کند من مستجاب فرمود و بعد از چند روزی دهم و مادر و پسر و عصبه او را خبر دادم
 لکن پس چنان مرا یک عصبه در دهم ماند که گمان می‌کنم حدیث را در عصبه و در دهم نماند
 باشد و این عصبه است که مادر که دهم مرده بود من توانستم خود را به او رسانم و در
 او نگویم که ای مادر زنده را از حرم مدال پیغمبری و خانم می‌باشی به تنگ دختر یک عصبه
 باشی و او نترسد و شاک خود را ندانست.

پس عمویم را من و داغ کرد و هر قسم داد که دیگر نه برد او به او مباد که مناجحه شود و
 دستگیر گردد پس من بعد از چند روز دیگر رفتم او را بیستم دیگر او را دیدم و بگفتم و همکار
 یک دفعه مرد ملاحظات من یا او

ابو الفرج و وی را کرده از خصص و ابش که از اصحاب یثیب عمو و محصور صبی عیسوی
 بر رید بود گفت در اوقات که عیسی در کوفه متواری در پنهان بود گاهی خانه او را حال
 خوف می‌رفتم و بنا بود که در صحرای بیرون می‌گشتی و بگفتم می‌بست و بعد از حد
 می‌کردم و می‌گفت و الله که ما را دهم که هر ابی بودم بر سر او بسپار یعنی می‌دهد

عباسی و اعوان او پس طوری می‌فانم مجالست با شمار و نوشه می‌بردم از حدیث با شماها و
مظنیر بر روی شماها به حد سوگند که من سو و ملاقات سید دارم و پیوسته به باد شماها
در حق او در رجحانات خود در جواب بروید تا مسکود شود موجب شما و امر شما پس
یرب بلدی یا ضرری.

و بالجمعه عیسی به همین حال بود تا وصال یافت و او را چند نفر محصور بود که
پوشیده بر امر او مطلع بودند یکی ابن علقان صیرفی و دیگر حاضر و سوم صباح رعفراتی و
چهارم حسن بن صالح و مهدی در صدد بودند که عیسی را بنیجی لاف بر بی چند تن
حاضر بیاورد گاهی که در خاصم ظفر افسار او در مجلس انداخت و به هر حیل که یابد و
ساده خواند تا مگر از عیسو و اصحاب او از حاضر حیر گیرد او کینه کرد و ترور بداد ناو
گسید و چون عیسی دیر و دماغ کرد دو طفلی صغیر از او برد و صباح کفالت اینها
می نمود

و بعد شده که صباح با حسن گفت که مرا که عیسی و صاب کرد چه مانع است که ما خود را
ظاهر کنیم و خبر ما را عیسی به مهدی ما را واجب شود و ما نیز از خوف او بی
شویم چه آنکه طلب کردن مهدی ما به جهت عیسی است آنحال که به مردم دیگر ما را
کاری ندارد حسن گفت به رالله جسم دشمن شد به هر گز تو الله هر مدعی الله و من
بحوالم کرد همانا یک سبی که من به طالب بر من به پادشاهم هر سب از جهاد و عبادت
یک سال صباح گفت حواله ده ماه از موب عیسی گذشته است حسن صباح نیز از دنیا
بگذشت رگه مرجمد و به کودکان عیسی ابراشم و به جانب بغداد با گناهم
چو به حداد رسیدم کردنگی را در خانه می‌سردم و خود را خامه ای که به دارالحلاله
مهدی میدم چو به ای جا رسیدم گفتم من صباح رعفراتی می‌باشم و از پدر طلبیده حقیقه
مرا طلب کرد و چون و دخی میدم گفت موی صباح رعفراتی؟ گفتم بلی گفت لا حرک
الله و لا یناک لایه و لا قرب داری ای دشمن خود و توئی که مردم به بیعت دشمن من عیسی
می خواندی؟ گفتم ای گفت پس به پی خود به سوی مرگ میدی؟ گفتم ای حقیقه من از
برای شما بشارتی دارم و هم بهر بی گناه سار و معرفت تو چیست؟ گفتم انما بشارت تو
به مرگ عیسی من رید است و اما من به سایر برای ما را عیسی است چه آنکه عیسو پس هم و
حمدیش بود

مهدی چون بنشیند سجده شکم به جای آورد یعنی او را پس رسید که عیسی کی و صاب

کرد؟ گفتم نانه حال تو ماه است گفت چتر نانه حال من خیر ندادی؟ گفتم حسن بن صالح
 می‌گذاشتند که او بر سر دم نه بوی دم مدم. مهدی چون خیر مرگ حسن مسیط
 سخته دیگر نه جای و نه گفت الحمدلله که حد سر او را می‌گذاشت که نه جبهه نکه او
 سخت بریر دسمال من و نه نگاه گفت ای مرد هر چه خواهی از من بخواه که حاجت تو
 برآورده خواهد شد و من برادر مایه دنیا بی نیاز خواهم کرد گفتم به من بگو که من از تو
 چیزی نمی‌خواهم چه یک حاجت گفت آن کدام است؟ گفتم کفال
 بیمه عیسی بن مریم است و نه جدا قسم است. اگر من چیزی می‌دانم که بنوائم آنهار
 کفال؟ چنان حاجت. خیر از تو نمی‌طلبم و یشان به بعد از منی دردم پس شمر حی از
 عیسی و کودکار او نقل کردم رگفتم. سبب است که بعد از خود بی کودکان بیم گوسه که
 نزدیک است هلاک شود پس می‌دانی و یشان را از گوسگی و پر شایان هانی

مهدی چون حال بیمه عیسی را سبب بر اختیار بگیرم. بعد از آنکه یک جسم
 سر او بر سده گفت ای مرد خدا. حاکم حیرت دهد به او. حاکم کردی که حال یشان را
 بر می‌مرد کردی و حاکم یشان را از نمودی، همان در. بدان عیسی بر ماست فرودان مسد
 اکنون برو و بساز. نه بر دمن رگفتم. ای یسار اما! است؟ گفت پس در اما من و در
 اما من و در دمن و دمه پدران من می‌باشند. و هر پیوسته او را قسم می‌دادم و از او اما
 می‌گرفتم که بعد از یشان را برای او آورم صبر به یشان را ندان و مهدی هم یشان را اما
 می‌دان تا آنکه در پای کلام گفت ای حبی من. اطفال کوچک چه مقصیر است که من
 یشان را سبب برسانم. همان آن نه با سبب من معترض بودید. ایسان بود و اگر او بر نه
 ۲ دمن می‌آمد و با من مبارزه می‌کرد مرد با وی کاری نبود به چه رسد به کودکی بیم: الحان
 بر حیرت و ایسان به مود من به جدای خورای حیرت دهد و از به هم اسد می‌کم که
 عطر به من صبر کسی گفتم من چیزی نمی‌خواهم

آن گاه رستم را کودکار عیسی را حاضر کردم. چون مهدی یشان را بدید به حال یشان
 رعب کرد و یشان را به خود چسباند و هر که کبر کی و که پرساری یشان کند و بعد از
 هم موکل خدمت یشان نمود و من نیز از هر چندی از حال یشان بخواهم می‌کردم و پیوسته
 در در الحافه بودند تا زمانی که محمده از مقبره گشت. نگاه از د الحافه برو و سده
 به هر ضرر از دین بگذشت و احمد معنی و خورای گشت

ذکر اولاد و اعتاب عی بن زیاد شہید

همان عیسی بن یدرار چهار فرزند عقیاب به یادگار ماند: احمد المحمضی و رید و محمد و حسین عصاره و حسین جد عیسی بن رید بن الحسیب است که در ایام مهدی بالله حرّوح کرد در کوفه جماعی از عوام و غراب کوفه با او بیعت کردند مهدی شاه بر میکال بالاسکری عظیم به جنگ او هم سنان چو ب این حرّوگر سر دشمنی علی گزید و دو سوختن شدند چه سکه عدد نشان به دو پست سوار می رسید عیسی چو با او حشمت ایشان بر بدیده گفت: همانای مردم یی نسکر مرا می طلبند و با عیسی می کاری بدارند من بیعت خود را از گردن مندا برداشتم یی کار خود دروید و مرگ ایشان گناید گفتند به خدا قسم که ما چنین نخواهیم کرد چو بنسکم شاه بن میکال رسید نسکر عیسی فرعی غالب شد عیسی گفت یی مردم به خای خود ایمان و نمائندگی شما را می خواهند

پس شمشیر از نیام کشید و سبب خود در دو میان آن لشکر عظیم دوا مید و بر یسال از بیم
و یسار شمشیر در آن جنگ از میان لشکر بیرون شد و مر قرار می شد. دیگر پاره از پشت
ایشان در مدور و بشاله حمله کرد لشکر او بر سر برای او گوجه می دادند تا به مکه از خود
غور نمود و دو سه کثرت بر چنین حمله کرد بر ایشان، لشکر او دل فرو شد و ترسنگ شاه
پس میکان حمله کردند بشنگ ساه هر یعنی شمع بدو دند و علی بر پله فتح کرد و نمود و در
ایام معتقد در بزم و با حرم او با طاهر بن محمد بن ابوالقاسم بن حمزه بن عیسی بن عبدالله
بن العباس بن امیرالمومنین علیه السلام و طاهر بن احمد بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن
بن اریض بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گردید

ذکر احمدیوں میں بنوید و ناچم صاحب زنج

حمزه بن عیسی بن مرید مردی عالم و فقیه و بزرگ و راجه و صاحب کتابی دو قفله بوده و
مادرش عاتکه دختر فصل بن عبدالله حمصی بن عباس سرریعه بن حارث بن عبدالعزیز
هاشمیه بوده و خودش در سنای یکصد و پنجاه و هشتم و وفاتش در سال دویست و چهل
روی داد در پایا و نوگار بیدگست و چنانکه در دلیل وفات پدرش عیسی اسارت عسار
ب هگام که او را به مدهی مییم گردید در نازل الخلافه می ریسنا مثال شید صاحب
عمده الطالب گفته که در حد می ریسنا ر کسر شده و در ج تصویر پس از ماحود
محبوبه داشتند پس خلاص گشت و پنهان گردید و پیوسته در شهر و خانه می نمود و این هگام

ورگزار از هفت سال گذشته بود و از این روی نوراً مختصراً می نامیدند و نامش

و وجهش حدیقه دختر عیسی بن عمر بن عیسی بن الحسین علیه السلام است و او می نامد محمد
پسر ساس که مردی و حیه و فاضل بوده و در بغداد در حبس و قات گردید.

مؤلف گوید از کسانی که خود را به احمد محمّدی علیه السلام داده صاحب سبع سبب اشتهار
می کرده اند هر عیسی بن محمد بن احمد بن عیسی بن نقیض عیسی بن الحسین علیه السلام می باشد و
جماعی او دعوی آل ابوطالب می کند و در توفیع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است
صاحب الزینب نسبی اهل النیب و احقر از یکی از فرقه های بود و به مذهب اوزاعه و حواری
مبنی دین و مذهب گاه ها داشت که می دانست و انصار و اصحابش بعضی بودند

در بام خلافت مهندی با همه روزگار خرماء مصالح مانده است و در پست و پخته و پنج
خلافه مصره خروج کرد پس از آن به سوی مصره شد و مصره مالک گردید و جماعت را برگ
برای انگیزش همه و عود بر اسقف و به جماعت در آن هنگام در مصره و احوار و نوحی
احوار جمعی را برگ بودند و از این نوحی بین جماعت هر چه حریده در راه ملک و صیغ و
اعمال خود به خدمت مأمور می ساخت و جماعت را عرابان ایشان می نامیدند
می گم داد و از وی انعامی ظهور یافت که هیچ کس پیش از وی چنین نگرفته بود و در زمان
المعمّد عیسی علیه السلام العباسی احمد بن متوکل برادرش مدینه بن موش که مغلبه موهی و قائم
به امر خلافت بوده جنگ وی بیرون شد و پیوسته به حبیب و مدبر حبیب و گری می کرد تا او
را کتب و در راه او شرافت داده کرد و مذهب تمام بسط و فخر صاحب سبع چهارده سال
چهار ماه بود

و او مردی فسی القلب و دمیخ لافعال بود و در جمع دعاء مسلمانان و مصره و کسین
ربان و اطفال و عراب که در آن خود داری مکرم و اهل مدینه که در یک واسعه در مصره
سیصد هزار نفر از مردم شکست و فتنه او بر مردم منقلب عظیم بود

و حضرت امیر المومنین علیه السلام در خبر غیبیه خود مکرر بار فرموده به صاحب سبع و
گم فتنه بهای اهل مصره از جمله فرموده

بنا خلف، کای به و قد ساء بپیش الذی لا یكون له نایار ولا قفقهة لهم ولا جمعة حبل ولا بنت.
یترون الا ضی بالدمهم کأنهم اقدم النعم

سند رضی علیه السلام فرموده که حضرت امیر العزیز علیه السلام در این حصه اشاره به صاحب سبع
فرموده و معنی کلام آن حضرت را است که ای احمد! گو به من بگویم و مرا که با سپاهی من

می‌کند که به گرد و عبادی و به صدائی و به وار سلاح و لگامی در ده با قدمهای خویش
بر میزد و هم می‌سو. اسد و گامهای به مانند قدمهای شرمع است.

مؤلف گوید که در اوائل ظهور صاحب ریح که نگین بد پنهانده گشته و جمعیت وی
بسیار گشت مورخین بر می‌نهند که در تمامی سپاه او به شیر و ستم می‌برد و چون به هنگام
بصره رسید به فرقه معروف به کرخ رسید بر رگزان فریه به دیدار او بساختند و خوازم پیرانی
به بخای آوردند و صاحب ریح تا به دایستان به پای برد و چون به امامت شد امیری گشت؛
پس از آن در فریه هدیه کردند و آن سبب آن ولگام بود و از هیچ کجا به دست نیامده پس
ریسمانی بر او آموخت کردند و می‌رساند و هم به معانی از آیه هفتم است

ابو ابی الحدید می‌گوید: پس داماد صدوق بود حضرت امیرالمومنین علیه السلام که
فرموده کای به حد سار فی جیش آندی پس نه غیار و لا جیش (نخ)

پس از آن حضرت به احضار می‌فرماید

وَبَلِّغْ لِبِكْكَكُمْ الْعَامِرَةَ وَالْأَوَّلِيَّةَ شَرِّهِمُ الْإِنِّي هَذَا جِبْتُهُ كَالْخَيْلِ الشَّوْبِ رَحْمَتُهُمْ كَرَامَتُهُمُ الْإِنِّي هَذَا
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَا يُنْزِلُ قَلْبُهُمْ وَلَا يُنْزِلُ عَالِيَهُمْ

می‌فرماید ای حنیف و ای بر کور و بر ریه‌ای آبادان شب و خانه‌های آراسته و رخت و
نگار کرده که ناله دارند مانند بالهای گرگس و خرطوم مانند خرطوم قبل از چنین گم و هر که
به بر گشته شال کسی ندیده می‌کند و به گمشده بهمان آکسی جستجو می‌کند و چون که
نگین عبید و عرب بودند و کمر داشتند که بر ایستاده گند باران و دشت و بیابان حدیث
حالی حاند و شاد همراه از بر ناله و آتش باشند و پیریهانی که بیرون عمارت
بر می‌نهند و بران می‌کند که درها و دیوارها را از صدقه باران و تابش آفتاب دگر دارد و
خرطوم خانه‌ها را و ناله‌های متصل به دیوار است و نه رهین که غیر بر آنها مالیده‌اند و بسیار شبیه
است به خرطوم قبل از حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر فرمایش اشاره می‌فرماید به خراب
سند و سو حسن بن عمارت خود فتنه صاحب ریح.

هیبت مردم را چنین نقل کرده‌اند که در روز جمعه هفدهم سوره سوره دوحه و سجده و هد
صاحب ریح در محل بصره و مردم بصره بگشت و مسجد جامع و خانه‌های مردم آنش
دور و جمعه و سیامه و روز سه‌شنبه مردم گشت و خانه‌های آنش در یک
جریان و در رواج گشت و کوی و بازار و خوشگسار گردید و آنجا می‌کند گسار گور می‌مال

گردید و خانه و هر کجای که رفتند انسانها بیچاره‌ها را بود و هر اسباب و ناس و منافع بود به
 جمعه بسوخته و انسح درین مناجی الی الخیر و عظم الخطیئہ و عظم القتل و التہیہ والاحراق
 پس از یز قتل تمام مردم امان دادند و گفتند هر که حاضر بود در امان است. گاهی که
 مردم جمع شدند برای عذر بخاند و شمشیر در میان ایشان می‌دادند و حدودی مردم به سعاد
 جاری و جوسال در هر ماری بود کشید هر کس که دیدند در عصر هم که مالدار بود
 او را مال او را می‌گرفت بعضی شکنجه می‌کردند او را ظاهر کند مال خود را و ناگهان او را
 می‌کشد و هر که فقیر بود بدو را می‌زدند در همان وقت او را می‌کشد تا بکه عمل شده که
 هر کس از مردم به حینه مختلفه حال به سلامت بود در آن در و چاه که در سراج
 کشته بودند بچال که دیده و جنو ناریک شب چاه و هر و می‌فتاب از ظلمت چاه طلوع
 می‌کردند و چو را کونی بود خود بود ناچار از گوشه سنگ و موس و گریه کار خورش و
 خورش می‌ساخت و چو شید طلوع می‌کرد به چاه غروب می‌نمودند و به همین گونه
 می‌گذرانیدند چندان که از رعب اذاب بر چیز و به حای نماند و به هیچ چیز دست می‌افسند
 پس و هر بگراا کردند از همگیا و همگسال خود هم کس از گرسنگی نمردی دیگران از
 گوشه زندگی گرفتاری و هر کس را با بودی رفیع حق را بکسی را و ربح و بی و
 بچال سختی نه بر مردم صدمت کرده که بی دینند که سری بر دست گرفته و می‌گیرند از
 سبب را به سید گفت. مردم دور خود جمع شدند و بهیروزگوست او را بخورند و هر
 خود اهرم کرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را به سبب نمودند و از گوشت او
 قسمت می‌نمودند چو سیرش و در بین غمشت بر می‌طلب نمودند

مؤلف گوید معلوم شد فرمایش حضرت امیرالمومنین (علیہ السلام) از حظه شریفه
 که مرده

فَوَيْلٌ لَّكَ يَا بَصْرَةَ مِنْ جَيْشِ بْنِ نَعْمٍ اللَّهُ لَا رَحِمَ لَهُ وَلَا حَسَنٌ وَسَيِّئٌ أَخْلَجَ بِالْقَوْمِ الْآخِرِ وَ
 الْجَوْرُ الْآخِرُ

دوای بر بانی بصره از لشکری که نعمت و شکست خداوند سب و بانی و عدا و حبس
 باد و درجا سیاه رنگی چون دینگر بشکرت و از و آهنگ و حریک اسلحه و مرکب بسیار
 بود و رود باسد ای بصره که اهل تو به مرگ احب و جوع عمر فلان مردم یعنی به قتل و
 حفظ چند گردید و این کلمات حضرت امیرالمومنین (علیہ السلام) معجزه بر گشت است

در ذکر محمد بن زید بن الامام زین العابدین علیه السلام و اهلش او

محمد بن زید با کوشش و کمال به سیه است و او در عراق عجاب بسیار بوده
کمیش ابو جعفر غصبی بسیار و بالائی به کمال داشت و قصه ای از قنوت و جوانمردی او
معروف است که داعی کبیر را برای سزاوار و عذری به نعل کرده که از اسم مشی خود فرار
داده و به طریق رفتار نمایند و مادر قصه را منتهی الآمال در ذکر اولاد حصور امام
حسن علیه السلام نگارم دادیم به آنجا رجوع شود

و پسرش محمد بن محمد بن زید با کمال است که در اتمام ابوالسرایه در سنه صد و مود به
عراق افتاد و به محمد بن ابی هیم طایفه مریم با و در بیعت کردند و حرالامر او را که نه به مرد
مامور در مرد و مراد و بیست سال تمام امام علی را در صحرای
وی گفت گفت یث صنع الله یایی شک؟
محمد گفت

و کان یسیراً عیناً اعظم الحرم

رائت ابن الله فی السموی والجم

گویند چهل روز در مر و بویا نگاه مامور او را هر جو اندو حکر من یاره پاد رسده در
طشت می یخسار و او نظر می کرد به دیده و خلایق خود دست داشت و بها می گرفتند و مادرش
فاطمه زحر عقی بن جعفر بن سخاقت عقی بن عبدالله م جعفر را بنی طالب بوده است
و بعد از گذر جعفر بن محمد بن زید در بن عالم و فقیه و دین و سحر و مرم معروف
و مامور مکر بوده و کلاجه در شب بوز به خاک رفته کذا می بعضی المستجرات و ظواهر
اوست پدر احمد سکوی که بیاید در کوش بعد از م

و بدان که از اعتقاد محمد بن زید است سینه جل و حید غصه و فرید دهره صلوات الله
عفی بن نظام الدین محمد بن میر محمد معصوم مدنی مسهر به سید عتیقه شیرازی جامع
جمل کمال و عدم صاحب موفات دینیه نامه شرح صمدیه و شرح صمدیه و شرافه و
انوار الزیج و شنبه القرب و غیر ذلک و هاشم سنه هزار و صد و نود در سباز واقع شده
پیش در ماه جرج و دیکه هیر سنه اهل سید مجید است و به از سید عتیقه صمدی علم
و فصلا و محدس بوده اند کتاب شرافه انصاری بن محاسن عنان العصر در ترجمه و الدین
نظام الدین محمد مر مود

ثُمَّ إِنَّ هَذَا التَّكْوِينَ صَحَابِ الْأَمَامِ الرَّصِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَدُنْ كَانِ بِمَدِينَةِ إِلَى أَنْ أُخْصِصَ بِلَقَابِ
خُرَّاسَانَ عَشْرَ سِنِينَ، فَخَدَّ بِنْتُ الْعِلْمِ، وَأَجَازَةُ عُنْدِي، فَخَدَّ يَرَوِي عَنْ الْأَمَامِ الرَّصِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
نَهْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ سَوْبِ اللَّهِ صَلَاتُهُ عَلَيْهِ وَالْهَ وَهَذَا الْإِسْنَاءُ أَهْصَاءُ مَا تَتَرَدَّدُ بِهِ لَيْسَتْ كُنِيَ بِهِ خَدَّ
قَدْ خُصِّيَ أَقَّةً تَعَالَى بِذَلِكَ وَاعْتَدُ لَهُ

۴ ذکر حسین بن امام زین العابدین علیه السلام و بعض عقاب او

شیخ مرفوعه در موده که حسین بن علی بن الحسین علیه السلام حاضری و صاحب و ربع بود
و باب کرده حدیث بسیار از پدر بر می گزارد و از عمه اش فاطمه سب الحسین علیه السلام و از
برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام احمد بن عسی را پدرش حدیثی که به که گفت
می دیدم حسین بن علی که دعا می کرد من به خود می گفتم که دعا خود را از دعا پناهی
می آورد و مستجاب شود دعا او در تمامی حلق

و از سعید صاحب حدیثی صالح مروی است که هیچ کس را ندیده بودم که از حسین بن
صالح جدا کرد از حدیثی باشد یا گاهی که به مدینه طبعه در آمدن و حسین بن علی
بن الحسین علیه السلام دیدم و از وی حائض و نه از روجه از حدیثی بیست و یک دیدم از شدت بیم و
خوف چنان نمودی که گویا در به شتر در برده دیگر باره آن بیرون و دهاند

یحیی بن مبینان بن حسین از عمش ابراهیم بن الحسین از پدرش حسین بن علی
بن الحسین علیه السلام روایت کرده که حسین گفت ابراهیم بن هبام محرومی وائی مدینه بود و در
هر جمعه ما به مسجد نبوی حدیثی از پدرش روایت می نمود جمع می کرد و بر سر پالا دانی و
پیر الهو میس علیه السلام حاضر می گشت حسین می گوید هر روزی در آنجا حاضر شدم در وقتی که
آن مکان از جمعیت پر شده بود من خود را به سر جیبانیدم پس هر خواب بود در آن حال
دیدم که خبر شد به پیغمبر علیه السلام شکافه شد و مردی جامه سفید نمایان گشت که من گفتم
ای ابوالفضل من و نمی کند نور رفته این می گوید؟ گفتم جی والله گفت جسمهای خود
را بگذا و بین جدا او چه می کند پس دیدم ابراهیم بن هشام در در حال آنی که به علی علیه السلام به
می گفت ناگاه از بالای سر به ویر افتاده و پیر د نعمه الله علیه

مؤلف گوید پس این را کسی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در موده به نام
حسین و آن که کوچکتر بوده حسین اصغر ش می گفتم و فراموش شیخ مفید در توضیح
حسین معلوم نیست که کدام یک مراد او است یکی شیخ در مسند و ک الواسطی و بعضی دیگر

فرمایند او به حسین اصغر وارد کرده اند و هم چو آن حسین که صاحب اولاد و عقیق است حسین اصغر است که گفته شد ابو عبدالله بود و مرد عقیق و مجتهد و فاضل بود و جماعتی از وی روایت حدیث کرده اند از جمله عبدالله بن الحیار که از محمد بن عمر و احمد بن سبیعی است در مسند عبد و پنجاه و هفت و سیصد و پنجاه سالگی وفات کرد و در بقیع و خاک رفت

و او را چند پسر یوده یکی عبدالله پدر هاشم است که رتبه و جدیل بود و دیگر حسن بن حسین است که مردی محنت ساز بن مکه و ده و از حسن و وفات کرده و دیگر ابوالحسن محمد بن حسین است که او را از رحلت بن هاشم می سرزد و صاحب فضل و سال و یاد و سخاوتمند بود و حلالی او نقل شده که چون ضعیف بر پس حاضر می کردند صفای مسائل که میداد می شد طعام خود به سائل میداد و دیگر ما طعام برائی او حاضر می کردند باز حسدی سائل می شد آن طعام را سائل می داد و آخرت او و عه خویش او و حواس کبری می فرستاده بود در اجتناب مسائل بعد سوخته او چیزی ندهد که سائل صد میکند و عیال طعام بخورد و دیگر عبدالله هرج است که پدید ذکر شد و پدید در اولاد حضرت صادق علیه السلام که فاطمه دختر حسین و حصار و مادر اسماعیل و عبدالله پسران آن حضرت بوده و بالحمه فرندان و باز مانند گان حسین اصغر در حجاز و عراق و بلاد عجم و مصر و یمن و بوناهند

از ایشان است حمید بن ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن الحسین مذکور مدنی بود که گفته که عمه او را از کربلا کرده اند و فانی سه صد و هشتاد و یک واقع شده و مادرش هاشم بن عبدالله بن الحسین مردی است و فاضل بوده ابوالفرج در مناقب الفضالیین او را ذکر نموده و از حمزه پس از است عبدالله بن الحسین بن الحسین الأصغر را در سوره که قصاصی بود الله در عیال که در حق نوشته که فاضل کابر در به سید المرسلین و در حصص و چهارصد مسأله جد خود حضرت امام بن العابدین علیه السلام بود و نهاده در دست اعدای ذبی شهید گردید و هم نقل کرده که ام شریف و عبدالله و لقب میسرین العابدین بود سالی اصل عمارت او مشهور حلیه عباسی است که او را بار فیه شریف حضرت امام موسی کاظم و امام محمد جوادی علیه السلام بنا نهاد و بعد از آن مباحران سادات حسینی مرعشی موسی بن ابی حمزه ام ولد و مدعی حمزه در رویح مزار فایض الیرکاب او که از اشرف و الطیف بفاطمه موسی است نموده است بکر الله سرهم و تهی

و در نتیجه اقبال می قریب به همین عمر شده و در آن کتاب است که روایات پیچیده و جمعه عموماً و روایات و یکسره در آن زمان خصوصاً که روایات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم به ریاست آن حضرت با روایت از حاکم عظیم بود و گویند که آن حضرت با است که در شوش مدفون است

و نیز از ایشان است احمد بن علی بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن الحسین الأصغر که معروف است به همدی و معین مکه معظمه بوده و آن اصحاب الکوفین روایت بسیار صحیح کرده و کتب تصنیف نموده.

و یسار علی بن محمد معروف به عقبی صاحب کتب کثیره و کتاب جهان معاصر شیخ صدوق است و شیخ ابوعلی در مذهب الاموال از او بسیار نقل می کند و علامه او را حق قرار داده و هر موده که او از حقه عمماء امامیه و اصناف و علماء انبی عشریه صاحب مصنفات مشهور است و به الله علامه در خلاصه از کتاب حال او بسیار نقل می کند و شیخ صدوق در کتاب کمال القادسی حدیثی نقل کرده که صریح است در حالات و غلظت مرتب او و عشق حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن الحسین الأصغر از جانب داعی کبیر حکو است شهر ساری داشته در عیب داعی، جامه سیاه که شعار عباسیان بود بپوشید و خطبه به نام سلاطین حراسار کرد چون داعی قزاق گرفت و معاودت نمود او را به فی رسانید

و از جمله ایشان است عبد شریف بن سنان امامزاده فاضل صابر که در یک که یکی از قره بزرگان است مدفون است و سبب سرکش چنانچه در روح و ریاضات است چنین است ابو القاسم عیسی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن عمو بن عبدالله بن عیسی بن عیسی بن حسین الأصغر بن عیسی بن الحسین بن عیسی بن ابی طالب علیه السلام و نقل کرده از نهاده الاغصاب که بود پس امامزاده در همان فریه بوده و در عجم سبب کمال امین داشته و در زمانهای گذشته هر مدتی را ساجده ای بوده و سنانه ری او موده و بسایین به خدمش می رسیدند و او استفاده می نمود.

و از مجد الدین که یکی از بسایین می بوده نقل کرده که گفته و قد رُبُّهُ بِالزُّبُرِ وَ حُضُوتِ عَجَلِهِ وَ كَانَ يَدْخُلُ عَيْنَ وَ يَجْرِي بَيْنَهُ مُدَاكِرَةٌ فِي جِلْمِ الْأَسْنَابِ فِي شُهُورِ مَنَّهُ سِتُّ وَ عَشْرِينَ وَ حُضُوتُهُ وَ از جمله ایشان است محمد السلبی و علی المرعش پسران عبدالله (عبدالله خ) پس محمد بن حسن بن حسین الأصغر ابی بن کلمه موجود است از قول خالی سلفو کم

و بلا شانه اوراق کمر داد و دو سه سیصد و پنجاه و هفت اتمان و حبیب و بلا شانه و قات بافت و سید بحر العلوم او را بوی برموده و فرموده: وفد صبح یما فلانة از حدیث الحسبی صحیح و این شهر شوب در کتاب معالم العلماء ذکر نموده از حجه مضاعف او کتاب غیبت است.

مؤلف گوید که از کتاب غیبت او نقل شده این حکایت که فرموده حدیث کرد از برخی ما مرئی صالح از اصحاب ما امامیه گفت سالی از سالها به ارافه حج ببر و رسم در آن سال گرم شدت تمام داشت و محرم بسیار بود پس از فافه مقطع گشتم و راه را گم کردم و از عاید بسگی از پای دارم در زمین افتادم و مشرف به مرگ شدم پس شبیه اسبی به گوشم رسید چشم گشردم خوانی دیدم خوش روی و خوش بوی بر اسبی سوار و آن خدای این به من است امامیه که از به ف شکم و از عسل شیرین تر بود و مرا از هلاک شدن رها کند گفتم ای خدا من تو کبھی که این فرستاده من فرمودی؟ فرمود منم حاجب خدای پر بنادگان حد و بلیه الله در میم او منم که کسی که بر حوازم کرد میر از عدن انچهال که پر سیده باشد از ظم و جور منم هر که منم من علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از او فرمود که چشمهای او چو سی پرنیسم. فرمود یکتا گشودم. خود را در پیش روی فافه دیدم پس آن حضرت را از نظرم عاید شد (صلوات الله علیه)

مؤلف گوید که در حواله منصب امام جعفر صادق علیه السلام نباید از ماء الله تعالی خبری مناسب به این حکایت و بدان بر که منهی می شود به علی مرتضی است سریف سید شهید و غائم دخیل حمید قاضی فرافه بن شریف الدین حبیبی مرغشی صاحب مجالس المؤمنین و احتفای الحق و انصووم المهرمه و غیر ذلك معاصر سیح البهائی بوده و در کتب آباد هید خاصه القضاة بود و آن نکه مایر اهل سنت بود و زنی می نمود بجه قصاصت نمود و حکم داد بمایر بر مذهب امامیه بود و کم آن اقطاب می گردان قوی یکی از ائمه اهل سنت از کتب اطلاع و مهارتی که داشت در فقه شیعه و سنی و احاطه به کتب و تصانیف آنها اهل سنت او به سبب تألیف کتاب احتفای الحق شهید گردید و مرقد شریفی در اکر باد مرزا مشهور است فریب بود مجتهد در غالب علوم تألیف نموده که او جمله آنهاست مصنفات التواصیب در رد میر محمدوم مرتضی که در مذهب همدی برورش و والدین بر ر اهل عدم خدای بود

و میر از سادات مرعشیه است سید محقق علامه شیخه سلطان حسین ابن محمد بن محمود
الحسینی الامینی الاصفهانی ملقب به سلطان العبداء صاحب مصنفات و جو شی دهنه هم حرمه
معبوده در زمان شاه عباس اول ام و در اسراء سادات به وی بقوی بنده و جندال مکان و
مرصع پیدا کرد در سلطان که داماد شیخا گردید صاحب تاریخ عالم اردو تاریخ و اسراء او
این مصرع را گفته بود یز شاه شد داماد سلطانه در سینه هزار و هفت و چهار در اسراء
مازیدال و فایز کرد جاره سرفیس از اسراف به نجف صرف حمل کرد و به جاف
میر داد

و میر از سادات مرعشیه است سید سید و حسن معتمد عالم فاضل حلی و فقیه محقق
بنی بدیل محدث باجم و صاحب مظهر و بحر آخر حیات آقا میرزا محمد حسین شهرستانی
عائری صاحب مرقعات فائده و تصنیفات رائقه و لاد در شرح یک هزار سال و دو ماه و نیم
از ولادت مبارک حضرت حجه ذمیت الله علیه و آله بی داده از مقل کربنه فدوه العبد العظام
آقا محمد بن آقا محمد علی که ماشته در این اسناد کمر محقق بهیلهایی درسی الله علیه و عمنده
تجربیش بر علامه ثانی شعیبش مرحوم فاضل اردکانی بوده خود این حیات در کتاب موافق
در ترجمه فاضل محمد ابراهیم بن آقا احمد فرموده وی خائوری حقیق است برادر اعیانی و الله
نود و ایشان همشیره صاحب فصول است زمانی که حقیق در کرب ما ساهانی میوند سیدم و اند در
سفری بود حال مذکور به ایشان بر حسب که خداوند می بودی به سادات که ده که با سید
معاشره می کند می گوید منم حسین و پدرم غنی و مادام فاطمه و حرم خدیجه و حال ابراهیم
خیر گوید یعنی و مادرم حرم و پسرانم غنی و بن العبدین و حرم انم سگیه و فاطمه انشی

و ذکر عید الله الأعرج بن الحسین الاصفهانی الامام بن العابدین علی و بعض اولاد و اعصاب او
همان عید الله بن الحسین الاصفهانی را ابو علی گفت است مادرش ام خالد یا خالد و حرم
حرمه من معتمد بن ریس العام است و چو با در یکی از دو پاد او بعد از او در عرش
خواجه و قی وارد شد بر ابو العباس صفاح صفاح صیغی از صیغ مدائن را که به هر سال
هستند هم در این مدخل بر حسینی در اصطلاح وی مقرر فرموده عید الله بن عیسی
محمد بن عبدالله معروف به غنی رقیه بعد جسد از بن روی محمد سوگند جو ده که اگر
او را بگرد من سازد جنوب وی بر محمد آورند محمد هر دو چشم خود را و حرم انشد
تا خلاف سوگند خود نکرده باشد چه گر دینار من به دهد من انشادی به نصایب سوگند او

را بابتی به فضل رسانند و عبدالله در هر سال به ابومسلم در آمد. ابو مسلم معدن و انباری داشت و در هر روز بر روی واسع و روی فراوان مغرور داشت و مردم خراسان او را بزرگ داشت. و عبدالله در ضعیفی که در بی‌امانی با دو امام داشت و قامت یافته و او را در چهار بن عقب پیاده علی‌الصالح و جعفر الحجه و محمد الجم ای و حمزة المحسن

اما علی‌الصالح بن عبدالله الأخرج، که اشایه الحسن و مردی کریم و سوری و فاضل و پرهیزگار و از هدایای طالب بود و او را در جهنم ام سلمه دختر عبدالله بن الحسین الأصغر را که دختر عمویش باشد از روح الصالح می‌خواندند.

فاصلی موراثه در مجالس المؤمنین گفته بجهت حدیثی است که ابو الحسن علی بن عبدالله عرج صاحب برکت و عظیم القدر و در باب عروق بدو نقلی داشت و مستجاب الدعوه و اعیان ابو طالب بودند و از خویشتن و اختصاص یافتگان به حضرت امام عباسی و امام رضا علیه السلام و حضرت امام عباس علیه السلام او را روح الصالح می‌نامیدند و خراسان در خدمت حضرت به خراسان رفت و چون محمد بن ابراهیم طباطبائی است از مهر ولایت ابوالسرایه تروی بیعت ستانده قبول نکرد.

و در رجال کشی از سلمان بن جعفر مروی است که علی بن عبدالله در آغاز امر با من گفت: می‌خواهم در حضرت امام رضا علیه السلام طایر شوم و بر وی سلام فرستم. گفتم: چه سود باز می‌دارد؟ گفت: عظمت و هیبت آن حضرت چون بر وی چندی مدام علیه السلام رجعت شد مردم به عزادت با حجاب می‌آمدند و می‌گفتند: ای امام که به حضور مبارک من مشرف شوی چون به خدمت آن حضرت رسید امام علیه السلام او را مکرّم و معظم داشت. علی بن عبدالله یک شادان می‌آمد و آن پس وی در سر رحله در افتاد، امام علیه السلام از عبادت فرمود من نیز در خدمت حضرت و دم و آن حضرت جلال جمعی فرمود: آن که دو آن خانه بودند بیرون افتاد و چون آن حضرت بیرون آمد من نیز در خلعت آن حضرت بیرون شدم. گفتم: من در خانه علی بن عبدالله بودم گفت که ام سلمه زنی از یهودیه به حضرت امام علیه السلام نظر بود چون حضرت بیرون شد از پرده بیرون آمد و وی خود بر آفتاب که آن حضرت به سجده و بگدازید و همی می‌ساخت و دستش را بالا کشید و بر چهره مانند من بی‌دانش در میان امام آنس و حال به هم می‌تابید و فرمود ای سیدم بدان که علی بن عبدالله و او را فرستاد و او را هر چهست بامداد ای سیدم بدان که اولاد علی و فاطمه هرگاه خدای تعالی پس امر را یعنی معرفت امامت ائمه اهل بیت را به

ایشان زوری هرمايد يشار چوون بگر مودم مودايف بود

و عی صالح اولاد و اعقاب خود و در اولاد او بوده ریاست عراق و احسان او است
 سیح بن النبی ابو الحسن محمد بن عی بن الحسن بن عی بن ابراهیم بن عی صالح
 که شیخ سیدین و صو و مد نفس بوده حکمی آنکه بیع مسأ و سعید سید و هو صحیح الاعضاء
 و اما جعفر الحقیقه بن عبید الله الأخرج یس او سیدی است سریف عیقه عجبش انسان
 حبیل القدر عالی جمع رفیع مرتب فصیح انسان گویند در فصاحت و بعبه
 ریاض عی الخیر بود و ریاض او حجه الله می گفتم و جمعی به اصحاب او خانی بودند
 ابو الحری و در ریاضه و الم مدینه از جانب هندو الرمید او در حسن کرد و هیجده
 مودر حسن بود و صاحب کرد و پیوسته فائز للیل و صائم النهار بود و افتخار می کرد مگر
 عی بن و پیوسته اماره و ریاست در اولاد او بوده در مدینه تأسیسه هرات و همدان و همدان
 بلکه یازده و چند پسر بوده یکی ابو عبید الله الحسی و او مسافر با کرد به مدینه و اولاد پیدا
 کرد در بعد و از او دو پسر ابو القاسم عی بودند بن محمد الزاهد که سیدی حبیل القدر
 عظیم الشان عالم فاضل کامل صالح عاید رعیه المریه بوده که سید صائم در نقطه تر جمه او
 و اولاد او را کرد که ده و دیگر ابو محمد حسن است از اولاد او است بجم المینه و الحق و الدین
 سید مهد فاضلی مدینه

دگر مهتایی سنان و نسب ظاهر جدد او را.

هو النبی مهتایی سنان بن عبدالوهاب بن سینه بن محمد بن ابراهیم بن عبدالوهاب و
 صامی بن جماعت هر کدام در عصر خود فاضلی مدینه مشرفه بودند ابن ابی عماد مهتایی
 الاکبر بن ابی هاشم داود بن امیر شمس الدین ابو احمد هاشم بن امیر علی عیقه که اماره و
 مسداشت در مدینه در عیقه ابن ابی الحسن ظاهر که در خود گفته اند عالم فاضل کامل
 جامع و برج راجده صانع عدد و فی بنی میوزر حبیل القدر عظیم الشان رفیع المریه عالی
 الهمه بوده به حدی که فرزندان براندر او را حتی ظاهر می گفتم و از ایشان است سریف
 ابو محمد حسن بن محمد یحیی النبی که شیخ تلمذی او و او پسر می کند و در سینه سید و
 پناه و هشت و ثانی کرده و در سرل خود در بغداد در سوق العطش که نام محقه ای است
 مدفون شده و سیح مهد حقه الله علیه در او پسر حواد او را دوک کرده و او را احد بنوده

و بیاید در ذکر و لاد حضرت موسی بن جعفر الخیر در حال احمد بن موسی الخیر و یقی از
 سیح مهد از شریف مذکور و سیه صائم بن سدهم بن کرده است که مایس ابو الحسن صاهر و

یکی از اهل حرمان محبت و مودت بود و آن مرد خراسانی هر سال که به حج مشرف می‌شد، چنانچه مدینه مشرف می‌شد، بعد از دیدن حضرت سید محمد باقر (ع) همدی، علیهم‌السلام، به زیارت ایشان می‌رفت و دو سبب دینار تقدیم آن جناب می‌نمود و این ممری شده بود برای آن سید معظم و آنکه بعضی از اصحاب پس به از شخص حرمانی گفتند: تو مال خود را خرج و در غیر محل صرف می‌نمائی چه پس سید در غیر مصالح خود و رسوم آن اصرار می‌نماید آن شخص خراسانی سه سال در مستمری قطع نمود و سبب بزرگوار دل‌شکسته شد و در خواب دید و وی فرمود: خداک می‌باشد که من هر کرم آن مرد خراسانی را که آن وجه را هر ساله به تو بدهد و آنچه هم از سوغات شده مخصوص آن ده به تو بدهد و آن حرمانی نیز رسول خدا (ص) را در خواب دید که با وی فرمود: ای فلاں، قبول کردی حرف دشمنان! در حق پرسم طاهر؟ قطع میکنی صبه او را و پاره صه او عوضی بجای از او فوت شده در سالهای قبل آن مرد بیدار شد و به کمال مسرت و خوشحالی به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت حضرت سید محمد و دست و پای او به سبب و مسند دیدار و بعضی هدایا تسلیم می‌شد نمود سید فرمود: خواب دیدی جدم رسول خدا (ص) را که بر او را فرمود: قبول کردی؟ گفت: بنی پس خود می‌دهد خواب خود را نقل کرده از خراسانی دیگر باز دست و پای او را بوسه داد و از او محذرت خواست و با سید پسر عالم فاضل عارف و ریاض احمد، ثم الحیر بحیر، سببه است! کسی است که جمع کرده گنایی در سبب آن ابو طالب و کان رجلاً لله عارفاً بأحسب الأقرب و قروعه، حافظاً بالشیخ و وقایع الحرمین و اخبارها.

در محرم سه دویست و چهارده در عقبی مدینه مدینه مدینه مدینه و در سه دویست و هشتاد و هشت در مکه وفات کرد و در ردیفی قبر حرمه کبری (ع) است و آنجا که خاک قبر است این است محمد حسن و زین العابدین (ع) و عبد الله الحسین و الاصل من الانام زین العابدین (ع).

و بالخصه، سید مهدی مذکور، علامه فقیه، محقق مدنی، جامع فصاحت و کمالات و بهایب خلقت و عظمیت شان است و صاحب عسائین هدایات است و از فضائل است که از آیه الله علامه حبیبی (ع) سوال کرده و علامه جواب داده و مجلیل بسیار از او فرموده از جمله در یکی از جوابیه مسائل فرموده:

السید الکبیر الثقیب الحسب النبوی، نعمه الله و یمن السیاده معبد الفجر و البخار

مصنفان احباب مهور است و اکثر آنها معیشت و شرف و حتی دست بر جبهه ای از کمر
خالریش علامه مانند شیهة اللبیب شرح نهجیه الأصون و کرم القوئدی حل مشکلات القواعد و
تبصره الطالبین فی شرح نهج المسیر شدین و شرح مبادئ الأصون الی غیر تنک
و لادین شب نیمه معال سه شصت و هشتاد و یک در حقه و فانش شب دهم شعبان
سه هجری و یحیی و حسن و ابراهیم و از مجموع شش شهید علی سینه که فرموده در اعداد
و قات کرده و حمله داس به میهن مدرس امیر المومنین علیه السلام نقل کرده بعد از آن علیه السلام باقیه
و یوم النکته مقام امیر المومنین علیه السلام

و پس می کند از پدر و جد و از دو خانش علامه و رضى الذی بن علی بن یوسف برادر
علامه و غیر ذلک و پسرش سید جمال الدین محمدر عبدالمعطف عالم حلیل عالی الهمة
رفیع الصدر و المرئ در مشهد عروبی به ظم و ستم مهذب گشت و در تحفه الارهاق است که
الجناب ر در نجف اشرف به ظم و عروان می رفته و سم آیدند و برادران حمید الدین
فاصل علامه بنام الدین عبدالحمد و فاضل علامه صبا الدیر عبدالله و اولاد او نیز از فقهاء و
علماء می یابند و در حقه الطالبین به پستان اشاره شده

و اما محمد الحوائی بن عبدالله الاخرج پس مسبب است به حوائیه که فریه می است در
ردیکی مدینه که مسبب است به ان عنوی و و الحوائی که از نشان است ابو الحسن علم
بن ابراهیم بن محمد بن الحسن ابن محمد حوائی بن عبدالله الاخرج که عمده رحال او را ذکر
کرده اند و عروبی بنموده اند و گفته اند قه و صحیح الحدیث بوده و حضرت امام علیه السلام به
خبر سنا گرفته

و تنکی حفر دو رقص او به حرمستان حضرت امام علیه السلام نامل داریم و بر که او ریاضه از
صید سنا بعد از حضرت امام علیه السلام بوده و در سکه به الفرج استهانی که تاریخ و حدیث
در سینه میبرد و پیچاه و شش است از او منع کرده و کتب او را از او نقل می کند و شیع
تفکیر می که و فاضل سه سصد و هشتاد و پنج است از پسران ابو العباس محمد بن علی
بن ابراهیم بن حوائی حازه گر فیه و را و پس می کند و دعاه حریف او را او شنیده پس بسیار
بعید است که علی بن ابراهیم مدکو در سینه دو پست هجری در حضرت امام علیه السلام به
حرمستان رفیع باشد و آنچه به نظر حفر می رسد است که محمد حوائی که چند چند علی
است یا حضرت امام علیه السلام به حرمستان فته و بر آنکه در روایت اسم حوائی برده شده سکه
حج بن اسم علی بن جعفر محمد بن علی قال کان خزاناً خرج مع ابی الحسن علیه السلام الی حرمستان
و کان من قرائته و مراد از حوائی محمدر عبدالله عروج است و آنکه مراد علی بن ابراهیم باشد

۵. ذکر علی اصغر بن الامام زین العابدین^{علیه السلام} و پرورش حسن اطفال و اولاد و عقاب او

همان علی بن علی بن الحسین^{علیه السلام} که چاکر بی قر. مدال حضرت سجاد^{علیه السلام} بوده و صاحب شرف و قدر بوده. و گفته شده که از برای او ناری در قضا و صواب بوده و حضرت امام ربیع^{علیه السلام} او را به نام فرزندش علی بن الحسین^{علیه السلام} نام نهاد و اولاد او بسیار شد صاحب محمد الطالب می گوید علی اصغر مکی به ابو الحسن است و از پسر مر حسن اطفال عفاف پیدا کرد. ابو حسن بخاری گفته است که اطفال با محمد بن عبدالله بن الحسن نفس رکنه خروج کرده و بی بصره دست داشت و رموده بود و هیچ کس به شجاعت و صبر او با نرس. کینه خروج نمود و اطفال را به حبس نمود و نامش را فتح بن ابی طالب می گفتند. ابو الحسن عمر ز گفته که اطفال صاحب است صغیراه نفس کینه بود و چون نفس رکنه به نفس سید حسن اطفال محو گردید و چون حضرت امام جعفر صادق^{علیه السلام} به عراق آمد و ابو جعفر منصور را دید و وی فرمود ای امیر المؤمنین می خواهم که به حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} حساسی کرده باشی گفت من با ابا عبدالله فرمود از پسر عمر حسن بن علی بن عمر (یعنی اطفال) در گله منمورد از تو در گنم

و روایت شده از سالمه کسر حضرت امام جعفر صادق^{علیه السلام} که گفت من نفس من حضرت امام جعفر صادق^{علیه السلام} پس بر لب تر خود پس من و من پسر من را بخود فرمود و من می بدو به اطفال هماد سرخی و فلان و فلان سالمه گوید من بر درک عدم و گنم. یا عطف می کنی به اطفال و حال آنکه من در کعبین بود من خواست بود نکند؟ و فرمود ای سالمه من خود می دانم که خدا می تعالی فرموده و یقطعون ما امر الله به و توصل^۳ یعنی قطع می کنی و می بد جبری که حق تعالی و مال کرده که به هم پیوسته دارند یعنی رحیم و حسن اطفال را اولاد بسیار است و عفاف او پنج بن است علی فخری و عمر و حسین و حسن مکی و و عیاله ثقیل بر او

اما علی انجوری^۴ بن افس بن علی اصغر بن الامام زین العابدین^{علیه السلام} مادرش ام و بد استن عتاد بوده و علی شاعری و صبح و هماد کسی است که در عمر عتادیه را به او

محب در محبت مکاح مهدی عباسی بود به مکاح در آوردن و به عی الهادی را بر امر گران افتاد و فرما داد تا او صلاقی گوید علی اصباح بخورد و گفت مهدی رسول خدا ﷺ بوده است تا ربانی او بعد از وی بر بگراں حرام باشد و از سر اسراف نبوده است. مو عی هادی از امر محبت در حکم سید و فرما داد جسدان او را بپوشانند و این عی را بهار و با شریف به قتل رسانید

و ذکر سید رضی الدین محمد اوی که یکی از اعیان علی الحوری است

همان از اعیان علی الحوری می باشد سید جدیل عابد نبیل صهی الدین محمد وی الشیخ ابن حجر الدین محمد بن صهی الدین محمد بن رید بن الداعی بن رید بن عی من الحسیر بن الحسیر بن ابی الحسن عی بر این محمد الشیخ الرید بن عی من محمد بن عی الحزنی بن حسن بن علی اصغر بن الامام بن اعیان بن علی بن سند جمیل صاحب مقامات عالیه و کرامات باقره است و عیدیل سید صهی الدین بن عی و صدیق او است و بسیار می شود که سید طاهر بن عیو می کند: او در کتاب خود به برادر صالح، چنانکه در سلسله مواضع و مصایقه فرمود که به برادر صالح خود محمد بن محمد بن محمد قاضی وی است. اقامه عید و عید خاصه، از جمله به سوی مسجده مولایمان حضرت امیر المومنین (علیه السلام) است. عید عی بیان فرمود که در این مسجده مکاشفات حقیقه و شرافت جلیله برای من روی داد

مؤلف گوید که از من این عید بر گزار قصه ای است معنی به دعای عیاب که سید بن طاهر در مبعث الدعوات و علامه در مبعث الصلاح به اشاره کرده اند و در حکایت چنین است که حجر المحققین از والدش علامه از خودش شیخ سید ذاب بن ابی سید مذکور در باب کرد که از جنات مخصوص بود و در نزد امیری از امراء سلطان جمعه مدتی در حویلی مریدان سخی و رنگی پس در خواب خود به خدمت صالحه نظر نمود. صوابه علیه پس گریست و گفت ای مولای من شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه ظالمه، حضرت فرمود به حال دعای غیرت را سبب گفت که نام من دعای غیرت است فرمود از دعا در مصباح و است سید گفت ای مولای من دعا در مصباح من نیست فرمود من در مصباح خواهر یاف دعا در این دعا از خواهر یاف در مصباح من است که در مصباح نام خود را و به ای یاف دعا در این دعا بود در آن، پس چهل مرتبه دعا خواند از امیر

دو را بود یکی از نود و ن عاقبت و منبره و از امیر بر اعتماد داشت پس امیر بر دای آمد در
 بوم اسم یسی گفت به امیر گرفتی یکی از اولاد امیر المؤمنین (ع)؟ امیر گفت چتر سوال
 کردی از این مطلب؟ گفت در جواب دیدم مخلصی را و گوید: آفتاب می درخشد از
 رخسار او پس حنفی مرا سالید انگشت خود گرفت از گداز نمود که می بینم سوهرب و که
 گرفت یکی از هرودان مراد طعام و شراب بر او سنگ گرفته پس من به او گفتم ای سید من
 و کیسی؟ هرمود من عی بن ابی طالبم بگو به او اگر او را مرا مکرده به جراب خواهم
 کرد خانه خود پس من خورده منبر شد و به سلطان سپاس گفت من عی بن مطیبه
 و از جواب خود جستجو کرد و گفت کی میجو من سید در برد شعا؟ گفت شیخ علوی
 که دمر کردی به گرفت او گفت او را ها کید و اسمی به او بدهید که سوار شود و راه به او
 دلالت کنید که برود به خانه خود باشد.

و این سید خلیل همان است که سید بگ قسم اسخار به تسبیح به او منتهی می شود و او
 و یه می گ او حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه چنانکه شیخ شهید د ذکر می نقل
 فرموده و ظاهر است که سید استخار در بعضی کرده از حضرت حاجه (عزله فرجه)
 مشافهت یافته و واسطه و این در عیت کبری معنی است عظیمه لا یحکم حوفا مضیقه و من
 کیفیت آن اسخار در کتاب مانیات مانیات که در حاشیه مناقب است نقل کرده: بدینج
 رجوع کند

و این می کند امیر بر گوارا برادر و جانی خود سید بن طاووس و در پدر بر گوار خود
 پدرش از پدرش از پدرش داعی برید که پدر چهارم او سید مرعشی و شیخ طوسی و
 صیار و غیره و وراثت در چهارم صفر سده شصت و پنجاه و چهار واقع شده و وی نسبت
 به او در ورن سوره از مواقع هم است و تخریب بسیار به ای او نقل شده که حمله ای از ن را
 فاضلی دو الله در مجالس المؤمنین زیاده فرموده.

و بدان که از سید اعظم سید رضی مذکور است: سید جنین شهید صاحب الدین ابو الفص
 محمد بن مجد الدین حسین بن عی بن یزید داعی و شایسته است که مایه بحر اختصار به
 شهادت او است و کنیم

سهادت ابو الفضل تاج الدین محمد الحسینی

صاحب عهد الطالب که ۸۵۶ هـ سید حبیب در عمار امر و عطا بوده و رو، گار خویش را به مو عطا و صاحب به یازگداشت سلطان او **محمد** او **محمد** که به حضرت جویش اختصاص داد و غلبت بیه و معانک عراق و مملکت ی و بلاد خراسان و فارس و سایر ممالک خود به تمام به عهد که پس خوال داد آن سیدالین طبیب که در حضرت سلطان و ارت داشت با تاج الدین به عداوت و کین بود و سبب آن شد که دو شهید بی الکمل بی **که** در حریره او در میان حرمه که فقه بود و مردم پیدا به بارب می‌وفسد و به آن مکان شریف حمل بود و می‌نمودند سید تاج الدین بفرمود مردم بهود **در** آن سر به مسموع داشتند و در عمارت آن سید و در حجاب سموده سمار جسد و **و** معانی به یاز می‌رفت **و** یالدین که از عدا مقام و مومند سید و آن سبب در حضرت سلطان دمی پر کین و حرم **و** موهبگی دست از یی که دار بر حرمه **و** عدا **و** بفرود پس سبب قتل او را فراهم نمود به نحوی که حای ذکر **و** سبب

پس یی سید حبیب **و** دو پسرش سمن الدین حسین و سید الدین علی در کنار جگله حاضر گردید بر طس میل شد حبیب، او دو پسرش **و** یی از آن خود آن سید حبیب به قتل رسانیدند **و** یی قضیه در ماه ذی القعدة سنه هفتصد و یازدهم روی داد **و** بعد از قتل ایشان مردم عوام عدا و جماعت حادیه سقا و به عدا خباثت فطری خویش **و** ظاهر کرده بدن آن سید حبیب را بیره پاره کرده گوشش **و** بخوردند **و** هوهای شریعتش را کنده **و** هر دسته از موی می‌کش **و** به یک دینار بفر و حرمه **و** سقها **و** یی داستان بشید سخت جسمناک شده **و** از قتل او **و** یی آتش ساقط گردید **و** بفرمود **و** فاضی خواجه را به دار کشد **و** حاضی لب به شفاعت گسو نه **و** مار کرد **و** نا **و** از گوه اس **و** بر مرار گوسر **و** کور **و** سانه **و** باراهای عدا گردش نهاده **و** هم **و** بکر دکه بعد از آن از خانه کسی قضاوت نکند

بکر یمنی اعقاب حمز بن حسن افطس بن علی اصغر بن الامام حسن العابدین

از حقه شان است **و** سید عدا شیر بدان که **و** اعقاب او **و** سید حبیب انسال سید عبدالله معروف به **و** یی این سید حبیب عالی همت **و** رفیع مرتبه **و** سید محمدرضا بن محمدرضا بن حمزه بن محمد بن علی بن احمد بن ناصر الدین **و** شعر اندر **و** محمد بن نجم الدین بن حسن بن محمد بن حمزه **و** احمد بن علی بن طریح **و** الحسن بن علی بن عمر بن الحسن افطس

بن علی بن علی بن النخعی بن ابی طالب (ع)؟ حسن محدث حبیل و فقیہ حبیب مشہور
ببین عالم ربانی مجتہد عصر خود نامہ کردہ بر جماعتی از علماء غلام مابند سیح حضرت
کبیر و صاحب ریاض و آقا میرزا محمد مہدی سہر سنانی و محقق قدر و سیح احسانی و
بحر ہم و حبیبنا کہ وہ کتب نافذہ بسیار در عمیر و حلیہ و فقیہ و اصول و عبادات و
غیر ذلک و مرید کردہ حمزہ ای از کتابهای فارسی علامہ مجتہدی

و سیح مہر حرم نقہ الاسلام بوری در دو کتاب اسلام اساسی مصنف او و بہ تعداد بیست و یک
ذکر فرمودہ و نقل کردہ از شیخ جلّ محقق مدق سیح اسد اللہ صاحب معانی الآثار کہ وفی
داخل سند بر عبد مذکور و تعجب کہ داز کثر مصنفات او و کتب مصنفات خود و ان ہم
استقامت و اطلاع و ذہن کہ حق تعالی بہ او مرحمت فرمودہ بود و سرّ او را از سند پرسید
مید گفت کہ کتب تصانیف من از بوجہ امام ہمام حضرت امام موسی (ع) است بریز کہ من
آن حضرت در جواب دیدم کہ ہمین بہ من داد و فرمود ہر سہ از آن وقت من موفق شدم
بہ تألیف پس خرچہ اقلیم بیرون آمدہ از کتاب ن قلم شریف است و وقت کردہ در حب
سہ طراز و دو بست و چہر و دو بست سہی بچاہ و چہار سالگرم و قبر سرریس برچوہ
حضرت موسی بن جعفر (ع) است مہر حرم ذال شہر و اقی شریفہ در حجرہ ای کہ فریب
نہ باب الفیہ است در ہمیں کسی کہ داخل حرم مطہر شود

و ہم از عقاب عمر بن حسن اقصی است امیر عماد الدین محمد بن نعیم النعمان میر حبیب
بن جلال الدین مریم بن حسن بن حسن بن سرف الدین بن محمد الدین محمد بن تاج الدین
حسن بن سرف الدین حبیب بن الامیر الکبیر عماد الشرف بن عباس محمد بن حسن
بن محمد بن الامیر حسین القمی بن الامیر علی بن عمر الکبیر بن حسن الافطس بن علی
الاصغر بن الامام بن العابدین (ع) و امیر عماد الدین مذکور اول کسی است کہ وارد شدہ
صفہا و مدفون است در کورہ حورب اصغہاں حبیب فریہ خانو آباد و اور دو پس معروف
بودہ میر حبیب علی کہ مدفون است در داور دیگر میر اسماعیل کہ او میر در بقعہ جوہر مدفون
است و مشہور است بہ مہر مراد و محسن مدور و صاحب کرامات خلیفہ است و اولاد و احفاد
او عمدہ و مدد من و کسی بودہ اند و شایستہ است کہ مو در اینجا بہ جهت حیاء ذکر آنها
اسارہ بہ عمر و فقیہ نہ نمائیم چہ از بعض مشجرات التماط کردہ ہم

ذکر اولاد و عقاب میر اسماعیل بن میر عماد الدین محمد معروف بہ خانو آبادی
میر اسماعیل بن میر عماد دو چشم معروف بودہ است میر محمد باقر و میر محمد صالح

امام میر محمد باقر پس مردی عالم و یرع و راهب و صاحب مقامات عظمی و کرامات جللیه بوده احد حدیث کرده از نفی مجلسی و حافظ قرآن مجید بوده و هفت مرتبه به حج مشرف شده که بیشترش پیاده بوده. و لادنش در خدای آباد بوده و در سن در جور شاه قزوین و مرار است. و پسرش میر عبدالحمید فاضل کامل عالم و یرع و محدث فقه شافعی، مجمع خلاق فاضله کثیر النجد در عبادت و عه و نفوی است و بنعمه محقق میر واری و نفی مجلسی است در سبیل سیه هزار و سی و هفت در خانو آباد متولد شده و در اصفهان وفات کرده و در تخت فولاد در مقبره بابا رکم الدین مدفون گشته و پسرش میر معصوم است که در سیه هزار و صد و پنجاه و سی و هفت کوه و در محب مولاد در بدیکی بکه محقق خراسانی در حدیث قیوم مرحوم خند مقام ای محمد پیدا شد مدفون گشته و معروف است به کرامات و محل مدور حقی است سیه گویند. آقا محمد و صبیب کرده بر که مراد او دهس کش

و هر مد دیگر میر محمد باقر میر محمد سماعیل است که عالم عامل فاضل کامل راهب نازک دین بوده و در علم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و حکم و غیرها ماهر بوده و در جامع حدید عباسی در اصفهان مدرس بوده و فریب بجهت سال ند پس می کرده و حدیث عم از موسی محمد نفی مجلسی و میر فیه آل پس بانیو و سیند میرزا خراسانی بوده و هشتاد و پنج سال عمر نموده و در روز دوشنبه مبارک دهم ربیع الثانی سیه یکصد و سی و یک مویا شده و در سیه یکصد و یکصد و سارده و فای فرموده و از سالیله خراف سیه نورال پس پس سید نعمت الله خراسانی علیهم السلام نقل شده که در حال دین سب جللی بگامه که در سن هفتاد سالگی عرب از حلق احبیا کرده در مدرسه تحد فولاد که از بی خود بسال است سکنی نموده و قبر خود در حجره ای خجرات گنده و شبها بعد از فریضه مغرب و عشاء در بیان آن هر رفته و بعد در قبر گذاشته و بعد از آن از سر بر و می آمده و شرح بر اصول کافی و تفسیر قرآن می نموده و روزها جمعی از طلاب مشغول که از جمله مرحوم و الدیم سینه محمد الله بوده در حدیث بحثا بودند عاقبت در هلا خرافات فرمود و در همان صبر مدفون شد و بعد از او ایال ساه منتظر حسین حجره ۱ بر گه کرده و قبه ای برای او ساخت که الآن در محب مولاد موجود است

و میر محمد سماعیل مدرک ۱ صد فر بوده از جمله میر محمد باقر علایاشی که فاضل کامل میباشد در نبوت عدم صاحب مؤلفات بوده از جمله ترجمه مکارم الأخلاق، حدیث عدم کرده بود از والد ماجدش و از محقق حدیث استادی و از مدینه سیه چهار باغ اصفهان از پس می فرموده

و در سه هزار و یکصد و چست و هفت او به ره سپید گردید. در مار یخ او گفته شده است
چگر (۲۳۳) از سپید سال^۱ بپرو (۱۳۵۵) در محب فولاد در حبس و الاثر بر یکی از
حجرات مدفون گشت. و در برد او سبب غیر هم بد جنبش سید محمد اسماعیل بن سید محمد
باقی ملا ناسی که عالم عالم و روح می بود محدث راهب ماهر در قلوب عجم سیمای فقه و حدیث و
تفسیر بود و اخذ عجم کرده بود از والد محله خود و حاصل جوانی و اقامت می کرده در
جامع عباسی و تدریس می نموده در مدرسه جدید منصوبه و چون در مار الفقه پیورده
مجهول القدر مانده

و فرزند حبیب اسد الکلی فی الزکر میر^۱ ابوالقاسم میرزا عالم حاصل کامل نمی بود
جامع ادب علوم از فقه و حدیث و تفسیر و اخلاق و کلام. استاد فصحاء عصر خود بوده
مانند والد محله سید محمد اسماعیل در جامع عباسی امام دانه و فریب سی سال در
مدرسه سبطیه تدریس می نموده و در عجم حکمت و کلام در عالم حدیث مزی استماع
جو جزیی نموده کرده و در فقه و اصول و حدیث در علامه طباطبائی بحر العلوم تبعه نموده و
حجاب یحیٰی العنوم از ایشان حکمت و کلام چهار سال حد کرده و در سه هزار و دویست و دو
به سه پنجاه هفت سالگی در اصفهان وفات کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل کردند
و در نزدیک مسجد جامع سه پناه او را دو مردانی دفن نمودند

و فرزند حبیب میر محمد در شهر عالم حاصل نمی بود فقه و حدیث بود و محضر از
مدرس و متوفی از خلق بوده بعد از پدر در مدرسه سی سال در مدرسه سبطیه تدریس و در
جامع عباس امام داشته در ماه حبس سه هزار و دویست و سی و هشتاد و اصفهان وفات
کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل نمودند

و فرزند حبیب میر محمد صادق عالم حاصل کامل و روح نمی بود جامع معهود و متوفی و
مدرس در عجم علوم بود اکثر عجماء بلاد از ملازمه او بودند امام کرد در جامع عباسی
مدرس سی و دو سال از همدان رها خود و ده چهل سال و ده گم فته و به ندی جیری بخش
کرده و در مدت عمر خود در مجلس حکم و صلاحیت داخل بسده مگر یک شب به حسب
محتاجه با میرزا علی محمد باب حد کرده بود عجم فقه را از محقق قمی و شیخ محمد تقی
صاحب خامنه بر معالم و عجم حکمت و کلام را از موی قمی و بی و ملا محراب و ملا
اسماعیل جو جزیی در سه هزار و دویست و هفت موی سیده و در چهاردهم چن سیه
هزار و دویست و هشتاد و دو بعد از تحویل اسمی آنه شش ساعت وفات فرموده و عجب از

است که والد ماجدش میر محمد ص و خداوندش میرر اسواقاسم سر هر کدام بعد از تحویل شمس به شش ساعت وفات کردند و چون الله علیهم اجمعین

و باقیه: یسای عالم فاضل کامل حاج میر محمد صادق - حاج میر محمد حسین - میر محمد صادق مذکور است که معاصی در علم مقامی است صحیح مانند اجدادش در اصفاها نه بدر و بشر علم اسعالم است با سلا گدسه که سه یکهرا و بیضه و چپیل و هشت ناس به رحمت پر دی بیه سب

ذکر میر محمد صالح فرزند دیگر میر اسماعیل بن میر عماد الدین محمد و ذکر اولاد و اعقاب او همان میر محمد صالح از ارا و حه خود سیده الساء بنت صید ح - حسین حسینی که منسوب به گیسانه است دو فرزند بود: سید عبدالواسع و سید محمد ربیع - میر محمد رفیع مشهور به عبادت بود همسر و هشت سال عیادت کرد و در اصفاها و هاب نمود و در معبره باب الدین مدو گ - او و محمد صالح والدین دو ایام هاب و هاب کرد و در خدو با سید حسین پدر روحه خود در حبس نفعه ای که مشهور است به او - محمد حقیقه مدو گشت

و ما میر عبدالواسع بن میر محمد صالح صبط او میر محمد حسین در ترجمه او گشته و جدم سید عبدالواسع عالم عام و ریع معبد ماهر از قدس علم و محله خود و مدبر علوم و علوم عربی بود معبد کرده بود فاضل علامه ابوالقاسم حم فادقانی و احمد حدیث کرده و حماسی: فاضل علم حو - حقه هم: حده علامه ملا محمد نعم محسنی و لادنس در حو با داشته و کن به اصفاها رخت کرده و موطن دو ایجاد شد بود و نه سال عمر کرد و مرده مصال سته هم و بکفیه و نه وفات کرد و در معبره باب رکن الدین مدو گشت بعد از چندی از حسین معشیر نه نجف اشرف عمر گردید و نزدیک قبر مصطبر به خاک میرفت و می از درک کردم و مرده و مصحف شریف و مقدس: بحو و صروا و مخطو خواندم و و مر در حرم خود تربیت کرد و حقوق بر مر بسیار سید جواد الله بن احمد المجره و حده مع موالیه

و مر: حسین میر محمد صالح بن میر عبدالواسع عالم جلیل القدر دامه: علامه محسنی و مرده در اصفاها صبح الاسلام بوده و او: امصدی سار حرمه حدقانی المقرئ و در نه شرح فقه و اسبصار و اب می کند از علامه محسنی و

و فرزند حبیبش میر محمد حسین خاتون پاشای سبط علامه مجلسی امام جمعه اصفهان، عالم عام کامل فاضل ماهر در فقه و حدیث و تفسیر و خط بوده حدیث کرده از پدرش و از میر محمد اسماعیلی و از هر پدرش شیخ محمد باقر مدرس و او را کتابی است در اعداد سینه و سائلین در فقه و آن برگزیده در میان افاضه بوده لاجرم از پیشانی گریخته و در صورت محضی شده در سنه بیست و سوم سوال سینه هزار و صد و پنجاه و یک و فایب کرد و از میر محمد حسین دو فرزند معروف است میر محمد مهدی که بعد از پدر صاحبش امام جمعه اصفهان گم در روزی که پدر میر سید محمد یعنی است و او پدر میر محمد صالح که مدرس مدرسه کاسه گران بوده و میر محمد مهدی که امام جمعه طهران بوده و پس از دو برادر شریف بودند و برادر سوم پسر میر محسن است که والد میر سید محمد تقی صدر العبداء طهران در میر ابو الفاسم امام جمعه طهران است و میر ابو الفاسم عالم عام یعنی فقی ماهر در فقه و حدیث و غیره صاحب اخلاق حسنه و دارای جود و سخا بوده حبی که دیگران را بر خود ایثار می کرده و خدو جهد داشت در فقه و حوائج مستمین و آن جناب از شاگردان شیخ کبیر مرحوم شیخ جعفر و صاحب جواهر است در سینه هزار و دویست و هفتاد و یک و فایب کرده و در طهران دفن شده و قبر آن جناب در طهران مرای است مع وفایافته عالمیه و آن میر گنوار والد مرحوم میر زین العابدین امام جمعه و جد امام جمعه خالیه است.

و فرزند دیگر میر محمد حسین خان بابائی میر عبدالیاقی است که بعد از وفات پدرش میر محمد مهدی امام جمعه اصفهان گردید و آن جناب در غنم و عمل و هدیه و نفوی معافی است معلوم و او در حجره از سید علامه قطاطی بحر العلوم رویب می کند از پدرش از مجلس از علامه مجلسی مرحوم و وفات کرد در سنه هزار و دویست و یازده و فرزند حبیبش حاج میر محمد حسین سلطان العلماء و امام جمعه اصفهان است که وفات کرده در سنه هزار و دویست و سی و سه و فرزند حبیبش حاج میر محمد حسن امام جمعه و سلطان العلماء در سنه هزار و سی و یک میر محمد مهدی امام جمعه اصفهان که وفات شده هزار و دویست و پنجاه و چهار بوده و دیگر میر سید محمد امام جمعه که در سنه ۱۳۹۱ هزار و دویست و نو و یک و فایب کرده و دیگر میر محمد حسین امام جمعه نه فاضل ماهر در غالب علوم بوده خصوصاً در کلام و تفسیر و فایب کرده در سنه هزار و دویست و صد و هفت و بعد از آن جناب میر محمد علی بن میر جعفر بن میر سید محمد بن میر عبدالیاقی بن میر محمد حسین خان بابائی امام جمعه اصفهان گردید و بن سید حبیب عالم عام

لقبه محدث بنید. میر محمد رضا و حاج ملا حسینعلی نورستانی است و صاحب
تصانیف است. از جمله ساله منجرات مریض و ساله نقیضیت و غیر ذلک و فانی کرده همه
هراد و میهنه خبر من حدیث محمد بن اسب و میر سید محمد بن حاج میر حسن و والد
حاج حاج میر هاشم امام جمعه است. که در ده خراس و مسجد بیست و یک
و فانی کرد. همه الله و رحمته علیه اجمعین

ذکر عبدالله بن حسن بن عقی اصغر بن الإمام بن العابدین علیه السلام

و بعضی اعتقاد است که از جمله نبی است که در بی حدیث است

صاحب عمده اطفال گفته که عبدالله السهید بن اطفی و واقعه فح حصی داشت و دو
سومیر حمایا کرده و کم سی سر نهاده و بعضی گفته اند که حسین صاحب فح او ده
و صی خود ده داده و گفت که گر کسیه گم بی امر بعد از من برای است

غیر گوید که من در احوال بنی الحسن در مسجد اول در فقه فح نقل کردم که در ابتدای
خروج صاحب فح که عنویین اجتماع کردند جو وقت نماز صبح مؤذن بالای مناره دولت که
اذان گوید عبدالله اطفی یا مسشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن گفت که اذان حق غل
خیر الحسن بگو بد مؤذن را من شمشیر حق عی حیر المؤمن گفت عبدالعزیز عمر بنی که صاحب
الابال مدینه معظمه بود از صاحب خیمه حسن سر کم دو دهشت ده فریاد است که
اسر هر در خانه حاضر کی و من به دو حبه صد نفهم دهید. بی گفت و فرار کرد و از بر من
صم طه می داد و خود را بر بنی عنویین خطاب داد و سالجمه عبدالله همد است که
هارون الرشید او را گرفت بر د جعفر بن یحیی حسن کرد عبدالله از حصار باده ان سینه من
مکی گرفت رفقای نه سوی رسد مؤذن و در بومه دشمنانی است ای او بر شد
رشد به ان رفقه عنائیر نزد دو فرمان داد و وی و سید و گستر دهد گفته بود وری
به حضور جعفر که خطاب گفت کس امر او را بر دست دو سی از دوستان من و جودت جعفر
بنی از سید این منجر امر کرد در شب یوری نور بگشاید و سرش از تن سر گرفتند
پس با سر و در جمله هدایای نور و رو به مرد رسید فرستاد جو سر بود از روی

بر گرفتند و بطور رشید بر سر افکند و ان شفاوت را از جعفر بگرفتند. این امر را بنی عظیم و
کم از امر جعفر گفت هر چه بدیشیدم هیچ چیز را برای خدا به پیشگاه او بنی حسن
و یوری و بنی دغور و بر از بنی با هم که سر دسمن و و دشمن بدران و به حصی تو

بهر سبب و پس بود تا وقتی که هارون الرشید از خانه کسی حعفر کرد حعفر را سرور کبیر گفتم
که امیر المومنین به کدام جرم خود را مرده؟ گفتم به کسی پس پدر عدنان بن حسن
بن علی علیه السلام یا بود او را

عمری مسافه گفتم که غیر عبدالله در بغداد در سبب نظام است و شهادتی ندارد و اعتقاد
او در مدائن جماعت بسیار بدو بود و عقاب او فرستاد عباس و محمد امیر حبیب شهید
که معصوم جامعه او را در کشته اند عباس بن عبدالله شهید عقیق را نیز کشت و در تاریخ
هم است که پسرش عبدالله بن عباس با عیسی بن محمد عدوی صاحب سج در نمره بود چه
علی بن محمّد را بکشتند عبدالله و برادرش حسن بن عباس گریختند و به قم آمدند و در قم
متوفی شدند و از عبدالله بن عباس در قم ابو الفضل العباس و ابو عبدالله الحسین مکتوب به ایض
و سه دختر در وجود مدینه و از عباس ابو علی احمد مدینه و ابو عبدالله به ری رفت و
اعمار او در روز اربعه

ابو نصر بخاری گفته که ح رحمته الله علیه بن عبدالله بن عباس ایض در سه سیصد و پانزده در ی
وفات کرد و غیر من ضامن است و در قربا میر از حصص بن عبدالعظیم علیه السلام و ر بارب کرده
می شود و عقیقش مشرق شد و مسل محمد بن عبدالله به جای ماند

مؤلف گوید که از حسن محمد بن عبدالله است ابو محمد باحیی بن محمد بن محمد بن
محمد بن عبدالله بن الح رحمته الله علیه بن علی بن عمر بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که از عبدالله
الصالحی و از فقهاء علماء و مکتفیان است مابین بسبب ریوده و کتب تصیف کرده در
امام و فرائض و غیره سیح نجاسی و علامه و دیگران در کتب خود او ذکر کرده اند

باب هفتم



در تاریخ حصرت
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین
باقر علوم الاویس و الاخرین علیه السلام
است

و در آن چند فصل است

فصل اول

در بیان ولادت و اسم و کنیت و لقب ان جناب است

بدان که ولادت به سعادت آن حضرت روز دوشنبه سوم صفر یا در عره رحب سال یجاء و هجرت در مدینه منوره واقع شد. و آن حضرت در واقعه کربلا محض داشت و در آن وقت چهار سال در سر مبارک گذشته بود. و الهه ماجده اش حضرت با ماطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود که او را ام عبدالله می گفتند و آن حضرت با انس الحیرتین و عموی بنی عبیدین بود از دعوات او ندی نعل است که روایت شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که هر مرد و زنی مادرش در زیر دیواری شنبه بود که ناگاه صفائی از دیوار بلند شد و از جا کده شد خواست که بر زمین افتد مادرش به دست خود اشاره کرد به دیوار و فرمود باید فرود بی قسم به حق مصطفی صلی الله علیه و آله که حق تعالی حضرت نمی دهد. در اقتضای پس از ریزش معین در میان زمین و هو باقی ماند تا آنکه مادرش از آنجا بگذشت پس پدرش امام بن العادین علیه السلام صد اشرفی برای او تصدیق داد

و نیز راوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی از جناب یاد کرد خدای من مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام را و فرمود کانت صریفة لم یدرک فی اب الفس بمنزله لاحد ام صریفة بود و در حضرت حسن علیه السلام بی به درجه و مرتبه او بر میسد

و به استناد معتبره از حضرت صادق علیه السلام معروف است که چوب یکی از مادران انمه (علیه السلام) به یکی از ایشان حمله می نمود در تمام آن روز را نمی و فتوری حاصل

می‌شود مانند عجب پس هر یکی را در حوائج می‌بیند که او را بسیار می‌دهد نه جز مدد دانی
بر دیگری چون از حوائج بیدار می‌سود از جانب راست خود از کنار خانه صدائی می‌شنود و
گوید: «ای پسر که می‌گوید خانه سیدی به هم می‌آید» و باز گفت: «و به سوی
حیر و محراب و بشارت داد بل به فرزند برادر دانا پس دیگر در خود ثقل و گمائی
حق نماند تا آنکه به ماه از حجل او می‌گذشت پس صدق بسیار از ملائکه او خانه خود می‌رسود
چون شب و لایق می‌شود موری در خانه خود مشاهده می‌کند که دیگری از او را می‌بیند
مگر پدر را امام پس امام مرغ شبیه از مادر دید می‌گردد بوسه به روی می‌دهد چو به
میں می‌رسد روی به جانب قطعه می‌گرداند و سه مرتبه عطسه می‌کند و بعد از عطسه حمد
حق تعالی می‌گوید: «و چه کرده» ناف بریده می‌سوزد و بدنه به خواب و کمال نمی‌باشد
و در اینها پیش همه و دیده می‌باشد و در تمام روز و شب از رو و دهنهای او حرارتی
مانند حلقه ساطع می‌سود

اسم صاحب آن حضرت محمد و کنیه آن جناب ابو جعفر و الفاء سریقه پس باقر و شاکر و
هادی و سب و مشهور بر من لقبهای آن حضرت باقر است و پس لقبی است که حضرت
رمضان علیه السلام در خواب به او منع فرموده چنانچه به روایت مسلم از حابر بن عبدالله
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای حابر امید است که تو نزدیک بمانی
ملاقات کنی هر مدتی از من که از اولاد حسین حوائج بود که او را محمد احمد علیه السلام بگوید
بقرأ یهو «او می‌شکافت» عم دین را شکاف می‌پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام ده او
برسان»

شیخ صدوق علیه السلام و ابی حمزه که در آن عمر بن شمر که گفت: سؤال کردم از جابر بن یزید حمزی
که در آن چه امام محمد باقر علیه السلام باقر نامیدند؟ گفت: به عبد الله بن محمد بن یزید علیه السلام ای شایسته شفا
و اظهار اظهار اشکاف علم را شکاف می‌اشکار و ظاهر استغاب آن را ظاهر کردی «و به جابر
حدیث کرد مرا حابر بن عبدالله انصاری که سید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «ای حابر
و ده می‌مانی از ملاقات می‌مانی پس محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
که معروف است در بواب به باقر پس هرگاه ملاقات کردی او را از جانب من او را سلام
برسان پس حابر بن عبدالله علیه السلام آن حضرت را در یکی از کوچه‌های مدینه ک دید و گفت ای
پسر من کیستی؟ فرمود محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم حابر گفت ای
پسر من با من روی کن آن حضرت بدو روی کرده گفت روی و پس کن، چنان کرد هر من

فصل دوم

در مکارم اخلاق حضرت امام محمد باقر (ع) و مختصری از فضائل و مناقب آن جناب است

بر هیچ اناسل مصطفی بر شایسته و محقر نیست که بجهت از محبت و یاد او علوم دینی و تدبیر فریاد و فضا اذتاب و حکام از بهر حضور و استیلا بر یاد او است که در حد صله علم بگشاید و بقایای صحابه و خوارج و عیان انجس و اسامی و عقیده مستقیم پیوسته از علم با حجاب افسار می نمود و نه کتب در علم و فضل با مختصر به مثل می رود

یاد آن الهیم لا اله الا الله
و تحید من لای علی الا حق

پیغمبر مفید مسند از عبدالله بن عطاء مکرر روایت کرده است می گفت هر کس به یادم عقیقه در روز جدی حق و اصغر چنانکه می دیدم بهر در بهر حضرت امام محمد باقر (ع) و هر چه دیدم حکم غنییه را آن کس علم و خلافت شال که در بهر مردم دایم گزینی که در سرد با حجاب بود چنان می نمود که فصل استیلا بر بهر معصوم خود بسته و حجاب بر یزید جعفری هر گاه در آن حضور شد و ایست می کرد می گفت حدیثی که مرا از علی او شنیده و روایت علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیه اجمعین

میخ گفتی از محمد بن مسلم و نه کرده که گفت در هر امر مشکوک که رو می کرد از حضرت امام محمد باقر (ع) سوال می کردم تا آنکه کسی فرار حدیث از آن حضرت سوال

گردد و از حضور جواد علیه السلام سائریه فرار حدیث

از حبابه و البیه روایت شده که گفت: دیدم مردی را در مکه دید و هفت عصر در منبر می‌نمود بین باب کعبه و حجر که مردمان به حضورش اجتماع کردند و از معصیاته مسائل سزاوار کرد و آن مشکلات را استعلاج خود کرد و از حضورش با آن‌ها اندک‌تر جزای برنجاد و در هر از مسئله ایان را فرمود: اگر کسی در راه خود باشد و بر روی به حق خود بیاورد و معاصی را بداند بر کعبه الا ان هذا النور الالهی انشرح. تشرح انوارکم الابرار والحق انشرح

بعضی اوقات این است نور روشن و در حشاک که بدنگان را به قریبی حق دلالت می‌دهد و این است بیم خود شیوی فرار که حال چهار سال به سبب معصیات و دانش معطر که دانده و این است آن حقی که فاش شود میان مردمان صایع مانند است یا از خوف دشمنان مضطرب شده و جماعتی اگر آن سبب که می‌گفت کیست پس شخص در جواب ایشان گفت: محققین علی یاقر و شکافته عوامی علوم و باطن از فهم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

این سبب موجب گفته که گفته اند از هیچ کس از فرزندان حسن و حسین علیه السلام ظاهر نگردد، آنچه ظاهر شد از حضور از تفسیر و کلام و فتاوی و حکام حلال و حرام و حدیث حاکم رضی الله عنه در باره آن حضور مسبو و مع و وف و فقه مدینه و عراق به تمام مذکور داشته اند و خبر داده است هر خادم سبب شود و مسبو بن کیانکی الحسینی به طرق کثیره از معتمد مسبو و سلیمان بن احمد و ابان بن محمد و محمد بن مسلم و زرار بن اعرس و ابو حنبله کابلی که خبر از عبدالله انصاری در مسجد مسبو حنبله علیه السلام می‌نمود و همی گفت

یا یاقرب یا یابغی العلم مردم مدینه می‌گفتند حاکم پر سال سخن می‌گوید حاکم علیه السلام می‌فرمود: می‌گفتند به حدی که مر بیخ ده و پریشان سخن می‌گویم، لکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: یا حاکم همان در کجا خواهی خودم می‌از هنر بیست مر که نام او نام من و مسائل او شمائل من باشد بشکافد علم من کافی پس پس فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوست مرا به نجه می‌گویم

و برگشته به ابو السعد در کتاب فضائل الصحابه که به که حاکم انصاری علیه السلام می‌نمود: یا حاکم محمد یاقر علیه السلام بلیغ نمود: آن حضور فرمود و صید خویش دیگر آنچه به سوی پروردگار حوسری می‌شوی حاکم بگریست و عرض کرد: سیدی، تو

پیر از کجی دانستی چه بین عهده‌ی است که از رسول خدا ﷺ با من معهود است؟ فرمود و تلقی با جابر: لقد عظمی الله عظم ما کان و ما هو کاننّ الی یوم القیامة و من گند و خبیای ی جابر همان عطا فرموده است مرا حدیثی بحال علم آنچه بوده و علم آنچه خواهد بود تا روز قیامت. پس جابر و صبیح حویثی گریه و فغان او دو میداد.

و اب شده از حصر رسول ﷺ که فرمود هرگاه حسین (ع) از دنیا ببرد و در روز قیامت به امر خدا او عقی پسرش است و او صاحب حجب و امام حویثی روز و روز حق تعالی از صبیح عقی فرمودی که همنام من و سببه ترین مردم باشد نه من علم او علم من و حکم او حکم من است و دوست امام و حجب بعد از پدرش.

صاحب کشف العمه روایت کرد که ده روز یکی از علامات حصر امام محمد باقر (ع) که گفت و فی در خدمت آن حصر با ده مکه رفیم، پس چون آن حصر تا داخل مسجد شد و نگاهش به خانه کعبه افتاد گریه به حدی که صدای مبارک کسی در میان مسجد بلند شد. من گفتم پدر و مادرم فدای تو شود چو با مرا میسازد به این حال ظاهر می‌کشد جواب است که فی الجمعه صدای مبارک از گریه کوتاه فرماید فرمود و ای بر شو به چه سبب گریه میکنی؟ هماغه امید می‌داده حق تعالی به سبب گریسم من بطور خاصی بر من فرماید و به سبب من مرد در نزد او رستگار بوده نام پس آن حصر تا دور خانه طواف فرمود، پس از آن در نزد مقام به بعد ایستاد و به رکوع و سجود رفت و چون به از سجده برداشت موضع سجده آن حصر تا از آن دیدگانش نه شده بود.

و از حالات آن حصار آن بود که هرگاه خنده می‌کرد می‌گفت اللهم لا تعقبنی یعنی: خدا من را دشمن مگرد.

و روایت شده که آن حصر تا در دل شب در نزع خویش به درگاه پروردگار می‌گفت امری فم انجز یعنی: فلان آنچه از من خواسته‌اند عفو کن بپای بدینک و لا تعقبنی و و است شده که آن حصر تا در هر جمعه یکبار صدق می‌کرد و می‌فرمود صدقه در روز جمعه مضاعف می‌شود.

و شیخ کنیزی روایت کرده از حصر صدق ﷺ که می‌فرمود هرگاه پدرم امری محروم می‌کرد بها و اطفال خود جمع می‌کرد و دعا می‌کرد و نشان امین می‌گفتند و نور از آن حصر تا روایت کرده که پدرم کبرالدگر بود و نه حدی ذکر می‌کرد که گاهی که با او راه می‌رفتم می‌دیدم که حدی می‌گفت و با او طعام می‌خوردیم و او ذکر خدا می‌کرد و با

مرحوم حدیث می‌کرد و ذکر می‌کرد و پیوسته می‌دیدم رجال مبارکش را که به کدام سر نفس چسبیده و می‌گفت لا اله الا الله و ما ابر خود جمع می‌کرد و می‌فرمود که ذکر کنیم با طمأنه و قنات و پیوسته هر می‌فرموده فرستاد هر آن از اهل بیت امان را که قرأت می‌توانستند کرد و بهیچانی که هراتب عمر توانستند کرد ابر می‌کردند و ذکر کردند

و روایت شده که ابن‌حضر در میان خاصه و عافه ظاهرالوجود به کرم و فصیح و حساب معروف بود با مکه عمال بسیار داشت و از اهل بیت خود مال و دولتش کمتر بود

و شخصی مولای ابن‌حضر گفت که احوال ابن‌حضر در خدمت حضور می‌باشد و از حصر بش پیروز می‌شدند تا ایشان بر جوان موال و ساطعت و احسان می‌دشاند و از انحصار طایفه و ثواب حسه و دایم کنیز و مهر و ور می‌گردانید

و متکایب شده که روی گیم در خدمت حصر با امام محمد باقر ^ع فیه دید که ابن‌حضر تا به این بیت مشرجم است:

ذهب الدین سعادش فی اکسافهم لکم یسیر الا سامت او حساب

ب. کم در دیده این بیت ابر خود

و بعضی علی ظهر البیطة واجبه فهو السرور و ائذ ذاک العز حیة

و روایت شده که حاکم ابن‌حضر را پانصد درهم بود تا شصدهزار درهم و ملوک بعضی از صده حواله و احسان کسانی که نه امید و خلاء قصد ابن‌حضر کرده‌اند و بعضی شده که هرگز از سری ابن‌حضر در حواله سایل مسدود می‌شد که نگویند یا سایل بعضی از روی خفت و حصار نام سائل می‌بردند و ابن‌حضر فرموده بود شوهم یا سایل اسئالهم یعنی سائلیس نه هر بن اسئال بشا نام برنار کنید ^۴ در حیات العلوه در ذکر احضار حبیبه ابن‌حضر گفته که کم اوقات از خوف بیهوش می‌گردید و صدانه گریه بلند می‌کرد و بعد از صبح برین خلاب می‌بود و مراد غ و ملاک و مواسی و مرانی و علامان بسیار داشمی و خود بر ملاک خود رفته کار می‌کرد و و هار گرم علامانش بر بعضی گرفته بردی و بوجه هم رسانیدی صاف راه خدا می‌روی و سخی برین مردم به دی و هر کس بر روی

امام علی علیه السلام در سوره عمه ۱۵ جبر و سطوة بودنی در پیشتر حربه و چو در حدود
امیرالمومنین علیه السلام جسته های حکمت از عرافش حوسیدند و در برد حالات وی هر جنبی
صعیر بودی

این نحو سنی معصوم در صواحق گفته: **مُرْ يَا فِرَّ الْيَمِّ وَجَابِمُهُ وَشَاهِرُ عِلْمِهِ وَرَافِعُهُ صَعَا قَلْبُهُ**
و زَكَمِي عِلْمُهُ وَعَمَلُهُ وَظُهُرُ نَفْسِهِ وَشِرْعَةُ خَلْقِهِ وَعُزْرَتُ دَوَائِمِهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَدُّهُ مِنَ الرُّسُوحِ فِي
مَقَامَاتِ الْعَارِفِينَ مَا يَكُلُّ عَنْهُ أَلْسَنُ ذُلُو أَصْحَابِهِ وَنَهْ كَلِمَاتُهُ كَثِيرَةٌ فِي الشُّكُوبِ وَالْمَعَارِفِ لَا تَحْتَجِلُّهَا هَبْهُ
الْفَجَاءَةُ

مؤلف گوید که ساینده دیدم در این مقام نه ذکر چند خبر در منافع و مباحث حصر رب دهم
محمد باقر علیه السلام کتاب خود را و بیت دهم.

اول - در رحمت کشیدن آن حصر رب است در تحصیل معاش

میگوید و دیگران از حصر رب ابو عبد الله الصمدی علیه السلام و یب کرده اند که محمد بن محمد
می گفت که گمان می کردم که مثل عیسی بن الحسین علیه السلام بر گوازی، حتی چو خود به یادگار
گذازد تا گاهی که محمد بن عیسی ملاقات کردم که همی خواهم نمود و مو عظمی دایم او امر
مو عظم فرمود: صاحبش گفت به چه چیز بود و مو عظم کرد: گفت: در ساعی بس گرم به
یکی از حاجی مدینه پیرو مدم و محمد بن عیسی را که فرجه و ساق بود ملاقات کردم و
آن حصر رب بر دوم دو علام سیاه خود تکیه کرده می مد یا خویشش گفتم: شیخی از شیوخ
قریش در این مباحث و چنین حالت در طلب دین پیرو شده است گوید: باش که من او
مو عظم خواهم کرد پس به آن حصر رب سلام نمود و نفس و مال و عرق و پیران سلام مرا یا صاحب
را نه گفتم: اصحابک الله خوب است میخی از اشباح قریب چنین حالت در طلب دنیا
باشد؟ اگر مرگ بیاید و تو بر این حال باشی کار چگونه کنی؟ با حصر رب دسم از دوم
علاما: بر داشت و تکیه کرد و فرمود: به خدا سوگند اگر بیاید مرگ و من در این حال دسم مرده
است هرگز در حالتی که من در طاعتی از طاعت خدا بوشام که در داشته ام خود را از حاجت
به مو و دم و من و نفس از بدن مرگ بر نیام که فراموش در حالتی که در معصیتی از
معاصی الهی بوده دسم محمد بن عیسی می گوید گفتم: یا حشرک الله مر می خواهم نمود
مو عظم دایم بود و مو عظم فرمود: خدای.

مؤلف گوید: آنچه بر من ظاهر شده است آنست که محمد بن عیسی از منصرفان عامه

بشدت طاعت و عبادت و اعمال بسیار که او ذات خود را مصروف عبادات ظاهر کرده و در باب آن کتاب برداشته و خود را کنیز مردم کرده صاحب مستطرفه نظر کرده که محمد بن مکی را شبها بر خود و مادر و خواهر خود قسمت کرده بود که هر کدام یک شمش از سب عبادت می کردند. چو خواهرش و فاطمه کردش با مادرش تقسیم کرده بود چو بر مادرش وفات کرد محمد تمام شبها آن عبادت هائم بود.

همچو گوید محمد بن مکی ظاهر آن کتاب را از او دادند کرده بود، چه نگهرو پست شده که حضرت داود علیه السلام سعادتمند است و در بر اهل خود قسمت کرده بود، پس نمی گزید سعادتی مگر آنکه یکی از او را در نماز بود حال آنکه معالی اعلوه آپ داد سگرا و ناله حمد و مدح در میان حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گریباید مرگ و من در این حال باشم مده است در حالی که من بر طاعتی طاعات حد نودام (الخ) عریض بر او سید و مؤید این مطلب است. بجه صاحب کشف الغمّه و این که ده از سابقین یعنی که گفتند سینه صد و چهل و نه بری حج هر که کم، چو به فاسیه رسیدم نظری کردم به مردم و سب و کثرت ایشان، نظرم افتاد به جوان خوش صورتی که گندم گوی و ضعیف البدن که در بالای جامعه خود جامعه پشمینه ای پوشیده و شمله ای بر خود پیچیده و بعضی بر پای داشت و از مردم کناره کرده و به سینه بود به خود گفت که این جوان از صوفیه است و می خواهد در راه کل بر مردم باشد می روم بر او و او را توضیح می دهم بر بقیه خبر آن شاء الله در باب تاریخ حضرت موسی علیه السلام پیدا و عمر هر از بر خبر همی بود که معلوم شود مصروفه بر مادر کل بر مردم بودند لایحرم رو یا بسیار صادقین علیهم السلام وارد شده که امر به کسب فرمودند و بهی از آنکه دمی که بر مردم سود و آن کسی که مسعود عبادت نبود و دیگری خوب او رده اند که خوب او را دهد عبادتش از عبادات او محکمتر است، بدینکه حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آن حضرت فرمود مَنْ لَمْ يَلِكْ عَلَى النَّاسِ

دوم - [حمد الهی آن حضرت]

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر مود استی از پدرم مفعول شد فرمود اگر خدای تعالی بی استر اما اگر دان او به سپاس ستانم فرستم که خوشدگر، چیزی بر نگذشت که استر آن را به حجام بنوازد، چو بنوازد و راست بشنسد و

جامعه عده‌ی مبارکه و به خود فراهم کرد مریه اسمان برکشید و عرصه‌ی کرد الحمد لله سپاس مخصوص حداد است. و از آن امری که عیسی فرمود آنگاه فرمود هیچ چیز از مراسم حمد و مراد محمده صو گدار نکردم و به جای نگه‌نشم و تمام محامه مخصوص حداد و عروجل نمودم همان هیچ حمد و سپاسی است که در آنکه داخل این حمدی است که به جای او دم.

و چنین است که حضرت فرمود چه اله و لام در الحمد لله از برای استعراق است یعنی تمام حس خود هر می‌گیرد و معجز می‌گرداند خلقی تعالی را به حمد و سپاس و

سوم - در یکی و تعامل آن حضرت

۱ کتاب بیان و بیس جاحظ نقل شده که گفته قد جمع محمد بن غنی بن ائمه علیه السلام صلاح حال الدین بعد از هانی کلینی، فقال علیه السلام: صلاح جميع النعمان والتعاضد بين الجنان. ثلثي فله وثلث تعاضل

و گفته که و شو مردی خبری از روی حسارت در حضرتش عرصه کرد آنت بقا فرمود به چنین است بدکه من باور می‌یاسم عرصه کرد نو پسر طباچه می‌باشی فرمود ذاک حرفی ۱ ح فو او بوده عرصه کرد عرصه کسر سیاه نه بدریا هسی^۲ فرمود این کتب صدقت غفر الله و این کتب کدیت غفر الله لک

۲ اگر آنچه گهتی به حقیقت و راستی آراسی، خلقی از وی در گذرد و او را بیامورد، و اگر در آنچه گوی دروغ می‌گویی خدای از معصیت تو در گذرد و مر ینده ات دارد، و بالجمعه اوی می‌گوید چو آمد نصرانی این خدم و نردباری و بر رگو و بر رگوار ی که از طاعت بشر بیرون است نگران شد مسلمانان گرفتند.

مؤلف گوید که اقتدا کرده است حضرت در این خلقی شریف جناب سلطان العلماء و المحققین، افضل الحكماء، الصالحین، والعیض القدوسی جناب خواججه نصیر الدین طوسی قدس سره، نقل شده که روزی کاعده‌ی به پیش رسید از شخصی که در آن کعبه

صلاح خدا حتی رسیده به اندک ظرف می‌رسد که سوم آن یکی و یکی خود را تعاضل است

۲ ساد امام امام علی از جمله دخت گرامی امام حسین علیه السلام بود و شد بود آن هم کتب بزرگه را این شهر مظلومه آن امام بزرگوار و بزرگوار می‌باشد.

رسید و ندگویی به ایشان حاسب از جمله این کلمه فیجبه در آن بود که یا کلب این کلب محقق مذکور جواب این کاعده مطالبه فرمود جواب آن در به متائب و عیارات خوش مرقوم داشت بدو یک کلمه سستی از جمله مرقوم فرمود که قول تو خجلت به من ای سگ! این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می رود و نه چهارپای طولی و دراز است، و فکر من منصف از نامه ام و بشرام حاضر و نمایان است به آنکه مانند کتب پسم داشته باشم، و نه چهارپای پیش است، باطن و صلاحتکم پس این قصه و حواشی که در من است به خلاف قصه و حواشی کتب است و به همین نحو حوائث کاغذ او نگاشت و او را در عیایب حب ثنات گذشت

چهارم - مردم داری آن حضرت

از رفقاء و ائمه سده که گفت حضرت امام محمد باقر (ع) در جواره مردی از قریش حاضر شد و من در خدمت بودم و در آن جماعت عهد که معنی مکنه بود حضور داشت، در این حال ناله و فریادی از زنی پند گشت. عطا بداد گفت: یا خاموش باش یا ما را می شوی، و او خاموش شد پس عهد بازگشت من به حضرت ای جعفر (ع) عرض کردم: عطا باز گشت، هر چه از چند وی؟ عرض کردم: ای راجه که فریاد برگشت عهد به او گفت: یا ناله و واری و فریاد و بیقراری مکن تا من می گردیم و آن را از آن ناله و صرخه بر کنار نشد لا حرم عهد از گم دید فرمود: یا ما باس همراه جنازه برویم پس گم شد حتی چیری از باطن را در حق مگر آن میویم و حتی به سبب باطن هر گذار بهمانیم حق میبیم، لذا مکرده باشیم، بریمی تسبیح جنازه پس مرد مسلم که حق اوست به سبب صراخ صراجه هر گذاست نمی شود؟

از رفقاء مذکور که جواب از ادعای حضرت فرمودند و گفتند: وای ای جعفر (ع) عرض کردم: حاجت من مای خدایب حسب کتاب چه قدر میسی که پیاده راه بسیاری، حضرت فرمود این مسووم فرمود عرض کردم: این مرد اجازت داد مرا جهت فرمائی، و مرا به حاجتی است که نمی خواهم از تو پرسش کنم، فرمود: برو به سبب خود همانا به این این شخص بیا، ایم و اخبار او بر من حسب نمی کشیم بلکه این کار برای فضل و احقری است که او را می طلبیم، چه به آن مقدار که شخص تسبیح جنازه می نماید حاجت را می شود

مؤلفا گوید که از این حدیث شریف معلوم می شود که کثرت قصص شایع چهارم و پنجم شده اول بعد از آن که به حوض داده شود آن است که مرزیده سردا و از کسی که بسیم چهارم او بخورد و از حضرت امیر المومنین (ع) منقول است که هر که شباعت جنازه کند بومه شود بی او چهار قیراط حق یک قیراط برای مشایعت یک قیراط به جهت نماز بر آن و یک قیراط برای انتظار در سجن و یک قیراط برای معریه و در ویت دیگر است که قیراط مثل کوه احد است و نباید در فصل مکرم حقایق حضرت امام رضا (ع) خیری و فصیلت شایع چهارم و پنجم از جمله اینها

قال العلامة الطباطبائی عزّ القلوم فی الأدب

وَالْأَفْصَلُ الْمَشْهُنُ لِمَعْرِ الْعَاجِزِ	قَدْ أَتَى الشَّيْخَ لِمَعْرِزِ
قَالَ: مَتَّبِعْهُ لَا تَسْتَعِزْ	وَسَيُجَنِّبُكَ مَسْجِدَ الشَّيْخِ
لَمْ يَصْطَلِحْ جَسْمُ التَّسْوِيرِ	وَالْمَعْلُومُ فِي ذَلِكَ لِشَاخِرِ
وَبَسْعَةُ تَقْوَمُ فِي كُنْزِهِ	وَيُجَمِّلُ التَّسْوِيرَ فِي أَطْرَافِهِ
وَلَيْسَ امْرَأَتُهُ بِمَا لَمْ تَكُنْ	لَا يَأْتِي فِي ذَلِكَ مَعْنَى الشَّرَفِ
يَتَوَصَّلُ الْحَبَابُ فِيهِ إِلَى	وَسَيَسْأَلُكَ عَنْ كِبَرِهِ
فِي السَّيْرِ دَائِرَةً فِي الرُّحَى	وَأَفْضَلُ التَّسْوِيرِ أَنْ يَسْتَعِزَّ
وَيَسِيرَ فِي سَيْرِ مَلِكٍ وَد	وَيَسِيرَ بِالشَّيْخِ حَتَّى يَسْتَعِزَّ
يَسِيرُ خَشَى الدَّمَسِ كَمْ يَرْجِعُ	وَيَسِيرُ أَنْ لَا يَسْرُجَ السَّمْتِ
إِنْ تَمَلَّكَ السَّيْرُ إِلَّا قَعْدًا	وَيَسِيرُ كَمَا يَسِيرُ حَتَّى يَسْتَعِزَّ
يَسْتَعِزُّ بِمَا تَطْلَعُ أَوْ يَسْتَعِزُّ	وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَكْسَاهُ
مَسِيرُهُ أَزَلَّ هَدْلُ الْإِسْرَةِ	وَلَيْسَ عَنْ طَرَحِ الثَّيَابِ الْمَاجِرَةِ

پنجم - [رضا و نسیم آن حضرت

شیخ کبیر و ابی گره که جماعتی خدمت حضرت ابو جعفر باقر (سلام الله علیه) عترت سید و بن هکمی بود که طبعی از آن حضرت مرخص بود پس آن جماعت از چهره مبارک آن حضرت نار هم و غم مشاهده کردند چندانکه اموات و نادانان آن جماعت از مشاهده آن حالت همی با هم گفتند سوگند یا خدایا اگر این کودک سببی در راه بیجانک نسیم که از

آن حضرت حالتی مشاهده نمودیم که حوس بداده باشیم. راوی می گوید که چیزی بی نیامده که در کوکب یمرده صدای ناله بلند شد و آن حضرت گشاده رویی در غیر آن حالتی که از بحث دیدیم بروز شد. جماعه عرض کردند فدای شویم همان در آن حاله که در یو مشاهده کردیم بیمناک بودیم که اگر واقعه ای روی دهد در یو باشیم که به اندوه اندر شویم، فرمود به درمی که مدد دست می ده؛ یم که عافیه عیب ما شود در پیچری که مدد دست می ده یم. اما چو آن فرغانه حلتای در رسید میبایم شو یم یو آنچه که او دوست می دارد.

ششم - اثر حم و عفو آن حضرت

از حضرت صادق (ع) مره ی است که فرمود: در کتاب رسول خدا (ص) است که هر وقت همانیک خود را در کاری مامور باشید که بر ایشان دشوار گردد شما میر در آن کار نایستاد کار کنید. امام جعفر صادق (ع) می فرماید: یلرم چو ن مینوگان خود را به کاری فرمایان می راد حم یس می آمد و نظاره می نمود اگر آن کار سده و سنگینه بود می فرمود بسم الله و خود را آبار به آن کشد. اشتعال می ورزید و اگر آن مهم سنگ و هموار بود از ایشان بر کار می شد.

هفتم - در عفتای آن حضرت است

شیخ مفید از حسن بن کبیر روایت کرده که گفت: شکایت کردم به حضرت امام محمد باقر (ع) از صاحب خویش و عفتای اخوان فقال: پس الأخ یخ برعاک عبداً و یقطعک تقیراً یعنی اینکه هیده بر روی است با اثر که در زمان بوانگری و عفتای تو به به به دوستی و معاشرت باشد و در حالت فقر و فاقه قطع رشته مودت و اشنائی کند. نگاه علام خویش فرمان کرد تا کبسه ای که هفصد درهم داشت. یلورد فقال علیه السلام: استقی عبده، فیداً نهدت فاعنیق و نه و پیستی عبده علی القوبه فیداً فرعب فاعنیق، یعنی این جمعه را در مخارج خویش بکار برد و چو به مصرف رسانیدی مرا آگاه کن.

هشتم - در حلم و حسن خلق آن حضرت است

شیخ طوسی از محمد بن سلیمان از پدر خود روایت کرده که گفت: مردی از اهل سام به خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رفت و آمدی داشتی و سرکش در مدینه بود آن در مجلس مخبر امام (ع) فراوان می آمد و عرض می کرد: همانا محبت و دوستی من با تو مر به

این حضرت معی ورد و نمی گویم که در روی میں کسی هست که از شما اهل بیت مرد من
مخصوص بر دشمن باشد و می دانم که طاعب بر دار و طاعب رسول خدا ﷺ و طاعت
امیر المؤمنین علیه السلام عداوت ورزیدن با شماست. بکن موری مردی فصیح السان و دارای قلوب و
فصاحت و آداب و بیکو کلام می نگرم از این روی به مجلس تو می آمم اما حضرت ابو جعفر علیه السلام
به او به خوبی و خیر سخن می فرموده و یقولون لَنْ غُلَى عَلَى اللَّهِ خَائِفَةٌ فَصِيحٌ خَيْرٌ دَرَسِدِمْ دَانَ
پنهان نیست.

بالجمعه روزی چند برنگذشت که مرد شامی مجوس گردید و در دو مجوس شدت یافت و
چون خفیل و سنگین گردید و در خورشید بخواست و گفت: چو این مردم و حمامه بر من
کشدی به خدمت محمد بن علی علیه السلام شصت و از حضرت رسالت کن که بر من سوار
نگرد و هم در خدمت معروض دار که من خود ب تو این سخن گداشته ام.

بالجمعه چو من به بیضا رسید گمان کرد که وی از چهاں برفته است پس او را دو هم
پوشانیدند و در بامداد وی را به مسجد در مد و در بگ فرموده سال حضرت از سال خود
هر اربع بافت و نوک و ثانی عقب فی تجلیبه یعنی و سوره کاف حدوس فرموده ظاهر پای راست در
باطن پای چپ هر دو داده بود و دو مجلس خود به تطهیر معارف می پرداختند. عرصه کرد یا
ابا جعفر همانا فلان مرد مدعی هلاک شد و از تو حواسم گردید که بر وی سوار گرایی
فرمود

كَلَّا إِنَّ بِلَادَ الْأَوَّلِ بِلَادُ بَرٍّ وَ الْحِجَارِ بِلَادُ حَرْ و لَهَبٍ سَدِيدٍ فَإِنِّي لَفَلَانٌ عَلَى صَاحِبِك حَسْبِي
بِئْسَ

یعنی «جبر نیست که پندارید و دانسته یه که از هلاک شد. چه بلاد شام سخت سرد
است و بلاد حجار گرمسیر و سورت گرمایش سخت است باز شد و در کار صاحب خود
معجیل ممکن نازد سزا شوم. پس را حضرت برخاست و وضو بست و دیگر باره نو
گفت معارف بگر است و دست مبارک را چند آنکه حایای حوسب در برابر چهره مبارک خود به
جهت دست را بر افشاید پس به سجده در افتاد و آفتاب چهره گسود. پس برخاست و روانه شد
به منزل مر سامی و چون داخل بخشدن مرد در بخواند شامی عرصه کرد آبیک یسین
رسول الله را حضرت با وی نشست و نکیه داد و نوشید و شرب سوغی طلب کرده بود و بیاشامید
و هفت روز هر روز شکم او را و میبه او را از طعام سرد کنند و خشک گمانند و آن حضرت
بار گفت: چیری برنگذشت که شامی صاحب و شفا یافت و به حضرت امی جعفر علیه السلام

بستاق و عمر من کرد با من جنوب فرماید. حضرت جناد کرد شامی عم من بمود سعادتم
می دهم که به حجت خدائی بر خلق حد و بومی آن باب که باید از آن در مد و هر کس بیرون
از این حصر باشد به راهی دیگر برود و کسی دیگر گوید جانب و خاستن است و به همانی دور
و چهار است امام (ع) فرمود و ما بدانکه آن تو را چه پیش آمد و بمودار گردید؟ گفت هیچ شک
و سبب ندارم که روح مرده من کز دند و مرگ را به چشم تحریش معاینه کردم و به ناگاه
صلای مادی به حساب چنانکه به گوش خود بشنیدم که ما همی کرد که روح وی را بر
مس بارگر نازید که محمد بن علی (ع) از ما هست بموده است حضرت ابو جعفر (ع) به او
فرمود ای بنده ای که یحب العبد و یبغض العبد و یبغض العبد و یبغض العبد ای که
خدائی غائی دوست من دارم مده ای به و همیشه ر معوض منی دارد و معوض منی دارد
مده ای و دوست منی دارد که دارم را ۱۲۷ یعنی گاهی چیزی می شود چنانکه و در حصر
خداوند معوض بودی ای محبت و دوست منی بود من در پیشگاه بر دان مطلوب بود بالجمعه
و او می گوید از مود شامی از آن پس از حمله اصحاب ابی جعفر (ع) گم دید.

فصل سوم

در معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام است (و اکتفا می شود به آن به چند معجزه)

اول - در ذکر معجزه آن حضرت به نقل از ابی بصیر

قطب اویندی و باب نرده: ابو بصیر که گفت به حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد شدیم و مردم داخل مسجد می شدند و بیرون می آمدند حضرت با من فرمود بیرون از مردم که یا می بیند مرا؟ پس هر که را که دیدم پرسیدم که دیدی؟ می گفت. به در حالی که حضرت ایستاده بود، آنکه آنهارو منکوف یعنی باسنان داخل شد حضرت فرمود از بیرون بیرون او پرسیدم که یا ابو بصیر دیدی؟ گفت آری آن حضرت پرسید که ایستاده ام؟ گفتم ار که؟ گفتی؟ گفت جگر به دردم و حال آنکه آن حضرت بوری است در حسنه!

و جر ابو بصیر گفته که از حضور باقر علیه السلام شنیدم که به مردی از اهل افریقیه فرمود حال اش چگونه است؟ عرض کرد وقتی که مر بیرون آمدم از وضعی رفته و ندرست بود و منم هم صد بر شفا حضرت فرمود: خداوند او رحمت کند عرض کرد راشد مرده؟ فرمود ری، گفت چه حال؟ فرمود دو و ربعه از بیم و با او عرض کردم به خدا سوگند مرده و عثی بدامش حضرت فرمود مگر هر که می بیند به سبب مرض و علت می میرد؟ راوی گوید گفت: راست گویم؟ فرمود مردی از موالیان و محبذان بود پس فرمود هر گاه چنان رسید که از ای می بیند چسبهای که ماص بر سبب باشد و گوسهائی که سوزند و از هندی

شما باشد پس به چیزی ناسه ید به خدا سوگند که بر ما پوشیده نیست چیزی از اعمال شما. پس در جمیع حاضرات و حویش و عادت به حیر دهید و از اهل خیر باشید که به معروفات باشید نه در سنی که من به پدر مطلب امر می‌گفتم اولاد و سینه خود را

دوم در حاضری شدن مرده به معجزه آن حضرت

مطلب او بدی از او نیست. و بنا کرده که گفت در حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت من از اهل سامه، دوست می‌دارم شما را و بیای می‌خوانم از شما و پدری داسم که بی‌امیه دوست می‌داشت و با همکس و دوست بود و خبر من فراموشی داشت و در رفته مسکون داشت و از بر منانی بود که حدیثش در از حدیث می‌نمود و جوان مرده هر چند در صلب او مال بگوشیدم به دست نکردم و هیچ شک و شبهه نیست که محض او غذا و آب که با من داشت حال را بهمت و از من محض ساخته امام علیه السلام فرمود دوست می‌داری که پدر را سگری و از وی پرسش کنی که از مال در کدام موضع است؟ عرض کرد رتی سوگند به خدای که بی‌چیز و محتاج و مستمند. پس آن حضرت مکتوبی برنگاشت و به خانم شریف مرید داشت، آن‌گاه به آن مرده شامی فرمود

اِتْلُکَ بِذَ الْکِتَابِ اِلَى الْبَیْعِ حَتَّى سَوْطُکَ ثُمَّ نَادَ بِ زَاجِلْ فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ رَجُلٌ مَعَهُ قُلُوبُ الْهَیْهَ کِتَابِ وَقَالَ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ یَأْتِیکَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا نَاذَکَ
 «این مکتوب را به جانب بیع برادر و سعد قبر سلمان با بیست نگاهد بر کس و نه آواز بلند بگو یا در خان، پس شخصی که عمامه بر سر دارد بر دو حاضری شود، پس مکتوب ابد و ده و بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین علیه السلام هستم، از وی بخواهی تا پرسش از مرده شامی از مکتوب. بر گریب و برف. ابو عیسیه می‌گوید چون روز دیگر درآید به خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام سلام نا حال را عرض بگویم، ناگاه آن مرده را بر سرای با حصر آمدیم که منتظر آن بود پس او را حجاب دادند و همگی به سرای اندر شدیم آن مرده شامی عرض کرد خدای بهر داند که علم خود در کجای گذارد همانا سبب گشتن به بیع شدم و به بچه فرمال رفتم بود کار کردم، در ساعت همان شخص به آن نام و سال آمد و من گفتم از این مکان به دیگر جای شده یا نه؟ تو را حاضری دادیم پس برف و با مردی میانه حاضری شد و گفت: یک پسر دوست، به هر چه خواهی پرسش کن. گفتم: وی پدر من نیست گفت: همان است لکن شرافش و دشمنان جحیم و عذاب الیم دیگر گوش کرده است. گفتم:

یہ پلڑی می؟ گھنٹہ بلی، گھنٹہ، یہ چہ حالت است؟ گفت ای فرید من دوستدار بی امید بودم و آستان را اهل بیت پیغمبر کہ بعد از پیغمبر علیہ السلام رسید بہ من شمردم از این روی خدای تعالی مرا بہ بن ہیب و پر عفاف و عفت و مسلا گردانید و جو مو دوستدار اہل بیت بودی من با تو ششم بودم از بین بزرگواران مال خود محروم نموده و مرا از جو صف و مقام اسبم و مرو بہ این اعتقاد سحر مادم و شیعہ نامی می کردند کہ جانب آن بومستان من سوید بر فلان نہ حب ریو یا حفر کن و مال را کہ صد ہزار درہم می باشد یہ گوی و از آن جعلہ پنجاه ہزار درہم را بہ حضرت محمد بن علی علیہ السلام تقدیم کن و بقیہ را خود بردار و اسبک بزرگ احد اب مال می و من و آنچه حق بوسا می آورم پس روی بہ دیہر خود سپارده بر فدا

انوغیبہ می گوید: جنوب سال دیگر صد از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام سوال کردم کہ این مرد شامی صاحب مال چہ کرد؟ فرمود ای مرد پنجاه ہزار درہم مرا آورد پس من از کردم از دیہر رفتہ بہ دہ دانسم و رمینی در ناحیہ خیبر را مال خریدم و مقداری از آن مال را صرف کردم بہ صلبہ حاجمقتدر اہل بیت خودم.

مؤلف گوید کہ این شہر آشوب میر بین وایت اندک احتیاطی بحق فرمودہ و موافق روایت او آن مرد شامی پدر خود را داد کہ سیاد است و دو گروہ پس پیچتر سیاد است و زبان خود را بسنگی مانند سنگ بیرو را کہ داد و سربال سیاهی بر من اوست و شہر اہل بیت کہ حضرت فرمود روایت باشد کہ این شخص مودع دفع بحد این پیغمبانی و عفاف او بہر آنچه عقیقہ کرده در محبت ما و نصیحت حق ما نہ بہت آن رفو و ضروری کہ بر ما وارد کرد

سوم - در دلائل آن حضرت است در جابرین پرید

در بخارا از کافی نقل کردہ کہ از نعمان بن سیر مروی است کہ گھنہ من ہم محفل حکام بہ رہ بہ جمع بودم پس زمانی کہ در مدینہ بودیم جابر خدمت حضرت امام محمد باقر علیہ السلام مشرف شد و بہ آن حضرت وقایع کرد و فرمود آن حضرت بیرون شد کہ حالو کہ مسرور و شادمان بود پس از مدتیہ حرکت کرد و ما سیادیم بہ خبر جہ در و رحمتہ وین مسراؤ. اسد فید بہ مدینہ و فید مسری اصحاب ما بین کوفہ و مکہ کہ در نصف راہ واقع شدہ پس ہمراہ صہر را بگم اصحاب ہمین کہ مسرما برای حرکت از جای برخاست ناگاہ مردی در بالا و گندمگون بدندم و د او مشکویی بود و بہ بخار داد جابر بگرفت و بیو سیاد و نہ مرد و جسم

خود هم بر نهاد و چو یادم نو سینه بود که بن دامه ای اسبه از محمد بن عقیقه سوری خابریس برید و گئی سینه و ارده بر بر روی مامه بود. جابر ناان مرد گفت: چه وقت از خدمت سینه و اخای من میری؟ سیدی؟ گفت در همین ساعت گفت: بیش از حد یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز پس خابریس مهر از مامه برگرفت و به قرائت او پرداخت و هفت چهره در هضم کشید تا به پایان مامه رسید و مامه با خود بداشت و از آن پس او را هر سوری و حداد ندیدم نه به کوفه رسیدیم و چو هنگام شب به کوفه رسیدیم آن شب بینو به نمودیم و سادات از محض تکریم حداد جابر به خدمت بیامدم و از نگراان عدم که به دیدار من بیامد و مستحوا مهره ای چند از گردن بیا و بخیه و بر می سوار گشته و هفت گوی از اجڑ مسطور بن جعفری امیرای غیر مأثور دهی بیام مسطور بن جمهور بن امیر غیر مأثور و از این کلمات و انیاب چند مر زبان می راند. نگاه دار چهره من نگراان شد و من دو وی از نگراان شد. پس او چیزی به من نگفت من هم چیزی به وی نگفتم. شروع کردم به گرسن رای نه حالی که در نو دیدم و کودکان از هر طرف بر من و او احمی کردند و مردمان فراهم شدند و حاضر همچنان بآمدند. در حبه کوفه داخل شد و با کودکان به هر سوری چرخیدن گرفت و مردمان هفتی گفتند: خابریس برید دیدم انه سبه. سوگند باخدای وری چند بر بیامد که از حساب بشمار من عبدالعزیز هفتی به والی کوفه رسید که مرثی را که حاضر بن پر بد شععی گویند به دست آورد و هم از کس بردار به من فرست

والی به حبشی مجسی روی کرد و گفت خابریس برید جعفری کیست؟ گفت ضلحک الله مرثی عالم و فضل و محدث است و بر حج مکه است و این نام به بلای حوث منلا گردیده و اکنون بر می سوار است و در حبه کوفه با کودکان همازی و همعنان است. والی چو این سخن سید خود بداند می رسد و او را به آن صواب و سیرت بدید گفت: خدای استیاس می گرام که من به حیوان وی او ده صاحب بالجمعه اوی می گوید چندی بر نگذشت که مسطور بن جمهور به کوفه در مد و آنچه خابریس خبر داده بود به پای آورد

معلوم باد که مسطور بن جمهور جانب پریدن و دید اوی در سال یکصد و بیست و ششم بعد از عمر بن مساب بن عمر بن سال بعد از وفات حضرت امام (ع) در کوفه و لایب یافت و معکر است که خابریس حمله کرده است. صاحب ها که از وایع به کوفه از امام (ع) شریف است به این حیا خبر کرده باشد

مؤلف گوید که خابریس بر به از بر گان تاجیر و حامل اسرار علوم اهل بیت طاهریس (ع)

موده و گاهگاهی بعضی از معتمدان اظهار می نمود که عقوبت مردم بابت مسدود آبی را نداشته
 اند و نسبت به حنلاط داده اند و الا روی باب در مدح او بسیار است لکن در رجال کشی
 که گفته شده که منتهی شده عمم فائمه علیها السلام به چهار نفر از در سماع فارسی از حضرت ائمه
 دوم حابر و سوم سینا و چهارم جرب بن عبد الرحمن و هم ادعای حابر همین حابر بن یزید
 جعفر است به چهار تعدادی که تصریح شده حال.

و در شهر موافق که بعضی از باب حضرت امام متحده باقر علیه السلام شعر به این ظاهر می آید
 باد غنوم و سم از یصال سلام لله علیهم است و تحسیر من حمدان حصینی نقل کرده از
 حضرت صادق علیه السلام که فرمود

أنت منی جابر الایه حبر مؤمنین بجمعه. وهو بحر لا یلغ و فی الثابت فی دهره و الخیرة علی الخلی من
 حجة الله فی جعفر محمد بن علی علیه السلام.

لاحد از حابر به بی اسم امید شده به جهت اینکه نیکو حال و توانم می کند مومنین به
 عدم خود و او در یابی است که هم چه از او برداشته شد و تمام شود و توسط باب در حال
 حق و حجت بر خلق از جانب حجة الله ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام.

فاحی بن الله و مجالس المؤمنین گفته حابر بن برید انجعفی الکوفی در کتاب خلاصه
 آورده که جعفر بن امام جعفر صادق علیه السلام بر او رجعت می فرستاد و می فرموده او تقی که از ما
 می کرده است و در سبب است و این عصائری گفته که حابر به استیفا می رسد اکثر بهاکه
 از روی بگردان صمیم.

و در کتاب صبح ابو عم و کسی از حابر ملاک و نقل نموده که گفت در آنهم چنانی به
 خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام به مدینه رفتم چو بیه مجلس آن حضرت در آمدیم
 حضرت را بر روی چه کسی؟ گفت مردمی از کوفه رسیدند از کدام طایفه؟ گفت که
 شعبی ام. سوال نمودند که چه کار مده ی؟ گفت به صد عم مدهام گفتند از که صد
 می کسی؟ گفت از سبب گفتد بر بعد از او اگر کسی از تو پرسد از حابر چگونه که از
 ما نه ام. پس به حضرت گفت که پیش سوال دیگر مسأله از همین مجلس که حضرت
 فرمودند موافق ما حایم که حابر است دروغ گفت حضرت فرمودند گفتی بوجه و
 تعلیم نمودم و غیبت را که در مهران است از اهل از شهر است از حابر و
 و در آن حضرت کسانی به موافق فرمودند که بی امید باقی اند اگر چیزی از آن

روایت کنی لغت است و این معانی خود بود پس از آن کسانی دیگر به من دادند و فرمودند: بی رنگی و مصحح آن زبان و هرگز به کسی روایت نکنی و گم حقایق آن کسی فلیک لغتی و لغتی بانی

و بعضاً روایت نموده که چون دیده پسند که قرعیه بی امیه بود کسیه سید جابر در دست عیسی سحر و عمامه حم سرج بر سر نهاده و به د. بعد در آمد و مردم بر او جمع شدند و او شروع در سخن حدیث از حضرت امام محمد باقر (ع) نموده در هر حدیث که سخن می کرد می گفت حدیثی و حیثی افزون و وارث محمد انبیاء محمدین غنی علیهم السلام هر چه حاضر بودند چون آن جناب از او دیدند با هم دیگر می گفتند جابر درباره سده است.

و بعضاً از جابر نقل نموده که می گفتند شاهد را می بیند از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت دادیم که هرگز از آن به کسی روایت نکردیم و هرگز محتاطم کرد و نقل ننموده که ورنه جابر به آن حضرت گفت که بر من باری عظیم از اسرار احتیاط خود بار نموده اید و من نموده اید که هرگز به کسی از آن روایت نکنم و گاه می بینم که آن اسرار در سینه من به جوش می آید و حالتی شبیه به جوش می دهد. آن حضرت فرمود: هرگاه تو این حال را دیدی به صاحب بیعت برو و گویی بکنی بر خود را در مجاز در نگاه بگو حدیثی محمد بن علی بگوید و گدا. (پس)

فقیر گوید که حمید بن حماد را آن کزنه که در اوقاتی که حاضر خود در خانه که بود سوار می شده بود و با کودکان بازی می کرد شخص شمس به طلاق رسی قسم خود که هر دو من او را کسی که ملاقات می کند از خانه بیرون می بردم. اتفاقاً او آن کسی که ملاقات کرد جابر به سوار بر می شده بود آن مرد پرسید: او " چه فرمود به سید محمد و حرکت کرد آن مرد گفت: او را که حرکت کند فرمود و هانکی اسب من به ایستاد. خود آن بیچاره! مرد چیزی تعجب منجمله سید به جابر و گفت: بیای کن به قسم سید اگر گفتی فرمود یکی از آنها برای تو معجزه دارد و یکی برای من صبر و یکی به دفع دارد و صبر بر را گفت و فرمود: بگذار اسب من و حرکت کرد. باز آن مرد تعجبید، خود را به او رسانید و گفت: به سید من چه گفتمی فرمود: آن می که بعد برای تو سبب ناکامی است و آن می که برای تو صبر دارد رسی است که سواد که ده و از شوم سببش تولد دارد و آنکه به دفع دارد و به صبر و بی نیبه است که اولاد نداشته باشد.

چهارم - در معجزه آن حضرت است در بندره های رو

در یحاز از کتاب جنابعالی و بصائر الدراجات نقل کرده که روایت شده از جابر بن یزید که

گفت و رد شد بر حضرت امام محمد باقر و شک نیست که دم به آن حضرت از خلیفه مدی فرمود ای حاضر در همین نزد ما نیست و اندکی برنگذیب که کمیت شاعر به حضرت رس مودت و عذر که دایمی به شوم گزراي عباد که باشد قصیده ای نه عشر رسام فرمود استاد که کمیت قصیده ای بساد کرد و چو از عرض قصیده بر داشت حضرت فرمود ای علام من است یک بند پیرو ییای و به کعبه جده علام دره ییای و دو به کعب داد کمیت عذر که دایمی به شوم اگر ری جده که هرگز بگیرد قصیده ای بگر نه عذر رسام فرمود بحوال کمیت قصیده ای دگر معروض است و آن حضرت با علام فرمود بدو به دیگر از آن خانه بیرون و به کعبه بداد کعب عذر که دایمی به شوم گم حضرت و دو قصیده سوم بر استاد نمایم فرمود استاد که کمیت عذر رسام بداد حضرت فرمود ای علام من است یک بند پیرو ییای و به کعبه جده علام من حضرت فرمال بدو دیگر در و دو به کعب داد علام عذر کرد موگد با حدی من در طلب مال و قیامه دخی به مدح سهاران نگسودم و حر صله و سور خلد الله و آنچه و خدا گردانیده حدای تعالی بر ما از ادای جو سما معبودی ندارم. حضرت ای جعفر الله در حق کعب دعای خیر نمود نگاه فرمود ای علام این پنداره را به مکان خود می برگردان

جایز می گویند چو این حال مشاهده کردم در حاکم جیری خنجر کرد و همی با خود کعب امام باقر پس فرمود در همی برد من بساد و در باره کمیت به سی هزار درهم فرمال کرد و چو کمیت به شد عذر کردم. ای رسام حاضر فرمودی یک در هم برد من بساد و در باره کمیت به سی هزار درهم فرمودی آخر مودتیم یا جابر و ادعای الهیت به پای شو و به آن خانه که در اهرم بیرون آوردند و دوباره به آن خانه برگردانیدند داخل شو جابر گفت پس بر حاسم و به آن خانه در اهرم و از آن در اهرم چیزی بیافسم و بیرون بدم و به حضرت در مدد فقال ای جابر ما سرت غنکم که ما اظهر نغم فرمود ای جابر ما معجزه و کرامات و ما در قصیده که از شما مسطور داشتم ایم بشر است آنچه برای شما ظاهر می سازم. آن گاه به پای حاکم و دست بر نگرفت ربه همان خانه در ورد و پناهی مبارک بر رهبر برد نگاه جیری ماسد گم در سر ذات تعالی احسن از بر من پیرو مد فرمود ای جابر به ای معجزه ما در گم و حق بایز ادراکی خدای خود که به یملا ایمان اطمینان داشته باشی پس را را رسام میگذاشتان تعالی ما در قدرت داده است که هر چه جو اهریم چنان کنیم و اگر نحو اهریم حمده میر را به از ره و مهار هادی خود هر سولی بار کسانیم می کشانیم.

پنجم - در آنکه دیوار حاجب ان حضرت میوذا را دیدن

فعلت را بدو از ابو الصباح کسی روید کرده که گفت: «وری نه در سرای حصه امام محمد باقر (ع) شدم و در آنجا دیدم، گفتم خدمتکاران حضرت که پستان در حله ای داشت بر دیو سرای مدیچس دست خود را بر پستان او قدم و گفتم: به اهلی خود یگو که من بر در سرتی می-سم ناگاه صد و مبارک حضرت از حجر خانه بسد شد. اوجن لا انا که داخل شو مادر تو را عیاد پس به سرای داخل شدم و گفتم: به حقای سوگند که این حکایت را وی و بیه بود و من د. این که مقصدی بدسم مگر یاد من به من فرمود راست گفتم اگر گمان برید که بر دیوار حاجب و خانز می شود دیدگان ما اجمعان که حاجب می شود دیدگان شمارا بر چه دری خواهد بود بی ما و شما؟ پس بی هی از آنکه ریگر مثل پر عمل به جای روی مؤلف گوید که روایت شده به او یکی از اصحاب حضرت که گفت: در کوه رمی را نعیم هرات نامی بود و منی با جری سرای کردیم پس چون سلامت ان حضرت صرف شدم پس عتاب کرد و فرمود هر که در جنوب مرید گناه شود حلی سالی با او عیانی خواهند کرد چه گفتم با من؟ گفت من همو ساخته در از شدم پوسانیدم و بویه کردم، حضرت فرمود دیگر به این کار شیع عود ممکن

ششم - در بیرون آوردن ان حضرت طعام و چیزهای دیگر از حشمتی

مذیبه المعاصر از محمد بن حریر طبری نقل کرده که گفت: حدیب کردیم و سومین سال از یزدی از اعمش که گفت: قیس بن ریح و یمنه معویه که در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) میهمان شدم و در حین صبر کسر حشر حشمتی بود. چون او به نماز عشاء فرارسید، حضرت به دوازده پاسبان و موافقت کردم، پس از آن دست مبارک به آن حسب برد و مدیعی سنگینی را بیرون برد و مانده ای که هر طعام گرم و سردی شرای شود بر آن گسوده شد و با من فرمود: فهدا عذافه لالا و لایا، به عدائی است که حق تعالی برای تو پناه خود مهتداشته پس ان حضرت و من بخوردیم نگاه مانده در ان حشر بر گشت و هر شک فرو گشت ناگاهم که ان حضرت به ای حیاطی بیرون آمد و من به حسب ریز و رو همی کردم و ان حشر حشمتی که حکم بیافهم و ان حضرت درآمد و میگویند خاطر من بدانست، پس از آن حسب ما چهره کرد و فرمود: که ان باطل بود بیرون و پس بیامیدم و به موضع خود بازگشایم و هر روز من و من مثل یهود است با صبیح (ع) گاهی که به او

و ثوی حو و ردد، گاه حبس و مال کردن و سخن گویند و حسرت بخت نمود

هفتم - در بیرون آوردن آن حضرت سیمی را و میان سنگ

و بیرون آمدن آن کتاب از حاکم بن بید روایت کرده که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) بودم گاهی که آن حضرت از آنکس خبر داشت، چون به کردار میسر می‌شدیم به من فرمود: ای حاکم روضه بین ریاض جنة و سقیة و حلة من حق جهنم بخنداند تا این عین بری و سیاهی را بر منتهای دست از بوستانهای بهشت و برای دشمنان ما حصر و ی اسیر از حلقه های جهنم و یسر از سینه‌های شده بجا که از آن دست، گاه با من بود و فرمود: ای حاکم عرص کردم، تشنگ سیاهی، فرمود: پتیمی می جو، ای عرص کم دم، بی با سبیدی پس دست مرا کس در میان سنگها حل کرد و سیمی از تراشید و آورد که هرگز نه آن حو سبونی ندیده بودم و به هیچ وجه با میوه ها و دانه های شباهد نداشت و دانستم از میوه های بهشت است و از آن محور و از آن کت و نصیب و نا چهار رور به عدم صاحب باقم و حدیثی از من حدیث یافت

هشتم - در آنچه مشاهده کرد عمر بن حفصه از دلائل آن حضرت

صدار آن عمر بن حفصه روایت کرده است که گفت: به حضور امام محمد باقر (ع) عرض کردم: عمر بن حفصه گمان می‌کند که در خدمت بودای چه و منتهای سیم، فرمود: ای عرص کردم، مرا در بین حضرت حاجی سب فرمود چینی؟ عرص کردم، اسم عظم است من بعید می‌مانی، فرمود: طالب از داری؟ عرص کردم، من فرمود: به پر خانه شرای، چو به خانه در عدم حصه - ابو جعفر (ع) دست مرا که در من گذاشت و با خانه تاریک شد عمر لرزید - فرو گرفت، گاه فرمود: چه می‌گم و یا موم در آن عرص کردم، من دست مبارک از من برگرفت و خانه به همان حال که بود باز آمد

مؤلف گوید که در و ایاب وارد شده که اسم اعظم الهی بر همانند منبه حروف است و در به اصحاب یک حرف از آن بود و به واسطه آن بود که سر بر بلقیس راه یک طرفه العین بر سیمال خاص کرد و بر سیمال بر داد یک حرف از بود و به حضرت عیسی (ع) دو حرف از در عطا شده بود و به سبب آن بود که مرده بده می‌کرد و کور مادر داد و بیس را حو می‌کرد و به حضرت سلمان (ع) اسم اعظم بعید شده بود و با جناب دارای اسم اعظم نمود و از بجا

معلوم می شود کثرت عظیم سال ستمار و عدو مقام آن فدویه اهل بیت (ع) و عمر به حدیثی که راوی بر او است صاحب معنوی معروفه برد عقیده است و آن و بی است که او بعد شده که از حضرت صادق (ع) سوال کرد که سال دو به از اصحاب ما ماریه شده در دینی ما میرونی، چه کند؟ هر مود نظر کند به دگر از شما از کسی که رویت کند احادیث ما را و با من کند در حلال و حرام ما و شایسته حکام ما، پس ایضا است به حکومت او به درستی که من او را حکم گردانم بر شما، پس هرگاه حکم کند و از آن بیو بمانند استعجاب کردند حکم الهی را و در کردند بر عدو و در کنند بر ما، و کنند برخداست و آن در عرض شوی به خداست.

نهم - در فرود آمدن نگور و جامه برای آن حضرت است از آسمان

در مدینه المعجره از ثاقب المناقب نقل کرده و او از بی بی سعد روایت کرده که گفت: بر کوه ابو فیس مشغول به دعا بودم، مردی دیدم که دعا می کرد و در دعای خود گفت: **اللَّهُمَّ اِنِّی اُرِیْتُ الْبَیْتَ فَارَوْضَه** چهار حدیث انگور می خواهم به من روزی هر ماه پس ابری بیامد و بر او سیاه افکند، بر سرش زد یک شد و آن مرد دست برافراخت و یک سبد انگور از آن برگرفت و در حصو خود بهاد و دیگر باز دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوند، بر همه ام بیوسان من پس دیگر باره آن ابر به زد یک شد و او چیزی در هم پیچیده که دو ثوبی بود بگرفت و آنگاه بسبب او به حور خد انگور بر داشت و پس هنگام زمان انگور بود و من بدو نزدیک بوده پس دست به سبد در کردم و دانه دانه چند به گم فتم نظر به من افکند و فرمود: چه می کنی؟ گفتم من دو این انگور شریک هم فرمود از کجا؟ گفتم تو دعا می کنی و من می گفتم و دعا کنده و امین گوهر و شریک هستند فرمود بشین و حور و بششم و یا او بخور دم خود به حد کفایت بخور دیدم آن سبد به یکسر بند شد و او به پای شد و دم خود این دو جامه را بر دار عرض کردم، به جامه حاجت بخارم فرمود: روی بگردان خود بیوشم پس معجزه است و در دو جامه و یکی از او دیگری به صاحب و آنچه بر من دست به هم پیچیده به کف خود بند که دو از ابو فیس فرود شد و چو به صغار دیک شد جماعتی به استقبالش بشاخصه و آن جامه که در دست دست است به کسی داد از یکی سوال کردم وی کیست؟ گفت فرزند سون خدای ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله

دهم - در بیان کردن آن حضرت بوبصیر و برگرداندنش به حال اول

از قطب راوی نقل شده که به سند خویش + یث کرده از ابوبصیر که گفت: قسم به حضرت امام محمد باقر (ع) که من مولای او و از شیعۀ او و ناوان و کور می‌باشم پس بهست برای من ضمانت کرد فرمود می‌خواهی علامت الهیه به تو عطا کنم؟ عرض کردم: چه باشد که هم علامت و هم ضمانت برای من بجمع فرمائی؟ فرمود برای چیست که این دوست داری؟ گفتم: چگونگی آن دوست ندارم؟ پس دست مبارک به دیده‌ام مالید در حال جمیع النعمه (ع) برد آن حضرت دیدم نگاه فرمود چشم ییغکن و نظرش به چشم خود چه می‌بینی ابوبصیر گفت: می‌گویند به بدم مگر سنگ یا خوک یا بوری به عرض کردم: این حق معصوم کدام؟ فرمود: اینجا که می‌بینی سواد اعظم است و اگر پرده بر دهنده سواد صورت حقیقی کنان را نمایان فرماید شیعه مخالفین خود را جز در این صورت مسیح شده نخواهند دید. پس از آن فرمود ای بر محمد، اگر خواهی که نور بر این حال باز گذارم یعنی به حالت بنانی، لکن حساب با خدا باشد و اگر دوست می‌داری در حضرت پرده از بهر تو بهست در ضمانت کم تر به حالت بحسب + اگر اسم عرض کردم: هیچ حاجتی نباشد در نظاره به این حق عنکبر فرموده حالت اول باز گردان که هیچ چیز عوض بهست نیست پس دست مبارک بر دیده‌ام مسح کرد و به آن حال که بودم باز آمدم.

یازدهم - در ظاهر کردن آن حضرت است ای در بیانان برای تشریح

مسبح بر سر از محمد مسلم و ایث کرده که: حضرت باقر (ع) میر و رفیق نگاه بر زمین حکمی رسیدیم که پس از او مشعل بود یعنی از بسیاری حرمت و در حد گنجشک بیماری بود که دو اسیر آن حضرت پر می‌زدند و جرح می‌خوردند، حضرت آنها را زنده و فرمود کرامی بسبب یعنی برای خدا پس از جناب رفت نامه مقصد خویش، چو آمد فرود و جوع کردیم و به همان زمین رسیدیم باز آن گنجشکها پرواز می‌کردند و دور استر آن حضرت می‌گشتند و بر بالای سر می‌زدند، پس شبدم که آن حضرت فرمود بنوشید و سیراب شوید چو نظر کردم دیدم در آن بیابان سبب بسیاری است، گفتم ای آقای من بپرو مع کردی آنها را؟ فرمود: سیدایش! کردی؟ فرمودند: ندانم که امروز در میان ایشان قیره محتلم بود پس آب دادم به پستان و گره دادم به اسنان اب می‌خادم گفتم: ای آقای من چه فرو است میان فرود؟ گنجشکها فرمود: ای پرنده! اما گنجشک پس آنها از مرالین فلاحند

بریز ایشان او آورید، و آنرا خبر پس از موالی ما حل بیت مسد و یسان در صغیر خود می گویند
 بُورِکُمْ اَهْلُ الْاَنْبِیاءِ وَ بُورِکُمْ شَیْعَتُکُمْ، وَلَیْسَ اَللّهُ اَعْدَاؤَکُمْ

دوازدهم - در حصار آن حضرت است از عیب

قطب اومدی از ابوبصیر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به مری در اهل
 خراسان فرمودید: چه حال داند؟ گفت: بیک بود فرمود: پدرت بهر گاهی که نه این
 حدود توجه کردی و به مراحلی هم جان رسیدی، ناگاه فرمود: برادر! چه حال است؟
 عرض کرد: او را صحیح و سالم بازگداشیم، فرمود: او را همسایه ای بود صالح نام در فلان
 و، و فلان ساعد، برادر تو بکس با مرد بگریست و گفت: اَنَا لَلَّهِ وَاَنَا اَلْنَبِیِّهِ رَجُلٌ
 اُصِیْتُهُ فرمود: مگر این را پس و اندوه مدار که جای یسان تو بهشت است و از مدار آن پس جهان
 فانی برای ایشان خوشتر است عرض کرد: باین رسول الله در آن هنگام که به این حضرت
 توجه نمودم پیری، محقر و مریض داشتم که در دو وجع شدید دچار بود، از حال او هیچ
 خبر نداشت، بگریه فرمود: پسرم صحت یابا و عفتش دشمنش را خود بر رویج معز و چون من
 او را دریابی پیری از بهر آن موند شده باشد که دانش عتی است و از سببها ما باید انما
 پسرم شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است. با مرد عرض کرد: آیا چاره ای در این کار هست؟
 فرمود: او را دشمنی است و دشمن او را کافی است راوی گفت: پس بر حاکم آن مرد من
 گفتم: کیست این مرد؟ فرمود: مردی است از اهل خراسان و شیعه ما است و مؤمن است.

فصل چهارم

در ذکر بعضی از مواعظ و کلمات حکمت آمیز
حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام است که از
تُحَفِّ الْعُفُولِ نقل شده

اَوْ قَالَ علیه السلام مَا سَبَّ مَوْءٍ سَبَّيْ وَ حَسْبُ مِنْ حِلْمٍ بِعَلَمٍ
یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود میخنده سنده هیچ چیزی به جبری که بهتر باشد
از آمیختن حلم به علم.
مؤلف گوید حلم نگاه داشتن نفس است از هیجده عصبه به نکه سوء عصبه او را به
اساسی حرکت دهد و بی نانی و نشیب چیزی از او سر بردارد و واردات مکرر و خنده رو گارد
مصحف برنگ دارد.

ما تو گویم که چیست عبادت حلم	هر که در صورت دهد شکر به بخشش
کسم میانش درخت سابه فکس	هر که سنگد وند لمر به بخشش
هر که بخفرائشات جگر به جند	همچو کمال کریم در بخشش

و بدین مسا در شرافت حلم که ، علم بوائم و مانند نعل و رکاب به هم دگر می شود

دوم - قال عليه السلام: الْكَفَالُ كُلُّ الْكَفَالِ: اتَّقِئَهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرِ عَلَى النَّاسِ، وَتَقْدِيرُ الْقَضِيَّةِ

هر مورد کمال و نعمت کمال است، نفقه و بصیرت پدید کردن در دین و صبر کردن در مصیبت و کار دشوار و اندازه آوردن امر معیشت

یعنی بسجده آنچه عاید او می شود دو ماه مطلقاً پس به همان اندازه خرج کند. پس هرگاه ماهی سه یا چهار عاید او می شود روزی یک هزار خرج کند و در سر از آن خرج نماید و اگر اندکتر یک روز یا در خرج کرده ریاضی اکتم و دیگر گناوه نماند که به دین و حق و سوال از مردم گرفتار شود

شیخ ما بعد الاسلام نور علی در حاشیه مستدرک نقل کرده در حاشیه محلی مولانا محمد باقر بر محمد بنی بن معصود یعنی المصطفی بالمحسین، رحمه الله که والده ملا محمد تقی عارفه مقدسه صالحه بوده و از فقوا و صلاح او نقل شده که وقتی شوهرش ملا معصود یعنی عازم معری گردید پسران خود ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را و دو خدمت علامه مقدس و روح ملا عبدالله ششتری به جهت تحصیل علوم شریعه و استدعا کردند از بزرگان که موافقت فرمایند و بعد بمیان پس از آن مسافرت کرد، پس مصداق شد در این نام عدی، جناب ملا عبدالله سه یوم ملا به ملا محمد تقی داد و فرمود این را صرف نمایند در ضروریات معاش خود تا آن عرض کرد که بدین اصلاح و اجازه والده یعنی دو انیم صرف نمایند چون خدمت والده خود رسیدند بیعتی به عرض نمایند فرمود که پذیرش و گفتمانی دارد که غنای چهار ده هزار بیگی است و از مسندی خرج مناسب به نحوی که تعیین و تقسیم کرد نام و این عادت میده برای شما در این مدب پس هرگاه بر منبع را بگیرم حال شما در تو سعه و فراخی معیشت می شود و پس منبع تمام می گردد و شما عادت اول خود را در اموش می خاند و در به به محاراج کم خود در صبر می نمایند پس لابد می شود سکایب کم از سنگی حال شما در گرفتار ده جناب ملا عبدالله و غیره و این شایسته مایست خوب خدمت مولانا این مطلب عرض شد و بر گوار دعا کرد در حق ایشان حق تعالی دعا و جناب را مسجبت فرمود و بن سینه جدیده از حامیان دین و هرقه جین شریعه سید المرسلین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله قرار داد و بیرون برد از ایشان پس بحر موج و سراج و صاحب

سوم - قال عليه السلام: صُحْبَةُ عَشْرِينَ سَنَةً قَرَانَةٌ

یعنی مصاحبت و رفاه سیست سال در حکم فرابت و خویشاوندی است

چهارم - قال عليه السلام: ثلاثة من فكارم الدنيا والآخرة ان يغلق عيش ظلمك، ويصل من قطعك، ويحلم إذا جهل غلظك

یعنی سه کار و فکر است که در مکارم دنیا و آخرت است یکی آنکه عفو کسی از کسی که بر تو ستم کرده، و دیگری آنکه صبر و بیرون کسی با کسی که قطع حتم تو کرده، سوم آنکه حلم کسی هرگاه از روی جهل و نادانی به تو رفتار شود.

پنجم - فرمود هیچ بنده ای نباشد که امتیاح نماید از معویه برادر مسلمان خود و کوشش در قضای حاجت او خواهد آورد، سود یا شود یا نشود مگر بیکه بیلاگرد در معری نمودن و کوشش در رسیدن در حاجتی که موجب گناه او شود و هیچ حوری ندانسته است و هیچ پدیده ای نیست که در اتفاق در راه قضای حجت بر او وارد مگر آنکه بیلا سود به آنکه جدید بر او، مصلح را که در راه حجاب بر او رفته بود در محرابی که حتم حجاب او برانگیزد اتفاق کند.

ششم - قال عليه السلام: من لم يحفظ الله له من نفسه وعظاً فإن مواعظ الناس أن يخو عنه ميتاً هرکس آنکه حجاب خود او را برای او واعظ و پندگاری نگردد مواعظ دیگران او را فایده نرساند.

هفتم - قال عليه السلام: كم من جُلِّي أني جُلًّا فقال له أكب الله عدوك، وما له من عدو إلا الله چه بسیار افتد که مردی با مردی دیگر ملاقات نماید و در دهان خود شتر آمد گوید خداوند دشمن است و سرنگو و میکوب گردد و حال آنکه او را کسی بنامد مگر خدا.

هشتم - قال عليه السلام: عالم يتعلم أفضل من سبعين ألفاً مجتهد یعنی عالمی که هر دم به علم او متبحر شود افضل است از هفتاد هزار مجتهد مؤلف گوید که در باب در فصیلت علم و علماء پندیده از آن است که آنحضرت در جمله ای از خیر است که یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار اهد و فضل عالم به عابد مثل فضیلت آفتاب است بر ستاره ها، و یک رکعت نماز که تقیه می کند بهتر است از هفتاد هزار آنکه کسی که نماز می کند و سواد عالم بهر آنکه از هزار با جهل و جود مؤمن مجرور.

نگهدار دیکر وره که در بعضی باشد می گردد و وره در روز قیامت برده مثال او و اش و عقد فرماید او احداث بد به هر حرفی که پوسته شده در سیه سهری که و سیح است از دنیا به حسب سیه و چو تعبیه یمیرد بگریه بر او ملائکه و بقعه های زمینی که عبادت می کرد در بها حداد و در هان اسمان که از آنچه اعمال او بالا می برد و در سلام شکستی پیدا شود که بد بخند او را چیر یار بر که مو می بیند قعده های اسلامه مانند بقعه ای که برای نور شهر می سازند الی غیر ذلک.

و شیخ مائه الاسلام بوری در کلمه فیه اخبار بسیار در فضیلت عمماء و فوائد خود آنها ذکر کرده در جمعه م موده و از فواید خود عمماء اینکه بنامند سبب دو سبب داشتن حادوند بحالی بدگان و دوست دوستیشان حدادند و این دو محبت عادت سیر سالکین و آخر مراحل رجوع کتنگان به سوی خداوند است.

سبط شیخ طبرسی رحمه در کتاب مشکوٰۃ الأنوار روایت نموده که شخصی حلیت سه رجاء علیه السلام عرض کرد هرگاه حاضر شود خنده ای و حاضر شود مجلس عالمی کدام یک محبوبتر است برد شد که من حاضر شوم به محله فرمود اگر هس برای خاره کسی که بروی او و دهن کند از پس به درسی که حضور مجلس عالم افضل است از حضور هر از جنازه و از عیادت هر از مرعس و از به یا اسبابی به جهت عبادت در هر شب و از زوره هر از و از هر از درهم صاعقه دادر به معاکین و از هر از حج سوای حج واجب و از هر از جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا جهاد کسی به مال و جان خود و کجاستی رسد این مقامات به محضر عالم یا بدنیسی که خداوند اطاعت کرده می شود به علم و خیر عباد و خیر با علم است و سر دنیا و خراب با جهل است یا خیر بدهم معاد او صناعتی که به انبیائند به سهدا تعبیه می کردند در و هیامت به منزلت ایشان در بد خداوند که بر همه های نورند؟ کسی عرضی کرد: کیسمد ایشان یا رسول الله؟ فرمود ایشان آنانند که محبوب می کند بدگان را در برد خداوند و محبوب می کند خداوند را در برد بدگان عرض کردیم: اینکه خداوند به محبوب می کند برد بدگان دانسیم پس چگونه بدگان محبوب می کند برد خداوند؟ فرمود امر می کند ایسا را به آنچه خداوند دوست دارد و بهی می کند ایشان را از آنچه خداوند مکر و دارد پس هرگاه اتعاده کردند ایشان دوست می دارد خداوند امهات را و از هر از وجود عمماء مصعبه شد ثواب عاقل هاست ایسا چنانچه شیخ شهید رحمه الله و تب کرده که معاد با عالم در غیر معجزات جامع معاین هم از کعب است و در محد جامع

معاذ خدا در رکعت و همچنین مصاحف بدن و آب صدقات سبب بها چنانچه علامه حلی (ع) در رساله معتدیه و این هم جمعش در هوای اصفالی روایت کرده از رسول خدا (ص) که صدقه بر عده به از یکی هفتاد است و همچنین سبب حب و رحمت به همسین انسان چنانچه در اصفالی از جناب صادق (ع) مروی است که هیچ مومنی نمی‌تست بر د عالمی یک ساعت مگر نکه ندای می‌کند او را بروردگار من نشین بر د حبیب من قسم به عزت و جلالم هر چه بستانم تو در پشش با او و برکی بدارم و در عده الهامی مروی است از حضرت امیر المومنین (ع) که مسمی یک ساعت بر د عده محبوب است بر د خداوند از عباد هر از سال و د کافی و غیره در رسول خدا (ص) مروی است که فرمود علماء ستم و حسنی ایشان عباد است

و در پاره از خبر نهی رسیده از مجالس خاصه عامه به جهت اینکه شاید بعضی او را در سبب همشیر او را در گیرد و از این معلوم می‌شود که شمس با نکه محض است سبب شریک در مومنین است و بر مروی است که من عالم مثل عطر فروش است که در ملاقاتش اگر از عطر من بخری بدی از بوی عطرش معطر خواهی شد

و همچنین رسیدن بعضی به نگاه کدگان به بشان که نظم کردن به وی عالم عباد است و در جامع الأخبار از حضرت سوره خدا (ص) روایت نموده که یک مظهر بر وی عالم محبوب است و می‌تواند از عباد شصت سال و در عده الهامی از حضرت امیر (ع) روایت کرده که نظر به سببی عالم محبوب است بر د خداوند از اعدای یک سال در سبب الله الحرام و همچنین بعد به در عده ایشان چنانچه در کتاب مذکور مروی است که خداوند مظهر کرد به در خانه عالم را عباد هر از داده و همچنین یارب انسان چنانکه در کتاب از ان جناب مروی است که یارب عده محبوب است بر د خداوند عباد طواف دور خانه من و بهر است از عده حج و عمره پسندیده قبول شده پسند می‌کند خداوند برای او عباد درجه و از می‌کند بر او حب را و گواهی می‌دهند ای تو ملائکه که هست بر او واجب شده بلکه یارب ایشان آید یارب انما (ع) فرار داده‌اند با آن همه جمعی و حیرت‌ناکه در آن است چنانکه در کاهی جناب کاظم (ع) روایت کرده که هر کس خدا را در د یارب قبول ما پس یارب کند صلحه و برادران ما را و همچنین بر داشته بدن عباد دسم و سوره از گناهکاران به سبب وجود عده موافق روایی که ذکر می‌در است با حبه قبول است مؤلف گوید که سبب دیم این اشعار حکمت امیر که در مدح عجم و عمل است در

بنحی دیگر می‌ایم:

سیرت او بسهر اسمان ازل
عظم موی در اله برد
مرد را علم ده دهنده به معین
علم باشد دلیل سعادت و نادر
علم حوائج گر آدمی است رگی
سنگ دارد بسی به جان و به دل
هر که علم است گمراه است
کار بی علم تحم در شور و لب
کار بی علم بسوی سر ندهد
حقیقت پردی است در گردن
آنچه دانسته ای به کار دور
تا تو در علم با عمل مری
علم دو مریه فرو ماید
چند از این گشاهان شحالی؟
دلش آن خویش را بسهر بشیج

سردای پناه به ر علم و عمل
نه سوی ملک و مال و جاه برد
مرد را جهل در دهنده به جحیم
خبر آن ره که علم شد دهنده
زانکه شد حاض شده به عدم سگی
سگ عالم را در منی جهل
دست او زان صرایی کوتاه است
صدم بیکار رسد دو گور است
مستقیم بی سر پس سر ندهد
خواندن علم کس را نکرد
خواندن علم جوی او بی کار
عالمی مصلی ولی به کسی
که بدم به حدیث می‌باید
چشمه در دلاب گشالی؟
که بدی که می‌ندانی هیچ

نهم - قال عليه السلام **يَا مَثَلُ الْحَاجَةِ إِلَى مَالٍ أَصَابَ مَالَهُ حَذِينَ كَمَثَلِ الْفَرَسِ فِي مَمْلَأَةِ الْأُذُنِ أَنْتَ لَمْ تَخْرُجْ وَ أَنْتَ فِيهَا غُلٌّ خَطِرٌ**

هر مود همان من حاجت مند بودم به مردم یو کیسه که به توده ناری مال و مصاد شده اند
مهند در همی است که هر دهان اعتر باشد که تو به آن در هم حاجت داری و لکن به سبب با
افعی دچار خطر و بر دیک هلاکی

دهم - قال عليه السلام **أَنْتَ مِنْ كَثُورِ الْفِرِّ كَثِيرٌ لِلْحَاجَةِ، وَ كَثِيرٌ لِلصَّدَقَةِ وَ كَثِيرٌ لِلرَّجْعِ وَ كَثِيرٌ لِلصَّبِيهِ**
بهر چهار چهر است که از گشهای بر و سکوئی است. کما حاجت و کما صدقه و
کما در دغی کما مصیبت

مؤلف گوید در مجموعه ورام خبری از احضار عمل شده که ذکر شد اینجا مناسب است و
 آن چنان است که احد گفت مکاتب کم به عموی خویش مصعبه و حج و در خود که
 در ده دهم او هر سر در کرد هر مردی که فرزند برادر هرگاه مصیبتی بر او وارد شد
 شکایت می کرد به احدی مانند خودت چرا که آن شخصی که به آن شکایت می کردی
 ده سال بود بد حال می بود و یا دشمن توست پس هم ور می شود و همچنین با دردی
 که در تو است شکایت می کنی آن را به مخلوق که مثل تو هست و در ده سال که مثل آن را
 خویش هیچ کار نکرده است به دیگری و آنکه عمر هر کس در راه آن که در ده سال که
 است و او قدر شده که آن را و بر طرف کند و فرجه از آن بزرگتر است هرگاه که هر مرد
 برادر یکی از دو و چهل سال است که بانی رفته است و نمی رسد به آن چیزی
 به بیانی و به گویی و این مدت مدید مطلق عمر نام به آن و حد خود و به احدی از
 اهل بیت خود

فقیه گوید که در او مصعب را این معنی است که حضرت امیر المؤمنین (ع) به آن معنی
 می رسد

صَوَّرَ عَمِي وَابْنُ الزَّمَانِ صَلَاتُ
 عِشْمَتِ عَمَارَةِ اَوْ اَيُّسَامِ حَبِيبِ

آن سئالی گفت آن بانی
 یعنی عَمِي آن کسی است که

پاره هم قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْكَسْبُ وَالْفُجْرُ فَأَتَاهُمَا بِنُجَاتٍ كُلُّ شَرٍّ مَن كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا مَن ضَعِفَ فِي
 بصیرت حق

فرمود بیهوش از کسالت و غفلت در امور آن که اسم دو خبر کلید هر بدی است
 کسی که به کسالت و اماندگی بود اثنای هیچ حقی نکند و کسی که غافل و بیقراری گیرد بر
 هیچ حقی صابر و شکایت نتواند بود

مؤلف گوید که در این مقام حکایتی از شیخ عمارت احد ابو الحجاج انصاری در نظر دارم که
 شایسته است ذکرش و آن چنان است که روزی از او سوال کرد که میگوید کیست؟ گفت
 شیخ من از چهاران است و آن حیوانی است که میگوید اگر در ده مر عطا شد به سوار خود
 برده نام او شعل است مردم گمان کردند که مرغ می کند گفت مزاح می کنم گفت چرا که
 شعل نام چهاران است؟ گفت شبی از شبهای مسلمانان بودیم دیدم بر حیوانی که قصه

کرده بود. بود چرخ و چرخ را که پایه ای بود مانند مناره یکی صاف و امنی بود به حدی که پای حیوانی به آن قرار می گرفت. این حیوان می خواست بالای مناره چرخ رود پادشاه می تحریر و می افتاد بر می خاست باز بر مناره بسد می بست و به حتما تعدادی می رفت بار می افتاد من شمر دم این که بار او را ناهم قصد می کرد و این حیوان در این کار کس و عدوی شد و هر که می گردم آن که می او سر و بیرو - شدم بری منار صبح چو - منار گراسیم و بر گشیم دیدم که بالای مناره رفته پهمری فینه چرخ ششبه پس گفتم او را - سیه گفتم، یعنی جد و ثبات در کار و به پایان رسانیدن بود

دوازدهم - قَالَ عَلِيٌّ النَّوَاضِعُ الرُّضْ بِالْأَجْمَعِ دُورُ شَرْفِهِ. وَانْ تُسَمِّ عَقْلَ مَنْ قَبْلِهِ. وَ انْ تَرْكَبْ بَرَهُ
و انْ تَكُنْ حَقًّا

فرمود نواضع و فروسی است که اصلی باشد سحر به ششم در محلی که یسار است از محلی که مفسدای شرف او است و که سلام کنی بر هر کسی که ملاقات کنی و که ترک کنی بر او و محافه را اگر چه حی با تو باشد

سیزدهم - قَالَ عَلِيٌّ عِلْمُ الْإِيمَانِ مَعْرُوفٌ فِي قَرْنٍ. فَإِنَّ ذَهَبَ أَحَدُكُمْ بِفَتْحٍ صَاحِبُهُ
فرمود خبر ایمان در [یک ریسمان معروف] است. این دو گوهر گریمیه در یک سبک معلوم هستند پس هرگاه یکی از دو بر و شرفیست بر او مرفقه و صاحب او می رود
مؤلف گوید که و باب در تعریف حیا بسیار است کافی است در حیا او بلکه حضرت
رحمه الله علیه او را ایست اسلام فرا داده هر من الاسلام عُرِيَانُ غِلْبَةُ الْخِيَابِ پس هیچانی که ایمن سائر عوالم و فدیج ظاهره است حیای بسیار فدیج و مساوی یا صه است و است
سده که بمان نیست برای کسی که حیاء ندارد و بلکه در هر جایی که می داند فرماید
هلاک او را، بیرون کند از او حی را و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که حیاء بر او
بخود اهد شد تا فرود حیاء از گردگان و دکان - اثنی عشر ذلک.

و چه این صفت سریده در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمه حدیثی است که در کتابی بود
به حدی که روایت شده بیعبر حدیثی است در حدیثی که نکم می فرمود حیا می؟ و عرق
می نمود و فرد می حیا ایستد جسم خود را از مردم از جهت حیا هنگامی که با او نکم
می نمود و هر دو ماهر خصم امام بن العابد بن علی را به همین قصد مدح کرده در

قول خود

بعضی حیاء و بعضی من مناجاته

سلائیکنتم إلا حیسی یستقیم

و از حضرت امام رضا (ع) نقل شده که منافعی و فواید برای آن حضرت نص گردید که بعضی از شعبان و شرباب می خورد. بده حضرت صورت مقدسش عرق کرد از حب و محالبت چهاردهم - فرمود که حضرت با حشر دهم شماریه کردی که چوب بیدی آورید از راه دور سود سیطان و شیطان از شما؟ این حمزه عرض کرد: «ای خیر فرمائی تا آن بجای آوریم. فرمود: بر شما باد. «دارم صدقه در صیحتگاهان، چه ادای صدقه فرمودن وی شیطان را سیاه کند و مهر و سیخ سیطان از آن روز در هم بکنند و به شمع نازک در دهان ای و دهان حی با مردم دوستی و دوست گیرید. بعضی دوستی شما از این است و بر عمل صالح مواظب و معاشرت نمایند. چه این کار ریشه ظلم سیطان و دوستی سیطان را بر می دارد و چندانکه می یابید در کار استعفاء و طلب مرزش از حضرت پروردگار الحاج و ایام نمایند. چه این کردار گناهان را محو و باوجود گرفتارند

پانزدهم - درایت شده که حضرت به جانب جمعی فرمود که ای جابر با همین بس است کسی که شیع بر خود می بندد که دعوی محبت با اهل بیت کند؟ و الله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت حق نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پسر سید علی. بعضی مذکور مگر به اصح و شکستگی و بسیاری ذکر خود و بسیاری نماز و زهد و عهد محبت یگان نمودن از فقر و دست نیکی و فرصت دارن و یسب و اسمی در محبت و تلاقی با مردم و ریای بس از غیر نیکی مردم و ایمان خویشا بداند در جمیع امور جابر گفتند نام سو با الله من کسی اگر این را بداند از صفات حق است حضرت فرمود که ای جابر این خیالها از راه مرد همی بر است مگر اسمی که گوید من علی را دوست می دارم و ولایت او را دوست دارم اگر گوید که رسول خدا را دوست می دارم و حال آنکه حضرت بهر از امیر المؤمنین است و نه اعمال حضرت عمل نماید و پیروی است او نکند از محبت هیچ به کار او نمی آید پس از خدا پرسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بپایانید درستی که میار حد و حدود از حد و تقوی نیست و محبت به بنندگان نبرد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی یاد در کند و عمل به طاعت الهی بپرس نماید و الله که شرف به خود نمی آید از

جست مگر به طاعت او، و مهربانی از انش چشم از حرای شمع نداریم و هیچ کس و بر خند
 حجتی نیست، هر که مصلح حیاست و لر و دوست ماست: و هر که معصیب الهی می کند او
 دشمن ماست، و به ولایت نمی توان رسید مگر به پر هیزکاری و عمل صالح
 مؤلف گوید: حکایت شده از شخصی که گفت دیدم ابو مسره عابدی که از ضرب عبادات
 و حد و جهد بر طاعت دیده های بدست ظاهر شده بود من گفتم یرحمک الله! **بُنْ رَحْمَةً اَللّٰه**
وَابْعَثْ یعنی خدا تو را رحمت کند. رحمت خداوند واسع است: ابو مسره در عصبه شد و
 گفته مگر از من چیزی دیدی که دلائل تو میدی من کند؟ **بُنْ رَحْمَةً اَللّٰه** فریست من **اَلْحَسْبُ**
اَلْهَمَانَا رَحْمَةً حد بر دیک است به سبکو کاران، پس من از کلمات او به گریه در صدم و
 گریستم

بسی شایسته است که عیلا و نادانان نظر کنند در حال رسولان و ابدال و اولیاء و کوشش و
 اجتهاد آنها در طاعات و صرف عمر خویش در عبادات که سب و زور نام داشتند و به هیچ
 وجه سستی نمی نمودند آیا بها حسن من به حد نداشتند؟ نه چنین بود بلکه به خدا سوگند
 که یشا اعمم بودند به سعه رحمت خدا و حسن طاعت یشا: به جود حق تعالی از سعه بیشتر
 بود لکن دانستند که بهر جاء و حسن ظن خود و حد و اجتهاد از روی محض و غرور بخت
 است، لاجرم خود را در نعم عبادت و طاعت در ورند تا محقق شود بر یشان رجاء و حسر
 ظلمات و پس است در این مقام مکه حصر رسو **وَاللّٰهُ يَكْفِيْهِمْ** در خبر آخری که در این مقام
 خویش مردم را به عطف فرمود بن مطلب را فرمود آنها انکس دعوی نکند دعوی کننده ای که
 من بی عمل رستگار می گردم و برود نکند برود کسده ای که من بی طاعت خنده به رضای او
 می رسم به خود از خداوندی که هر به حق فرستاده است که عبادت می دهد از عباد خدا
 مگر عمل نیکو به رحمت حق تعالی **اَلَا تَرٰ اَنَّهُمْ هُمُوْا وَلَوْ فَضَيْتُ لَقَوْمًا**^۱

شأن داریم. و است شده از آن حصر که فرمود مدکی است بر خلعت خسرو که
 پنجه های او در نه زمین است و یالهای او در هوا است و گردن او خم شده است و بر عمر من
 پس هرگاه بگذرد از سبب بعد آن بگوید **سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوحِ رَبُّ الْمَرْءِ الْاَزْهٰی لَا اِلٰهَ**
عِندَهُ و جو نیز ذکر شریف **رَبِّكَ بَکَمْ** بد **يَنْقُمُ الْاَسْبٰغِیْنَ** یعنی این خبر را از خواب بخار
 شد که ازندگان پس در این وقت جزو سبب خداست پس آن سنگ به صورت

حسرو منک موده اندازد ای که حد خود است و حق نگوید شیوخ فدائش، رَبَّنَا الزِّنْحَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لِيَقُمَ الذَّالِمُونَ یعنی در حیرت «خدا» ذکر کنندگان، و چون صبح طلوع کند بگوید رَبَّنَا الزِّنْحَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لِيَقُمَ الظَّالِمُونَ یعنی در حیرت خود است عافان.

مؤلف گوید که شاید سبب کم کردن این منک عو شی از ذکر سابق خود در هم مرتبط باشد که این حمام و بركات و الطاف و عبادتی که عاید می شود در وقت ذکر این برای منتهی است که در وقت شب به می خیرند مثل ر عاید می شود برای ناگرمی که در وقت کم دوم از حواد بر می خیزد، از ذکر خود بِقِ قَلَابَةِ الزُّوْجِ که کرده و چون صبح طلوع کرد عافان در حمام و الطاف و عبادتی که برای ناگرمی بود برای بشمار بعد بعد بود اگر چه رحمت واسعه الهی مالکانه بی بهره نماند بعد از ذکر خود شیوخ فدائش که کم کرده کفایت نموده همان ذکر رَبَّنَا الزِّنْحَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ و شاید کسی که بین الطلوع و غروب در حواد باشد بی نصیب و بی بهره و از سعادت محروم و بی روی مانا پس نام بیها نام عن بقیة هذا ما حظ بهائی و آفة عالی العالی

و اما سبب است در این مقام قول بعضی شعراء

هنگام سعیده دم حسرو منک سجری
یعنی که مودند در آیین صبح

تا ای که چو ا همی کند سوحه گری
گر عمر شبی گذشت ای بی خبری

و چه خبر که بچ حزمی

دلالت کسی در دیر گنج سعادی
صوفی ای دست پرور مرغ گشاخ
چو داند آشیان بیگانه گشتی
بیهوشان بال و پر و امیرش خاک
ببین در رقص ارق طبلانان
همه دور جهان روی گرفته
حسرت من در ملک بقیه

کسی مسامد طفلان خاک باری
که بود استیاء بیرو از این کج
چو دوان مرغ بین ویرانه گشتی
بپر با کنگره یوان افلاک
و دای سرور بر عالم دستانان
به مضمه راه میروری گرفته
مواوی لا اُسْبُتُ الاوسین رن

فصل پنجم

در وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

و بیان آنچه در میان آن حضرت و مخالفان واقع شده

مؤلف گوید که من در این فصل کتفا می کنم به آنچه علامه مجلسی در حلاء العیوب نگاشته
هر موده سید بن طاووس در حقیقه علیه روایت کرده است به سید معتبر از حضرت صادق علیه السلام که
در سالی رساله هشتم بن عبدالملک به حج آمده در سال من در خدمت پدرم به حج رف
بودم پس من در مکه روی بر منجم و مردم گفتم که محمد مرگم خداوندی را که
محمد صلی الله علیه و آله به راستی به پیغمبری فرستاده و راه آن حضرت گرامی نگذاشته پس ما را
برگردانیدگان خدا بر خلق تو و یسیدیدگان خدا از بدنگان او و حبیبه های خدا در میان پس
معاذ حق کسی است که میانه ما کند و شمی و بدعت کسی است که مخالف ما نماید و
ما دشمنی کند پس برادر هشتم به خبر به او رسانید و در مکه مصباح در آمد و بد که
منع من ما کردند و چو به دمشق رسید و مایه نبوی مدینه معاود را گردیم پیکی به سری
عادل مدینه فرستاد که پدرم را و من به نزد او به دمشق فرستاد چو به نزد من رسیدیم همه
روزی در آن روز چهارم عاز به محسن خود طبرستان حواله حل شدیم همام بن نعمت
یادشاهی خود شسته و لیسکر خود را مسیح و مکمل دو صفت در برابر خود تارخانه بود و
امام خانه بعضی معنی که سبانه تیر از او صفت کرده بودند در برابر خود تارخانه بود و
بروگان هوس در حضور او نه گروید و انداختند چو در صاحب خانه او داخل شدیم
پدرم در بیسی می رفت و من عقب او می رفتم حواله به نزدیک رسیدیم تا پدرم گفت که ب

بر رنگان تو خود تیر بیدار پدرم گفت که من بپر شده‌ام و کوه از من بپراندازد نمی بدهم
 مرا معاف دارد بهتر است هشام سوگند یاد کرد که به حق آن حدیثی که ما همه دین خود و
 پسران خود را بر گزاشیده‌ایم مرا معاف نمی گردانم. پس به بگو از من بیخ می امید اشاره کرد
 که کمال و پسر خود را به او بده تا بسازد

پس پدرم کمال را از آن مرد گرفت و یک پسر از او بگریه در کمال گذاشت و به قوت
 امامت کشید و در میان شاه و پسر پسر دیگر بگریه بر فاق پسر از او زد که آن را در پیکان به
 دو نیم کرد و در میان پسر از او قرار گرفت پس پسر سوم را گرفت و بر فاق تر دوم زد که آن را
 پسر به دو نیم کرد و در میان شاه محکم شد تا آنکه به تیر چیر پیاپی افکند که هر تیر بر فاق
 پسر سابق می زد و از ده دو نیم کرد و هر تیر که آن حصص می افکند بر جنگ هشام می نشست
 و رنگ سومین صبر می شد که در میان بی تاب شد و گفت یک انداختی ای ابو جعفر
 و تو ماهر ترین مرد و محقق در پیراننداری چتر می گویی که من پسر از فادر میسم؟ پس از او
 بگفت پشیمان شد و عارم فتن پدر من گردید و سر به زیر افکند و بفکر می گردید و من و پدرم
 در برابر او بسنداده می دیم

چون بسنداده به طلب انتخاب پدرم در خشم شد و جدا از آن حضرت داد خشم می شد
 نظر ده سوی آسمان می کرد و ثار عصب از حبیب میبسی ظاهر می گردید. چرخ هشام
 آن حال و در پدرم مشاهده کرد از عصب آن حضرت تم سید و او را به بالای تخت خود
 طلبید و من از عقب او رفتم چون به مردی که او امید پر خاست و پدرم را در بر گرفت و در
 دست راست خود بسایید پس دست در گرفت من در آورد و سر در حساب رست پدرم
 بسایید پس رو به سوی پدرم گردانید و گفت بیوسنه باید که قبیلۀ فریش بر عرب و عجم
 حاکم کند که مثل موئی در میان ایشان باشد مرا خبر ده که این پیراننداری و کی تعلیم تو
 نموده است و در چه مدت موخته‌ای؟ پدرم فرمود: من دینی که در میان اهل مدینه پس
 صحبت شایع است و من در حداب من چند روزی مر تکب پس بودم و از آن مان با حال
 بر که آن کردام و جواب مبالغه گردید و سوگند دادید امروز کمال به دست گر هم هشام گفته
 مثل من کمالداری هر گم ندیده بودم: ای اباجعفر در این امر مثل تو هست؟ حضرت فرمود که
 ما اهل بیت سالت عجم و کمال و اسلام دیر آکه حق تعالی عزایه اَلْیَوْمَ اکَفْتُ لَکُم دِیْنُکُم
 وَاَنْقَضْتُ ظِلَّیْکُمْ بِعَفْوٍ وَ صَبَّحْتُ لَکُم الْاِسْلَامَ دِیْناً به ما عطا کرده است از پیکان پیکر حیران می بینم و

هرگز در میان حائلی نمی باشد از یکی از اینها که او کامل باشد. بچه دیگران در آن فاضلند. چون این سخن را پدرم شنید بسیار در عصب شد و روی محس سرخ شد و دیدم راستش کج شد و اینها علامه عصب او بود و ماعنی سر به رید افکند و ساکت شد پس سر برداشت و پدرم گفت که آب سبب مر و شما که همه فرو خال عبدالمعین یکی نیست؟ پدرم فرمود که چنین است و یکی حق تعالی ما را مخصوص می گردانیده است از مکتوب مرحوم و خالص علم خود به بچه دیگری ر به آن مخصوص می گردانیده است هشام گفت که یا چنین نیست که حق تعالی محمد (ص) را از شجره عبدصاف به سوی کافه حق معبود گردانیده از سفید و سیاه و سرخ پس از که این میراث مخصوص شد گردانیده است و حال که حضرت رسو (ص) پر طبعه حقی معنوت است و خدا در قرآن مجید می فرماید وَلَقَدْ مِيرَاثَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ بَعْدِ سَبْعِ مِائَاتٍ مَخْصُوصٍ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْيَوْمِ

پدرم فرمود از اینجا خدا ما را مخصوص گردانیده که به پیغمبر خود و حق فرماید که لَا تُخْرِكُ بِهِ إِلَهَكَ لِتُعْبَلَ بِهِ^۱ و امیر کر پیغمبر خود را که مخصوص گردانیده و به علم خود به این سبب حضرت رسالت (ص) برادر خود عیسی بن ابی طالب (ع) را مخصوص می گردانید به اراری چند که از سایر صحابه مخفی می داشت و چون پدرم به دارل شد وَتَعْبَاهُ لَنْ يَأْتِيَهُ^۲ بعضی از حفظ می کنند آنها را گویهای ضبط کرده و نگاه دارنده پس حضرت رسو (ص) فرمود عیسی من از خدایم از کردم که آنها را گوش سو گردانند و به پس حشمت عیسی بن ابی طالب (ع) می فرمود که حضرت رسو (ص) هر را با علم عظیم من نمود که از هر بابی هر را با دگر گشته می شود چنانچه شمار خود به مخصوص صان خود می گردید و از دیگران پنهان می دارد همچین حضرت رسو (ص) را از این خود را به عیسی (ع) می گفت و دیگران احرام آنها نمی دانست همچنین عیسی بن ابی طالب (ع) کسی از اهل بیت خود را که محرم با سرار بود نه باز را مخصوص می گردانید و به این طریق با عموم و اسرار به میراث رسیده است.

هشام گفت عیسی دعوی می کرد که من علم عیب می دانم و حال آنکه خدا در علم عیب حدی را شریکه و مطلع نگردانیده است پس از که من دعوی می کردم؟ پدرم فرمود که

حق تعالی به حضرت رسول ﷺ کتابی فرستاد و در آن کتاب بار کرده بود و به او عهد نمود که هر روز فیض جنانچه فرموده است و بر آن علیک الکتاب بتیاناً بکلّ شئ و هدی و مسوطة البصیر

و بار فرموده است و کُلّ شئ احصیناه فی امام مبین^۲ و فرموده است که ما عطف فی الکتاب من شئ^۳

پس حق تعالی وحی فرستاد به سویی بمعبر خود که هر عیب و سر نهیه سویی او فرستاده الهی عی^۴ را بر این مطلق گرداند و حضرت رسول ﷺ امر کرد عی^۵ را که عا از او قرآن جمع کند و مسوچه غسل و نکیس و حنوط او مسوده دیگران را حاصر کند و با اصحاب خود گفت که حرام است بر اصحاب و اهل من که نظر کند به سویی عورت من مگر برادر من عی^۶ که او از من است و من از او هم و از او سب ما^۷ هم و به او لازم است آنچه بر من لازم بود و او سب ما^۸ کرده و من و وفا کننده به و عده عی^۹ من پس با اصحاب خود گفت که عی^{۱۰} من ای طالب بدید از عو قتال خواهد کرد و منافقان بر نازل شد و چنانچه من قتال کردم با کافران بر سر بل فرستاد و بود در حدی از صحابه جمیع ناهین قرآن مگر مرد علی و به این سبب حضرت رسول ﷺ فرمود که دانایان من مردم به علم فصیح علی به نبی طالب است یعنی او باید که فاضل باشد و عمرش حساب مکر می گفت که عمری نمی بود عمر جهل که می شد عدم گواهی به علم با حضرت می داد و دیگران انگار می کردند

پس هشام مدعی علویان می بود که آنکه پس سر بر داشت و گفت هر حاجت که داری از من طلب کن پدرم گفت که اهل و عیال من از میرد آمدن من دو و خشت و خورند است و دارم که من احتیاج مرا حاجت دهی هشام گفت رخصت آدم در همین روز وانه شوم پس پدرم دست در گرد او آورد و دغ کرد و من نیز او را دغ کرده و بیرون آمدم

خود به میدان میرد و حال او رسیدیم در مسیهای عیدالاجتماع کثیری پدرم که شمعنه است پدرم پرسید که ایشان کیست؟ حاجت هشام گفت فسیان و رهیانان بشاری اند ... بن کوه عالمی دارند که داناترین عمای ایشان است و هر سال بکند مریم به برادر او می رند و سابق خود را و موالی می کنند و هر روز می جمع شده اند پس پدرم به برد ایشان ... و من نیز با او و هم پدرم سر خود را به خانه پیچید که او شناسد و با من

گروه مصیری به آن گروه بالا شب و چو به صیاری سسندیدم به نزد میان پستان شست و او بر میان شست و برای عالم خود انداخته و او را بیرون بردند و بر وی مسند نشاندند و او بسیار معمر شده بود و حواله یونان صاحب عیسی را معنی دریافته بود و از پیری آبروهای او بر دیده اش افشاده بود پس آبروهای خود را به حریر ردی بر سر بست و دیده های خود را مانند دیده های آفتابی به حرکت درآورد و به سوی حاضران نظر کرد و چون خبر به هشتم رسید که با حضرت به دیر مصاری رفت کسی از محضر صیاری خود فرستاد که اسبچه میان پستان و آن حضرت می گذارد تا او را خیر دهد.

چون نظر آن عالم بر پدرم افتاد گفت: تو از ملتی به ارادت مرحومه؟ حضرت فرمود بلکه از آفتاب مرحومه ام. پرسید که از عثمایی پستان یا از جهال پستان؟ فرمود که از جهال پستان. بیستم. پس بسیار مضطرب شد و گفت: من از تو سوال کنم یا تو از من سوال می کنی؟ پدرم فرمود: تو سوال کن. نصرانی گفت: ای گروه صیاری، غریب است که مردی از آفتاب محمده به من می گوید که از من سوال کن. سر او را انداخته که ماله ای چند از او پرسیم پس گفت ای بنده حده. خبر ده من از ساعتی که به از شب بست و به از روزه پدرم فرمود: مایی طلوع صبح است و طلوع فتان است. گفت: پس از کدام ساعت است؟ پدرم فرمود که از ساعت هشت است و در این ساعت بیماران مایه هوس می بینند و در دهان ساکن می شود و کسی را که شب خواب نبرد و او را بر ساعت به خواب می رود و حق تعالی او را صاحب رعب و رعیت کندگان به سوی آخرت گردانیده و از برای عملی کنندگان برای خرب دلیل و اصلی ساخته و برای اندک اندک کنندگان به حکمت آن که عمر برای خرب نمی کند حجتی گردانیده.

نصرانی گفت: راست گفتی. مرا خبر ده از آنچه دعوی می کنی که حق بهشت می خورند و می اشامند و از پستان بول و عرق می خورند یا در دنیا نظیر آن هست؟ حضرت فرمود: من چنین در مسکن مادر می خورم از آنچه مادر او می خورد و او از جبری جدا نمی شود. نصرانی گفت: تو نگاشی که من از عثمایی پستان بیستم؟ حضرت فرمود: که من گفتم از جهال پستان بیستم. نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه دعوی می کنی که میوه های بهشت بر طرف می شود هر چند از آن سوال می کنی به حال خود هست یا در دنیا نظیر دارد؟ حضرت فرمود که بنی نظیر آن در دنیا چرخ است که اگر صد هزار چرخ از آن بیرون رود کم می شود و همیشه هست. نصرانی گفت: از تو مسأله ای سوال می کنم که توانی جواب گفتی. حضرت فرمود که سوال کن. نصرانی گفت: مرا خبر ده از مردی که در خود دینگو کرد و

آن. ب به من پسر حاضره شد و هر دو در یک ساعت میوه شدند و در یک ساعت مرید و در وقت مرید یکی پنجاه سال از عمر و گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال زندگانی کرده بود. حضرت فرمود که با دو فرزند غریب و غریب بودید که مندر پستان به پستان در یک شب در یک ساعت حاضره شد و در یک ساعت میوه شدند و من سال ۱۰۰۰ بگذرید بگذرید بگذرید پس حق تعالی غریب را میزاید و بعد از همدیگر او را ده کرده و بیست سال دیگر برادر وجود زندگانی کرد و هر دو در یک ساعت فرستادند پس از حضرت به حساب و گشت از من دانائی در آورده یاد که من رسو گند؟ یا به خدا سوگند که ما این مرد در شام استن دیگری می باشد شما سخن بخواهم گفت هر چه خواهید از او سوال کنید

و به وایت دیگر پنج شب سوار عالم به برد این حضور آمد و معجرات مشاهده کرد و مسلمان شد چون این خبر به امام رسید و به او گفت خبر منجیه حضرت امام محمد باقر (ع) در نصرانی در سام مشتمل شده و بر اهل سام عدم و کمال او ظاهر گردیده: از حایه ای برای پدرم فرستاد و ما را به رودی روانه عذبه کرد

و به رودی دیگر حضرت آمده حبس فرمود به او مدعو گفت که اهل زندان همه مرید تو گردیده اند پس به رودی حضرت روانه عذبه کرد و پس از مدتی به پیک مسیری فرستاد که در شهر ها که در سر راه است گفت در میان مردم که دو یسر خدوگر است و مراب محمد بن عقی و جعفر بن محمد که می اساز راه به سام صلیبه بودند میل کردند به سری مرصای و دهن ایشان را اختیار کردند پس هر که به ایشان چیزی بفرموده یا خواهان سلام کند یا بشما مصافحه کند خویش هفت است. چون پیک به شهر مدینه رسید بعد از ما وارد شهر شدیم و اهل آن شهر در برابر روی ما ایستاد و دشمن دادند و باسم به عقی بیانی طالب عدل و انچه علیه گفت و فرزند ملازمان به مبالغه می کردند در صحن گشودند و ادویه می دادند چون ما را نزدیک در آمد. سیدم پدرم را رسانید و مدار سخن گفت و فرمود که از حد سرسیده و چنان نیستیم که شما گفته اند و اگر چنان باشیم شما را یهود و نصاری محاصره می کنید چنانچه از میانه ما اصابع می سائید؟ از بدبختان گفته که شما او یهود و نصاری بدیدید پس که ایشان خبر می دهد و شما نمی دهید هر چه پدرم رساند نصیحت کرد و سواد بیخوشید و گفته در نمی گسائیم بر و ب شما و چهار یا یا شما خلاص می شد حضرت چون از اسرار مشاهده نمود پناه برد و فرمود از جعفر بن ابی حنی خود حرکت مکن و کرمی در آن نزدیکی بود که بر شهر مدینه مسافر بود حضرت

آن که در مد و رو به جانب شهر کرد و انگشت بر گوشه‌های خود گذاشت و یسائی که حق تعالی در قصه سعید فرستاده است و مسجل است بر مبعوث گردیدن شعیب بر اهل مدین و معدست گردیدن ایشان به نافرمانی او و یسائی خوانند آنجا که حق تعالی می فرماید بقیة الله خير لکم ان کنتم مؤمنین

پس فرمود که ما تئیم به خدا سوگند بقیة خدا در زمین پس حق تعالی صد میاه می سپرد بر انگشت که آن صفا را به کوشی مردی و صغیر و کبیر ایشان را رسانید و یسائی را دهشت عظیم عارض شد و بر نامها آمد و به جانب از حضرت نظر می کردند پس مرد پیری از اهل مدین پدرم را با آن حالت مشاهده کرد و به صدای پدید کرد در میان شهر که ای حنا برسید ای اهل مدین که من در موضعی یساده است که در وقتی که حضرت شعیب فرم خود را عجز کرد در این موضع یساده بود و به خدا سوگند که گر در به روی او نگشاید من با عذاب رشتا از خواهد شد پس ایشان ترسیدند و در رگشودند و درآوردن مبارک خود فرود کردند و طعام دادند و مازور دیگر از نجاری و رفیم پس والی مدین بن قصه به هشام نوشت آن معبود نه او و سب که آن مرد پیر به نقل رسانید و به روی دیگر آن مرد پیر طلسم و پیش از سیدین به هشام به رحمت الله واصل گردید پس هشام لعین به والی مدینه و سب که پام به ره هلاک کند و یسائی که پس اراده عمل یافت هشام به داد که اسفل حجیم واصل شد

و کلیسی به سید صحیح از رفته و سب که ده است که گفت روری از حضرت امام محمد باقر (ع) رسیدم که فرمود در خواب دیدم که بر سر گوهی ایستاده بودم و مردم از هر طرف به آن گوه بالا می آمدند به سوز عین چو مردم بسیار جمع شدند و اطراف آن گوه نگاه گوه بلند شد و مردم از هر طرف فرو می ریختند تا آنکه اندک جمع عینی هم آن گوه ماندند و هیچ مر نه جایی شد و گو آن حضرت این خواب را به وفات خود تعبیر فرموده بود بعد از پنج شب از این خواب به رحمت الله الارباب واصل گردید

و کیسی به سید معتبر و یسائی که ده است که روی یکی از زندانیان حضرت امام محمد باقر (ع) جدا شد و صدای در دست گردید و گفت الحمد لله پس حضرت امام جعفر صادق (ع) گفت که چو مرا ده کی این صدای ایام من رسد کم بعد از چند سالی صدای دیگر آن حضرت جدا شد و بار در گفت است گفتند و گفت الحمد لله و فرمود که ای

جمعہ چودہم از دیہ بروم میں۔ بعد از این در دهن کش

۴. در گزینی + جہانگیر الدرجاہ + مایہ کتب معجمہ روایت کرنا کہ حضرت صادق علیہ السلام فرمودہ کہ پدرم را بیماری صعبہ عارض شد کہ اکثر مریضین در آن حصہ با حاد افتادہ و اہل بیت آن حصہ را نالہ میدادند. آن حصہ را فرمود کہ من در این مریض نحو اہم رفتم و کہ دو کس بہ نزد من آمدند و مرا چہیں خیر دادند پس از آن من صحبت یافتہ و مدعی صحیح و سالم ماندم. پس وی حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام را طلبید و فرمود کہ جمعی از اہل مدینہ را حاضر کن چون ایسا را حاضر کردم فرمود ای جعفر! چو من بہ عالم بقاء رحلت کنم بر غسل شدہ و کفن میکنم و در سہ جامہ کہ یکی ردائی جبرہ بود کہ ہمارا جمعہ در آن می کردی یکی پیراہنی کہ تنوہ می پوشید و فرمود کہ عمدہ بر سر بپند و عمامہ را جامہ ہای کفن حساب میکنم و ردائی من را بر زمین نشین کن بہ خای بختارید کہ من غریبم + در روبرو مدینہ بزی من بختار می توان صاحب و غیر من چہار انگشت از غیب بندگی و مباحو غیر من بریز و اہل مدینہ را گواہ گرفت. چو آنہا بیرون آمدند گفتم ای پدر من! گوارا سچہ می فرمودی بہ عمل می آورم و بہ گواہ گرفتہ حضرت جواد حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام را برای بن گواہ گرفتم کہ بداند و بی وصی من + شد. امامت را حق خدا بخشد پس گفتم ای پسر بر گواہ من ابرو و رتو را از علمہ روبرو حضرت جعفر صادق علیہ السلام را در نزد او رسانیدہ می گفتم. حضرت فرمود ان دو کس کہ در آن مریض مرا خبر دادند کہ صحبت می نمایند در این مریض بہ نزد من مدینہ و گفند در دین مریض بہ عالم بقاء حلت می یابانی و بہ روایت دیگر فرمود کہ ای فرزند من! مگر سبیدی کہ حضرت عیسیٰ بن الحسین (صلوات اللہ علیہ) مرا از پس دیوار دید کہ کہ ای محمد! بیا و رود باش کہ ما انتظار تو می بریم. ۱۲

و در جہانگیر الدرجاہ معقول است کہ حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام فرمود کہ در شب وفات پدرم کہ از خود بہ نزد آن حضرت ہم کہ با او سخن می گویم مرا انشاء کرد کہ نور و و ناگہانی ای می گفست کہ من او را نمودم یا نہ کہ را پدری. گوارا خود صاحب من کرد پس بعد ساعتی بہ خدمت او رفتم فرمود کہ ای فرزند گرامی من در این شب داو حاشی و داغ می گفتم و بہ ناص نصیحت از بحال می ہم و ہم. در این شب حضرت رسالت علیہ السلام بہ عالم بقاء رحلت نمود و در این وقت پدرم حضرت جعفر صادق علیہ السلام (صلوات اللہ علیہ) پرازی من شری و در کہ من آنجا بدم و ہر بشارت لقای حق تعالی داد

و قطب آریذی بہ سید معبر از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ است کہ چو من بہ

و دار پدر بر گوارم شده حال او معیر گردید خوب آن دو صومعه حضرت را هر شب مردی که
و حضرت اب او می گذاشتند دو مرتبه در مود که بر پدر را مردم گمان کردند که حضرت اب از
پنهان می است این سخن می فرماید من رفتم در شب یحکم دیدم که موشی در آن آب افتاده
بود و حضرت به نور انعام در آن حالت فائزانه بود

و خلیمی به سید صاحبیح آن حضرت را روایت کرده است که مردی چند مبل از مدینه دور
بود در خواب دید که بر و نماز کن بر امام محمد باقر (ع) که ملائکه او را در بقیع غسل می دهند
و ایضا به سید حسن روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر (ع) هشتصد در هم برای
بحریه و مائمه خود وصیت فرمود و به سند موثق از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که
پدرم گفت ای جعفر از مال من و همی کن برای مدینه کنندگان که ده سال در سفر من و من حج
بر من بریده و گریه کنند و رسم مائمه را تجدید نمایند و بر مطبوعیت من اثر کنند

مؤلف گوید که در تاریخ وفات آن حضرت خلاف است و مختار حفر آن است که در
رور دوشنبه هفتم ذیحجه سه صد و چهاردهم به سن سیجاء و هفتاد مدینه سفره واقع شد
و پس در نیم خلافت هشتم سن عبدالملک بود و گفته شده که آن حضرت را ابراهیم بن و بن
عبدالملک بن مروان به هر شهید کردند و شنیدیم که امر هشام بوده و غیر مقدم آن حضرت مدینه
تعاقد در بقیع واقع شده است در پنهان پدر و جد بر گوار خود حضرت امام حسن (ع)

و خلیمی به سند معتبر را روایت کرده است که چنانچه حضرت امام محمد باقر (ع) به دار پناه
رحلت نمود حضرت صادق (ع) می فرمود که هر سب جری می افتد و حشید در حجتی ای که
آن حضرت در آن حجره و وفات یافته بودند

فصل ششم

در ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام است

بدان که اولاد آن حضرت باین آنچه شیخ معین و طبرسی و دیگران ذکر کرده اند از ذکر و کتاب مصنف بفرستد ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام و عبدالله که از محدثه محبیه جاب ام فروه نسب هاشم بن محمد بن ابی بکر بودند و ابو هاشم و عبدالله که از ام حکیم بودند و هر دو در ایام حیات پدر بزرگوارشان وفات کردند و علی و مصعب و ام سلمه که بر ام ولد بودند و بعضی گفته اند که ام سلمه از مادر دیگر بوده

شیخ محمد علیه السلام فرموده که عبدالله در عصر و صلاح بسیار آلیه بود و ویت شده که داخل سد بر مردی از بیعیه نامزد اموی خراسان او را بکشد عبدالله گفت مرا مکس نامی از یزید بن سعیدت کسم برد حدای اموی گفت بول این مقام و مرتبه نسبت پس او را هر دو شهید کرد و انقیاد

و عبدالله پسری است اسماعیل نام که عیینه حال او از اصحاب حضرت صادق علیه السلام معروفند و در شرح کافی ملا حلیل است که عبدالله پسر امام محمد باقر علیه السلام دختری بوده مکنه به ام خیر که بر ام خیر در حدیثه مسوم به اوست و تاج الین بر رهبر حسبی در عیایة الاختصار فی اخبار الیوتات المعویه گفته که علی پسر امام محمد باقر علیه السلام دختری داشت فاطمه نام، مریح کرد او را حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و سر عیسی در بغداد در محبیه جعفر به در ظاهر مریع بعدا واقع است

محبه الدین بن چهارم مورخ در تاریخ خود گفته مشهد ظاهر در حصر به است، و گفته آن
هر یه ای است از اعمال خالص بر دیک بعد از ظاهر شد در آن قبری قدیم و بر آن سنگی بود که
بر آن نوشته بود

بِسْمِ اَنتَ اَللّٰهِي الرَّحْمٰنِ هٰذَا ضَرْحُ الظَّاهِرِ عَمِيٍّ بَيْنَ اَمْتِنِ بْنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و بقیه سنگ از او جدا شده بود پس به کرده در پایه ی از حُصْب یعنی از آن تعمیر کرد
و در عمو بن نعیم سخی از مسوولان که کتاب دیوان حاکم با او بود و راست و رست کرد
و قندبنهایی از من بر آن آویزه کرد و در آن صحیح گشاده کرد پس او بعد از این
معمیرات یکی از مشاهد و مراعات گشت حاج الدین گفته که مشهد در زمان ما مجهول و
حراست است و جصاصی از فقره در آنجا منزل داشتند و بر دیک است که خارش محو و مایود
شود

مؤلف گوید آنچه مسطور است در مال مغربه عینی بن محمد الباقی (ع) در ناحیه کاشان در
مشهد اردهان است و معروف است به شاهزاده سلطانعلی، و باید می کند نوشتن را در این
مشهد بجهت در بحر الانساب است که مرمود

عَمِيٍّ بَيْنَ اَمْتِنِ بْنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ هٰذَا ضَرْحُ الظَّاهِرِ عَمِيٍّ بَيْنَ اَمْتِنِ بْنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و از فاضل حبیب میرزا عبدالله صاحب ریاض العلماء نیز نقل شده که مرمود فخر عینی
بن محمده الباقی (ع) در حوالی بند کاشان است و بر اوست شیشه ای رقیعه و از برای او است
گرامت ظاهر و در اصفهان نزدیک مسجد شاه بقعه و مرادی است به نام احمد بن عینی بن امام
محمده الباقی (ع) و سنگی در آنجا است به حقه که می بر آن نوشته است.

بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهْنًا هٰذَا قَبْرُ حَمِيْدٍ عَنْ بَيْنِ مُحَمَّدٍ اَلْبَاقَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَقِيَّارُ عَمِيٍّ سَيِّدَتِهِ وَ اَلْحَقُّ بِالصَّاحِبِ

و در بیرون بقعه سنگی است مستطیل بر آن نفس است امیر رب العالمین به تاریخ سه
مئات و سی و هشتاد و یک این امامزاده است فخرم جویم عالم فاضل فیه سه حناب
آی شیخ محمد تقی معروف به آقا محمدر در بقعه بر رگو با قبه عالییه، امکنه الله فی حیة علیهم

و صاحب روضات الجنات در ترجمه امیر سید محمد تقی کاشی یسب مشهوری گفته که در یسب مشهور کاشان امام ادهائی است مسووم به یکی از اولادهای حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بعضی گفته که مسووم است به یکی از اولادهای حضرت ابی موسی بن جعفر علیه السلام و اینجاست حقیقۃً است و الله العالم.

و ام سیده روحیه محمد از خط بن عبد الله الباهر بن امام ربیع العابدین علیه السلام بوده و او مادر اسماعیل بن محمد از فقه است که با ابو النضر یا خیر و ج کرده. کداهن بعضی المشجر است.

باب هشتم



در تاریخ حصرت امام به حق باطقی
مبین المشکلات و الحقایق
جناب ابو عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام است

و در آن چند فصل است

فصل اول

در بیان ولادت و اسم و لقب و احوال و اندک آن حضرت است

ولادت آن معابد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در روز دوشنبه هجدهم ماه ربیع الاول سه ششاد و سه واقع شده که موافق است با روز ولادت حضرت سید الشهدا و با روزی است شریف عظیم البرک که پیوسته صالحین از آل محمد علیهم السلام از قدیم الانام سرگرم می‌سمردند و در آن روز غایب می‌گردیدند و در آن روز در روزه اش فصل کبیر و شواهد عظیم وارد شده و صاحب است در آن روز صدفه و باب مسامحه مبرحه و به جای او در حیرات و سرور نمودن اهل بیت

اسم مبارک آن حضرت جعفر بود و کنیت شریفش ابوجعفر و القاب آن حضرت صابر و فاضل و ظاهر و صادق بود و مشهور به این القاب آن جناب صادق است.

این بابویه و عطف او بدی روی کرده اند که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که امام زین از کجاست؟ فرمود: محمد نام که عثم را می‌شکافت شکافش پر سیدند که بعد از او امام که خواهد بود؟ فرمود: جعفر که نام او نزد اهل اسماء صادق است گفته اند چه بد-خصوص او را صادق می‌نامند حال آنکه همه اسماء صادق و رسنگوئید؟ فرمود که جعفر داد هر یک از پدر من رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود چو آن بود شود قدر بد من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام او را صادق نامند بر که پنجم از فرزندان او جعفر

نام خود داشتند و دعوی امامت خود را کرده و دعوای وی اقرار و او بر خود حصر کذاب
اقرار کننده بر حداسه یمن حضرت امام زین العابدین (ع) گریست و فرمود که توی می بینم
جعفر کذاب که را نگه می آید خدیجه جو. اما خود بر نفسش و بتحصیل امام یحیی
یعنی صاحب اثر مان صواب الله علیه

و در سبایل حضرت صادق (ع) گفته اند که آن حضرت ب میانه خال و افر و خه رو و سفید
بدن و کشیده بینی و موهای او سیاه و معتدل بود و بر ح و بی حال ساهو بود به و اب
حضرت امام صادق (ع) عشق بگیری حضرت زین العابدین (ع) و عصمت بن حلقه و به و اب دیگر الله
حائز کل شئ و به و اب معمر دیگر آنست نفی لعنهم بر الزانی و به و اب دیگر امام الله لا
قوة الا بالله استعین الله به ده و غیر از اینها در بعض سنده

والله ما جده آن حضرت ب نجیة حلیه مکرمة عیبا جناب و لطیفه مسعاهه ام فرموده است هاسم
بن محمد بن ابی نکر است که حضرت صادق (ع) در حق او فرموده. ثابته امر من است و ثقب
و احسنه و لفته یحیی و الهیج

یعنی امامم از جمله نانی بود که انداز و رد و شو و برهین گذاری اختیار کرد و محاسن
و نیکو کاری نمود و حد و حد داشت بیکو کارا را همانا حضرت صادق (ع) در این کلمه
موضحه و صفت کرده است. مستدرک به تمام اوصاف او. یعه همان طور که حریر و
امیر المومنین (ع) در حد اب تمام بن عبده که موالا کرد از آن حضرت که و صفا کرد برای ده
معین را که کرده است. انی الله به احسن حان الله مع آلهم انکوا و آلهم ثم نصیروا چه اینکه
عنده در شرح او گفته اند که کم یا مراد از عو جناب کرد است. بچه خدای تعالی بهی
فرموده و احسان به حد و رد هر چیزی است که حق تعالی به حد امر فرموده پس این کلمه
جامع است صفات معین و فصایل اهل الله.

و شیخ حلیا همی بن النحس معروفی در اثبات الوصیه فرموده که امم و و از تمامی رنلا
مان خود بهو این ربان بود و روایت کرده است حضرت امام زین العابدین (ع) احدیسی که از
جمعه آنهاست اول آن حضرت به او که بی آن فرموده من دعا می کسی می ای گناهکارا: سبعا ما
در رور و سب صا و اب ایعی استحقار و طیب امر من می کسی بر اهلان پر که حد صر
می کنیم بر چیزی که می دانیم و پس از حدی می کنند بر جیه می که می دانند

مؤلف گوید که نام هم و حدان محلیه و مکرر می بود که به سب از حضرت صادق (ع)
گاهی به این المکرر می می کردند و روایت شده از عبد الله اعنی که گفته اند فرموده که

پوسیده بود کسانی و طواف کعبه می کرد مسکری که کسی او را ببیند پس اسلام کرد
حجر الاسود را به دست چپ بردی و بجا بوی گفت: یا امة الله قُ اخطأت الکعبة ای کنیز
خدا حق کردی در بردن و اداب که به دست چپ اسلام کردی به ام فروزه فرمود ان لا عیلة من
عسکنا یعنی همین خواهد چیزی یاد دهی همانکه از علم شد بی یارییم.

لقبر گوید طاهر را مردار فقهاء عامه بوده و جنگونه عی و بی نیاز باشد از همه عافه رسی
که شوهرش یافه علوم اولی و خبر بی باشد و پدر شوهرش حضرت امام زین العابدین علیه السلام
و فرارس یسوع علم و معدن حکمت و یمن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام (صوب الله علیه
احمسن باشد و پدرش از تفاه و معتمدان عی بن الحسین علیه السلام و یکی از فقهاء سبعة صدقه
باشد در حجر علم رسی شده و در بیت فقه بشو و خاک کرده و هم فراره را حوا هری است
معر و نه به ام حکیم رو حیه است حاج عمر بصری اس عی الله بن جعفر بن ابی طالب در صر الله عنهم
اجه بی والده یسمی اسحابة که مردی خلیل و امیر بهم به ده و او پدر داود بن القاسم است که
معر و فاسی ده ابو هاشم جعفری بغدادی و بیاید دگرش در اصحاب حضرت صادق علیه السلام

فصل دوم

در مختصری از مناقب و مکارم اخلاق و سیرت حمیده
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اعتراف دوست و دشمن
و موافق و مخالف به فصل ان حضرت (صوابانه علیه)

اَنتَ يَا جَعْفَرُ صَوِّى الْمَدْحِ وَالْمَدْحُ عَمَاءُ اَلْحَمْدُ لِاَشْرَافِ الْوُجْهِ وَلِكُلِّمِ اَنْتَ مَسْمَاءُ
حَازَ حَقَّ الْمَدْحِ مِنْ هَذِهِ وَبَدَأَ الْاَنْبِيَاءُ

شیخ مفید رحمته الله فرموده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در میان برادران خود حبیبه پدرش
امام محمّد باقر علیه السلام و وحشی و قائم به اسم امامت بعد از آن حضرت بودند و در تمامی برادران خود
افضل و برتر بود و قدویش عظیم و جلالش بیشتر بود در سیلا عارفه و حاصه و آنقدر
مردمان از علوم آن جناب سخن کرده اند که نه تمام بلاد و شهرها مشغول گشته و اصدع عالم را
فرگرفته و سخن شده را حدی از علم اهل بیت علیهم السلام بجهت آن حضرت نقل شده و نقده اخبار و
سند آثاری سخن کرده اند از ایشان مانند آنچه از آن حضرت نقل کرده اند

همان اصحاب حدیث جمع کرده اند اصحاب راویان از آن جناب از ثقات و محققان
در راه و مقالات، عده بسیار به چهار هزار سیده و انقدر، دلایل و صیحه بر امامت آن حضرت

ظاهر شده که دهر را روشن نموده و ریا را مخالف و انگیزه آن را در آن دلائل به
ایراد سپید است. (النتیجه)

و سید سیدجی مباحثی گفته که منافات آن حضرت بسیار است به حدی که محتاج به آن است
مقام در محضات ورد و مسوومی بسیار دارد و انواع آن در حیرت شود
روایت کرده اند از آن حساب جماعتی از اعیان ائمه اهل سب و اعلام پیشانی مانند یحیی
بن سعید و ابن شریح و مالک بن انس و ثوری و ابو یزید و ابو یزید و یزید سجستانی و غیر اینها
بهر و به در کتاب ادب الکاتب گفته که کتب جعفر ر امام جعفر صادق علیه السلام نوشته و در آن است
آنچه مردم به دانستن آن احتیاج دارند و آن کتاب و به همین جعفر اشاره کرده ابوالمعلا
معمری در قول خود

معد صلیبوا لای الیاب
توسرته الشیخ و هی شعری
انما هم علیکم فی جلی جعفر
تسریه کمال عبد سید و قسری

یعنی مردم معجب گردید از اهل بیت و فنی که آمد ایشان را عزم اهل بیت در پوست
بر غاله که جعفر باشد یعنی می گویند چگونه می شود که این همه عزم در پوست بزرگاله
چهار ماهه جمع شود پس برای دفع استبعاد بیان می گویند آینه محرم که سطرلاب باشد با
یکه چیر کو چکی است می نمایند به محکم سما و زمین و جاهای محصور و غیر محصور
و رو بسته که آن حضرت محاسنی داشت برای عارف و حاضره و مردم از اقطار عالم به
خدمتش می رسیدند و آن حضرتش از حلال و حرام و از سبیل قرآن و فصل الجواهر سوال
می نمودند و حدیثی از خلیفه یزید بن معاویه آمده مگر با جوابی که فرمود و پسندیده اش بود
غیر گویند که ظاهر این محکم در ایام حج بوده برای آن حضرت و بالجمله نقل بسته
احدی آنچه هم شده از آن حضرت از عموم و آن یک چهارم را سفر از جناب و این
کرده اند و بطور کتب و اسفار دینی از حدیث و عموم آن حضرت مینویسند و مورخانی از
اعیان عدم آن حضرت به بیان بسته یک قصه ای مانند که از عارفان آمده و گفته شده که
بعضی از علماء عارفه از بلامه از حداد و بیاض آن جناب بوده اند و از آن بر گو را احدی که دهاند
مانند ابو حنیفه و محمد بن حسن و ابو یزید طبرستان و آن حضرت در حدیث کرده و سفید
نموده و ابراهیم بن دهم و مالک بن دینار از علامان آن حضرت بوده اند

مؤلف گوید و سائیسہ جاسد کہ مادر این مقام بہ ذکر چند حدیث دیگر می‌جویم:

اول - [امام صادقؑ با ابو حبیہ]

این مہر شوم از مسجد ابو حبیہ علی کہ رہ کہ جس میں زیاد گفت سہم کہ از ابو حبیہ سوال کردند کہ را دیدی کہ از تمامی مردم لغزشش پیسر یا شد؟ گفت جعفر بن محمد رمانی کہ منصور او را از مدینہ طہییدہ بود فرستاد بر دین و گفت ای ابو حبیہ، مردم منصور جعفر بن محمد سدہند مہیکن برانی سوال از او مسالہ خای مشکل و سخت خود را پرسر مر آمادہ کردم دای او چہن مسالہ پرسر منصور مر بہ برد خود طہید و در دو شب در حیم ایود من بہ سوی اورقم پس جوی وارد شد م بر او دہم حضرت امام جعفر صادقؑ در طرف راست منصور نشسہ بودہ چہن کہ نگاہم بہ دو افتادہ نیسی از آجانب بر من داخل شد کہ از منصور فک پر من داخل شد پس سلام کردم بہ او اشارہ کردند من شسم. آن وقت بہ کردہ حیات صادقؑ گفت ای ابو عبداللہ این ابو حبیہ سب فرمود نی می‌سسم او آنگاہ منصور و بہ من کرد و گفت بر من در ابو عبداللہ سوالا خود دہ پس من می‌پرسم: از حضرت مر و او جواب می‌دادہ می‌فرمود شما درین مسالہ چہن می‌گوئید و اہل مدینہ چہن می‌گویند و فتویٰ خودس گاہی موافق ما بود و گاہی موافق اہل مدینہ و گاہی مخالف جمیع و یک یگاہ جواب داد تا چہن مسالہ تمام شد و در جواب یکی از آنہا حلال سمود "و گفت ابو حبیہ گفت پس کسی کہ اہم مردم نامد بہ اختلاف اقبال از ہمہ غمزش پیسر و لغزشش زیادہ خواہد بود

دوم - [امام صادقؑ با مالک]

سہج صدوق از مالک بن انس فقہ اہل مدینہ و امام اہل سب روایت کردہ کہ گفت من وارد می‌شدم بر حضرت امام جعفر صادقؑ پس پری من نا یالسن می‌آورد کہ نکیہ کنم بر اب و می‌شد " فد مر و می‌فرمود ای مالک، من تو دوست می‌دارم. پس من مسرور می‌گسم بہ اب و حمد می‌کردم حد را بر اب و جبال بود حضرت کہ حالی مہ از یکر از سہ حضرت بہ ورہ دار بود و یا فاتمہ بہ عذاب بود و یا مشعوب بہ ذکر و حضرت بہ از بررگاز عبا و اکاسر عباد بود و از کسانی بود کہ در مودع خوف و خشیہ از حقو بحالی و

را حضرت کثیر الخدیث و خوش مجالس و کنیزان فرزند بود و هرگاه می خواست بگوید
 قَالِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رنگش معیبر می گرد گاهی سیر می گشت و گاهی روزه جدی که
 نمی شناخت او را کسی که می شناخت او را، و همانند آن حضرت در یک سال به حج رفتم
 همین که شورش یمن در محل حرام خواست نایب گوید چنان حالش متقلب شد که هرچه
 کرد نبیه میگوید صفا در حدیث شریفش منقطع شد و بیرون میآمد و نزدیک شد که از سر به
 میں افتد من گفتم یابن رسول الله نبیه دیگر و چاره نیست چرخش را فرمود ای سر
 ای غافل، چگونه حرأت کم بگم یم. اَلَيْسَ لَكَ اللَّهُمَّ ثَنِي و می رسم که حق عزوجل بفرماید لا
 تُؤْتِيكَ وَلَا مَعْدِيكَ

مؤید گوید که خوب تأمل کن در حال حضرت صادق (ع) و عظم و وفور او از
 سوره حدیثی که در وصف حدیث از حضرت برتر اسم میرید حاجت پزیر
 حالش معیبر می گردد آنکه سر پیچید و پاره ها او را بگیرد و پایداریت
 معظم و حرام اسم مبارک حضرت سر ﷺ ذکر کن و صواب بعد از اسم مبارکش
 بر سر و کمر سریش در جان پوشی صفات را بنمود و اشاره بعد از اسم
 مبارکش و پس و مانند بعضی از محرومین از سعادت به رمی و یا صنم و نحو آن
 اکتفا مکن بلکه بگو و صو و اظهار اسم مبارکش مگو و صو و با صمه ایستاد از
 حضرت سر سعادت بخواد که در وظیفه خود بساید از حضرت کوتاهی نمودی و به بیان
 عجز و لایه بگو

هزار مرتبه شویم دهان به مشک و گلاب سوزان تو پر دی گمان پس دینی است

از این ها و مولی آل جعفره را یک اسم که گفت من در مدینه حدیث حضرت
 صادق (ع) بودم پس چند روزی در مجلس حاضر شدم، بعد که حدیث مشهور گفتم
 فرمود ای ابو عمار، چند روزی است که سوز من پیسم آگفت چشمت بود که بسری برای
 من منوبه شده بود فرمود از ک الله لک قیله چه نام نهادی او را؟ گفتم محمد حضرت چو
 نام محمد شنید صورتم را بردزدیک من و می گفت محمد محمد محمد آنکه نزدیک
 شد صورتم را بچسبید به من پس از او فرمود خاسم خدا ما پادرم و نامی اهل میر هدای
 رسول خدا ﷺ را پس فرمود دشنام مده پس سر و سر او را دیدم که او و بدان که سب
 خانه ای که در آن اسم محمد باشد مگر آنکه آن خانه در هر روزی پاک می شود و بعد از آن کرده شود

سوم - [روش بحث آن حضرت]

در کتاب **موجیه معضل** است که معضل بر عمر در مسجد حصر رسول صلی الله علیه و آله بود شنید این ائمه العوجان با یکی از اصحابش مشغولند به گفتار کلمات گمراه معضل خود داری بنویسند کرده فریاد زدند که یا عدو الله، الخلف فی دین الله و اکثر الباری جلّ قُدسه ای دهم حقه در دین حق الحاد و یدعی و مکر در دین تعالی مدعی: «و از این نحو کلمات بدوی گفت این ائمه العوجان گفت ای مرد اگر تو از اهل کلامی نباشی هم گنیم گنیم، هرگاه تو ائمه حجت گردی ما متانت تو بر ما نیستیم و اگر از عدم کلام بهره داری ما با تو حرفی نداریم و اگر تو از اصحاب جعفر بر محمدی حصرت باشی ما به این نحو مخاطبه نمی‌کنیم» به مثل سوابق مخاطبه نمی‌شد با و به تحقیق که مسنده است از این ضلالت بیشتر از آنچه در سبیدی و هیچ شخص به ما نداده است و در جواب ما به هیچ وجه بعدی نمود و شهادت از مردمی است حجب با وفای عاقل محترم و ثابت که از حقایق خود به در برود و از طریق رعو و محضار با عیون بگذارد و عصب و راسبک نماید بسوی کلام ما او گوش ده و خام حجت و دلایلی ما با اینکه ما هم چه دانیم بگوئیم و هر حجت که داریم بیاوریم به حجتی که گمان کنیم بر او عبیه کردیم و حجت از راه قطع نمودیم و وقت شروع کند به کلام حسن ناصر کند حجت و دلیل ما را به کلام کمر و حساب غیر بسدی مردم کند ما به حجت خود و قدر ما قطع کند و ما را رد جواب خود عاجز نماید قایل گشت. من اصحابه لمخاطبه یقول یطهه سپس هرگاه تو از اصحاب ما بجائی باشی ما مخاطبه کنی به ما خطاب او.

چهارم - در برآوردن آن حضرت حاجت شقونی و موعظه فرمودن و را

در تذکره مطهر حوزة است که از مکاتیب خلاص حضرت صادق علیه السلام است آنچه چندی که و محشری در ریح الأبرار نقل کرده از اولاد یکی از اولاد کرده های حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفتند: «ای که معصوم شروع کرده بود به عفو و خیر و دادن به مردم، من کسی ندانم که برای ما به دستور مشاعت کند و جایزه برای من نگید و لاجرم قسم بی در خانه او منجیر ایستادم که نگاه دیدم جعفر بن محمد علیه السلام پدید آمد و من حاجت خود را به آن جناب عرض کردم، حصر ما داخل شد بر معصوم و بیرون آمد در حالی که عصا برای من گرفته بود و بر من سپرد نهاده بود پس عطای من به من داد و فرمود: **بْنُ الْمُنَسِّ بْنِ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ أَنَّهُ يَمُوتُ**

لکن آنکه مثلاً... یعنی احتیوی از هر کس باشد بیکو سبب و یکی از تو بیکو بر است... به سبب مکان و مردم... تو از ما... یعنی آنست که به ما که مردم حر و مولی در راه کرده ما می دانند و بدی و بیعی از هر کس بد است و لکن از تو بیعی بر است به جهت مکان تو از ما... و این فرمایش حضرت صادق (ع) به او پرتی... بود که شعرانی شمس امام حر و مولی از او مکارم اخلاق آن جناب بود... بر حسب کرد و خدجش را بر آورده یا هم به حال او... او به نحو تعریض و کشایه موعظه مردم و بدون تصریح به عمل رسا او و هدایت اخلاقی ایشان (ع)...

پنجم - در حفظ کردن آن حضرت است لباس و زیست خود را نه لباس و صله دار

و این شده که روزی یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) بر حضرت وارد شد و دید آن جناب پیراهنی پوشیده که گریه دار... و صله رده اند... آن مرد... پیراهن نظرد... بر... پیراهن پوشیده... گم یا از یوسفید... حضرت... عجب داشت حضرت فرمود... چه شده تو... که نظر به سوی من دوخته ای؟ گفت... هم... به پیراهن... نه در گم... پیراهن مناسب فرمود برادر این کتاب را و بحوالا... چیزی که در او نوشته است.

او ای گفت... حضرت... آن حضرت... کتابی بود... پس... م... نظر افکند و او دید نوشته است در آن: لَا تَلْبَسْ لَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ وَلَا مَالٌ يُلَى لَا تَقْدِيرَ لَهُ وَلَا جِدَدٌ لَنْ لَا خَيْرَ لَهُ... نعم... ایمان ندارد کسی که حیاء ندارد و مال ندارد کسی که در معاش خود تساهل و افسانه ندارد، و مؤلف گوید که کسی که کینه ندارد...

مؤلف گوید که... بر دین و عطف و کمالات حکمت... حضرت امام محمد باقر (ع) کلماتی در حی و بیانی در تقدیر همیشه به آنجا رجوع شود.

ششم - در تسلیم والد دختران و اندوه روزی ایشان است

شیخ صدوق روایت کرده که روزی حضرت صادق (ع) رسید از حال یکی از اهل محسنی که کجاست؟ گفت... غلیل است... پس حضرت به عبادت... هم... یاف برد و شمس... بر او دید که... مرد نزدیک به مرد است... هر موده... حیث... ظنک... یال... بیکو که گمان خود را به خدا... مرد گفت: گمانم به خدا... بیک است و لکن عم... برای دخترانم است... هم...

ماحوش نکرد مگر عصبه بها. حضرت فرمود: **الَّذِي يَرْجُوهُ يُضَيِّعُ حَسَنَاتِكُمْ وَيُحْمِلُ سَيِّئَاتِكُمْ قَارِئُهُ** اصلاح یابنک.

و آن خدائی که امیدواری به او برای مصاعف کردن حسنات و بدو کردن گناهات پس امیدواری باشد برای اصلاح حال و دگر بدهد یا بداند پس که حضرت علیه السلام فرمود که در لیحه المعراج در بابی که گذشتیم از سدره المستهی و میبدم به دوحه‌های آن دوحه بعضی میوه‌های آن شجره که پستانها و میوه‌های آن است بیرون می‌آید از بعضی آن میوه‌ها را از بعضی دیگر غسل و از بعضی دیگر میبدم و خوب میبدم و از بعضی شجره و از بعضی چیری میبدم و از بعضی پائین می‌رفتند به سوی زمین پس می‌دانند خود گفتم که این چیره کجا و می‌بند ۹۰ بود با من عین بول و پر که من از صریح و مجاور کرده بودم و او مانده بود از مقام من پس بد کرد مرا پروردگار عز و جل در سر من که ای محمد من یحیی و یابیدم از این مکان که بالاترین مکانهاست به جهت هدای دختران من زمین از آتش سو و پسران ایشان پس بگو به پدران دجرها که سینه‌های من بکنند بر من چیزی پساک پس همچنانکه مرا آفریدم ایشان را روزی می‌دهم ایشان را.

مولف گوید مناسب دهم در این مقام پس چند شعر را از شیخ سعیدی نقل کنم فرموده

یکی طعن دندان پرورده بود	پند و سر به فکر به فرو پرده بود
که من به او برگ از کجا آوردمش	مروقت سبب شد که بگداورمش
چو بچاره گفت این سخن بشنید	نگر تارن او را چه مردد گفت
محمود مولد ابلیس با حان دهد	که هر کس که دندان دهد دندان دهد
سواناست احمر خداوند دور	که دوری رساند سو چندین دور
نگهبانده کودک انار شکم	نویسنده عمر و دوری است هم
حدود نگاری که عبیدی خرد	بدرد نکثت آنکه عید آفرید ۱۴
سو را بیست پس تکه پر کردگاه	که مملوک پر خداوندگاه

هفتم: در عفو و کرم آن حضرت است

از مشکوه الأنوار من است که مردی خدمت جعفر صادق علیه السلام رسید و عرض کرد پسر عمویب فلان، اسم جانت را برد و گناهی چیری از بدگویی و باسره مگر بده برای تو

گفت. حضرت کبر خود را فرمود که آب و صور بر پس حاضر کند. پس وضو گرفت و داخل نماز شد. او ای گفت. من در دلم گفتم که حضرت بعزیز خواهد کرد بر او پس حضرت را دو کعبه نمازگرا نشاند و گفت ای پروردگار من، بن حق من بود من بحشیدم بری او و تو جود و کرم را از من بیشتر است. پس بخشش او را و مگر او نه کردار سر و حرمانده او نه عیبش پس رفت که در حضرت و بسوسه برای او دهنده کرد و من بعد از کرم از حال بحالت.

هشتم - در نان بردن آن حضرت است برای فقراء طَلَّةٔ پنی ساعده در شب

صبح صدهای رویت کرده از معنی بن حبیب که گفت شبی حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون شد به قصد طَلَّةٔ پنی ساعده یعنی سابیال بنی ساعده که روزی در گریه و در اسحاج جمع می شدند و شب قدر و غریب در بجای می خواندند و بن سبب از آسمان باران می بارید. من نیز از شعبان آن حضرت بیرون شدم و می رفتم که ناگاه چوری از دست آن حضرت بر زمین افتاد آن جناب گفت: بِسْمِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ رُدِّهُ عَلَيْنَا جَدَّوْهُ. بچه افتاده من برگردان. پس من نزدیک رفتم و سلام کردم فرمود: معنی؟ گفتم: لَبَّیکَ فدای موسوم. فرمود: در حال سر بر زمین و هر چه به دست بیاید جمع کن و به من بزد کن. گفتم: دست بر زمین ماییدم رفتم سال است که بر بنی ربحه سده است پس جمع می کردم و به آن حضرت می دادم که ناگاه انبانی را باز یافتم پس عرض کردم: فدای موسوم بگدا من بن انباله به دوش کشم و بیاورم. فرمود: نه بلکه من او بنی سبیم نه بر انس بن و یکی جز از حصص می دهم که همراه من بیانی گفت پس در آن حضرت رفتم نا به جنبه بنی ساعده رسیدم پس یافتم در آنجا گروهی از فقره را که در خواب بودند. حضرت یک قرص از دو قرص دال در زیر خامه آنها می نهاد نامه خبر بن حنیف. سده دال او را بر زیر رحمت از گناها و برگشیدم. گفتم: فدای موسوم این گروه حق را می شناسد یعنی او می شناسد؟ قال: لَوْ عَرَفُوا بَوَاقِیَهُمْ بِالذَّقَّةِ وَالذَّقَّةُ هِيَ نَجَسٌ. فرمود: اگر می شناسد نا بها از حق. بن بر مساوات می کردم و نمکی میریزد نشان اصافه می کردم. فقیر گوید که در کلمه طَلَّةٔ پنی عبارت از خبر به نیم سخن معنی سده و بوده اگر حق می شناسد هر آینه مواضع می کردیم نا بهمان نه نمک یعنی در هر چه داشتیم نا نمک ایشان شریک می کردیم.

نهم - در عطای پنهانی آن حضرت است

امیر شهر سرب از ابو جعفر جنعی نقل کرده که گفت حضرت امام جعفر صادق (ع) همیانی را به مر داده فرمود این دهنده به دلال مرد هاشمی و مکتوب که مکتوب داده اوری گفت ب مال خوب به آن مرد دادم گفت خدای حیر دهنده آن که این مال برای من فرستاده که همیشه برای من می فرستد و من به ب زندگانی می کنم ولیکن جعفر صادق (ع) یک دو هم برای من نمی دهد و آنکه مال بسیار دارد

دهم - در عطاوت و رحم آن حضرت است

از معاذ ثوری روایت شده که روزی به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید آن جناب معمر را دیدار کرد مسیب بغیر بنگار پرسید آن حضرت فرمود که من بهی کم ده بودم که در خانه کسی یا لای نام برود، پس وقت داخل خانه شدم بکی از کنیزان را که تربیت بکی از نوادگان من می نمود با هم که طفل مرده بود و خالای بردن آن مسیب چو نگاهش به من افتاد محیر شد و بعد طفل را دستش افتاد بر زمین و میزد و تعجب رنگ من از جهت عصه مردن طفل بیست بکجه مسیب آن ترسی است به آن کنیز که از من پید کرد و یا پس حال آن حضرت کنیز که مرده بود نور به جهت خدمت را د کردم. بکی بر او میست یا کی نباشد و بر

یازدهم - در طول دادن آن حضرت است رکوع و

تعه الاسلام در کافی مُسند از ابابکر بن عبد رواب کرده که گفت وارد شدم بر حضرت صادق (ع) هنگامی که مشغول نماز بود پس شمردم مسبیحات او را آخر رکوع و سجودش شصت و سی و سه.

دوازدهم - در استعمال آن حضرت است طیب را در حال روزه

و در کتاب رواب کم ده که حوق حضرت صادق (ع) روزه می گرفت و وی حوس استعمال می نمود و می فرمود الطیبُ فَمِنْهُ الصَّامُ ابوی حوس تحفه بود و در سنده

سیر دهم - در عمده گری آن حضرت در بستان خود

و نیز در «ا» کتابه از ابو عمرو شیبانی و جب؟ ده که گفت دیدم حضرت صادق (ع) که
 به یمن بر دست گرفته و پیراهن عقیقی پوشیده بود و در بستان خویش عمده گری می کرد و
 عجره از پشت مبارک می ریخت گفتم: فدای تو شوم بیل ر نه من بدو با عدا سوگند
 فرمود همان مرد دوست می دارم که مرد اذیت نکند به خوار - باب در طلب معیشت

چهاردهم - در مزد دادن آن حضرت است به عمده در اول وقت قرعش از کار

و نیز از سعید روایت کرده که گفت جماعی ر جیر کردیم که در بستان حضرت
 صادق (ع) عمده گری کند و مذهب عمل ایشان وقت عصر بود، چون از کار خود فارغ شدند
 حضرت به معب علام خود فرمود که مرد بن جماعت ر ده بیس از بکه عرفشان خشک شد

پانزدهم - در خریدن آن حضرت خانه ای در بهشت برای دوست خجلی خود

فعل او مدی و ابن شهر شوب از مشایخ بن الحکم و یث که ده اند که مردی از منوک حبیب
 از دوستان حضرت صادق (ع) بود و هر سال به جهت ملاقات آن جناب به حج می رفت و
 چون به مدینه می رسید حضرت او را می داد و او از کربلا می آمد و از ادبی که به آن جناب
 داشت طور می داد مکت خود را در خدمت حضرت نایک می بست که مدینه آمد پس از بکه
 از نجیب آن جناب مرخص شده به عزم حج حواس حرکت کند ده هم از در هم به
 حضرت داد تا برای او خانه ای بخرد که هر گاه مدینه بیاید مراحم آن جناب بسود و منبع
 را مسلم بن حضرت بنود و به جانب حج رفت چون از حاج مرخص گرد و خدمت آن جناب
 سرایان مد عمر می کرد برای مر خانه خریدید؟ فرمود بلی و گاعدی به و مرخص فرمود
 و گفت این خیاله بن خانه است آن مرد جوان ر خیاله ر خواستند بوشه اند بشم الله
 الزخیم الزخیم بن خیاله خانه ای است که جعفر بن محمد خریده از پسرانی فلان بن فلان
 حبلی و آن خانه واقع است در نزد من بریر محدود به حدود اربعه حد او به خانه
 سو، حدنا حدنا حد و امیرالمومنین (ع) حد سوم حسن بن علی (ع) حد چهارم حسین
 بن علی (ع) حد پنجم آن مرد بوشه خواند مرخص کرد فدایت سووم راضی هم به بن خانه
 فرمود که من پوی خانه را پخش کردم در قرقران حسن و حسین (ع) و امیدوارم که

جن معالي او تر ښوول فرموده شدد و عوص تر بهشته به يو عطا فرمايد.

پس ان مرد در عياله بنگر هدد و با خود داسبت گاهي که ايتام عمر سر مقصي شدد و علب موب او در داسبت سر جمع اهل و عيال خود ر وند و ذات جمع کرد و بشان ر قسم داد و وصيت کرد که چو ل من مردم اين نومه را د. قبر من يگدار يد ايسا بيم چنين کردند. روز ديگر که سر قبرش رفتند همان نومه ر يافتند که در وي فرست و بر آ نومه شعه است که به حد سوگند جعفر بن محمد عليه السلام و عا کرد بداسبت براي م گفته د نومه بود.

شانزدهم در ضمانت آن حضرت است بهشت ر براي همسايه يوبصير

ابن شهر محبوب يوبصير روايت کرده که من همسايه اي داشتم که از عوال سلطان جور بود و مالي به دست کرده بود و کيران معيه گم فته بود و پيوسته انجمنی از جماعت اهل بهر و عيب و عيش و طرف ا مده و سراد م جور د و مصاب م ای او مي خواندند و به جهت مجاورت با او پيوسته من در اديت و صدهه بودم از سبيدن پيس مسکرات لاجرم چند دفعه به سوي او شکايت کردم او مرندع بسدد بالاخره در پيس ياب اصرار و مبالغه بي حد کم دم جواپ گفت مرا که ای مرد من مردی هشتم مبنال و اسير شيطان و هو و تو مردی هسي معافي پس اگر حال مرا عرصه داری خدمت صاحب دبعي حصص ل صادق عليه السلام امد می ر و دکه حد مرا در بند بس و هو مجايت دهد يوبصير گفت کلام ل مرد در من م کرد پس صبر کردم ل گاهي که از کم فته به عيبه رفتم چو ل شوق ياب سدم خدمت امام عليه السلام حاض همسايه ر بر دی ان جماعت بعل کردم فرمود گاهي که به کوفه برگسي م مر دبه ديدن تر می آيد پ بگو يه او که جعفر بن محمد می گويد مرک کر انچه ر که بچ می آو ی ا: مسکرات الهی ا من ضمانت تو شوم از برای تو مر خدا بهشت و ا

پس چو ل به کوفه م اجعت کر م مر دعالي به ديدن من آمدند ان مرد به نه ديدن من حاض جوب خواست سرود مر او نگاه داشتم تا آنکه مرئم واردين حالي شدد پس گفتم او را ای مرد همان من حال تو اجه حياص صادق عليه السلام عرصه کردم فرموده او ر سلام بر سال و بگو مرک کند ان حال خود ر و من ضمانت می شوم بهشت ا مر ای او ای مرد از سبيدن پيس کدمار گر بسب و گفت يو به حد سوگند که جعفر بن محمد عليه السلام چنين گفت م هسم بانه کردم که چنين فرمود گفت همين بس است مرا پيس بگفت و مرقت پسر حد رو ی که گذشت مرد من فرستاد و مرا د خود طلبيد چو ل در خانه او قسم ديدم بر همه در يشت در است و

می گویند ای ابو بصیر بچه در من خود از اموال اسلم پیر و با کردم و الا با بر همه و عریسم چنانکه مشاهده می کنی چون خال آن مر را دیدم نزد برادران دبی خود رفتم و از برای او بناس جمع کردم و او را به او رساندم چند روزی نگذشت که بار به سوی من فرستاد که من عیال شده ام به ندم بی پس من پیوسته به بر او می رفتم و مر مدام و معالجه می کردم او را ناگاهی که مرگش شد دید من در دالان او بسته بودم و او مشغول به خوار کردن و دکه با گوشتی او را عذر می شد چون به هوش آمد گفت ای ابو صبر صاحب خصر به جعفر بن محمد (ع) و فاکر دیری من به آنچه فرموده بود این نگفت و دنیا را و داغ خود

پس از مرگ او چون به سلم حج رفتم همین که مدینه رسیدم جمیع خدمت امام خود برسم در خانه استیصال نمودم و داخل شدم چون داخل خانه شدم یک پایم در دالان بود و یک پایم در صحن خانه که حضرت صادق (ع) از داخل اصاق مر صید شد ای ابو بصیر ما وف کردیم برای ریغب بچه که حسابش شده بودیم

هفدهم - در حلم آن حضرت است

شیخ کلینی روایت کرده از جعفر بن ابی عیسی که حضرت صادق (ع) فرستاد علام خود را بر حاجی پس طرد کسیه این او جعفر است به دنبال او آمد تا نیاید او را که در چاه کاه است باقی او را که جز اینده خصر با مرد سر او بستند و او را در دالان خود پندار شد و وقت حضور به او فرمود ای فلان و افندیست بری تو بیکه صند و رو بر نحوایی از برای برساند شب و از برای ما باشد و بر

فصل سوم

در پاره‌ای از کلمات حکمت‌آمیز و مواعظ و نصایح

حضرت صادق (علیه السلام)

اول - هر مود به خمران بن عین ای حمران بفر کس به کسی که پس بر سوخت و
به انگری و توانی و نظر مکی به کسی که بالامر از توست پس هرگاه به آنچه گفتیم رفتار کنی
فانعم در خواهی شد به بچه قسم در روزی تو سقه و سرافراز به ست یابی بیکه سوخت
سوی یادی را از پروردگار خرد و بدان که عمل قائم و کم به یقین بهتر است به حد از عمل
بسیار به عریضی و بدان که بسبب درعی با مفسد بر از جهنم نبرد از محارم انهی و ترک
کم در ادب مومنان به غیب ایشان و بسبب عیثی گواران از حسن جنود و بسبب مالی ب
عمر از قناعت به خیر کم کافی و بسبب جهلی ناصر رتو از عجب و خودپسندی.

دوم - هر مود که خمران اگر توانی که از مریب پیرو بیانی بیرون می ریز که به و لا م
است در بیرون آمدن که خود در حفظ کنی، غیب نکنی و دروغ نگوئی و حسد ببری و یا و
نصیح و مدافعه نکنی حفظ کردن شخص خود را در هر معاصی نه به هر م مشکل است
نکنی اگر تو مریل بفانند و بیرون بیاید از شر بها ستوده استند پس هر مود خود صدمه ای است
برای آدم مسلمان حانه اش نگه می در بر ن چشم و زبان و نفس و عرق خود و
مؤلف گویند به مریع به مودده مستخدم به این فرمایش اعترا و کبره که در از مردم و

این بیهوشی را و بیهوشی در باب اعتزال مخفی است و جمیع آن در مدح آن وارد شده و پاره ای در کراهت از آن و شاید نسبت به اشخاص و اوقات مجتنب باشد و ما در اینجا به هر دو اشاره می کنیم

اما بجه در مدح این الیه وارد شده به غیر از بجه که ذکر شد و بدین است که مسیح احمد بن فهد یه در کتاب مصححین که در عرب و حموا است ذکر کرده از جمله و است کرده از مسعود که حضرت رسول ﷺ فرمود هر چه خواهد آمد بر مردم زمانی که نه صلاح ندارد پس صاحب دینی مگر آنکه قرار کند از سر کوبیده سر کوبه دیگر و از سر حسی به سر حسی مانند روبه با بجه هاست یعنی همچنان که روانه از ترس آنکه مباد گرگ جبه هایش را بخورد بجه اس و به دندان گرفته از این سو آن سو رانده می کنند که بجه پیش محفوظ بماند همین طور صاحب دین باید پیش را از مردم به اعتزال از بجه حفظ کند گفتند یا رسول الله چه مانع است از آنکه فرمود در وقتی که بدست معیشت مگر به معصیت های خدا نیست و آن وقت حلال می شود عروبت گفتند یا رسول الله شما را امر فرمود دید به و بیچ؟ فرمود منی و لکن در زمان هلاک مردم در دست پدر و مادر است و اگر پدر و مادر نداشته باشد هلاک می شود دست پدرش و اولادش است و اگر زن و اولاد نداشته باشد به دست خویشان و هماینگان است گفتند چگونه هلاک می شود؟ فرمود هر کس می کشد او را به دیگری معاش و تکلیف می کشد به او چیزهایی که طافه است از ندارد تا وارد می کشد او را در موارد هلاک

در اربعین مسیح بهائی است که روایت شده خواری بون به حضرت عیسی علیه السلام گفتند که بوح الله ما بکی مجالست کنیم؟ فرمود تا کسی که رویت او بعد از ما باشد شما را آورد و زیاد کند دو علم شما کلام او و رحمت دهد شما را به آخرت عجل او

سیخ بهائی در بیان این حدیث فرموده که محضی معتقد مراد از مجالست در این حدیث آن چیز است که شامل شود الیه و محالطت و مصاحبت و در این حدیث اشعار است به آنکه هم که دارای این صفات نباشند شایسته نیست مجالست و محالطت با او چه رسد به آنکه دار باشد صد این مصافح من بیشتر اهل زمانه ما پس خوش به حال کسی که حق تعالی او را توفیق دهد که از ایشان دوری و اعتزال جوید و از ایشان وحشت کند و انس به جدای بهائی بگیرد همان محالطت با این مردم دل را می میراند و دین را هلاک می نماید و حاصل می شود به سبب آن بری نفس مذکوری که مهمک است و می ماند شخص به خیران بین و وارد شده در حدیث که قرار کن از مردم مانند فرار کردن از شیر

و معروف که حتی به حضور صادق (ع) عرض کرد که بام رسول الله ص و صحنی هر ما
هر مو که کن ششجنگان و سببال خود عرض کرد بنظر مرقا فرمود ششجنگه گبر
ششجنگان خود ۱

معبر گوید که مناسب دیدم در این مقام این اشعار و نقل بنمایم

سأله شانه که روی بر دیوار	دل پر از به گزند شورش و دیار
تا ایام بیان آدمی ای	کایه از وی میم محرمی ای
بسرورم خب که پای او به نامم	سعد جان پر پای او به نامم
دینش از خود دهه یادم	کنم از دست خود ادم
سختش را چو جا کنم در گوش	ساردم از محووری خاموش
و که کس این کس شانه بیدار	اثری در زمانه قطعه نیست
و کس در گمان برم که وی سب	چون سود ظاهر آنچنان که وی سب
بیاپس شمعجی به خود معزور	طوری از گل دیس و دانش دور
نه از پس کار دو دشمن دودی	سب از پس راه بسو حق گسودی
نه از علم درایش حبری	نه از سر رویش اثری
ممن او به غیر دعوی به	همه دعوی و هیچ ممی به
طالبان را سود به موبه ذلیل	بمهرب به موی دهه سبیل
بمر سر راه حلق چاه کس است	برمسد نیست او که راهری است
چون سود گم به سوی حق ده از	هست ششجنگان مسعود دهه از
گر کسی را بود شکبهائی	وقت سببانی سب و یکسانی
خانه در سوی انره کردن	رو به دیوار خمر زب آوردن
دل به یکباره بر حد پس	خاطر از فکر غنل یگشت
سر دزدن سس ر بی اساس	سب به پیوده نگشرد اساس
و در عبوهای بعض آثاره	از حبیبی سبب شده چهاره
شو انجمن کثایهای سعس	أله فی الزمانه خیر حایس
گوشه ای گبر و گشوش به خود در	دیده علم و هوش با خود دار
بگدر از سس و صاحب دین باشد	حبب امکان مراقب دل باشد

و حکایت شده که به اهل راهبانان چنین گفتند ای اهل گفت من راهب نیستم، همانا راهب کسی است که از حق تعالی ترسد و حمد کند حد را بر نعمت‌هایش و صبر کند بر بلایش و پیوسته قرار کند به معبود حد و استعفاء کند از گناه خود و انفا من پس مگر گوییده باشیم خود در درین صومعه حبس کردیم که هر دم از دست یکم و از شر من رحمت باشد و نقل شده از قثم اهد که گفت راهبی را دیدم بر باب بیست‌المقدس مثل والد (یعنی مانند کسی که بیهوده شده از آند) با سرگشته شده از عشق به او گفتم که هر و حیسی کن گفت در دنیا مثل کسی باش که درندگان او را در میان گرفته باشند پس او حائض و تم ساکن است می ترسد که عفت کند او را پاره کند باری کننده دندان او را بگریزد پس شب او می گذرد به خوف و ترس در حالی که آبند در ر معرور شدگان و رورش می گذرد به اندوه و حزن در حالی که هر حیاک و خوشحال در بهر دستان بچیز و بیکار بن را گم و رفت گفتم ریاضت بگو فرمود آدم بشه قناعه می گد به آب کم.

و مناسب است این چند شعر در این مقام از شیخ سعدی.

دگر لذت نفس لذت بخوانی	دگر لذت ترک لذت بدانی
گرم بسیار باشد در آسمانی	هر اول در در خانی بر خود بیدی
کسه می رسم از کاروان بازارانی	چند می روی ساکی و جواب در سر
کسه اوقات ضایع مکن تا توانی	و صبیح همین است جان برادر

و گفته شده که به راهبی گفتند که چه چیز تو را بر این دامن از مردم کناره کنی؟ گفت بر حیدم که دیم و بده شود و من ملتفت باشم.

و آنهم ما نقل

ادمیان و و میال برده‌اند	معرف از آدمیان برده‌اند
مصلحت آن بود که بگریختیم	با نفس هر که بر آیم
صعب گس یوی و نائی شدت	باید که هر همدان شدت
شان و عسل خیمانه بدو رفت	صعبت یکان ر جهان دور گشت
اهل دنی در همه حالمان ماند	معرفت اندر گس آدم ماند

قال الثوري يفتري عن محمد بن علي بن رسول الله اعتراف الناس فقال عليه السلام يا محمد قد الزمنا
وتغير الاجوان عزائت الاتزان اسكن القواد ثم قال عليه السلام

ذهب النوراء ذهب منس الذهب والاساس بين شعاعين وتواوب
مستشورين بينهم المودة والشفقة ومكوثهم مستحقة يستفاد

و این باب چیزی است که در کتاب ذهب از اعیان وارد شده پس بسیار است و ما کنایه می کنیم در این مقام به آنچه علامه مجلسی علیه السلام در عین الحیاء ذکر کرده. مدحی را است که

عم آل از عاتق خاندان در این است مملوح است چنانکه اتحاد است بسیار در فصیح دین
برادران موافق و ملاقات بسیار و عیادت بسیار از ایشان و عادت معنایان ایشان و حاضر
سبب به خاندان مرده های ایشان و فصاحت جوانان ایشان وارد شده است و هیچ یک از اینها
عرب جمع نشود و ریاضه اجماع و اتحاد موافق حاصل در تحصیل مسائل مصر و ریه
و احب است و بر عالم هدایت حق و امر به معروف و نهی از منکر و حب است و هیچ یک از
اینها عرب جمع نمی شود چنانچه کسی به مدح معبر روی است کرده که شخصی به خدمت
حضرت صادق علیه السلام عرص کرد که شخصی هست مذهب شیعه را است است و اعتقاد خود
را در دست کرده است و در خانه خود بسته است و بیرون نمی آید و با برادران خود شانی
نمی کند حضرت فرمود که این شخص چگونه مسائل خود را یاد می گیرد؟

و به مدح معبر از آن حضرت صدرا است کرده است که بر شعاع به معبر کرد در مساحت و
مردم بیکو مجاورت کردند و گواهی برای ایشان دادند و به جنازه ایشان حاضر شدند به ترسی
که باجازه است شمار از معاصرت مرده و آدمی بدو هست از مردم مسیحی نیست و مردم
همگی به یکدیگر محبت چند

و حضرت رسول ﷺ هر مرده کمی که صبح کند و عصام به امور مسلمانان داشته
باشد او مسلمان نیست و کسی که بشود که کسی استعانه می کند و از مسلمانان اعانت
می صدد و احباب او بکنند او مسلمان نیست و از آن حضرت صدرا پرسید که محبوب ترین مردم نزد
خدا کیست؟ فرمود کسی که بعتش به مسلمانان پیشتر می رسد

و از حضرت صادق علیه السلام معلوم است که هر که رجالت برادر موافق خود را برادر خود

بکند خداوند عالمیار هفتاد هزار ملک و موکل گرداند که او را بداند که خود شایسته و گوار
باد بهشت از برای او

و به سند معین از خیمه روی پیکر ده است که به خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) رسید
که آن حضرت با او دعای کم فرمود که ای خیمه، هر کس از شیعیان و در میان من که سببی
سلام من به ایشان برسان و ایشان از جانب من و صفت کن به پرهیزکاری حلال حد عظیم
و اینکه دفع رسانند عیاه شیعیان به عمره ایشان و احاطه نمایند احوال ایشان صفا را و
حاضر شوند وندگان ایشان به حجازه هم دگان و در حاضرات یکدیگر ملاقات کنند به
در سببی که ملاقات ایشان و صحبت با حسن ایشان باعث احیاء امر تسبیح می شود حد و حتم کند
بنده ای آنکه مذهب را ریشه دارد.

و حضرت صادق (ع) فرمود که به اصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید و با یکدیگر
از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و یکدیگر را ملاقات نمایند و
در امر دین مذاکره نمایند و اخیه مذهب حق بکنند

و در حدیث دیگر فرمود که هر کس در دو حاجت براند مؤمن بر دشمن مهر است از بکه
هر از بنده او کم و هر از کسی از او اسلک ریز و بجا کرده به او کم و نه جهاد فی سبیل الله
فرستد

و بدانکه در هر یک از این امور احادیث متعددی وارد شده است و ظاهر است که عرب
موجب محرومی از این صفات است و بعضی از حصار که در باب عرب وارد شده است مراد
از آن عزلت از بدای حلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب حدیث است و مگر در
صورتی که پس کسی باشد و اگر به معاشرت نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبران
است و از افضل عبادات است بلکه آن عرزی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و
از معاشرتی که مدموم است در حلقه ناپسند می آید زیرا که مصلحت معاشرت مغلوبان به دنیا
مختلف به اخلاق ایشان و تصبیح عمر به معاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است و بسیار
است کسی که معزل از حلق است و شیطان در آن عرک جمیع حواس او را متوجه تحصیل
حاجه و غلبه دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است اما به حسب قریب با ایشان
معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود نفوذ می کند و چه بسیار کسی که در میان
معاشر اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار میگرداند و معاشرت باعث پاداشی آگاهی
و به او بهر و از این که در هر قسمی از معاشرت چو به عرک و حدیث از زبان

ایمان یا غیر آن از اعراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه به مسد صحیح در
حضر ت صادق (ع) منور است که خوش حال بنده خاموش و گدازم که مردم رفته خود را
شبهه و به بدن ایشان محبت کند و با اعداد در اعمال ایشان بداند مصاحبت نماید پس
او را به ظاهر شناسد و او ایشان را در باطن شناسد

پس آنچه مطلوب است از عرق است که در معمر باشد از اعداد اساسیه جمع و بر
بسیار در امور اعمده نداشته باشد و بیوسنه مکرر به خطای خود داشته باشد و از توان
ایشان منع گردد و او عبادت ایشان مخیر باشد و اگر به پنهانی از خصل چاره کار دمی
نمی کند بلکه کثر ضلالت دمی که خیرتر می کند مانند عجب و ریاء و غیر ذلك

سوم - قال (ع) اِذَا أُضِيبَ الْإِلَهَ إِلَى الْإِلَهِ كَانِ مِنَ الْإِلَهِ عَاقِبَةُ

یعنی فرموده است هرگاه در بد بلائی بر ملا می خواهد بود از ر بلا عاقبت

لقیر گوید پس فرمای حضرت شبیه است به کلام حدیث امیر المؤمنین (ع) که فرموده

عَنْ تَابِطِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَاعْتَدِ تَصَائِبَ حَلْقِ الْإِلَهِ يَكُونُ الرَّجَاءُ

برش پایانی رسیدن گسای است و مرد مکرر خفته های بلا است پس است

قال (ع) نَعَالِي فَإِنْ مَعَ الْعَصْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعَصْرِ يُسْرًا

یعنی حق تعالی فرموده که در سحر که با دسوی استانی سحر سحر هم بوده است

دشوی استانی است

و قال امیر المؤمنین (ع) إِنَّ لِلْكَتَابِ عَذَابَ لَا يُدْرَأُ مِنْ تَنْهِي إِلَهًا فَإِنْ أَحْكَمَ عَلَى أَحَدِكُمْ دَلِيلًا طَائِفًا مَا

وَلْيَصْبِرْ حَتَّى تَخْلُجَ فَإِنَّ أَعْمَالَ الْغِلَافَةِ مَعَهَا عَذَابٌ لَهَا رَأَتْ فِي مَكْرُوهَةٍ

یعنی حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده که همان برای بکنهای روزگار چایانی است که

لا بد و محار باید که آن بهاد برسد پس هرگاه اسوار و محرم گر دید بر یکی از سعاد

پسب کند سر خود را از بری آن و صبر نماید بگذرد و همان به کار برد حبه و بدین در

هنگامی که در موده است ریاء می کند و مکر و آن

ای دل صبر یاش و محرم عم که عذیب این سام صبح گردد و این شب سحر شود

چهارم - فرموده هرگاه دیار و کرد بر فرمی بیوشاند به یشتن محاسن غیر ایشان و

هرگاه پش کرد بر نشان درمید از بان محاسن پیشانی

مؤلف گوید که این کلام شبیه است به کلام چند سر امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده:

إِذَا أَقْبَلْتُ الدُّنْيَا عَلَى حِدِّهَا مَدَّ مَحْسَنٌ عَفْرَةً، وَإِذَا أَتْرَبْتُ عَنْهُ مَسْبُتُهُ مَحْاسِنُ نَفْسِهِ

یعنی چو بوی بهاد دنیا بر کسی عافیه می دهد بر او بیخوبیهای دیگران را و چو به پشت

گر داسید از او می. باید از او محاسن و نیکیهای حسن او را

گوید. در انجمنی که آب مرا که به حب و طالع مساعد بود و شید در حق جعفر بن بحیی

بر مکتبی قسم می خورد که او اقصی است از من بی ساعده، و نه جعفر است از عامر بن طفیل، و

انکب ایمنی نویسنده مرا است از عبدالحمید، و سیاسی بر است از عمر بن الخطاب،

و خوش صورت مرا است از مصعب بن زبیر (با آنکه جعفر خوش صورت بود و اقصی

و یعنی حیر خواهر تر است از برای او از حجاج برای عبدالمنک، و مسیحی تر است از عبدالله

بن جعفر و عقیقه بر است از یوسف بن یعقوب و چو طالع بر نشان سرنگون شد تمام را

مگر شد حسن او صافی که در جعفر بود و کسی منکر از نبود مانند کیسب و سحاب او

حاصل آنکه مردم اینها دنیا و طالب مزاع بر جهانند پس در هر که یافتند او را دوست

دارند و برای او کمالات و محاسن معنی کنند و از عیبهای او چشم میروند بلکه عیبهای او به

چشم بان در نیاید، چه «عَظِيمُ الْإِصْبَاعِ كُلُّ غَيْبٍ كَالْيَمِينِ» حال مردم بسیار است چنان

است که شاعر گفته

دوستند آن که در زمانه سوخت دشمنند آن که در زمانه نکند

قَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام: «بَالِشَ آيَاتِ الدُّنْيَا، وَ لَا يُبْلَغُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّةٍ»

پنجم فرموده آن کسی که او آن حساب و حسنی خواست که. نهان و ماده کن سار و برگ سار

حسب را و هم مسا از پیش پوشه خود را و بوده باش و صی خود را و مگو بعیر خود که

بقرستد برای تو چیزی که برای تو در کار است.

برگ عیسی به گور خویش فرست کس بیارد و پس، نو پیش فرست

و لَقَدْ احسن من قال.

ز آن پیش که دست ساقی دهر	در عین سرادب افکند مهر
بر دست تو یس کلاه و دستا	چندی یکس و دیی به دست آر
کاین راس همیشه با کلاه سپید	و بر روی همیشه همچو نه سپید
احسان کن و بهر سوئے خویش	زادی بهر سر آو خود پیش

شیخ ابو الفرج واری رحمته الله روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دهر صدیده صافره میبایست که طیاره غارخ سد به شهر میان رفت و فرمود سلام بر صاحب ای اهل گور و مالهایان نسیم شد و سرهایان در او زد نهاد نشستند و رجال شعا سو هر کر دید این خبر از آب که مرد ماسد خبر آنکه برد شمس جیبی؟ هانعی وار داد که هر چه خوریم خورد کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یا فریم و آنچه بارگذاشتیم یان کر دیم و شایسته است در این مقام نقل این چند بیت از شیخ سعدی

خود و پوشش و بهشای و راحت رسان	نگه می چه داری برای حال
رو و سمیت اکون بده کسان موس	کنه بعد از تو بیرون ر فرمان موس
سو با خود ببر سوئے خویش	که شمع باید بر سر رند ورن
غم خویش در زندگی خو که خویش	به سرده سیر دارد از حرص خویش
به غمخوارگی چون سرانگشت سو	مخارک کسی در جهان پش سو

ششم - فرمود آن حضرت در وصیت خود به عبدالله بن محمد که ای پسر جندب کم کن حوائج خود را در شب و کلام خود در روز و همانا بسا در جسد جبرئیل که شکرش کمتر باشد از جسم و زبان پس به درمی که مادر سفيان عليه السلام به سفيان گفت ای پسر جلا من بپز هیز از حوائج ربی خویش را و آنکه ب محتاج می کند به در رو بی که محتاجی به مردم به اعمالشان

و فرمود حصص رحمته الله که فناست کن به آنچه که حد نسبت بر کرده و نظم محض به بی چیز بی که مرد خود داری و رو مکن چیز رحمته الله که به بی بحرانی رسید همانا کسی که فساد و دریه به گردید و کسی که فساد نکرد سیر نگشت و بگیر بهر خود از آخرت خود در حال غم و ناانگیزی نکیر و مانیاسی محض و در حال فقر و بی چیزی خرج و بی نانی صفا و حفظ عیظ مباش که مردم در دیک شدن به تو در کراهت داسه باشند و شست مباش که جعفر

شرد مو را کسی که پشیمان شود، و محاصره مکن با کسی که بالاتر از پوست و استخوان
سحریه مکن با کسی که پشت در از تو صند و سازعه مکن در امر و هومال با کسی که اصل
اوست اطاعت مکن بیهوشان و بیخود دال و خون میس که هر کس تو را بحث قرار دهد و
انکال و اضماعه مکن بر کفایت اخیری و بایست برده هوکاری نابجناسی ده داخل شدن در
و ده خارج شدن از را پیش از بکه دخی در آب کار شوی و پسمان شوی
مؤلف گوید که مضمون فقره اخیر اسبج نظامی به نظم در ورده فرموده.

در سرگیری که در آنی سخت	رحنه پیروز شد بش کس در صفا
تا کسی حای عدم استوار	پمای که در طلب هیچ کار

و یست شده که شخصی از حضرت رسول خدا (ص) در خواست کرد که او را وصیتی
فرماید فرمود وصیه می کنم و که هرگاه خواستی اقدام به امری کنی تأمل کن به عاقبت
آن پس اگر شد و صلاح است اقدام کن و اگر حق و صلاح است اقدام نکن
و نیز وایست که مردی بهودی از آن حضرت مسئله ای پرسید، پیغمبر (ص) ساعتی
مکث کرد نگاه او را جواب داد بهودی پرسید سرای چه مکتب فرمودند در چیزی که
می دانستید؟ فرمود برای توقیر و بزرگی دانی حکمت.

عنه - قال (ص) مع التَّائِبِ مَكُونُ السَّلامَةِ وَمَعَ الذَّيْئَةِ مَكُونُ الدَّامَةِ «مَنِ انْتَدَأَ بِعَمَلٍ فِي عَمْرٍ وَنَقَدَ
كَانَ مُلَوَّغَةً فِي غَيْرِ حَيَةٍ»

یعنی حضرت صادق (ع) فرمود سلامت در تأمل و انسی است، و با عجزه نادان و
پشیمانی است و کسی که شروع کند به امری در غیر وقتش حواها بود رسیدن او در عجز
و قتل حاصل آنکه.

مکن در مهشی که داری شناس	و راه نانی عنوان بر صواب
که اندر نانی بیان کس ماید	تعمیل بسیار خجالت کشید

مشم - فرمود که دوست می دارم هر کسی که بوده یا بشد عاقل با فهم، عقیه، حلیم مدار
کننده، صبور، صدوق و دانسته، به درسی که حق نهانی مخصوص گره داید پیغمبران (ص) را
به مکارم اخلاق پس هر که داوی بها باشد حمد کند خفا را بر او، و کسی که دارای آنه نباشد

صبر کند به سوزی خند و مسکت کند آنها را گفته آنها چیست؟ فرمود ورع و فصاحت و صبر و سکر و حرم و حیا و محاف و سجا و عیور و استکس و نیکی کردن و ادب و ادب و بیعی و حوس خفای و مروت.

مؤلفه گوید ویت شده که از آن حضرت سوال کردند که مروت چیست؟ فرمود لا یراک الله حیث یناک، ولا یفقدک من حیث ینترک. یعنی امر با است که بپیدا نور خداوند تعالی در جامی که بهی که ده مروت از آنجا و معصوم کند بود از جانی که امر کرده مروت به آنجا و بدان که در این اخلاقی سه به ورع مقدم بر همه ذکر شده و شاید بوال گفت که مروت به این همه نالایق باشد زیرا که ورع که ترک محرمات و مباحات بلکه بعضی مباحات باشد مروت به ای است بسیار بیجه و فرجه ای است بسیار حاله که به سهه لب همه کسی به آن مقام نخواستند رسید نهاد بسیار سده که حضرت صادق علیه السلام شیعیان خود به ورع توجه فرمودند

و بیت شده که عمر و بن سعید عقی خدمت آن حضرت عرص کر که من همه بشد شفا ملاقات نمی کنم پس چیزی به من بفرمایید که به آن رفتار کنم حضرت فرمود تو را وصیت می کنم بنفوی الله و ورع و اجتهاد یعنی سعی و کوشش و اهتمام نمودن در عبادت و بدان که نفع می کند جنهادی که ورع با آن باشد

و روایت سده که به ابو الصلاح فرمود که چه بسیار کم است از میان شما کسی که مرا به جعفر نماید، همان از اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از برائی خانی و در نگارش عبادت کند و امید بواب از او داشته باشد پس جماعت اصحاب من و در و تو است که از آن حضرت پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست؟ فرمود کسی که پیر هیزد از چیز هائی که حرام کرده است.

و هم از آن حضرت مروی است که فرمود او را مردم کسی است که وجه کند در شبهه و بید از آن حضرت مروی است که فرمود بر شما یاد به ورع و ترک محرمات و مباحات، همانا ورع دینی است که ما پیوسته ملایم با می یابیم و خدا به آن عبادت می کنیم و آن را داده می یابیم از مؤلفان و شیعیان خود پس در به تعبیر بیدارید در سعادت خود به اینکه مرنکب محرمات شود و بر ما دشوار باشد شفاعت شما

و در باب دیگر فرمودند که بسیار بیجه جعفر مگر کسی که سبک و خراج خود از حرام به عفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار خود کار کند و امید ثواب و ترمس عبادی او داشته باشد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه مند

و نیز در باب شده از آن حضرت که فرمود سر او از ترب مردم به ورع آل محمد علیه السلام

شیعیان ایشانند نه جهت آنکه عیب افتادند به ایشان.

و از کتب تاریخ صفوان بن یحیی از اصحاب حضرت باقر موسی و امام رضا علیه السلام است
بعل شده که یکی از همه بنگاش در مکه دو دینار سبزه داد که به کوفه ببرد گفتند سر
شیر ماری خود را که به کرده ام و در وقت که به دو دینار چرا اسب است من بخرم پس جهت
خویش و وقت از جمال به جهت حمل با او گرفتند

و در سب به عجز از مولان الارذیلی بعل شده و بیاید ذکرش در مجلس احب ال صفوان
بن یحیی در اصحاب حضرت باقر رضا علیه السلام و دعوی در حلقه الحیوان بعل کرده که عبدالله بن
مبارک در شام فمعی غاریه که پس سفری برای او اتفاق افتاد، چون به آنف کتیه رسید یاقوس
مد که فمعی غار نه برد او مانده، پس پیاده امر جهت به شام کرد و فمعی رد کرد به صاحبش و
برگشت

و شیخ بهی رحمه الله در کشکول بعل کرده که معنوی است گوشت عذابی با گوشت عذال کوفه
پس یکی از اهل وری که از عباد کوفه بود حناب کرد از خود گوشت گوشت ب هفت سال
به جهت آنکه پرسید گوشت حناب است، دینی می ماند؟ گفت هفت سال، و شیخ مانتو کلمه
فنییه بعل کرده از حناب سید بن طاووس که حناب هم موده از حناب، هر صدایی که از بری غیر
حد، تربیب داده شده نه جهت نه بهی از حناب حیوانی که بهی هم حد گشته شده باشد
شیخ صدوق رحمه الله و اب کرده که از حضرت امیر المومنین علیه السلام سوال کردند که چیست
باعث شیب بعل؟ فرمود و غ عرض کم نه که چیست باعث بوال ایمان؟ فرمود صمغ

هم فرمود دمی جریح و بیایی می کند از دلب که پس پس جریح و عدم صبر او داخل
می کنند و در دلب بزرگ

مؤلف گوید که پس فرمایش از آن حضرت به مردم است در آن شبی که منصور اعدا داد
ب حناب را که از حناب به مادیه رود و حضرت حناب را علامش مصدق و هم ارم که
یکی از اصحابش است همین که رسیدند به نگهبانان در صاب آنها یک نفر یاجگیر بود او
منع من حضرت شد و گفت سعی نگذارم بروی حضرت با ریال حوس و اصرار او و
حواس کم که گذارد بروی من مرد اب دأشب و سعی گذاشت مصدق عرصه کرد
هدایت شوم بر سنگ صاف ادیب کرد و می ترسم شما را بر گزافه و مینالای به منصور
شاید من بشهید من و مردم او را یکسیم و در صاب بهوش اخمیم و برویم فرمود از دین
خیال خود را بازدار

پس پیوسته به آن مرد د، بابت عذارة رفتن مکرم فرمود تا آنکه بیشتر شب گذشت آن وقت آن مرد اذن داد و حصص ب بشریف برد، پس آن تا فرمود ای مرا، این چیزی که شما گفتید که کسی از مرد است بهر بودیا این؟ او گفت فرمود آن کلام که ذکر شد. حاصلش این است که مدار ب این مرد و معصل کردن او با اذلت کو چکنی است اما کسی او میباید که ما عوارذ گنهای برنگ می شدیم برای مدار که آن، البته

و از اینجا است که گفته اند لَا يَقُومُ عَنِ الْعَصَبِ بِذُلِّ الْإِغْتِدَابِ یعنی معاصی نمی کند و نمی آرد و عرب عصب به ذلت عذر خواهی از ب.

دهم - قال مالك: ليس بليس جد من النعم والنصب

هم فرمود ج - از برای ابلیس یعنی لشکری صاحب آن ربه و عصب

مؤلفه گوید که در حدیث یحییٰ بن یحییٰ رضی الله عنه و بنیست که آن حضور از آن ملعون پرسید که چه چیز بیشتر موجب سرور و رومی چشم تو می گردد؟ گفت زبان، که بسیار بهد و دامهای مید و چون در ربه و لغتهای صالحان بر من جمع می شود به به و زبان می دوم و از ایشان وحوش می شوم.

و در روایت اهل بیت است که ابلیس به حضور یحییٰ رضی الله عنه گفت که چیزی من حق آن کمر مر محکم می کند؟ چشم مرا روشن می نماید، ایشانند نه ه و دامهای من و می ی که حیف بحواهم کرد او بای هر او لم یکن هن ما اطفأ اصلا اذی آدمی، یعنی دیدم به دربان ایشان، اگر چنانچه ایشان بودند من طاقب ندانستم که پس ثویس مردم را گمراه کنم چشم من به ایشان و شش است به واسطه پس از من به مرادم می، سم و به سبب نشان مردم را در مهنکه می افکند، او از بر نحو کعبه در حق زبان بسیار می گوید تا آنکه عرض می کند فهُنَّ سِدَائِي وَ عَلَيَّ عَقْبُ سَكَاةٍ یعنی آنها حائمه های مید و حای انسان بر گردن من است و بر من است که رر و های ایشان ریدهم هرگاه تا رنی که از دامهای من است چیزی خواهش کنند من بهر عصب خواهش و حاجتهای او می دوم، او را که ایشان امید مید و قوت من در دست من و محل اعتماد و فریاد رس مید.

فصل چهارم

در ذکر چند معجزه از معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است

اول - در اطلاع آن حضرت است بر عیب

شیخ طوسی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که گفت: سینه بودم خدمت حضرت صادق علیه السلام که ماگاه است از پیشتر خود به من فرمود ای داود به تحقیق که عرصه شدیم من عملهای شما رو برپاچسبه پس دیدم در این اعمال مو صبه و احساس بود به پس عصب فلان پس بن مطلب من محسوس گردانید، همان صفت بود مرا و سبب شود که عمر او رود فانی و اجل او منقطع شود داود گفت: هر پس عصبی بود معاند و دشمن اهل بیت و مردی حبیب حیر به من رسید که او و عیالانش به می گذرانند پس برای ما راه او بر نی بود ششم و مرد او فرستادم پس از آنکه به سوی مکه برخاسته چون به مدینه رسیدم خبر داد مرا بن مطلب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

دوم - در نشان دادن آن حضرت است علامت امام وانه ابو بصیر

در کشف الغمّه از دلائل حقیقی نقل شده که ابو بصیر گفت: روزی در خدمت مولای خودم حضرت صادق علیه السلام شسته بودم که آن حضرت هم نمود ای ابو محمد با امام و

می شناسی؟ گفتم بنی و الله اذی لا اله الا هو موسی امام من و مس بخود هم اسوی را ان
ان حضرت با چاندن فرمود: حسب گفتی، امام خود می شناسی؟ پس چنگر به دامان او و
مسبک شو به او بمن گفتم، می خواهم که علامت امام را به من خطا فرمایند فرمود: بعد از
معرفه علامت برای چه می خواهی؟ گفتم ایما؟ و بعینم ریاض شود فرمود: ای ابو محمد
گاهی که به کوفه مراجعت کردی خواهی یافت که او لدی از بی تو شده به نام عیسی و بعد از
او اولادی دیگر شریعه نام محمد و عا از این دو پسر دو دختر بواوی بود و او اهداسد و بدان که
پرو دو پسر و دامستان به شنه شده اند مادر و صحیقه جامعه عدد اسمی مسیحیان و نام پدر او
و مادر او حداد و انساب نشان و آنچه بودند سرور و در فیاض پس حضرت با حجه ای
میر و ان آورد که رنگه ان بر دیو دی به هم پیچیده بود

سوم - در احضار ان حضرت است به مردی بعد از سه روز

من سهراسود و فظ راوردن و ایت کرده اند از حسیر بن ابی العلاء که گفته اند
حضرت صادق علیه السلام بود که خدمت ان حضرت آمدند و بی یکی از علما ان و منکاست کرد
به ان حضرت از ربه خود و به حقیق از حضور صاهرموت بیایر او و رده من خوب با زلا آمد
حضرت به او فرمود که چه عیبی دیشوهر نو؟ او شروع کرد به گفتن کرد به شوهر من
و به گفتن بنی او حضرت فرمود: که اگر به بد حال زمانی رده حق می ماند مگر سه روز
گفت: بنی ندارم به جهت آنکه می خواهم بیسم او هرگز حضرت فرمود به آمد دیگر
دست راست شما مخلوق به دمایر و او میگفت سه و چو و ر سو شد آمد خدمت
حضرت مشرف شد حضرت فرمود: رده چه کردی گفت: به حد سوگند الا او ادهس
کردم من پر میدم که چه بود حال او؟ فرمود او: من بود بعد از صد و حق بحالی عمر او اقطع
کرد و شوهرش را از او راحت بدم

چهارم - در محبت دادن ان حضرت است بر در داود را مردن به تشنگی

بن سهراسو من مرده از داود رقی که گفت: بیرون میداد از کوفه و تقریر ادران من به
فصد رفتن مراد نا بین راه پنهان از او دو نفر تشنگی سخت عارض شد به حدی که مات
دیو رده از حمار افتاد بر او دیگر از حال او سرگشته و معجز شد پس به نام یسار و ده

گزارد و خواند الله تعالی و محمد ﷺ و امیر المؤمنین و ائمه اطهار بر یک یک تار می به
 انعام رسانش امام جعفر صادق علیه السلام پس پیوسته آن حضرت را خواندند و به آن جناب التماس کردند
 که آنگاه دید مردی بالای سرش پستاده می گوید ای مرده چه قصه بود؟ پس او حال و
 بری او نقل کرد مرد قطعه چوبی را در دهان گشاده و آن را در میان دهان برادرش چوب
 را چوب را گذاشت تا بین بیهوشی او برادرش به هوش آمده و جسمهای خود را گشود و
 بر حساب بست و بشکلی اش حساب بر نه یازد غیر رفته و چوب بر گشاده و کوفه آن
 برادرش که دعا می کرده مدینه مشرف شد پس خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید حضرت
 فرمود به او بشین چگونگی است حال برادرش که چنانست آن چوب؟ عرض کرد ای ذقن من
 چوب برادر من به آن حال دیدم غصه و عجم برای او سبب شد پس چوب را حق تعالی به شتر
 ریخته او برگردانید از بسیاری جو سحالی دیگر به چوب میرد احم و از آن غصه گرفته و
 فراموشش نمودم حضرت فرمود همان ساعت که در غم برادر خود بودی برادر من
 حضرت علیه السلام آمد من مرا بر دست او در ساد من بودی تو قطعه ای از چوب در سب طوی
 پس روی کرده خنقم خود و فرمود بنابر آن سبب آید چوب را آورد حضرت آن را گشود و
 از آن قطعه چوبی میری و در دهان همان چوب و سال او داد و صاحب دار به آن گاه
 حضرت آن را آورد کرده جای خود

پنجم - در ذلیل شدن شیر مست برای آن حضرت

و نیز این شهر آشوب روایت کرده که از ابو حازم عبدالعزیز حسن که وارد مسجد ابراهیم
 بن ادهم به کوفه و مر با او بودم و این در زمان منصور بود و اتفاق در آنجا حضرت جعفر بن
 محمد علوی وارد کوفه گشت و چوب بیرون شد کوفه که به بابیه رجوع کند مستی
 کردند آن حضرت اعیان و اهل فضل از اهل کوفه و از حمیه کسانی که به مستی
 حضرت آمده بودند بسیار بودند آنرا ابراهیم ادهم بود و در آنجا که به مسافه آمده بودند
 چوب تر از حضرت امیر فلب که در گاه به سیری بر چوب نهاده بود و بود ابراهیم ادهم به
 آن جماعت گفت بایستید تا جعفر بن محمد علیه السلام بیاید پس شتر چوب می کشد
 حضرت شتر را آورد و شیر آبه میال آوردند حضرت و کرد به شیر و فلب آمد
 رسید گوس او گود و از راه دور کرد آن گاو که به آن جماعت و فرمود آنگاه باشد
 اگر مردم طاعت می کردند حق طاعت خدا فرایه را می کردند بر سبب های خود

فقیر گوید که ظاهر آن در این فرمایش حضرت بر اینست باشد که این هیم از هم و سبیلان موری در امتا یس.

ششم - در سوراخدن آتش هارون مکی راه سب ان حضرت

و نیز روایت کرده اند که در روزی که گفت سر حطبت او یم حضرت صادق (ع) بودم که در دشت سهل بن حسن خراسانی و سلام کرد بر حضرت و گفتم ای سید عالم! از برای شماست رافت و رحمت و شما اهل بیت امامید، چه مانع است شما که از حق خود سببی با آنکه می یابی از شیعیان صد هزار نفر که معاصرت شعیر برسد؟ حضرت فرمود: بیش از این خراسانی را عی الله حنکه! پس فرمود: ای خلیفه بودم اگر کم کن پس آن کبر تو را گریه کرد که همدانش سرخ شد و بالای او سفید گردید، از گاه فرمود: ای خراسانی رحیر و بسیر در سور مردم خراسانی عرض کرد: ای آقای من، یابن رسول الله! هر عذاب مکی به از هر بگدر خدا در تو نگردد قیوم از تو گذشتم. پس در این حال بودم که هارون مکی وارد شد و مجلس را به انگشت سبانه ام گرفته بود عرض کرد السلام علیک یا بنی رسول الله! حضرت فرمود: چند از مجلس از دست و شش در سو و راوی گفت که هارون گفت: ای سید عالم! حضرت و شش است و سو و حضرت رو کرد به مردم خراسانی و شروع کرد با او حدیث خراسان گفت کسی که مشاهده می کند از پس فرمود: رحیر ای خراسانی و نظر کن به داخل سور گفت بر خاسم و طر کردم در سور دیدم هارون (که چهار ماه شش از گاه از سور بیرون آمد و بر ما سلام کرد حضرت فرمود در خراسان چند نفر مثل این مرد است؟ گفت: به خدا قسم چنانچه نیست فرمود: ما خروج نمی کنیم در مانی که نمی بینی در آن پنج نفر که معصوم است از برای ما، ما داریم به وقت خروج.

هفتم - در احبار آن حضرت است از ملاحم

فی البحار عن مجالی المعبود مُسَدّاً عن سید القتیرو قال: کُتِبَ جید ابی عبد الله (ع) و عدد جمعة من اهل الکوفة فاقبل علیه وقال لهم: خیروا قتل ان لا تعجز

یعنی در بحار از مجالی سیح معید (ع) است از سید بر صبر می مکتوب است که گفت بودم در حضرت صادق (ع) و بود احباب بود جماعتی از اهل کوفه پس در کرد به ایشان و

فرموده حاج بروید پیش از آنکه حاج سو اندازد و بعد قبل از بیع آلبرجایه علامه مجتبی در بیان این کلمه فرموده یعنی حاج کنید پس از سخته بیابان مخوف شود و مگر خود سیر کردی از آن! و گویا آلبرجایه که خوش به یاد عطفه است عطف دانسته آن و صحیحی آید با یک عطف دانسته اند و آن دو کلمه دانسته آلبرجایه بیابان و جایزه و لکن از بعضی از اهل تحقیق نقل شده که یرجایه مخرب برطانیه است که بر بطانیه باشد یعنی حاج کنید پیش از آنکه درویش بر اعطای مردم و مسح کنید

بعد از آن حصص سه فرموده حج کنید پیش از آنکه حرامه شود مسجدی در عراق مابین در خیمه خرمای و همدان حج کنید پیش از آنکه بریده شود درخت سعدی در روزی که واقع است بر ریشه های بعله ای که حصص مرییم چیده است از آن طب تازه پس وقتی که پناه اقم شد از حج کردن به سوغ می شوید و میوه ها کم می شود و حشکمالی در شهر هاید بادید و میل می شوید به گرانی در حجه و ستم کردن سلطان دی قاش شود در میان شهر ظم و ستم با دلاء و ویا و کم سنگی و روان ده سه حبه ها از جمیع افاق پس ای بر صدای اهل عراق هنگامی که پدید به سوی شما راهب و علمای از خراسان و وای بر نظر ری و نوک و وای بر اهل عراق از اهل ای و وای بر ایشان از خط مدبر گشت گشت ای مولای من شظ کیست؟ فرموده بودی که گم نهانی بسا مانند گوسفندی موش است از که چرکی جابر بسا من است کلام ایشان باشد کلام شیاطین است که چون حدقه فساد آمد و می مو همند پناه پدید نه حد از شد ایشان چنانکه گسوده می شود در دستان دین و می پاشد سبب امر باره این معنی که ایشان مقدمه ظهور می باشد

هشتم - در ظاهر شدن آب اسف برای آن حضرت در میان

در یحاز از نواده عیسی بن ایسایا نقل کرده که او و آب کرده ائس طنال از محمد بن معروف و هلالی که از معمر بن بده و هند و بسب و جشت سال عمر کرده که گفت در یم سباح نر حیره در خدمت حصیر با امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که مردم دود با حناب را گرفته اند به نحوی که خدمش میزدن ممکن بود. با سه روز هوالی و هم به هیچ خینه با النسم خود نایه با حصیر بایم اسامی از تنبازی جمعیت و گرفت مردم با جو با و چهارم شد و مردم کم

شده بودند حصص با جزا دید و مردی که طبعی در حرکت کرد برود به رستار به هر
امیرالمومنین علیه السلام هر ببر همه را بحداد رفتم جو یاره ای از رفتم خوب فشار دانه ان حساب
را پس از حاده خود کناری کشید و ریخت به دست خو پس کرد بی برای بحدصت
ظاهر ما که عظیم کرد بری نماز پس به حاسب و دل کعب جازگرا شد و دعا کرد دعا بش
بر بود: اللَّهُمَّ لَا عِزَّتِي مِمَّنْ تَقْدُمُ عَمْرِي، وَلَا مَنِّي تَخْلُفُ حَقِّي، وَيُجْعَلُنِي مِمَّنْ أَلْفُظُ الْأَوْسَطُ

پس با کرده رفت و من چم با او بودم، هر مرد ای پس از بر ای دو به حصص به ای پس و
برای سلفا، حد یعنی پس و عاقبت پس اند و چه بسیار کسی که اسوده و حد است و
نمی داند پس فرمود مسک بجوید به پنج چیز مقام پدارد مسحاره و طبع خپور و
بیرک بجوید به سه و و است دهید خود به حصص و مرداری و دوری کنید از خروج
گنبد به مدهید بیمانه او راز و ر پس فرمود هر از کنید و عقی به عرف دهده از سر بر دارد
و گسسته مهار شود و مع الی جانب و انقطع امری گذشت در حد پیش بر کلامه می دود
در بعضا مع کند مردم را و نه حج منقطع شود آنگاه فرمود حج کنید پیش از آنکه بماند و
اساره کرده سوی صید انگب دهیم خود و فرمود کسی می شود و پس طرف همناد هر از
هر یاد بدتر = انچه

مؤلف گوید پس پنج چیزی که حضرت صادق علیه السلام فرموده است به ن از کتاب
معارف و کتب است و حضرت امیرالمومنین علیه السلام هر و و اهل کوفه به استها و چند چیز
دیگر امر می فرمود چنانکه سیف کلبی در کافی روایت کرده از جامع از حضرت امام محقق
بافر علیه السلام که فرمود خود امیرالمومنین علیه السلام در کوفه بر شما که بیرون می رفت در هر دوری دو
از روبرو از نار الا مایه پس می گردید در یک یک از نار از کوفه و ساریانه بر خوش داشت
که دو سر است و او اسبیه می گفت پس می ایستاد در سر هر بازار و می کرد که ای
گروه سجنار پرهیز کنید از عدل حده چو مردم می سیدند صدای آن حضرت
می انداختند آنچه که در دست داشتند و در حد مباحه آن حضرت می بودند و گوش
می دادند ناجیه فرموده می فرمود که معدوم دارید طلب حیر را و به کت بحویبه به حد من
معاملگی و بر دیده میوید به مشربان یعنی حبس است گران بگویند که دور باشد از
چیزی که مسری می گداید و است کنید خود به بر دباری و نگاه دارید خود را از هم
یعنی هم چنانکه حق باشد و احتساب کنید از خروج و دوی کنید از سم و اتصاب دهید
مظلومان به بین محلی که جو کسی معور شود و استعمال نماید اقاله کنید و معامه ابه هم

پرسید و نزدیک مشوید به رب به این معنی که حصار گنبد از هر چه که اجتماع رب در آن
هست و تمام دهنه بیمانه و راز و راه و کم بدهید حقوق مردمان را و عاقل بکنید در زمین
پس می گردید در جمیع بازارهای که فقه و فقه در آن در می گشت و می نشست برای داوری میان
مردمان

نهم - در ظاهر کردن آن حضرت ست طلاهای بسیار زوین

شیخ کمیسی رحمته الله و باب کرده از جماعتی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام که گفتند بودیم ما
بر آن حضرت که فرمود: مردی است که به هفتاد و یک کینه های می و کینه های می و گم می خواهم که اشاره
کم نمانی از دو پای خود که ای زمین برو و من بچه در دست از طلا هر یک و بیرون کند
بعد از آن شاه و کرده بیکر از دو پای خود به بر نحو که گنبد آید برادر زمین کشیدنی پس
سنگاهه میان زمین بعد از آن رسد و بیرون و در دست طلائی که مقدار بکند و جفت بود
پس از آن که فرمود خوب نگاه کنید در سیکاف زمین نگاه کردیم دیدیم شمشه های بسیار بود
عصی از آن که بر روی بعضی دیگر می در حد پس به آن حضرت عرض کرد بعضی از آن
جماعت! قناری شوم خود به شما بن همه عطا کرده و شده است شما مجابانه رحمته الله فرمود به
درسی که حق تعالی جمع خواهد کرد برای ما و شیعه ما و این و آخرت و داخل خواهد کرد
پس از آن در حساب نعیم و داخل خواهد کرد دسمن هزاره در جمعیم.

دهم - در اطلاع آن حضرت ست به چهره های نهانی

و نیز روایت کرده از صفوان بن یحیر جعفر بن محمد بن اسمعیل که گفت به من روایت
می دانی که به چه سبب ما داخل شدیم در این اثر یعنی شیخ و ولایت اهل بیت و معرفت به
امام پیدا کردیم و حال آنکه بود در سلسله ما از شیخ ذکر می و به معرفت به چهری از آنچه که
مرد مردم است از فضایل اهل بیت علیهم السلام گفت پس چه بود؟ گفت آری جعفر بن اسمعیل به
یدرم محمد اسمعیل گفت ای محمد طبیب کن برای من مردی آنکه او و بعضی باشد که خوب
ببیند او را از جانب من کاری که دارم.

پس درم گفت پیدا کردم برای این کثر فلان این مهاجر خالوی خود را گفت بیاور او را.
گفت آوردم برد او خالوی خود را ابو جعفر به او گفت ای پسر مهاجر بگریزین مال و او برو

به مدینه و برو نزد عبدالله بن حسن و حمزه بن اهل بیت او که از جمعه ایشان باشد جعفر بن محمد پس بگو به ایشان که من مری غریب از اهله و عرسان و در اینجا جماعتی از شیعیان شما هستند هر سادید به سوی شعبه این حال او یدید به هر یک از این مال به شرط چنانچه جمال یعنی به شرط نه در جنوب باشد و اظهار راده خروج نباشد و مدوم شود که کدام اراده خرج دارد پس هر گاه مال قبض کرد بگو من مری سرفرو و دوست می‌دارم که به من باشد خطبای شما به گرسنه مالی را که گرسنه

پس گرفت. حال او مال را و رفت به مدینه پس از مدینه برگشت به سوی ابو جعفر دوایی و محمد بن اشعث نزد او بود ابو جعفر دوایی گفت چه خبر او دی از اینجا آمده گفت رفتم مرد آن جماعت و این خطبای یال است به گرفتن ایشان حال را سوای جعفر بن محمد که رفتم بر دای و او مشغول به نماز بود در مسجد پیغمبر پس ششم پست سر او و خود گفتم که صبر کنم نمازش که تمام شد و او مدگر کم آنچه را که مدگر کردم بری یاران او پس شتاب کرده نماز را تمام نمود و به من کرد و فرمود ای هلاک پیر هیر از عذاب خدا و در بینه مکن اهل بیت محمد (ص) را چه ایشان مد که قتی است که از دولت مروان که تم ایشان ظلم می‌کردند خلاص شدند و جمیع ایشان محتاجند مراد یسکه معسرند به گرفتن مال و مدورند و قصد خروج دارند.

من گفتم چیست آن مری و باری داد از اصحابک الله پس مرد بک کرد سرش را به من و کسی نسو و خبر داد مر به تمام آنچه مایی من و مودسه بود گوید او بود در م جنسی سعار شعی تو به من و سیم ما بوده ابو جعفر دوایی گفت ای جعفر مهاجر بدان که یس از اهل بیت نبوی مگر نکه دو سال اشار محدثی است یعنی شخصی که ملائکه او را خبر دهند با او سخن گویند محدث ما امر و جعفر بن محمد است راوی خبر جعفر بن محمد اشعث گفت که بر دلال و معجزه جعفر صادق (ع) سیب شد که ما قائل به شیع شدنم

پاردهم = در زنده کردن آن حضرت ست گاو مرده را پادشاه

دو خبر بیج است که روایت شده از معصوم بن عمر که گفت راه می‌رفتم با حضرت صادق (ع) در مکه و گفت در می که گذشیم به راهی که در مقابر او زاده گاو مرده ای بود و آن را به و بجه مایی می‌گرسیده حضرت فرمود چیست قصه شما؟ گفت که مر و گودانم از این گاو معسر می‌کردیم و الحال مرده ست و مر محبر مانده‌ام که چه کنم فرمود

دو سب می داری که حق تعالی او را رنده گرداند؟ گفت ای مرد به ما بگو می کنی؟ فرمود
چنین نیست من قصد معسخر ندارم. پس دعائی خواند و پائی مبارک خود را به گاو داد و دو
صبحه در او پس گاو مرده دیده شد بر حساب نه شهاب. گفت به پروردگار کعبه
این عیبی است. حضرت خود را در میان مردم داخل کرد که شناخته شود.

دوازدهم - در علم آن حضرت است به نطق حیوانات

و نیز در آن کتاب است روایت است از صفوان بن یحیی از حابر که گفته بود حضرت
صادق (ع) یوم پس بیرون شدیم با آن جناب که ناگاه دیدیم مردی بر عاله ای جوانبیده که
دیج کند، او بر عاله چو حضرت را دید صیحه کشید حضرت فرمود به آن مرد که عیب بر
بر عاله چیست؟ گفت چهار درهم. حضرت از کیسه خود چهار درهم در و دو به او داد و
فرمود بر عاله را هکس بری خودش پس گذریم ناگاه بر حور دیدیم به شاهسی که عیب
در او اگر نه صد کند در ج صیحه کشید حضرت صادق (ع) اسطره کرد به آن شاهسی
با سبب خود، آن شاهسی از هید دراج گذشت و برگشت به گفتیم عالمی عجیب دیدیم او
شما؟ فرمود پس همانا آن بر عاله که آن شخص او را خوابانیده بود. بیخ کند چو نظرش بر من
افتاد گفت استعجیر باه و نکم اهل النبی ما یزاد می نطلب می کنم از حد و شما اهل بیت که مرا
هائی دهید از کس و دراج بر همین را گفت. اگر شیعیان استغاثت داشتند هر سه
می شوییدم به شما منظور طیر را.

سیزدهم - در احضار آن حضرت است به واقعه صاحب شب بهر یلح

و نیز در خبری است که از فاروق بن زناد روایت است که گفته من بر اثری داسیم
چاروی مذهب و فنی بر حضرت صادق (ع) وارد شدم حضرت فرمود که بگو به سبب
بر ادات که چارودی است؟ گفتم و پستلیده و مرعی است بود قاصی و به ده یگان در
همه حالات خود عیبی ندارد مگر بکه اقامت ندارد به و لایب شما فرمود چه مانع است او
از این؟ گفتم گمانش بر سبب که بر از ورع و تقوی است فرمود که به دورغ او در
شب بهر بیخ؟ راوی گفت که وارد شدم بر بوا در مروه او گفتم. مادرت به عرایب بشیند، چه
بوده است عصبه من بهر بیخ؟ و حکایت خود را حضرت صادق (ع) در نام او بر پیش نقل

کردم برادرم گنبد یا حضرت صادق (ع) بود که خبر داد به اس^۱ گنم، دینی گنبد، سهادت می‌دهم که او سب حجت رب العالمین گنم خبر داده از قصه خود گنبد. می‌آمدیم تو پس مهر بدخ و فیق بد یا من مردی که او بود کبری او را و جوانا، پس او مرد گفت که ما تو تنسی بر می‌ما طلب کن و من حفظ می‌کنم چیزهای و رایا من به طلب من می‌روم و تو حفظ کن چیزهای مرد. من گنم تو بروی آتش من حفظ می‌کنم آنچه داری. پس جو آن مرد و من به طلب آنس بر حاسم به سوی او کبیر کاد و افح با عاس من و او آنچه من و به حد سو گنبد که به آن کبیر که بر امر عاس کرد و به سر دش گنم به حدی و بدو دامت بر رینگ حد و بد. معلی پس برادر من بر روی عارض شد و در سال دیگر او بی و آمدیم و فیم خدمت حضرت صادق (ع) پس از بردن حضرت به و و نامد مگر آنکه فائل شد به امام آن حضرت به.

چهاردهم - در آن چیزی که مشاهده کرد و در وقتی از دلائل آن حضرت در سفر مسد

و میر در آن کناسه است که او در می گنبد من به حضرت صادق (ع) بودم که حضرت به من فرمود چه سده که می‌بسم رنگ تعبیر کرد؟ گنم تعبیر داده آب قرصی بر گدی رسو کشیده است و من قصد کرده‌ام برای فر صم به کشی سواد شوم بروم به سند به برادرم فلان فرمود هر گاه خواستی بروی بروی گنم. از من گنبد مرا از سوخته به من سفر هولهای درید و در له های آن فرمود آن حداتی که تو احفظ می‌کنی در خشکی حفظ مکن تو را در بد، ای شاد اگر ما بودیم بهرها حجازی می‌شد و می‌دها می‌سید و در حنی سر می‌گنبد داود گنبد هر سواد کسی سدم و میر کردم ما با یم به من هها حانی که حد خواسته کشی احباب و پس بیرون مدم از کشی بعد از آنکه صد و بیست روز بود که در کشی بودم و پس وقت پس از روزا جعه بود و اسمان را بر گرفته بود پس ناگاه سوری دو حشیده ظاهر شد از کنار اسمان تا روی زمین پس صدائی هسه به گوشم رسید که ای داود این وقت زمان قضای دین تو است سر بلند کن که سالام مانی گنبد سر بلند کردم صدائی به می‌رسید که مرو پشت ن بشته سرخ، چو به به بعد قسم دیدم صدها عانی از طلایی سرخ در احسبه که بگ هر هس صاف است و مر حان و مگر در بی به شرمه نوشته سده.

در عطاء آن فاضل و افسر پیر حساب، یعنی این بخشش ماست به تو پس عطا کن از ما بر هر که خواهی یا مع کن آن را از هر که خواهی که حسابی بر تو نیست.

راوی گفت: پس آن ملاها بر داسم و بهار قیمتی بود که احصا نمی شد، گفتم کاری به آن نمی کنم تا بروم مدینه پس مردم به مدینه و وارد شدم بر حضرت صادق (ع) آن حضرت مرا فرمود ای داود عطاء ما به تو نوری بود که درخشید برای تو به آن طلا که رفتی - ای ویکس ما بی تو گواهد باد عطائی است بر تو از یزید دگبار کمیم، پس حمد کن خدا، داود گوید از معبود حاکم حضرت است که خود را در وقت که من از کشی بیرون مردم چه می کرد؟ گفت: آب و فی که تو می گویی حضرت مشغول بود به حدیث گفت: با اصحابش که از حیمه یشال بود حیمه و حمرا و عبدالاعلی و و کر ده بود به سال و حدیث می کردند ایسان. به مثل آنچه که ذکر کردی پس چون وقت نماز شد حضرت بر خاست و نماز گزاشت با ایشان داود گفت سوال کردم این را از آن جماعت ایسان بر همین حکایت را برابرم نقل کردند.

پانزدهم - در و نده کردن آن حضرت است محمد حقیقه را بدو افع تعالی برای سید جنبیری

در مدینه المعجازه: ثاقب المناقب عن کرده که ابو هاشم اسماعیل بر محمد حبیبی گفت: شریف است مردم خدمت حضرت صادق (ع) و گفتم: بایں رسول الله به من رسیده که شما فرموده اند در حق من که من در جبری نیستم و حال آنکه من هفتی که در عمرم در محبت شما و هجو کردم مردم را به جهت شما فرموده بود که گفتمی در حق محمد بن حنفیه (ع) :

بایں الوجیهی و آنک حق شروق
و بسا لیکام من الشیایه اوفی

حق منی و المی و گفتم السدی
تأوی برضوی لأمرالد و لأمری

یعنی در کسی و نا چند عذاب می رسد بر من پیغمبر (ص) و رسیده باشی و روی بخوری و اقامت صوم لای فرموده باشی در کوه صوم و پیوسته در سجده باشی و دیده شری و حال آنکه از تو و عسق بودی و آنده ناسیم؟ آیا حاصل شده ای که محمد بن حنفیه هائم است در شعب

هفدهم - در حبابان حضرت است از ضعیف شخصی

شیخ کسی عنه و یک کره که مردی آن را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد باین
 که ای ائمه دینم در خواب که گویا بیرون شدم از شهر که همه رفتم در موضعی که می بینم
 حبابان، دیدم گویا سیخی از خشک یا مدتی برآمده از جنوب و آنکه سوار است بر اسبی از
 جنوب می در حبابان شمشیر خود و من مشاهده می کنم در حالیکه ترسان و مرعوبم.
 حضرت فرمود: ای مردی شمس که اراده کرده ای هلاک کردن مردی را در مجلسش (یعنی
 می خواهی آن چیزی که اسباب زندگی و رفاه حیات او است از او بگیری؟ پس پتروش از
 حبابان می که سر حلق کرده و می میرد، او را از من بگفت: شهادت می دهم که عدم به نوعی
 شده و بیرون رفته از او در معدن خبر بدهم. باین رسد! الله از آن چیزی که بر من
 نازل کردی همان مردی از همسایگان من مدینه برد می و بر من عرضه کرد ملک خود را که
 من حرم از او پس من قصد کردم که در مالک شوم به تبع بسیار کم خون دادم که
 طالبی غیر از من ندارد حضرت فرمود: آن مرد دوست می دارد ما و او از دشمنان ما بیاری
 می بخرد؟ عرض کرد: ای دانا! سوار الله او مردی است یحیی بن یسوی و دیس مستحکم
 است و من بوی می کنم به سوی خدای تعالی و نه سوی او از آنچه که قصد کرده بودم و تب
 نموده بودم. آن گاه که خبر بدم باین رسول الله که اگر بر من مدینه بود حلال بود بر من
 عبال او یعنی بن کار (و او بکم) حضرت فرمود: ای دانا! ای صاحب ده کسی که تو را امین
 دقتی و ارتق حواس صیحت اگر چه دانا! امام حسین علیه السلام باشد

هجدهم - در حفظ حق تعالی آن حضرت را رقی

مستندین طوائف روایت کرده است از بیع حاجت منصور که گفت منصور روپری مرا
 طلبید و گفت می خردم که چه دارم حضرت محمد صلی الله علیه و آله مردم نقل می کنند^{۹۰} به حدیثی که
 منصور را بر می اندازد پس یعنی از مرگی خود طلبید و گفت با هم از بزم را به مدینه و
 بی خبر به خانه امام جعفر برد و من و و سر پسر من و منی برای من بنور جوار میر
 داخل مدینه شد منصور فرمود که تو با من و عتد و برد، خانه آن حضرت نارداشتند و اولاد
 خود را جمع کردند در محراب شش و مشغول دعا شد، حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که
 من مشاهده کردم که آن امیر با شکر خود نه در خانه ما مدوام کرد و دیگر خود را که سه های

آن دو بافه را بر زمین و برگشت چون به نزد منصور رفت گفت: بچه هر دو ده بود و به عمل
و دم و کسبه را هم در منصور گذاشت منصور چون سر کیسه را گشود سرهایی بافته را دید،
پرسید که اینها چیست؟ گفت: اینها لامیر، چون داخل خانه امام جعفر (علیه السلام) شدم سرم گردید
و خانه در ظلم مباد شد و نوش و محض دیدم و در ظلم خنال نمود که جعفر و پسر او را و حکم
کردم که سه بهار حد کردند و و دم، منصور گفت: بهار معجزه دین می باشد کسی عمل نکرد
احدی را به این معجزه مضحک مگر این، و ناچار پند و دگی بر این قصه قطع نکرد ایمدم.
مؤلف گوید که در فصل بعد در این باب باید حقه ای از دلایل و معجزات حضرت صادق (علیه السلام)
شبهه به این معجزه

فصل پنجم

در بیان بعضی ستمها که از منصور دوانیقی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید

موسی گوید که ما در بنی‌فصل که نامی است به سجنه علامه مجلسی رحمه الله علیه در
جلاء العیون ذکر کرده: فرموده: در روایات معتبره مذکور است که ابوالعباس سفاح که اول
جیفائی بنی‌العباس بود، حضرت از مدینه به عراق فرستید و بعد از مباحثه محضرت بسیار
و علوه بنی‌شمار و مکارم جلاء و اظهار آن امام علیه السلام تواناد ادیبی به آن حساب رسانید
و مرتضی‌ساحت و آن حضرت به مدینه معاود فرمود چو منصور دوانیقی برادر او به
خلافت رسید و بر کثرت شیعیان و بیاع آن حضرت مطلع شد نار دیگر آن حضرت به عراق
طلب و هیچ مرتبه یا زیاد ادا قتل مقرر نمود و هر چه به معجزه عظیمی مساعده نمود
از آن عمرید. برگشت، چنانچه ابن بابویه و ابن شهر آشوب و دیگران از او با کرده‌اند که
او ای ابو جعفر دوانیقی حاضر با امام جعفر صادق علیه السلام طلبید که آن حضرت را به قتل ورده
و گفت که شمشیری حاضر کردید و نظمی آمد احمد و ریح حاجب خود گفت چو او
حاضر شود و با او معول سحر موم و دست بر دست رسم او به قتل و ریح گفت که
چو آن حضرت را آوردم و نظر منصور بر او افتاد گفت: مرتضی‌ساحت مدعی ای ابو عبدالله ما
شمه را بری با طلبیدیم که مرتضی‌ساحت امان کنیم و جوانیج معا را برآوریم و عمر حواشی
ببار کرد و آن حضرت را روانه نمود و مرتضی‌ساحت که باید بعد از سه روز آن حضرت را روانه

مدبہ کی جڑ بیع میوه با مد نہ حدود حضور با مد و گفت یا بن رسول الله از شعیب
و نصیر کہ دیدی برای بہ حاضر کردہ بود چہ دعا خواندی کہ از شر او محفوظ ماندی؟
فرمود کہ این دعا را خواندم: و دعا اشعیب او نمود

و بہ ۱۰۱- دیگر بیع رنگبہ با منصور گفت ای خدیجہ چہ جبر خشم عظیم بر را بہ
حشودی مدد گرانی؟ منصور گفت ای بیع چو او داخل خانہ من شد از دہائی عظیمی
دادم کہ بہ نزدیک من مدد دندال بر من می جائید و نہ ران فصیح می گفت کہ اگر اندک
میسی بہ امام و ملا برسانی گوشہای تو از استخوانہا جدا می کنم و من را بیم چنین
کردم.

و میدن صاوس رضی اللہ عنہ یک کردہ است کہ چون منصور در سالی کہ بہ خج مد
رندہ رسید و رفتی بر حضرت صادق ع در حشم شد و ابراہیم بن حبیبہ گفت برو و
خانہ های جعفر بن محمد در گرمی او بیداز و بکش و نہ بردن بیار ابراہیم گفت جوی
بیرون قسم از حضرت را در مسجد بود یا قم و شوم مر مانع شد کہ چنانچہ تو گفته بود
حضرت دبرم و نہ میری او چمبیم و گفتیم بیک کہ خدیجہ تو امی عذبة حضرت فرمود انا
لله و انا الیہ راجعون مرا بگذار نادور کہت صابر یکم پس دو کعب نماز کرد و بعد از نماز
دعائی خواند و گریہ بسیار کرد و بعد از آن متوجہ من شدہ فرمود نہ هر روش کہ تو را امر
کرده من بپر گنم نہ خد سوگند کہ اگر کسی شوم بر رہ از طریق بخوانم بروی دست
حضرت را گرفتہ و بر دم و حرم ناشیم کہ حکم بہ قتل او خواهد کرد جویا بہ بردید برده
منصور رسمہ دعای دیگر خواند و داخل شد چو نظم منصور بر آن حضرت افتاد سر و ع بہ
عتاب کرد و گفت بہ حد سوگند کہ تو اہ قتل می صاب حضرت فرمود کہ دست از من
بردار کہ از دمان مصاحب من یا من چشمال تعاقب است و رود معارف و افح خواهد شد
منصور چو باین خبر رسید حضرت را امر خج گرانی و عیسی بن شلی را از عتب
حضرت فرستاد کہ برو و از آن حضرت بپر من کہ معارف من از او بہ قوت من خواهد بود یا
بہ قوت او؟ چو از حضرت پرسید فرمود کہ بہ قوت من بگشت و نہ منصور قتل کرد و او
فرای خبر ساد شد

و ایضا روایت کردہ است کہ روزی منصور در قصر حمراي خود نشست و هر روز کہ در
آن قصر شوم می نشست بار و در دبح می گفتند و ریر کہ نمی نشست در آن عمارت مگر
برای قتل و بکشتن و از آنجا حضرت صادق ع را از مدینہ طیبہ بود و حضرت

داخل شده بود چو رسید و بعضی از شب گذشت ربيع حاحا اطلبید و گفت قرب و منزلت خود را برد من می‌دانم و بعد از آن را محرم خود گرفتند که بسیار است و بر سر رازی چند مصلح می‌گذاشتند که آنها را از اهل حرم خود پنهان می‌دارم. ربيع گفت: اینها از وفور انصاف حقیقه است بسا به من و من میر در دولتخواهی و مانند خود کسی را گناه ندارم. گفت چندی است که می‌خواهم در این ساعت بروی و حضرت محمد را در هم خالی که بیانی بیاوری و نگذاری که هیس و حال خود را بگوید.

بيع گفت بیرون مدم و گفتم آن زن و آنه را که راجع به هلاک منم بر نه اگر حضرت را در این وقت به نزد من بر بیاورم و من سبب غصبی که او دارد البته حضرت را هلاک می‌کند و حرمت از دستم می‌رود و اگر مدافعه کنم و بیاورم مرا می‌کشند و سبب مرا بر می‌اندازد و مالهای مرا می‌گیرد پس مرده شدم می‌آید دنیا و آخرت و نعم دنیا و آخرت و دنیا و آخرت و آخرت اختیار کردم.

محمد پسر ربيع گفت که چو پدرم به خانه آمد مرا طلبید و من از همه پسرهای او جری‌تر و سنگین‌تر بودم پس گفت برو به نزد محمد و محمد را در دیوار خانه و بالا و بی‌حیایه برای او داخل شو بر هر خالی که او بخواهد بیآور پس حرمت به من حضرت رسید و بر دانی گذاشتم و به خانه او می‌خبر در دهم دیدم که پسر هسی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مسحون بعد است چو از نماز فارغ شد گفتم بیا که حقه خود می‌طلبید. گفت نگذر که دی بخوانم و حمام بپوشم گفتم نمی‌گذاهی فرود که بگذاهی و غصبی بکنم و مپای مرگ گردم. گفتم مرا حق نیست و نمی‌گذارم. پسر از مرد پسر ضعیف که ریاده از هفتاد سال از عمر من گذشته بود یک پیراهن و سر و پای پیراهن از خانه بیرون آورد. چون پاره‌ای از او آمد ضعف بر او غالب شد و مرا حمله کرد و مرا بر سر خود سوار کرد و چو به در قصر حقیقه رسیدم شدم که با پدرم می‌گفت وای بر ای بیع دزد کرد و نیامد پس ربيع بیرون آمد و چون نظرش بر امام علی افتاد و او را در حال مسافرت دید گریست. پسر که بیع اخلاص بسیار به خدمت حضرت داشت و او را بر گوار امام حسن می‌دانست.

حضرت فرمود که ای بیع می‌دانم که تو به حاصبه ما میل داری پس من مهربانم که تو گفت بعد از آن که خود را با پدرم و با پروردگار خود صاحب صابم. بیع گفت آنچه خواهم کرد و به

مرد مصور برگشت و او سالعه می‌کرد از روی طیش و عصبانیت که جعفر رود حاضر کم پس دو رکعت نماز کرد و میان طویلی با دانی را از عرصه بیار کرد و چون در غایت سبوح دست از حضرت برداشت و اگر وقت و محل یوان کرد پس در میان او و او نیز دشمنی خواند و چون امام عصر ر به اندرون قصر برد و نظر مصور بر حضرت افتاد از روی خشم گفت ای جعفر تو ترفیعی کسی حسیده یعنی خود این مرد دشمنی می‌کند و هر چند سعی می‌کنی در خیمه من که ایسان قایم می‌بخشد حضرت فرمود به خدایم که اینها به من گویا هیچ یک نکردم و من می‌دانم که من در میان شما که دشمن بر من خنق پیدا کرده برای ما دشمنی است از ایسان بر ما و اهل بیت ما و سید این آوازه بگردد و از ما به تشنه شدی بر سید ما سخاوتی آوازه ها کم با خویشی سببی و استغاث و الطاف شما نسبت به ما و خود ما! ما! پسر مصور ساعی سر در بر افکند و در آن وقت بر روی صدق می‌گفت و [بر] ایسان نگه کرد و بود [و] در زیر مست خود پیوسته شمشیر می‌گذاشت پس گفت دروغ می‌گویی و دست در زیر حسنه کرد و نامه های بسیار بر او آورد و به سرریک آن حضرت انداخت و گفت من نامه های پوست که به اهل خراسان نوشته ای که یحیی مرسله و به یحیی کند حضرت فرمود به خدایم که اینها به من افتد است و من اینها نوشته ام و چیه آوازه نکردم و من در خواص این عزم نکردم اکبر که صحنه بیوی بر من مشهور شده است چگونه از آوازه کنم! اگر خواهی مرا در میان شجر خود در رده بام دگر بماند و برگ من بزدند شده است

و هر چند آن حضرت این بحال معذرت نمی‌گفت طویلی مصور رسیده می‌شد و شمشیر را به دگر یک شیر از علاف کشید و بیع گشت چه دینم به مصور و به شمشیر دراز کرد بر خود آوردیم و بعد کردم که حضرت شهید خواهد کرد پس شمشیر را در علاف کرد و گفت شرم نداری که در پس من خواهی بنده ای کنی که جویها را در رده حضرت فرمود به خدایم که اینها به من افتد است و خط و مهر من در اینها نیست و بر من افتد کرده اند پس معذور باد شمشیر آیه صریح از علاف کشید در این مرتبه عزم کردم که اگر مرا بکشد به قتل حضرت من شمشیر بگشایم و به خدا دشمن ترسم

مغنی مالک که عبارت از این است: قصصی می‌باشد جویبک غلامه مجوسی جویبک به جیم ریاء دو نقطه و شمس معینه خوانند و این معنی را می‌دهد لکن ظاهر این است که جویبک به خدا معینه و یار باشد پس معینه است پس هر دو معنی معینهای خودت می‌دهد تا آخر هرگز رسد

هر چند باعث هلاک من و فرزندار من گمردد و توبه کردم از آنچه پیسر فرحق از حضرت اراده کرده بودم پس منصور باز تنش عصبش مشتمل گمردد و شمر را تمام از خلاف کشید و آن حضرت نزد او پیاده بود و مرصده شهادت دود و عید می فرمود و منصور فرمود نمی نمود پس سعی می نمود بر افکند شمر بر داشت و گفت ایست ای گوی و دامن خطای کرد که ای ربیع، حقه عالیله مخصوص من است. چو آمد و دم حضرت آمد دیک خود طسید و بر مندا خود مسید و آن عالیله محاسن مبارک آن حضرت را خو سبو گردانید و گیسید بهرین اسبان مر حاضر کن و جمع را بر آن سوار نما و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او برو تا به مصر او و آن حضرت را محیر گردانید: مگر با عا باشد به نایب خرم و کرامت و میال برگشتن به مدینه جدا بردگوار خود

ربیع گفت که من ساد پیروز اندم و منعجب بودم از آنچه منصور را تو در باب حضرت اراده داشت و آنچه خود به عمل آورد چو به صحن قصر رسیدم گفتم: یا رسول الله مر معجم از آنچه او آفرید برای شما در خاطر داشت و بچه آخر در حق شما به عین ۱ د ۱ می دانم که پس اثر آن دعا بود که بعد از همان خودی و آن دعای دیگر که در سوال سلاط فرمودی، حضرت فرمود که بلی، دعای اول دعا کرب و مفاید بود و دعای دوم دعائی بود که حضرت رسول ﷺ در روز حراپ خواند پس فرمود: گو به حوفا داشتم که منصور آورده شود پس در راه می دادم و یکی مر عده ای که در مدینه دارم پیس از آن همراه در هم به قیام می دادی و من به و نفرو حرم او ده سو می بخشم من گفتم: یا رسول الله، من آن دعاها را ندادم می خواهم که به من تعلیم بمانید و توقع دیگر ندارم. حضرت فرمود که ما اهل بیت را سائب عطا می که بسبب کسی که ایم پس سبب گرییم و دعاها را نیز به تو تعلیم می کنم چو در حدمت آن حضرت به حلقه دسم دعاها را خواند و هر نوشم و تمسکی برای مرغه نوشت و به من داد مر گفتم: یا رسول الله در وقتی که خدا به مرد منصور آوردند و شما مسعوا نماز و دعا میداد و منصور اظهار طیس می کرد و ناکید در احضار شما می نمود هیچ اثر خوف و اضطراب در شما مشاهده نمی کردم: حضرت فرمود کسی که حلال و عظم خلاف نموده الجلا در ده او جنوه گردانیده است آبش به شوکت محتوی در نظر او نمی نماید و کسی که از حد می رسد در بدگال پرو ندارد

ربیع گفت که چو به مرد حقیقه برگشتم و حلو شد گفتم آنها الامر پیس او شما حالهای عرب مشاهده کردم، در او حال دامن عیب جعفر بن محمد طسیدی و به

میرید ای و در عصمت دیدم که هرگز چنین شخصیتی در من مشاهده نکردم و با نکه شمسیر به فخر یک سیر از غلاف کبیعی و بار به قدم یک دراع کفایت و بعد از آن شمسیر را رها کردی و بعد از آن برگشتی و او را اکرام عظیم نمودی و از حقه عالیه محض خود که هر روز خود را با خود می‌گفتی و او را حرمیو کردی و اکرامهای دیگر نمودی و هم به مایه او را می‌خواستی. سبب بهی چه بود؟ گفت ای بیع من و ای از تو بهیال نمی‌گفتم و نمی‌دانم که این سر پنهان داری که به فرزدال فاطمه و سعاد نشان می‌دهد که موی خود موی علف خرب بسال گردد من اسباب آنجا که از ملاحم بسال در میاد هم دم مشهور است و در السنه حقی مذکور است

بسر گفت هم که در حاله است و روی ۵۰ جوان خانه جنوب کردم و به برد او برگشتم گفت نه غیر از من و دوست خود کسی در این خانه نیست اگر یک گنجه از آنجا می‌گویم او کسی ندانم و در وقت نماز به قتل می‌ورم و اموال او می‌گیرم. پس گفت ای چه در روی که؟ در طلبیدم مصر بودم به قتل او و به نکه او را بخاری قبول کردم و بعد از این هر چند خروج به شمشیر محمد گم است از عبدالله بن الحمر و بهی که خروج می‌کند بر که می‌نامد او را بدرا و مردم امام می‌دانند و ایشان و حر الاضاعه می‌سمارند و از حقه حقی خالص و نجس و حوس خلاق بر دو در میان می‌امیدم بر حواله بسال مطلق بودم. حواله در من نه او را قصد قتل او کردم و شمسیر را یک سیر از غلاف کشیدم دیدم که خضر با سالب ع برای من معقل شد و میان من و او خابلی شد و دمنها گشوده بودند استیبهایی خود را بر رده به روی برش کرده بود و از روی حرمه منی می‌نگری می‌کرد من به آن سبب سه سیر در غلاف برگزیدم، چون در هر سه دو باره کردم و شمشیر را بیشتر او را عداوت کردم که در حضور رسول ع بر من معقل شد بر دیگر از او و حرمه داده بود چنانچه من حرمه کرد که اگر من قصد قتل جعفر می‌کردم او قصد قتل من می‌کرد و به بی نکه شمسیر را باز به غلاف بردم، در هر سه سوم جرات کردم و گفتم اینها از افعال حق می‌باشد و باید کرد و شمسیر امام از غلاف کشیدم در این سه به دیدم که آن حصر بر من معقل شد و این بر رده و استیبه را بالا بسته و برافروخته گردیده و حواله بر یک مرتبه که بر دیواره دمنها او به من برسد و به جعفر از آراسته کشم و به حواله بر رده فرزدال فاطمه آمد و حاضر می‌باشد و حق ایشان مگر کسی که به حواله بر رده و دمنها کسی این معقل را از تو بشنود

مختبرین بیع گفته که یازم این قصه ابی من علی مکرر بعد از آنکه منصور و من
بعد از یک دم مگر بعد از هر دو مهدی و موسی و طارو و گشته شدن مجتهد اعلی

و یضاً و این کرده است به سند معتبر از صفوان حمال که مردی از اهل مدینه بعد از
که شد. محمد و بر اقسام پسرهای عبدالله بر آنجا به برد منصور به اسمی و و گفته که
جعفر بن محمد و مولای خود معنی بن خنجر فرستاده است که بن میخیال موال و اسلحه
بگیرد اراده خود دارد و محمد پسر عبدالله به عت او بی کاره کرد منصور بسیار در
خشم شد و فرمائی داد و به عم خود که الی مدینه بود نوشت که به سرعت تمام اسام بنی به
برد و فرستد و او بقاع منصور. اما به حسب خبری که فرستاد و گفته اند که فرستاد و او به سوی
صفوان گفته که منصور فر طلبید و فرمود که شیرازی ما حاضر کن که فر. وانه شوم به
حاجه ای و بر حامی مویحه مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شده و چند نفر را کرده
دست به دعا شد بم و دو دعائی خواند و ۹۰ در جنگ شد آن را آن حاضر حاضر کردم و
به حاجه عراقی

چون به شهر منصور سید به در خانه او رفت و رخصت طلبید و داخل شد و منصور او را
باصطربار گرام نمود و بعد از آن سر او را به عنایت کرد و گفت سید دام که مرا می نوی
موان و اسفحه جمع می کند! حرفت فرمود معاذ الله پس بر من افسوس منصور گفت
سوگند یاد کن حصر را به حد سوگند یاد کرد منصور گفت به طلاق و عنایه قسم بخور
حصر را فرمود که سوگند به خدا یاد کرده از من قبول قسم کنی و هر امری می کنی که
سوگند های بدعت یاد کنم؟! منصور گفت بر من اظنه نامائی می کنی؟ حصر فرمود که
چون بگویم و حال آنکه ما سیم می دانیم و حکمت منصور گفت الحال جمع می کنم! او به
آنکه تنها برای او گفته است و او را سوگند و هر سعاد را بدیخه رخصت و
در حضور حصر را از او پرسید گفت بی جیب است و چنانچه حق او گفته ام صحیح است
حصر را او گفت سوگند یاد می کنی؟ گفت بی و مروع کرده قسم و گفت و الله الذي ذاك
الا هو الطالب انما الله الحق القدير حصر فرمود که نه سوگند بعتجیل می کنی به هم بخو که من
می گویم سوگند یاد کن منصور گفت این سوگند که تو یاد کن چه عذر نامست؟ حصر
فرمود که حق ما را صاحب خدا کریم اما و کسی که او مدح کند به معاذ نامت را به
حصر و قسم او را به خدا به قسم سوگند یاد فرمود که بگو «سیر رسوم از حق و
دور حد و ادا و در حق و ذوات حق اگر چنین باشد آنچه این سوگند یاد کرد در

ساعت اقتاد و مرده به عذاب الهی و آجل شد مصو در مشاهده یی حال حاتم گرد و گفت: دیگر سخن کسی را در حق تو فزون نخواهم کرد

و ایضا و یک کرده سب از محمد بن عبدالله اسکندری که گفت: من از حمزه سید عالم ابو جعفر ده ایمنی و محرم اسرار او بودم. وری به بر دافو هم او را بسیار محبوم یافتیم و او می‌گفت: اندوه ک بود گفتم: آنها الامیر سب تفکر و اندوه تو چیست؟ گفت: صد نفر از اولاد طعمه را هلاک کردم و بعد و من گفتم: ایسا مالده است و در باب تو چاره نمی‌دهم که گفتم کیست؟ گفت: حمزه بن محمد (ع) گفتم: آنها الامیر او مردی است که بسیاری عذاب او کاهیده و استعمال او به مر ب و محبت خدا او از عذاب ملک و خلافت عاف گردانیده گفت: ای امام که تو اعتقاد به امامت او داری و بر رگو او می‌دانم و کن ملک عظیم است و من سوگند یاد کردم که بیش از آنکه نام یی رود در به خود را از سوره او خارج گردانم. وری گفت که چو این سخن از او می‌شنیدم من می‌سنگ شد و بسیار عذبتی مردم پس خلافتی را تنبیه و گفت چو مرا ابو عبدالله صادق را عذاب می‌ایم و مشعوب سخن می‌گویم که نام و خانه خود را در سر نه دارم و در زمین گداورم و رگ در بود و این علامتی است میان من و تو و در همان ساعت کسی فرستاد و حضرت را طلبید چو حصص با دخل قصر شد دیدم که قصر به حم کتب در آمد مانند کشتی که در میان دریای موج مضطر باشد و دیدم که منصور بر حصص و ناصر و یای برهنه به استغیال آب حصص را دوید و سدهای بندش می‌پرید و دیدنهایس بر هم می‌خورد و ساعتی سرح و ساعتی رزم می‌شد و آب حصص را به اعزاز و اکرام بسیار و در دو بر روی صفا خود رسانید و به بر این در خلعت او شست مانند سده که در خدمت فای حرد رسید و گفت: یا بنی اسرائیل که چه سبب است این وقت تشریف آوردی؟ حضرت فرمود که برای اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداری تو امدم. گفت: من شب را بگذردم. رسول سباهی کرده است و اکنون که تشریف آورده ای خبر چه جاست که داری بطلب حصص فرمود. حاصد من است که من بی ضرورت طلب نمی‌کنم گفت: جوی باشد. و حضرت بر حاسب و یزدان آمد و من حد را حمد بسیار کردم که امیری از مصو به حصص رسید و بعد از آنکه آن حضرت پیروز بر وقت مصور لحاف طنبیه و خوابید و بیدار شد با عجب شد و چو بیدار شد دیدم من بر بالین او شسته ام. گفت: بیرون مرو تا من نمازهای خود فصا کنم و عصه ای برای تو نقل نمایم. چو از نماز فارغ شد گفت: چو حصص با صادق آمده غم گشتن طنبیه و داخل قصر من شد دیدم که ازدهای عظیمی پیدا شد

و دهان خود را گشود و کام بالای خود بر بالای قعر من گذاشت و کام پایین خود را بر قعر که شب، دم خود به دور قعر و حوله مرگ داد و نه را از عریض فصیح من گفت که اگر ندی اراده کنی سبابه آن حضورت بر روزه حابه و قعر بر روزه می‌برم، و نه این سبب عقل در پریسار من و یله. در به لمره مدیده جدی که دندانهای من بر هم می‌خورد راوی گفت من گفتم پنهان او عجب چیست، ربر که بر دوا اسمع و دعائی است که اگر بر شب بخواند. او را بود می‌مود و اگر بر روز بخواند شب می‌شود؛ اگر در هوج دریاها بخواند سناکن می‌گردد پس از چند روز رخصت طلبیدم از او که به ریاضه آن حضورت مرسوم من و سبزی می‌داد و اندک کرد و جو به خدمت آن حضورت هم از حضورش انعام کردم آن دعا که خواند بر وقت حیرا محسن منصور معلیم من نماید و انجابت انعامش من نمود

فصل ششم

در وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است

وفات کرد حضرت صادق علیه السلام در ماه سوال سنه یکصد و چهل و هشت به سبب انگور
هر بوده که منسوب به آن حضرت جواریده بود و در وقت شهادت از سر مبارک منصف
و پنج سال گذشته بود در کتب معتبره معین نبرده اند که کدام روز از سوال بوده بپای صاحب
حساب الخلود که در پنج ماهی است نسبتاً و پنجم از ماه گفته اند به فونی در سینه بیاض رجب
بوده و بدن سده از مشکوه الانوار که در حل سده بر آن حضرت به بعضی اصحاب پس در هر
و عایشه دید آن حضرت را جسدان لاغر و پاریک شده که گوشت هیچ از او نمانده هر سر
تا بیست پس آمدند که در آمد حضرت فرمود برای چه گریه می کنید؟ گفت: گریه نکنم
به آنکه شما را به این حلال می بینم؟ فرمود چنین ممکن همانا مومن چنان است که هر چه
عبارت او شود خیر و صواب و اگر برده شود اخصای او برای او خیر است و اگر مانک شود
مشرقی و مغرب برای او خیر است

در روایت که در سیح طوسی و سائمه کبر حضرت صادق علیه السلام که گفت بودم مرد حضرت
صادق علیه السلام در وقت حصار که حال اعمه پیدا کرد چون به حال خود آمد فرمود: بلهید به
حسن من یعنی من عقی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که افطار است همانا سیر می و
بلهید به قالا و قالا قالا و قالا فرمود که منم عقی می کنی نه مردی که بخواه که در دو کار دو
می شد است یا نه؟ یکصد فرمود می خواهی من از آن کسان باشم که خدا مدح کرده سال

را به صلّه کردن رحم و در وصع ایشان فرموده: **وَالَّذِينَ يَصُلُّونَ مَا أَمَرْنَاهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ**
رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ النَّيَابِ پس فرمود ای سالّیه به دوستی که حق تعالی جنّت کرد بهیست و
 خوش گردانید این و یوی سالادو هزار سال می رسد و بعضی شود بری آن اعلای و اندین و
 مطلع کننده و رحم.

شیخ کدیس از امام موسی (ع) روایت کرده است که گفت پدر بر گم او خود را کف کرد
 در دو جامه سعید مصری که نر امه احترام می بست و در پیراهنی که می پوشید و در عمامه ای
 که از امام رین انداخته پس (ع) به او رسید و در نزد بعضی که به چهل دیار طلا خریده بود
 گر امروز می بود به چهار صد دیار می خرید.

ایضا روایت کرده است که بعد از وعاب حضرت صادق (ع) حضرت امام موسی (ع)
 می فرمود که هر شب چراغ برافروزید در حجره ای که محتصر در آن حجره و قلاب یافته
 بود.

و روایت کرده است شیخ صدوق از ابو بصیر گفت مشرف شدم خدمت امّ حمیده تم و لد
 حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله علیه) برای تعویذ حضرت صادق (صلوات الله علیه) پس آن
 مخدّمه گریست و عرض به جهت گریه او گریسم پس از آن فرمود ای ابو محبت اگر
 می ددی حضرت صادق (ع) را در وقت خواب همانا امر عجیبی مشاهده می کردی چشمهای
 خود را گشود و گفت جمع کند به بود من هر کسی که مابین من و او قرار و خویشی است
 پس ما نگذاشتیم جدی از خویشان او مگر آنکه به برد او آوردیم پس آن جناب نظری افکند به
 سوی ایشان و فرمود ای فدک لا تمألتُمُ سُبْحَانَهُ بِالْمَشْرِقِ هَذَا سَمَاعُ مَا مَحْمُودٌ وَ مَدْرَسَةُ كَسَى
 مستحلف کند به نماز (یعنی نماز چهار و سبک شمر دو اعتنا و اهتمام به آن داشته باشد).

و روایت شده از عیسی بن داذ که چو جنازه بازین حضرت صادق (ع) در روی ممبر
 نهادند و حمل کردند به سوی جامع برای سخن ابو هریره (ع) گفتی که از سعید بن مسهم
 اهل بیت شمرده می گشت این اشعار به گفت:

أَتُوبُ وَ تَقْدِرُ رَأْسُكَ بِهِ يَحْيَى كَوْنَهُ	عَلَى كَاهِلِي مِسْنُ خُصَامِيهِ قَوْلُهُ
أَتَدْرُونَ صَدْرَ مُحَمَّدٍ أَلَسَ الْفَرَى	فَدِيرَ لَوِي مَنِ رَأْسَ عَلِيٍّ شَاهِي
غَدَاةَ حَتَّى الْمَحَاوِنِ مَوْقِ ضَرْبِهِ	كَسْرًا وَ تَوَلَّى كَابَ قُورِ الْتَفْرِقِ

گفت چَسْتُ مِنْ أَمْنِيَّتِهِ وَ قَدْ مَاتَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، یعنی این از مدینه می روم و جعفر بن محمد (ع) وفات کرده. ابو حمزه از سیدان این حیره و شش اثر بعمره دو در دست خود را بر زمین رده. آن وقت سوال کرد از ابن اعمش که بائسیدی که کی وصی خویش کرده؟ گفت وصی خود قرار داد پسر من عبدالله و پسر دیگرش موسی (ع) و منصوب خلیفه را ابو حمزه گفت. محمد حدیث که ما را هدایت کرده و نگهداشت که گمراه نسیم. ذَلْ عَلَى الصَّغِيرِ وَ بَرٍّ عَلَى الْكَبِيرِ و من الامیر العظیم پس ابو حمزه رفت به دفتر امیرالمومنین (ع) و مشعور به حاضر شد ما نیز مشعور به نهار مقدم پس من رسم برد او و گفتم، بفسر کن برای من بن چند کلمه که گفتم پس ابو حمزه تفسیر کرد کلام خود به چیزی که حاصلش این است که وصیت منصور طاهر است که بر بنی ثقیف است که وصی او را به قتل رسانند و فرو به کرچک که امام موسی است با فرزند بزرگتر که عبدالله است ذکر کرد بن مردم دانند که عبدالله و ابی امامت پسندد بر که هر یک بزرگ علنی در بدن و دین مباحثه یافتند می باید که او امام باشند و عبدالله در بدن قیل یا بود و دیش مافض بود و جاهل بود به حکام شریعت، اگر او غنی نمی داشت به او نکت می کرد. پس از محاذانم که امام موسی (ع) است و ذکر آنها بر بنی مصنف است.

صبح کفیی و شبح طوسی و بن شهر اسوسا رویت کردان از ابو یوب خودی که گفته شبی ابو حمزه برانیمی در میان شب فرستاد مرا طلبید چمن بن رسم دینم که بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او چادراته و نامه در دست دارد و می خواند. جوب سلام کردم نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت این نامه محمد بن سیدماں است و حیر و وفات امام جعفر صادق (ع) را به من شده است. پس سه نوبت گفت. ان الله وال الله جعفر و گفت من جعفر کجا به هم می رسد؟ پس گفت. نویسن که اگر یک کس را مخصوص من و وصی کرده است او را بطلب و اگر نه بنی معا از چند ور جواب نامه من که پنج نفر و وصی کرده است خلیفه و محمد بن سیدماں والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را بجهت نامه را منصور خواند گفت: ایها بنی معاں کشت

علامه مجلسی (ع) فرموده که حضرت به علم امامت می دانست که منصور چنین اراده خواهد کرد. آن جماعت به حسب ظاهر در وصیت شریک کرده بود ابوب نام او را نوسه بود و در باطن امام موسی (ع) مخصوص می بود به وصیت و از بنی و حسب پسر اهل علم می دانست که وصایت و امامت مخصوص بن جعفر است چنانچه از و است ابو حمزه که گذشت معلوم گشت

فصل هفتم

در ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

شیخ صف علیه السلام فرموده که حضرت صادق علیه السلام زاده بی اولاد بود اسماعیل و عبد الله و ام فروه و عذر ابی سه نفر عاطفه دختر حسین بن علی بن الحسین بن عمر بن ابی طالب علیه السلام بوده. و دیگر موسی علیه السلام و اسحاق و محمد که مادر یسار ام وند بود و معاویة بن عقی و اسماء و قاضیه که هر یک از ام و بنتی بوده اند.

[۱] اسماعیل بن جعفر

۱ اسماعیل از همه برادران بزرگتر بوده و حضرت صادق علیه السلام او بسیار دوست داشت و شرف و مهری بر او بسیار می نمود و گروهی از شیعه را گمان داشتند که اسماعیل قائم به امر خلافت و امامت خواهد بود بعد از حضرت صادق علیه السلام به سبب آنکه بر رگم اولاد از حساب بود و محبوب و کرام پدر بر او بود. بود آنکه از حساب حضرت صادق علیه السلام در حره عریض از در رفت و مردمان حاده او را به سر دوش و عدیه آوردند و در بیخ مردم گشت و رو یافتند که حضرت صادق علیه السلام بر مرگ اسماعیل جرح شدیدی نمود و حر و آید و خش بر او عظیم گشت و آید و کشتن و زنا مقدم سر بر او می رفت و چند دهه امر فرمود که سر بر او زمین نهاد و نزدیک حصار می آمد و صد بار او را در می کشید و بر او مهر می نمود و مراد از حضرت صادق علیه السلام این کار آن بود تا امر و عتاب اسماعیل بر همه مردم آشکار شود و دفع سببه

سو از کسانی که معصوم به حیات اسماعیل و خلافت او بعد از پدرش باشند مؤلف گوید که احادیث به این مضمون بسیار است و شیخ صدوق و ابی کریم است که حضرت صادق علیه السلام به سعید بن عبدالله اصرار فرمود که چون اسماعیل وفات یافت به ابی کریم گفتیم که ای وکیل ما که کشیده بودند پدر ما را، چون صورت او را میکشوف کردید حبیبه و سج و کنوی او را به سیدم پس گفتم او را بپوشانید، باز گفتم که حبیبه او را بر داشتید دیگر چه حبیبه و رخ و گلوی او را بر دوشه دادم پس گفتم او را بپوشانید و غسل دادند چو از کدر غسل او فارغ شدند نزدیک او رفتم دیدم او را در کفن پیچیده اند گفتم صورت او را از کفن بیرون کردی باز حبیبه و سج و کنوی او را به سیدم و او را بر دوشه کردم پس گفتم او را در کفن کند او ای گفتم به سیدم به چه چیز او را بپوشید کردید؟ فرمود به قرآن.

و ابی سیده که به حاضه کفش پوشانیدند و لا اله الا الله و حوائط یکی از شعبان خود و در عمر چند به او داد و امر کرد که حج کند از جانب پسر اسماعیل و فرمود که هرگاه از حج بگریزی از جانب او نه سهم ثواب مال تو ست و یک سهم مال اسماعیل.

و سید صامع بن شافعی در فضیله الارهاط گفته که وفات کرد اسماعیل در سنه صد و چهل و دو و در سنه پانصد و چهل و شش رسید به مدینه حسین بن ابی ایهیجه در پی عیبهی پس با کرد بر مشهد فرقه ای و ذکر کرده اس سنه که ایس محل خانه یک شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام بوده.

و یالجمعه شیخ سعید فرموده، چو اسماعیل از دنیا رفت کسانی از که اعتقاد بر خلافت او بودند از پدر از این اعتقاد مصرع میخواندند مگر نادری از مردمان تابعه که از خواص و رواه بودند به همان اعتقاد ماندند و پدر به حیات اسماعیل گفت و چو حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفت فرمود جمعه ای از مردم قاصی به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شدند و ماضی هم دو فرقه شدند، فرقه ای گفته اسماعیل امام بوده است و امام بعد از او منتقل به محمد بن اسماعیل شده است و فرقه دیگر گفته که اسماعیل زنده است و ایشان مردمانی قاصی هستند که گمانشان بر این است که امام بعد از اسماعیل در اولاد و اعتقاد آن سبب ما آخر زمان.

مؤلف گوید سلاطین فاطمیه که در دنیا و عرب منتصب داشتند از ولادت اسماعیل آمدن او را نشان عیبهی الله بر محمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام مؤلف به المهدی علیه السلام و آن کسی است که از آل اسماعیل در ديار عرب و مصر خبیفه شدند در

زمان دولت بنو عباس و مدت دویست و هفتاد و چهار سال پادشاهی کرد و آنرا سلطنت امیران در زمان محمد و مختص بود که او بنی عباسی صمد و حامد و عدد یسار چهارده است و سال را اسماعیلیه و عیسییه می گفتند خاص بنی عباس که در امصه و ری اسماعیلیه صایحه دیگرند و عباسیه و هاشمیه و یسار از کما بعصر و عیسی و امصه داخل اسماعیلیه است.

فقیر گوید که حضرت امیر المومنین (ع) در حیدر عیینه خود اسارت به عبیدالله مدعی کرده در اینجا که در موده. **ثُمَّ يَظْهَرُ صَاحِبُ الْبِرِّ وَالْغَضُّ الْبَصُّ دَوَالِشَ الْعَصَبِ الْكُنْهِي مِنْ سُلَالَةِ بَنِي الْهَدَادِ أَشْجَى بِالزُّدَاءِ**

قبران شهر ری است به معر بار همان حسی است که عبیدالله مهدی در حیدر دال مدعی ای به کرده و این راه مهدی مرسوم مساحت و مسافت دی البده و مساحت به رده اسماعیلی بنی جعفر (ع) است.

قَالَ ابْنُ أَبِي الْفَرْدِ وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ مُهْدِي الْبَصِ مُرِدٌ مُتَرَبِّعٌ بِمُتَرَبِّعِهِ حَسَنُ الْهَدِيدِ نَارُ الْأَطْرَافِ وَ دَوَالِشَ الْعَصَبِ بَنِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَهُوَ أَشْجَى بِالزُّدَاءِ **بَارِئُ بَادِئِ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ سَخَاءُ بِرَدَاءِ قَاتِ مَاتَ وَ دَخَلَ إِلَيْهِ وَجُودٌ سَيِّحَةٌ مُشَاهِدَةٌ لِيُطْلُو مَرْتَهُ وَ تَرَوَى عَمَهُمُ الشُّبْهَةُ فِي أَمْرِهِ.** (شهری).

[۲] عبدالله بن جعفر

و اما عبدالله بن جعفر پس او یکی از اسماعیل بررگند بود از سایر برادران خویش و او مرد پدر چندان حکایت و مرثیه بود و در عقاید مهم بر مخالفت پدر بوده و گفته شده که تا حدودی حفظه و میراث امام و جبل به مذهب مرجه داشت و بعد از فوت پدر ادعای امامت نمود و حش بن امامت کبر می نمود به بنی عیسی حش بنی از اصحاب حضرت صادق (ع) او را متابعت کردند و چون او را امتحان کرد دزد دست از او کشیدند و به امامت برادرش موسی (ع) رجوع کردند از بسیاری برافش و دلالت باهم است که از او حضرت مشاهده کردند بنی هاشمی از مردم به همان اعتقاد بودند و امام عبدالله را خیار کرد و یسار تطحیه گوید و نیز که **بِأَنَّ** که به امام عبدالله هاشم سدید چه اینکه عبدالله افصح الخجل بود یعنی فیل یا بعضی گفته آن که ایشان **فَطَحِيحَةُ كَعْبِدَةَ** **بِأَنَّ** **أَنَّ** که دعی ایشان بر

همه الطالب گفته که او شبه مردم بودیه رسول خدا ﷺ و مادر او مادر امام موسی ﷺ بود،
و اسحاق محدثی چنین بود و ضابطه ای: سیعه دعا کرد در او امام را و اعصاب او از
محمد و حسین و حسن است.

مؤلف گوید که به اسحاق بن جعفر مسمی می شود به بی و هره که خانوادۀ حنبلی بود
در حلب و از حمله ایشان است ابوالمکارم حمزه بن عمر بن هره حنبلی، عالم فاضل حنبلی
صاحب تصنیفات کثیره در کلام و امامت و فقه و شعر که از حمله عبیدة الشروع الی جمعی
الأشوب و الفروع است و او و پدر و جدش و برادرش عبدالله بن علی و برادرزاده حسن محمد بن
عبدالله از اکابر فقهاء امامیه اند و بی و هره که ایة الله علامه حنبلی اجازۀ کثیره معروفه و برای
ایشان نوشته سید جمعی حنبلی صاحب مفسر قدسیه و یاسد النسیه الفاضل هقی عصر خود
علاء الدین ابو الحسن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی عثمان الحسن بن ابی المخاسر رهبر و
فرید معظمش سرف آید بن ابو عبدالله حسین بن علی و برادرش عبد معظم مجتهد بدرالدین
ابو عبدالله محمد بن ابراهیم و دو پسرش ابو طالب محمد بن محمد و عمر الدین حسن بن محمد
می باشد که علامه ایشان در تحفیل سما سموده و مقامی در اجازۀ داده می شود و از اجازۀ
دو مجدد آخر یحیی مذکور است.

و سید شریف روح الدین بن محمد بن حمزه در کتاب غایة الاختصار فی اخبار
البیوتات العلویة المعهولة من القبار در ذکر بیت اسحاق بن حمزه حد را که مادر بیت
رهبر قرار داد که بنام حبیب می باشد حد ایشان رهبر بن ابی المراهب عنی بنیبت حبیب اثر
محمد حبیب حبیب ابی سالم محمد بن قتی مدنی است که از مدینه منوره مهاجر شده به حبیب ابر
احمد مدنی که معین نه حوال بود این امیر صاحب الدین محمد مدنی از الامیر الموفق الحبر
بن اسحاق الموسی بن الامام جعفر صادق ﷺ است و گفته که به هره در حبیب و در دیا
حبیب شهر مدینه رهبر مشهوری و از اصحاب است شریف ابوالمکارم حمزه بن علی بن هره سید
حنبلی کبیر القدر عظیم الشأن عالم کامل فاضل مدرّس مصنف مجتهد که غیر غیا سادات
و بقاء حبیب صاحب تصانیف حسیه و اقوال مشهوره نسبت و برای او کتبی است (قدس له
روح و مؤثره) رهبر در حبیب یا بین جبل خوش برد مسند سقط حسین ﷺ است و برش
معروف است و توسعه شده بر اب اسم و نسب او تا امام صادق ﷺ و تاریخ فوت او نیز (نسبی)
مؤلف گوید که تاریخ موت او سنه پانصد و هشتاد و پنج سنه و تاریخ ولادت ماه مصال
سه یا نصد و یازده و فضا مشهد سقط در حبیب حوس گذشت در محله اول در میر این است

می شد که به از هر خانه که در مصر بود و بزرگ منته عصه و حرر بر اسم مصر و نماز گرام
بر آن محضر و به جمعیتی که مثل آن دیده نشده بود به طوری که پر کرده فلوات و عیال
دو شد در همان سری که بحر کم ده بود به دست خود در خانه خودش به در باب السباع در
مراقبه [۲].

و نقل کرده که بعد از وفات او سوار می شد به موصل و آنجا که او را به مایه معطله
مهر کنند و در بیعت دهن نماید اهل مصر مستعد می شدند به آن محضر و در مصر بگداورای
بزرگ و بیمن و مال بسیار و هم بدن کردند اسحاو راضی بشدند به آنجا که حوالت دید
سوار شد و در راه که در راه محاربه مکی با اهل مصر در باب بیعت خدا و حساب اهل
می سود بریشان به برگشت او و گرانانی از آن محضره نقل کرده بکنه کبیر در مایه او نوشته
شده موسوم به مایه التقیه

۴) محمد بن جعفر

و محمد بن جعفر را دنیاچه می گفتند به جهت حسن و حمای و بهاد و کماز او و مردی
سحر و شجاع بود و با رای یتیم در حرواح به ستم می نمودند دانست و بر اقامت موی سه
صد و بود و نه در مدینه خرواج کرد و مردم را به بیعت خود خواند اهل مدینه با او بیعت به
امارت موصل کردند و او مردی قوی القلب و عابد بود و پیوسته یک روز روزه می داشت و
بک روز افطار می نمود و هرگاه از سفر بیرون می شد بر نمی گشت مگر بکه حمامه خود
کنده بودی به هتای را آن بوسایقه بود و در هر روزی گوشتی برانی می پختن آن خود
می گشت پس به جانب مکه رفت و با جماعتی از طالبین که از حقه ایشان بودند جمع
پس حسن افطی و محمد بن اسمان او را بنی حسن بنی و محمد بن حسن معروف به
التقی و علی بن حسن بن علی بن ربه و علی بن حسین بن ربه و علی بن جعفر بن محمد بن
هارون بن سبب جنگ عظیمی نمودند و بسیار کشتن لشکر هزاران کشته گشت آنگاه دست
از جنگ برداشتند و هارون بن سبب حصار بنی موسی الزهراء (ع) ایستاد و سالیان به در
محمد بن جعفر فرستاد و او را به طریق ستم و صلح طلب محمد بن جعفر از صلح با کرد و
آماده حرب شد پس وفات هارون لشکری فرستاد محمد بن طالبین و آنکوهی که حرب
داشتند محاصره کردند و با سه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام بشال تمام
گشتند اصحاب محمد بن جعفر دست از او برداشتند و مقرر شدند لاجرم محمد بن

معین یو سیده به حیمه هارون بن مسیب رفت و از آن بزرگ اصحاب خود املا خواست، هارون از امان داد به رویت دیگر به حای هارون، عیسی جنودی ذکر شد.

بالجمله طالبیین در فیه گردید و در محبتهای ممد و طاء نشانیدند و به خبر اسناد فرستادند و چون به حراسان ورود کردند مامون محبتش جعفر را اکرام کرده و جابر داد و با مامون بود ناگهی که در خراسان وفات یافت. مامون به شیع جابر او پیروز شد و جابر او را حمل داده ناله ردیک هیر رسانید و بر او نماز خواند و در لحد خوابانید، پس از هیر پیروز شد و حاصل کرد تا او را دهی نمودند بعضی گفتند ای امیر شما مرور در تعب افتادید، حمید است سوار شوید و ده منزل بشریف برید گفت این رجم من است که الحال دویسم سال است که قطع شده است پس قرصهای معقده را که مرید به سی هزار دینار برد ادا کرد و از تاریخ قم من است که معتمد دیباج در حران وفات یافت در وفات که مامون به عراق موحنه شده بود در سنه دویست و سه و مامون بر او نماز گزارد و ده جرجان تو دفن کرد و عبدالله بن حصیر بن عبدالله بن عباس بن عیسی بن ابی طالب (ع) و دیگر عمریه مامون بر بدین مسیب سکر کردند و به هر رسیده است که الصاحب الجلیل کافی انکناه ابو القاسم اسماعیل بن عیادیر سر مرث او عمارت کرده است در سنه ۳۷۴ (۱۱۷۴) یع و مسیب و بلاخانه آنتهی.

شیخ صدوق روایت کرده از حضرت ابی عبدالمعظم بن عبدالله حسنی از حدیث عیسی بن حسن بن بدین الحسن بن عیسی بن ابی طالب (ع) که گفت حدیث کرد عمر عبدالله بن محمد بن جعفر از پدر من از حدیث امام جعفر صادق (ع) که امام محمد باقر (ع) جمع کرد اولاد خود او در سال ایشان بد عمروی یشا ر بدین عیسی (ع) نگاه پیرو او، بدی ایشان کنایه به خط امیر المومنین (ع) و املاء رسول خدا (ص) که نوشته بود در اب حدیث نوح اسمانی در کتابت من نقه المریر العظیم آن حر که در آن نصریع شده به اوصیه پیغمبر (ص) و در آخر روایت است که حضرت ابی عبدالمعظم فرمود عجب و تمام عجب از محمد بن جعفر و حر و ح و است با نکه شبیده حدیث نوح را از پدر من و حم دشن حکایت کرده آن را

و بدان که را اعیان محمد بن جعفر است سید مرید اسماعیل بن حسین بن محمد بن حسین بن احمد بن محمدر غریب الحسن بن محمد الاقدو ش بن علی بن الحسن بن عیسی بن محمد دیباج ابی الامام جعفر صادق (ع) ابو طالب مروری عدوی سابه او کسی که از اجساد او منتقل شده از مر و ده قم احمد بن محمد بن غریب است و از برای او است از مصنفات حقیقه الفدسی جمله در تصب مجدد و غیر از از مصنفات دیگر که همگی در انساب بوده.

یا قوت حموی در سنه ششصد و چهارده در مرده اور ملاقات کرده و از مصحف الأدبیه مثل شده که در حقه او معصیل بن ابی ابراهیم کرده و عباس بن جعفر هم دی حبیل و فاعیل نیز بوده

دکتر علی بن جعفر و ابوالحسن و احمد بن قاسم که یکی از اجداد اوست و در قم مدفون است بدانکه عنی بن جعفر رحمته الله سیدی حبیب الله عظیم السان مدینه النوح عالم کبیر راوی حدیث، کشیم الفصیح بوده و نا حصر بن حواد رحمته الله مدینه به قزو آمد حبیب عمده الطائفة بن حصر بن هادی رحمته الله را درک کرده و در نیم آن حصر بن وفات کرده و پیوسته ملاقات برادرش حصر بن موسی بن جعفر رحمته الله اختیار کرده بود و از آن جناب معالم دینی اخذ می نمود و از برکات او بسیار منافع عنی بن جعفر که در دست است و علاوه مسجدی علیه الزعمه را در مسجد چهارم یحوی عنی فرموده و با لحظه حلاله شمار از بررگوار زیاده از آن است که در اینجا ذکر شود و تمامی عمدهای رجاء اور ستایش بنیم نموده اند

و مسیح کشی روی کرده که وقتی طیب خوانست حصر بن امام محمد حواد رحمته الله قصد کند چو میسر بر یک حصر آورد که رنگ قطع کند عنی بن جعفر نزدیک مدو گفت ای آقای من! انانام قصد کند چو حصر بن جعفر در میان بر کند و حصر بن جعفر منالیم بگر دانند و چو آن حصر بن جعفر بر حصر بن جعفر بر حصر بن جعفر و که شهابی آن حصر بن جعفر کرد و در پیش پای آن حصر بن جعفر و حال آنکه عنی بن جعفر در آن وقت بیم مردم محترمی بود و حصر بن جواد رحمته الله ناز و جوان بوده

و شیخ کلینی روایت کرده که محمد بن حسن بن عمار که می ده سال در مدینه خدمت عنی بن جعفر بود و از او اخذ می کردم احادیثی که از برادرش حصر بن ابوالحسن رحمته الله شنیده بود و می دم سم آنکه را وقتی در خدمت او بودم که حصر بن جواد رحمته الله داخل مسجد حصر بن رسول رحمته الله شد عنی بن جعفر چو به نظرش بر آن حصر بن جواد بی اختیار از جدی خود بر حصر بن جعفر و نام خدمت حصر بن جواد و دست او را بر سینه او بگذاشتیم و بکریم کرد حصر بن جواد رحمته الله فرمود ای عمو یسمی حفر بن جعفر کند عرض کرد ای سید و دی من چگونه بشم و حال آنکه بر ابناء او رحمته الله پس چو عنی بن جعفر از خدمت آن حصر بن جعفر مدد و مدد از محسن خود بخواستار او رسد رسد کرده و گفت بوی این بخود او فشار می کسی و حال آنکه حموی پدر او می بانی رحمته الله فرمود میگوید کنید پس دستم بر و محاسن خود گرفت و گفت هرگاه حق تعالی مرا با این پس اهدا داد از

برای امامان و این خوار را اهتیب داد و امام را به او عریض نمود آیه من انکار کنم فصل او
 ۱۹۱ یاه می‌یرم به خدا از آنچه شما می‌گید که احترام او را ندارم. بلکه من بمنه او می‌باشم
 مؤلف گوید که از ملاحظه این دو حدیث معلوم می‌شود که این بر گوار چه اندازه محترم
 به امام مال جو دامن و گناه آنکه قصلاً بر فاقیر بن بر گوار محسبه است. بادر هم است یا
 در عریض که یک عمر سختی عذبه است که منک از عذاب و محن سنگای او و ذی‌یه اش بوده
 اختلاف است و مادر هدیه الزائری بن چه متعبد به این مقام است ذکر کردیم به آنجا رجوع
 شود

صاحب روضه الشهداء گفته اما عمر عریضی کمیده ابو الحسن است عظام برنگ بوده در
 که دکی از پدر برآمده و از برادر خرد امام موسی (ع) علم آمده و عینه و نصیب او به عریض است
 و بن دعی است به چهارمین از مدینه دور و او لاد او بسیارند و ایشان را عریضیون گویند و او
 ر بعد از چهار پسر است محمد و حمد سمرانی و حسن و جعفر اما جعفر اصغر علف او از
 عنی پسر او است و حال این علف پوشیده است. (نصیب)

و جمال می‌رود قری که در هم است فیر خمین عنی باشد و آن‌ها در او که عنی را علف از
 چهار پسر است خلافت آن چیری است که نقل شده زیرا که عالم فاضل حبیل سید معجل‌الدین
 عریضی استاد شیخ ابو القاسم محقق عنی بنسب به عیسی بن علی بن جعفر صادق (ع) است
 می‌سود بدین طریق، الثبت معجل‌الدین علی بن حسن بن ابراهیم بن علی بن جعفر بن محمد بن
 عنی بن حسن بن عیسی بن محمد بن عیسی بن عنی العریضی صاحب المسائل عن احمیه
 الکناظم (ع) ابن الامام جعفر الصادق (ع)

و حسن بن عنی بن جعفر پدر عبدالله بن حسن علفی است که از مسایخ سیخ حبیل عبدالله
 بن جعفر حمیری است و بر او اعتماد کردند در طریق حمیه و به مسائل علی بن جعفر و روایت
 می‌کنند او جدش علی بن جعفر

و بدان که در بعضی کتب سیات است که فاطمه کبری سب محمد بن عبدالله الباهر ابن
 الامام حسن از اعدا در بن (ع) و وجه عنی عریضی است و بدان نیز دیکه در هم یکی از اصحاب عنی
 من جعفر عنی علف که نه سراف و جلالت معروف است مدفوع است و امام شریف او
 محمد بن هاشم بن احمد بن عنی من جعفر الصادق (ع) است و قبر من مرار علفه مر هم است و
 واقع است در قبر سار و دیکه نه در و از فقه در یقه ای هدیه که در مال بنی اب به به حال

فصل هشتم

در ذکر چند نفر از بزرگان اصحاب حضرت صادق علیه السلام است

اَوَّلُ مَا يَأْتِي فِي نَعِيْبِهِمْ وَهُوَ

است از آن بزرگان و ائمه و از آن کوفه است و نفع و حایل القدر است. در مجالس المؤمنین است که اهل عراق و عالم به و حواء و ائمه و دلائل است بود و فرائض عیحه دار که نزد فراموشی است و در علم تفسیر و حدیث و فقه و احادیث و احادیث امام جعفر صادق علیه السلام حفظ داشت و او را بصانیت بسیار است مانند تفسیر عربی القرآن و کتاب صفی و کتاب احوال صفی و مانند آن و در کتاب خلاصه مسطور است که این در میان اصحاب ما شقه است و حیل القدر و عظیم المیزان به خدمت حضرت امام بن العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام پییده و به التماس خاطر خاطر یسار مشرف گردید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام به او گفته اند که در مسجد مدینه مشی و صد ده مردمان را که دوست می دارم در میان شیعه من مانند تو را بیست و روی دیگر است که مناظره کن با اهل مدینه که دوست می دارم مانند تو کسی از وقت و حلال می باشد

اهل ترحم اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام وفات یافت و چوب خیر فوسد او به ان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن یاد کردند که موت اهل در مراده در دورد و وفات او در سینه یکصد و چهل و یک روز و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او از وفات او خبر داده بود

صبح بچاشی رو بست نموده که هرگاه آبال به مدینه می‌رفت. حلاق به جهت اسماعیل حدیث و اسفاده مسائل به او هجوم می‌آورد. چنانکه غیر سبب بحث که جهت او بر حالو می‌گذاشتند دیگر چانی خالی نمی‌ماند.

و همچنین رو بست نموده از عبدالرحمن بن حجاج که گفت: وری در مجلس آبال بر نعلب بوده که با گاه مر دو از در درآمد از او پرسید که ای ابوسعید، ام خبر ده که چنتا کبر از صحابه پیغمبر (ص) در حضور امیرالمؤمنین (ع) مناجات نمودند؟ آبال گفت: گویند می‌خواند اخی فصل و برگ می‌خواند. اما چه سیاسی که مناجات امیرالمؤمنین (ع) نمودند از اصحاب پیغمبر (ص) آن مرد گفت: معصود من همیرو است، پس آبال گفت: والله که ما فصل صحابه را نمی‌شناسیم الا به مناجات حضور امیرالمؤمنین (ع).

دوم - اسحاق بن عمار صیرفی کوفی

از اصحاب حضور صادق (ع) و موسی بن جعفر (ع) است عمده رجال و حضو او گفته‌اند که او شیخ اصحاب مائیت و ثقه است و او و برادران او یومر و یوسف و قیس و اسماعیل یب بررگی از شیعه می‌باشند. و پسر او برادرش عقی و بشیر یحسان اسماعیل از و خواهر حدیث می‌باشند و رودی است که حضور صادق (ع) هرگاه یحسان و اسماعیل یحسان عمار می‌دید می‌فرمود: *وَلَا تَغْمِغْهُمَا لِأَقْوَامٍ* یعنی حق تعالی گاهی دنیا و حرب بر ای یحسان جمع می‌فرماید و رو بست است از عمار. حیثان که گفت: خبر دارم به حضور صادق (ع) از یوسف و یحسان که در اسماعیل یحسان به فرمود من او دوست می‌دانم و الحال زیاد است و جزیب من ده او.

و بالجمله عمده اسحاق بن عمار از فطحی می‌دانستند به جهت بصریح سبب دله است و از این جهت حدیث: *أَوَّلُ جَهَنَّمَ وَهُوَ مَنْ شَرَّدَ دَعْوَةَ* به شیخ یحسان رسید. ایشان اسحاق بن عمار را دو نفر گرفتند یکم امامی نفع که در رجال نجاشی است و دیگر فطحی نفع به در رجال شیخ است و نمیرد. او به اسم خود قرار دادند اسحاق بن عمار حیثان امامی گفت: و اسحاق بن عمار من می‌را فطحی گرفته و لهد در سدا نید رجوع به خبر کنید تا معام شود که کدام یک می‌باشند و عمل عمده بر همین بود تا ما علامه طنصاسی بحرالعلوم (ع) بر یوسف گزار فرآنی به دست آورد که اسحاق بن عمار یک نفر بیشتر نیست و آن هم نفع و امامی مذهب است و سبب علامه محمّد موری (نورالله مراده) نیز همین (۱) حنیبر

کرده در خانه مستبرک القوساتل و الله العالم.

سوم می‌فرماید (به موخته مصوبه و رد مهمه موصوحه) این معاویه العجلی هکلی به ابوالقاسم از وجود مهمای اصحاب و ثقه و جلیل القدر و از حواریین حضرت باقر و حضرت صادق (ع) می‌باشد و از برای او مکاتب و محفل عظیم است بر دانه (ع) و از اصحاب اجماع است. حضرت صادق (ع) فرموده او نادر زمین و اعلام دین چهار مرتبه محبتش مسلم و بریدنی معایه و نیک بی النجری الممرانی و زرار به غیر و هم در حدیسی در حق سال فرموده هؤلاء المؤمنون بالفسط هؤلاء القوانسون بالفضی، و هؤلاء السابقون اوسنک القریون و هم فرموده بشمارت دهید محبتش آیه چهارم و این چهار را هم برده پس فرموده این چهار کس بجهاد اند، اعداء الهی اند در خلال و حرام خدا، اگر ایشان بودند منقطع می‌شد نادر و مدرس می‌گشت

و هاتش در سده قبل پنجاه واقع شده ترجمه الله و پس از فاسم پی‌نویسد به ثقه و از روایت اصحاب حضرت صادق (ع) است

چهارم - ابو حمزه ثمالی (به ص ۵۸)

نام سرافرازش نامش در دین است ثقه و جلیل القدر و از رفقاء و یار حق کوفه است از فصل بی‌سادان. روایت است که گفت شنیدم از ثقه ای که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود ابو حمزه ثمالی در زمان خود مانند سلیمان (ع) بود در زمان خود و این به جهت است که خدمت کرده نه چهار نفر از ما علی بن الحسین و محمد بن عیسی و جعفر بن محمد و محمد بن از زمان حضرت موسی بن جعفر (ع)

و در سده که در حق حضرت امام جعفر صادق (ع) ابو حمزه طایفه چوبه و دمه حضرت شده او فرمود: بی‌شک من استراحت و آسایش می‌یابم وقتی که تو را می‌بینم و روایت شده که ابو حمزه در یکی از اوقات و دستش شکسته، نشان شکسته بند داد گفت استحوالش می‌کند باید او را حیره کرد. ابو حمزه به حال آن دختر رقت کرد و گریست و دعا کرد شکسته بند خواست که دست او را به خیبر بدهد و دست ثمالی از شکستگی ندرده به دست دیگر بر نظم کرد و دست او هم عیبی ندارد گفت من دحرج عیسی

و غایب او در سینه صید و پشاه واقع شده و در تمام احوال شی و تو بصیر به حدیث حضور است
 صادق علیه السلام صد، حضورت حواله ابو حمزه ع از سید ابو بصیر گفت تا خوشتر بود، هر مرد
 هرگاه برگشتی به ردا او، جانب من است، سلام برسان و او اینگونه که در غلای خانه در قیام و
 وفای خود اصرار نکند، گفت: فدایا شرم، به خود عادت او اینست که در شیعیان شهادت
 فرمود است گفتی ما عبیده حتی لکنم، آنچه نزد ما برای شهادت بهتر است برای شما، گفت: گفتم
 سبعة معابد معاصی، هر مرد هرگاه از حد، سر به و مراعات بیعبر خود دارد و از گناهان
 خود را بنگاه دارد و یا می خواهد بود در توبه، ما ع الخ.

و سید عبد الکرم ع طاووس ع در حوضه الغری ع به گزیده که حضور امام
 بن العابدین علیه السلام وارد کوفه شد و داخل مسجد شد و در مسجد بود ابو حمزه عالی که
 از امدهای اهل کوفه و مشایخ است ایستاد پس حضور دو رکعت نماز گرفت ابو حمزه گفت
 مشیدم بچه ای یا کیره بر او سر، بکن ع فتم یا رسولم چه می گویید، شیدم می گوید اهل ان
 کان قد عصیتک فی احدى الاشیاء الذینک ع پس دعائی است معروضه، ان گاه
 رحلت و قبل ابو حمزه گفت که من غیب او دتم یا مناخ کوفه و ان مکانی بود که شریک
 در آن می خوا بایستد، دیدم در آنچه غلام میبایست است و یا او سب شد، گریخته و ناله ای، گفتم
 یا او ای مبایه بن مرد کسب، گفت او یحیی بن عتیک میبایست از سیم و سمانس، او را سباحتی ع
 او عی بن الحسین علیه السلام است ابو حمزه گفت پس خود را انداختم روی و دمه ای از حصه ع
 یو سیدم آن را که جانب نگذاشت و بدست خود سر برد کرد و فرمود مکن ای
 ابو حمزه سجود باید مگر بر خدای عز و جل، گفتم، یا رسول الله برای چه به سجده
 امده ع فرمود از برای آنچه که دیدی؟ یعنی نماز در مسجد کوفه ع گفتم مردم بداند که چه
 قضیسی است؟ در اینند به سوی ع اگر چه به روی خود کند، خود را بر زمین کنند، یعنی
 نباید هر چند در نهایت سحر باشد راه رفتن برای نشان مانند اطعمانی که راه بیفتاده است
 بسینه حرکت می نمایند، پس فرمود یا مبل داری که در آن کسی یا من قبل جدم عمر
 بن ابی طالب علیه السلام ع گفتم بنی من حرکت فرمود و من در سایه آهه بودم و حدیث می کرد
 مرا تا رسیدم به عربین ع سعه ای بود سفید که نور ع می در حسید پس از سر حویس
 پیاده شد و دو طرف وی خود را از زمین گذاشت و فرمود ای ابو حمزه، پس قبر جدم
 عی بن ابی طالب علیه السلام است، پس یاد کرد از حضور ع به یاری که دل ع سلام علی اسم
 الله الرضی و نور وجهه القوی است، پس ع داغ خود را از قبر مظهر و رفت به سوی مدینه ع و من

برگشتیم به سوی کوه

مؤلف گوید که گندس در دگر وهاب حضرت صفائی علیه السلام که ابو حمزه در بازار قبر
امیر المومنین علیه السلام مشرد می گسید و بدینک از برت مقدس می بسند و لقای شیعه
جد منبر جمع می گسید و از حناش احمد حدیب و عجم می بومند

معجم - تحریر: محمد رفیع

از معر و عین اصحاب حصص بصادق علیه السلام است و گویی در عبادات توسعه از جمیع کتب صفویه است که مرجع اصحاب و معتزله علیه و مشهور بوده و در ویست معر و عه حماد است که به حصص بصادق علیه السلام گفت. **أَنَّ لِحَقِّ كِتَابِ هَرِيرٍ فِي الصَّلَاةِ وَالْحَمْدِ** او از اهل کوفه است لکن به جهت آنکه [بجارت و معاشرت به مجستان می کرد به سجستانی مشهور شد و در مائ حصص بصادق علیه السلام شنید که به جهت قتال حواریح سجستانی و روی سده که حصص ب او را جدا کرد و مجتهد بگردان خود داشت و او همان است که یوسف بن عبدالنور حصص فقه بسیار از او نقل کرده

ششمین، محمد رفیع^۲ بن افسر شهبانی

[illegible]

و وارد شده که وقتی رزاده در بام جوانی که هو. مو بر تنو نس برپایه بود به حجار رفت و در من حیعه حصرت باقر علیه السلام پاسبان آن حیعه داخل شد گفت چو باختر ششم دیدم چها عی دو حیعه بسنه اند و صدر منجن را خالی گذاشته اند و کسی از بعد میست و مردی هم در گو شه ای بسنه حجامه می کند با خودم گفتم که د با حصرت باقر علیه السلام همین محضر باشد به جانب از جناب رفعم و سلام کردم، جواب فرمود مقابل رو بر من و حجام هم پشت سر من به د فرمود از نو ذ عین می بانی؟ گفتم بلی من در راه پسر عین می باشم فرمود تو نه شباعت ساجم پس فرمود با حمران به حج آمده؟ گفتم نه و بر شرف سلام رسانید فرمود او از مو عین است حقا که بر نحو اهد گشت هر گز، هر گاه او را ملاقات کنی سلام مرا به او برسان و بگو به چه جهت حکم بن صتیبه را از جانب من حدیث کردی که وَالْأَوْبَهُهُ تُحَدِّثُونَ حکم و اسناد او را به مثل این حدیث خبر مده. داره گفت: حقه کردم حمران را و ثنا گفتم تو را. (الخ)

و در روایت دیگر است که حصرت صادق علیه السلام حوال حمران را از بکیر بن عین بر سید بکیر گفت که امسال حج نیامده است که سو ق شدیدی داند که حمران ساجم شد و لکن سلام بر شما رسانیده. حصرت فرمود بر تو و بر او سلام باد، حمران مؤمن است از اهل حبس که مر قاب بخواند شد هر گز، به به حله به به خد، خبر مده او را.

و روایت شده که اسه در کتاب اصحاب بنمیں است.

و روایت شده که مولی حصرت صادق علیه السلام نزد آن حصرت مناظره می نمود و حمران ساکت بوده حصرت فرمود به او که ای حمران، چو تو ساکت نکم منی کنی؟ گفت ای آقای من من قسم حمران که نکم نکم در محسنی که شما در آنجا می یابید فرمود من او را نادم تو را در کلام، نکم کنی

و یونس بن یعقوب گفته که حمران عدم کلام را نیکو می دانست و حصرت صادق علیه السلام آن مرد شامی را که به جهت مناظره مده بود حواله داد به حمران با مرد شامی گفت. مر به جهت مناظره تو آمده ام به حمران فرمود اگر عله کردی به حمران بر من عبه کرده ای. پس آن مرد سؤال کرده حمران جواب داد چند آن که آن مرد حسنه و ملو با مد حصرت صادق علیه السلام فرمود ای شامی حمران را چگونگی دیدی؟ گفت حقایق است از هر چه سؤال کردم از او مر جواب داد و بالجمعه روایات در مدح او بسیار است.

و حسن بن علی بن یعقوب از مدح خود روایت کرده که حمران را در راه و غید المده و

نیکو و عید الزحری اولاد اعیان تمامی مسنعمین بودند و چهار نفر ایشان در زمان حضرت صادق (ع) وفات کردند و از اصحاب حصص صادق (ع) بودند و از آن زمان حصص کاظم (ع) و در ملاقات کرد آنچه ملاقات کرد و گفته شده که حماد از سابعین محسوب می شود به جهت آنکه او از ابو الطیف عامر بن اصفه [و الله] روایت می کند و او امر کسی است از اصحاب حصص رسول (ص) که وفات کرده

مؤلف گوید که حماد از عبدالله بن عمر که اهل سبأ او را از اصحاب شعم دهاند میر ویت کرده شبح طبری در مجمع البیان در سوره ثمرات بعد از این به سر بعد از آنکه آنکلاً و جعیماً و طعاماً ذا غصه فرموده و روایت شده از حماد بن عیسی از عبدالله بن عمر که حصص رسول (ص) شنید که شخصی این آیه را خواند کرد حصص از سیدان آن عشق کند.

و وی است که حماد هرگاه با اصحاب می نشست پیوسته با ایشان از آل محمّد (ص) رویت می کرد پس هرگاه ایشان از غیر آل محمّد چیزی می گفتند ایشان را رد می کرد به همان حدیث از اهل بیت (ع) تا سه دفعه چنان می کرد اگر به همان حدیث باقی می ماند بر می خاست و می رفت.

مؤلف گوید که مرتب به همین از سید حمیری نقل شده از بعضی از اهل قصر که گفت در نزد ابی عمر و علاء بن سبئه بودیم و مشغول به مذاکره و دیم که سید حمیری وارد شد و سبب آمدن سبئه را گفتیم به ذکر رخ و سخن یک ساعی سبئه را حاست، می گفتم ای ابو هاشم برای چه بر حاسی؟ گفت.

بانی لا کرمه ان طایل مجلیس	لا ذکر مینه لای شحمی
لا ذکر مینه لاحمد و و حبیبه	و مینه دلیک مجلیس قمصت رد
ان الدی ینشائم مینه مجلیس	حتی یطافه لسننیر قمصت رد

و پسران حماد حمزه و محمد و عقبه تمامی از اهل حدیثند.

هفتم - در ذره بی عیسی شیبانی

است که حالات ساد و عظمت قدرش زیاده از آن است که ذکر شود جمع شده بود در او جمیع حصصا خیر از علم و فضل و جهاد و دیانت و ثواب از هواریین صادقین (ع) است.

و او همان است که یوسر بر عمار حدیثی را او نقل کرده بر نی حضرت صادق (ع) د. باب
 در آن که او در حضرت باقر (ع) نقل کرده بود حضرت صادق (ع) فرمود: «مجهل که در راه
 رویت کرده از ابو جعفر (ع) پس جدیر نیست که ما را بد کنیم» و روایت شده که آن حضرت به
 عیض بن محنار فرمود که هر وقت خواستی حدیثی را از من بپرسی بگو: «این شخص بشنید»
 و اشاره فرمود به رزاده و نیز از آن حضرت مروی است که در باره رزاده فرمود: «لولا رزاده
 قللت من احادیث آبی منتهی»

و گذشت در برید که رزاده یکی از اولاد رهبر و اعلام دین است.

و هم روی است که وقتی حضرت صادق (ع) را فرمود ای رزاده اسم تو در نامهای
 اهل بهشت بر آلف است. گفت یعنی فدایت شوم. اسم من عبد به اسم و کنی ملقب سدم به
 رزاده و او او را سده که می گفتم به هر حرف که از امام جعفر صادق (ع) می شنوم ایمان من
 تازه می شود.

و از ابراهیم عمیر که از برگان فضلاء شیعه است نقل است که وقتی به جمعی بر دُرّج که
 در اعظام فقهاء و محدثین این طایفه است گفت که چه بگو است مختصر تو و چه بسب داد
 مجلس افتاد بود گفت منی یکی به حد سوگند که بودیم ما در نزدیک رزاده مگر به سب له
 اطفال مکتبی که در نزد منم خود باشند.

و ابو غالب رزازی در رساله ای که به جهت فرزند خردمند محمد بن عبداللّه نوشته
 فرموده، روایت شده که رزاده مردی و سیم و حسین و ابیص اللّی و دود و گاهی که به نماز
 جمعه می رفت بر سرش برنمی بود و در بیسائیش اثر سجده بود و بر دست خود عصائی
 داشت. مردم حساس او به پد می دانستند و صف می زدند و نظریه حسن و هیبت و جمال او
 می نمودند و در مجلس و محاضرات در کلام و معانی امام داشت و هیچ کس اقتدار آن نبود
 که در مناظره او را مغلوب سازد الا آنکه کثرت عبادت او را از کلام واداشته بود و میگویند
 شیعه نزد سبک تلاعب او میزدند همانا (بود ح) سال عمر کرد و از برای آن عین فضائل
 بسیاری است و آنچه در حق ایشان روایت شده برآده از آن است که برای او بنویسم. (الخ
 سیم)

مؤلف گوید که وفات رزاده بعد از وفات حضرت صادق (ع) واقع شده به فاصله دو ماه و
 کمتری و رزاده در وقت وفات آن حضرت صد و بیست و سه ساله بود و به هفتاد و سه سال رحلت کرد و رحمه الله

علیه

و بدانکه پیر عین از سبب شریقه است و غالب یسان هل حدیث و ایم و کلام بوده اند و
اصوب و صائب و رو یاب بسیار از ایشان من شده است. + از در چند تب و تاب بود از
جمعه ره می و عید الله می باشد که هر دو بن از نقاب رو بند و دیگر حسن و حسین است که
حضور صادق (ع) دو حق ایشان ده کرده و فرموده: **حَاطَهُنَّ اللهُ وَكَلَّاهُنَّ وَحَاطَهُنَّ وَحَاطَهُنَّ**
بِصَلاَحٍ اِیْمَانٍ کُنَّا حَفِظُهَا مِنْ

و برادران برادره خمران و یکبر و عیدالم خمر و عبدالمنک تمامی از اجلای می باشند است
خمران که گدست حالش و یکبر هم است که حضور صادق (ع) او را یاد کرده و فرموده:
رَحِمَ اللهُ یُکْبَرُ اَوْ قَدْ رَحِمَ و نیز رویت شده که بعد از فوت او حضور فرمود: **وَاللهُ لَقَدْ اَمَّ اللهُ بِنِ**
رَسُولِهِ وَامِیرِ الْمُؤْمِنِینَ حَسْبُكَ اللهُ وَسَلَامُهُ عَلَیْهَا و اولاد و احفاد بن اهل حدیثند و از برای
ان جناب در بیرون شهر دامغان بقعه و مراری است معروف

و عبدالرحمن بن عین همان است که مسایح شهادت بر استغاثه او داده اند و عبدالمنک
بن عین همان است که حضور صادق (ع) بر او مرحمت فرموده و فرمود: **وَرَحِمَ اللهُ** اصحاب
خود را یارب کرده و عارف به نجوم بوده و فرمود: **لَنْ یُحْشَیْ** بن عبدالمنک از نقاب رو اب

۱۰۰

هشتم - صفوان بن مهران چمنل دندی کوفی

است که مکی به ابو مخنف و بسیار عه و جلیل القدر است. + بن کرده از حضور
صادق (ع) و عرصه کرده ایمان و اعتقاد خود را در باره اسم **عَلِیُّکَ** به آن حضور سه حضرت به او
فرموده و چمنک الله و او همان است که شمران خود را به هارون رشید کریم داده جهت سفر
حج. چو خدمت حضور موسی بن جعفر (ع) رب آن جناب فرمود ای صفوان هر چیز
از تو نیکی و حمیر است مگر یک چیز از تو و آن کریم دادن شمر است به یو شمر (ایحیی
هارون) عرصه کر که می نه جهت سفر معصیت و لهو و خاک کریم بادم و نی کریم بادم
برای طریق مکه و حد دم هم در کنار میسم بیکه امر دست علامان من است فرماید آیا کریم نه از
نشان طلب مداری؟ گوید: چو فرماید آیا دوست مداری معای ایشان را نگرانی؟ به تو
فرماید؟ گوید: بلی فرماید کسی که دوست داشته باشد معای نشان پس او از نشان است و
کسی که او ایشان باشد به یسان وارد تش میبود صفوان رحمت و شمران خود را بآن مقام

مر وحت هزار و پنجاه مظرب را فہمید با وی گفت: بہ خدا قسم اگر بود حسنی صحبت و ہر آینہ نظر می کشم.

و این صفوان ریاری را روز آربعین امام حسین (ع) را از حضور صادق (ع) دو سکہ دہ و رباع و ارب و دعلی معروف بہ علفمہ کہ بعد از ریاریت عباسی می خوانند سیم از ان حضور بعل کہ نہ و بر صفوان مکرر حضور صادق (ع) از مدینہ بہ کوفہ آوردہ و با جناب یہ ریاریت بر بت حضور امیرالمومنین (ع) ناظر گشتہ و بر غیر ان جناب خوب مطمع بود.

و از کامل الزیادہ مروی است کہ مذکبت بیست سال بہ ریاریت آن برب عظمیہ می رفت و سار خود را بر دامن حضور بہ جامی آورد و او حد ثقیہ حدیب و عقبہ بیل مسیح طایفہ امامیہ ابو عبداللہ صہبائی است کہ در محضر سیدہ الدوہ حملاتی با فاضلی موصول در امامت مباحثہ کہ در جواب فاضلی از مجلہ بر جناب سہ کرد و دستش کہ در مباحثہ کشیدہ بود سیاہ گشت و دم کرد و روز دیگر ہلاک شد.

نہم - عبداللہ بن ابی یعفور

است کہ ثقیہ و بابر حدیب القدر است در اصحاب امامہ و از حراریم صادق (ع) بہ شمار می رود و بسیار محبوب حضور صادق (ع) بودہ و حضور از او رصابت دانستہ و خوب در مقام اطاعت و امتثال امر ان جناب و قبول قوا ان حضور حسنی ثاب قدم بودہ چنانکہ روایت است کہ وقتی یہ آن حضور عرض کرد بہ خدا سوگند اگر شما اناری را دو نصف کنی و بگوئی کہ دین نصف حرام است و دین نصف حلال، من شہادت می دہم آنچه کہ نفسی حلال، حلال است و آنچه کہ گنہی حرام، حرام است. حضور دو مرتبہ فرمود خدا رحمت کند تو را.

و روی است کہ ان حضور فرمود من بیفہم احدی را کہ فیو کند و حدیب مر و اطاعت کند امر مر مگر عبداللہ بن ابی یعفور و او همان است کہ دین خود را بر حضور صادق (ع) عرضه کردہ و همان کسی است کہ ان حضور بر او سلام فرستادہ و وحیب کردہ او را بہ صدق حدیب و اداء مائتہ و باطنجہ در ایام حضور صادق (ع) در سال طاعور و باب کہ دو بعد از موت او حضور صادق (ع) بر ای مقصود بر عمر فرمودہ ای و سنہ کہ تمام شد و ترمیمہ است بر این ابی یعفور بہ کنیانی کہ دلالت دارد بر حلالیت شا! او بہ مرتبہ ای کہ عقل

حیرت می کند. از جمله آن کلمات شریفه این است.

وَقَدْ صَبَّأْتُ اللَّهَ عَلَى رُوحِهِ مَعْتَرِدُ الْأَثَرِ مُشْكُوذُ الشَّيْءِ مُنْظَرًا لَمْ مَرُومًا بِرُوحِي اللَّهِ وَرُوحِهِ
وَلِإِمَامِهِ عَفَّةٌ جَبَلًا لَدَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانُوا فِي عَصْرِ أَحَدٍ أَطْرُقَ لِقَاءُهُ وَرَسُولُهُ وَ
لِإِمَامِهِ بَنَةٌ فَأَيُّ ذَلِكَ حَقِّ قَبْضَةِ اللَّهِ إِلَيْهِ بِرُوحِهِ، وَصِيْرُهُ إِلَى جَنَّتِهِ - (تابع).

دهم و یازدهم - عمران بن عبدالله بن سعد اشعری عقی، و برادرش عیسی بن عبدالله

است که هر دو از اصحاب اهل قیم و از دو تن از حضرت صادق (ع) و از معبودین آن حضرت بودند و حضرت ایشان را خیلی دوست می داشت و هر دو در این حضرت به مدینه وارد می شدند از ایشان نعمتی می فرموده و احوال اهل بیت و اقوام و خویشان و بستگان آنها می پرسیده و وقتی عمران به حضرت صادق (ع) وارد شد بختاب از او احوال پرسی فرمود و با او می گویی و بشارت فرمود، خوب در حساب بود و جماعتی از آن حضرت پرسید که کیست این شخص که این نحو با تو می گویی که دید؟ فرمود: این از اهل بیت نبی است یعنی از اهل علم، که اراده نمی کند شایسته جباری از جباران مگر آنکه درهم می شکند و احوال

و رویت شده که وقتی آن حضرت میان دیدگان عیسی و یوسیف و فرمود بود ما اهل بیت می باشیم و این عمران همان است که حضرت صادق (ع) از او خواسته بود که چند حیمه برای آن حضرت بدهد. ساخت که او در سب کرد و آورد در می به ای آن حساب بصب نمود، یک حیمه زنانه و یک حیمه مردانه و یک حیمه برای عصبی حاجت. چون حضرت صادق (ع) با اهل بیت خود وارد شد، پرسید این حیمه ها چیست؟ گفت: عمران بن عبدالله قتی برای شما در سب کرده. حضرت در بجا نازل شد و عمران را طلبید و فرمود: این حیمه هدیه چند از کار در آمده؟ گفت: فلایب سرم کرماسهای آن از صنعت خودم است و من اینها را برای شما به دست خود در سب کردم و به رسم هدیه برای آن حضرت آورده ام و دوست دارم فلایب شوم بیرون فرماید و من ب مالی که فرستاده بودید برای این کار رد کردم، پس حضرت در سب او گرفت و فرمود سوال می کنم از خدا که صلوات بر سر محمد و آل محمّد و آنکه بر او عمر بدهد و فرستاده را حسب خود بدهد، ووری که سایه ای بر سر من سایه او تا پس عمر آن، مریدان از روایت صحاب ابو الحسن اثر صادق (ع) و صاحب کتاب است. و عیسی حاجت آن جناب عرض می کند که سوال می کنم شما را از اهم امور مرد من آید من از شجاعت شما می یابم؟ فرمود بلی گفت: اسم من مکتوب است نزد شما؟ فرمود: بلی

دوازدهم - فضیل بن یسار البصری دیوالفاسم

تقریباً حدیث القدر از باب و فقهاء اصحاب صادقین (علیهم‌السلام) و از اصحاب اجماع است. یعنی از کسانی که اجماع کرده‌اند اصحاب ما بر تصدیق او و اقرار کرده‌اند به فقه او و به استیفاء که حضرت صادق (علیه‌السلام) هرگاه او را می‌دید که روی می‌کنند می‌فرمود: *بشر المؤمنین*، هر که دوست دارد که نظر کند به سوی مردی از اهل بهشت پس نظر کند به سوی این مرد و می‌فرمود که فضیل از اصحاب پدر من است و من دوست می‌دارم که کسی دو مسأله را از اصحاب پدر من و نزد منان حضرت صادق (علیه‌السلام) و عمار (رضی الله عنه) پرسد که او را غسل داده بود روی آن حضرت غسل کرد که در وقت غسل فضیل دستش سفت می‌کرد بر عورتش حضرت فرمود حدیثی که فضیل را از ما اهل بیت بود

و روی عن الفضیل قال قلت لابی عبدالله (علیه‌السلام) ما یضمن من لفانک الا انی ما ادری ما یوافک من ذلک قال فقال لی ذلک خیر لک

و یحذر ان فضیل فاسم و علاء و نواده او محمد بن فاسم چه بعد از حلاله و عاقب اصحاب می‌باشند و صمد الله علیهم جمیعاً

سیزدهم - فیض بن المختار کوفی

است که تقریباً از روایت حضرت باقر و صادق و کاظم (علیهم‌السلام) است. و فی حدیث حضرت صادق (علیه‌السلام) در بار بیعت و مسامت کثیر خود که او حاضر دهد به امام یکتا خود حضرت پرده‌ای که در کنار اطاق او بخته بود بالا برد و پشتش را برده و گفت او را نیز طلبید، فیض جو به آن موضع وارد شد دید آنجا مسجد حضرت است حضرت در آن نماز خواند و نگاه محرف از جنبه سبب، فیض نیز در مقابل آن حضرت فرار گرفت که ناگاه امام موسی (علیه‌السلام) داخل شده و در آن حلاله در سن بیست سالگی بود و در دست خود ناریزه‌ای داشت و حضرت

صادق (علیه‌السلام) او را بر ران خود نشاند و فرمود بزم و مأخرم عذاب است. این ناریزه چوبی در دستش گرفت. گفت: گفتم به عیبر براخرم دیدم برادر در دست داشت و پیچیده می‌زد، از دست او گرفت. آن‌گاه حضرت فرمود ای فضیل همانا صاحب ابراهیم و موسی است به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حضرت سید و ابی‌عسی (علیه‌السلام) و او را امین دانست بر آن پس یک یک

مراد پدر نماز می‌داد و چون آنکه نمی‌دانست برای من برای شما صابحتی است یا نه فرمود این برای من خوب است

از امامان را در کوفه فرمود تا آنکه فرمود: «صاحب دهن من است و من است و من است» و این دهنم بر او است
پسرم و با کمالی مستی و آسبک مرداوست

فیض گفت: دانستم که آن حضرت آنکس گفت: فدایت شوم. بیانی ساده بر این
می خواهم فرمود ای فیض پسرم هرگاه می خواست که دعای من مستجاب شود مرا به طرف
است خود می رسانید و دعا می کرد و من این می گفتم: پس مستجاب می گشت دعا و او مرا
بیر یا بی پسرم جایی هستم و برور هم ترو در موقف یاد کن دیم قدکز ما کن بالحق گفت: سید
من یاد کن بیان فرمود هرگاه پدرم به سفر می رفت من با او بودم. پس هرگاه بر روی
حلقه خود می خواست خوابی کند من حلقه خود را نزدیک آغوش او می بردم و درخ خود را
و ساده او می خوردم یک میل و دو میل ما از خواب بر می خاستیم و این پدر بیر با من چنین
می نمایند بار سوال پاد کرد فرمود من می یابم به این پسرم آنچه که یعقوب در یوسف
یافت. گفت ای سید من پاد بر این معرفت فرمود پس دعا امام است که از آن سؤال نمودی
پس اقرار کن به حق او پس دانستم که سر آن حضرت را رسیدم و دعا کردم برای او

پس فیض ادب طلبید که به بعضی اظهار کند فرمود به اهل و اولاد و فدایت بگو فیض
در آن سفر با اهل و اولاد بود به آنها اطلاع داد احمد خدایار یسیر نموده و از دعایش پرسش
بر ظیال بود چو به یوسف خبر داد یوسف گفت از آن حضرت بپرسیدم که با او اسفله دسوم و
د او عده بود پس روال شد به جانب خانه آن حضرت فضا گفت من عقیبا او رفتم
همانکه به در خانه رسانید صدای آن حضرت شنیدم که امر جنان است که فیض
برای تو گفت. یوسف گفت سپیدم و اطاعت کردم

چهاردهم: «ثبت فی البحر» (به خلیج باه موحه و سکور ح) معجمه و فتح نا، دو لفظه (۱۷)

مشهور به ابو بصیر مرادی، قاضی نورالله در مجالس در ترجمه او گفته که در کتاب خلاصه
مذکور است که کتیب او ابو بصیر و ابو محمد است و از اویان امامین اللهمم محمد بن
علی الباقر و جعفر بن محمد الصفاق علیه السلام بوده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در شأن او
فرموده که یثی المخبیین بالمحبة یعنی با محبت و ایشاد است که کسی که حسرت از برای خدا
می کند به دعوی حسنه و از آن جمله ثبت خواهد بود

و در کتاب خلاصه از معنای کسی از جعلیل در رج رویت نموده که گفت در حضور امام
جعفر علیه السلام سپیدم که می فرمود یثی المخبیین بالمحبة یثی یثی المخبیین بالمحبة و ابو بصیر کتیب یثی

الْبُخْرَى الْفَرَادَى، وَتُحَمَّدُ بْنُ مُسَيْبٍ، وَبُرَادٌ، أَرْبَعَةُ خِيَانَةِ أَهْلِ اللَّهِ عَنِ خَلَّالِهِ وَحَرَامِهِ، بَوْلًا هَوْلًا، لَا تَقْطَعُ أَمَّا زُ التَّوْبَةِ وَادْرَسَتْ

۱. دیبدر کتاب کشی مسطور است که ابو بصیر یکی از آنهاست که جماع نمود نه آنکه
بر نصیبی او و اقرار کرده اند به فقه او و از ابو بصیر روایت کرده که گفت: ووی به خدمت
حضرت امام جعفر علیه السلام از من پرسیدند که تو وقت موت علنی هستی در راه الاسدی حاضر
مندی؟ گفتم: بلی. و او در آن حال مرا خبر کرد که به حمام دخول بهشت از برای تو
ستد. و از من استعاضه کرد که بین مصححان بنام شما آوردم، گفتند که راست گفته است. پس
من به نگر به در ایدم گفتم که حال من فدای تو باد. نصیب من چیست که غافل پس ع. یب
سندم؟ مگر پیر سالخورده صریحاً البصر مقطوع به درگاه دیر یاه شما بسم؟ آن حضرت
عصابت نموده فرمودند که از برای تو پیر صامی بهشت شدم. من گفتم که پدران یارگو از خود
را پیر می خوانند. هم که از برای من صامی سازی و یکی و بعد از یکی نام بردم. آن حضرت فرمود
که صامی کردم. باز گفتم که می خواهم حدّ عالمم دار خود. پیر صامی سازی، گفتند که چنین
کردم. و دیگر باره در خواست نمودم که حضرت حق (حق و علل) صامی سازد و آن حضرت
در حقه ای سر مبارک گفت: ایستد و خدا از آن گفتند که این پیر کردم.

مؤلف گوید که شیخ کسی از سبب عفو قوی. و ایست کرده است که گفت گفتم ده
حضرت صادق علیه السلام که بسیار ما محتاج شویم به سوال بعضی مسائل از کی سوال کنیم؟
فرمود: هر موافق به اسدی یعنی ابو بصیر، شیخ ما در حانمه مشترک فرموده مرادیه ابو بصیر
ابو محمد بخیتی بن قاسم اسدی است به فرینه فائده یعنی عصاکش او علی بن ابی حمزه، که
جسریح که دهاند غممه به آنکه او ای کتاب او است، و این ابو بصیر فقه است چنانکه در رجال
شیخ و خلاصه است ۱. عفر قوی. پسرخواهر ابو بصیر مذکور است

باب هفتم - محمد بن علی بن نعمان کوفی ابو جعفر معروف به مؤمن الطاق و به اخوند میر

و مخالفیه او را شیطان الطاق می گفتند دکانی است در کوفه در موضعی معروف به طاق
المناسل در زمان او پوپ قلبی پیدا شده بود که کسی نمی شناخت به ملا حظّه آنکه باطن
و باطن بود به ظاهر منکر به نسب او که می دادند می فهمید و بیرون می ورد فلک آن را
۲. بر حقه مخالفین او را شیطان الطاق گفتند و او یکی از عمکلمین است و چند کتاب

حضرت که ده از جمله کتاب افعال، لا تفعل و حجاج او را رسیدن علی و هم میخواستند او را
 خود ارجح مشهور است و مکالمات او با این حبیبه معروف است

روزی ابو حبیبه را وی گفت که شما سبیان اعتقاد به رجعت دارید؟ گفتند بلی، گفت پس
 بآنصدا اشرعی به من قرص بده و در رجعت که به دنیا برگشتیم از من بگو، ابو جعفر فرمود از
 برای من صامی بیار که چو به دنیا بر می گردی به صورت انسان برگردی تا من یوا بدهم
 را بر که می رسم به صورت پورینه برگردی و مرا موافق آن دو وجه خود در دریافت نمایم.

و هم روزی صد که چون حضرت صادق (ع) رجعت فرمود، ابو حبیبه به مومنین الطایف
 گفت ای ابو جعفر امام و وفات کرد مومنین گفت نکن امامک بین النّظرین این یوم الوقت معلوم
 اگر امام من وفات نمود امام تو سبک است نمی میرد تا وقت معلوم.

و در مجالس المؤمنین است که روزی ابو حبیبه با اصحاب خود در یکی از مجالس بنیست
 بود که ابو جعفر از خود پیدا شد و منوجه جانب ایشان شد و حو ابو حبیبه نظر بر او افتاد
 از وی تعجب و عناد اصحاب خود گفت که فد جاهدکم الشیطان، یعنی شیطان به سوی شما
 آمد. ابو جعفر چون این سخن رسید و نزدیک رسید این آیه را بر ابو حبیبه و اصحاب او
 حمد آید. اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلٰی الْكَافِرِیْنَ تَوْنٰهُمْ اَزَّآ

و اینصاف هر وی است که چون صحبت که یکی از حار جیان بود که کوفه حروح نمود و نام
 خود را امیرالمومنین نهاد. مردم را به مذهب خود می خواند، مومنین الطایف بر او و حب و جور
 اصحاب صحاک او را دیدند بر روی او حسد و او را گرفته بر صاحب خود سر داد، پس
 مومنین الطایف با صحاک گفت که من مردی ام که در دین خود بصیری دلام و شیددام که بوی
 صفت عدد و انصاف انصاف داری بنابر این دوست داشتیم که در اصحاب تو داخل باسم. پس
 صحاک با اصحاب خود گفت که اگر این مرد با ما باشد، شود کار ما را و جی خواهد داشت او گاه
 مومنین الطایف با صحاک خطاب نمود و گفت که چرا این [میری] را علی بن ابی طالب می کید و
 فخر و قتال او را حلال دانسته بد؟ صحاک گفت. برای آنکه او حکم گرفت در دین خدا و
 هر که در دین حدهای تعالی حکم کند قتل و قتال او و بیواری از او حلال است. مومنین الطایف
 گفت. پس هر از اصول دین خود آگاه ساز تا تو مناظره کنم و هرگاه حجت تو بر حجت من
 غالب آمد در سبک اصحاب تو در یم و مناصب آن است که جهت صبر صواب و خطای
 در یک است. و در صاحب کسی و بیبیین کسی و محظی در خطای او ادب نماید و از برای

معیب به صواب حکم نماید پس سخاک به یکی از اصحاب خود اشاره نمود و گفت: این مرد در میان من و م حکم باشد که عالم و حاصل است مومن الطاق که اله بر مرد حکم می‌سازد در دینی که می‌دهم خدا بود در م معاظه نمایم؟ سخاک گفت بلی، پس مومن الطاق و به اصحاب سخاک مرده گفت: یک صاحب م حکم گرفت در دین خدای، دیگر شما دانست چون اصحاب سخاک آن معال را سیدک جنان چوب و شمشیر خواله سخاک نمودند که خلاق شد

سازدهم - محمد بن مسلم بن رباح ابو جعفر الطحان الثقفی الکوفی

۱. بررگان اصحاب باقر علیه السلام و از حواریان سال و از محبین و ارفع و افعه مردم و حوه اصحاب کوفه است و هو می انجمنه انصبته علی نصیح ما یصلح عنه و علی بصرفه و الاثبات له بالحق و و شده که چهار سال در مدینه اقامت نمود و از حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفاده حکم دینی و معارف بعینی می‌نمود و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استفاده حقایق می‌نمود و از او روایت شده که گفته می‌شود از حدیث از حضرت باقر علیه السلام و سایر ده هزار حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث کرده‌ام.

۲. روایت شده که ثقه جنیل القدر علیه السلام می‌فرمود: خدمت حضرت صادق علیه السلام می‌دارم که برای من مه کن می‌شود همیشه خدمت شما برسم و م مردی از اصحاب ما باشد بر دمی و از من ماله ای بپرست و چسب در دمی حوائج هر سؤالی که از من می‌پرسد، چه حکم؟ فرمود: بچه مانع است نور از محمد بن مسلم؟ پس به د، سنی که: و حد کرده از یازم و مرد او و جیه بوده.

۳. روایت شده از محمد بن مسلم که گفت: می‌ی در پیش نام خود خوی شده بودم شنیدم که کسی در خانه من می‌راند پس او را نامم که کیست؟ گفت که منم که یک دور حکم الله من به کنار بم و هم در سر کشیدم دیدم که می‌ی استفاده است چون مر دیدم گفت: دجر بو غرو من مر حمامه بود و او ۱ در د، انیلر گرفت و باز آمیده به آن مرد مرده و فروید در شکم او حنک می‌کند چه کار اند کرد و حکم صاحب شرع در این باب چیست؟ پس مر او گفتم: ای ائمه الله مثل این مسئله روزی از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند آن حضرت فرمود که شکم مرده را شکافتند و فرود آورده بود ۱ بد! تو جنان کن بعد از آن به او گفتم که ای ائمه الله من

مردی ام که در آویزه حمرون و ختفاء بسر می‌برم، مرد به سوی من می‌آید. او می‌گوید: گفت مرد ابو حنیفه که صاحب رای و عیاس است جهت حکم این مسئله رفته بودم گفت که من در این مسئله چیزی نمی‌دانم مرد محبت من معنی می‌برد که او نزد آن حکم این مسئله حیرت خواهد داد و هرگاه مرد در این مسئله قانع بود، بعد از مرد من باری و من خبر ده پس به او گفتم ترومه سلام و حقوق صیاح مد به مسجده فتم دادم که ابو حنیفه بسنه و هتمان مسئله را با اصحاب خود در میان داد. او از ایشان سوال می‌کرد و می‌خواست که هیچ‌کس از من در جواب این مسئله به او سببه به نام خود اظهار نکند، پس از گوشه مسجده بیخوشی کردم. ابو حنیفه گفت: خدا بیاورد تو را بگذارد ما را که یک دختله زندگانی کنیم

و از راز نهی روایت است که وقتی ابوکر به آردی و محمد بن مسلم تقی به جهت ادعای شهادتی نزد شریک قاضی کوته چند سرباز رسانی دو صورت ایشان مایل نمودند صلاح و نفع او عیان در ماضی ایشان دید گفت جعفریان و فطیمیان یعنی پس دو نفر از شیعیان حضرت جعفر و فاطمه و مسومنه این خانواده هستند بشان گریستن، شریک سبب گریه بیان پرسید فرمودند: برای اینکه ما را سحر دی از شیعیان، جرد مردمانی گرفتاری که راضی نمی‌شوند ما را از اهل خود بگیرد به جهت آنچه مشاهده می‌کنند از مسخافت و کفر و عروج ما. و هم سبب دادی به کسی که راضی نمی‌شود که امثال ما را از شیعه خود بگیرد پس اگر تقی نبود و ما را قبول فرمود پس بر ما مسخافت و نقصان هر مرد. شریک بسم کرد و گفت هرگاه مرد در دنیا بدنام می‌شود باید مانند شما بوده باشد

و وار دینده که محمد بن مسلم مردی مالدار و خیر بود حضرت باقر علیه السلام و وی فرمود: واضح کنی محمد پس در کوچه رسانی بر او حرما را داشت و در ازوی بر دست گرفت و بر در مسجد نشست و معوی را فرستاد و سی صد قوم او به نزد جمع شدند و گفتند این کار تو نامست فصیح مناسب فرمود مولای مرا صراحت فرموده به چیزی که من دست از آن بر نخواهم داشت گفت اگر لاعلاج خواهی کسی که پس در دکان آرد و در می‌شیر پس برای او مسک سیاه سری می‌نماید که گندم و جو آرد کند و معروف شود محمد بن علی کرد و از این جهت است که از اظهار گفتند در سه یکصد و پنجاه و هفت کرد

محمد بن معاذ بن کثیر الکسانی الکوفی

که از شیخ اصحاب حضرت صادق علیه السلام و از کسانی است که و بت

کرده نقش بر امامت حضرت موسی بن جعفر را از پدرش (ص) و الله علیه؛ و در روایت نهیب است که او کم ماس می فروخت؛ و قمر ترکه کسب کرد حضرت صادق (ع) احوال او ایراسید، گفتند که کرده بخار و خود را فرمود که کسب عمل شیطانی است، هر که سرک کند بخار و کسب و داد و ثلث عقدش می رود.

و هم واجب است که وقتی معاد در موقف شرعاً نظر افکند به اهل موقف دیر مردم بسیار به حج آمده اند خدمت حضرت صادق (ع) رسید و گفت هجاء اهل موقف بسیار می باشند حضرت نظر می به ابشار احمد پس فرمود بر من بیا انا عید الله ان گاه فرمودن یاقی به الفرج من کل مکانی به حد جسم یک حج مگر برای شما به، به حد جسم قبول نمی شد خدا مگر بر شما.

هجدهم - شعلی بن حنیس به عیال و فتح یوب یز از کوفی موسی ابی عبد الله الصادق (ع)

از روایت ظاهر می شود که او از اولیاء الله و از اهل بهشت است و حضرت صادق (ع) او را دوست می داشته و وکیل و جیم بر نقاب عیال حضرت بوده سیح طوسی در کتاب غیب فرموده و از مملو حنیس معنی بن حنیس است و او از فوام حضرت صادق (ع) بود و داود بن علی او را به بن سبب کش و او پسندیده بود حضرت صادق (ع) و هر طریق او گذاشت و واجب شده از انو بصیر که گفته: چون داود بن عیال معنی اکس به دار کشید او را بر رگ آمد از حضرت صادق (ع) و دشوار آمد بر او به داود فرمود ای داود، بری چه کشی مولای من و وکیل مرا در مال و عیال من؟ به حد سوگند که ای و جبه تر بود از تو مرد حد، و دو آخر حیر است که فرمود آگاه باشی به خدا سوگند که او داخل بهشت گردید.

مؤلف گوید از اخبار ظاهر می شود که حضرت صادق (ع) در وقت قبل معنی در مکه بود، چون از مکه بر بیابان وارد شد داود رفت فرمود مردی از اهل بهشت را بکش، گفت من نکشم، فرمود کی کشت او؟ گفت سرافقی او را بکشت، و سرافقی صاحب شرطه او بود حضرت از او قصاص کرد و او را به عوص معنی بکشت.

و از معنی واجب است که حضرت صادق (ع) اب سب در سجنه و قیام بود و در خبر سب عریض کرد بر داود بن عیال به حد سوگند که هر روز از سجنه بر داشته بود که صدای صیحه شنیدم و مردم گفتند داود بن علی و هاب کرد حضرت فرمود همان من خواندم حد را به دهها نافر سناد خداوند به سی و او ملک می که همودی بر سر او رد که مثانه او شکافت.

شیخ کلبی و طوسی به سند حسن و صحیح از ولید بن صبیح نقل کرده اند که مردی خدمت حضرت صادق (ع) رسد و ادعا کرد بر معلى بن حنیس دینی مر او و گفت: معلى بن حنیس مر حضرت فرمود حق تو ابرو آرا کسی که او اکثراً یس فرمود به و نهد بر حنجر و به حق بر مرد اعمان من می خواهم حنک کم بر معنی پوست او بر گزجه که حنک می باشد یعنی حواریت جهنم به او بر سیده.

و بر کلبی و یث کرده از ولید بن صبیح که گفت: روزی خدمت حضرت صادق (ع) مشرف شدیم احدی مرد من حمامه هانی و فرمود ای ولیده رد کن ایها را به سوره های خود معنی خدمت آن حضرت بر چه های بدوخته بود که تاهش را باز کرده بودند حضرت به او فرمود که بهار پیچند و راه کند و ولید گفت: مر بر حاسم عباس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند معلى بن حنیس را من گمان کردم که آن حضرت شبیه کرد یستادن مرا مقابل خود به ایستادن معنی در خدمتش یس فرمود افه باد برای دنیا که خانه بلاست مسقط فرموده حق تعالی در دنیا دشمنش را بر و کش.

و بر شیخ کنسی و ابی کره از عقیبه بن خالد که گفت: من و معنی و عثمان بن عمران مشرف شدیم خدمت حضرت صادق (ع) همین که حضرت ما را دید فرمود: مرحبا مرحبا به شما این صورتها دوست دارد ما را و ما دوست می داریم ایضا اذ جعلکم الله معانی الدنیا و الآخرة قرار دهد شما را خداوند تعالی با ما در دنیا و آخرت.

شیخ کشی و یث کرده که حور و عید می شد معنی بن حنیس میزد می: غاب به صحرا ز ولیده مو و گرد برده در ای مسجد بده جسمت خورده همین که خطیبه عیس می رفاد دست خود را به اسمان بلند می کرد و می گفت: اَللّهُمَّ هَذَا مَقَامُ خُلَفَائِكَ وَاصِيائِكَ وَمَوَاصِيحُ أَسْنَانِكَ الَّذِينَ خَصَصْتَهُمْ [ب] اَلْبَرُّوْهُدِ (الخ)

مورد هم - هشتم بن محمد بن السائب الکلبی ابوالحسن

عالم مشهور به فصل و عدم، عارف به نام و اسباب از علمای مذهب است گفته است: هر گوی پیداکردم به حدی که علم خود را فراموش نمودم خدمت امام جعفر صادق (ع) رسیدم یس آشامید به من علم را در کاسه ای، همین که آن کاسی نوشیدم علم به من عود

کرد و حضرت صادق (ع) به او عنایت داشت و او سر یک خود می‌ساخت و ما او گشاده روی و اساطیر موعود و او کند بسیار تأله موده در انساب و فو حات و مالت و منازل و غیره و این همار کلی سیاه معروف است و پدرش محمد بن سائبه کلینی کوفی از اصحاب حضرت باقر (ع) و از عمماء و صاحب تفسیر است از سماعی نقل شده که در ترجمه او گفته: **أَنَّ صَاحِبَ التَّعْسِيرِ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَابْنًا لِلْجُنَّةِ وَابْنُهُ هُوَ إِمَامٌ دِينِ عَالٍ وَهُوَ الشَّيْخُ عَالٍ.**

یستم - یوسف بن ظبیان کوفی

که از روایت اصحاب حضرت صادق (ع) است و اگر چه فصل بی‌شماره و از کذابین سموده و چنانچه فرموده که او ضعیف است حد و انتقادات کرده می‌سود مروه یات او و امر عجمانی گفته که او غالی و کذاب و ضایع حدیث است و لکن شیخ ما (عطار مرقد) دو حلقه مستدرک فرموده و دلالت می‌کند بر حسن حال او و استقامت و عدو مقام او و عدم علو او خیار بسیاری پس از حبار ذکر فرموده که از جمعه کلام حضرت صادق (ع) است در حق او که در جامع یعنی است که فرموده: **رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَنِي نَهْ يَسَّأُ فِي الْجَنَّةِ كَانِي اللَّهُ مُقَرَّباً عَلَى الْمُجَدِّدِ** و هم تعمیم حضرت صادق (ع) به نواریاب حضرت سید الشهداء (ع) را به نحو ی که شیع در تہذیب و این فوئید در کامل رویه کرده اند و نیز تعلیم ان‌حناف به او دعای معروفی که در تعجب باید خواند که **اِنَّ اللّٰهَ لَا يُدْ مِنْ اَقْرَبِ اسْمِ كِهْ دُرْ تَعَامُ كُتُبْ مَرَّوْ يَهْ مَفْكُورْ** است و هم تعلیم او فرموده آن عوده که برای رفع درد جسم نافع است. **اَللّٰهُ عَمِ دُنْكَ وَ جَرْمِخْ** ما جواب داده از احادیثی که در مذمت او وارد شده به تفصیلی که مقام گنجایش ذکر ندارد. طالبین رجوع کنند به کتاب شریف و گذشت در فیض بن‌المختار چیزی که معنی به او بود

تدبیل

مؤلف گوید که سائسه دیدم در دین احوال اصحاب حضرت صادق (ع) اصل روایت نقل کنم و این باب را به آن ختم کنم

نعل است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را علامی بود که هر گاه آن حضرت سواره به مسجد می‌رفت آن علام همراه بود، چو به آن حضرت از اسیر پیاده می‌گشت و داخل مسجد می‌شد آن علام بسرر نگاه می‌داشت تا آن حساب مراجعت کند. اتفاقاً در یکی از روزها که آن علام بر دو مسجد نشسته و اسرر نگاه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پید شدند یکی از آنها و کوفه او و گفت: ای علام، میل داری که از آقای حرد حضرت صادق علیه السلام خواهی کسی که سر مکان تو فرار دهد و من علام او باشم و به خای تو باشم و مالم به تو بدهم و من مال بسیا؛ از هر گونه دارم بویور و مالها را به پای خود قبض کن و من به خای تو بجا بمانم؟ علام گفت: از آقای خود خواهم می‌کم پس و پس و بجا خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد فدایت سوگ می‌دانم خدمت من بسبب به خودت و طور خدمت من پس هر گاه حق تعالی بخیری برای من رسانده باشد شما مع آن خواهید کرد؟ فرمود سر از ده به تو خواهم داد از برده خودم و از غیر خودم مع می‌کم نور

پس علام قصه با مرد خراسانی را به خود برای آن جناب حکایت کرد حضرت فرمود اگر تو بی‌میل شده‌ای در خدمت ما و آن مرد رعب کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او و فرستادیم نور پس چو علام پشت کرد به رفس حضرت ابی طالب و فرمود به جهت طوب خدمت تو در ردیک ما بک نصیحتی تو بمانیم آن وقت مختاری در کار خود و آن نصیحت این است که چو با و روز قیامت شود حضرت رسول ﷺ و یحینه و پیغمبر باشد به نور الله و امیرالمومنین علیه السلام و یحینه باشد به رسول خدا ﷺ و الله علیه السلام او سخته با سبب به امیرالمومنین (صلی الله علیه و آله) و یحینه باشد به ما، پس داخل شود در جانی که ما داخل شویم و وارد شوند اینجا که ما وارد شویم علام جو به پس امید عرض کرد من از خدمت شما اجنبی نمی‌روم و در خدمت شما خواهم بود و حتی می‌کم حرب ابد دنیا و بیرون رفت به سوی آن مرد مرد خراسانی گفت: ای علام بیرون دهی از سرد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن و می‌که با آن خدمت حصص برفی علام کلام آن حضرت را برای او عمل کرد و نور برده خدمت جناب حضرت ابی ا فرمود و لاء او و او فرمود که هر روز اشرفی به علام دادند

پس بعد «عباس فقی» خدمت آن حضرت عرض می‌کم که ای آقای من من تا خود را

سناحه ام خود در بر در حانه شمع تیدام و گز شد و پوست خود را از نعمت شمع پروریده ام
 و جامه و اشق و اعیان صنادی که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور
 بفرمائید و من به حساب ذلت و افتقار پیم سینه بفرستم می دارم.

شاهد چه نور سگی باید	گر من بوم آن سگو بو شاید
هستم سنگسری و حسیب حسنه	هر شاخ گل هوات بسته
از مسجد مویا علاءه در	ربحیر و لقا همه حلقم البدر
خود را به خودی کشیده از نیل	پیش تو کشیده از مرذل
خود را به قبول رایگان	بسم به طویل بگانه
افکن نظری بر این سگو خویش	سگم مسر و مسرانم لر پیش

و اقول انیضا

من جمانکم کیف انصرف	و هوانکم لی به شرف
سیدی لاهت پوم اری	فی جوی ابوانکم اقیف

باب نهم



در تاریخ
حضرت باب الحوائج اسی الله تعالی
جناب امام موسی کاظم علیه السلام است

و در آن چند فصل است

فصل اول

در ولادت آن جناب و اسم و کنیه و لقب آن حضرت است

و ولادت یا عادت آن عظمی در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت در آنواء که نام عربی سنه مابین مکه و مدینه واقع شده اسم سریف آن حضرت موسی و کنیه شهرس ابرالحسن و ابوهریریم و القاب آن جناب کاظم و صابر و صالح و امین است و لقب مشهورش همان کاظم است یعنی خاموش و بیرون برنده چشم چه آن حضرت از دست دشمنان کشید آنچه گشتی و بر اسباب مردم نکرد محلی مکه در اقامت حبس مکرر در کعبین در مدینه و در آن حرف یک کلمه سخن حکم امیر شنیدند و اس شیر که از معصیان هل است یک گفته **در حضرت کاظم لقب داده اند چه** مکه احیاناً می کرد با هری که او مدعی می کرد و بن عادت او در همیشه و لکن صاحبش به جهت بقیه گاهی از آن جناب به عید صالح و گاهی به غیبه و عالم غیر دنیا تعبیر می کردند و در میان مردم به باب الحوائج معروف است و توسل به آن حضرت برای شفاء امراض و بیمار بها و رفع امراض ففاری و باطنی و دردهای عصب خصوصاً درد چشم مجرب است و بشر خانم آن حضرت به حبیبی الله و به روایت دیگر **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و عده بوده و والده آن حضرت علییه مدینه حمیده نصفا است که از اشراف عظیم بوده حضرت هادی علیه السلام فرمود که حمیده بقیه شده از هم نفس و چوکی مانند سهمی ظلاً پیرو مبه ملائکه او را خراسان و یاسار می نامند و به رسیدن به من به سبب آن گرامی که از حق تعالی است برای من و خجاست بعد از من

سیخ کسب و عده راوندی و بگر از روی کردمان که این عکاشه است ی به خدمت

حضرت امام محمد باقر^(ع) آمد و حضرت امام جعفر صادق^(ع) دو خدمت^۱ را حضرت
ایستاده بود. حضرت سوار بر عمار و کرم نمود و انگوری برای او طلبید در آنجا سخن
ابر عکاسه عرض کرد که ای سوار الله جز جعفر را برویج نمی‌ماند. خدا روح رسیده
است^۲ و همیال روی نمود حضرت گذاشته بود حضرت فرمود که در این رودی برده فروشی
از اهل بربر خواهد مبادی در خزانة میمور فروز خواهد مدو به این را از بدای او کسیری
خواهم حریه او را گفت بعد از چند روز دیگر به خدمت او حضرت رسید پس فرمود که
می‌خواهید سوار جز دهم از آن برده فروشی که می‌گشاید ای جعفر از او کسیر خواهم
خرید؟ اکنون مدد استایر و مدد به این همیال از او کسیر بی‌بهره

چون به نام آن برده فروشی فتنم گفت. کیرانی که داشتیم همه را فروخته ام و خانه
است بود من مگر دو گیسوی یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون و ایشان ناایبیم چون
ایشان را بیرون آورد گفتیم. آن حاریه که بیکوثر است به چند می‌فروشی؟ گفت غیب
اخرش هفتاد دینار است گفتیم. حساب کم و از قیمت جبری کم کر گفت. هیچ کم نمی‌کنم
ما گفتیم. به آنچه را این کیه است مدعی حریم. مرد ریش سفیدی نمود او و دگفت بگاید
مهر او و بشمارید بحسب گفت غیب بگنایید که گر یک جبه از هفتاد دینار کمتر است
نمی‌فروشم تا مرد پیر گفت. بگنایید و شعاریا چون سمر دم هفتاد دینار بوده یاد و به
کم پس آن حاریه گو گفتیم و به خدمت حضرت آوردیم و حضور امام جعفر صادق^(ع) بود
با حضرت ایستاده بود و آنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم. حضرت ما
حمد کرد و از جاریه سؤال نمود که چه نام داری؟ گفت حمیده نام دارم حضرت فرمود که
پسندیده ای در دنیا و سایش کرده خواهی بود در آخرت

مؤلف گوید که آنچه بر من ظاهر شده از بعضی روایات آن است که آن محمد و چندان فقیه
و عالیه به احکام و مسائل بوده که حضرت صادق^(ع) را بهر امر می‌فرموده که در جمع به او
نمایند در حد مسائل و احکام دین

شیخ کلینی و صدق و دیگران از ابویصی^(ع) روایت کردند که گفت در سالی که حضرت
امام موسی^(ع) نزد من در خدمت حضرت صادق^(ع) به سفر حج گفتم چنانچه به سر
آورد و می‌دیدیم حضرت برای ما چای طیبید و بسیار و نیکو وردند در اثنای طعام خوردن
یکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت مدد عرض کرد که حمیده می‌گوید اثر وضع
حمن در من ظاهر شده است و فرموده بودی که خوب اثر طاهر شد و نور خیر کنم که این

^۱ برده ای و برده یعنی اسیر شده چه دختر باشد چه پسر (شرح)

فرمود مثل فرموده دیگر نیست. یعنی حضرت سید و خوشحال بر حدیث و سوره خیمه حرم شد و بعد از اندک مانی معاودت نمود شکنجه و زندان و سینه‌های مبارک خود را بر رده بود گنجم. خدا همیشه دهان مور خندان و دل را شادان بدارد، حتی خیمه جنگو نه شد؟ حضرت فرمود که حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهتر از جنی خداست و حمیده مرابه امری خبر داد از تو که من را مطلع بودم به آن، ابو بصیر گفت فدای تو شوم، چه چیزی خبر داد و حمیده؟ حضرت فرمود که حمیده گفت چون آن مولود مبارک به من آمد دستهای خود را بر من گذاشت و سر خود را به سوی سمان دیند کرد من به تو گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت و سائب و هر امامی که بعد از او هست

روایت کرده شیخ برقی از منهای قصاب که گفت بیرون شدم از حکه به قهصد مشرف حمس به مدینه. همین که گذشتم به ایوان دیدم که حق تعالی می‌بودی به حضرت صادق (ع) عطا فرموده پس مرا رودید از آن حضرت به مدینه و آمدند و آن حضرت یک روز بعد از من وارد شد پس سه روز هر دم طعام داد و من یکی از آن مردم بودم که در طعام آن حضرت حاضر می‌شدم و چندان غذا می‌خوردم که دیگر صحیح به طعام بودم با روز دیگر که بر منهره آن جناب شدم و سه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندان که شکمم پر می‌گشت و از ثقل طعام تکیه بر بالش می‌دادم و دیگر چیزی نمی‌خوردم با فردای آن روز

و روایت شده که به حضرت صادق (ع) عرض کردم که موجب شهادت است به حضرت موسی (ع) نا چه حد رسیده؟ فرمود به آن مرتبه‌ای که دوست دارم که هر بدی غیر از او نداشته‌ام که تمام موجب من برای او باشد و دیگری شریک او نشود.

سخن مفید روایت کرده از یعقوب بن اسماعیل که گفت داخل شدم در حضرت امام حمس صادق (ع) دیدم یستاده نزدیک سر پدر من ابو الحسن موسی (ع) و او در گهواره ایستاده پس یا او را گفت ما نعلم لابی من بشسم تا داغ شد پس بر خاستم به سوی آن حضرت آن حضرت فرمود برو نزدیک مولای خود و سلام کن بر او من بودم ابو الحسن موسی (ع) شدم بر او سلام کردم، آن حضرت به ما نصیحت سلام مرا جواب داد و آگاه فرمود. برو تعبیر ده اسم دختر را که دیروز نام او نهاده‌ای، زیرا او اسمی است که حق تعالی عیون دارد آن را حضرت گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را حمیده نام گذاشتم بودم. حضرت صادق (ع) فرمود آنگاه ای امره ترضی یعنی اطاعت کن امر مولای خود و تا رشد (یعنی به اسم نصیب می‌شود) پس من تعبیر دادم اسم دخترم ده.

فصل دوم

در مکارم اخلاق و مختصری از عبادت و سخاوت و مناقب و مفاخر حضرت امام موسی علیه السلام

كمال الدین محمد بن طایفه شافعی در حق و فرموده او علیه السلام امام کبیر القصر عظیم الشأن
کثیر التَّوَجُّه مجد در جهاد مشهور به عبادات. مو طب بر طاعت مسهور به گرامیات سیر
ر به رذر می ورد به سجده و قیام و نور را به حتر می رسانید به نصد و صیام و به سب
بسیاری خدمش و گذشتش از حرم مصیر کسبگال در حشر کاظم خوانده شد حب می داد
کسی ر که بندی کرده بو علیه السلام او به احسان به او علیه السلام کسی که حبایی بر او و زد او علیه السلام عه به عفو از
او و به جهت کثرت عبادت علیه السلام او به عید ضایح و معروف شده در عراق به باب الخوانج
الو الله در بر که هر که مو شل به علیه السلام حمار سده به صاحب خود سیده بر امانه عمار مع القلوب
و تقی بان به بد الله مال عدم صدق ذ ثری رة مؤوب الامین

بالجمعه حضرت امام موسی علیه السلام عابد برین اهل بازار خود واقعه از هبه و بسختی سر و
گرامی بر بود و رو بد شده که شهادت برای و اقل شهادت می خامس و پیوسته نماز می گرانست
ب نماز صبح و جنوب هر صبح صبح اذان می کرد و عقب می خواند با طوع و قضا علیه السلام بر اثر حد
محدوده می کرد و پیوسته در سجود دو سجده بود بر سر می داشت و در یک وال و پس دعا

[illegible]

و ابو العرج گفته که چو به آن جناب خبر می رسید که فردی پریشان و بد حال است بروی
و شرفه دباری می داد و همپانهای آن جناب مایس میفروختند و بیاد ده یسب دسار و
صنعه های آن جناب در بسیاری مال من بود و رویت کرده ام خودم از آن جناب بسیار
راست گردانند و افسه اهل ملک خود و اسقف همه بودند کتاب خدا را و صورتی در خوانند
فر آن را همه بیکوثر بود و به حق آن مجید را نال و غم می نمودند و حدی که هر که می میس
تلاوتش را میگریست و مردم مدینه آن حضرت را درین المجتهدین می گفتند و نامیده شد به
کاظم به جهت کسم عیضش و صبرش بر سجه و آزار می رسید بر حدیثش از ظلم ظالمین را بکه در
حبس و بد ایشاد مصون از شب بیداری می نمود که من استغفار می کردم هر روزی پنج
هزار مرتبه

و حطیب بغدادی که از اعظام اهل سنت و مؤثرین از مورخین و فقهائے سابق است گفته که موسی بن جعفر علیه السلام را بعد صلح می گفت از شدت عبادت و کوشش و اجتهاد من و گشای روایت شده که با حضرت احوال سعد بن جعفر علیه السلام بدو سه سجده رفت در آن سبب شنیده که می گوید عظم الدنوب من عبدك فليحسب انفس من عبدك و من امرك. گفت با داخل صبح شد و در حبی که از مأمون بفرستاده در او و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر ما و الرشید مأمون گفته بدختر شیخ شعث قد انكته انكته ح. ا. الجلاء كانه س بال قد نكلم الشجود وجهه والله بعضی هوار شد بر پدرم پدری که صورتش از بیداری سب و عبادت ر درم درم شده بود و عبادت او را رجوع و لاغر کرده بودند به حدی که عانده شد که بویسم شده بود و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود.

و در صورتی که در مصفا آرزایان کف سینه عذیب السجده الطویلہ و الذموع
الفریہ

مؤلف گوید: شایسته دیدم در اینجا چند روایت در مصافح و مصاحبه حضرت موسی بن جعفر (ع) ایراد کنم.

اول در سجدهات و عبادات آن حضرت است در شانه روز

رو یک گزده صبح صدوی از عبدالله فریسی که گفت: روزی بر فضل سر جمیع داخل شدم بر نام خانه خود سینه بود بنوع نظرش بر من افتاد مرد عذیب چون بدیدم گفتم گفت از این ور به نظر کر در از خانه چه می بینی؟ گفتم: چانه ای می بینم که بر من افتاده است. گفت: یک نظر کر چون نامش کردم گفتم: مردی می چاید که به سجده افتنه باشد گفت: می شناسی او را؟ گفتم: نه. می مولانی بوی خود گمال ندارم. گفت: پس موسی بن جعفر (ع) است. من در شب و روز نفلد حوال او می نمایم و او را نمی بینم مگر بر این حالتی که می بینی، چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع افتاد مشغول تعقیب است پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می یابد و زوال شمس و کسی در موقوف کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد و بی آنکه وضو می تجدید کند مشغول نماز می شود پس می دانم که به خواب نهفته بوده است در سجود خود و چون نماز ظهر و عصر ادا می نماید می کند بار به سجده می رود و در سجده می یابد تا غروب غایت و چون تمام می شود به نماز بر می خیزد و بی آنکه حدثنی کند یا وضو می تجدید نماید مشغول نماز می گردد و پیوسته مشغول نماز و تعقیب می یابد تا وقت نماز غفلت داخل می شود و حدت خفای را ادا می کند و چون از تعقیب نماز حش فایع می شود اظهار می نماید سر بریانی که برایش می خورد و بعد پس تجدید وضو می نماید و بعد از آن سجده به خدا می آورد و چون سر از سجده بر می دارد آنکس عانی بر بالین خواب اسراحت می نماید پس بر می خیزد و تجدید وضو می نماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع می باشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد و تا او را به مردم آورده اند عادت او چنین است و به غیر این حالت چیزی از او ندیده ام.

چون این سخن از او شنیدم گفتم از خدا در سر و اراده بدی مسبب به او مکن که باعث راه ال حبیب تو گردد زیرا که هیچکس بد مسبب به ایستاد مگر ده است مگر آنکه به رودی در دنیا به جرای خود سیده است و بعد گفت که مگر نه بد می فرستاده که او را شهید کنم و

من قبول نکردم و اعلام کردم پسال و آنکه این کار از من نمی‌آید و اگر مرا بکشند بخواهم کرده آنچه از من توقع دارند

دوم - در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس

و نیز روایت کرده از صاحبزاده ارغوی بن ابراهیم از پدرش که گفت شنیدم از بعضی اصحاب که می‌گفتند و می‌گفتند موسی بن جعفر (ع) را محبوس ساختند پس بر سر او جانب او که او را بکشند چون شب در مد و صوه تاراج کرد و روی نه جنبه بعد از چهار رکعت نماز کرد پس این دعا بر زبان داند

یا مَیْمَنُی، فَتُحِبُّ مِنْ حَبْسِ هَارُونَ الرَّتْمِیْدِ وَ خُطْصِ مِنْ یَدِهِ، یا مُخَلِّصُ الشَّجَرِ مِنْ بَیْنِ رَمْلٍ وَ طَبَعٍ وَ صَاحِبُ یا مُخَلِّصُ اللَّیْلِ مِنْ بَیْنِ قُرْثٍ وَ دَمٍ، وَ یا مُخَلِّصُ الْوَلَدِ مِنْ بَیْنِ مِثْبَیْنَةٍ وَ حِمٍّ، وَ یا مُخَلِّصُ النَّارِ مِنْ بَیْنِ قَدَمِیْنِ وَ الْخُجَرِ وَ یا مُخَلِّصُ الرُّوحِ مِنْ بَیْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَنْعَامِ، خُطْصِ مِنْ یَدِیْ هَارُونَ

گفتند چون موسی (ع) این دعا کرد در دی سبزه در حراب هارون عد شمشیری برهنه در دست داشت و بر سر او بایستاده می‌گفت یا هارون هاکن موسی بن جعفر (ع) را و اگر نه گردنت را با من شمشیر می‌زنم. هارون بر سر او حاجب را بخواند و گفت برو به زندان و موسی را هر کس حاجب می‌برد و در زندان بکوفت بدایان گفتند کیست؟ گفت حمیه موسی را می‌خواند زندان مال گفتند یا موسی حمیه تو را می‌خواند از حصر بر حاسب هراسنا و گفت مرا میان دست خنجر بری شر بخواند پس گریان و غمگین برد هارون آمد و سلام کرد هارون جواب گفت و گفت به حلقه تو را جسم می‌دهم که هیچ در این سب دعائی کردی؟ گفت ری گفت چه بود؟ فرمود و صی و باره کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشمم به آسمان برداشتم و گفتم ای سید من از دست هارون و شر او خلاص گردان، هارون گفت ای عز و جل دعای تو را اجابت نمود پس از جانب راسته خطب داد و سب خود را بر کوبید او صاحب و اگر امتش نمود و بدیم خود گردانید پس گفت یز کلمات را به من تعلیم کن پس او را به صاحب سپرد به خانه رسانید و موسی (ع) برد او شریک و کریم شد و هر پخشیه برد او می‌داد تا روز دوم او را حبس نمود و راه مکرر به سبدهی بن شاهک سپرد او را معویان او را به رهن شهید کرد

سوم - در متعبد شدن کنیز هارون است نه برکت آن حضرت

و این سنده که هارون رسید هر ساد به برد حضرت موسی بن جعفر (ع) در وقتی که در حبس بود کنیزی عاقله و صاحب جمال که رجاسه خدمت کند بداد و صاهر نظرش در این کار افتاد بود که شاید حضرت به سویی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا نکه بر ای نصیب با جناب بهانه به دست آورد و خانمی هر ساد که تخصص از حال او نماید خادم دید آن کنیز که پیشینه بی خود در سجده است و سر بر زمین دارد و می گوید خدوش قدس من شیخانک شیخانک پس برد او را به برد هارون داد و دیدند از خوف خدا می برد و چشم به میان دوخته و مشغول گشت نه بهار و ویر میزد. هر چه حالت سب که پیدا کرده ای؟ می گفت عید صالح دیدم که چنین بود و پیشو ساد کنیز به همیو حال بود ناوایب کرد و اب سهر آشوب بر روایت امعصن نقل کرده و علامه مجلسی رحمه الله علیه از او در جلاء العیون نوشته

چهارم - در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار

شیخ مفید در دیگران روایت کرده اند که در مدینه طایفه مردی بود از اولاد حبیبه دوم که پیه سینه حضرت امام موسی (ع) را ادب می کرد، ماسرانه آل جناب می گفت و هر وقت که آن جناب می دید به امیر المؤمنین (ع) دشنام می داد با نکه وری بعضی از کسانی اب حصم با عمر هر کرد که نگذارید ما این عاقل را بکشیم حضرت بهار را بهی کرد از این کار بهی شدیدی و رحر کرد پیکار و پرسید که نه مرد کجاست؟ عمر هر کردید و یکر از نوایبی مدینه معقول و عت است. حضرت سوار شد از مدینه نه دید او تشریف برد و وقتی رسید که او در هر رجه حدود ده دفع داشتند حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود ناچار مر رجه شد تا مرد صبار که به عت مار بمال از بهار بیا. حضرت به همان نحو که می رفت رفت به او رسد و نشب مرد او را او به گشاده روی و حنده سخن گفت و سوال کرد از او که چه مقدار خرج را عت خود کرده ای؟ گفت صد شرفی فرمود چه مقدار امید داری از آن بهار ببری؟ گفت عیب نمی دانم. حضرت هر مرد من گفتم چه اندازد امید داری عایدت بسود؟ گفت امید دارم که دویست اشرفی عاید شود پس حضرت کیسه ری پرود آوردند که تو آن سیصد اشرفی بودی به آن مرحمت کردید و هر مودید این را بگیر و و عتت نیز بهی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود بود و در آنچه امید داری همی برخواست و

سر آن حضرت بر سینه و از آن جناب در جواب آن که از سفیر اب او بگردد و او را عمر فرماید، حضرت مبتم فرمود و برگشت پس از آن عمری را در مسجد دندید نشسته چمن نگاهش به آن حضرت افتاد گفت الله علم خبث یحفل بآئنه اصحابش روی گفتند که قصه نو چیست؟ موید آن این غیر این می گویی گفت شنیدید بچه گفتم، باز بسوید پس شروع کرد به آن قصه دعا کردن اصحابش را و مخصوصه کرد و او را نشان مخصوصه کرد پس حضرت فرمود به کسان خود که کدام یک بهتر بوده آنچه شما اراده کرده بودید یا بچه من اراده کردیم؟ همان من صلاح کردم امر او را به مهدا و پرسی و کهایب کردم سر او واجب آ...

پنجم - در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس نهیت به امر منصور

بر شهر آشوب روایت کرده که روز نوروزی بود که منصور دوانیقی امام موسی را امر کرد که آن جناب در مجلس نهیت بنشیند و مردم به جهت مبارکباد او بیایند و هدایای حضرت حویله را ببرد او بگمارد و آن جناب بعضی اموال فرماید حضرت فرمود من در خبری که از خدمت سو خداوند ^{عز و جل} وارد شده بحثش کردم از برای این عید جیری بیاقتم و بی عید سسی بوده از برای فرس و اسلام او را محو نموده و پناه می برم به خدا را آنکه احیاناً جیری را که اسلام محو کرده باشد ^۱ منصور گفت که این کار به جهت سیاست بسگر و خدا می کشم و شما شده خداوند عظیم را بگنجد می دهم که شوال کسی و در مجلس نشینی پس حضرت فرمود و در مجلس نهیت بسبب و امراء و عیان شکر به خدمش شرفیاب شد و او را تهنیت می گفتند و هدایا و تحفه خود می گذرانیدند و منصور خادمی را موقوف کرده بود و در آن جناب پنداره اموال که می وردند شب سیه می کرد پس چون مردمان آمدند جمعی سال پیروای واد شد عرض کرد یا ای رسول الله، من مردی فقیر می باشم و مالی ندارم که از روز سه هفته ورم و لیکن تحفه ورم را برای شما نهیشی را که بخدمت در مرتبه حقیقت حسینیم یعنی ^۲ گفته و آن سه پست پس است

یوم النبی و قد علانک فباؤ
بشدو جندک والذین یحیران
عس جمیعک الاجلانی والاکبار

صحبتم معنیقول هلاک برنده
ولایکم بعدتکه دیو حیران
الا شخصتکم التهام و عاتقها

حضرت هر مود هبوت کردم هدیه دو «نشین بارگاه الله فیک» پس سر خود را به جانب خدام منصوب رساند کرد و فرمود برو بردامید و او را خبر ده که این مقدار مال جمع شده و این مال را چه باید کرد؟ خدام هفت و یزگشت و گشت منصور می گوید که تمام به شما بخشیدم در هر چه خواهی صرف کن پس حضرت به آن مرد پی فرمود که تمام این مالها را بردار و عیسی کن همانا من تمام را به تو بخشیدم.

ششم - در نوشتن آن حضرت است کاعذی نه والی در توصیه در حق مؤمنی

علامه محس در بحار در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام کتاب قضاء حقوق اعمو عین علی که به است و خود از مردی از اهل و وایت که ده که گفت: یکی از کتاب حاجی بن خالد بر من و اله شد و هر گرد من بود از سبطه بغایای حراج ملک که اگر از من می گرفتند فقیر و بی چیز می شدم. چون آن شخص و الهی شد مرا بیم گرفت از آنکه مرا بطلبه و آرام کند به دادن مال بعضی ده من گفت که این شخص والی اهل این مذهب است و ادعای شیعی می کند. بدر من خائف بودم که میاد شیعه باشد و چون من مرد او به ورم مرا حبس کند و مصادره مال خواهد و مرا سببی برساند و حرم را بدر آن فرار گرفت که بنده به حق تعالی برم و خدمت امام زمان حویس صرف شوم و حلال خود را بر نی آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند پس سفر حج کردم و خدمت مولای خود حضرت صاحب زین العابدین موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و از حال خود شکایت کردم و چاره کار حویس طلبیدم. آن حضرت که عدی برای والی و شب و ده من عطا فرمود که به او برسانم و بچه دو از نامه فرموده به و در کتاب بود.

بسم الله الرحمن الرحیم (عَلَّمَ اَنْ لِّلَّ تَحْتَ عَرْشِهِ خَلْفًا لَا يَسْكُنُهُ اِلَّا مَنْ اَشَدَّ اِلَى حُجِّهِ مَعْرُوفًا. اَوْ نَفْسٌ عَمَّ كَرْبَةً، اَوْ ادْخَلَ غُلَى قَلْبِهِ شُرُورًا وَهَذَا خَوَرُكَ، وَالْاَسْلَامُ).

یعنی «اندک نه در منی که از به خداوند تعالی در بر عرشش مسافه جسمی است که جای نمی گیرد در آن مگر کسی که بیکومی و حسان کند نه برادر خود را آسایش دهد او را از نعمی». اصل کند بر او سرور را و این را از تو مست و السلام.

پس چون از حج برگشتم منی به سرال والی ظنم و ادر حواسم و گشتم. خدمت والی عرض کنید که من دی از جانب حضرت صاحب زین العابدین علیه السلام برای شما آورده چون این خبر به والی حذایر مست سید خود مرا از حواس حلالی پادشاه آمد در خانه و در ر بازار کرد و هر

موسید و در بر گرفت و مکرر مایین چشمال مرا یوسه داد و پیوسته از حوال امام علیه السلام می پرسید و هر رعل که من حیم سلامی او! می گفتم ساد می گشت و شکر علای به حیا می آورد پس موادخل خانه کرد و در صابر مجلس خود شنید و خودش مقابل من بنشیند پس من کاغد امام علیه السلام را بیرون آوردم و به او دادم چون آن مکتوب شد بهما گرفت ایستاد و بیوسید و هرات کرد و چون بر مصموه آن مطلق شد مال خود و حمامه های خود را طلبید و هر چنه درهم و ذیبار و جامه بود با من بالنسبه قسمت کرد و بچه از اهرال که ممکن نبود قسمت شود هیمش رده من صفا کرد و هر چنه ر که با من قسمت می کرد در عقبش می گفت: ای برادر! یا مسرور بگردم؟ می گفتم: بنی به خدا سوگند باید مسرورم کردی. پس دهر مطالبات را طلبید آنچه به اسم من در آن مرد محو کرد و بد شیه ای نه من داد مشکل بر برانت دشه من در آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با او وداع کردم و از خدمت بیرون آمدم و خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدر میکافات آن ندارم سهر با است که سهر حج گرام و برای او در موسم دعا کنم و هم خدمت مولای خود سر قیاب شوم و احسان این مرد را سبب به خودم بر پیش من کنم تا آن جناب بر دعا کند برای او پس به جانب حج قسم و خدمت مولای خود رسیدم و شروع کردم به نقل کردن قصه مرد وائی من حدیث می کردم و پیوسته صورت میرک امام از خوشحالی و سرور افروخته می شد هر من کردم این مولای من مگر کارهای بر مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود بنی به خدا سوگند همانا کارهای او را مسرور کرد امیر المؤمنین و اسم و ور کرد و الله حقم رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسرور کرد همان حی تعالی را مسرور کرد

مؤلف گوید که این حدیث را شیخ حمط بن عهد در کتاب *هذة الداهی* به اختلاف کمی از مطب حد حس بن علی بن یعلین روایت کرده و فرموده که در اهورا بوده و در جای صابر صادق علیه السلام ذکر شده و علامه مجلسی در کتاب *عشروت* بخار اشاره به روایت ابن عهد کرده و فرموده که این روایت که مروی بود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باشد اظهر است

هفتم - در سبب شدت آن حضرت است بری توبه بشر حافی

علامه حلی در *منهاج الکرامه* نقل کرده که بر حسب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بشر حافی توبه کرد و سبب آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد رسید حبای سارها و او از صاف و می و رفص که از آن خانه بیرون می آمد پس بیرون ما از آن خانه

کیرکی و در دستش خاکریزه بربا و خاکریزه ریختن بر در حبابه حضرت به او فرمود و ی
 گفیر که: صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است. فرمود: است گفیری اگر
 بنده بود از مولائی خود می‌توانید کیرک چوبه برگشت قایم او بشوئید سر سینه سرداب بود
 برسید چه باعث شد که در آن کیرک حکایت برای بشر نقل کرد پس به یاری
 بر خه بیرون دوید و خدمت حضرت رسید و حدیثی را که فرموده بود اظهار شرمندگی
 نمود و از کار خود عذر خواست.

مؤلف گوید که بشر را سه خواهر بوده که هر طریقه او سبک می‌کردند و صوفیه را اعتقاد
 تمامی است به او و از هر حدیثی می‌گفتند و واسطه آنکه پادشاه بود همیشه و سبب
 باین همگی ظاهر آن بوده که پادشاه خدمت حضرت امام موسی (ع) دیده و به سعادت
 عظمی رسیده و بعضی نقل کرده‌اند که سو پادشاه همگی او را از خودش پادشاه دو جوان
 گفت: الله یفضل نیکم از هر بساطاً ادب نباشد که بر بساط شهاب با کعبه روید و فایده کرد
 سه دوست و بیست و شش

هشتم - در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر

روایت شده از یکریتی غور که گفت: دیدم حضرت ابوالحسن موسی (ع) که یسناده
 بوده نماز و نماز می‌خواند و در یهودی آن حضرت پیر مردی سالخورده بود قصد کرد از
 جای پ حیرت شعبانی داشت می‌خواست که بعضی خود را به دست آورد حضرت را تا آنکه در
 نماز یسناده بود جمیع صد بعضی پیر را بر آتش به دست می‌زد پس برگشت به موضع نماز خود
 مؤلف گوید که از این روایت معلوم می‌شود کثرت اهتمام در امر پیر مرد و اعانت او و
 اجلال و توقیر او همانا روایت شده که هر که یوسف پیر مردی را به جهت سپیدی مویش
 حق تعالی او را پادشاه می‌کرد و در میان او و آنکه سبقت خدمت یحیی کی که در
 اسلام موی خود را سپید کرده و از حضرت عباس (ع) مروی است که فرمود گرامی دارید
 پیران را، همانا از یحیی خدمت گرامی دامن پیر مردان و پیر روایت شده که فرمود بر کس
 به پیران شجاعت و پیر مرد در میان اهل خود مانند پیغمبر است در میان اهل خود

نهم - در ورود آن حضرت است بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را

شیخ صدوق در هیول و ذیبت کرده از سبیل بن برار که گفت: وری الای سر مأمور
 بساده دو دم گفت: می‌باید کنی بعیم کردنه من شیخ را؟ همه گفتند: نه به خطا می‌دسیم.
 گفت: شید مرا موخبت گفتند: بر جنگو به بود و حال منکه شبیه (هل یب) می‌گشت؟
 گفته برای منک می‌گفت: بر که ملک عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند
 نشود) پس دو منک و سلطان سبب داده نمی‌کند بر که شخص در طب از پدر و برادر و
 عمو و فرزند خود نمی‌گستند. آن‌گاه مأمور گفته: من بدیدم رشیه سالی به حج فتیم و قبی
 که به مدینه سید درین خود گفت: باید کسی بر درحل بسوز او اهل منک ب مدینه از
 پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر فرس مگر منکه سبب خود در گویک پس کسی که
 داخل می‌شد می‌گفت: م لال بن قلاص تا به جد بالای خود هاشم فریشت یا مهاجر یا انصار
 بر می‌شمرد پس او را عصائی می‌داد پنج هزار دینار و کعبه و قریس را شرح به قدر
 شرف و مهاجر پندارنی

پس من (وری) بساده بودم که فصل در ربیع در مدینه گفت: یا امیر المؤمنین بر بر کسی
 بساده است و اظهار می‌داد که او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی
 بن ابی طالب است پدرم رو به ما کرده و هر و امیر و مؤمن و سایر سرهنگان بالای سر من
 بساده بودند و گفت: خود محافظت کنید (یعنی حرکت مالا پیش نکنید) پس گفت: ادب دهید.
 او را و خود دیدم مگر بر بساط و مادر این حال بودیم که داخل شد بیرون رفتی که از کثرت
 بیداری سبب عیادت بر منک. گر از جسم و ماسیده روی بود و عیادت او را گذاخته بود
 همچو مشک که نه شده و معجود روی و بینی او را خراش و رحم کرده بود و چو بر سبیل
 پدید خود آمد حماری که بر آن سوار بود فرو افتاد و شید با تنگ را در لایقه فرو می‌انگشت
 بساط من پس در خانه او از پیاده شدن مانع گشتند و همه به منظر انحلال و عظام در او نظر
 می‌کردند و او همچو انوار بر حمار سوار می‌یافت و بر بساط و سرهنگان همه گرد او دوامده
 بودند. پس فرو رفت و شید بر حمار و حر بساط او را استغیال نمود و ویش و در
 چشمش بوسید و دمسس نگرفت و او را به صدر محسن در ورود و پهنوی خود او رسانید و
 پادشاه سخن می‌کرد و روی به او داشت و از او احوال می‌پرسید پس گفت: یا ابوالحسن عیال تو
 چند می‌بود؟ فرمود: از یانصد در می‌گذرید گفت: همه هر مردان تواند؟ فرمود: نه کثرشان
 موالی و خادمانند او هر روز از من سو و چند است پس قدر پسر و این قدر دحبو گفت: چرا

دخترال... با سی اسبام و آگشاه اینستاز بر رویج می کسی؟ فرمود: دسوسسی اینقدر جمسته گفت ملک و مرزعه تو حق است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه می دهد گفب هیچ فرص داری؟ فرمود: آری گفب چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار بحیب می سود گفب پسر عم. من می دهم نور اسفند مال که بمن ال را کدخد کنی و دختران را عروس کنی و مرزعه و تعمیر کنی حصرت دعا کرد او را و بر عیب فرمود او را امر این کار

آن گاه فرمود ای امیر خدای عمر و حل و احب کرده است بر و این عهد خود بعضی ملوک و سلاطین که هم بران امیر از خاک بر شازند و از جانب ارباب دیون و وامهای ایشان را بگذارند و صاحب عیال را دستگیری کنند و بر همه را بپوشانند و آغاسی (یعنی اسپرک صحبت و نگهداری) محبت و بیکی کنند و بوالی از دانی که این کار کنند گفت می کنم ای ابوالحسن بعد از آن برخاست و رشید با او برخاست و دو چشمش و ویش بیوسید پس روی به من و امین و موسی کرد و گفب: یا عبدالله و یا محمد و یا ابراهیم بروید همراه عمری خود و سید خود و رکاب او را بگیری و او را سوار کنید و جامه هایش را درست کنید و تا مرا او را و مشایخت نمایند

پس ما جدان کردیم که پدر گفته بود و در راه که در مشایخت او بودیم حضرت ابوالحسن پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت سار داد و گفب: چو مالک این امر شوی با وندم بیگویی کن. پس باز گشیم و من از هر مدان دیگر نه پدر جرات بیسر داشتم. چو مجلس خالی شد با او گفم: یا امیرالمومنین این مردکی بود که با او معظیم و نکریم نمودی و ای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صند محسن نشاندی و از او فرو برخاستی بعد از آن باز فرمودی با کاب او گرفتیم؟ گفب: این امام مر دمان و حجت خلافت در خن و حقیقه او است میان مدگان. گفم: یا امیرالمومنین به آن است این صغها که گفمی همه از آن ترسند و در توسع؟ گفب: مر امام چنانعم در ظاهر به قهر و عذبه و موسی بن جعفر امام حق است. والله ای پسر من که او مرا و از بر است به مقام رسو حد از من و همه خن و به خدا که اگر تو در این امر (یعنی در لک و خلافت) دهر منارعت کنی مر با که دو چشمت در توسع بر دارم. و بر آنکه منک معیم است

و چون خواست بر مدینه به جانب مکه حجت کند فرمود تا کیسه ساهی در او بویست دیر کردند و ای به فصل کرد و گفب: این موسی بن جعفر پیر و سگو امیرالمومنین می گویند ما در این وقت دست سنگ بودیم و خواهد آمد عظمای مباحه سو بعد از این من

برخاستم و پیش رفتیم گفتیم: ای امیر المؤمنین! تو پسرهای مهادران و انصار و مدینه و شام و
بسی هاشم را و نال که می دهی حسرت و پشیمان ییج هر از دینار و عادیون آن را می دهی و
موسی بن جعفر را دو سده دینار می دهی که کمتر و حسین بن عقیل را سده که با سر دمان
می کشی و حال آنکه او را آن اکرم و حلال و اعظام نموده ای گفت: اشکت لأثم لکن خاموش
یاش مادر مباد تو را که اگر من مال صیاد عطف کنم او را ایمر بنانم از او که فردا بر بدید روی
من صد هزار شمشیر از صیغیان و بایغان خود و بکنه تیگد سیه و پریسار یاشمه او و
اهل بیتش بهتر است برای من و برای شما از بکنه غری باشد دستشان و چشمتان.

دہم۔ حدیث ہندی و اسلام آوردن راہب و راجہ بہ دست آن حضرت

شرح کلی از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: بودم نزد حضرت ابوالفضل محمد بن علی بن جعفر (ع) که مرا نزد او بردی از اهل بصره و من از اهل بصره بودم و در آن وقت که حضرت خلیفه برای دخول به فصل بن سواری امام (ع) در جواب او فرمود: چه می‌فرمودی؟ و من می‌گویند: ما فرمودیم که همانجا دیدیم ایشان را که آمده‌اند، پس امام امر فرمود یورانی که از برگه جرم ساخته بودند آوردند و من می‌دانم که این را فرمودند پس حضرت سید و سال ششم من شروع کرد آن را به سوال و معانی بسیاری پرسید و حضرت علی بن جعفر جواب داد و در آن وقت حضرت از او پرسید: چه می‌دانستی که این را جواب آنها را داشت تا بگویند پس اسلام آورد؟ آنگاه از من دو آیه شروع کرد به سوال کردن و حضرت جواب می‌داد و هرچه او پرسید پس از آن آیه گفت که من در این مورد محکم بودم و نگذاشتم در روی من مردی از بصره که علم او به علم من برسد و به بعضی سیدم که مردی در هند می‌باشد که هر وقت بخواند می‌رود بیست المومنین در یک شبانه روز و بر می‌گردد به منزل خود در ربه هند، پس پرسیدم که این مرد در کدام وجه است؟ گفته شد در سندان است و پرسیدم از آن کس که مر به احوال او حیرت داشت که آن مرد از کجا این قدر به هم رسانیده؟ گفت: آن مرد را کسی که اصف و بر سر سیمان به نام ظفر یافت و به سیمان آن را آورد آن حجر را که در شهر سب بود و حق تعالی دیگر فرموده: آن را در کتاب سما و برای آنکه صاحبان دین در کتابهای

پس حضرت امام موسیٰ علیه السلام الی او پرسید که فر برای خدا چه اسم است که هر کس دایده

اما محتوم از بها که ساندش رد کرده و تومیا یعنی نمود هفت است. حضرت فرمود: خبر بده
 مر به آنچه از به در حفظ داری راه گفت. مه، قسم به خدائی که فرستاد سوار را به
 موسی و گردانید عیسی. عیوب عالمین و امثال برای شکر گزاری صاحبان عمل و گم دانید
 محمد ﷺ [۱] برکت و حمد و گردهاید علی ﷺ عیوب و عیوب و عیوب عیوب
 گم فسر مردمان و بینائی یشاک در شب و گردانید اوصاف از بس محمد و علی ﷺ که
 نمی دانم آن هفت اسم را اگر می دانسم محتاج نمی شدم در طلب به کلام بود یعنی مردم به
 برد بود و سوال نمی کردم از تو پس حضرت به او فرمود: برگرد نه دگر با شخص هندی

آمد گفت: شنیدم این اسم و نکر می دانم باطن بها و به ظاهر بهار و می دانم
 که چیست آنها و چگونگی است و علمی ندارم به خواند. به پس روانه شدم و وارد شدم به
 سندان هند بود پرسیدم از اهل آن مرد گفتند که او دبری شناخته در که می و بیرون
 نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سالی دو مرتبه و آن هفت رگها این است که خداوند
 تعالی روان کرده است بر ای او چشمه ای در درش و گمها که ده اند که برای او راعصا روئیده
 می شود بود با حرم پاشید و کشید می شود برای او بدو نکه خمر کلا در کسریس رسم
 ن رسیدم به در میزد او پس ماندم در آنجا سه روز یعنی کوه در و روزی هم نمی کردم برای
 گشتن در با پسر جوان و چهارم صد گسود حیوانی در نه اسکه آمد ماده گای که بر او
 هیرم بود و می کشید پستان خود را بر گئی آن مرد بیک نود بیرون میاید بجه در پستان او بود
 از سیزه پسر روز و ده به در در گشوده شد من از پی او رفتم و داخل مقدم باقم آن مرد
 ایستاده نظر می کرد به سنان می گریست و نظر می کرد بر زمین و گم به می کرد و نظر
 می افکند به کوهها می گریست

پس مر از روی تعجب گفتم سبحان الله، چقدر کم است مثل بود این مآله او گفت: به
 خدا قسم که قسم می مگر شبیه او از حسانت مردی که واگشتی تو در یست بر خود
 در وقتی که حورچه ایست شادی و عیوب حضرت موسی بن جعفر ﷺ پس گفتم به او که به من
 خبر داده اند که نزد تو اسمی است از اسمهای خدای تعالی که می رسی به جسد آن در یک
 شبانه روز به بیت المقدس و بر می گردی به خانه خود گفت: ای می شناسی بیت المقدس؟
 گفتم: من نمی شناسم مگر بیت المقدس که در شام است، گفتم: بیت المقدس
 و یکی از آن بی اسمی است که مقدس و پاکیزه شده است و از بیت آل محمد ﷺ است گفتم: و
 بجه من شنیده ام آن را روز بیت المقدس همان است که در شام است، گفتم: آن حجابهای

پیغمبر ال اسب و احد^۱ حظیره المختارین می گفتند آیهی مخصوصه ای که محرابهای پیغمبر را در آنجاست تا آنکه در ماه فرساده میانی که واسطه بود مابین محمد و عیسی (صواب الله علیهما) و نزدیک شد به اهل سرک و حلقه التفتات می دور الشیاطین و فرود آمدن قاصد و عداوت در خانه های شیاطین (و بعضی جنب التفتات به جیم و غیر خواصه اند یعنی بعد و اشکار شد سخنان همه در خانه های شیاطین یعنی بدعته و شبهه های باطنیه در مدارس و مجالس علمای اهل صالات) پس بعد از آن نفس دادند بامه را از خواب به جاهای دیگر و عوصی که دید بامه را به بامها و پس دست مر از قول خدای تعالی این می الا انما هم میثقوها انتم و ابواؤکم ما اتزل افه بها من سلطین بعض آیه برای محمد صلی الله علیه و آله است و ظاهرش مثل اسب

پس گفتم من به از مرد هندی که من سفر کردم به سوی تو از شهری دور و هر یک شدم در خانه به سوی تو دریاف و عمها و اندوه و مرسیها و روز و شب می کردم به حالت مایوس می از آنکه نظیر یابیم به حاجت خود او گفت یعنی بیم مادر است که خامه به تو شد مگر بر حالی که حاضر شده ام و او منکی کریم و نمی دانم پدرش و فنی که اراده نزدیک داشته ما مادر مگر آنکه غم من که دو مرد مادر امداد حال یا کیرگی و گمالت نمی کنم مگر پس که پدرش خوانده بود سفر بچهارم انجیل و او است در آن بیداری شب خود که عاقبت او و مر به حیرت منده برگرد از هر جا که امدی پس روان شو تا فرود بی در مدینه محمد صلی الله علیه و آله که او و جنبه می گویند و نام آن در زمان جاهلیت یثرب بوده پس سوخته شود به سری موضعی از آن که در بقیع گریست پس پرس که دارم و او انجا است انجا سری کن و سه روز در انجا درنگ کن تا از تعجیل مهمم که برای چه کار شده ای پس پرس از آن پیر مرد سیاه که می باشد بر در آن سری بر ریا می باشد و نام پیر در شهرهای نشان حضرت است پس پیر بانی کن با آن پیر مرد و بگو به او که در سده اسب مرا به سوی تو حاده خواند و که مروت می کرد در شیخ خانه در اطافاتی که چهره خیر دارد و در می در بداد و سوال کن از او در حواله عیالات پس فلان هلامی (یعنی موسی بن جعفر عنری رحمه الله) و پیرم از او که کجاست مجلس او و پرس که کدام ساعت گذر می کند در آن مجلس پس هر آینه حمد الله بعد از آن پیر مرد و از آن کس که گفتم یا شتانی او ایال می کند برای تو پس می شناسی او را به آن شتانی و من بانی می کنم و صحبت او را برای تو گفتم هر گاه ملاقات کردم او را چه کار کنم؟ گفت پیرم از او بچه شده است و از آنچه خواهد شد و از معانیم دین هر که گذشته و هر که باقی مانده

چوں کلام و اہل بہ ایضا سید حصہ بہ ابو ذر اہم مومنی بر جہنم ^{۳۵۰} بہ او فرمود کہ بہ تحقیق نصیحت کردہ ہو کہ ملاقات کردی او را واجب گشت چہبست نام تو حدیث گردم؟ فرمود ہمہ من غیرور و او را ایضا عجب است و از کسی حس کہ بسمال آوردہ بہ خداوند یکتا کہ شریک ندارد و پرستیدہ او نہ تخلص و ہمین و گریختہ از قوم عرد چو برسدہ از ایشان کہ دین او را صایع کنند پس بحثید او را پروردگار او حکمت و ہدایت فرمود او را بہ راہ راست و گوشتید او را منعہال و شناسائی انصاحت میل او و میان بدگال و خیر خود و بسبب طرح سالی مگر ایکہ او یدارت می کند مگر و وحی می گوید و در سر ہر ماہی یک عمرہ بہ حد می ورد و می آید از جای خود پس از حد تا مگر بہ فصل و انعام خدا و ہمعین [ایچنین] خبر می دہد خداوند سبکہ گم از بدگان ۱

پس اذهب پس میده از آن حضرت از مسائل بسیار حضرت عیسی را جواب داد و حضرت پرسید از اذهب از چیر هائی که ببرد و اذهب از آنجا جوابی پس حضرت او را حیر داد به جواب بها بعد از آن راهب گفت حیر بدو سر از هشت دم می که نازل شده از آسمان پس ظاهر شد در زمین چهار از آنها و باقی ماند در هوا چهار آنها بنوعی مصبون آنها هو به فعل پیاده در زمین مانند چیزی که در هوا معلق باشند هر کی نازل شود آن چهاری که در هواست و یکی تعبیر خوانند گرد آنها هر مود قائم مدینه خداوند نازل خواهد فرمود آن را بر او و او تعبیر خواهند کرد از او و نازل خواهد فرمود چیزی که نازل فرموده بر صدیقها و رسولان و هدایت شوندگان پس راهب گفت که خیر بدو سر از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آن چیست؟ هر مود حیر می دهم تو به همه را چند حرف آنها اولی قل لا اله الا الله و بعد لا شریک له بالقیامه و القایمه محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله

اما آنکه آمده پس بخود استناد بر خالی که کافی باشد بر جمیع احوال و سوم رسالت حضرت
رسالت پناه علیه السلام است بر خالی که خالص شده باشد از فلاسفه و سوم آنکه ما اهل بیت
پیغمبریم و چهارم آنکه شیعیان ما را مدعی باشند و ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و
خدا به سببی بعضی از انصاریان و بعضی شیعه به ما و ما به پیغمبر و پیغمبر به خدا به واسطه
حلی و جسمانی است که مراد از دین است به ولایت و محبت ائمه است که گفته اند: ان
لا اله الا الله و الله لا شریک له و ان محمدًا رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی شهادت می دهیم که
مسحی عبادتی نیست مگر خدا و یکتا که شریک نیست او را و بنده محمد صلی الله علیه و آله رسول.

حد است و اینکه آنچه آورده است از نزد خدای تعالی حق است، و اینکه همه برگزیده خود هستند از مخلوقین و اینکه شیعیان همه پاکیزه گانند و حواریان شمرده شده اند و از برای ایشان است عاقبتی که حد فرار داده و فرموده **وَالْعَاقِبَةُ لِلنَّصِیْقِ**، یعنی سرانجام میگو که ظلم و بصر است بر دنیا و بهشت پر نعمت در عقبی، و حمد و ستایش خدای را که پروردگار عالمین است هر طبعی حضرت جنة خری و پیراهن موهستانی و طبلمانی، کفش و کلاه و "بها" داده او و بیمار ظاهر گراشت و فرمود به آن مرد که خود را خیمه کن او گفت که من چه شدم در هضم

مؤلف گوید که فاضل سبیل جناب ملا حقیل در شرح کافی در شرح کلام راهب که گفته: **اَسْمَاءُ اللَّهِ** محرم می که مناسب رد می شود **هَبْ اِسْمَ اَبِيهِ** فرموده مراد به هب، اسم هفت امام است که علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی (ع) است پس در هر مان دوره اسم است و گذشته در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم که **عَنْ وَهْبِ الْأَشْجَاءِ اَنَّهُ سَمِيَ اَبْنِیَ لَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَمَلًا اِلَّا بِمُقَرَّنَا**

فهر گوید خوب بود مثال مراد به هب اسم تمام معصومین (ع) می گشتند، زیرا که اسمی مبارکه ایشان هفت است و از آن تجاوز نمی کنند و این است از امامی عبارتی که محمد، عی هاضمه حسن، حسین، جعفر، موسی (ع) و به همین تأویل شده، **سَمِیَ الْاَشْجَاءِ** در قول حدیثی حالی **وَلَقَدْ اَتَتْكَ سَمْعًا مِنَ الْاَشْجَاءِ وَالْقَوْلُ الْعَظِیْمُ**

و اما معنی این به شرحه این **هِيَ اِلَّا اَسْمَاءُ سَمِعْتُمْهَا اَنْتُمْ وَابْنَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ** و بعض و ظاهر آن آن است که این آیه مبارکه در سوره النجم است و قبل از این آیات است **اَفَرَأَيْتُمُ الْكَلَانَ الْفَزْیَ وَبِئْسَ الْاَثَارُ الْاُخْرَى لَكُمْ الدُّكْرُ وَلَهُ الْاُنْثَى بَلْ كُنْتُمْ تَصِیْرُی اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءُ الْاُثَرِ**

و خاصش که مسرکین به بی است برای هم کدام اسمی گذاشته بودند، یکی ر لای و دیگری ر عری و میهمی ر مناسه و اطلاق بین امامی بر آنها به اعراب **بَکَ لَآثَ مَسْحُوْی** آن است که بر او معین شوند برای عبادت و عری که او را معز و مکرم کردند و مناسه سر او را که بر او خوی بر جانی بریرند حق تعالی می فرماید **بِسْمِی** این پنجاه اسم را خدای خود فرار داده اند مگر اسمهای چند بی مستقی که نام نهاده اند آنها را شما و پدران شما بر مستانه است خدای تعالی ده صدق بها هیچ برهانی

و سمع یس به ابن اسحاق بن یسحقون الا انقلبوا و ما نهرو الانفسی و لقد جاءهم من ربهم بحدی
 بعضی دایمیری می‌گوید مشربترین مگر گهاج او مگر آنچه که خواهر می‌کند مسکهای
 یساق و به تحقیق که آمده است یساق را از حلقه پاره دگر شای آنچه سبب هدایت است
 اسحاق ظاهر آیه معلوم شد در بنهای ظاهره است و انداختن به یس در حقایق حق و سه در
 در گ است که برای آنها سمهای بی‌سمی و نامهای بی‌وجه گذاشته است «امیر المؤمنین» که
 لقب سمانی حضرت شاه ولایت بوده جانی دیگر محو بر ندارد و هجده

فصل سوم

در ذکر چند معجزه باهره از دلائل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است

اول بر احبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم

سیح کشی و دبت کرده ر هشام بن سالم که من و ابو جعفر موسی العنای در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام و مردم جمع شده بودند بر آنکه عبدالله پسر آن حضرت امام است بعد از پدرش من و ابو جعفر بر او وارد شدیم دیدیم مردم بر دوو او جمع شده اند به سبب آنکه روایت کرده اند که امر امامت در هر رگ است امامی که صاحب عاقبت نباشد ما را خلیفایم و او: او مسانه پیر می شدیم همه عجمال که از پدرش می پرسیدیم پس پرسیدیم از او که رکاب در چه مقدار است؟ گفت: در دویمت در هم پیچ دو هم گفتیم در صد تا هم چه کنید؟ گفت: دو د هم و نیم کتاب بدهد گفتم: و الله ترجعه چنین چیزی نمی گوید که تو می گویی عبدالله دهنده آسمان بناد کرد گفت: و الله که من نمی دانم مرا چه چه می گویند. ما از مرد او بیرون شدیم به حالت ضلالت. من و ابو جعفر در بعضی کویچه های مدینه نشستیم گریال و حیران. نمی دانستیم کجا برویم و که در فصل کنیم می گفتیم به سوی مرجنه. ویم به سوی قدریه یا یتیه یا معر نه یا خوارج؟

در این حال بودیم که من دیدم پیر مردی، آنکه منی شاحسم او را که به سبزی من اشاره کرد با دست خود که بین من بر میداد که او جاسوس من منظور بانف چوب در مدینه جاسوسان هم او داده بود که ملاحقه داشته باشند شیعه امام جعفر صادق (ع) بر هر کس اتقان کرد او گردن برت من بر میداد که او از ایشان باشد، نه این جعفر گفت که تو دور شو همانا من حائضم بر خودم و تو بگو کن پس مرد مرا خواسته بود. پس دو شو که بی جهت خود را به کشر در میاوری این جعفر خداری دور شد، من هم او را شلیخ کردم و گمان داشتم که از دست او خلاصی خواهم شد، پس مر برد تا در خانه حضرت موسی بن جعفر (ع) و گذشت و بعد پس دیدم خادمی بر در سرای آمد که من گفت داخل شو خدا تو احب کند داخل کردم دیدم حضرت ابوالحسن موسی (ع) است، پس فرمود ایضا به من که به سوی هر جنبه و به قدم و به ریخته و به معتزله و به سوی خوارج به سوی من به سوی من به سوی من گفتیم لذایع سوم پدرت از دنیا در گذشت؟ فرمود نه گفتیم به موافقت؟ فرمود ری گفتیم، هدایت شوم که از برای امام بعد از او؟ فرمود اگر حجت نخواهد هدایت بود هدایت خواهد کرد نور گفتیم، لذایع سوم عبدالله گما می کند که او صبت بعد از پدرت فرمود یزید بن عبدالله ابی لا یبذل الله عبدا می خواهد که حجت عبادت کرد نه سود، دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شماست؟ حضرت همان جواب سابق فرمود گفتیم، موسی امام؟ فرمود معنی گویم پس را، خود گفت سوال را خوب بگردم، گفتیم فدایت شوم بر شما امامی هست؟ فرمود نه پس چندان حبیب و عفت از آن حضرت بر من د خیر شد که حجت نمی ناید یازده از آنچه از پدر من می شنیدم و وقتی که خدمش می رسیدیم، گفتیم، فدایت شوم سوال کنم از شما آنچه که از پدر سوال می کردم؟ فرمود سوال کن و جواب بگو و هاس ممکن که اگر هاس کمی بیم کشته شدن است گفت پس سوال کردم از آن حضرت بافتم که او در بی است، گفتیم فدایت شوم شیعه بود و سید پدر ما در خلافت و خیرت این مطلب بود را افتد کم به سوی بسا و بجوانم ایشان امام بود؟ فرمود هر کدام که آثار رشد و صلاح را او مشاهده کنی اطلاع دهی بگیر از ایشان عهد که کمال معاینه و اگر دمن کند پس از دبح است و اشاره کرد به دست مبارکش بر خدش

پس هاشم بیرون مدویه موم طاه و مقصود بن عمر و ابو بصیر و سایر شیعیان اطلاع داد، شیعیان خدمت آن حضرت می رسیدند و بعیر می کردند به امامت آن حضرت و مردم سرک کردند رفس مرد عبدالله را و می رفتند او مگر کمی عبدالله از صبت آن تحقیق کرد گفتند

هشام بن سالم یسار را دور می‌صنوف کرد هشام گفته: جماعتی گماشته بودند که هرگاه مر
چند کند بپرند

دوم - خبر شیطنة پشاپوریه و جنمه ای از دلایل و معجزات آن حضرت است در آن

این شهر آشوب روایت کرده از یوحنا بن راشد و عیسی بن ابراهیم طولانی که گفته جمعی
شدید معالیشانور و اخیان کردند از بین همه محمد بن عیسی پشاپوری را پس می‌فرار
دیوار و پنجاه هزار در هم دو هزار بارچه جنمه به او دادند که برای امام موسی (ع) ببرد و
شیطنة که با مومنه ای بود یک درهم صحیح و پاره ای از جام که به دست خود با مومنه
بود و چهار درهم از ریش امام وردی گفته: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَشْفِي بِنَاسِ الْحَقِّ** یعنی ایس که من
می‌فرستم گر چه کم اسم لکن از هر سعادتی امام بگر کم ناست نباید حیا کرد **فَالْاَشْيَاءُ**
بِأَهْلِهَا پس آن جماعت آوردن حروه ای که در آن سؤالاتی بوده مشتمل بر دو هفتاد و دو
در هر ورقی یک سوال نوشته بودند و غافقی و رقی معیر گذاشته بودند که جواب آن سوال
در بر می نوشته شود و خرد و ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند می‌بندید
چنانچه بودند و بر هر بندی مهری ده بودند که کسی را باز نکند و گفت: **بِرْ حَرَوَه** را
شب بده به امام و هر دای نام بگیر آن را پس هرگاه دیدی مهرها صحیح است پنج مهر از
آنها بشکشی و ملاحظه کن ببین هرگاه جواب مسائن داده درون شکست مهرها پس او امامی
است که مسیحی مالهاست پس بده به او **مَالِهَا** و **وَالْاَسْوَالُ مَا دَا بَرِكَرْدَالِ** به ما

آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله الفطح و امتحان کرد او را **بَاب** که او
اعلام است. بیرون آمد و می‌گفت **رَبِّ اَهْدِنِي اِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ** راه پروردگار مرا هدایت کن به
راه راست. گفته در این بین که یسار به دم با گاه پسری را دیدم که می‌گوید: **جَانَتُ كُنْ**
أَنْ كُنْ را که می‌خواهر پس ببرد مر به خانه حضرت موسی بن جعفر (ع) پس چو
آن حضرت را دید هر مومنه من برای چه عید می‌شوی ای ابراهیم حضرت و پاره ای چه افسوس
می‌کنی به سوی یهوه و نصاری: به سوی من ای امام حجه الله ولی حقا ای شاسانید نور!
ابو حمزه بر دو مسجده حاتم؟

آن گاه فرمود که هر جواب دادم از مسائلی که در حروه است به جمیع آنچه محتاج الیه

موسس در ورگدشته پس پیوار را داد و پیوار درهم شطیطه را که و بش یک درهم و دو دانق
است و در کیسه ای است که چهار صد درهم و از و از او در آن است و پیوار این یزید خادم او
[که] در یثرب از به چاه دو برادری است که از اهل بنی حنظل.

راوی گفت: از هر مایشان آن حضرت عظم پر بود و آوردن آنچه که اسم هر موده بود و
گذاشتم پیش آن حضرت، پس برداشت درهم شطیطه را بیدرچه اش و و کرد و می و فرمود
این آیه را بخوان: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ كَانَ شَهِيدَ كُلِّ شَيْءٍ** ای این جمع بر سال به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیار پول و
و آن چهل درهم بود پس فرمود بگو هدیه هر ساند برای تو شته ای از کمپای خودم که
پسه اش از هر به خودمان فریه صید فریه فاطمه زهرا **ع** است و خود اشوم حبیبه دختر
حضرت صادق **ع** و در شنبه و بگو شطیطه که تو دیده می باشی برده روز از روز و صوب
نوحه و صوب شعه و تراش پس شانزده درهم از آن همیار را خرج کن و می کنی و
یست و چهار درهم آن را قرار می دهی صدقه خود و آنچه لازم می شود از جانب من و مر
بمال خودم خودتان بگو این گاه فرموده ای از مرد ای ابو جعفر هر گاه مرا دیدی کتمان کن ریز
که آن مهر نگاه می داری و تو پند هم خود این مالها را به صاحبان برگردان و باز کن از هر
مهر که بر جوده رده شده است و بپس که یا جواب مسائل داده ام بانه پس از آنکه بار
پیواری، گفت نگاه کردم نه مهرها دیدم صحیح و درست بخورده است پس گسودم یکی از
وسطهای آن را دیدم نوشته است چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من سدر
کردم از برای خدا که را کنم هر ممنوکی که در ملک من بوده از عیدیم و در منک نوبت
جماعی از بده ها یعنی کدام یک از آنها باید را شود؟ حضرت به خط شریعت خود
نوشته بود جواب باید را شود هر ممنوکی که پیش از ششماه در منک او بوده و دلیل بر
صحت آن در حدای معالی است **وَالْقَسْرُ لِقَرْمَاءُ مَنَارٍ حَتَّى غَادَ كَالْفَرْجِ وَجِبِ الْقَدَمِ** مراد آنکه حو
معالی در این آیه شریفه مشبه فرموده ماه و بهار سیر شد سائر خود بده جواب خوشه خر مای
کهنه و بعیر از او به عیدیم هر موده و چوب چوب خوشه خر مای در سینه صورت
هلالیت پیدا می کند پس دیدیم آن است که ششماه بر او نگردد و آره که خلاف عیدیم است
ممنوکی است که ششماه در ملک او بوده

راوی گوید پس بار کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود چه می فرماید عالم در این مسأله
که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهم داد مال کثیری؛ چه مقدار باید صدقه ده؟

حضرت در زیر سوال به حدیثی بشارت خود نوشته بود جواب هرگاه تا کس که سوگند خورده مالش گو ستمد است، هشتاد و چهار گو ستمد صدقه دهد و اگر سر است هشتاد و چهار سر بصدق دهد و اگر درهم است هشتاد و چهار درهم و ذیل بر این موقوف حدیثی عالی است و اقله صدقه کم الله فی مواظب کتبه یعنی آنکه تحقیق که پادری کرد شما احوال در مواظب بسیار شمره داریم مواظبهای پیغمبر ﷺ پیش از نبی این به ناسم هشتاد و چهار مواظب بود که حق تعالی آن مواظبها را به کثیر و صفت فرموده

رازی گوید پس شکستم مهر سرم اودیدم نوشته بود چه می فرماید عالم در این مسئله که مردی بشن کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفش را در دید؟ فرمود فرموده بود نه حجت خود جواب دست را مرده می برد به جهت بریدن کف را از حای حور و اسو و لازم می شود او را صد اشرفی برای بریدن سم میسند بر آنکه اقرار دادیم مرده به سر نه بچه در شکم مادر پیش از آنکه روح او در عینه شود و اقرار دادیم در منطقه بیست و چهار سال آخر مسئله

پس اب سخصی برگشت به حرامیان چون به حرم سال رسید دید اسحاحی که حضرت ابو الشان قبول فرمود و رد کرد فقط حق مذهب مدعیان و شیطانی بر مذهب حق یافت است. پس سلام حضرت را به او رسانید و همیای و شقه کف که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید پس مرد را بر رفته بود همچنان که حضرت فرموده بود و چو در جانب یافت حضرت به ای سچیر او مرد در حالی که سوار بر شتر بود و چون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شلبه و برگشت به طرف بیابان و فرمود گاهی ده یاران خود او برسان به ایشان سلام مرا و بگو به یسان که من و نسبی که جاری هجم ای من است از امامان آمد و ناچار هم از آنکه باید حاضر شویم به جنازه ایی سجاد در هر شهری که باشد پس از جدا پیر شیرین در امر خود سال.

مؤلف گوید که در جواب سؤال از بریدن سر مذهب حضرت ابوالانعام در روی سمار مکرده اند و بی در این دست حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در مذکور جواب حضرت کاظم علیه السلام معوم می شود و آن روایت این است که ابو شهر مذهب نقل کرده که ربیع حاجب رهبر مدین بود در حالی که در طواف خانه بود و گفت یا مای المؤمنین دشمن گدسته ۳۸۱ که مولای نبوت مرده و سوار بر او بعد از مردن بریده اند منظور از آن و خانه مد و عقب

کرد و گفت نه این مسئله و این ابی بنی و جمعی دیگر از فاضلین و فقهاء که چه می گوید در این مسئله تمامی گفتند که بر ما در این مسئله چیزی نیست و منظور می گفت: یکسوم آن شخص آنکه این کار کرده و مکشمت؟ در این حال گفتند به منظور که جعفر بن محمد (ع) داخل در سعی شد منظور به ربع گفت. پس و این مسئله را از او پرسیدیم بیع جنوب پرسید از آن حضرت جواب فرمود که بگو باید آن شخص صد دینار بدهد چنانکه گفت به منظور فقهاء گفتند که پس بر او که چه باید صد اسرفی بدهد؟ حضرت صادق (ع) فرمود دبه در نطفه چوب دینار است و در علفه صد دینار و در مصعه صد دینار و در روئیدن استخوان بیست دینار و در پیروی اوردن لحم بیست دینار یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا نهم به ای که حفتش تمام می شود و هنوز روح ندیده صد دینار می شود و بعد از آن از آنرا حق تعالی او را روح می دهد و حتی آخر می شود و مرده به مرتبه بیچه در شکم است که این مرتبه را سه کده و هنوز روح در آن ندیده. بیع برگرد و چنانکه حضرت با نقل کرد همگی از این جواب به شگفتی در آمدند نگاه گفت برگرد و هر می از آن حضرت که دبه بی میست به که می رسد مال ورثه نسب یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند هیچ چیزی از آن مال ورثه نیست زیرا که این دبه دو مقابل آن چیزی است که به بدن او رسیده بعد از مرگش. باید به مال حج داد یا ای میست یا صدقه داد از جانب او یا صلواتش که در راه خیر

سوم - حدیث ابو خالد ریمانی و آنچه مشاهده کرده رد دلایل آن حضرت

شیخ کلینی (ع) روایت کرده از ابو خالد ریمانی که گفت: کسی که می بردند حضرت امام موسی (ع) را به برد مهدی عباسی و این او را مر به ای بود که حضرت را از مدینه به عراق آوردند، منزل فرمود از حضرت به ریمانی پرسیدم که می گفتیم که مرا غمناک دیدم فرمود ابو خالد چه شده مر که می پرسیم تو را عذر؟ گفتیم: بجز غمناک نباشم و حال آنکه تو را می بردند به نزد این ظالم بی پروا و نمی دانم که با جناب و چه خواهد کرد؟ فرمود بر من ناکی نخواهد بود. هرگاه غلای و از غلایان ماه شود استغفار کن مر در او صلواتی بخوان گفت. من همی بدانسم چه شمرده ماهها و روزها نارور موجود مید پس قسم بدادیم و مانند مر در آن نارودیک شد که جناب عروت کنند و شیطان در سینه مر و سر به کم د و رسیدیم که به شک افتیم در آنچه که آن حضرت فرموده بود که ناگاه نظرم افتاد به سینه ای فافه که از جانب

عراق می آمد پس استعجال کردم ایشان دیدم امام علی (ع) را که در حلقه قطار شمیرا سواد بر اسیر می آمد هر مود زبیه یا اب خالد دیگری بگوید ای دین خائده گفتیم. لکنک پاس رسول الله فرمود شک نکن، البته ده مسد داشت سلطان که بر به شک انگیزد گفتیم. حمد حدانی را که نجات دهنده بود آن ظالمان هر مود به درستی که هر ده سواد سال برگشتی است که خلاصه بخوانیم شد از ایشان.

چهارم - در احضار آن حضرت است به غیب

و در کتب روایت کرده از سیف بن عمیر «از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از عبد صالح بعضی حضرت امام موسی (ع) که مردی خبر مرد او را داد من از روی استبعاد در دل خود گفتم که همان او می راند که چه مان می میرد مردی از شیعیانش؟ چنانچه در من گذشت آن حضرت رو به من کرد شبیه دم عصبانیت و هر مود ای اسحاق رسید هجری می دانست علم مرگها و ملاهانی که بر مردم وارد می شود و امام سواد بر است به دانستن آن بعد از آن هر مود ای اسحاق بگو آنچه می خواهی بکنی زیرا که عمرت تمام شده و می تادیو سال دیگر خواهی مرد و برادران تو و اهل بیت تو مکتب نخواهند کرد بعد از من مگر اندکی آنکه مختلف می شود کلمه ایشان و حیانت می کند بعضی از ایشان با بعضی ما آنکه شهادت می کند به ایشان! دشمنان، فکال خدا می نطق اسحاق گفت. گفتیم. من استعجال می کنم از آنچه به هم رسیده در سینه من راوی گیرید. پس درنگ نکرد اسحاق بعد از این مجلس مگر از مگر و وفات کرد پس گذشت بر اولاد عماد مگر ما کمی که معسر شدند و زندگی ایشان به اموال مردم شد یعنی به عنوان قرض و مضاربه و امانت و زندگی می کردند بعد از آنکه خودشان مال بسیار داشتند»

پنجم - در آمدن آن حضرت است به طی الارض در مدینه به بطن الرمه

شیخ کسی روایت کرده از اسماعیل بن سلام و فلان بن حجب که گفتند هر سواد عیسی بن یطی بن سوری ماکه دو شهر رویه بحر و از راه مشرق خود می رفت و از پیراهنه بروید به مدینه و جا به ملا اموال و کاخدها می گفت پس را بر سانیاده ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) و با پدر خودی به مر سواد اطلاع یابند پس ما آمدیم به کوفه و دو ستر هوی خریدیم و راه و توشه

سفر مردانیم و از کوفه بیرون شدیم و از بیراهه می‌رفتیم تا رسیدیم به نظر ائمه در آن
 و ادبی است به عالیله بچند گویند آن صریح است از راه مدینه که اهل بصره و کوفه در بجای
 هم مجتمع می‌شوند و از حقه هر فرد مدیم. اظهار حسین و خلفاء دینار رحیم و شسیم
 عد بخویم که باگاه در این بین سواری و کرد به آمدن و با او بود چاکری همی که در جنگ
 مدد دیم حضرت امام موسی (ع) است پس بر خاستیم برای آن حضرت و سلام کردیم و
 کاغذها و مالها که با ما بود به آن حضرت دادیم پس بیرون آمد و بین خود کاغذها را و به
 ما داد و فرمود: این جویهای کاغذهای شعاع ما گنجیم که را دو پوشه مدینه حر سیده پس
 اگر حضرت فرماید: دخی مدینه شویم و یار کسیم حضرت رسول (ص) و سوسه
 بگیریم، فرمود: بیاورید آنچه یا شماست از پوشه ما بیرون او، دیم پوشه خود را به سوی
 آن حضرت، آن حضرت آن را به دست خود گرفت و دانند و فرمود: این می‌رساند شعاع کوفه و اهل
 رسول الله (ص) پس دادند به [او] که در سب که من بعد صبح را با ایشان گراشته ام و
 می‌خواهم بعد ظهر را هم با ایشان به صا و م، برگزید در حفظ حد.

مؤلف گوید: فرمایش آن حضرت که رسول الله (ص) دادند دو معنی دارد یکی آنکه
 نزدیک مدینه شد و قرب به یارب در حکم بدات است دوم آنکه رؤیت می‌به منراه
 رویه رسول الله (ص) است چون می‌دیدید پس پیغمبر را دیده‌اید و این معنی در سب
 سب هر که از او محفل که بودند نام به صاف عبیدی باشد علامه محلی فرموده معنی
 از آن صبر است و صبر گمان می‌کنم که معنی دوم ظهر باشد و می‌دید این معنی روانی است که
 این شهر آموت مل کرده که وقتی ابو حنیفه آمد مر در صبر حضرت صادق (ع) که از حضرت
 سماع حدیث کند، حضرت بیرون آمد در حالی که سبیه بر عصب کرده بود ابو حنیفه گفت
 بانی رسول الله شما بر سبیه با او سر به حدی که محتاج به عصب نیست فرمود چنین است
 که گفتی فکر بر عصب عصبی پیغمبر است می‌خواهم سیم برگ بجویم به آن پس سر حسی
 ابو حنیفه به سوی عصب و اجازه حب است که نبوسد آن، حضرت صادق (ع) چنین از دروغ
 خود بالا دو فرمود به او به خدا سوگند دانسته‌ی که این بشره رسول الله (ص) است و این از
 موی آن حضرت است و نبوسیده‌ای آن را و می‌بوس سب عباد را

ششم - در طلاع آن حضرت است بر فضیلت

حقیر می‌از موسی بن بکیر روایت کرده که حضرت امام موسی (ع) فرموده‌ای به من داد که
 در آن جوانی بود و فرموده من که هر چه در این عصب است به آن چهار کس من ابر

گذاشتم در زیر مصبای خود و سستی و تهاون کردم در باره او، پس گذشتم به آن حضرت دیدم که آن رفقه در دست سربلای آن جناب ایستاد پس پرسید از من که جمعه کجاست؟ گفتم، در خانه است. فرمود ای موسی هرگاه امر کردم تو را به چیزی عمل کن به آن و اگر نه عصا خود را بردار تو پس دانستم که آن رفقه را بعضی از بچه های جنی به آن حضرت داده اند.

هفتم - در نجات دادن آن حضرت است علی بن یقطین را از شر هارون

در حدیقه الشیعه در ذکر معجزات حضرت امام موسی (علیه السلام) است که از جمعه معجزات دو چیز است که سبب به علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان مختص بود واقع شد، یکی آنکه دوری رشید جامعه قیسی بسیار نفس به عیب مذکور عدیت کرده، بعد از جنگ دور علی بن حامه را با مال وافر به خدمت آن حضرت فرستاد امام (علیه السلام) همه را قبول نموده حامه را پس فرستاد که این جامعه را بگو محافظت کن که به من محتاج خواهی شد عیبی را در خاطر می گذاشت که آیا سبب آن چه باشد و لیکن چون امر شده بود آن را حفظ نمود و بعد از مدتی یکی از علما را که بر او مطیع بود به جهت گناهی چوبی چنان زده علام خود را به شید رسانیده گفت که علی بن یقطین هر سال خمس مال خود را تحفه و هدایای به جهت موسی کافتم می فرستد و از جمعه چیزهایی که اسال فرستاده آن حامه میمسی است که خبیثه به او عداوت کرده بود آتش عصب رشید شعله کشیده گفت اگر این حرف واقعی داشته باشد او سیاست بیخ می کشد عی القور علو را طعیده گفت آن حامه را که فلان روریه می دادم چه کردی؟ حاضر کن که عرضی به آن متعلق است عیبی گفت مرا خوشبوی کرده در صندوقی گذاشتم، از پس او دو سب می تاوم می پوشم، رشید گفت باید که همین لحظه او را حاضر کنی عیبی علامی را طعیده گفت برو فلان صندوق که در فلان خانه است بیاور خوب آورد در حضور رشید گسود و رشید آن را به همان طریق که علی وصل کرده بود و بسته و خوشبوی دید آتش غضبش هرو شست و گفت آن را به مکان خود برگردان و به سلامت برو که بعد از این سخن هیچ کس را در حق من نخواهم شنید خوب عیبی علام را طعیده فرمود که او را هر نازیانه برید و چون عدد نازیانه به پانصد رسید علام دنیا را رداغ کرده و بر عیب بن یقطین ظاهر شد که عرض آن را فلان حامه چه بود، بعد از آن باز دیگر به خاطر جمع آن را تا جمعه دیگر به خدمت امام فرستاد

دومش آنکه عیب بن یقطین به آن حضرت نوشت که دو یات در باب وضوء مختلف است

می خواهم به خدمت مبارک خود من اعلام فرمائید که چگونه و صواب می گردید باشیم؟ امام علیه السلام به او نوشت که تو را امر می کنم به آنکه به باز رو بسوی و دستها را بر آن گنجان امری می یار بشوی و مقام سر را مسح کن و ظاهر دو گوش را مسح کنای و پنداره ناساق بشوی به روشی که تحقیق می کنند چون نوشته به عینی رسید بعجب سوخته با خود گفت بر عمل عذاب او بیست و مرا یعنی است که هیچ یک از این اعمال موافق حق نیست اما چون امام علیه السلام مر به این مأمور مباحنه مخالف نمی گفتم تا سر این ظاهر شد و بعد از آن همیشه آنچنان و صواب می ساختند که مخالفان و دشمنان گفند به خدا و با عینی من بفرموده را اقصی است به فتوی امام موسی کاظم علیه السلام عمل می کند و از فرموده او بخلف و را می نازد و شیط در خواب با یکی از خواص خود گفت که در خدمت عینی بعصیری بیست اما دشمنان به خبرد که او اقصی است و من نمی دانم که امثال تو به چه چیز است که بگویم و حاضر اطمینان یابید؟ آن شخص گفت شعله را با من مخالفی که در باب و صواب است و هیچ مسئله و فعلی اعدا مخالف نیست اگر و صوابی او با آنها موافق نیست حرف را جماعت راست است و الا فلا رشید را معلوم افتاده وری او را تطبیق و در نیکی از خانه ها کاری فرمود و به شعیب که فرار کرد که تمام روز و شب می نایست و هفت صبر فکند حکم نمود که از بعد پیروان مرود و به غیر از غلامی در خدمت او کسی را نگذاشت و عینی را عذاب بود که بیمار را در حلوت می کرد چون غلام آب و صواب را حاضر صاحب فرمود که در خانه ایست برود و خود در خانه به شعل رو شد که مامور بود و صواب صاحب و به نماز معوض شد و سید خود را سوز می به از جام حیات در آنجا بود نگاه می کرد و بعد از آنکه دایب عینی از بیمار خارج شده آمد و به او گفت ای عینی هر که و از اقصیا می داند عذاب می گوید و مر بعد سخن هیچ کس درباره تو مقبول نیست

و بعد از این حکایت به دو روز خوشه ای از امام علیه السلام رسید که طریق و صواب در سب موافق در عیب معصومین علیهم السلام را آن معکوس گرد و او را امر خود که بعد از این و صواب می یابید به این و من می ساخته باشی که بچه از آن بر من می رسد گدسب خاطر جمع دار و از این طریق بحکم مکی

هشتم - در اخبار آن حضرت است به غیب

و میرد حدیقه از عصون المهمة و کشف العمه نقل کرده در آن وقت که هارون امام موسی علیه السلام را معمرس داشت ابو یوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر بودند به

مذهب اهل بیت و سایر ابوحیفه با هم قرار دادند که به مردان اهل بیت روید و مسائل علمی از او پرسند و اعتقاد خود را اوجوب کنند و با حضرت را الزام دهند چنانچه به خدمت با حضرت رسیدند و مقابل رسیدن ایشان مردی که بر آن حضرت موکل بود از قبل سیدی بن شاهک آمده گفت: «بسم الله» می خداید و نه خانه خود می روم و اگر شما خدمتی و کاری هست بفرمائید که چون در خانه می شود آن کار را ساخته بیایم. امام فرمود: «برو خدمتی و کاری ندارم» و چنانچه مرد روانه شد و رو به پیشان کرده گفت: «بسم الله» ای مرد که آمده خواهی مرد و آمده که مردا! فصلی صاحب د. همانا ۱۹ بر هر دو برخاسته و بیرون رفتند و با هم گفتند که ما آمده بودیم که از او مسائل فقهی و سنت بشویم از خود از عیب خبر می دهیم! و کسی فرستادند تا بر در آن خانه مسطر خیر نشست و چنانچه بعضی از شب گذشت فریاد و گمان از آن خانه برآمد و چنانچه پرسید که چه واقع شده گفتند: «آن مرد به عدت فجأه» بخرید بی آنکه او بیمانی و موصی باشد فرستاده رفت و هر دو حشر کرد و ایشان باز به خدمت امام رسیدند و گفته بودند که ما می خواهیم بدانیم که شما این علم را کجا به هم رسانیده بودید؟ فرمود: این علم را از اعمام است که سید محمد بن محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) بود و از آن اعمام است که دیگری را نمی دانند و هر دو برخاسته و آمده برگشتند و صبر بر گمان هم نداشتند و خود را به نمودند و نقل کردند تا در روز قیامت بر یسار حجب است.

تیم - در امر آن حضرت نسبت شیر پرده را به دیدن افسونگری

این شهر شوب از علی بن یحیی و ایت کرده که و قتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که باطل کند به سبب او امر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) او بحال دهد آن حضرت را در مجلس پس جانب کرد و راه جهت از کار مردی افسونگر پس چون جوان طعام حاضر شد با مرد حین کرد در حال پس چنان که هر چه فصد کرد خادم حضرت که ناشی بر دارد و مرد حضرت را گذارد تا از مرد او بیاید هارون از این کسای چندان خوشحال و چندان شد که خود داری موافقت نکند و به حرکت درآمد پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی بن جعفر (ع) به هارون بفرستاد که سوری شیر که کشیده بودند آن را به بعضی از آن پرده ها فرمود ای آنکه بگیری دهنم خند پس بر حسب تصور به مثل

برگزید شیران و یاره کرد ای نسو گم هارو، و ندیمشتر از دیدن بنی ام عظیم عشق کرده و بر روی در افتادند و عصبها بشمار پریدند و هول بچه مشاهده کردند و چوب نه هوسر مدید بعد از مدتی هارو به حصر ب امام موسی (ع) عرض کرد که در حواشی می کنم از تو به حق من بر تو که بخواهی از صومعه که برگرداند این مرد را فرمود اگر عصبای حصر ب موسی (ع) بر گو دادند بچه را که بقیع از ریسمانها و عصبهای سحرنا، ب صورت میو بومی گرداند این مرد را که بنعید

مؤلف گوید که بعضی از فضلاء و شایده که از سید اجل فاسید حسین علی اسدا و اب کرده این حدیث را از شیخ بهانی به این طریق که هم مود حدیث کرده در شب جمعه عظیم جمادی الاخره سه هزار و سه در مقابل دو صریح امامین معصومین حضرت موسی بن جعفر و ابو جعفر خوانده (ع) از پدرش شیخ حسین از مشایخ خود پس بهار نام برده تا به شیخ صدوق از ابن ابی الوجد از صفار و سعد بن عبدالله از حمید بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یحیی از برادرش حسین از پدرش علی بن یحیی و رجال بر عهد بهمانی ثمال و شیوخ طایفه همد، پس حدیث را ذکر کرده مثل آنچه ذکر است و مخالفی با این حدیث ندارد چرا آنکه در این مقام بداند بلکه دارد خود حضرت می خواست با پدرش و دیگر آنکه صورت شیر در بعضی از صحیفهای مساجد به دو پرده و بقیع مثل همد و بعد از این روایت گفته که شیخ بهانی (دام الله بهمانه) ارشاد کرد برای من سه بیس که در مدح حضرت امام موسی و امام محمد (ع) خوانده بود و سه بیس بی اسد بهرین اشعار است که در مدح این دو برگزیده آورده شده

عَلَى الْقُرْبَى مِثْلَ يَلْكِ الْعَمَانِ	الْأَبْ وَاصِدُ الزَّوْجِ حُرْجِ
فَإِذَا لَحِبَ الْمَدِيدُ الْفُقَيْتَانِ	وَمِثْلِكَ الْخَلْعُ وَبِحَدِّ خُصُوعَانِ
وَأَسْوَرُ مُعَقَّدُ مُسْتَقْدِرَانِ	فَنَحْنُهَا أَعْمَرُكَ سَارُ مُسَوِّ

دهم - در تکلم آن حضرت با شیر

و نیز این شهر سوم با روایت کرده از علی بن ابی حمزه بغدادی که گفت با حضرت امام موسی (ع) دو پنج در راهی که میروی رو به ما آمد و گفت شب است خوردن بر کف میروی که

حصص اب سواد بر آن بود پس حصص اب برای او مکتب فرمود منزل کسی که گوش داده به صحنی او پس شیر رفت به کنار راه یسناد و حصص اب ابو الحسن علیه السلام خود را به جانب قصبه گردانیده دعائی خواند که من بمعیندهی پس از آن آشاوره فرمود به شیخ به دست خود که ببرد پس شیر همه را می کرد طولانی و حصص اب می گفت: آمین امین، آن گاه سیر رفت، من گفتم به حصص اب: فدای تو شوم، عمر کردم از قصبه این شیر را سفا فرمود که این شیر مدبرد من شکایت کن از محبی را نیاید مانده اش و در حواست کم دار می که من خود بخوام که فرج دهد او را من می کردم برای او و دهم افتاد که بچه ای که می راید سر است پس خیر دادم او را به این پس سیر به من گفت: سر در حفظ خدای عالی مسقط نکند جو بود به در دریای او و به در احدی از شیعیان تو چیزی از درندگان من گفتم: آمین و این معجزه را بعضی از شعره به نظم در داده به قول خود:

و ادتکری اللیت حین القی یدیه	فسمی سحوة و رز و رمجر
فسمی سحوة رأی الإمام انشاء	و کجانی عتو و هاب و اکبر
و فوطای ثلاثاً عند سحر الحق	و ما لک انکاة اوفی و اکثر

یازدهم - خبر شقیق معنی و آنچه مشاهده کرده از دلائل ان حصص

سیح از بی بی شقیق معنی روایت کرده که در سال هجده چهل و نهم به حج می رفتم، چون به قادیسیه رسیدم نگاه کردم دیدم هر سال بسند برای حج حرکت که دعاند و تمامی با رست و اموال بودند، منم بطرم افتاده جوان خوش روئی که ضعیف و گندم گوی بود و جامه ای بیشیمه بالایی جامه های خوشتر پوشیده بود و شمشه ای در بر که ده بود و معین در پای مبارکش بود و از مردم کنارده کرده و بها نشسته بود من با خود گفتم که این جوان از طایفه صوفیه است و هر جوانی که در مردم کل باشد و عالت خود را بر سر دم اندارد در این راه به خدا سوگند که مرد او می روم و او سر بر سر می کشم، چون نزدیک او رفتم و با حوال مر دیدم فرمود یا شقیق، جنتیوا کثیراً من الظل ان یفنى الظن انم

ایر نگفت و برفت. مر با خود گفتم این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دهن من

گفتند بود بگفت و نام هر فرد بیست بر حوالا مگر سده مصالح حد. بروم و از او سوال کنم که من حلال کند پس به دنبال او رفتم و هر چه سمعت کردم او را بیافتم. باز گفتم که به من و افصه رسیدیم اینجا. بزرگوار را دیدم که کنار می خواند و اعصابش مضطرب است و مشک چشمش حار و است. من گفتم: بنی شمالی صاحب هر است که در جسد خوئی او بودم، بروم و از او سبب آن جویم، پس صبر کردم تا از کنار فارغ شد، به جانب در رفتم چو در دید فرمود: یا شعیب! وانی نفاڑ بن ثاب واهن وعبن صاعی ثم افندی

تر بفرمود و در غایت من گفتم دیدم این جوان از ابدال باشد، زیرا که دو مرتبه مکتوب مرا بگفت پس دیگر او را ندیدم تا به ریال رسیدیم، دیدم آن جوان را کوه ای در دست داشت چاهای پیاده و می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دهنش در چاه افتاد، من نگاه کردم دیدم سر به جانب سما که دو گشت. آب رقی ادا طمب اقی اند، و قوی اذا اردت طعاماً یعنی ای سیرابی من هر گاه شنه سوم به سوی آب، و تو قوب می هر وقتی که اراده کنم طعام را، پر گشت. حدی من و سینه من من غیر از این رکوه ندارم از من بگیر او

شعیب گفت به حدی موگند دیدم که آب چاه جو شید و بالا آمد. حوالا دست به جانب آب برد و رکوه را بگرفت و پر از آب کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز گزارد پس به جانب من رفت و از من بگفت گرفت و در کوه ریخت و حاکم داد و بیاسامید من چو بیاسامید مردمیک او شدم و سلام کردم و جواب شنیدم، پس گفتم، به من هم در حمت که از آنچه حدی به تو وعظ فرموده، فرمود ای شعیب همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن را ببین ده پس گمان خوب بر من پروردگار است. کوه را به من داد، چو شناسیدم دیدم سه بو و شکر است و به حدی موگند که سه بو در دین مرو و حوسو بر از بیاسامید بودم پس سیر و میراث شدم به حدی که چند روز در میان شرب و طعام و شراب گذارم، پس دیگران بر بزرگوار آمدیم تا وارد مکه شدیم، بیعه شدی او دیدم در پهنوی قبه المراتب مشغول به نماز است و پیوسته مشغول به گریه و ناله بود و به حسود تمام نماز می گزارد، فجر طلوع کرد پس در مصلاهی خود نشست و تسبیح کرد و بر حالت نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت سوره عراف را میسر کرد و بیرون آمد، من دنبال او رفتم دیدم او را حاشیه و علامان است بر خلاف آن وضعی که دو بزرگوار بود یعنی او را خلالت و سالت تمامی است و مردم اعظم است او جمع شدند و بر او سلام می کردند، پس من به شخصی گفتم که این جوان کیست؟ گفتند: این موسی

بن حضرت محمد بن عیسی بن الحسین بن عیسی بن ابی طالب علیهم السلام است گفتیم: این معجزه که هم از او دیدیم اگر در غیر او بود عجب بود لکن چون از این بر گزار است عجبی ندارد.
مؤلف گوید که شعیب بنیحی دیگر در حدیث طریقت است: با ابراهیم ادهم مصاحبت کرده و از او حدیث طریقت یاد گرفته و از استاد خانم اصم است: در سنه صد و بیست و چهار در غزو کولان از بلاد ترک به قتل رسید.

در کشکول بهائی و عبره نقل شده که شعیب بنیحی در اول امر صاحب ثروت و شکست زیاد بوده و بسیار سفر می کرده برای تجارت پس در یکی از سالها مسافرت به بلاد ترک نمود به شهری که اهل آن پرستش اصنام می کردند شعیب به یکی از بزرگان آن بت پرستان گفت: این عباداتی که شما برای بتها می کنید باطل است؛ همه خدا بیستد و از برای بی محتوی حائلی است که مثل و مانند او چیزی نیست و او شیخ و داناست و او روی دهده هر چیزی است آن بت پرست در جواب او گفت که تو را به مخالف است با کار تو معنی گفت: چگونگی است از آن گفت: تو می گویی که حائلی داری و روی دهده محتوی است و با بی اعتماد خود را به مشفق مسافرت داده ای در سفر کردن تا به اینجای طلب روی شعیب از بی کینه مینه شده و برگشت به شهر خود و هر چه مالک بود نصیب داد و ملازمین و خدمه و دهقان را احیاء کرد و رفته بود.

و بدانکه این حدیث که شعیب در حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده حتمه ای از علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده اند و در حتمه استعاره در آورده اند و آیات زیر است:

سئل شعیب بنیحی عنی بما شأ -	عنه مینه و مالک یکان البصر -
قال لیا صحیبت عیای شحصاً -	ناجی الجسم شاحب اللون و سحر -
سائر و حده و لم یس له ره -	ذو عمارت و اثنی عشر عظم -
و اوصفت له یسئل النساء -	من و لم ادر ائنه الحق الا کبر -
کم عیایته و نحن کزول -	تدون سیمو علی الکثیر الاحمر -
یسئل الزمیل فی الانا و یسئل -	فناذیته و یسئل من سحر -
یسئل شریقه فاما سمانی -	مینه عیایته مریه و شکر -
فسئل الحق من یک هدا -	فیل هذه الامام موسی بن جعفر -

دوازدهم - در حصار آن حضرت است به غیب

میخ کسی از سعید عمر قوفی روایت کرده که ورّی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که نگاهان ایشان از پیش خود می‌خمود که ای شعیب، هرگاه ملاقات حق آید کرد بود مردی از اهل عرب و از حال من از تو سوال خواهند کرد و در جواب او بگو که او سبانه حد موگند امامی که حضرت صادق علیه السلام از رای ما گفته پس هر چه از تو سوال کند از ما بگو! و حرام بود از خانه من جوید و او بدو گفتم: قد سوم. و مرد عمری که به نامی در خدمت مردی به نام طویل و جصیم است و نام او یعقوب است و هرگاه او ملاقات کسی باکی بسب که در جواب گوید که هر چه می‌پرسد، چه او بگفته قوم خویش است و اگر حق است به مردم بیاید او آنا خود باور

سعید گفت که حلاسری که روز دیگر من در خانه بودم که مردی طویل و جصیم به من کرد و گفت من خواهم از تو سوالی کنم از حوال صاحب، گفتم از کدام صاحب؟ گفت از فلان بن فلان ایمنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتم، چه نام داری؟ گفت یعقوب گفتم از کجا می‌دانی؟ گفت از اهل عرب گفتم، از کجا می‌شناسی؟ گفت در جواب دیدم که موگند که سعید را ملاقات کرد و آنچه خواهدی از او پرس چون بیدار شد نام تو بر بیدم و رابه من سبالی دادند گفتم بیو. در بین مکان ما مرد طواف فارغ سوم و نه مرد بنام پس طواف خود نمود و به برد او رفتم و بدو تو نکتم کردم مردی عاقل نامم از پس من طلب کرد که او را به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ببرم.

پس شب او را گرفتم و به خانه حضرت بردم و طلب رحمت کردم چو حق آمد و اجل خانه شدیم حوال امام علیه السلام نگاهس که آن مرد افتاد فرمود ای یعقوب، تو دوبرور بود و از دست و منیر بود و برادر در فلان موضع برعی واقع شد و کار به خاس رسید که هند بگری دشتام دادند و این طریق می‌بست و دین داد و دین پدران ما بر این نیست و ما امر نمی‌کنیم حدی به این معجز کارها پس از حدیوان نگاه بی سه یک بیر هیر همانا به این راهی برگ ما بر و برادر حلالی خواهد افکند و راند عنه و همیر معر خواهد میرد پس از آنکه به وحی خویش رسید و او هم از کرده خویشیمان خواهی شد و این به سبب آن شد که قطع حکم کرد به حد عمر شماع را قطع کرد آن مرد برسد اذیت سوم، حل من می خواهد میوه که بود همان اجل را بر حاصر شده بود نکس چو در فلان صحرایا در آب صله کردی و رحم خود را صل که می بیست سال بر عمرت افزوده شد سعید

گفت بعد از این مطلب یک سالی در مورد او طریق حیح دیدم و احوال او را دیدم، خبر داد که در آن سفر برادرش را و پدرش را سید که وفات یافت و در بین راه به خاک رفت و فقط راوندی بن حدیث از علی بن ابی حمزه روایت کرده به نحو مذکور

سیر دهم - خبر علی بن مسیب همدانی و آنچه مشاهده کرده از دلائل ابن حضرت

محمّد بن بهاسی رحمه الله در تعقیبه بر رجال کبیر در حواله علی بن مسیب همدانی فرموده که دو بعض کتب معجمه است که او را با حضرت موسی بن جعفر رحمه الله گرفته و در بغداد او را همان محسن موسی بن جعفر رحمه الله حبس کردند و چون خوب کشیدند حبس او و معاقبتی پیدا کرد و ملاقات عیال خویش حضرت فرمود عمل کن چو غسل کرد حضرت فرمود چشم او را هم گشاد، پس فرمود بگشا چشم او را چون گشود خود را برد و بر امام حسین رحمه الله دید، پس نماز گزارده برد، حضرت او را با مومنانی فرمود دیدگان را بر هم نه بعد فرمود بگشا چو گشود خود را مرد قیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید در مدینه فرمود این من پیغمبر است پس برو به نزد عیال خود بچندین عهد کن و مراجعت کن به نزد من و بعد از آن بگشا دوباره فرمود چشم به هم گشاد پس فرمود بار کن چو چشم گشود خود را با آن حضرت در بالای کوه خاف دید و در آنجا چهل نفر از اولیاء الله دید که تمام احد کردند به امام موسی رحمه الله و بعد از آن فرمود چشم به هم نه و بگشا چو گشود خود را با حضرت در دیان دید

مؤلف گوید که در اصحاب حضرت رحمه الله در احوال و کریان آدم بسیار ذکر عالم

بن مسیب مذکور

فصل چهارم

در ذکر پاره‌ای از کلمات شریفه و مواعظ بلیغه

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است

اَبُو سَاقَلٍ علیه السلام (عبد قبر حضرت): اِنَّ سَيِّئاً هَذَا اَحْمَدُ حَقِيقٌ اَنْ يُّرْعَدَ وَاَوَّلُهُ وَيُلْزِمُ شَيْئاً هَذَا اَوَّلُهُ لِحَقِيقٍ
اَنْ تَخْلُبَ اَحْمَرُهُ.

یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برد قبری خاص به دو این مطلب را بیان فرمود حساب
چیزی که این حر او است سر او است که میل در زمین شود به او را آن و نه در سبی که چیزی
که این او را است یعنی آخری که قبر معز اول است سر او را است که بر سینه شود از
حر را

مؤلف گوید که از برای قبر و حساب و حور عظیم است و در کتاب من لا یحضره الفقیه است
که چو میباید که نزدیک قبر و مرده به نگاه او را در حق قبر نکند به در سبی که از برای قبر
هوای تر. گداسب و پناه برد حامل آن به خداوند تعالی از حور مطهر و گدازد سر است
بر دیدن قبر و اندکی صبر نماید تا استعداد دخول در نگیرد پس اندکی او را بیشتر مردم اندکی
صبر کند نگاه او را به کار قبر بود

مجلسی رحمته الله در شرح آیه فرموده: هر چند روح از بدن معارف گرفته است و روح
چونانی مرده است پس باطنه خود است و معنی او از بدن بالکینه این مسئله است و حقیقت
صحنه قبر و سوال مکرر و تکبیر و رومانی فتال قبور و عذاب بر روح است و این که از حقیقت

دیگر از غیرت است که نفکر کند چنین واقعه‌ای در پیش دارید و در حدیث حسن از پیوس
معهود است که گفت: حدیثی از حضرت امام عباس (ع) رسیدم که در هر خانه‌ای که به
حاضر می‌رسد، خانه با وسعتش بر من بزرگ می‌شود و ... است که هر مودید، چو محبت
و نه کتاو هر بری ساختی او را مهبت ده تا استعداد سوا از بکیر و سکر بکنند (لهی).

و روایت شده از برادر بنی عارب که یکی از معروفین صحابه است که مادر خدمت حضرت
رموز (ع) بودیم که نظر بر اهاد بر جماعتی که در فطلی جمع گشته بودند، پرسید: چه
این مردم جمع کرده‌اند؟ گفت: جمع شده‌اند فیر می‌کنند بر ... گفت: چو حضرت اسمعیل
شمید شناس کرد در رفتن به سوی ... خود را به غیر ... رسیدن به ابوالسبک کبا قیر من
فتم به علم و دیگر مقادیر. وی از حضرت ناما کنم که حضرت چه می‌کند، یادم
گرفت به حدی که حاکم را از شک جسم خود در کرد پس از ... کرد به ما و ... بود احوانی،
یفیل هدا عاشور یعنی برادر! ما از بری من ... می‌کمال نهیید و ماده سوزید.

شیخ بهانی نقل کرده که بعضی از حکما در بغداد که در وقت مرگ خود دروغ و حرام
می‌خورد، بدو گفتند که بن چه حالتی است که از تو مشاهده می‌شود؟ گفت: سه گمان می‌تواند
به کسی که می‌دود به سفر هلاک می‌شود، دو شه و راد و ساگر می‌شود و فیر و خشک می‌شود
موسی و وارد می‌شود بر حدکم عادل می‌شود و حجو

و فطه را ویدی روایت کرده که حضرت عباس (ع) صفا را در مادر خود حضرت عباس (ع) و
بعد از مدتی و گفت ای مادر ما هر نکم کن تا ما نخواهی به دنیا برگردی؟ گفت بنی
برای نکه نماز گرام بری خود هر شب پیمیار سوزد و روز ... بگیم در روز بسیار گرم، ای پسر
جانب من آید راه ویناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه صواب الله علیها شریفه و همیپ خود به امیر المؤمنین (ع) گفت:
چو ر وفاد کردم شما بر نفس داده و جویر کم و نماز بگرز بر من و در داخل در قمر کن و من
لحد بسیار و حاکم روی من بریر و حسین در من مقابل حضور من و ... و نقد برای من
بسیار بهو ال ... زیرا که ... ساعت ساعی است که مرده محتاج است به آتش گرفتار یارنده ها
و سید بن طاووس (ع) از حضرت رسول (ص) روایت کرده که هر مودید، معنی گذرد بر محبت
ساعتی صحت بر از شب اول قبر، پس و حم نمایند مردگان خود را به صدفه و اگر نیافتی
چوبیری که صدفه نهی ... بگر از سهاها دو رکعت نماز کند و بعد از آن در رکعت اول
فانحه الکتاب بک مر به و فن هو الله احدی مر به و ... گفت دوم فانه بک مر به و اللهم
انک ترده مر به و سلام دهد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ایضاً برایتی الی غیر ذلک

الکلب فلان یب فلان پس حق تعالی می فرستد همان ساعت هر آن مدتی که سوی قبر او میست باهر ملکوتی جاده و حده ای مسدود و میگو قبر او رسد و دهد ما دور دفع صدور و عطف کند به جاز کند به عدد آنچه کتاب بر آن طبع می کند حساب و مال آورده شود برای او چهل درجه ۱ در کتاب من لایحضره الفقیه است که چون دو پسر انور و فاطم کرد انور در رضی الله تعالی عنه بر قبر او اسناد و دست بر سر مالید و گفتند حاجت کرد حجتی دادی در به خدا سوگند که تو مسبب به من بیکو کار بودی و شرط هر زندگی داده جی می آوردی و الحال که تو از من گرفته ای من از تو خودم نه حد قسم که از من تو بیکو بیست در من و نقصانی به من رسید و حال آنکه سوی الله من حاجت ده بیست از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت ده و مگر نبود هول مظلم (یعنی جاهل) هو ناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می شود هر بیه سرور می شدم که هر به حای تو دفته داشتم و بکن می خواهم حید بروری سلاخی مافات کنم و بهبه آن عالم ۱ بیستم و نه تحقیق که اندک از برای تو مر مشعور ساخته است و فندره بر تو یعنی همیشه در علم اسم که عیادت و ساعاتی که از یاد تو مانع است بگم و بر معنی مر در داسه است از آنکه علم مردم و خدائی نور از خود بخویم و الله که گریه مکن م از جهت تو که مرده ای و از من جدا شده ای و بیکو گریه بر تو کردم که حال تو خوب خواهد بود و چون بگذرد فلک شمری ما قلند و باقی لک ایس کاش می دانسم که تو چه گفتی و به تو چه گفتم و خداوند به او بخشیدم حقوهر که بر او و حب کرد و بودی از برای من پس تو هم بخش معبود خود در که تر او و حب گردانیده بودی چه آنکه بر سر او نری به خود و کرم از من

دوم - قال لا یغنی عن یقطی کفارة غلب الشیطان الا حسن الالواح

هر مود نه عینی یقطی کفاره کارگری بری سلطان نیکی کردن به برادران دینی است.

سوم - هر مود که هر مانی که پدید و در دند مرمان گشایان را که یاد داشتند حق تعالی پدید آورد برای نشان از بلاهر پیر هائی که این بلاهی شمر دند

مؤلف گوید که در میان موحوب ظاهر شد صدیق این کلام بریز که گشایان و معاصی ناره د میاد مردم ظاهر شد و مدعنها به یه اف و مردم پا از جاده شریعت و اطاعت حق تعالی بیه به گداسید و کمالات خود در در از نکات بعضی معاصی و معاصی پنداسید و امر به معروف و نهی از منکر از میان رفت حق تعالی بر مردم را به انواع عیال میلا کرده که

هیچ وقت در حاضر شما حضور نمی‌کرد و گمان آن احمق بر دند و عصافه این یه شریعه
گسید و ضرب الله مثلا قریه کان ابه مطمئنن انیها یزلها یعدا من کل مکان فکثرت بانه الله
فاناقه الله لیس الخرج الخوب یا کثر بصمون

الحق تعالی من رده برای کافر نعمنا به اهل هریه ی که در دهر و اسه پیش بودند می‌رسید
و ی فراح بری سال از اطراف و خواص پس کافر مدینه به بعضیهای حد و سحر ذکر دند
پس چندان حق تعالی یسار را ساس گر سگی و بر ... با چه بودند که می‌کم دند از غمهای
سایب بود

چهارم فرمود مصیبت برای هبر گسیده یکی ... و برای خرج کسیده دو مصیبت است
فقر گوید که بیاید در کلمات حضرت هندی (ع) همین کلمه شریفه و هر از آن

پنجم فرمود مدب و سختی حق کسی می‌داند که حکم به جز در حق او شده است
مؤلف گوید که روی سده از حضرت بارگاه (ع) که فرمود استصفا طهر الله است در
رمین، بنا و جای می‌گیرد به ... مصنوم، پس هر سلطانیه که خدای کند در برای او است حق و
بر رعیت حکم او هر سلطانیه که سم کرد از پوی او سب دور و بر رعیت است صبر ناپیدا
ایشان را حق، شیخ سعدی گفته

شیدم که عسرو به شپرویه گسب	درین دم که چشمش را دیدم بهف
بهرال بدش ب هر چه نیاب کسی	مستظر در صلاح رعیت کسی
چراغی که پیوه رمی بر فرجه حب	پس دنده ناشی که شهری بسوخت
بد و بیک چسب هر دو می یگدرند	همان به گنه ساس به بیکی برند
الا به به عفت بخوابی که نوم	حرام است بر چشم سالار نوم
سپاید به سردبگ دانه پسند	شیان خشنه و گرگ در گو پسند
عسم یزدستان به عور ریسار	هرمن از ریسر دینی دور گسار
سو ساکم ده بر خلق بهشتی	کسجا بسیمی ردولت استیشی

ششم فرمود به حق قسم سب که از آن می‌شود عفو به قدر عفو + ... می‌شود هبر

به قدر معصیت، کسی که میانه روی کند و قضاوت نماید بحسب بر او بعادت و کسی که بیدار و
 اسراف کند بحسب از او ریل گردد و ادا کردن اعانت و انسی در گنجها و روری میاورند، و
 حیات و ذریع مهر و بخت آورد و هرگاه جدا خواهد که به می، چه سوری به سه برای او دو مال
 بر ویانند آن گاه هر چه ببرد و سرخ هوا او بخورد

مؤلف گوید که این شعره اخیره شاید اشاره باشد به آنکه آدم شخصه با صبیح الحال در
 سلام و هرگاه مال و اعوان پیدا کرد سر خمیان سود [و] آنکه که بالا دست او می باشد
 سر او را بکوبند و او هلاک کند و ابوالعناهیة همین مطلب را به نظم درآورده و گفته

وعد استوب لیلنا لرجیحة حشی نستطیر مهددنا عشیة

گویند هار و بالرسید در ایام بکیت بر آنکه به این شعر مکرر و متمثل می شد

هشم - فرمود نیز هیز از آنکه مع کمر مال خود را در طاعت خدا که اعیان خویشی کرد
 [۱] و مثل آن را در معصیت

هشتم - فرمود کسی که دو ورش یعنی روز گذشته اش و روزی که در آن است، مساوی
 باشد معیوب است و کسی که روز دومش بدتر از روز اویش یعنی روز گذشته اش باشد ایسی
 او ملعون است و کسی که ریاضتی در نفس خود نمی یابد در نقصان است و کسی که روی به
 معصیت است مرگ را برای او مهتر از حیای است

نهم - عن الدرة الباهرة قال الكاظم علیه السلام: مغرور غل لا یحکمه إلا شکافه ذو شکر لو ظهرت الاحال
 انضحت الامال من ولده الفقه انظره العی من لم یجید بلا سعة مضاعفا لم یکن الا حسان عندة موفع ما
 ساء اتانی الا اعط الا غلی الی مزینة الاسفل

این فرمایش حضرت مشتمل است بر پنج کلمه حکمت امیر که باید به اب طلا نوشته
 شود و معنی آنها این است

- احسان غلی است هرگز در آن کسی که به او احسان شده که ببرد نمی آورد آن را مگر
 شکاف و احسان نمودن به احسان کننده یا شکر او را نمودن

۲ - اگر ظاهر شود اجله، سو شود آرزوها

۲- کسی که مولف و پروریده شد در عمر، سرگشته و حیران کند او را توانگری.
۴- کسی که نمی یابد از بد کردی به او سودی در دنیا و آخرت، بخود اهدا بود از برای احسان

بود او هوایی

۵- دو نفر همدیگر را بمسامند خندنگ آن که یا لاس است فرود خواهد آمد به مرتبه ای که

پست تر است

دوم- فرمود آن حضرت به بعضی اولاد خود گفته ای سرک من پیر هیر از آنکه بسند خداوند
بود و آنرا محضی که نمی کرده بود از آن و پیر هیر از آنکه بسند من را برد طاعتی که امر کرده بود
را به آن و بر نوبده که شش و جد و آنکه چنان بدانی که بیرون رفته ای از تقصیر در عبادت
و طاعت خدا، زیرا که عبادت شده حق تعالی به دعوی که شایسته عبادت او است.

فقیر گوید که حمیی معنی مراد است از این دعا که آن حضرت بنحیم فصل بن و من فرمود
اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنِيْ مِنَ الْهَارِيْنَ^۱ و لا تُفَرِّجْنِيْ مِنَ الْتَقْصِيْرِ

فرمود و پیر هیر از مزاج زیرا که از می پرد بود. همان بود و سنگ می کند مروه مورو و
پیر هیر از موالی و کسانی که این دو جمع می کنند خط بود از جنب و آخرت

مؤلف گوید که این آن حضرت را در مزاج ظاهر آ مراد احوال در دوح و سحر است که
باعث سبکی و کم و قاری و موجب سقوط حصول مهابت و حصول خواری می گردد و در
می میراند و از حرارت عصب می و رد و بسا باشد که باعث عذاب و دشمنی به سبب آرد و
حجالت مرمی گردد و اهدا گفته شده که هر چیزی را محمی است و نعم عذاب سحر
است و از عذاب آید آن است که دهاب به هر روزه حنّی می کشاید و حمله بسیار دل را
ناریک و آبرو و وقار را تمام می کند، و لکن پوشیده نمایند که اگر احوال در مزاج شود و نوبت
مفسد مذکوره بشاید مدموم بسبب مفسد روح است و مکرر مزاج از حضرت
رسول ﷺ و امیرالمومنین (ع) صادر شده به حدی که مسافعی مزاج را در حضرت
امیرالمومنین (ع) عیب شعر دهد و همچنین خنده مدموم بهقه است که با صدا باشد به چشم
که آن محمود و دیگر را در اوصاف حضرت رسول ﷺ مشهور است.

۱- یا مدنی و طایان زده کند

۲- ابو حمزه در کتاب لایق منقول غیب و مرمی مؤلف حام در باب رهل نگرد و رفته و به معنی [آفرین] این دعا
استفاده می شود و ظاهر می گردد که آن معارین جمع چهار است معارف را غایبه مرمی و شب و روز در یکدیگر و ایضا -
که عاریت باشد از صحت

یازدهم - فرمود موسی مثل کفّه مرا؛ و سب هر چه زیاد شود در پیمایی زیاد شود و بلایش

دوازدهم - روایت شده که روزی آن حضرت اولاد خود جمع کرد و فرمود به آنها ای پسر من و حبیب من کم سما را به وصیتی پس هر کدام که یز و حبیب در حفظ کند برسانیده و من بعد از او شد با آن وصیت و از و حبیب یز است هر گاه آن را به برد شما شخص و در گوش راست شما سرگناسد و سم آن را شما را که تمام حاکم و بایستدیده پس سر گذاشت به گم شدن جیب و عذر خود می داد و گفته می گفتیم خیری نبود کینه عذر او ای معنی ما او کج حبی نمی کند و نگویید مثلاً مروج می گوئی حضرت من جانی آلا به گوشه با سر و ناپسند گمی!

نویسندگان گویند که نباید در فصل موعظ حصص ... جواد علی آنچه که در سب به این مطلب است، فریب به همین راستا رخصی دو شعر هم در حکم یزاد کرده در آنجا رکه از موده

کس من الانام بلاصی ولا تُنور
اولا قوش تباد الاکرام مصدور
والنائب امسّ شحامی من من ائیسر
نما عقر و نساگ مشقور

و حال که سب بر طاعت من علی عمل کرده که جمعی بودند از حاکم امور اهل بیت و شیعیان حضرت موسی بر حرم علی که حاضر می گشتند در مجلس آن حصص و با ایشان بود بوجها که تعیب و باز کنی از امور و مینامی پس هر گاه آن حصص بر طبق می فرمود به کینه ای و هو می داد در مسأله ای از جماعت می بد شد بر آن بوجها بجه که می رسید و از کلمات آن حضرت است ای حبیب طو لانی که به هشام فرموده و آن جمیع است حکمهای جلیله و فرائد عظیمه هر که طالب آن است ... خروج کند به کتاب بحف العقوب و اصول قانی و غیره

عبارت این خبر به عربی است: یا منی الی موسی که پدید آمدن حمله نام بیع معجز خود بر آنی در بیع معجز جبر بر چه موده: در سب و بی ارام و فواید شده و معجز می شود بر بیع را از ضایعه هوا که جوع او شد گرفته و این سب و تشبیه است: بر که در بیع از بیع حقیقاً با خود سب بیعی جوع نامی و این بیعی بیعی نام بیع معجز این است که به هلاک می شود شد با این وصیت، امصیح.

فصل پنجم

در شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

و ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده

اشهر در تاریخ شهادت آن حضرت آن است که در پست و یستم رجب سده صد و هشتاد و سه در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شده و بعضی یستم ماه مذکور گفته اند و عمر سر نفس در آن وقت بیجاه و پنج سال و به رو یک کاهی پخته و چهار سال بود و بیست ساله بود که امام به آنجناب معقل شد و مدت امامت سی و پنج سال بوده که متذکر از آن در معینه ایام منصور بوده و او به ظاهر معر من آن حضرت شد و بعد از او ده سال و کسری یام حال آنکه مهدی بود و او حضرت را به عراق طلبید و محبوس گردانید و به سبب مشاهده معجزات بسیار جزایر ادیب به آن حضرت نمود و آنجناب را به مدینه برگردانید و بعد از آن یکسال و کسری مدت خلافت مهدی بود و او جزایی به آن حضرت رواند رسانید صاحب عهد الطالب گفته هادی آن حضرت را گرفت و در حبس نمود امیرالمومنین علیه السلام را در جواب دید که به او فرمود **فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُكْفِرُوا فِي الْاَرْضِ وَتُقْتُلُوْا اِنْ جَاءَكُمْ** چو بییدار شد مراد آن حضرت را دانست و امر کرد حضرت امام موسی علیه السلام را از حبس رها کردند بعد از چندی باز خواست آن حضرت را حبس کرد و ادیب رسانید و جز

او را در مهلت بناد و هلاک شد چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت رفته به بغداد
و مدتی محبوس داشت و در مثل چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به هر
شبهه کرد

امام حسن مکرر هارون را خطاب می فرمودند او به عراف چنانکه میبایست علم می داد
بنویسه و دیگران را وایستاده اند و بد که چون شید خواست که امر خلافت را برای اولاد
خود محکم گرداند از میانه پسران خود که چهارده تن بودند سه نفر را اختیار کرد و از محمد
امین پسر بریده را و یحیی خود گردانید و خلافت بعد از او برای عبدالله مأمور و بعد از او
برای قاسم مأمور قرار داد و چون جعفر بن محمد بن اشعث را هم بی این بریده گردانیده بود
یحیی بر مکرر به عظم درری هارون بود اندیشه کرد که بعد از او اگر خلافت به محمد امین
منقل شود بن اشعث مالک امینان او خواهد شد و خود از بنده می پرهیزد و خواهد شد
در مقام نصیب این اشعث بر مدو مکرر در هارون را و بدو می گفت آن نگه را بسبب داد
به شیع و اعتقاد به امامت موسی بن جعفر (ع) و گفت او از معینان و موالیان امام موسی (ع)
است و او حقیقه عصر می دان و هر چه به هم رساند حسن را برادر آن جناب می فرستد
و نه این سخنان سرانگیر هارون را به جعفر بن محمد بن اشعث خطاب کرده وری هارون را
یحیی و دیگران پرسید که با می شناسید از آن این طالب کسی که قند نعیم و عصای از
احوال موسی بن جعفر را از این سؤال بدایم؟

ایستاد علی بن اسماعیل بن جعفر برادر زاده آن حضرت گفت آن جناب احسان بسیار
نسبت به او می نمود و بر خلقای خود از آن جناب خلافت تمام داشت بحین که دانه پس بد امر
خلیفه نامه ای به پسر اسماعیل نوشتند و او را طلبیدند چون آن جناب بر آن امر مطلع شد او را
طلبید و گفت زاده کجای؟ گفت زاده حداثه فرمود که برای چه می روی؟ گفت پریشان
شده ام و عرض یحییان را به هم رسانیده ام آن جناب فرمود که من عرض تو را داده می کنم و
خرج تو را مسکفل می شوم. او قبول نکرد و گفت من و یحیی کریم جناب فرمود و حسب
می کنم که در خون من شریک شوی و اولاد من بیم بنگ دانی دار گفت من و حسب کسی
حضرت بار این و حسب فرمود تا سه مرتبه پسر میباید چهار بار خلافت چهار مرتبه در هم نه او عظم
فرمود چون او را در حالت حضرت به حاضران فرمود به خدای سوگند که در ریختن خون من
سعادت خواهد کرد و فرزدان من به یحیی خواهد انداخت گفتند یارسول الله اگر چنین

است چنانچه او احسان می‌نمائی و پس مال جزیره را به او می‌دهی؟ فرمود خدنگی ای عیسی بن ابی‌طالب
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله إن الزحماء: كُطِبَ فَوُضِعَتْ لِقَاعُهَا

حاصل درویش است که بدرال می‌روایت کرده‌اند در رسوای خدنگی که چون کسی با رحم
 خود احسان کند و او در برابر بدی کند و پس کسی قطع احسان خود دارد او میکند حق تعالی قطع
 رحمت خود از او می‌کند و او را به عفو نیست خود گرفتار می‌نماید.

و بانجمه چون عیسی بن اسماعیل به بغداد رسید یحیی بن خالد برمکی او را به خانه برد و با
 او می‌نویسید که چون به مجلس هارون و دامادی چند نشستند به آن حضرت دهنده هارون
 به چشم و دزد پس او را به برد هارون برد و چون او داخل شد سلام کرد و گفت. هرگز
 ن‌بندم که دو حلقه در یک عصر بوده باشد، تو در این شهر حبشه و موسی بن جعفر در
 مدینه حبشه است، مردم از اطراف عالم خرج از برای او می‌روند و حرانه را به هم رسانیده
 و مکتبی به موسی هزار درهم می‌دهد و نام او را بر سر گذاشته پس هارون و یحیی هزار درهم
 حواله کردند به او بدهند چون آن بدید به خانه برگشت دردی در حلقش به هم رسید و
 هلاک شد و از بار رها منع شد و به وایت دیگر بعد از چندی او را خبری عارض شد و
 جمیع اعضا و اجزاء او به زیر آمد و در همان حال که روی او و دندان در حالت سرخ بود
 و از این یونان هر حضرت خبری از برای او حاصل شد و رها شده حرانه حبشه
 بر گردانیدند.

و بالجمله در همان سال که سال صد و هفتاد و نهم هجری بود هارون برای استحکام
 خلافت اولاد خود به گرفتن امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و فرمانها را اطاعت نمود که
 علماء و سادات و اعیان و امراء طعمه در مکه خاصه سرید که از ایشان بیعت بگیرد و ولایت
 عهد اولاد او در بلاد او منتشر گردد.

نول به مدینه طیمه آمد یعقوب بن داود وایت کرده است که چون هارون به مدینه آمد
 من شبی به خانه یحیی برمکی رفتم و او من را گفت که امروز ششم که هارون سود فیر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله با او مخاطبه می‌کرد که پدر و مادر به فدای تو باد یا رسول الله. هر قدر
 می‌طلبم در امری که اراده کردم در باب موسی بن جعفر می‌جویم او حسن کم برای
 آنکه می‌ترسم فاسد بیا کند که حرفهای امت تو بی‌خود شود یحیی گفت چنین گمان دارم که
 فردا او خواهد گشت چون رود سید هارون فصل بن ربیع هر سواد در وفی که آن حضرت

یکی از حواریان عیسی که به تفحص احوال آن جناب موزن بود گفته که مرده آن انبیا بسیار از آن جناب می رسیدم که در مناجات با قاصی الحاجات می گفت: خداوندایا، من پیوسته سوال می کردم که راه یث حبیبی و گو سه عرانی و فرغ جاضری از جهت عبادت و بندگی خود مرده وری کوی اکو، شکر می کنم که دعای مرا مستجاب گردانیدی. آنچه می خواهم عیال فرمودی. چون ماهه عیسی به هاروب رسید کس فرستاد و آن جناب از مصر ده بعد از برود برده فصل بن ربیع محبوبش گردانید و در بر مدنی که محبوبش بود پیوسته مشغول عبادت بود و بیشتر اوقات در سجده بود.

شیخ صدوق از ثوابی روایت کرده است که جناب امام موسی علیه السلام در مدّت ریاضه از ده سال هر روز که می شد بعد از روزه شدن قنات نه سجده می رفت و معقول دعا و مصلحت می بود و روز ششم و نهمی که در حسن به دست می شد که هاروب بر دام خانه می رفت و نظر می کرد در آن حجره که آن جناب در آنجا حبس کرده بودند. جامه ای می دید که بر می افشاند است و کسی نمی دید روزی به بیع گفت این جامه چیست نه می بسم در این جامه؟ بیع گفت: این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز به از صنوع قنات نه سجده می رود و وقت بوال در سجده می باشد هاروب گفت همانا این مرد از رهبانان و عباد بی هاشم است. بیع گفت هرگاه می دانی که او چنین است چه چاره او را در این رفتار تنگ ح داده ای؟ هاروب گفت: بهیچان. بعد از این علاقی نیست (یعنی برای دولت من در کار است که او چنین باشد).

در کتاب در النظم است که فصل بن ربیع از پدرش نقل کرده که گفت هر سده هر هاروب رسید به موسی بن جعفر علیه السلام برای رسانیدن پی می و در آن وقت آن حضرت در حسن بندی بن شاهک بود من داخل محبس شدم دیدم مشغول نماز است هیبت آن جناب نگذاشت مرا که بیش از آنکه بگریه بگریه خود و اسناد دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می کرد و آنسانی به من بخار و در هر دو رکعت نماز که سلام می دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می گوید و داخل نماز می شود پس چو می طوب کشید توفیق من و رسیدم که هاروب از من مؤخده که همین که حرم آن حضرت سلام دهد من شروع کردم در کلام روضه حضرت به نماز دیگر داخل شد و گوش کرد نه حرف من من پیام رشیه به آن حضرت رسانیدم و پیام پر بود که به من گفته بود مگو به آن حضرت که امیر المؤمنین مرا به سوی تو فرستاده بلکه مگو برادر من به سوی تو فرستاده و سلام به تو می رساند و

می‌گیرید به من سیده بود از دو پیر هائی که مرابه لایق و صطراب در ورده بود پس من بودم
 از مدینه آوردم و تقدحی از حال تو نمودم، ماهم بود. این کیره حبیب، بری از عیب دانستم که
 آنچه بری تو گفته بودند دروغ بوده پس فکر کردم که بود به صریح برگردانم یا بر خودم
 ناسی، دیدم بود مرد مر سیمه بر ر غلاب بود بهر حال می‌کنند و خروج بدگویان بود
 پیش ظاهر می‌گردانند صلاح دیدم بود بود در اینچند لکر هر کس را عدانی موافق است و
 با آن طبعش الفب گم فته و سبب شما در حدیه عذاهائی میل می‌فرمودید و عدلت به آن
 داشتند که در اینجا می‌بایستی کسی را که بسازد ای شد و من امر کردم فصل، که برای شما
 بسازد هر چه میل دارید، پس امر فرمود او را به آنچه دوست دارید و مبطل و گشاده رو باشید
 در هر چه که اراده دارید

داوی گفت: حصر با جواب داده بود کینه بدو بکه التفات کنه به من فرمود لاجرم
 ی مال کینعی و انما انا سؤل و انما اکر یعنی انا لم حاصر ج که مرا یعنی رساند. یعنی
 هر چه بخواهم دستور العمل بدهم تا بهم درس بکند به حدیث حقی نگردیده سؤال کننده و بر
 کسی جبری طلب نشده این هم بود و گفت الله کثر و داخل شمار شد

داوی گفت من به گشتم به نزد هارون و کیفیت را برای او نقل کردم، هارون گفت: چه
 مطلب است می‌بینی در باره؟ گفتم ای آقای من اگر حتی یکی در دین و موسی بن جعفر
 داخل در آن شود و مگوید بیرون می‌ایم از آن و ما می‌گویند بیرون نخواهد آمد از آن
 گفت چنان است که می‌گویم نکند بودش مرد من محبوب است به سوی من و روایب مدینه
 که هارون با وی گفت که این خبر را به کسی مگو گفت هارون رفته بود پس خبر را به حدی
 نگفتم.

شیخ موسی (ع) از محمد بن عثمان است که ده که هارون شب به بحیثی تر حال گفت
 بر نزد موسی بن جعفر (ع) و من را نزد او بردار و سلام مرا به او برسان و بگو یقول لک انی
 عشک الله قد سبق مو لیک یعنی لا اظلمک حق ثبوتی بالاسناد و سابقی الفتو عفا سلف منکه
 و انیس علیک فی اقربک عار و لا لی مسئولتک انی منقبه

یعنی پسر عمویت می‌گویند که من پیش از این قسم خورده‌ام که هر که مرا بر ر بکم نه آنکه
 اقرار کنی برای من نه آنکه نه کرده بود از من سؤال و خواهی کسی که عمو کنم از حجه و
 سو و بیست شر بن افرات به ندی بر تو عاری و نه در این عمو هست و سؤال بر سو
 نقصانی و این بحیثی بن حاله نفع و محض اعتماد مر و دربر من و صاحب امر می‌است، او را

سؤال و خوارش کنی به قدری که قسم من به عمل آمده باشد و خلاف قسم منم ده دهم. پس هر کجا خواهی برو به سلامت.

محمد بن عیاذ راوی گوید که خبر دادم موسی بن یحیی بن خالد که موسی بن جعفر (ع) در حواله اب یحیی فرمود ای ابو نعیم من مردمی نزدیک است و از چشم یک هفته عانی مانده است.

و به شده که در انباری که در حبس فصل بن یحیی بود فصل گفت مکرر بودم در سندان که او را سهیل کسم من فیوں بکرم اعلام کردم که کار او مر نمی آید و چو هاروب دانست که فصل بن یحیی بر فضل انحصار اقدام نمی کند جناب او بیرون آورد و مرد فصل بن یحیی بر مکی محبوب گرفتارید فصل هر شب حوائی برای جناب می فرستاد و می گذاشت که در جای دیگر طعام بری آن جناب آید و در شب چهارم که خواب را حاضر کردند با امام مظلوم سر به حساب آسمان بسته گرد و گفت حیایوبد سو می داس که اگر پیش از این درو چنین طعامی می خوردم هر آینه اعیان من هلاک خود کرده بودم و امشب در خوردن این طعام مجبور و معذورم و چه کار آن طعام سواد نمودن هر در من سببش ظاهر شد و رنجور گم دیدم چو درو شد طیبی برای آن حضرت آوردند چو طیبی احوال آن حصصه پر سید حوائی او فرمود چو بسیار جباله کرد آن حساب دست مبارک خود بر پرورد آورد و به او نمود و فرمود که عدل من پس است چو طیبی نظم کرد بدید که گفت دست مبارک من سبب شده و از هر ی که به آن حساب داده اند در آن صبح مجتمع گردیده پس طیبی با حساب و بردن بلا بختنا گفت و گفت به خدا سو گند که او بهر از شما می داند بچه شما را او کرده یک و از آن مرصع به حوائی و حمت الهی انتقال نمود

و به روی دیگر چند آن که فصل بن یحیی را تکبیر بر فصل آن جناب کردند او اقدام نکرد بلکه کرام و تعظیم آن جناب می نمود و چو هاروب به رقه رقت حیرید او رسید که آن حساب مرد فصل بن یحیی مکرر و معمر است اقامت و سیبی نسبت به آن جناب و اسمی دارند مسرور بخادم به معجیل فرستاد به سوی بغداد با دو نامه که بی حیر به خانه فصل در پای و حواله آن جناب مشاهده نمود اگر جناب بیند که مردم به او گفته اند یک نامه را به عیاض من محکم و دیگری را به سندی بن ساهک رساند که ایشان بچه در نامه ها نوشته باشند به عمل آورند پس مسرور بی حیر داخل بغداد شد و بگهال به خانه فصل رفت و کسی نمی دانست که برای چه کار آمده است چو دید که آن جناب در خانه او معمر و مکرر است

خواهم سید به سرخی شدید و فردا در خواهم سید زردی شدند و سوم بگم به
سفیدی مابین خواهند شد و در محمد جو تعالی واصل خواهم شد جو خیر و سوم سید
روح مددش در ملا علی به پیغمبر او و جان و سید علی گردید [و] به مقصدی
که بعد از آنکه اذین انقض و یوقه فم فم رتبه الله و سیدیه رحمت الهی متهم شد صدقات الله
عینه

شیخ صدوق و عید از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده [اند] که گفت شیخی از اهل
قطیفه الربیع که از مشاهیر عامه بود و سید موش بود و اعتماد بر او داشتم مر خبر داد که
روزی سیدی بن شاهک مر جماعتی از مشاهیر عجمه که جمعگی هشتاد نفر بودیم جمع
کرد و به خانه ای در و رد که موسی بن جعفر (ع) در آن خانه بود چو نشستیم سیدی
بن شاهک گفت نظر کنید به حوالا این مرد یعنی موسی بن جعفر (ع) که آیا آسیبی به او
سیده است؟ زیرا که مردم گمان می کنند که دین و آسیبی به او رسانیده ایم و او در شدت
و مشقت داریم و در این باب سخن بسیار می گوید و او را در چهره صبر گشاده می روی
فرشهای پیاپییده ایم حیفه سبب نماندیدی در نظر نماندیدی بر او و نگاه داشته که
چون در گرد و او صحبت بدارد و ملاحظه کند اینک صحیح و سالم سبب است و نه هیچ
بافتی و او ننگ نگرفته ایم. اینک حاضر است از او بپرسید و گواه باشید. شیخ گفت که در
تمام مجلس همه با مصروف و بود و نظر کرد به سوی آن امام بی گوار و ملاحظه آثار عقل
و عبادت و آن از سیادت و عبادت و سیمای نیکی و هاد که از جبین بیسی ماضع و لامع
بود پس حضرت فرمود که ای گروه! آنچه با او کرد در باب توسعه مکه و مدینه و عاید
ظاهر چنان است که او گفت و لکن بدانید و گواه باشید که او مر رهبر خورانیده است در به دانه
خرما و خرما و ننگ مر فردا خواهد شد و پس فردا از خانه ریح و عا و حبس خواهم کرد و به
دار عا و رفیق یعنی منحنی خواهم شد جو حضرت بن سخن فرمود سیدی بن شاهک به
فرمانه در آمد، مانند شاخه های در حبه خرما بدر پایش می برید

و موافق بعضی روایات پس حضرت از آن تعیین سوال کرد که علام مر در من پیور که بعد
از مود من مکمل حوالا می گردد آن بعیر گفت. مرا و حصه ده که از مال خود بوزا کنی
گم، حصه مود که مود که ما اهل بیت، مهر و جان ما و در هیچ مود کنی مر دکان ها از مال
پا کمره ماسک و کنی من در من حاضر است چو آن حضرت از دیار رحمت کرد این شاهک

عبر آنکه از مرده است گفت. همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید ما
نماینده شما غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشته و مدتی بر او نماز کرد و
دفن کردیم و باز گشتیم.

و صاحب عمده العتالی گفته که در ایام شهادت آن حضرت هزار و سیصد و بیست و پنج
میل مسافت بودی پس شاهک را امر کرد به قتل آن حضرت پس بی گناه شده که آن حضرت را هر
دادند و به قوسی آن حضرت را در میان مسافتی گذاشت و جندال آن را پیچیدند تا آن حضرت را
مهد شد پس حصار بازپیش را در محضر مردم آوردند که بماند که اثر خنجر حتی در او
نیست + محصری تمام کردند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است و همه دور
آن حضرت را در میان راه مردم نهادند که هر که از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه کند و
شهادت خود را در آن محضر بنویسد پس دفن شد به مقابر هریس (عقبات).

و روایت شده که چون مسدیدی بن شاهک جنازه آن امام مظلوم را بر داشت که به معابر
فریشت نهاد نمایند کسی را نداشته بود که بر پیس جنازه نهاد می کرد و خدا **إِنَّمَا الزَّاحِبُ فَاعْرِضْهُ**
بعی این امام را قضای است مسامحه او ^{۱۰} پس آن جنازه شریف را آوردند در بازار
گذاشتند + مدتی بود که این موسی بن جعفر است که به مرگ خود از دنیا رفته نگاه بایست
نبیند او را مردم دورش جمع شدند و نظر افکندند نری در جرح یا خفگی در آن خصوص
دیدند و دیدند در پهای مبارکش اثر خنجر است پس امر کردند علماء و فقهائ را که شهادت
خود را در این باب بنویسند بمانی نوشتند مگر احمد بن حنبل که هم چه او را جبر کردند
چیزی نوشت و واجب شده که آن را نری که بعضی شریف در **گذاشته بودند** نامیده شده به
سور انزلی حیی و در آن موضع شریف جوانی ساجد و در پی بر آن قرار دادند که مردم پا بر آن
موضع نگذارند بلکه تبرک بجویند به آن و زیارت کنند آن محل را و بعضی شده از موئی
او دیده است صاحب تاریخ ماؤنظرون که گفته من میگزیرم به آن موضع مشرف گشته ام و آن محل را
بنویسم.

شیخ معین الدین فرموده که جنازه مبارک را بیرون آوردند و گذاشتند بر حجر بعد دو
مد گذشت که این موسی بن جعفر است و طالب کرده نگاه کنید به او مردم می آمدند و نظر به
صورت مبارکش می نمودند می دیدند و فات گزید.

و این شهر شوب فرموده که مسدیدی بن شاهک جنازه را بیرون آورد و گذاشت بر حجر
بعد دو مد گذشت که این موسی بن جعفر است که رافضیها گمان می کردند نمی میرد پس علم

گنبد بر او درین برای آن گشتند که واقعه اعتقاد کرده بودند که آن حضرت امام قائم است و حبس او را عیب او گنجان کرده بودند. پس در این حال که سیدی و مردمانی وی حصر اصفاع کرده بودند سب سیدی بر شاهک م کرد و او را در آنرا افکند پس سیدی عرق سید در آب و خلدوید تعالی معزتی کرد جماعت یحیی بن خالد را

و در روایت شیخ صدوق است که حنازه (۱) را داد به خدا که معجزی مرطوب بود یحیی محسن عسکری و به کمال حاکم شد و چهار کس را برپا داشت نامها کرد که یکی مردمان هر که می خواهد پیغمبر موسی بن جعفر را بیرون یزد پس در شهر علیجه افتاد سلیمان بن ابی جعفر عمروی هارون همدی داشت در کنار شط، چون صدای عروائی مردم را شنید و پس سیدی به گویا سب از قصر به برآورد و علامت خود را م کرد که آن حبشها را در آن که مدتی خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاک کرد پای برهنه در حنازه (۲) حصر را روانه شد و حکم کرد که در پیش حنازه آن حصر را بدارند که هر که خواهد نظم کند به طیب پس طیب بیاید نظر کنند به سوی حنازه موسی بن جعفر (ع) پس جمیع مردم بعد از جمیع مدد و صدای شویا و فعال از زمین به ملک سنگین می رسید چون بهتر آن حصر را به معارف قریش و دید به حسب ظاهر خود پیغام موحه عمل و حیاط و کسب حصر را سب و کسی که برای خود ترکیب داده بود که به دو هزار و پانصد دینار تمام کرده بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود بر آن حنازه (۳) شانیند به آغز (۴) اگر هم تمام حنازه (۵) در مقابل قریش در نمودند چون این خبر نه ها: و سب به حسب ظاهر برای جمع سبع مردم اعه ای به دو نوشت و (۶) حصر کرد و نوشت که سبدر بن ساهد معوی (۷) عمامه را بی. صانی م کرد و او به حصر و مردم که نگذاشتی به امام رساند

شیخ کبیری (ع) را بابت کرده از یکی حادمان حصر امام موسی (ع) که چون حضرت موسی (ع) را از مدینه به جاند عراق کردند (۱) حنازه حصر امام رضا (ع) را امر کرد که هر شب نامهای که من بدهم و حبس و سب به تو بر سیده باید که بر در خانه بخوانی او ی گوید که هر شب را حنازه (۲) حصر را در دهم خانه می گشتو دیم چون بعد از عشاء می شد می آمد و در دهیبه خانه به سر می برد (۳) صبح چون صبح می شد به خانه مسریف می برد و چهار سال به این حال بسر برد (۴) حبس فراش آن حصر را گسیب دیم حنازه (۵) به پس سب (۶) مظهر را کبه اهل و عمامه سب حش شد و ما هم از پیامد آن حصر را سال و وحشت کرد (۷) سب (۸) صبح چون صبح طالع گردید (۹) خورشید هفت و حنازه طالع گردید

الْبُدْعَةِ وَالْأَهْلِ. وَلَمْ يَحْقُقْ فِي شَيْءٍ مِّنْ أَمْرِكَ وَبَوَاهِيكَ نَوْمَةً لَّا مُمْ صُلِّيَ عَلَيْهِ صَلَاةُ نَامِيَّةٍ مِّمَّنْ رَاكِبَةٌ
 تُوجِبُ نَوْمَهَا شَعَاعَهُ أَمَّ مِنْ حَلَّتِكَ، وَلَقُرُوبٍ مِنْ بَرَايَاكَ، وَبَلَقَةُ عَنَّا نَجِيَّةً وَسَلَامًا. وَاقْبَلْ مِنْ نَدَّتِكَ فِي
 مُوَالَاةٍ فَضْلًا وَاحْسِبَانًا. وَمُعْرَدًا بِرِضْوَانِكَ ذُو الْقُصْبِ الْعَلِيمِ وَالْجَوَادِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ

و در احادیث بسیار وارد شده که ریاضت را حصرت مثل ریاضت حصرت
 رسول ﷺ است و در روایس مثل است که کسی ریاضت کرده باشد حصرت را رسوب و
 امیرالمومنین (علیه السلام) و در راه دیگر مثل است که امام حسین (علیه السلام) ریاضت
 کند و در حدیث دیگر هر که آن حصرت را ریاضت کند بهشت از برای اوست (سلام الله علیه)
 حطب در تاریخ بغداد از عمرو بن حلال نقل کرده که گفت هیچ امر دشواری من و داد که
 بعد از آن بروم به نزد هر حصرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه
 خدای تعالی از برای من سنان کرده

فصل ششم

در بیان اولاد و اعقاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است

بدانکه در عده اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام احوال است. ابر شهر و سوب گفته
اولاد ب حضرت ب فقط سی مر است و صاحب حمده الطالب گفته که از سری از حضرت ب
سبب الا بوده. سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و شیخ مفید علیه السلام فرموده که ادب سی و
هفت پسر می باشد هیجده تن دگر و بر رب بن انا ب و اسامی یسان بدین طریق است
حضرت ب عدی بن موسی علیه السلام و ایم اهییم و عیاس و فاسم و اسمعیل و جعفر و
هارون و حسن و احمد و محمد و حمزه و عبدالله و اسحاق و عبیدالله و ریه و حبیب
و قسطن و سیمان و فاطمه گری و فاطمه صبری و فیه و حکیمه و ام ابی و رفیه
صبری و کنثوم و ام جعفر و لیانه و ریس و حادیجه و عنیه و آمنه و حسنه و بر بیه و
عائشه و عیاسه و خ (ل) و ام مسلمه و عیمومه و ام کنثوم.

۶ و ذلک ج ۱

۲ در صفحه ۱ از انما معنی داریم و محض است که منقول شده باشد بگویم بود که تنیدم ۱۱ این معنی جاری می
شود و مورخ که این رس مدونه در قریه لوزی بر فرای اصغیان دختر ملا امامه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
شده

که معنی رس بدک به معنی شد بر که انساب معنی نالید شیخ ابوالحسن عتو بر این انساب رس چنانچه مرحوم
مؤلف در جلد اول در شرح ا کلام امیر الاطراف بن امیر المومنین علیه السلام ذکر فرموده و شیخ ابوالحسن مذکور در بواسطه فری پنجم
صبری فوت نموده و عمر محمد طالب بن ابوالحسن ده فر. یازدهم متوفی گردیده پس سبباً عبارت مذکور ۱۱ کاتب انساب
معنی رس و ملحق به اصل کتاب است اصحاح

و در عمده الطالب الا شیخ ابو نصر بخاری نقل کرده که شیخ نوح الدبیب گفته که اصحاب حضرت کاظم علیه السلام از سیزده اولادش است که چهار نفر آنها اولاد سال بسپار شده و آنها حضرت رضا علیه السلام و ابراهیم مرتضی و محمد عابد و جعفر می باشند و چهار نفر دیگر آنها اولادشان نه بسیار بوده و نه کم و یسار ریدالیز و عیدالله و عبیدالله و حمزه می باشند و پنج نفر دیگرشان کم اولاد بودند و یسار عتاس و هارون و اسحاق و حسین و حسن می باشد شیخ مفید رحمته الله فرموده که از بی بی هر یک از اولاد حضرت موسی علیه السلام فصل و منقب مشهوره است.

۱ ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام و اولاد او

شیخ مفید رحمته الله فرموده که ابراهیم مرتضی با سخاوت و کرم بوده و در اتمام مأمور از حساب محمدرضا بن محمد بن دین علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که ابو السرای یا ابویسعب کرده بود امیر بسی گشت و در زمانی که ابو السرای که گشت و طائیف مصری و مسوازی شدید مأمور به ابراهیم را امان داد

مؤلف گوید که تاج الدین در ره ره حسینی در کتاب غایه الاختصار در ذکر جنات سب مرتضی و رضی در حوال ابراهیم بن موسی علیه السلام گفته که امیر ابراهیم المرتضی سیدی حبیب و امیری نبیل و عالم و فاضل بود روایت حدیث می کرد از پدرانش علیه السلام ره ره سببی یس و عصبه کرد بر آنجا در ایام ابو السرای و بعضی گفته اند که مردم را می خواند به نصابت برادرش حضرت رضا علیه السلام این حر به مأمور سب یس سعادت کردند برای او مأمور پذیرفت سعادت را و نور اعمال داد و منزه گشت و او وفات کرد در بغداد و قبرش در معابر فریش مردی نورگوار است در برید عصبه که معروف است و در حال پسرش ابوشیخ موسی بن ابراهیم گفته که او از اهل صلاح و عبادت و ذریع و فاضل بود روایت می کرد حدیث را و گفته که من پدرم را در کتابی در مسئله المذهب روایت می کنند او مؤلف و مخالف گفته که خبر داد مر پدرم ابراهیم گفته حدیث کرد مر پدرم موسی کاظم علیه السلام گفته حدیث کرد مرا امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام گفته حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر علیه السلام گفته حدیث کرد مر پدرم ربیع العابدین علیه السلام گفته حدیث کرد مرا پدرم امام حسین علیه السلام شهید کرد مرا گفته حدیث کرد مر پدرم امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفته حدیث کرد مرا سوابقه علیه السلام گفته حدیث کرد مر جبه نبیل علیه السلام از حقای تعالی که فرموده

«لا اله الا الله» حضرت می است، پس هر که بگوید آن داخل شود در حصار من و کسی که داخل شود در حصار من یعنی خواهد بود در عذاب من و اوقات کرد ابدی شمشه در سعادت و قیامت من در معایر عربی است در حیات پدر و خدش و من معصم کردم از قبر من دلاله کردید مراد از این موضع باز دهییر حنجره کوچکی است که مشک و منار از جوهری هندی است. (و انهم)

فقیر گوید که صاحب **عمدة الطالب** نقل کرده که حضرت امام موسی علیه السلام و دو ابراهیم مود، ابراهیم کبر و در عفاف داسی او خلاف است و ابو نصر بخاری گفته او بوده که در بعضی در تمام ابو الشرایع حوچ کرده و او بلا عصب مود و دیگر ابراهیم اصغر است که ملقب است به مر بصری و مادرش اُم ولدی بوده از اهل بویه و رنگبار و اسمش مجتبه بوده و او «عقب» دو پسر بوده موسی ابو شبحه و جعفر و یکی ابو عبد الله بن طاجانیا گفته که عقب او از سه پسر برون موسی و جعفر و اسماعیل و عقب اسماعیل پسر بن محمد است و محمد بن اسماعیل را عفاف و اولاد است در بصر و غیره نه یکی از یاران است ابو القاسم حمزه بن عقی بن حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام و می دیدم او او خوب مردی بود و عاف کرده هروس و او را برادران و عموها بود پس بد کلام بن طایط و لکر شیخ حاج الدین گفته که ابراهیم اصغر بوده مگر از موسی و جعفر

انما موسی ابو شبحه پس او صاحب عفاف کثیر است و از عقب پسر از او عقب مانده چهار از آنها که اولاد بودند و ایشان عیسی و عیسی و عیسی و جعفر و جعفر و دیگر کثیر الاولاد بودند و ایشان محمد عرج و حمد اکبر و ابراهیم عکری و حسین قطعی می باشند و گفته که محمد عرج عقیق فقط از موسی الأصغر است و معروف به ابرش است و موسی عقیق از سه نفر است ابو طالب محسن و ابو محمد حسین و ابو عبد الله احمد. اب ابو طالب محسن صاحب عفاف است و از ایشان است احمد که مولد شده در بصره و او ابو محمد حسین بن موسی ابو ریس او عقب ظاهر دو الهام و والدین است صاحب عمدة الطالب مدح بسیار از او نموده و جاسنس یکه ابو احمد یقیب عیاء غلبین در بغداد بوده و علاوه بر نقایب از محاسن بهاء الدوله عاصی القضاة گردیده و مکرر امیر حاج گشته و با اهل بیتش موااسات می نموده.

و نقل شده که ابو القاسم عقی بن محمد معاشش که باب نمی کرد مخارح عیالش در بری

بجاریت سفر کرد و ملاقات کرد ابو احمد مذکور را. ابو احمد پرسید: برای چه بیرون شدی؟ گفت: خرجت و متجری یعنی برای بجاریت بیرون شدم. ابو احمد گفت: یکتیک بن انگیزم لقانی یعنی پس است از بجاریت تو ملاقات تو مرا. او ابو احمد در آخر عمر بنیاد گشته بود در سه چهار صد در بغداد وفات کرد و پیش از مردن بالا رفته بود و آن جناب را در خانه من دوش کردند، پس از آن جنازه اش را به کربلا نقل کردند و در مشهد امام حسین (ع) حریص به قبر آن حضور بنده من بود و قبرش معروف و ظاهر است و مرثیه گفتند او را شعرا به مرثیه های بسیار و از کسانی که او را مرثیه گفته دو پسرش رخصی و مرتضی و مهیار کاتب و ابو العلاء معری می باشند.

مؤلف گوید که من رحمه دو فرزند او سیدیر را در کتب فوائد الرضویة فی أحوال اعمام المذهب الجعفریة بگشتم و پس مقام را گنجایش ذکر ایشان نیست، لکن برای آنکه این کتاب از اسم یسار حالی نباشد به چند سطر از کتب مجالس المؤمنین در ترجمه ایسان بکتب می کنیم و در ذکر اولاد حضور امام ریس العابدین (ع) در بیل احوال عدم الانسرف این غنی بن الحسین (ع) به مختصری از جلال شان و الله جبینة ایشان استوار گردیم به آنجا رجوع شود.

ذکر سید مرتضی و رضی رضوان الله علیهما

اما سید مرتضی، فهو السید الاحل النعم بن النعمانی ذو المنجدین ابو الفاسم السریف المرتضی علم الهدی عمی بن الحسین الموسوی، شریف عراقی و مجتهد علمی الاطلاق و مرجع فصلای افاض بود. همائی که در معارج هدایت و مدارج ولایت سلامت قدم و انسراح صدرش به مرصه ای ظاهر گردیده که از حد ولایت پناه خود لقب شریف علم الهدی به او رسیده. صاحب دوشی که محاوران مدرّس و صوامع نواله روزی از حوال احسان او می جویدند و مسافران مراحل مسائل موشه تحقیق و ارمغانی تدقیق از حوشه چینی حرمی فصل او می بردند. طالبان راه ایمان و سالکان مسالک بقای در مدرسه شوع و محکمه عقل، استغناء از روی روش او می نمودند و آیینه مشکلات خود را به صیقل هدایت او می زدودند مدنی مدید به امامت حج که انعم اهل اسلام و جیش مرید خدیده و امام است برای بیاست

دین و دین برافراخته و در خنجر حجریمانی که مقام رکن ابعانی است مرسم اسلام به جا آورده و در غرغاب عراق قدم صمدی نهاده و روی بر شعله صفا و مروءه مروت آورده
(به الله علامه حتی در کتاب خلاصه گفته که میر را مصنفات بسیار است که ما آن را در کتاب کبر خود ذکر کرده ایم و عثمانی امامیه از زمان او نارمان ما که ششصد و بود و سه در هجرب گذشته است اسعاده از کتب او می‌نموده‌اند و او رکن ایشان و محکم ایشان است (قدس الله روحه و جزاه عنی اجداده خیر الجزاء).

و وجه بلعاب او به هم الهندی بر و چندی که شیخ حل شهید در رساله چهل حدیث و غیره بیان نموده‌اند آن است که محمد بن الحسین بن عبد الله حیم نه و ده و قدر عاصی بود در سال چهارصد و بیست بیمار شد و بیماری او مسدود گردید تا آنکه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در جواب دید که به او می‌گویند ما عالم الهندی نگوی که بر تو دعائی بخواند به شد یابی. محمد مذکور گویند که او بر سیدم که کیست عدم الهندی؟ فرمودند عینی بن الحسین الموسوی. ناگاه رفته ای مشمل بر التماس دعای حاجت مودی به خلعت میر نوشت و در رخ همارا نصرت که در جواب دیده بود در مج نمود و چون آن بوسه به نظر میر رسید از روی هضم نفس خود در لایق آن لقب شریف دید و در جواب ور بر بوسه الله لله فی امری. فان لیون هذا اللقب شیعه علی و بر به هم ص رسانید که والله من بوشه ام به خدمت مع لا آنچه امیرالمومنین (علیه السلام) مر به او امر کرده بود و بعد از آنکه و بر ده بر کب دهای میر بر نص صفا یافت صورت و افعه را به خاطر حلیقه عیسی عرص کرد و ابدا میز مر نصی را از آن لقب مذکور باخند قادر به میر مر نصی گفت که قیون گر ای میر مر نصی بچه جد تو، مو آن لقب مذکور باخند و حکم شد که مشیاد بلاعب شمال را در اعیان او در حل سار و از زمان به آن لقب مشهور شد.

و وجه توصیف آن حصار به لغابی برای آن است که بعد از وفات هشاد هزار مجلد کتاب گذاشت در مقروءات و مصنفات و محققان و مصنف کرد کتابی مسمی به سنان و عمر کرد هشاد و یک سال. و در عهد الطالب است که دیدم در بعضی تواریخ که حریه کتاب سید مر نصی مشهور بود در هشتاد هزار مجلد و مر شیدم به مثل این مگر آنچه که حکایت شده از صاحب بن عباده که هجر القوله این بویه او. حلیقه برای و از او در جواب نوشت که من مردی هسم طویل الدین و حمل کتابهای من محتاج است به هفتصد شتر سیخ یاغی

گفته که کتابهای او صد و چهارده هزار مجلد بوده و قاضی عبدالرحمن سیستانی فاضل کتابخانه اثر از همه تجاوز کرده بود و مشتمل بر دوازده صد و چهل هزار مجلد و بدل شده که مستصر در کتابخانه مستصریه هشتاد هزار مجلد و دویعه پانزده بود و ظاهر آنست که چیزی از آنها باقی نمانده و الله الباقی

و بالجمعه سید مرعشی بعد از وفات برادرش سید رضی بنیاد عرفاء و امارات خاسع و قضاء قصاب به وی منتقل شد و مدت سی سال به همین حال باقی ماند و در سنه چهار صد و سی و شش وفات فرمود و آن جناب را دجری بوده است مقبیه قاضیه حسیده که ویت می کند از عمویش سید صبیح و از اوجب می کند از او شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به ابن احرؤ که یکی از مسایح ابتکاره قطب راودیدی است

و اما السید الرضی فهو الشریف الاصل محمد بن الحسین الموسوی، کسب مرعشی ابو الحسن لقب مرعشی رضی و توالحسین برادر میر مرعشی عمم الهادی نقیب علویه و اشرف بغداد بنحبه قطب هند ۲ مرتبه و مرکب تاجیه رساند بود. صیاب بررگی و جلاله او را گرش منک شده و در اربعه فصل و بلاغت او به یوان فتح رسیده. اسمعاع دهد پرش دست تصروف از داهر فصاحت را نیز فرساح بند سحر مائی ده و پاک توجی از حصیصر بلاغت گسری بر دروه شاهد معجزه پرو. بی پانزده پایه فصل و کمال و معالی و افضال او را در گذشته که رباذ شد و بیان مدحت از کُنه و لغب آن عبارت تواند کرد چه ظاهر است که حد و جمال به غایت رسیده است مشاطه بیکار ماند و چون بررگی به حد کمال کشیده بازار و صفاوار شکسته گردد

ر روی خوب او مشاطه دست به کشید که شرم نه شد که حوروشید ره بیاراید

این کسیر سامی گفته که میر مرعشی الدین بعد از پدر معتمد بنویسند عداوت و او فاضلی و دبدار بود و در علم ماظم بود و سخن و حوادث و بهریم کار بود و ساعری بنی مصر بود و آنکه گفته که او اسعر مرعشی بوده در محرم محرم سنه چهار صد و شش وفات یافت و فخر المذک و بر سخطه بهاء الدقه به دیمعی و قصاب و اعیان بر حصار او حاضر شدند و وزیر هندو به او نماز گزارد و بعد از آن منصب تعاد او با دیگر ماصص عینه مرعیه مانند امارت حج و غیره به برادر بر گداو میر مرعشی معروض شد و میر مرعشی و ابو العلاء معتمدی و بسیاری از افاضل شعراء در مرثیه او اشعار خوب گفتند و از حمله مرثیه معروف بود یک بیت است.

تکبیر نای خیال، تیرک سستی

مخسوسان، بهمروت و عذوب

والتهمی

مصنعات و سررگم از در بهاد، جود و اعتبار است از جمله حقایق الشریع و معجزات القرآن و معجزات النبویه و خصائص الائمه و کتاب نهج البلاغه است که در احزاب از سببه خ القرآن تعبیر می‌کند چنانکه از صحیفه سجّادیه به اخب القرآن و شرح بسیار بر آن شده، الی غیر ذلک

تعالی در وصف سینه رومی گفته که حفظ کرد در آن بعد از سر سالگی به مدد کعبی و عارف بود به همه و مرآت به معرفت خدیه و در بعد و عربیت امام و پیشو بوده و ابوالحسن عمری گفته که دیدم عسیر از رابر و ن و باقم از احسن از همه تفاسیر و به به بررگی عسیر ابو جعفر طوسی را بررگتر و از جناب صاحب هبیب و جلال و ورع و عقبی و عقیف بود و مراعات می‌کرد اهل و عشیره خود و او اول طائیفی است که فرار داد بر خود سواد و بود عالی‌همت و سربل نفس عیو یعنی کرد از حدی صبه و حیره تا آنکه بدکم دصمه و حایره های پدر خود و جبر و کم و کافی است همین مطلب در شرح نفس و سیدی شمس او و یادها و سی بویه هرچه کردند که عیو کند از یشال ععد و جایزه قبول برمود و حسود می‌گشت به کرام و صیانت جانب و هم از باغ و اصحابش (شهی).

و بدان که نسب در نعمت به معنی کفیل و امین و صام و شایسته هم است و مراد از نقیب که در ترجمه سیدیر و والد ایشان ذکر شده آن است که امور سرحد و طائیفین و اکفالب معایه و انساب پس از حفظ از ایجه کسی از آن سلسله خارج شود با جراحی در دخی شود و بدان نیز که سید رومی را فرمودی است بسیار جلیل و عظیم الان مسمی به عهدان، خاصه نورالله در وصفت او گفته السید الشریف العرصری ابواحمد عهدان بن الشریف الرصری الموسوی شریف یطحنای فصل و کرم و عیب مشهد دانس بود نوای عنو شاک و سو مکان او به سبای قدر و سفاک عنو سبب اخمد سبده و م خلعت حشمت و احترام و اعلام بر اخص طهر ب افرید الله لیدهب عنکم الزجس اهن اقیب و یطهرکم تطهیرا کشیده (سعر)

تظاهر نموده به اولاد حیدر

به سلاطین و خضر محراب و سیر

تظاهر نموده به اولاد شمس

به جواد و خضر یطحنای و یشریب

بعد از وفات عم خود میر مرصو بر روی الله صه منوئی بقاتب غنویه شد و سلاطین آن بویه
 اور بعتظیم بسیار می نمودند، و این حجاج شاعر بغدادی در مدح او قصاید بسیار است و
 ائمه ابو عبدالله احمد بن موسی الابرص برادر ابو احمد نقیب و ولد سیاح بن یس از اصحاب او است
 سید جلیل بن المظفر هبه الله بن ابی محمد الحسین بن ابی البرکات سعد الله بن الحسین بن ابی
 محمد الحسین بن ابی عبدالله احمد بن موسی الابرص بن محمد بن ابی سبحة موسی بن ابراهیم
 بن الامام موسی الکاظم علیه السلام عالم فاضل صالح عابد محدث کامل صاحب کتاب مجموع
 الزانی من ارهاق العباد فی معاصر علامه حتی علیه السلام است صاحب عمده الطالب گه که ابو المظفر
 هبه الله بن صاحب موسی بن عباده است و سیاح بنی جلیل بودند بکر فرستادند و اسباب
 خود به آنکه بر گزینند آن کسانی که صاحب پیشانی بودند و از اعتماد خود کبر بن موسی
 ابی سبحة بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام بهره شده سید حمط و قاضی که از مباح
 طریق سافه و اصحاب کرامات معدوده است و وفات کرده در بیست و دوم جمادی الاولی
 سه پانصد و هفتاد و هشت در ام عینده به آن بویه و به سببه قطعی است مردیگ و اسط و
 مدفون شده در حبه حد ماشریش سیخ یحیی کبیر بخاری انصاری.

و از حجاج ابراهیم عسکر بن موسی ابی سبحة است ابواسحاق ابراهیم بن الحسین بر عقی
 بن المحسن بن ابراهیم عسکر که شرف الدین به ابی عبداللوه او اولاد بقاتب طالیبن داد
 و او را نقیب النقبه می خوانند و او را اولاد و اصحاب است و از جمعه پیشانی است احمد بن
 اسحاق ده اصحاب او به قم و آن به بغداد و مختل است عبری که در قم واقع است در بازار مقاب
 باب شعالی مسجد امام و معروف است به غیر احمد بن اسحاق همین احمد بن اسحاق
 موسوی باشد به احمد بن اسحاق اشعری که غیر از آن است که معروف است به پس
 دهان و بیاید ذکر او در اصحاب خضر بن عسکر علیه السلام
 و از اخفاء حسین قطعی است اقا سید صدر الدین عاملی و منسوب است که مادر یحیایه
 مختصری از مر حقه ایسان اشاره کنیم.

ذکر سید جلیل و عالم میل اقا سید صدر الدین عاملی اصفهانی

و هو المُنید السُّریف محمد بن سید صالح بن محمد بن ابراهیم شرف الدین بن ریز العابدین
 بن مور الدین بن عقی بود الدین بن حسین بن محمد بن حمید بن عقی بن محمد بن ابی الحسین
 ناج ال بن قیام بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزه الصغیر بن سعد الدین حمزه الکبیر بن

محمد ابی السعادات ابن محمد بن عبدالله بن محمد بن ابی الحسن علی بن عبدالله بن ابی
الحسن محمد المحدث بن ابی الطیب طاهر بن الحسن القطعی بن موسی ابن مبدعه بن ابراهیم
الحم تصبی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام سید الفقهاء الکامین و سید العلماء الراشعین، افضل
المنافخ بن و کمال المتبحرین، مآدره الحنف و یمنه الشیع، دوالیب العالی العباد و الحسب
الرفیع الاثم و الاحداد و والده اش دحتر شیخ علی بن شیخ محسن الذبیر بن شیخ علی سید
شهید ثانی است و والدهش سید سعد و رکن مفضل قاسمید صالح سبط شیخ الاجل شیخ سید
عامری است جد و والد ماجد موسی افسید محمد نعمد کرده بر شیخ حر عامری و ترویج کرده
کریمه نو و حق تعالی بر وی فرموده او را از ای محضره جفینه سید صالح که از اعلام علماء
عصر خود و مرجع ریاست امامیه در بلاد شامیه بوده، و لادش سینه هزار و صد و بیست و ده
و هجرتش از حین عامل به عراق به سبب ظلم و تعدیات حاکم جزای در سنه هزار و صد و ده
و هفت بود و در نجف شرف سکنی گرفت و در سنه هزار و دویست و هفده وفات کرد
و میر از بعض کریمه شیخ حر عامری است برادر سید صالح، سید محمد شرف الدین
ابن البانہ الاثم اف از شرف الدین که در بلاد حلی عامل می باشند و در اجتناب است سید حبیب
عالم فاضل محدث کامل، سید عبدالحسین بن شریف یوسف بن جواد بن سماعیل
بن محمد شرف الدین که صاحب مقصودات فائده و مؤلفات باوقه جلیله است که از حمله
انهاست الفصول المهمه فی تألیف الاثم، و الکلمة المزاه فی تعضیل الزهراء علیها السلام که در صیك طبع
شده و غیر دلکد و من و یارت کم دم این سید شریف در بیروت اقامه الهادی بر کتاب و تجوده
الشریف و اعانة لشعراء الدین الحنیف.

و برادر سید صدرالدین، سید حسین و عالم نبیل قاسمید محمد علی والد سید علامه آف
سید هادی است که والد سید سید محدث حبیب و عالم حاصل کامل نبیل البحر الراجر و
التحبات الماطر، الیارج الخیر الماهر کمر الفصائل و سهرها الحادی سبخت الاجل السید
ابو محمد حر بن اهادی است که ترجمه ابشار و ادر کتاب فوائد الرصیوة نگاشتم.

و بالجمعه سید صدرالدین در حج و والدهش تربیت شده و در سنه هزار و صد و خود
هفت از حین عامل به اتفاق والدهش به عراق آمد و در نجف ساکن شد و در سنه هزار و
دویست و پنج که سنش به دوازده سال رسیده بود کم بلا مسرف شد و به درس استاد کبر قای
یهیهایی و در سن علامه طباطبائی بحر العلوم حاضر شد گویند سید بحر العلوم مسجون به نظم
دوره بود و هرچه به نظم در می آورد بر دو عرصه می فرموده جهد مهارت او در هنر شعر و

ادب و سعه صدر او و دور رس و ده از صاحب ریاضی اجازة طبیب سید ریاض او در اجازة داد
و نصر داد به جهاد او در احکام و سیح اکبر صاحب کاشف العطاء [کشف العطاء] دحیر
خود در ریاض او نمود و جو. معالی فی سید محمد علی معرفه او مجتهد را که داد و عصر و
نگاه ده خود را به مجتهد به او و حسن فرمود و بعد از چند بر که ... اگر حجب اسیر فایده به
عزم بار ب حضرت امام صادق (ع) به هر سال سفر کرد و فرمود. هر حجب بار برد و اصفهان
خود داد و چون به اصفهان رسید در اینجا امام فرمود و من جمع شد و قصا گردید
جماعی از علماء بر او تلمذ کردند و در جمعه شبح الصائفة علامه اصفهانی و سید صاحب
روضه و برادرش و آقا سید محمد شمع صاحب روضه و یس سید جبین بک و
ذکر الماحاد بی ۵

فصل سده که شش از شبهای ماه مصداق نازل حرم امیر المومنین (ع) شد عد از بار
سید پسر مفسر و شروع کرد به خواندن دعای ابو حمزه همدیه که شروع کرده که
دعای ... نزدیکی به یکتا که به او برگشت و پیوسته بر کتف مگر کرد و گم به کرد و غیب
کرد و او را از حرم مظهر بیرون بردند و در امر و معروفه و ... او می از مگر بسیار مباحی بود و
افزایه حدود به اصفهان می نمود و جدا مذهب در نظرش عظیم بود که گوشت و فنی چنان
کفای اکتفا که حاضر شد در مجلسی که برپا شده بود برای عزاء حضرت سید
الشهداء علیه السلام و ارواح و ... و ... از مجلس جماعی از اعیان و اشراف بودند و نگاه و از دست
در محضر یکی از شاهزادگان که ریشش برافشیده بود جو نظرش به خود او افتاد
فرمود که «خلق النخیه من عمار الخوی و حمار من عظمی اهل الخلاب» ام اشیدین ریس و شعار گویان
و عمل اهل خلاف است و ... پس هم درین خود را رسانیده و مدد در این مجلس که منعقد شده
برای عزای سید الشهداء (ع) و من می ترسم که هر گاه و صد خوان بالای صبر رود و پس هم در
در اینجا باشد سقف فرود آید. پس فر آن مجلس نهاد و بیرون رفت.

و پس بر یک از اهل و هاج و کثیر العال بود و نه همان نحو که در نجف زندگانی می کرد
در اصفهان چگونگی کرد و من هر عمر ضعف و اسه حانی در اعصابش ظاهر شد شبیه
به فوج و در جواب دید که حضرت امیر المومنین (ع) و در فرمود که و میهمان می در نجف
دست که و هائم بر دیگر است و در اصفهان حرکت کرده به حرم اسراف و در سعه صدر او
و ... و ... و چهار در اجازة داد کرد و در حجره ای که در او به عربیه صحن مطهر
متن مندرج به باب سطرانی به حداک رفت و در آن حجره جماعی مدفوع در اکابر عمده

اعلام و فقهاء عالم مقام مانند مرحوم محمد باقر، عالم ربانی و رده حاو داسی حنا حجاج
ملا محمدی سلطان آبادی و مرحوم معفور حجاج میر مسیح پهرانی همدانی که در همان سال
و غالب سید وفات کرد و جناب مسیح اجڑی که در عالم اهداء جامع فقه و فقهیه و نقلیه: حنا و
قضائیه فقهیه و فقهیه فقهیه نفس فقهیه و فقهیه مذکوریه و مقامات عینیه عالم ربانی و
ابو در ثانی: شیخ محمد حسین اسمعانی: الد شیعته الاحل طو: الفقه و الأدب و ارباب
العلم من اب فاب. جناب: شیخ محمد رضا اسمعانی (دام ظله):

و ای سید صدرالدین را مصنفات بسیار است که در موضوعات الفقهیه و فوائده الزمیه
مذکور است و صاحب روضات بر خیزه او نگاشته و گفته که بهای سعادت یافتن و داشت و
اعانت کرد و هر بر نصیفات روضات و بالجنه رویت می کند و ال ماجدش از جدش سید
محمد از شیخ حر عامی و مر: روایت می کند از شیخ حنا حجاجی که از علامه
انصاری از بزرگواران پس رویت من از صاحب و سائل از طریق او پیچ و استعنه است.

و اولاد و احفادش عمده و فقهاء و افاض می باشد و جوهر مقام گنجایش ذکر آنها
ندارد که می کنیم به ذکر فرزند جلیلتر مرحوم حجه الاسلام آقای صدر و اقتصر می کنیم
در ذکر او نه حجه سید الاحل ابو محمد: نق سید: حنا حجاجی در تکملة اهل الاصل نگاشته، فرموده
السید اسماعیل بن السید صدرالدین میر عم و ال مؤلف: این کتاب: حجة الاسلام میر و فقه
آی سید اسماعیل یکی از مراجع اتمیه است در احکام دینیه عالم فاضل فقه: اصولی معقول
فخور است در سه هزار و دویست و هشتاد و پنج مسؤل شده و والدین در سه هزار و
دویست و شصت و چهار و حیات کرده و در حجری در گرش: اما مجتهد بریت شده و نظریه
یا یکی طبع و حسن استعداد و غز همنس نگاشت مگر رها کمی که حاضر شد در درس
حجه الاسلام آقای شیخ محمد باقر بن شیخ محمد نفیر و شیخ بدل همت فرمود در تربیه او نه
تکه نفوی پیدا کرد بر اندام عظم خود: پس مهاجرت کرده به نجف اشرف در سه هزار و
دویست و هشتاد و یک و نیمه کرد بر جناب حجة الاسلام میرزا شیرازی و شیخ رازی و
شیخ مهدی بن کاشف الغطاء و بعد از فوت شیخ اری تمام اشغالش خصوص در درس مرحوم
میر: بود با آنکه اهل حق شد بر اقامت خود به علم: مانی که مرحوم میرزا هفت سده سامعه
کرد آن بزرگوار میر پس از پنهان هجرت کرد و خودت سه هزار و سیصد و دوازده که
حجه الاسلام میر: وفات کرد و امر تشییع نه ایسان گشت و مرجع عدم و مقام بر غلام گردید و
در سه هزار و سیصد و چهارده هجرت نموده کر بلا و آنجا: وطن خود قرار داد تا امروز و

از برای ایشان است از اولاد در کور آقای موسی مهدی عالم فاضل جمیل ادیب کامل و سید فاضل و مهذب کامل اب سید صدرالدین سرین مشهور مصوب و غیر بیان را الله فی یوم یقیمهم (الهی)

۴ [عباس بن موسی بن جعفر (ع)]

و ابنا عباس بن موسی بن جعفر (ع) پس از ملاحظه نسخه و حاشیه پدرش موسی بن جعفر (ع) که در هیئت اختیار الرضا است فسخ در ی و فلان معرفی به امام عباس حضور امام رضا (ع) معلوم می شود و اگر معاصران گنجینه ذکر بو " و حاشیه را بن می کردی بکن بر محضر دامادان در مسجد و الله العالم و حساب عبد العشاء و الفقه آقای سید مهدی قزوینی در مرار فلك النجاة فرموده که از تولد ائمه دو هری است. مشهور در مشهد امام موسی (ع) از اولاد حاضر است بکن معروف میسند و بعضی گفته اند که بکن بر سواد و غیر عباس پسر امام موسی (ع) است که دو حق او قدح شده زبانی و اعقاب عباس فقط از پسرش قاسم بن عباس است صاحب عمده الطالب بن کرده که قاسم بن عباس بن موسی (ع) پسرش به شوش در سواد کوفه مشهور است و به فصل مذکور است

۴ [قاسم بن موسی بن جعفر (ع)]

اما قاسم بن موسی بن جعفر (ع) پس سیدی جمیل الفکر موده و کافی است در حلاله شال او را خبری که به الاسلام گلبی در کافی در فاسد اشاره و بن بر حضور صاحب (ع) نقل کرده از یزید بن سبط از حضور کاظم (ع) در امکه و در حاضر مذکور است که بن حضرت او هم مود خبر دهیم بر ای باضعا ۹۰ میروم مردم از مردم پس وصی دار دادم پسرم فلان و یعنی جناب امام صاحب (ع) را و سر یک کردم با او پسران خود را ظاهر و وصیت کردم با او در ماطل پس اراده کردم به او را و اگر امر اجمع به سوی من ۱۰۰ هم باشد فرار می دادم امام در قاسم پسرم به جهت محبت من او را و عهد بانی من بر او و بکن این امور جمع به سوی خداوند عز و جل است فرار می دهد را هر کجا که می خواهد - الخ و میر شیخ کلبی روایت کرده که بکن از فرار امام موسی (ع) در خالت موب روی داد و اب حضور به قاسم فرمود که ای پسر جان من بر حیر و در مالین ترا درت سورة والعصاف

یخواند. قاسم شروع کرد و خواند ب. سوره مبارکه نرسید به آیه مبارکه: **إِنَّا أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا** ام من خلقناه که برادر من از سگراب موب احب شد و جان نسیم کرد و از ملا حفظه بن دو خیم معلوم می شود کثرت عبادت حضرت امام موسی (ع) با قاسم. و قیر قاسم در هشتاد و سه ساله است و مزار شریفش یاز تگاه خانه حسن است و صماء و حیار به یارت او عیاشی دارند و سینه بن خانه سر بر عویب به ریادت او نموده است و صاحب عمده الطالب گفته که قاسم عقب پیاورده

۴ [اسماعیل بن موسی بن جعفر (ع)]

و ابی اسماعیل بن موسی (ع) کتایم (ع) پس سندی است جدیل الفهر و مگر چه عدد ۱ و حال اشاره به حالات او مکرر دهاند یکی کافی است و مدح او روایی که شیخ کسّی نقل کرده. حال تده جدیل الفهر صفوان بن یحیی که چهره صفوان در سینه موسی و ده در عده ر دنیا حد کرد حضرت امام محمد باقر (ع) کس و خدمت پیروی او فرستادند و امر کردند اسماعیل بن موسی که بر او زمار گردد و استاد کبرای بهیجی (ع) در تعقیف فرموده که کثرت تصایف اسماعیل اشاره می کند به مدح او و شاید مراد از موحوم از کثرت تصایف او کتاب جمعریات باشد که مشتمل است بر حمله ای از کتب فقهیه و جمیع احادیث ال ا فیهی به یک منته است که تمام از پدران برگزینان خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است و شیخ موحوم محدث بوری (ع) در حایمه مستدرک اشاره به آن فرموده و ب کتاب در بهای اعتبار است و تمام آن در مستدرک وسائل درج شده و ابی اسماعیل ساکن در مصر بوده و اولادش در آنجا بودند و پدرش ابو الحسن موسی از علماء موافقین است و محققین محققین اشعث کوفی در مصر کتاب جمعریات را از او از اسماعیل پدرش روایت می کند + پدر موسی عقی بن موسی بن اسماعیل همان است که در ایام مهتدی عبدالله بن عمر بن عثمان طاهر او (ع) محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن یحیی بدین حسن بن عقی بن ابی طالب (ع) به سامر حمل کردند و در بحر محیه مشایخ نمودند و بودند و هر دو در محسن بودند و اسماعیل بن موسی (ع) را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر داشته به حدی که در عیوب شیخ طوسی در وصف او فرموده و کان است شیخ بن و قد رسول الله صلی الله علیه و آله و هم فرموده که او ملاقات کرده امام مال (ع) را در مدین مسجدین

۵ و ۶ ذکر احمد بن موسی الکاظم (ع) معروف به شاه چرخ مدخون در شیراز برادرش محمد بن موسی (ع)

شیخ مرید فرموده که احمد بن موسی سندی کریم و جدیل و صاحب ورع بوده و حضرت
ابوالحسن موسی (ع) او را دوست می‌داشت و مقدم می‌داشت و یک قطعه زمینی با آب آن که
معروف بود به یسیره به او خدعه بود. بعد شده که احمد هم از معنوک از مال خویش دور
نمود خبر داد مر شریف ابن محمد حسن بن محمد بن یحیی که گفت خریدم کرد مر حدم که
گفت بشیدم از اسماعیل بن موسی (ع) که می‌گفت بیرون شب بیدرم با او لذت می‌بخشید به بعضی از
املاک حدم می‌بخشید و اسماعیل اسم آن ملک را ذکر کرد لکن یحیی فراموش کرد اسماعیل
گفت که بودیم در مکان و خود احمد بن موسی (ع) بسطعده از حدم و چشم بیدرم. اگر
مر یسار حدم می‌یستادید با او و اگر می‌یستاد احمد می‌یستاد با او و علاوه بر این پدرم
پسینه نظر می‌کرد او مرد و پاس او را می‌داشت و او را غافل نمی‌بند و رنگشیم از اینجا
آنکه احمد برگشت و طی کرد دیوان از بین ما.

فقیر گوید که این احمد معروف به شاه چرخ است که در فاحش شهر شیراز مدفون است و
در ظاهر بر او حله فقه و صحیح و صریح و حذام و غیره عظیم و حرام دارد و این دلقهر مر
سید مراد و سیصد و نوزده در مراجعت از بیابان الحرام از شیراز برگشتم و در آن بنده برب
پاک او را زیارت کردم و از باطن او برگزیده استمداد نمودم و در سزدیکی فیروز جانات
مرادی دیگر استمداد نمودم است به مر سید محمد برادر حضرت صاحب و فضائل الجناب
گفته که در بعضی کتب را حلیه است که احمد مدخون به سیر از است و می‌است به
سیدالسادات و در این ما مشهور شده به شاه چرخ و به تحقیق به با اثر رنیده کرامات
ظاهره از مرقد طاهرش پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده‌اند به آنکه احمد بن
موسی در شیراز مدفون است.

و محمد بن موسی (ع) برادر انجانی احمد بن مرادی جدیل القدر و صاحب فضل و صلاح
بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صلاة نوده و شبها معرود وضو و نماز می‌گشت و چنانچه از
نمازها فارغ می‌شد سماعی اسرار خدا می‌کرد دیگر باره از خواب بر می‌خاست و مشغول
طهارت و حله می‌گشت بار بعضی اسرار حق می‌کرد باز بر می‌خاست و وضو می‌گرفت و

مشغول بدار می گشت و پس بود عباد او در صبح طریح می کرد، چنانچه هاشمه گیسو رفیق
 دختر حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل کرده و گفته که هیچ گاهی من حضرت را دیدار نکردم
 مگر یکبار که من به «از کتاب حدیث می کردم. کأنی قلیلاً من اللیل ما یجئونی صاحب و صاحب
 الجناب در باب محمد بن ابی انور رسید خبری نقل کرده که گفته حدیثی موسی کریم بود و
 امام موسی (ع) و در دوست می داشت و محمد بن موسی صالح و و عیوبی و در دو مدفون در
 شیراز و شیعیان تبرک می جویند به قبرهای ایشان و بسیار ریزش می کنند ایشان را و من
 زیارت کردم و امام ایشان را بسیار

مؤلف گوید که محمد بن موسی (ع) به جهت کثرت عبادت و محقق عباد می گشتند و
 عقب او از پدر می آمدند از هم نسبت او ایرافیم معجای می گامد و سبب سیمیه او به
 معجای چنانچه سید تاج الدین بن رهره گفته است که در مخرج حضرت سید الشهداء (ع)
 داخل شد و عمرش کرد تسلیام علیک یا ای سریده ص موسی در جواب او و علیک السلام یا
 ویدی، قبر شریفش بر حایر مقدس است و عقیاب ایرافیم از سه فرزند است محمد حایری
 و حماد در قصر اثر هبیر و عیوب در سیم جال، و از عقیاب محمد در یوق است سید صیدانسانه
 علامه امام الادب شمس الدین شیخ السرف ابو عیوب حایری محمد بن حایری احمد بن محمد
 بن ابی الحفایم محمد بن الحسین بن محمد الحایری بن ایرافیم المعجای بن محمد الحایری بن
 الامام موسی انکاظم (ع) که از کاتب مشایخ عظام و عظام فقهاء کرام صاحب کتاب المعجیه
 می الداعی الی تکفیر الی طالب است.

این ابی الحدید معاصر است که از علماء اهل سنت است در جرعه چهاردهم شرح نهج الیلاعه
 گفته که بعضی از طالبین در این عصر یعنی منذ فحار کثیر در اسلام ابو طالب (ع) سبب
 کرده و برای من فرستاد و از من خواست که من به حدیثی در صحیح و روایت را به
 شعر یا نثر بویسم و من چون در اسلام ابو طالب توقف داشتم در این حدیث حکم قلعی کنم
 به اسلام و هم خراب نکردم که بگردد که از مدح و تعظیمش بگویم که من می دانم که
 ابو طالب بود اسلام بر پا می شد و می دانم که حقش واجب است بر هر مسلمانی که بیاید در
 دنیا تا روز قیامت، پس نوشتیم در پیش کتاب

بما مثل الذی منحه مقاماً

و داکی بپیش جیش السجده

و لولا اکبر طالبی و بکنه

و داکی بکنه نوی کر حامی

۷ ذکر حمزه بن موسی انکاظم علیه السلام و ذکر بعض عقاب و

همان حمزه بن موسی سندی جمیل الشان بود و در نزدیک ساهراذه عبدالعظیم علیه السلام قبری است و بعمه عالیله منسوب به او و مزار عاتقه نامی است و در روایتی حدیثی است: مائی که حصص بن عبدالعظیم در ری محقق بود در روزها روایه می داشت و شبها به تعازی می بستادی پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری آنکه در مقابل قبر اوست و راه در میان است و می گفت این قبر مردی از فخری مدانی امام موسی علیه السلام است علامه مجتبی علیه السلام در نهجته الزائر فرموده که قبر شریف امامزاده حمزه در رید حصص - موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و ظاهر همان امامزاده باشد که حصص بن عبدالعظیم زیارت او می کرده است: او مرقد مؤید و هم زیارت باید کرد (تتمه)

و از صاحب مجتبی نقل شده که گفته حمزه بن امام موسی علیه السلام مکی به ابو القاسم است و خبرش در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محل زیارت نزدیک و دور است و از تاریخ عالم در نقل است که گفته است سلسله جیلانی صغویه به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام منتهی می شود و مدعی آن امامزاده دو فرقه ای از فرای شیراز است و سلاطین صغویه یرای وی بقعه ای عاتیه بنا نموده اند و موقوفات زیاد دار داده اند و در شیر هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ای است از امامزاده حمزه.

فقیر گوید که در بلده طایفه هم بر وی است معروف به ساهراذه حمزه و به جلال قدر معروف است و از این پسند در اعتقاد جمعی است به او و در احرام و اکرام او بسیار می گویند و از برای او صحن و قبه و بارگاهی است و از کلام صاحب تاریخ قسم معلوم می شود که این بر دگر همان حمزه بن موسی علیه السلام است چنانچه در حلال تاریخ سادات و صائیه که در هم بودند و در اینجا مدفون شدند گفته که یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به مدانی کریم از آدم دهله الزحیه به نزدیک مسقط حمزه بن موسی علیه السلام و طس و مقام گرسه و ساکن بود (تتمه)

و بدان که حمزه بن موسی علیه السلام مکی به ابو القاسم است و عقیقش در یلاد عجم بسیار است از دو فرزند: قاسم و حمزه

و اما علی بن حمزه صاحب عهد الطالیه گفته که او جدی اولاد از دنیا رفت و او مدفون است در سیراز در خارج باب اصطخر را از برای او مسجدی است که زیارت کرده می شود و حمزه بن حمزه مالرش می زند و داده او در خراسان مقدم بوده و بر گمر به و قاسم بن حمزه ر عقیب از محمد و محی و احمد است و از عقیب محمد سلاطین

صغویه و شایسته باشد که در اینجا به اسامی سر به اشغال و تاریخ جنوس و وفات ایشان اشاره کنیم به جهت اجتناب بعضی حقوق ایشان.

ذکر سلاطین صغویه موسویه

همان سلاطین صغویه قریب دو سب و سی سالاً منصبیت کردند و ترویج دین و مذهب سیهه جعفری نمودند اول پسران شاه اسمعیل اول بود و هو ابن السلطان جعفر بن السلطان شیخ جمیع عموی بن السلطان شیخ ابوالهیج بن خوجه علی مشهو به سیه پوش که در سیهه ششصد و سی و سه در بست المقدس وارد کرد و فراموش معروف شد به مراد شیخ العجم و هو بن شیخ صدرالدین موسی بن قصب الأقطاب، بر هار الأصفیه الکامبین شیخ صغی الدین ابوالفتح سبحان الدینی که سلاطین صغویه را به سبب انباشان به او صغویه گفتند در سیهه هفتصد و سی و پنج در اردبیل وفات کرد و در آنجا به خاک رفعت و برداشتن کردند جماعتی از اولاد و اتحاد او را مانند شیخ صدرالدین و شیخ بن الدین و پسرش شیخ جمید و سلطان خلد و سید اسماعیل و سید محمد خدی بنده و شاه عباس اول و اسماعیل میر و حمزه میر و غیر ایشان و هو ابن سید امین الدین جبرئیل بن سید محمد صالح بن سید قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض شاه الحواضر بن سید فیروز شاه بن کلاه بن سید نورالدین محمد بن سید شرف‌شاه بن سید ساح الدین حسین بن سید صدرالدین محمد بن سید محمد الدین ابوالهیج بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ناصر الدین محمد بن شاه فخر الدین محمد بن سید محمد الاغرابی بن ابو محمد قاسم بن حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام

شاه اسماعیل در میدان امر به جماعتی از مردان خود و مریدان ابناء عرفاء باشندین خود را از بلاد حیران خروج کرد و در سیهه مهصد و شش در حالی که قریب به سی چهارده سالگی رسیده بود جنگ کرد تا بلاد دریا بجان را فتح و مسجید کم در سلطنت پیدا کرد و امر نمود که مذهب امامیه را ظاهر کند و چون سی و سه سالگی رسید وفات کرد و فرزندش شاه فخرالدین بر او یکه منصبیت بست و این در روز دوشنبه یازدهم رجب سیهه مهصد و سی هجری بود که موافق است با کتبہ ظلّی چنان که گفته اند

شاه اسمعیل سیهه اسماعیل
از جهان رفت و ظلّی شدش تاریخ
آن که چون بهر در مقام شده
سایه ساریخ آفتاب شده

قبر آن جناب در اردبیل در جوار حرار دیار و اجدادش است و شاه طهماسب که به جای او
شش پنجاه و چهار سال سلطنت کرد و فروین دارالسلطنه او بوده و معاصر بودن محقق
گرئی و سیح حسین بن عبدالضمد و پسرش شیخ بهائی (رحیم الله تعالی) و محقق کرکی که نام
شروعش شیخ علی بن عبدالعالی و ملقب است به نورالدین و مروج مذهب و دین و محقق
ثانی (ربیع الله فی الجبال الی اقصی الاعالی و مسهی الامانی در عصر شاه طهماسب به عجم
مد و شاه معدوم از بر عظیم شهر دو گشت جناب شما او می باشد به ملک و سلطنت بر که
شما نائب امام علیه السلام می باشید و من از عتال شما می باشم و از جناب در در سلطنت مرتبه ی
عظیمه پیدا گرد و معنی شده که شاه به خط خود در حق این بر و گرد موشب

بسم الله الرحمن الرحیم چون از مؤدای حقیقت اسمای کلام امام صادق علیه السلام أَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ كَانِ
مَعَكُمْ قَدْ رَیَی حَقِيقَةً وَ نَظَرٌ فِی خِلَافٍ وَ عَرَابٍ وَ عَرَبٍ اخْتَلَفَتْ فَاخْرُصُوا بِهٖ حُكْمًا. فَإِنَّ قَدْ جُمِعَتْ حَاكِمًا.
فَإِنَّ حُكْمَكُمْ بِحُكْمِ قَوْمٍ لَمْ يَتَّخِذُوا بِنَا بَحْثَكُمْ بِنَا اِشْتَعَفْتُ وَ عَيْنَا رَدُّهُ وَ هُوَ اَدُّ عَلَى اللهِ وَ هُوَ عَلَى حُدِّ الشَّرِّ كَبِ
لَا يَحِ وَ رَاصِحٌ اِنَّكَ مَحَافِظٌ حُكْمٌ مَجْهَدٌ بِنِیْ كَه حَافِظًا شَرِخٌ حَصْرٌ سَبِیْدُ الْمَرْسَلِیِّ اِنَّ بَا
شَرِّكَ تَرِیْكَ دَرَجَةِ اَسْبَیْ سِرِّ هَرَكَةِ مَحَافِظٌ حُكْمٌ حَانَمٌ اَلْمَجْنَهْدِیْنِ وَ اَوَّلُ ثَعْنُومِ
سَبِیْدُ الْمَرْسَلِیْنِ وَ نَائِبُ الْاَنْمَةِ الْمَعْصُومِ علیه السلام (لَا یُرَ اَلْ كَاسِمَةُ الْعَبْدِ عَلَبًا حَالِیًا) كُنْدُ وَ دَر مَعْم
مَنَابِعِ بَسَیْدِ بِنِیْ شَایِبَةِ مَعْمُورِ وَ مَر دُورِ دَر اَیْنِ اَسْمَاةِ مَلَایِكِ شِیْالِ مَطْمُورِ اَسْبَیْ وَ بَه
سَبَیْاسَاتِ عَظِیمَةِ وَ نَارِیْبَاتِ بَیْعَةِ مَر خُودِ حَوَاقِدِ شُدْ كُتِبَ طَهْمَاسَبِ بِنِیْ شَاهِ اِسْمَاعِیْلِ الشَّعْبِیِّ
الْمَوْسَوِّیِّ.

و حکایت شده که در عصر سرباز او سفیری از سلطان روم بر شاه طهماسب وارد شد
بعاقاً روزی جناب محقق مذکور در مجلس سلطان بسر رفت دانستد سفیر او را بشناخت و
حواسه مابین خود و شیخ باب حدلی مفرح کند گفت ای شیخ، تاریخ مذهب شما
و خسران طریقه شما بهصد و شصت است که اول سلطنت شاه اسماعیل باشد و او مطابق مساب
کلمه مذهب ناهق و در این اشاره است به انحلال مذهب شما محقق بدیهه در جواب او
فرمود که ما و شما عرب می باشیم و بدیده زبان عرب نکند کسی، چو می گویی مذهب ناهق؟
بگو مَدْفِئَةً حَقًّا فَبُهِتَ الْاُدَى كَهَرُ وَ عَمِی كَلَّامُ الْكَلَمِ الْحَجَرِ

بالجملة شاه طهماسب در پانزدهم شهر صفر سه بهصد و هشتاد و چهار روز و شب
کم و از آنجا که جمعه پانزدهم شهر صفر ماه ذریح از سده و آرد حسه و سیر

مسحونه اور مجاز ذکر بیست و بعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطان شد و او بر طریق دهن متب بود و اهل ایمان و علماء و سادات در خدمت می نمود لاجرم سلطان سلطنت طوبی تکبید و مرید یک سال و نیم سلط کرد و در شب سیزدهم مهر رمضان سنه بهصد و هشتاد و پنج در مجلس قرب خود با گها حناق کرد و بعد از آن گاه برادرش سلطان محمد مکتوف معروف به شاه خداینده ثانی سلطان شد و ده سال سلطنت کرد پس سلطنت کرد سلط به برادرش شاه عباس اول در سه بهصد و ده شش که مطابق است با کسبه ظل الله پس شاه عباس مذکور و چهار و چند سال در کمال انبیا و جلال سلطنت کرد و در سه هجری و نه پیاده از اصفهان به مشهد مقدس مشرف شد و در بیست و هجرت روز این مسافت بعید را که فریب به در بیست و هجرت است پیاده پیمود صاحب تاریخ عالم آرای این اشعار را در این باب سروده

غلام شاه مرداد شاه عباس شه والا گهر خاقان امجد
به طوق مرفاد شاه خراسان پیاده وفاد به اخلاص بی حد

باجر استعار و در بحر گنه

پیاده رفت و شد با یغ و هوش راضی آمدن پیاده نا به مشهد ۱۰۰۹

مؤلف گوید که از شاه عباس حیوانات و آثار بسیار به یادگار مانده هر که طالب است رجوع کند به کتابه عالم آراء و غیره میر قاسم خان در کتاب دریا به ایام خود فرموده که پادشاه جم جهان معشرت مار گاه شده عباس علیه در مقامی ملت میرید که به داعی دولت عالم و صحبت می داشت این بحر به یک کبرگی و عبادت می گدوانی و غسل می کرد و روزه می داشت و ریاضات مانوره را به فقیر نه ج می آورد و تصدقات بسیار می فرمود با نیکه فرموده و شهادت جسمی مخصوص از اهل علم افکار می کرد و بعد از افطار تا غروب نصف شب به صحبت علمی و مباحثات عمده با یزدی بزرگ مجتهد می گذرانید (انتهی) و در شب بیست و چهار جمادی الاخری سنه هزار و سی و هشت به مرض اسهال در حان ندرال وفات کرد.

و بعد از او پسرش شاه عباس اول در ده هجری در سن بیست و هشت سال سلطنت کرد و در چهارده سال سلطنت کرد و در ده اردیبهستر سه هزار و پانجاه و سه وفات کرد و در پانزده طبعه هم خاک و قبر او در جهت قبله روضه حضرت معصومه علیه السلام واقع است و

کنند داخل روضه سینه اسب که رجا از صاحب رمانه داخل آن مکان می شود و یارب می نماید حضرت معصومه (ع) را سعه دیوار او می رسد به کاشی معرق بسیار ممتاز و از بهای شاه عباس ثانی است (در کتیبه این ضلعه سورۃ مبارکه تسبیح پنه به خط میر محمد رضا امامی در کمال حسن و خوبی نوشته شده)

و بعد از او فرزندش شاه عباس ثانی به سن ده سالگی براریکه سلطان قرار گرفت و مدت بیست و شش سال سلطان کرد و در سه هزار و هشتاد و هشت در برجست از مایه ان به اصفهان در دامغان و آب کرد چهاره اش را به هم ساندند و در حوال حضرت معصومه (ع) در بقعه بزرگی چوب بقعه پدرش او آمد خاک سپردند

و بعد از او فرزندش شاه صفی دوم در ششم شعبان سنه هزار و هشتاد و هشت بر سبب سلطان رمید مجمع خوانساری در مسجد جامع ساهی خطبه خوانده نثارها افتادند و او را شاه سلیمان گفتند و آن جناب پادشاهی بم دلب و در سه هزار و هشتاد و شش سنه مظهره حضرت امام رضا (ع) را محسوس کرد و بر ندهیب آن افروزد و در سنه هزار و صد و پنجاه و باب کرده در قم دو بقعه نزدیک بقعه شاه عباس به خاک افکند و سلطان حسین مسلم گردید و او آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد دوم ایسان به سنه افاعه و محاصره پشان سهر اصفهان را تا آنکه اهلی سهر مضطر شدند و درو ها را گشودند افاعه به شهر ری رسید و حوال حمله ای از عیان و عطفاء دولت صفویه ری رسید و شاه سلطان حسین را برادران و فرزندانش حبس کردند و این واقعه در سنه هزار و صد و سی و هفت بود و پیوسته سلطان حسین در محبس سردب سلطان محمود افغان مرود بود و سلطان اشرف محسوس به حای وی شمشیر پس به ام او فریب پانصد حمام و مدرسه و مسجد احزاب کردند و چون قوری در دولت خود بدید از اصفهان حرکت کرد و امر کرد شاه سلطان حسین در محبس هلاک گردند و او بی غسل و کفر نگذاشت اهل و عیال او را اسیر کرد و اموالش را به غارت برد و این واقعه در بیست و دوم محرم سنه هزار و صد و پنجاه بود پس مردم بعد از زمانی بعضی سلطان حسین را قتل کردند و در حوال عیله اس حضرت فاطمه (ع) نزدیک پدرش به خاک سپردند

و بدان میر که از اعیان محمد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی (ع) است سید اجل خانم الفقهاء و المجتهدین و دارالعلوم جندة البهارین، مقتدی الانام و مرجع النواص و العلام مولانا الحاج سید محمد باقر بن محمد موسی شمس اصفهانی معروف به حجه الاسلام

تلمیذ جناب بحر العلوم و محقق قمی و آقا سید محسن و آقا سید علی (رضوان الله علیه اجمعین)،
خلایق شانش ریاذه از آن است که ذکر شود در عبادات و حاجات و مؤاخذ و اولاده رسانیدن
فرانده طلاله و قراء و سادات حکایات بسیار از آن جناب نقل شده و می در کتاب
فوائد الرضویة که در احوال علماء امامیه است به برخی از آن و به مصنفات آن برگزیده اشاره
کردم، این مقام و گنجایش نقل نیست و قاتل آن جناب در سده هرات و دویست و شصت
عمر واقع شد و قبرش در اصفهان مشهور و بدرنگه نزدیک و دور است

و در مدح سید سید و کن معتمد جناب حاج سید اسدالله که در جمیع کمالات و فضل
و فخر و برت آن پدر و ثانی آن بحر رخا است از اجله سلاطه صاحب جواهر است، گویند
مردم در عتب مکارم اخلاق و محامد اوصاف او مریدان برگزیده می دانستند و نیز هم
مقابل

وَالْأَسْرَى بَدَنَ سَرَى بِنْتِهِ وَتَبَى الشَّرِيعَ إِذَا سَرَى أَسْرَافَهُ

وفاش در سده هرات و دویست و هفتاد عرض واقع شد قبرش در نجف اشرف
در دیکه باب فینه صحن مطهر است.

۸ و ۹ [عبدالله و عبیدالله]

و اما عبدالله و عبیدالله پسران حضرت امام موسی (ع) پس هم در صاحب اعصاب می دانستند
و چنانکه از بعضی کتب استاد نقل شده جماعتی از اولادهای او [عبدالله] در ری بودند که از
جنبه محمدالدو و والدین دو الطرفین ابو الفتح محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم
بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم (ع) بوده که جواهرش می میکنند است حسین بن محمد
مادر سید اجل مرتضی دو الفحری ابو الحسن المظهر ابو ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد
است که شیخ متجرب الدین در وصف او فرموده از برگان سادات عراق و صدور اشرف
است و منتهی شده مصیبت عذاب و ریاست در زمان اویه و عظم و سلاطه بوده در هون
از علم و از برای او سب خطب و رساندن قرآن که دهیر شیخ ابو جعفر طوسی در سفر حج
روایت نموده از برای ما از او سید نجیب ابو محمد حسن موسوی (نسب)

و از بعضی از کتب استاد نقل است که در حق او گفته که سید مظهر یگانه دنیا بوده در
فصل و برگه اری و کرامت نفس کثیر المحاسن و حسن الاخلاق بوده و سمره اش پیوسته
بهر و مبدون بوده و منکم و اهل نظر و مرسل و ماعز بوده و مقابط ظالمین در ری ما او

اسباب شرح مخیه، شرح مفاتیح الأحکام و ذخیره و غیرها و احاره‌ای نوشته که در شرح کرده حال خود و حال پدر و جد و احوال جمعه‌ای از مشایخ خود^۱ و یس می‌کند و والدش و نایب محمد حسین خانور بادی و ابی‌سید صدرالدین و صوری همی و ابی‌سید نصرالله حایر و شهید و یس می‌کند ای سید نصرالله از او و یس بعضی روایت که در هریک از دو شیخ از دیگر در علم درایه موسوم است به مدتیج و نظیرش و یس علامه مجلسی است از سید علی‌خان شارح صحیفه و یس سید از او و روایت علامه مجلسی از شیخ حر عاملی و روایت شیخ حر از مجلسی: «هو الله علیهم اجمعین» و سید اجل شهید سعید الدین ابی‌سید سید نصرالله موسوی مذکور یس بوده در فهم و دکان و حسن تقریر و فصاحت بعین مدرس بوده در روضه مؤثره حسینه و کتب و رسائل تصنیف کرده از جمله الزوهاب الزهراء شیخ البعجرات بعد الزفاف و مناجات الذهب و غیر ذلک سلطان روم او^۲ در قسطنطنیه شهید کرد و روایت می‌کند علامه بحر العلوم^۳ از صاحب کرامات ابی‌سید حمصی مروی از اقا سید نصرالله مذکور و او از موسی ابوالحسن جد صاحب جوهر از علامه مجلسی^۴

و از اعمام عیبدالله بن موسی^۵ است شریف صالح ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن عیبدالله بن امام موسی کاظم^۶ صفوی موسوی مصری، روایت می‌کند از او شیخ ناخبرین و سمع کرده از او حدیث را در سنه سیصد و چهل و از او اجازه گرفته

۱۰ [اسحاق بن موسی کاظم^۷]

و اسحاق بن موسی کاظم^۸ متوفی به امین است و در سنه دویست و چهل در مدینه وفات کرد و رقیه حجر او عمرش طولانی گشت تا در سنه سیصد و شصت وفات کرد و بعد از وفات رفت و اعمام او از پسرانش عبس و محمد و حسین و علی است و از اعمام اوست شیخ راشد و یس ابوطالب محمد الملهوس^۹ ابی‌علی بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی کاظم^{۱۰} که صاحب ذی و جلال و جاه و حسب بوده در بغداد و از اعمام حسین بن اسحاق است جعفر محمد صوری که در شیراز به قتل رسیده و فرس در شیراز در باب اصطخر یاد کرده می‌شود و ابو الفرج در مقاتل الطالیین گفته که در ایام مهدی سعید حاجب در بصره جعفر بن اسحاق بن موسی کاظم^{۱۱} را به قتل رسانید

مؤلف گوید: در اسباب مجددی است که مادر اسحاق بن کاظم^{۱۲} بود و لدی بوده لکن از روایتی که در طب‌الائمه است معلوم می‌شود که مادر اسحاق پیران احمد بوده و آن روایت

چنین است که اسحاق بن الکاظم (ع) روایت کرده از مادرش امّ احمد که گفت: فرموده‌ام من زید بن موسی بن جعفر (ع) که هر که نظر افکند به حق خود در شایع اول جحامب این شود از او اینه ن جحامب دیگر بر سیدم از سید خود که: «اهمه چیست؟ فرمود: در دگر نه»

۱۱ [زید بن موسی]

و زید بن موسی (ع) زیدانک می‌گفت به جهت آنکه در ایام ابوالشراب که طالبیین سر و رخ کردند و زید بصره و اب و خانه‌های بنی عبّاس در بصره بسر آیند چنانچه در نسخه المنتهی مکارسی یافته. و جوی ابوالسرایا معلول گشت و لکان طالبیین سر بر شد زید را مأخوذ داشتند و برای مأیوس به مرو فرستادند مأمور او را به حصر ابی طایف بخشید و زید رفته بود تا آخر ایام موکل بنکه زمان مشعر بر بزرگ نموده و او «مادامت نموده» در سر من وای وفات کرد و به قول صاحب عمدة الطالب مأمور او را زهر داد و هلاک شد و افعال زید در حصر مامور علی (ع) گران آمد و او را تو بیخ و معیبت بسیار فرموده و در ره یستی حصر و قسم خورد ماریده باشد یا زید نکند زهر مابد و از فرمایشات ابی حجاب است که به زید فرمود ای زید یا معرو، کرده تو را کلام بعبه اهل کوفه که گفت: حصر ابی طایف (ع) عفت و زید پس حق تعالی آتش آید در به او حرام نموده این مختص به حسن و حسین اولاد بطی آن محدثه است ای زید، گر اعضاء داری که به معصیت خدا کنی و داخل بهشت شوی و پدرت موسی بن جعفر (ع) اطاعت خدا کند و شهادت دهد و روزها صائم باشد و داخل بهشت شود، پس تو هم خدا از پدرت گرامی تر می‌باشی! چنین است که نو اعضاء کرده ای، به خدا قسم یعنی رسد احدی به آن گرانمایی که بر خداست مگر به اطاعت و فرمانبرداری حق عالم و تو گمار کرده ای که تو به بن مرآب خواهی رسید به معصیت خدا، پس بدگمانی کرده ای؟ زید گفت من برادر خود و پسر پدر خود می‌باشم، فرمود: «تو برادر منی مادامی که اطاعت خدا کنی» پس بن حجاب را به مبارکه فراد مخید و که در حق نوح و یسرا ساز شده است تلاوت فرمود: پس فرمود که «حق تعالی پسر نوح بیرون کرد از آنکه اهل او باشد به سبب معصیت او» و نیز و بن دیگر فرمود: «پس هر یک از اقرباء و حویشان که طاعت خدا نکند! ما بیست و نه به حسن و شاد راوی حدیب فرمود: «و بن اگر اطاعت خدا کنی از ما اهل بیت خواهی بود»

در سبب معصیت است که مادر زید و زید فرمود: او [زید] را اولاد بسیار است، لا حظه امّ موسی بن زید نشان است که در بهار روح و زهد بوده اند،

ذکر احوال حضرت معصومه مدفونه به قم و ثواب زیارت آن محدوده (سلام الله علیها)

و اما دحیران حضرت موسی بن جعفر (ع) بر حسب آنچه به ما رسیده افضل آن حضرت عجله محضه فاطمه بنت امام موسی (ع) حر و نه ه حضرت معصومه (ع) که سرار شریعی در بنده طبیعت فاطمه است که در ایام غالبه و صریح و صحتهای متعدده و خدمه سیر و موقوفات است و و شریع و جمیع اهل قم و ملایک و معاد عذبه خلق است و در هر سال جماعات بسیار از بلاد به شاد و حال عید و شکر کنند و جهت آنکه فیو صواب از زیارت آن حضرت سلام الله علیها و سبب آمدن به قم بعد از علامه مجلسی (ع) را فریغ بشنید که در و از این تاریخ اهل قم به یث کرده است که جوهر مأمور حضرت امام صادق (ع) را در سار دوری... از محراب مدینه قم و طلب یک سال بعد از آن خواهر می حضرت فاطمه (ع) به حطب اسپهان ملاقات برادرش از مدینه به حطب قم و حرکت کرد پس همین که به مدینه آمد مریضه شد پس به که از اینجا قم بعد از مساجد... "کتاب ده فروع است. پس خادم خود را فرمود که مرا به حطب قم بر پس "حضرت را زنده هم آورد و در خانه موسی بن خرورج بن سعد فرود آورد

و قول: حضرت که چون از محدوده رسید به آن سعد همگی متعجب شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت جوهرش نمایند به قم تشریف آورد پس در میان همه موسی بن خرورج بر این امر تقدم خصم. همین که به خدمت بانگ برید سید مهتر عافه اب حضرت گرفت و کسب را وارد قم صاحب و در خانه خود آن سیده چایه را سر داد پس آن حضرت با مدینه شرفه روز در دنیا میگفت بعد از به رحمت پروردگار و رسول الله پس بعد از او غسل داده و کفن نموده و در ارض اهلان بجا که امروز و صه مقدسه اوست و مشک موسی بوده حضرت را دفن کردند

و صاحب تاریخ قم گفته که حایب کرد مرا حیر بن عیوب بر نامیه از محمد بن حسن بن سیده به چو فاطمه (ع) وفات کرد او غسل دادند و خنر کردند و حکم کت دادند او را بر دند به باطن و گدازید او را در دیکر اسم دانی که برای او گداز بودند پس آن سعد با هم گفتگو کردند که کسب داخل سردار شود در چهارم... "ادع حایب بعد از گفتگو ای ایشان به فرار گرفت که خادمی و دار برای ایشان به حایب پیر که ناعش قادر بوده و مرد صالحی بوده او مصدق دفن سو چو فرستاده حطب را هیچ صنایع دیدند و بهر حال که دهال خود بسته بودند به لثام به معجز امام از حطب رفته (یعنی رنگر) پیا شدند چو

بر دینک خواره میبندید پیاده میدان و شمار در آن محضره خواندند و در حلقی در سه دایر شصت و او را دو کمر دند و پیر و آمدند و سوار گشتند و رفتند و کسی نفهمید که بشان چه کسی بود و در باب او است که موسی بر سر قبر آن محضره بعضی از سو به بنا کرد با آنکه حضرت را سبب دحضر حضرت جواد علیه السلام فیه ای بنا کرد بر روی قبر و محراب نماز فاطمه علیها السلام هنوز موجود است در خانه موسی بن حریج.

فهر گوید که در زمان ما پیران محراب عیاران موجود است و واقف است در محله عبدل میر و معروف است به سبک یعنی معروف به سنی و سنی به معنی خانم و پری است و مداد که بر بینه حضرت فاطمه جماعتی از بنات فاطمیه و سادات صفاته مبدل و ماسد رعی و ام محمد و محمود و دحتران حضرت امام محمد جواد علیه السلام در سبزه ای از انساب معجزه دیدم که محمود دحتر امام موسی علیه السلام با معصومه فاطمه است و بر بینه دحتر موسی مبرق و ام اسحاق خواره محمد با موسی و ام حبیب خواره محمد بن محمد بن محمد بن موسی در سبزه عالی علیه جمعی و این کبریا عذر مکنش دحتر محمد بوده است.

و در قصید بنات حضرت فاطمه است موسی علیه السلام روایات بسیار وارد شده در جمعه در تاریخ هم مروی است که جماعتی از مردم بی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و گفتند ما از مردم ری هستیم حضرت فرمود مرحبا به برادران ما از اهل قم ایسان عرض کردند که ما از مردم ری هستیم دیگر مرگه حضرت همانا جواب را فرمود بن جماعت چند کزت پس سخن گفتند و همین جواب رسید از نگاه حضرت فرمود همانا از برای حق تعالی حرمی است و بن مکه است و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و از مدینه است و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و از کوفه است و از برای ما اهل بیت حرمی است و بن پندهم است و بعد از این دهن شود در بعد ریح از اولاد من که نامیده بودند فاطمه هر کس او زیارت کند بهشت او برای او و حد شود راوی گفت و چنانکه حضرت بن فرمایش خود هنوز موالد شده بود امام موسی علیه السلام.

و ویت شده که حضرت امام صادق علیه السلام به سعد اشعری فرمود که ای سعد، مرد شما خبری از ما هست سعد گفت فدای تو سوّم قبر عاصمه دحتر امام موسی علیه السلام سو فرمائی؟ فرمود بن هر که او را زیارت کند حق او است از برای اوست بهشت و بر بن مصحوف روایات بسیار است عاصی سور الله در مجالس المؤمنین هم مود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت نگاه داس به در سنی که از برای خدا حرمی است و بن مکه

است و از سرای حضرت مرسل علیه السلام حرمی است و آن مدینه است و از برای
امیرالمومنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است آنگاه باشد به نامی که حرم من و حرم اولاد
من بعد از من در هم است آنگاه باشد به نامی که هم کوفه صغیره است و همان را برای بهشت
هشت در است به دانه ده سوی هم است و دهانه کند در هم ریخته اولاد من باشد و نام
او فاطمه حرم موسی علیه السلام است که احل می نماید به سبب شفاعت او به بعد مر جمیع
ایشان در بهشت.

و بدانکه در کافی روایت شده از یونس بن یعقوب که چون حضرت موسی علیه السلام رجوع کرد
از بغداد و سر ریاض مدینه در هند که نام حرمی است دختران از آن حضرت و عاتق یافته
در آنجا از راهی بودند و حضرت فرمود بجمع موالی خود را که قبل از آنجا اندود کند و
بنام سید بر لوحی اسم او را بگذارد و در قبر او و در تاریخ هم اسم آنچه به حدیثش پس
است

چنین آمده که رضائیه دختران خود را به شوهر می دادند و بر کسی که همسر و
همکنو است بود می یافتند و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده است
و هیچ یک شوهر نگرفته اند و این مطلب در میان دختران سالار عبادت رسیده و محمدرضا
علی علیه السلام به شهر مدینه سه دین و وقف کرده است بر دختران و جوانان خود که شوهر
نگرفته اند و از این عاتق بن دین هارست و دست رضائیه که به هم می آمدند از مدینه
جهت ایشان می بردند

فصل هفتم

در ذکر چند نفر از اعظام اصحاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است

اول - حماد بن عیسی کوفی بصری

از اصحاب اجتماع است و عاز چهار امام علیهم السلام درک کرده و در انعام حضرت جواد علیه السلام سنه
دویست و نه رحمتا گردیده و در حدیث معتبر و محتاط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث
از حضرت صادق علیه السلام می شنیدم و پنجاه و نه حدیث از حضرت عسکری علیه السلام و از احادیث
سر و ارد می شنیدم و احتیاج کردم به بیست حدیث و حماد مکتوب همان است که از حضرت
کاظم علیه السلام در حدیث است که دعا کند حق تعالی او را روبروی فرماید خانه و روحه و اولاد و
خادم و حج در هر سال، حضرت گفت **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْهُ دَاراً وَرَوْحاً وَوَلَداً**
و **خَادِماً وَانْجِجْ خَمْسِينَ سَنَةً**

دعا کرد که حق تعالی او را روبروی فرماید خانه و روحه و اولاد و خادم و پنجاه حج و تمام
روزی او صد و پنجاه مرتبه حج کرد و چو خواست که حج پنجاه و یکم کند همین که به
وادی فناء رسید خواست غسل حرام کند به آب میل عری سد و او عریق خجسته است و
فیرش به سیاله است. رحمه الله تعالی علیه

دوم - ابو عبدالله عبد الرحمن بن الحجاج النخعی الکوفی یتیم السابری

مزمونی به حبیب الله بن محمد اسناد صحیحی و از اصحاب صادق (ع) کاظم (ع) و جوع به حی کرده و ملاقات کرده حضرت صادق (ع) و وکیل حضرت صادق (ع) بوده و وراثت کرده در عصر حضرت صادق (ع) بر ولایت و روایت شده که حضرت ابو الحسن (ع) شهادت بهیست برای او داده و حضرت صادق (ع) به وی فرموده که نکتم کن با اهل مدینه هجرت در مسرت می‌دانم که در رجال شیعه مانند ابو ربیع و هم از اصحاب مروی است که هر که مر و در مدینه حی‌نعلی او می‌نمودند فراموش می‌رو. قیامت و از جمله یکتا است یحیی بر حسب و ابو عبیده خدای و عبدالرحمن بن حجاج.

و اما آن چیزی که از ابو الحسن مروی است که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج ر و فرمود الله تعالی علی الأئمة ما یدمر ائمة اهل بیت او بر دل، در محالین باشد، یا آنکه مراد از است که از برای او مومنی است در مصدق با آنکه ائمة او به عهد ملاحظه اسم او باشد چه آنکه عبدالله حسن اسم این منجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف شافعی و مسلم است که اسامی معصیان امر المومنین (ع) نزد اهل بیت است حضرت با آنکه نزد شیعیان و نو سانس ثقیل و مکروه است.

سبب این حذری در تذکره ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن اسی طالب گفته که هیچ کس از بی هاشم فرزند خود را محتویه نام نهاد مگر عبدالله بن جعفر و جوع بن نام بر اولاد خود گذاشت بی هاشم مر که او نموده و به او نکتم نگردند تا وفات نمود.

نکته منجمی حدیث چنانکه گفته شد نام عبدالله حسن نزد شیعیان امیر العروه و (ع) سفین است و ائمة شمس اهل حضرت از بی اسم خوششان می‌باشد همانا روایت شده از مسروق که گفت وقتی در نزد حمیره^۳ مسبه بودم و حدیث می‌گفتم که با آنکه علام را ندا کرد که سیاه بود و او را عبدالرحمن می‌گفتند، چو علام حاضر شد حمیره رو کرد به من و گفت می‌دانی برای چه بی علام را عبدالله حدیث نام نهادم؟ گفتم، نه گفت از جهت محبت و دوستی من با عبدالرحمن این منجم

موسوم به عبدالله بن محمد بن جعفر بن موسی بن و نوح حال مهمله

بیخلی کوفی ثقة جلیل القدر عابد

از اصحاب حضرت کاظم و صاحب‌العلو و وکیل باطن است شمع کشتی بودیت کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام قسم بخورده که اصی اسمدار او و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و خداوند تعالی و هم فرموده که عبدالله بن محمد از مخیر است بعضی از کسانی که حق تعالی در حق ایشان فرموده و بشیر القنین الذین اذ ذکر الله وجبت قلوبهم او بسیار بده و توان و مرا اصفهان که در درگاه ما آمده و مظهر است بانی که جوید خدای شوم در دیشا مرشد دنیای یشار از هیبت حلال بانی و طریق اترار عظم سبحانی و یا هرگاه جوید کر به شوم بده عذاب و عقاب الهی دنیای یشان حائث و هزاران مودد

و زیارت شده از اترهیم بن هاشم که گفت من عبدالله بن محمد را دیدم در هرف عرقاب و حال هیچ کس هم از او ندیدم بوی سه دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و آب دیده اش در روی او جاری بود تا به زمین می رسید جوی مردم فارغ شدند گفتم و هرف هیچ کس نه از وفوف تو ندیدم گفت به حد سرگند که دعا کردم مگر برادران مومر خود بر آنکه از حضرت امام موسی علیه السلام شنیدم که هر که دعا کند او برای برادر مومر خود در عیب او در عمرش به او خیر رسد که از برای تو صد نفر از اترار او باد پس من بخوانم که دستم بر دارم از صد هزار مومر دعا می کن که آنکه مسجبات است برای یک دعا چه کند که می دانم مسجبات خواهد شد به

و فرمود او با صدوا بن یحیی بیضا در ذکر صدوا در اصحاب حضرت رضا علیه السلام و او همان است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای او یوم سه دعای سجده شکر معروف اللهم انی استهدی که در مضیاع شیخ طوسی و عیبه است و او بد شده که وقتی عبدالله بن حنابل عربی به ای خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوبت و در به عمر من کرد که مقرب شوم من پیر شدم و ضعف و عجز پیدا کردم از بسیاری از بجه که فدا دادمم پیر و دوست دارم فدای شوم که دعیم کی مر کلامی که به خداوند نزدیک کند و فهم و علم مرا زیاد کند حضرت در جواب فرمود که بسیار بخواند این ذکر شریف یا بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

و در تعجب العقول و حتی طم لایو از حضور صادق (ع) علی کرده که به عبدالله بن حنبل
فرموده و مسمی است بر وصایای نافع جلیله که در دگر مو عطف و نصایح حاضر -
صادق (ع) چند سطر از در نظر کردم و الحمد لله جلالت شایا عبدالله بن حنبل رسانده از س
است که ذکر شود و دریب شده که بعد از عوب ای بی مهریار (ع) در مقام او برقرار شد

چهارم - ابو محمد عبدالله بن المغیره ابی حمزه میوه که عن معجبه بحلی کوفی ثقه

از لغهای اصحاب است و آندی عدیل او نمی شود از جهت جلال و دیس و ورع و
و اب کرده بر ابو الحسن موسی (ع) شیخ کشی گفته که او و اعمو به ده و رجوع کرده به حی و
و یب کرده از او نه گفت من و افقی بودم و حج گر شتم بر بر حال بی چو به مکه رفتم
حنبل کرد در سینه م چیر فی پس چسیدم به مسم و دعا کردم که گفتم حدیثا یو می دانی
طلب و اراده مرا پس از شد کن مرا به بهم پس دینها پس در دلم افتاد که بروم سر حد حصرت
ر صاب (ع) پس هم به مدینه و بستادم در حدیث ان حضور م و گفتم به علام آو حضور بگو
به مو لایب م دی از اهل عراق در بر مراست پس سیدم بذای ان حضور م که فرمود
داخل شو ای عبدالله بن مغیره پس داخل شدم همین که نظر من به من افتاد فرمود حدیثا سد
دعای م و معجبه کر و هدیب کرد سو به دین خود من گفتم جهاد می دهیم که سو
حدیث حدیثی بر من و امیر الله بر خلقی

و عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است و گفته شده که می شام حبیه کرده در خطبه
کتاب وضوء و کتاب صلو به ۱۰ و ۱۱ کتاب اختصاصی بعد سده که رد ایستاده که چون تصیف
کرد کتاب خود ۱ و عده کرده با اصحاب خود که در کتاب را سخواند بر ایسان در یکی از
راویه های مسجد کوفه و برادری داشت که مخالف مذهب او و ده پس چه از اصحاب جمع
میلد برای شدن از کتاب برادرش امده و در آنجا مشی عبدالله به علا خطه برادر
مخالفتش گفت با اصحاب خود که امر ور بروید و برادرش گفت که چه بی و ند؟ به دومی که من
بر ای م برای همده جهت که به امده عبدالله گفت مگر برای چه امده؟ گفت ای برادر
در جواب دیدم به ملائکه از سماال هر ده می مدیده گفتم برای چه ای ملائکه هر ده می یدد
شیدم که گو یدد و گفته هر ده مدیده که سوید کتابی که بیرون آورده عبدالله بن
حجیره پس من بر بیرون مدم برای این و من مویه می کم به سوی حدیث مخالف خود پس
عبدالله مسرور شد

پنجم - عبد الله بن يحيى الكاهلي الكوفي

برادر اسحاق، هر دو از رؤسا حضرت صادق و کاظم علیهما السلام می باشند و عبدالله و جعفر داشتند. حضرت کاظم علیه السلام و حضرت سناوس او از نه علی بن یقین کرده بود و به او فرموده بودند که شما را کسی می کشد کاهلی و عیال او را به صاحب سوم برای او بهشت و علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات شهریه برای سال می داد و بعد از آن کاهلی نعمت عهد می کرد که عیالات و قمارها او را فراموشی گرفت و سال منتهی بودند با کاهلی وفات کرد و کاهلی قبل از وفات خود به حج رفت و خدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود عمل خیر به حق و در این مسائل یعنی اهتمام در عمل خیر زیاد باشد همان اجل تو نزدیک شده کاهلی گریست. حضرت فرمود برای چه می گریی؟ گفت: برای آنکه خیر موی که من دادم فرموده بسیار باد و تو از شیعیان مایی و امر و به خیر است راوی گفت که بعد از این برنده نماید عبدالله مگر ما که می پس وفات کرد.

ششم - علی بن یقین کوفی الأصل بغدادی نمسکن

لقب جلیل القدر از اجله اصحاب و محل توجه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و پدر من یقین از و حرم دعاة عباسی بود و در زمان مروان حصار در محبب عظیم بود، چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فرار کرده و مخفی بود و سه صد و بیست و چهار در کوفه علی بن سنان مولد شد. روحه به یقین باد و برای حرم علی و عیال در بغداد یقین میزد. بر من مروان به جانب مدینه فرار کرده و پیوسته مخفی بود و با مروان به قتل رسید و در آب عسیر ظهور کرد، آن گاه یقین خود را ظاهر کند و وجه اسیر با پیرانش به وطن خود گرفته عود نمود و یقین در خدمت سناوس بود و با بن حال سیر مذهب و خائن به امامت بود و هکذا پیرانش و گاهی اموال به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حمل می کرد و بر من مقرر و مهدی از برای یقین سمایت کردند حق تعالی او را از عیب و سرایشان حفظ کرد و یقین بعد از علی به قتل رفته بود و در سه صد و هشتاد و پنج وفات نمود.

و اما علی پسرش پس او در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در منی عظیم و مریش و فیه بود و حضرت بهشت را از برای او فرمای شده بودند و در چند روایت است که آن

حضر با فرموده حضرت عیسی بن یحطین بن زَنْهَرَةُ التَّارِ اَیْدَا

و ز داود رقی و وایس سده که من روز بحر (یعنی عیدق با) خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم. آن حضرت با اند فرمود که بگذاست در آن هر حدی در وقتی که در موقف عرفات بودم مگر عیسی بن یحطین و پیوسته او با من بود یعنی در نظم هر و در قسب من بود و از من معارف مکرر تا اعاضه کردم و هر وایس شده که در یک سال در موقف عرفات دخصم کرده صد و یحتمه بهر که از برای عیسی بن یحطین سینه می گفتم و یشال کسانی بودند که عیسی به یشال پور داده بود و به مکه رفته کرده بود.

و وایس شده که عیسی در ملا طغولیت خود با برادرش عبد خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عیسی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت. حضرت با فرمود که صاحب گیسوان امروز مر آورده ایی نزدیک ر حضرت مد آن حساب تو در پرگرفت و دعا کردی او به جیم و خیر

و حدیث در فضیلت عیسی بن یحطین بسیار وارد شده و هر به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت کم در آن حال خود به جهت ابتلاء به مجالست و مصاحبت و در آن هر وایس رسید حضرت فرمود: یا عیسی! ان ینه معای اولیاء مع اوجیه التَّكْوِیْمُ لَیْذِیْعَ بِهْمَ عِنِ اَوْلِیَائِهِ، وَاَنْتَ مَشْهُورٌ بِعَنْیَ بَعِی اار برای خدمت و دعا عالم اویالی است و اوباء اطمینان دفع شد به واسطه امان ظم و ادیب و از اولیاء خود تو از یشالی ای عیسی!

و فی البَیْهَارِ عَنِ كِتَابِ حَقِیْقَةِ الْمُؤْمِنِ لِابْنِ عِیْسَى بْنِ طَاهِرٍ كُنْتُ مَسْأَلًا عَنِ بَقِیَّةِ مَوْلَایَ الْكَافِیَةِ علیه السلام فِی تَرْكِ عَمَلِ السُّلْطَانِ فَقَدْ بَدَأْتُ لَهُ وَقَالَ علیه السلام لَا نَعْمَ فَإِنَّكَ بَكَ أَنْتَ وَلاَ خَوْدَكِ بَكَ عَزَاءٌ وَ عِیْسَى اَنْ یُجِیْعَ اللهُ بَكَ كَسْرًا وَ یَكْبِرَ بَكَ مَثَرَةُ الْفَالَمِ عَنِ اَوْلِیَائِهِ بِاَعِیْنِ كَفَارَةٍ عَالَمُكُمْ اِلَیْ اِحْسَانٍ اِلَیْ اِهْوَاؤِكُمْ اَضِیْعُی وَاحِدَةً وَ اصْبِرْ نَكَ ثَلَاثًا اَضِیْعُی اِنْ لَاتَلْزَمُ اَحَدًا مِنْ اَوْلِیَائِكَ اِلَّا لَعْنَةٍ حَاجَتُهُ وَ اَكْرَمَتُهُ وَ اصْبِرْ نَكَ اِنْ لَا یُطْلَقُكَ شَيْءٌ سَحَرٍ اَبْدًا وَ لَا یَاْیَاكَ حَدٌّ سَحَرٍ اَبْدًا وَ لَا یَاْیَاكَ حُلُّ الْفَقْرِ یَبْیَاكَ اَبْدًا بِاَعِیْنِ اِنْ سَأَلَ مُؤْمِنًا بِجَانِهِ اَبْدًا بِاَلْشَّیْءِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَقِی وَ بِاَنْتَ

و عیسی ابراهیم بن ابی محمود قال قال عیسی بن یحطین قُلْتُ لَاقِیَ اَلْحَسَنِ علیه السلام مَا تَقُولُ وَ اَعْمَالُ هُوَلَاؤُ؟ قَالَ علیه السلام اِنْ كُنْتَ لَا تَبْذُرُ فَاَعْلًا فَاقْبِ اَمْوَالَ الشَّیْعَةِ قَالَ فَاقْبِ عِیْسَى اَنْتَ كَانَ یُجِیْعُ مِنْ الشَّیْعَةِ عِلَالَتُهُ وَ یُرْذَلُهَا عَلَیْهِمْ فِی الشَّرِّ

و علامه مجلسی رحمه الله در بهار از کتاب عیون المعجزات روایت کند که و عیسی ابراهیم جمعا که یکی از سبیل بوده خواست خدمت عیسی بن یحطین برسد چو ابراهیم سارا مال بود و

عنی بن یحیی و زید بود و به حسب ظاهر شایان ابراهیم نبود که بر عینی را در سود دهد او را راه
 داده و اتفاق در هما: سال عینی بن یحیی به حج مشرف شد در مدینه حرام خدمت
 موسی بن جعفر (ع) سر قیام نمود حضرت با او راه داد. روز دوم در صبح اول حنا به عینی
 حضرت ملاقات نمود و عرض داد که ای سید من نصیر من چه بود که مرا راه
 نداده؟ فرمود به جهت آنکه راه ندادی برادرش ابراهیم جمال را و حق تعالی اب هر مرد
 رکنه معنی تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید عینی گفت گفتم ای
 سید و مولای من، ابراهیم من در دین و حب که ملاقات کنم؟ من در مدینه آم و در کوفه
 اسب فرمود هرگاه شب در حل شود بیا برو به بقیع بدو بلکه کسی از اصحاب و علامه: تو
 بفهمد در بحال شمری وین کرده خواهی دید تا شتر را سوار می شوی و به کوفه می روی،
 عینی شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار سید آمدن مانی در خانه ابراهیم جمال سید
 شتر جوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کسب؟ گفت عینی بن یحیی ابراهیم گفت عینی
 بن یحیی در خانه من چه می کند؟ فرمود بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که
 این دختر دهنم چو داخل شد گفت ای ابراهیم آواز موسی آیا فرمود که عمل مرا قبول
 فرماید مگر آنکه تو را هم بگذری گفت عفو الله تک پس عینی بن یحیی صورت خود را
 بر خاک گذاشت و ابراهیم را هم را هم داد که پاری صورت مرا گذار و صورت مرا بر پای خود
 بمال ابراهیم اصباح نمود عینی او را قسم داد که چنین کند پس ابراهیم پای حسن را عینی
 گذاشت و روح او را بر روی خود بمالید و عینی می گفت اللهم اشهد و حذر ما شاهد داش.
 پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب به مدینه برگشت و سر را بر در خانه حضرت موسی
 بن جعفر (ع) جوابانید، آن وقت حضرت او را از خانه و بیرون حنا و ارد شد و حضرت از او
 قبول فرمود. از ملاحظه این حدیث معلوم می شود که حقوق خوان به چه اندازه است
 و از عبدالله بن یحیی الکاهنی روایت است که من نزد حضرت امام موسی (ع) بودم که رو
 گرد عینی بن یحیی به آمدن پس حضرت اتفاق فرمود به اصحاب خود و فرمود هر که
 سرور می شود از بسکه ببیند مردی از اصحاب پیغمبر (ص) در پس نظر کند به پس کسی که
 کرده به مدینه پس یکی از اصحاب گفت پس عینی بن یحیی در حال ابراهیم بهست
 است. حضرت فرمود آه من پس شهادت می دهم که او را هم بهست است
 و در عبدالله بن یحیی الکاهنی گذشت کمال عینی بن یحیی از او و عبدالله به امر حضرت
 کاظم (ع) وفات کرد عینی بن یحیی در مار حضرت امام موسی (ع) در سنه صد و هشتاد و

حضرت مخصوص بود و بعضی گفته اند که و هاس در سه صد و هشتاد و دو بوده و از یعقوب بن یفطین روایت است که گفت: سیدم از ابوالحسن خراسانی (ع) که فرمود: همانا علی بن یفطین گدسب و رهب از دنیا و صاحبش بمی امام موسی (ع) از او راضی بود.

هفتم - معضل بن عمر کوفی جنجانی

شیخ نحاسی و علامه او: افسد المذهب و مضطرب الزم و به گناشه مدعی مسیح نشی احدی نبی در مدح و هرج او ذکر فرموده و در ارشاد مجدد عبارتی است که دلالت بر موثقی او دارد و از کتاب حقیقت شیخ معلوم می شود که او از قوم الفقه و یسندیده تر بشمار برده و بر مهاج ابناء از دی گدسب و هم لائب دارد بر جلالت و باقت او به دی او از و کلاء حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) و کفعمی او ۱۰۰ روایتی آمده سمرده

و در کافی است که عابین ابو حنیفه سابق الحجاج و داعانش نزد میرانی مساحره و تراج بود معضل بر ابناء یگدسب چون مساحره یسار در مد بشمار به منزل بود و عابین ابناء اصلاح کرده به چهارصد در هم و آن مال را از خودش داده گفت: این مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق (ع) ۲۰۰ در مائی گذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان بترج شود من اصلاح کنم و مال المصالحه را از مال آن حضرت یدهم.

و از محمد بن سنان هم وی است که حضرت موسی بن جعفر (ع) نامش فرمود می محمد معضل آنس و محل سمر حد من است و آنک انشبه و کسراجه ها و بواس و محر اسرار حضرت صادق و خواجه (ع) می بایست و از موسی بن بکر روایت است که خبر قبول معضل به حضرت موسی (ع) شد فرمود: حدی حسد کند او را و او ای بود بعد از والد و همان او رحمت شد.

در بشار از کتاب اختصاصی نقل کرده که: به کرمه از عبدالله بن فضل هندی که گفته در حدیث حضرت صادق (ع) بودم که معضل بن شمر و او سه حضرت او چون دید به صورت او خندید و فرمود: بدو من بیای معضل ۱۰۰ به بروردگار من که من دوست می دارم تو را و دوست می دارم کسی که تو دوست می داری اگر می خواهی جمیع اصحاب من آنچه تو می خواهی دو نفر مختص بمی شد معضل گفت: یا ابی رسول الله گمراه می کنم که مرا بالا را مرا خودم فرود و بد فرمود بنکته معضل دادم تو را به عمری که حدی

بود فرمود و در دهه (مختار) پس گفت یا بنی رسول! الله جبه من لشی دارد حاضر من یو به مرد شما؟
فرمود میزب سیمان بر من سول خدا ﷺ گفتیم چیسب میریت داو دین کنیم قی بر شما؟
فرمود به میریت مهاد است از سول خدا ﷺ راوی گوید پس حضرت رو کرد به من و
فرمود ای عبدالله بن قیس، به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق کند ما را از نور عظیم
خود و عوطه داد ما را به رحمت خود و خلق کرد از روح شمع از ما پس ما رو نمود و ما مییم
به سوی شما و شما رو نمود و ما مییم به سوی خدا به حد جسم که اگر کوششی کند اهل مشرق
و مغرب که بریاد کند در شعبان ما یک مرد و یک کند او یشان یک مرد سوادین است و همانا
یشان مکتوبی بر ما به نامهای ایشان و نامهای پدرانشان و عشیره هایشان و سیبهایشان، ای
عبدالله بن قیس! و اگر بخوانی بمال دهم اسم خود در صحیفه عالم پس طبیب صحیفه ای را
و گسود آن را دیدم که آن سفید است و اثر نوشته در آن نیست گفتیم یا بنی سول الله در بن
صحیفه بر نوشته نمی بینم حضرت دست خود را بر آن مالید و نوشته های در آن را دیدم و
یا قسیم در آخر آن اسم خود را پس سجده شکر بر بی حد به جا آوردم.

مؤلف گوید که چون حدیث تدیس بود مر تمام آن نقل کردم: الی غیر ذلک و اما روایات
قدح در معضل مثل نمک و ساشه که حضرت صادق (ع) به اسماعیل بن حابر فرمود مرو
بر معضل به او بگو ای کافر ای مسرکه چه می خواهی از پسو من؟ می خواهی تو را به قتل
آوری؟ بآنکه در سفر و یارب حضرت امام حسین (ع) چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند
وقت صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس به او گفتند چرا پیاده نمی شوی
که نماز بخوانی؟ گفت من نماز خواندم پیش از آنکه از مرثم بیرون شوم و امثال بن
روایات قابل معاد صه با اختیار حدیث میسند و شیخ ما در خانم مستدوک کلام در حال او
سبط داده و از روایات قدح در او خوانده داده و کسی که رجوع کند به توحید معضل که
حضرت صادق (ع) برای او فرموده خواهد دانست که معضل بر آن حضرت به مرثه و مرثی
عظیم داسه و قابل تحمل عظیم یشان بوده و توحید معضل رساله بسیار شریعی است که
سید بن طاووس (ع) هم فرموده که هر که سفر می رود آن را بخود هم او برآورد و در کثیفه المحججه
به پسش و صلب فرمونه که در آن نظر کند و علامه مجتبی (ع) آن رساله را به هر کسی ترجمه
کرده که عوام از آن انتفاع برده و در فحش المقول بعد از احوال مواظباته باین در مواظبت
معضل بر غیر ذکر کرده و مواظبت شافیه ای از او نقل کرده که اکثر من را از حضرت صادق (ع)

روایت کرده.

ہشتم - ابو محمد ہشام بن الحکم مولیٰ کندیہ

کہ از عاظم ائمہ کلام و از کویا علام اسب و ہمیشہ بہ افکار صادقہ و انظار صائبہ بہدیب مطالب کلامیہ و ترویج مذهب امامیہ می نمود مودعی کوفہ و مشائس یہ واسط و تجارتش بہ بغداد بودہ و در آخر عمر بصرہ منتقل بہ بغداد شد و روایت کردہ از حضرت صادق و موسیٰ کاظمؑ و نقہ اسب و مدیح عظیمہ از این دو امام برای او روایت شدہ و مردی خاص جواب و در عدم کلام بسیار حادق و مہم بودہ و کاندکفی حق الکلام فی الامانۃ و طلب المذہب یا انظر و در سنہ صد و ہفاد و نہ در کوفہ وفات کرد و این در ایام و شہادت بودہ و حضرت رضی اللہ عنہ بر او مرحوم فرمودہ و ابو ہاشم جعفری خدمت حضرت جوادؑ عرضہ می کرد کہ چہ امر فرمائید در ہشام بن حکم؟ فرمودہ: رحمت کند خدا بر او. ما کان اذنبہ عن ہدۃ الناجیہ چہ بسیار اہتمام می نمود در دفع شبهات مخالفان از این ناحیہ (یعنی بر سرفہ صاحبہ از شیخ طوسیؑ فرمودہ کہ ہشام بن حکم از حواصن سینہ ما و مولای ما امام موسیٰ کاظمؑ اسب و در اصول دین و غیرہ مباحث بسیار نا مخالفین کردہ علامہ فرمودہ کہ روحانی در مدح او وارد شدہ و بخلاو آن بر حادقینی و نزد شدہ کہ بہ در کتاب کبیر خود ذکر کردیم و از آن جواب دادیم و این مرد مردی عظیم السال و بلند مرتبہ است (شیخ

و ہشام کبیری تصنیف کردہ در موحی و در امامت و در ذکر رادعہ و طبعی مہربان و معمرہ و از کتب اوسب کتاب شیخ و علام و کتاب لمانیہ ابواب و کتاب الزکوة علی ارسطاطالین. شیخ کفیؑ و رسد کردہ از عمیر بن یزید کہ گفت: پسر برادر ہشام، ازل بصرہ مذهب جہمیہ بود و خبیث بود و از من خواہی کہ دیکہ و در خدمت حضرت صادقؑ بموم نایا آن حضرت مباحثہ کند گفتم: من ببن کار نمی کنم مگر بعد از آنکہ آدن حاضر کنم. خدمت آن حضرت رسیدم برای ہشام در صہبیدم حضور آدن داد و چون چند ہمدی برداشتم کہ بیرون ہم یارم آمد یسنی و حیاض ہشام. در گشتم خدمت آن حضرت و گفتم کہ او دانش و خصال نازدہ فرمودہ: بر من خوف نازی؟ من حال کشیدم از فقر خود و دانستم کہ بفرشی کردہ ام پس با حال حجاب بیرون آمدم و ہشام را اعلام کردم، ہشام خدمت آن حضرت مراجعت شدہ چون خدمت آن جناب رسید آن حضرت سوالی را فرمود کہ ہشام خبر آن رساند و مہر

حواست حضرت ابی او مهذب فاضل همام چند روز در اضطراب و در حدود تحصیل جواب بود حرالامر حوائی میبافت، پس خدمت آن حضرت رسید آن جناب او را حیر داد. دیگر باره آن جناب مسأله دیگر از او پرسید که در آن بود فساد اصل مذهب همام. هشام بیرون آمد معصوم و حیرت رده و چنانچه در مذهب و حیرت بود که به من گفت که دفعه سوم برای من انداز بگیر که خدمت آن حضرت برسم حضرت ابی فاضل موضوعی را داد. حیرت برای ملاقات او تعبیر کرد، همام در آن موقع رفت و فرمود که حضرت صادق (ع) سرباز آورد چنانچه هیبت و خشم از آن حضرت بر آنکه سوار است نکند و اندک ریاضت قرب نکند بداند، حضرت همام هر چه استناد همام چندی نگفت: لاجرم آن حضرت تسبیح بر او هشام گفت یقین کردم آن هیبتی که در آن حضرت به من رسید نبود مگر از جانب خدا و از عظمت مرتبت آن حضرت برد خداوند، لاجرم رنگ مذهب خود نمود و منتهی شد به دیس حق و پیوسته خدمت آن حضرت می. بعد از آن همام اصحاب آن حضرت معروف گرفت.

شیخ مفید فرموده که هشام بن حکم از کتب اصحاب حضرت صادق (ع) است و فقیه بوده و روایت کرده حدیث بسیار و در کتب معتبره حضرت صادق (ع) روایت آن حضرت، حضرت امام موسی (ع) روایت می کند به ابو محمد و ابوالحکم است و مولی سر شیبانی بوده و در کوفه اقامت داشته و رسید مرید و بسند معاصر نزد حضرت صادق (ع) به حدی که در من خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت حواله و خطی بود و در مجلس آن حضرت شیخ شیبانی بود. مانند خمران بن اعین و قیس و یونس بن یعقوب و ابو جعفر مؤمن طاق و غیر ایشان پس حضرت او را بالا برد و بشانید او را بالا داشت. جمیع ایشان حال آنکه هر که در آن مجلس بود پس از همام پیشتر بود پس چون حضرت دید که این کار یعنی تقدیم هشام بر همه بزرگان آمد به ایشان فرمود: هیا باصرتنا یغلبه و لسانه ویده، این ناصر خاست به دل و زبان و دست خود را پس سوال کرد هشام از آن حضرت از اسماء الله عز و جل و آنستغاثان حضرت را و از جوامع داد و فرمود به او که: یا فیهی دای همام فیهی که دفع کسی به آن دشمنان معاند ما را؟ هشام گفت: بلی حضرت فرمود: نعمتک الله عز و جل به و بختک.

از هشام نقل شده که گفته: یا الله هیچ کسی در مباح و حرام معصوم و مغلوب ساخته ن امرور که در این مقام ایستاده ام و مباحه و مضاربات همام بن حکم مشهور است و منافره او با آن مرد سامی در خدمت حضرت صادق (ع) و معاند او با عترة و عبید معمری و با بریده و منافره او با منکعبین در مجلس یحیی بن خالد برمکی هر کدام در جای خود به شرح

رفته و مباحثه او در مجلس بحسب داعیه آن شد که هارون الرشید در حدود قتل او برآمد، لاجرم هشام را به او به کوفه فرستاد و بر مسیر بتأمل وارد شد و ماحوش مسحی شد و مردی به او اطلاع داد: بشیر گفت: طیب بری می‌باشد؟ گفت: من جوانمرد و ۹۰۰۰۰۰ یی اهل حاضر گم شده هشام از ایشان پرسید که مرص می‌باشد؟ گفت: بدنامیم و بعضی گفتند: نامیم، از آیهانی که ادعای دامن کردند پرسید که مرص چیست؟ آنچه به نظر سال رسیده بود گفت: گفت: خروج اسب مرص از قفس است به جهت آنچه به من رسیده از خرقه، و به هم از عیب و فساد خود

و بالجمعه چون طالب احتضار پیدا نمود به بشیر گفت: هر گاه من مردم و هر غسل و کفن کردی و از کفن تجهیز من قانع شوی، من تو دل شب میروم و بر تو ثواب بگذارم و پشعه ای بویس که به هشام بن الحکم است که امیر در نجف او بود از دنیا رفته کرده و بن به جهت آن بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته بود که نشانی او اینست، خواست با ایشان خلاص شود مسیر به همان دستور العن روانه کرد، چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند قاضی و صاحب معونه و معدن همگی او دیدند و گاهی خود به شمشیر و برای رشید فرستادند رشید گفت: الحمد لله که حد کفایت او را کرد و مسو بین او که حبس کرده بود رها کرد

وودی عن یونس بن هشام بن الحکم کان یقول: اللهم ما علمت و انزلت من حیر منصوص و غیر منصوص عن رسول الله و اهل بيته الصادقین صلوات الله علیهم حسب عناهم عندک فتقبل ذلک کلمه عنی و عنهم و اعطی من جریل جرائک حسب ما انت اقله

نهم - موسی بن عبد الرحمن مولی آل بقطین

عبد صالح حدید القدره عظیم المهره، وجه اصحاب و از اصحاب اجتماع است و است شده که در انعام هشام بن عبد الملک متولد شده و حضور با اهل بیت را دو ماهی صف و مروه ملاقات کرده و یکی از حضور را روایت نمود و هم گفته که حضور با صادق (ع) دیدم در وصه یجمعین (ع) که مدینه عمر و غیر آنها می خواند و منکم شد که از او سوال کنم و حکم

۱۰ از یونس بن هشام که هشام بن حکم می گفت: خداوند آنچه من عمل کرده و می‌نماید، کارهای خیر را دهد و غیر واجب شد به پای رسول خدا و آل صافعی (ع) محبوب تا به حسد خدائی که نزد او تافت و طعمه بین اهل بیت می دزدانان پدید و از یادش فریاد خود به هر اندازه که خود شایسته آنی به من بیست

رویت کرده از حضرت کاظم و صاحب زین العابدین و حضرت رضا علیه السلام اشاره می فرمود به سوری او در عدم و جزا و امثال کسر است که واقعه مال سیاوی ده او دادند که میل به سوری بسیار کند و اسباب نمود از قبول کردن آن مالها و بر حق ثابت بماند.

شیخ مفید علیه السلام به سند صحیح از ابو جاسم جعفری رویت کرده که عرصه که دم بر امام حسن عسکری علیه السلام کتاب پوم و لینه بود بر او فرمود: این کتاب نصیب کیست؟ گفت: نصیب یه بی مولی آل یحیی، فرمود: عفو می نماید حق تعالی او را به هر حرمی عوری در روز قیامت و در ره بیت دیگر است که از او بی ناله آخر آن تصحیح کرد پس فرمود: این دیس من و دیس همگی پدران من است و نمانش جو است و بالجمعه در سه دو بیت و هشت نه حجت حد پیوست و در خبر است که حضرت رضا علیه السلام سه دفعه بهشت برای او حاصل شد.

از فضل بن ساذان روایت است که حدیث کرد مرا عبدالمعز بن حسن مهندی و او بهمین فهمائی بود که من دیدم و او کتب حضرت رضا علیه السلام و از خواهر او بود گفت سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام پس گفتم که همان من می دانم ملاقات کنم و در هر وقتو بحسن احم دور است و دسم همیشه به شما می رسد پس او که بگیرم معلوم دین خود را فرمود بگیر از یو یعنی بن عبدالمعز و هم از حضرت مروی است که فرموده یونس در میان خود مثل سلمان فارسی است در زمان خود و یونس کنی در قفسه و تفسیر و مثالب و غیره نصیب کرده مثل کتب حسین بن سعید و زیادتر.

و روایت است که حوٹ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرد در حد قوام و وکلاء آن حضرت اموال بسیار بود، چوب پشان طمع در آن مال کردند لا حرم مروت آن حضرت را از تنگتر کم دند و واقف شدند و در زیاد هندی عهده داران اشراف می بود و سردینی من ای حمزه سی هرا و بر آن وقت یونس بن عبدالمعز مردم را به امامت حضرت و صاحب زین العابدین می خواند و ایثار می کردند و قه، پشان برای او پیغام دادند که برای چه مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت می نمائی اگر معصود تو مال است ما تو را از مال می نیاز می کنیم و زیاد هندی و عینی بن ای حمزه صابر شدند که ده هزار دینار می به او بدهند که او ساکت شود و بشنید، موسی گفت: ما رویت کرده بیده یم از صاحب زین العابدین که فرموده اند: هر گاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر کند عدم خود را، پس اگر نکردیو ایمان او او بدعت خواهد شد و من بجهاد تو دین و امر خود را برک نخواهم کرد بر هیچ حالتی، پس آن دو نفر دشمن او شدند و ظاهر که دند مطلوب خود را

مؤلف گوید یزید و یزید که یونس عقل فرمود به نحو دیگر میروا رفته و با چیر است
 که حصیر ب سوزانده فرمود هرگاه ظاهر سد بدعت در است با پس باید ظاهر که عالم
 عدم خود را اگر نه را و باید بدعت جدا و ملائکه و هم دم جمعاً و بدان که روایات در باب
 بدعت بسیار است و او در ماده که هر کسی که بیسم کند در صورت بدعت گذارنده پس به
 تحقیق عباد کرده در حجاب کرده اند خود و نیز روایت شده کسی که برودید به صاحب
 بدعت و یزید و یزید که او را همانا رفته است به جهت حجاب کردن اسلام و را بدی
 روایت کرده در حصیر را سوزانده که فرمود کسی که عملی کند در بدعت خارج مدار او را
 شیطان با عبادتش بعضی شیطان او را به خود وا گذارد و منتر من سوزانده عبادت خود را به
 حصیر کند و طوط خوشیه چه او را و اَلْقِ عَلَيْهِ الْخَشْوَعُ و اَلْيَاكَا و بیخند بر او خسوع و گریه
 اَلْاَلْمِ غَيْرِ ذَلِكَا.

روحی کردیم به حال یونس و روایت است که یونس در چهل برادر بد که هر روز به
 دیدند بشاد می رفت و به ایشان سلام می کرد آن گاه به منزل خود می آمد و طعام می خورد و
 مهیا می گشت برای نماز پس می نشست بر ای مصیبت و بالبع کتاب.

مؤلف گوید ظاهر آن است که این چهل نفر برادران دینی او بودند و در این کار یونس
 می خوانسته که یزید را عیب گرفته باشد و نیز ویت شده از یونس که گفت: عَفْتُ بِشَرِّ
 مَنَ وَاسَمْتُ عَمْرِي سَهْ ثُمَّ اَجْعِدْ يَحْيٰى يُونُسَ كَفْهَ كَهْ مَن بَسَمَ سَالِ سَكُوفَ كَهْ دَمْ يَحْيٰى
 صرجه از من میبرد میداد جواب نمی دادم و بیستم سال سؤال کرده شدم و جواب دادم: پر
 محسوس در صورتی است که شیطان مجهول خوانده شود و اگر به صیغه معلوم خوانده شود
 یعنی بیست سال سوال کردم و بعد از آن دیگر از مسائل جواب می دادم.

و مدائح یونس بسیار است و از جمله ای از روایات معلوم می شود که برای او اصحابش
 به می گفتند و بطغی احوال فاسده او سب می دادند و در آخر است که و فنی با می گشت که
 بسیاری از این اصحاب در حوض می گویند و یاد می کنند تو را به خیر خوبی گفت شاهد
 می گیرم که من بیکه هم کسی که از برای او را امیر المؤمنین علیه السلام نصیبی است یعنی از
 سعید اوست پس در حدیثی که در آن آمده گفته

حُكِيَ أَنَّهُ حَجَّ يَوْمَئِذٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ جِزَّةً وَاعْتَمَرَ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ عُمْرَةً وَاتَّفَقَ النَّاسُ
 عَلَيْهِ أَنَّهُ عَنِ الْخَالِدِ وَ يَقَالُ أَنَّهُ عَمَ الْأَمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ مَضَى وَتُكْرِمُ سَهْلُ الْقَدِيرِيُّ وَالثَّقَلِيُّ حَبِيبُ
 وَالثَّقَلِيُّ الشَّيْخُ وَالثَّقَلِيُّ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

و هي الفضل بن شاذان قال ما نشأ في الإسلام رجل من سائر الناس كان أفقه من سنان العازقي
 رضي الله تعالى عنه ولا نشأ بعده رجل أفقه من يونس بن عتيق رضي
 عنه الشهيد الثاني أورده الكشي في دمه نحو عشرة أحاديث و عاجل الجواب حظ يرجع إلى صاحب
 نقض بسندها و جهالة بعض رجاله و الله اعلم بحاله

دهم - یونس بن یعقوب البجلي البدهني پسر خواهر معاویة بن عمار

کنات عمماء در حق او محض است، شیخ طوسی (ع) فرموده: او ثقه است و در چند
 موضع او را تعدیل کرده و شیخ صدوق و از فقهاء اصحاب شمرده و شیخ نجاشی فرموده که
 او از خواص حضرت صادق و کاظم (ع) بوده و وکالت دایم از جانب حضرت موسی (ع)
 در مدینه در انجام حضرت رضا (ع) وقت کرده و از جانب مولی امر او شد، و یونس صاحب
 امر است بود مرد اشاع و مؤثق بود، فاضل به امامت عبدالله افطح بود پس خروج کرد به حق و
 ابو جعفر بن بابویه فرموده که او فطحنی است و شیخ گشتی نیز از بعضی روایت کرده فطحنی
 بودن او را و ظاهر است که رجوع به خویش بوده چنانکه شیخ نجاشی فرموده
 و بالجملة روایاتی در مدح او وارد شده و در زیم حضرت رضا (ع) دو مدسه وفات کرد
 آن حضرت امر فرمود به حوط و کفن و جمیع ما بهیاج او و امر فرمود موالی خود و موالی
 پدر و جد خود را که در جنازه او حاضر شوند و فرمود یا ایشان که بن میث مولای حضرت
 صادق (ع) است که در عراق ساکن بوده از بی او در بیع قبر نکند و اگر اهل مدینه گفتند
 که این مرد عراف است ما نمی گداریم در بیع دفن شود بگویند پس مولای حضرت
 صادق (ع) است در عراق ساکن بوده اگر شد نگهدارید ما او را در بیع دفن ما هم
 نخواهیم گذاشت - که موالی خود را در بیع دفن بمانید پس او را در بیع دفن نمودند
 و روایت است از محدثین ویند که گفت وری هر چه عمر بن موسی رفته بودم که
 صاحب مقبره و بعضی میامیر عبرستان (ع) در مس مد و گفته این شخص کیست که حضرت عیسی
 بن موسی الرضا (ع) مرا امر فرموده که ما بیاشم بر قبر او پچهل ماه تا چهل روز هر روز یک
 مرده را رو سگ او راوی است و هم صاحب مقبره گفت که سر بر پیغمبر (ع) برد من است
 پس هرگاه مردی از من هاشم می برد آن سر بر در شمس خدا می کند من می فهمم که کسی از

پشان مرده و به خود می‌گویم که کی مرده‌ام؟ ایسان؟ چو ر صبح شود از وقت مرده‌ام و شب و صبح از مرده‌ام و در میان آن سر پر چند که در من گفتم کی از پشان مرده‌ام کسی که از پشان ناخوشی نبودا همین که روز شد مدتی بود من و آن سر پر اگر فتنه و گفتمند می‌لای ای عیبدالله الصادق (ع) که در عراقی با کس بوده و صابا کو ده.

و محمد بن ویدار صفوا از من یحیی نقل کرد که گفتند گفتم به حضرت امام رضا (ع) که حدایت شوم، خوشحال گردم از آن لطف و محبتی که در حق یونس نمودی، فرمود: یا از لطف خدا و حسا او بیست که او را نقل کرد از عراقی که جواری به حضرت علی (ع) و روی می‌خداست. انظرُوا إلى ما هم الله به يؤمن، فبفضله الله تجاوروا بر مؤمنه صلى الله عليه وآله وسلم.

تمام شد احوال حضرت امام موسی بن جعفر. صلوات الله علیه و بعد از من بیاید احوال حضرت ثامن الائمه المعصومین علی بن موسی الرضا علیه و علیهم السلام.

باب دهم



در تاریخ امام شمس ضامن، زبدة
اصغیاء و پند غرباء، مولانا
ابوالحسن علی بن موسی الرضا
عیه آلاف التحية والثناء

و در آن چند فصل است

فصل اول

در ولادت و اسم و کنیت و لقب و نسب آن حضرت است

بدان که در تاریخ ولادت اجاب اختلاف است و شهر آن است که در بارنهم بنی القعدة
سه صد و چهر و هشتاد و مدینه عشره مبرکه منته و بعضی یازدهم بنی الحنظه سه صد و
پنجاه و سه گفته اند که بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام نو دهم پنج سال و موافق روای او
که شهر است ولادت حضرت بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده به نیم شب و
حضرت صادق علیه السلام آرزو داشت که این جناب را در کتب چه بکند که از حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که مکرری
بر می فرمود که عالم از محمد علیه السلام صد و است و کاسکی می گوید در کتب می کردم پس به
درستی که او همان امیر المومنین علی علیه السلام است

و مبع صدوق روایت کرده از پدرش سمع که گفت ملاقات کردم حضرت صادق علیه السلام
و در راه مکه و با جماعتی بودیم گفتم به او پدر و مادرم فدای تو باشم اما ما را پادشاه و
مرگ چیزی است که هیچ کس را آنگه نبردی چیست پس بدین چیز نگاه نکردم و ایست
مابندگان خود حضرت فرمود روز پنجشنبه سال هجری پنجاه و یک سال است در دنیا و نکرد
به پسرش موسی علیه السلام و در اوست علم و حلم و فهم و جود و معرفت به آنچه محتاجند مردم
به باشد آنچه اختلاف می کنند در امر دین خود و او است حقیق و حسن خبر
و جواب حق و او در این است از در خانه خداوند تعالی و در او صفتی است بهتر از آنچه پس

گفتم پدر و مادرش فدای تو باد. صفت پنجست: فرمود بیرون می‌آید و خدای عز و جل از او فادرس و فم‌بدرس بر آفتاب و نو و هم و حکم پس اصـب بهیمن رانیده صده و بهیمن نور سیده محفوظ می‌دارد به او خدای جلای جنوبها را اصلاح می‌کند به او میاد مردم نه عیـه را و انعام می‌دهد به او پراکنده و التیام می‌دهد به او سگستر و می‌پوشاند به او تـه و میسر می‌کند به او گرسنه او پس می‌سازد به او مرسـن و و هر ده می‌آورد به او باران او مطیع و هر مایه‌دار او سوزندگـب، بهیمن پس مردم ناسد در هر حال، حـه در حال کهوت و میسـالگی و چه در حال کودکی و جوانی سیاهد پیدا می‌کند به سبب تو عشیره او پسر او رسیدش به دیوخ، سخن او حکمت است و حاموشی او علم است به بیان می‌کند برای مردم آنچه را که اختلاف است در آن. (الخ)

علامه مجتبی (ع) در جلاء الصوب در حواله حضرت امام رضا (ع) فرموده: اسم سریدن حضرت عی و کیت، حضرت ابوالحسن و مـهـو تر بن القاب، حضرت ابوالحسن و صایر و غاض و رضی و وفیق، قره اعین المؤمنین و عیظ الملحدین بر می‌گفتند

این بابویه به سند حسن از جر نطی، وایست کرده است که به خدمت حضرت امام محمد تقی (ع) عرض کردم که گروهی از مخالفان شما گمان می‌کنند که والد بر رگوار شمر مامو، منتق به رضا گردانید در وفی که آن حضرت را برای و لایم عهد خود اختیار کرده خصوصاً فرمود به حد سه گند که دو و غ می‌گفتند بلکه حتی تعالی او را نه صامسمی گردانید پس بلکه پسندیده حد بود و اسمال و سور حد و ائمه شدی (ع) در میم از او حسود بودند و او را برای امامت پسندیدند گفتم: آیا همه پندوان گذشته سو پسندیده حد و سو و ائمه (ع) بودند؟ گفت: بنی گفتم: پس به چه سبب او را در میان ایشان به این لقب گرامو مخصوص گردانیدند؟ گفت: برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی بودند چنانچه موافقان او آنان از او حسود بودند و اتفاقاً دوست و دشمن را حشمت بی‌از او مخصوص از حضرت بود پس به این سبب او را نه بر اسم مخصوص گردانیدند

و درص به سند معتبر از سیماز بن حفص روایت کرده است که حضرت امام موسی (ع) پیوسته فرمود: پسندیده خود را رضا می‌نامد و می‌فرمود که بخوانید فرموده مرا و گفتم به فرمود خود رضا و جو با آن حضرت خطاب می‌کرد آن حضرت را ابوالحسن می‌نامیدند

پدر آن حضرت ابوسـ (ع) و مادر آن حضرت ام‌ولدی بودند که او را شکم و بجمه و روی و سکن و سمانه و ام‌البیسی می‌نامیدند بر بعضی حیوانات و صغیر و شقره نیز گفته‌اند

و این یاقوتیه به سند معتبر از عمی بن مبثم روایت کرده است که حمیده مادر امام موسی علیه السلام که از حمده اشرف و برجگان عجم بود کنیز خریده و زور به نکم مسیحی گردانید و به جاریه سعادت عنایت بهر بن رانده بود در عمل و دین و حیا و خانوار خود حمیده را بسیار معظم می نمود و از زوری که او را خرید هرگز نبرد او نمی نشست برای معظم و احلال او بهر حمیده زوری تا حضرت امام موسی علیه السلام گفت ای مرد گریه نمی نکم جاریه ای است که می ار او بهر نایب دقام در برکتی و محاسن حلالی و می داسم هر نسبی که از او به وجود آید پاکیزه و مطهر خواهد بود و از به تو هر چشم و از تو النعمان می کنم که عذاب حرم او بماند چون حضرت امام رضا علیه السلام از او به وجود آمد دو آیه ظاهره مسیحی گردانید و حضرت امام رضا علیه السلام شیر بسیار می شنید، زوری صاهره گفت که هر صیغه دیگری به هم رساند که می باری کند گفت مگر می کنی تو گوی می کنی؟ گفت دروغ نمی توانم گفت به خدا سوگند که شیر من کم است و کنی یوافل و اورانی که پیشتر اسمم [و آیه بها عادت کرده بودم به سبب سیر داده کم شده است و به این سبب معذب می خواهم که اوران خود را برکسمانم و به سند معتبر دیگر روایت کرده است که چون حمیده حجه مادر امام رضا علیه السلام را خرید شعی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ادب جواب دید و حضرت ن او گفت که ای حمیده، حجه را به هر مرد خود موسی نمیکند که از او فرزندی به هم خواهند رسید که بهرین اهل زمین باشد و به این سبب حمیده حجه را به حضرت بعثت و از پدر به بود و یقیناً به سند معتبر از هشام روایت کرده است که گفت زوری حضرت امام موسی علیه السلام از من پرسید که یا حیر داری که کسی از نرود و سال مغرب آمده باشد؟ گفتم نه، حضرت فرمود که بلکه آمده است یا نبویم به مرد او پس حضرت با سواد مسد و من در خدمت حضرت سوار ساختم چون به محل معهود رسیدیم دیدیم که مردی از تاجر عرب آمده است و کنیز از او و غلامان بسیار آورده است حضرت فرمود که کنیزان خود این را عرضه کن او نه کنیز بیرون آوردی هر یک را حضرت می فرمود که بهی حو اعم پس فرمود که دیگر بیار گفت دیگر کنیزی ندارم، حضرت فرمود که داری و باید که بیاری. گفت نه خدا سوگند که ندارم مگر یکا خاتره بیمار حضرت فرمود که او بیار چون او مضایقه کرد حضرت مراجعت کرده زور دیگر مرده بود و سواد فرمود که به هر قیمت که بگوئی از حاربه بیمار را بی من خریداری کن و به مرد من آور چون رسم و کنیز کار طلب کردم قیمت بسیاری برای او گفت گفتم من به این قیمت خریدم گفتم من می دانم و حتم و بیکن مرا خبر

ده که این هم دگر بود که دیو را با من هم او بد گفتیم مردی است از منی هاشم گفت از کدام
سینه منی هاشم؟ گفتیم بیس از این منی هاشم گفت. بدان که من این کبیر را از اقصای بلاد
معرب خریدم. ردی ری از اهل کتاب که من کبیر را با من دید پرستیده پر ۱۰۰ گنج
آورده ای؟ گفتیم این برای خود خریدیم. گفت سر او را بیست که من نیز بردم مانند او
کسی نباشد و می بیند که این کبیر مرد بهرین اهل زمین باشد و جور نه نصره او در ید بعد از
اندک مانده پسری او ۱۰ و جود ید که من مسافر و معرب او را اضاعت کند پس بعد از
اندک وقتی حضرت امام رضا (ع) از او به وجود آمد

و در قرآن عظیم و الهات الوهیه است که حضرت امام موسی (ع) فرمود به جماعتی از
اصحابش وقتی که بکنم را خریدید به حد قسم که من خریدم این حازه مگر به امر خدا و
و حق خدا سوال کردید از این حضرت از آن فرمود در بیس که من جواب دادم مدیده مرد مر
حترم و پدرم (ع) و با ایشان بود سقه ای از خریر پس آن پادشاه خریر را باز کردند پس آن
پادشاهی بود و در آن صورت این حازه بود پس حد و پدرم با من فرمودند که ای موسی
هرامه خواهد شد از برای تو از این جاریه بهترین اهل زمین بعد از تو و امر کرد هر که
هر وقت از مردم مسعود به دنیا آمد او را عینی نام گذارم و گفت رود است که خدای عالم
ظاهر کند به او علل و کتب و رحمت را پس خوب به حال کسی که او انصاف کند و وای
بر کسی که او را دشمن دارد و انکار او کند

شیخ صدوق به سند معتبر از حجه مانت مروی را یاد کرده است که گفت چون خامنه
سند به فرزند بررگوار خود به هیچ وجه نپذیرد حمل در خود حساس می گردم و جسور به
خواب می رفتم صدای سبیح و بھیر و عجیب حتی تعالی از شکم خود می شنیدم و حانف و
بر سال می شدم و چون سید می شدم صدای منی شنیدم و چون آن فرزند سعادت از من
میل شد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر خود را به سوی سماء بلند کرد و
بهای مبارکش حرکت می کرد و سختی می گفت که من می فهمیدم در آن ساعت حضرت
امام موسی (ع) به من آمد و فرمود که گوار باد و پادشاه حجه کرمان بروردگار من پس

فرزند سعادت را در حلقه سیدی پیچیده و به آن حضرت دادم. حضرت در گوش راست
اذان و در گوش چپ اقامه گفت و ابواب طبیب و کامل را به آن آمد بر دست پسر به
دست من داد و فرمود که بگیر بر آن که این بچه نماند در این و حجت خداست بعد از

و این نامویه به سه معنی از محققان یاد و ثبت کرده است که گفته از حضرت امام موسی علیه السلام شیعیه در روزی که حضرت امام علیه السلام مدینه آمدند می فرمود که بن فرزند من حبه کرده و پاک و زکیر و مبد شد و جمیع همه چهره من در من سوزد و بیکی و میجی بر من صبح حبه نشان می گردانیم از برای متانت است.

نوش خاتم آن حضرت علیه السلام لا اله الا الله و الله اعلم و روایی دیگر حسب نقل بوده. فقیر گوید که این دو روایت مناقض با هم ندارند زیرا که آن حضرت را دو انگشتر بوده یکی از حوتس به ده و دیگری از پشش به ده و سبده به ده چنانچه سیح کنیسی و یث کرده از موسی بن عبدالرحمن که گفته سوال کردم از حضرت ابوالحسن علیه السلام از عش انگشترش و انگشتر پدرش فرمود عش انگشتر من باشد الله لا قوة الا بالله است و عش انگشتر پدرم حسب الله است و بن انگشتر هم از آنکه من در انگشتم می کنم.

فصل دوم

در مختصری از مناقب و مفاخر و مکارم اخلاق ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام است

مکتشف باد که فضائل و مناقب حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به چندان است که در حیرتالبد و یاد و پاکش انحصار در موارد و فی الحقیقه فضائل آن جناب علیه السلام بحساب نمی آید و سائر گاه اعمال سمر در است
وَلَقَدْ أَجَادَ أَبُو مُوسَى فِي قَوْلِهِ وَهُوَ عِنْدَ هَارُونَ الرَّشِيدِ كُنِيَ فِي لَمَنَابِ الْأَعْمَامِ عِنْدَ الْخَاسِرِ كُنِيَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ

فَسِ حُلُومِ السُّورِ وَشِعْرِ الْيَدِ	قَبْلَ لِي أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طَرَفًا
يَشْعُرُ الْفُؤَادُ عِشْرَتِي مُجِيبًا	لَكَ مِثْلُ خَوْصِ الْكَلَامِ بِظَنِّ
وَالْحُجُومِ الْوَلَدِ تَجَمُّعِي عِندَ	عِشْرَتِي مَا تَرَكْتُ مَدْحَ أَبِي مُوسَى
كَأَنَّ حُسْنَ بَلَدِي حَادِيًا لِأَهْلِيهِ	قُلْتُ لَا أَسْتَطِيعُ مَدْحَ إِمَامِ

و ما به وجه دیگر گویند که در حدیثی در فضائل و مفاخر گوید که در حسب فضائل او به هر چه نظر و آید از محارفات کثرت می آید.

اول - در کثرت علم آن حضرت است

شیخ طبرسی روایت کرده از ابو القاسم هروری که گفت: ب پدر عالمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام و زیاده او عظمی مگر آنکه مهادت داده مثل آنچه من شهادت دادم، و به تحقیق که جمع کرد مأمور در معجزه های متعدده جماعتی از علماء ائمه و معتمدان متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کند و آن حضرت به تمام بشال عذبه که ده هجری اقرار کردند بر نصیبت او و تصور خودشان و شنیدم از آن حضرت که می فرمود: من می شنیدم در وصه مورخ و علماء در مذبحه بسیار به ده و هرگاه از مسأله ای عاجز می شدند جمیعاً به او رجوع می دادند و مسائل مشککه خود را برای من می فرستادند و من جواب می دادم.

ابو القاسم گفت و حدیث کرد مر محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدر من که می گفت پدرم موسی بن جعفر علیه السلام با پسران خود می فرمود که ای نولاد من برادر شما علی بن موسی علیه السلام عالم آل محمد است، در او سوال کنید معالم دین خود و حفظ کنید هر مایثات او را همان می شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که می گفت: به من می گفت که عالم آل محمد علیه السلام در صدد به دست و ای کاش من او درک می کردم. همان او همان امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

دوم - [مردم داری و عبادت و زهد]

شیخ صدوق روایت کرده از ابراهیم بن العباس که گفت: هرگز ندیدم که خبیب ابو الحسن الرضا علیه السلام کسی را به کلام خویش جفا کند و ندیدم که هرگز کلام کسی قطع کند (یعنی در میان سخن او سخر گوید تا خارج شود از کلام خود و رد نکرد حاجت حدیثی که مقدور او بود بر و ده و هیچ گاهی در حضور کسی که با او نشسته بود دراز نرود و در مجلس مقابل حدیث خود تکیه نمی فرمود و هیچ وقتی ندیدم او را که به یکی از سوالی و علامان خود بدگم بد و فحش دهد و هیچ گاهی ندیدم که آب دهان خود در دهان بکشد - بسخه) و هیچ گاهی ندیدم که در حده خود قهقهه کند بلکه خنده او تبسم بود و چهره خلوت می فرمود و خط از طعام برداشته می نهادند ممانیک خود تمام سر سفره می طلبید حتی دربان و مبراهن خود او و به بها طعام میل می فرمود و عادت آن جناب آن بود که سیه کم می خوابید و

بیشتر شبها از آن شب ناله صبح بیدار بود، و زود بیدار می‌گردد و ناله روزی که پنجشنبه از آن ماه و پنجشنبه حر ماه و چهارشنبه میال ماه باشد از او صوت تشنگی می‌فرمود و زود بیدار می‌شد و میخوابید و آن حضرت بسیار حساس می‌کرد و صدقه می‌داد در پنهانی و بیشتر صدقات او در شبهای قار بود پس اگر کسی گمان کند که مثل آن حضرت وارد فصل دیده است پس تصدیق نکند او را

از محمد بن ابی عقیل نقل است که حضرت امام رضا (ع) در شبها بر روی حصیر می‌نشست و در میان بر روی پلاس و جامه های عبیه و سرسه می‌پوشیدند و حیوان برای مردم بیرون می‌آمدند و شب می‌فرمودند

سوم - رسیدگی به مستمندان

شیخ حل احمد بن محمد برقی از بنویس از معتمد بن خلاد روایت کرده است که هرگاه حضرت امام رضا (ع) طعام میل می‌کرد کاسه برگی نزدیک سفره خود می‌گذاشت و از هر طعامی که در سفره بود از بهشت بر می‌آورد و مقدار آن بر می‌داشت و در آن کاسه می‌گذاشت پس امر می‌کرد که بر حسب کسب بهشت کند آن وقت تلاوت می‌کرد یا قل لا تأثم القبیح حاصل این آیه سریع و آیات بعد از آن که صاحبان میمنه و اهل بهشت در عقبه (یعنی آخر محبت و محالست نفس) داخل می‌شوند و ر عقبه وارد کردن شده ای است از رقیب با طعام خوردن است در و گرسنگی به بیمی که راهی هر آب و حوشی باشد یا مکی که از بیچارگی و فقر خاکسوز باشد پس حضرت تمام طعام می‌فرمود که خداوند عز و جل داد بود که هر انسانی قدر آن را در کردن شده ندارد پس قرار داد برای یشکل راهی به بهشت یعنی معاینه آرد که در بنده اطعام راهی را داد که هر شصت برآید به سبب آن راه بهشت گیرد و به بهشت رود

چهارم - ساده زیستی

شیخ صدوق در عیون روایت کرده از حاکم ابوعمی بیهقی از محمد بن یحیی صوفی روایت گفت حدیث کرد هر مادر پدرم و نام او عدد بود گفت که هر با چند گیر از کوفه خریدن و

من خانه او بودم. کوفه پس مرا نزد امامان و رؤسا و گویا در خانه او در بهشتی بودیم از راه کُل و شَم و طیب و ر. بسیار پس مرا او به امام رضا (ع) بخشید و چون به خانه او آمدم بهار بیافتم و می‌فرمایند که آنجا بود که در شب بیدار می‌کرد و به نماز و امری دایم و این از همه بر ما صاحب بر بود پس من اورد. می‌گفتم که از خانه او بیرون دیم تا مرأیه چند من عبدالله بن عباس بنحیه و چون به خانه او آمدم گفتم که در بهشت دحم ساختم.

صوبی گفت: من هیچ نمی‌دیدم عافیت. پس چندیام و سخی بر از او، و او در صبه در بیست و هفتاد و نهم و محبت صد سال داشت و از او خبر امام رضا (ع) را می‌پرسیدند و او می‌گفت: «من از احوال او هیچ چیز یافتم مگر این که می‌دیدم که به عود هندی بخور می‌کرد و بعد از آن گلاب و مشک به کار می‌برد و نماز صبح که می‌کرد در آن وقت می‌کردیم نه سجده می‌رفت و سه بر نمی‌داشت. با آفتاب بنده می‌شد پس بر می‌خاست برای کارهای مردم می‌نشست تا سه می‌شد و کسی نمی‌توانست آواز بلند کند در خانه او هر که بود و تا مردم کم سخی می‌گفتند و چند من عبدالله میرک می‌جست نه پن جند و مر و روری که امام او را نه وی بخشید او را قُدیر و صاحب ریعی فراز داد که بعد از مرگ او آزاد باشد و فنی خالوی او عباس بن حنفی مدبر بر او احضل شد از پس کبر او را خوش آمد و بعد من گفتم این را به من بیخشید گفت: این قُدیر و است. عباس بخواند.

یا عذر و کس یا سبک و القدر
و ساند و لم یحیی بکوالله

دام کبیر غالباً عذر است به عین یا عطفه و ذال بی نقصه یعنی بی وائی و عرب اعتدال بی داعیه دام می‌کشد مثل عذر که هم از نامهای کبیران ایشان است یعنی ای مسعی به بی وائی ریب گرفت نه دام بی وائی و بد کرد و خوب کرد تا به روزگاری که سام به رایی و اس بهند.

پنجم - [عصم به قرآن]

و میر به سید سابق از ابو دکوان از ابراهیم بن عباسی روایت کرده که گفت: سدیدم هرگز حضرت امام رضا (ع) را که در آن جیزی بود سدید و ندانده و ندیدم از او دایمتر به احوال که در میان پیش ما زمان او گذشته است و مامون او را امتحان می‌نمود به هم موالی و او جواب

می گفت: و همه سخن او و جواب او و سبها که می آورد همه از هر آن صریح بود و او در هر سه روز هر آن را بختم می کرد و می گفت اگر خواهم باز کسی از سه روز ختم می کنم آن هم اگر به این ای می کند مگر بکه فکر می کنم در روز نفک می کنم که در چه چیز مرود آمده و در کدام وقت باز سده از این روی به هر سه روز ختم می کنم

ششم - [زهد]

و میر در کتاب مذکور از ابراهیم حسبی روایت کرده که مامون برای حضرت وصال علیه السلام حذیه ای هر ساله جنوا او بر برد آن حضرت و رفته کسی که اثر پیری و موی سفید در آن حضرت علیه السلام ندید گرفته شد و پرسید چو حضرت آن را بداد به مامون بازگردانید و این آیات را به او نگاشت:

لَمْ يَكُنْ كَعَسَى إِلَى كَعَسَى الْمُنِيبُ	وَجَدَ الْكَيْبَ يَحْظُ الْكَيْبُ
مَقْدُوسُ الثَّيَابِ إِلَى مَدَدِ	مَسْأَرِي مَوْصَلَةٍ يَوْمُ
سَبَّاحِي وَنَسْبُهُ طَوِيلًا	وَأَعْقُوهُ الْبَيْتَ عَسَى يُجِيبُ
وَهَبْهُ لَدِي قَدْ قَاتِ بَنُو	كَعَسَى بِهِ الْفُتَى الْكَدُورُ
وَرَوَّحُ الْخَانِيَا بِسَافَرِ رَأْسِي	وَمَنْ عُدَّ الْبَقَاءَ لَمْ يَشِيبْ
إِلَى الْبَيْضِ الْجَبَانِ يَحْدَثُ عَسَى	وَمَنْ هَجَرَ لَهْفَهُ سَاكِنُ
فَأَبَا يَكُنِ الشَّيْبُ مَعَهُ حَبِيبُ	فَإِنَّ الشَّيْبَ أَيْضًا لِي حَبِيبُ
سَاكِنُهُ بِشَقْوَى لَقَدْ حَسَى	يُسْتَرْقَى بِمَيْتِ الْأَخْشَى الْفَرِيبُ

یعنی پیری و موی سفید جیم مرگ هر به من داد و نزد پیری پند می گیرد عاقل به جمیع جوانی پیش کرده سوز بهای خود پس نمی رسم که او باز که تدبیر موضح خود رود باشد که مگریم بر جوانی و موجه کم بر او زمانی دواز و بعد از این سوز خود شایسته حجاب کند و هیبت جوانی که رحمت از دست باز می یابد نفس دروغ اندیش هر در آرد و او می افکند و برسانید و برسانید و شایسته جمال سعیدی سر من و هر که در زمانه و بعد از آنکه داد پیر گردد می بینم که زمان سعید بیکو کنار می کنند از من و در محراب پیشا هر نصیب و هر است پس اگر جوانی رفته در حالی که دوست بود پیری هم دوست من است رود باشد او هر اهی کنم به تقوای خدا ساخت کند میان ما و حل بر دینک»

مؤلف گوید که سیح عطاسی در این معنی چند شعری گفته که بی تناسب است و ذکرش در اینجا فرموده.

چو آنی گفت پیری را چه تغییر
که یار او می‌گریزد چون شوم پیر
چو پیر داد پیر سفر گشتار
که در پیری تو هم بگریزی از یار
چو آن سر کاسه‌ای سیح‌باب ویرد
چو سیح‌باب از عین شادی گریزد

هفتم - [عقل و بردگوانی]

شیخ کلبی روایت کرده از انس بن حمزه نقلی که گفت من در مجلس حضرت امام صادق علیه السلام بودم سخن می‌گفتم با آن جناب و جمع شده بود در برد آن جناب حدیث بسیاری و سؤال می‌کردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قامت گله‌گون پس گفت السلام علیک یا ابا رسول الله من مرشدی می‌باشم از دوستان خود دو سنان برداشتم و اجداد مؤمنان از حج برگشته‌ام و گم کرده‌ام راه را و بسبب بام چوبی که به سبب آن یک سر بر خود برسانم، بگم بگری می‌گردید که مرا ده می‌آنداختید به سوی شهرم و خداوند بر من نعمت داد (یعنی من در شهرم عی و مالدارم) پس در وقتی که برسم به شهر خود قصد می‌دهم از جانب شما به آن چیزی که عطف می‌فرمانی به من، چون که من فقیر و مسکین صاده بسیم حضرت به او فرمود بشین خود را بچسب کند و رد کند به مردم و برای ایشان ساجد می‌گفت تا آنکه پرکنده شده و باقی ماند آن خراسانی و سیمال خراسانی و حنیفه و من پس فرمود تا او حصص می‌دهد مرا در بخواب یعنی و هفت به حرم؟ پس سیمال گفت خداوند که تو را پیش آورد پس برخواست و داخل حج شد و سعی ماند پس بیرون شد و در رایسته و چروان آورد دست مبارک از دلای در و فرمود که جانب خراسانی؟ عرض کرد حاضریم در اینجا پس فرمود بگیر این ده سبب اشهری را و استعانت جوی به او برای محارجه و کافه‌های خود و می‌کشد به او و صدقه دهد آن از جانب من و بیرون رود که من تو را بیسم و تو مرا بیسی پس بیرون آمد سیمال گفت فدای تو شوم عذری وافر دادی و خمدم مودی پس چرا روی مبارک در او پوشاندی؟ فرمود از پرسش بکنه بیسم نامه موافق را در روی او به جهت بروردن حاجت عنه تا بشیعی حدیث شود خداوند عنه که بیهان کننده یکی معادل است با هفتاد حج (یعنی عیش؟) و افسه که تنه‌بانی مخلوق است و به مانند آن در آورده شده است آیا بشیعی کلام اول را

مسی آیه یوماً اطالب حاجه

جمع الی منی و وجهی بمانه

حاصل مصبوران است که مدح من کسی است که اگر دوری به جهت حاجی برد او
۲۹۱. می گردد به سوی اهل خود و آبروی من به خدای خود باقی است. رحمتی. فشار می کند
که به مدد سوال گرفتار منی شوم.

مواقف گوید که این شهر رسول در عتبات این دولت را می کرده پس: آن هر موده که
آن حضرت علیه السلام در خراسان در یک روز عروقه تمام مال خود بخش کرد، فصل بیست و نهم
که این عروقه است. هر موده بکعبه عتبات است پس هر موده عروقه است بهر البته جزیی را که به
آن طلب می کسی آخر و کرامت را از آن می

و بدان که رسول جسر به حضرت امام علیه السلام برای مسلمانان در سفر بود و بحر و رسیدن
به و من و خلاصی از اندوه و غم و غریب نافع است و گذشت در کدام حضرت صدیق علیه السلام که
بعید فرموده، آن حضرت به دندرس و فریاد من است و در ریاض حضرت است

السَّامِعُ عَلَى عَوْنِ الْغُفَّانِ: و من صارت به ارض خراسان خراسان اسلام بر فریاد من
بیچارگان، و کسی که گردید به من او می خراسان محل خورشید. این معنی حموی در
معجم از خراسان نموده

هشتم - [توجه به دوستان و شیعیان]

این شهر مشرب را آب کرده و موسی بن سیر که گفت من با حضرت امام رضا علیه السلام بودم
و نزدیک شده بود آن حضرت به دیوارهای طبرستان که شبیدم صدای شیوا و فغانی پس پی
صد رفسم آنگاه بر حوریم به جنازه ای چوب نگاهم به جنازه افتاد دیدم میدم به از رکاب
حالی که در از است پدیده صدی نزدیک جنازه شد و او را بعد کرد پس خود به آن جنازه
جسائید چنانکه یزد برادر خود در به مادر چمنانک پس رو کرد به من و فرمود ای موسی
من میباید هر که مسایعت کند جنازه دو مسی از دوستان مادر از گناهان خود بیزد شود مانند
وری که مادر شود شده که هیچ گاه من بر او نیست و خود جنازه را در دیک قبر بر زمین
بهاشتند دندم سید خود امام رضا علیه السلام به طرف من شد و مرا کنار کرد با خود آیه

حاجزه و ساید پس دست خود به نیب او نهاد و فرمود ای فلان بن فلان، بشارت باد تو وایه بهشت، بعد از این مباحثه دیگر و حبش و برسی برای تو نیست. من عرض کردم، فلانی تو شوم. آیا من شناسی بن شخص متب و حال اینکه به حداً می‌گفت که این بقعه رحمتی را تابه حال دیده و نیامده بودید؟ فرمود ای موسی آیا بدانی که بر ما که و ائمه عرصه می‌شود اعمال شعیان ما در هر صبح و شام؟ پس گفتم عصری در عمار ایشان دیدیم از حد می‌خواهیم که همو که از او و اگر کار خوب از او دیدیم از حد می‌بایست می‌بایست شکر (یعنی پاداش از برای او).

نهم - [امور حاکم فقه]

شیخ کبیری از ساجدان محقری روایت کرده که گفت من با حضرت امام رضا (ع) بودم در شمشلی پس چون خواستم بروم به سرزمین فرمود برگرد تا من و امشب نزد من بمان. پس رفتم با حضرت پس داخل شد آن حضرت به خانه و قبل غروب آنوقت پس نظر کرد به خدامان خود دهد مسعود گنجگاری می‌باشند برای ساختن ذخیره برای خزان یا غیر آن ناگاه دید سیاهی را بدیشان که از ایشان پرسید، فرمود چیست کار این مرد یا شما؟ گفتند کمک می‌کند عمار و ما چیزی به او می‌دهیم، فرمود مردش را گفتگو کرده اید؟ گفتند نه این مرد راضی می‌شود از ما به هر چه به او بدهیم، پس حضرت بار و در دوردیشان به تازیانه و عصب کرد برای این کار عصب سختی من گفتم فدای تو شوم، برای چه الدب بر خود دانی وارد می‌آور. پد؟ فرمود من مکر را ایشان را بهی که در آن مثل این کار و اینکه کسی یا ایشان کاری نکند مگر معاطعه کند با او ... آخر من و ندان به نیست حلی که کار نکند برای تو بنویس معاطعه پس تو ریند کسی برای کار من به مقابل اجرت را مگر آنکه گمان می‌کند که تو کم دادی مردش را، و اگر معاطعه کردی تا او پس بدهی به او مردش را سببش می‌کند و وایه مکه و کردی و اگر ریند کردی بر مردش یک جبهه می‌داند آن را و منظور دارد آن و پادتی را

دهم - [همنشینی با رپرستان و رعایت حال آنان]

روایت شده از یاسر خادم که گفت چون حضرت امام رضا (ع) خواب می‌کرد جمع می‌کرد تمام چشم خود از کوچک و بزرگ برد خود و با ایشان سخن می‌گفت و انس

می گرفت و ایشان می داد پستان را و آن حصرت چنان بود که هر گاه می شست با حیوان طعام نمی گذاشت کم چنگ و برنگی تا میر خورد و حجام انگتر می سلطه او را با خود پس سر سفره اش و با سر گفت که هر مود حصرت نه و اگر ایستادم بالای سر من و شست عفا می خورد بر خبرید ما دروغ شدید و بسا می شد که آن حصرت بعضی از ماهار می جو آید عرض می کردند که نیال مشغول عد خورد شد می فرمود بگذازد نیال را فارغ شود

یار دهم - (تواضع و ریر دستان و تکبر با متکبران)

صبح کلیمه وایت کرده از مردی از اهل حج که گفت بودم با حضرت امام رضا (ع) در سفر شریح ارسال پس روز غدیر حواری طعام خورد و جمع کرد بر آن موالی خود را از میاهان غیر ایشان پس گفت عباد سم م کس حیوان طعام آنها آید می کردی فرمود ما کس دمس همان به وردگار ما باری و تعالی یکما است و ما در پدر ما یک ست و جراه به اعمال است مولف گوید که این مرد حال آن حصرت با افراد و رعایا نکس و فو فصل پس سبیل دولتی پسین بر حصرت وارد شد یک ساعت ایستاد تا آنکه حصرت سر به جانب او بند کرد و فرمود چه حاجت داری؟ عرض کرد که ای آفتاب من این بوسه ای است که امیرالمومنین یعنی امام به برای من نوشته و اشار کرد به کتاب حبوه که مامون به او عطا کرده بود و در آن بود بجه او خرمسته بود از مال و املاک و منقلب و عرض کرد به آن حصرت که به اولی می باشد: مامون به عطا کرد به مثل بجه او عطا کرد به ری که شما و لیعهد مستمب می داسند حضرت فرمود بجه آن او آن کتبی بود در جلد هر یکی پس بوسه ایستاده بود می جو آمد از وایت چو فارغ شد از خواندن آن حصرت فرمود به فصل نک غایتا هدا تا انجیب الله شمر و جلی یعنی آنی فصل از برای به است بر من بوسه داد امر که به هیری از محالمت جدا بود عروجن و حضرت به من یک کلمه محکم کردی او یار دهم سبک و ناب آن بار کرد عرض آن است که حصرت احتازه بسس به فصل دداد تا آنکه میر و من

دوازدهم - [اداب عبادت شبانه روز آن حضرت]

شیخ صدوق از عابدین می الضحاک روایت کرده است که گفت مامون مرا فرستاد

حضرت عیسیٰ علیه السلام ۱. از مدینه به مرو و رم و امر کرد مرا که از حاصه ۲. از راه بصره و امواذ ۳. فارس حرکت دهم و از طریق قم بهرم او را ۴. بر امر کرد که رختاب اترش و در حاصه گم نه او بر سنانم پس من در حاصه آن حضرت بودم از مدینه نابه مرو و به خواستو گم که دیدم مردی را مثل آن حضرت در نحو ۵. کثرت ذکر خدا در جمیع اوقات خود و شدت خود از حق تعالی و عادت رختاب خدا بود که چو صبح می شد شمار صبح را می کرد و بعد سلام نماز در مصلائی خود می نشست و بیوسه تسبیح و حمید و تکبیر و تهلیل می گفت و صنوف بر حضرت بر سر و آل او می فرستاد از انساب طایفه می کرد پس از آن به سجده می رفت و سجده بر جندال قلوب می داد و در نیت می ساخت پس سر از سجده بر می داشت و مردم حدیث می کردند و بشان را موعظه می فرمود در دیکر روال افغانه پس از مد و ضوی حد در تجدید می نمود و به مصلائی خود عود می کرد و چو روال می شد بر می خاست و شش رکعت نافه ظهر می گرفت و هر رکعت می کرد در رکعت اول بعد از حمد سو و قبل ب آیها الکافرون و در رکعت دوم و چهار رکعت دیگر خدا از حمد قل هو الله حد می خواند و در هر دو رکعتی سلام می داد و پیش از نوع رکعت دوم بعد از قرآن صوت می خواند و چو از این شش رکعت فارغ می شد بر می خاست و اذان نماز می گفت و در رکعت دیگر نافه نماز از اذان به حق می ورد پس از اقامه نماز می گفت و سه و ع به نماز ظهر می کرد و چو سلام نماز می داد تسبیح و حمید و تکبیر و تهلیل می گفت خدا ۱. آنچه خوانسته باشد پس سجده شکر به حق می آورد و در سجده حمد مرتبه می گفت شکر الله پس سه مرتبه می داشت و بر می خاست برای نافه عصر پس شش رکعت نماز نافه به حاجی آورد و در هر دو رکعت بعد از حمد سورة قل هو الله حد می خواند و در هر رکعتی قلوب حق اند و سلام می گفت و چو فارغ می شد از شش رکعت اذان نماز عصر می گفت پس دو رکعت دیگر نافه عصر را با قلوب به حق می و پس اقامه می گفت و سه و ع می کرد به نماز عصر و چو سلام می داد تسبیح و حمید و تکبیر و تهلیل می گفت خدا ۲. آنچه خوانسته باشد پس به سجده می رفت و صد مرتبه می گفت الحمد لله

و چو روال به نال می شد و صد غروب می کرد و صد می گرفت و اذان و اقامه می گفت و سه رکعت نماز مغرب را اقامه می کرد و در رکعت دوم پس از کوع و بعد از قرآن صوت می خواند و چو سلام نماز می داد از مصلائی خود حرکت می کرد و تسبیح و حمید و تکبیر و تهلیل می گفت آنچه حد خوانسته باشد پس سجده شکر به حق می ورد پس سر از سجده بر می داشت و با کسی نکتم نمی کرد تا بر حید و چهار رکعت نماز نافه به حق سلام

صوت به جا آورد و در رکعت اول از این چهار رکعت حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم حمد و یوحید می خوانند و چون از این چهار رکعت فارغ می شد می سجد و بتقیب می خوانند آنچه خدایا خواسته باشد پس اظهار می کند پس رکعت می فرمود تا قریب شب شب پس بر می خاست و چهار رکعت عشاء را به جا می آورد و صوت در رکعت دوم و بعد از سلام در عضلای خود می شست و ذکر خدا به جا می آورد و آنچه خدا خواسته باشد مسبح و بحمد و تکبیر و تهلیل می گفت و بعد از سجد شکر به جا می آورد پس به رجوع جواب می رفت و چون شست حرش شب می شد از هر دو جواب بر می خاست در حالی که مشغول بوده تسبیح و بحمد و تکبیر و تهلیل و استغفار پس مسواک می کرد و وضو می گرفت و مسعود هفت رکعت نماز نافه شب می شد و هر طریق که بعد از هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت اول در هر رکعت آن یک مرتبه حمد و سی مرتبه قل هو الله احد می خوانند و بعد از هر دو رکعت چهار رکعت نماز جمع به جا می آورد و از نماز شب حساب می کرد و چون از این شش رکعت فارغ می شد دو رکعت دیگر به جا می آورد در رکعت اول حمد و سوره نازک المذکر و در رکعت دوم حمد و سوره قل انی عسی الانسا می خوانند و چون سلام صادر می داد بر می خاست و دو رکعت نماز صبح به جا می آورد و در هر رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد می خوانند و در رکعت دوم صوت می خوانند و چون از نماز صبح فارغ می شد بر می خاست و یک رکعت نماز و هر یک مرتبه حمد و در این رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد و یک مرتبه قل اعوذ برب الفلق و یک مرتبه قل اعوذ برب الناس می خوانند پس شروع می کرد به خواندن قنوت و در قنوت می خوانند

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اهْدِنَا هِمَمَ هَدِيَّتِكَ وَغَاثَ فِتَنِ عَادِيَّتِكَ وَتَوَلَّنا هِمَمَ تَوَلَّيْتَهُ
و بَارِكْ لَنَا فِيمَا أَعْطَيْتَهُ وَ قَدْ شَرَّمَا لِقَائِهِ فَإِنَّكَ تَقْضِي دَلَا تَقْضِي غَلْبَتِكَ إِنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى وَالِيَا
وَلَا يُخَيِّرُ مِنْ عَادِيَّتِهِ فَيَا ذَا كَرَمِكَ وَتَعَالَيْتِ

پس هفتاد مرتبه می گفت استغفر الله واستأذن الثَّوْبَةَ و چون سلام نماز می داد می سجد به جهت خواندن بتقیب و چون هجر بر دیکر می شد بر می خاست بری دو رکعت نافله هجر و در رکعت اول حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم حمد و موحید می خوانند و چون فجر طلوع می کرد اذان و اقامه می گفت و دو رکعت فريضة صبح به جا می آورد و چون سلام نماز می گفت بتقیب می خواند تا طلوع آفتاب پس دو سجده سکر به جا می آورد و بعد از آن طواف می داد تا دور بالا بد و عادت آن جناب بود که در جمیع نمازهای راحه بومینه دو رکعت اول حمد و سوره ان اثر ثناء و در رکعت دوم حمد و سوره قل هو الله احد می خوانند

قدحه فارغ می‌گفت. الحمد لله رب العالمین و جزو من خواستد سبیح اسم ربک الاعلیٰ
 است می‌گفت سبحان ربی الاعلیٰ و چون در فرس با آنها الدین ناموا خیرات می‌کرد همه
 می‌گفت: لَکَ الْاَلَمُ لَکَ.

و در هیچ بدی وارد نمی‌شد مگر اینکه مردم قصه خدمش می‌نمودند و جزو خدمش
 می‌رفت می‌شدند از محال می‌خورد می‌رسیدند حضرت یساک حوالت می‌فرمود و
 خدمت می‌کرد ایشان و خدمت یسین سرور و پموش از بدرانی از علی علیه السلام
 رسول خدا ﷺ پس چون آن حضرت را به مرد مامور به دم زدن حیرت حال آن حضرت را دو
 بیس راه پرسید من خبر دادم او رایه بچه از آن جناب مشاهده کرده بودم در اوقات شب و روز
 و در اوقات حرکت و اوقات آن حضرت، پس مامور گفت: بلی باین امر الصداک علی
 من مومن بهر این اهل دین و انعم و عبد یساک است ایس حیرت مده مرم به آنچه از
 احباب دیده‌ای به جهت آنکه می‌خواستند ظاهر نشود فصل آن جناب مگر بر زبان من و به
 خدا استعانت می‌خواهم بر این چنانکه دارم که او را بعد گم و قدر او را هیچ سازم، تمام شد
 حدیث شریف

و علامه محسنی علیه السلام در بحار نقل فرموده که این دعای حضرت امام رضا علیه السلام است در وقتی
 که عصب گرفته بود امام و بر آن خشم می‌آورد و بعد از خواندن این دعا عصبش ساکن شد
 بِاللهِ اسْتَجِ رَیْطَهُ اسْتَجِ وَیُحْمَدُ صَیْراً عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنْوَیْهُ اللهُ سَیْلُیْ خَرْنَهْ اَمْرِی کَلَمَ و یَسْزِ
 ی صَوْبَهُ اَنْکَ شَعْوَمَ سَاءً وَتَثْبُتْ وَیَسْزِکَ اَمُ الْکِتَابِ

و نقل فرموده از حضرت میرالمومنین علی علیه السلام که هیچ گاهی مهموم بسبب برای امری و
 ننگ بسبب بر من محاسن و مقابل بسبب با حریف شجاعی و این دعا خواندم مگر اینکه خداوند
 هم و عم مرا بر طرف کرد و روزی فرمود مرا نصرت بر دشمنانم.

و بدان که سبیح آن حضرت در روز دهم و یازدهم ماه است و تسبیح آن حضرت در اس
 است

شُجَّانُ حَالِی الثَّوَرِ شُجَّانُ حَالِی نَظْلَمَ شُجَّانُ حَالِی نِیْءَ شُجَّانُ حَالِی الشَّهَوَاتِ شُجَّانُ حَالِی
 الْأَرْضِ شُجَّانُ حَالِی الرِّیَاحِ وَالتَّیْبَتِ شُجَّانُ حَالِی اَحْیَاءِ الْقُورِ شُجَّانُ حَالِی الرُّیِّ وَالْفُلُوبِ
 شُجَّانُ اَللهِ وَیَحْمَدُ

ضمیمه گوید که در فصل بعد از این نیز ذکر سوره بسیاری از منافع و عکارم اخلاقی حضرت
 امام رضا علیه السلام النجیه و التظیم و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِیمِ.

فصل سوم

در دلائل و معجزات حضرت امام رضا علیه السلام است

ما کتابا می‌کنیم به ذکر چند معجزه که ده معجزه اولش از عیون خبایر است

اول - رخبر او مرگ اسحاق بن جعفر عموی خود

از محمد بن یزید روایت است که گفت: من و برادر من در حضرت رضا علیه السلام بودیم که کسی آمد و به او خبر داد که چنانچه محمد بن جعفر علیه السلام یستند (یعنی بمرد) پس آن حضرت برخاست و ما همراه آن حضرت بر قسم دیدیم چنانچه اثر بر بسنه آمد و اسحاق بن جعفر علیه السلام و غره ندانش + حماد بن ابی طالب می‌گریه حضرت ابوالحسن به دستش شست و روی نظر کرد و بیسم خود و اهل مجلس ریختند و بعضی گفتند: این تبسم از راه شهادت بود به مردن عمش راوی گفت: پس حضرت ترخاسا و چروبا آمدند در مسجد نماز گزار داد ما تقیم فدای ما سویم از اینها شنیدیم در باره تو حدیثی که باخوش شد ما را و فی که تو بیسم نمودی حضرت به هر خود من تعجب از گریه اسحاق کردم و او به حد پیش از محمد بنیر دو محمد بنیر او دیگر را وای گویند پس محمد ترخاسا از بیماری و اسحاق بمرد

و بر از یحیی بن محمد بن جعفر علیه السلام مروی است که گفت: پدرم بعد از شهادت امام رضا علیه السلام به عیادت او آمد و عم اسحاق ششده بود می‌گریست و سینه بر او خرع می‌کرد بحیثی گفت که حضرت ابوالحسن علیه السلام به من مینفت شد و گفت: چرا غمت می‌گریه؟ گفتم:

هو برسد بر او از این حال که می‌بینم فرمود که تعجبی نشود که اسحاق رود باشد که پیش از پدرت بمرد یحیی گفته که پدرم به شد اسحاق بمرد

دوم - [خبر از در آمدن جعفر علوی]

عمر بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابو عبدالله بر می. و این که ده از پدر من از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از حسین بن موسی بن جعفر علیه السلام که گفته بود. نور ابو الحسن صاحب علیه السلام بودیم و ما جوانان بودیم از بی هاشم که جعفر بن عمر غیری بر ما نگذاشت و او می‌بانی که می‌بانی جامه های کهنه و ظو. ی حراب داشت ما به یکدیگر نگاه کردیم و بحدیدیم از هیات او. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود عقبه یب او را خواهی دید صاحب مال و قبیع بسیار پس نگذاشت مگر یک ماه بعد از آن که وانی مدینه گشت و حالش نیکو شد پس می‌گذاشت بر ما و همراه او جو جده سربازان و جسم بودند. و این جعفر جعفر بن محمد بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن علیه السلام است

سوم - [خبر از رویای ییاحی]

از ابو حنیفه ییاحی مروی است که گفته دو خواب دیدم. سوس خدای تعالی به حاج عده و در مسجدی که هر سال حاج آنجا فرود می‌آیند فرود آمده و گویا من رفتم به سوی او و سلام کردم بر او و ایستادم پیش روی او و دیدم پیش و از او طبعی از بگ نحس مدینه بود و در آن بود خرمای صحیحانی حصه ای از آن برداشت و نه می‌داد ششم هیجده خرم بود پس چنین نایب کردم که می به عدد هریک خرم یک سال بمانم و چون را پس خواب بسیار و بگذاشت در رمی بودم که برای رزاع ان را اصلاح می نمودم کسی آمد و خبر خدمت حضرت امام صاحب علیه السلام آورد که در آن مسجد فرود آمده و از ما می‌آید و مردم می‌شافتند به سوی او پس من نیز آمدم او را ندیدم شسته در موضعی که دیده بودم پیغمبر علیه السلام را دیدم او خرمی بود و چنانچه در زیر آن حضرت بود و پیش او طبعی از بگ خرم ما بود و در آن خرمای صحیحانی بود سلام کردم بر او و جواب داد و مرا بر یک خواند و گفتی آن خرم ما نداد، بشمارم همان عدد بود که حضرت سوس خدای تعالی داده بود، گفتم وید کن من رسول الله فرمود گردد سوس خدای تعالی از این زیاد بر می‌داد ما هم می‌دادیم

چهارم - [تعظیم در وجه کسی در خواب]

روایت کرده احمد بن عیسی بن حسین ثعالی از ابو عبدالله بن عبد الرحمن معروف به صفوانی که گفت: فاطمه ای از حم ایسان به جانب کرم ماه پیروز آمد در باز بر پستان ریختن و مردی را ایسان گرفتند که به کثرت مال مشغول می داشتند او در دست ایشان مدتی بعد از عذاب می کردند تا خود در قلیه ده و خلاص شود. از جمله او را در برف و انباشت و دهس در برف می کردند پس روی از پستان را بر او حصب آمد و او بر میخیزد او بگریخت پس دهان و زبانش فاسد شد به طوری که قادر بر سخن گفتن نباشد آمد به خراسان و شنید خیر امام رضا علیه السلام را و آنکه آنحضرت دو پیشاور است پس در خواب دید گو یا کسی به او می گوید پسر سون خدا علیه السلام و از خراسان شقه صحت خود از او پیوسته باشد تو را دوانی تعظیم کند که برع دهد گفت که هم در خواب دیدم که گوید نزد آنحضرت حصب و از اسبچه بر سر من میده بود شکایت کم دم و عصب خود گفتم من هر مود ری و سفر و نمک ایسان و بگویم و در دهی گیر دوبار یاسه یار که عاقبت می یابی پس آن مرد از خواب بیدار شد و فکر نکرد در آن خوابی که دیده بود و احساس نمود در آن ماه در و از پیشاور رسید با او گفتند که امام رضا علیه السلام از پیشاور کوچ کرده و در رباط سعد است در خاطر مردانند که مرد آنحضرت در راه و حکایت خود را به آن جناب بگوید شاید دوانی او تعظیم کند که منع بحشش پس به رباط سعد آمد و بر آنحضرت حاضر شد گفت ای پسر سون خدا قصه من چنین و چنان است و دهان و زبانم بیاض شده و حرف نمی توانم زد مگر به سحی پس من دوانی تعظیم کردم که از آن منع شوم هر مود ای تعظیم نکردم و؟ برو و بجه در خواب یا بگو گفتم چنان کن (او مرد گفت) یا سون الله اگر تو حق گوئی مکنار دیگر بگوئی هر مود دیگر قدری از ری و سفر و نمک و بگویم و در دهی گیر دوبار یاسه یار که عاقبت می یابی یا مرد گفت آن کار کم دم و عاقبت یافتیم تعالی گفت از صفوانی سیدم که می گفت من آن مرد را دیدم و من شکایت از او سیدم

پنجم - [حبر دادن ارثیت ربن]

از بیان بن الصب و یاسه که گفت و فنی که اراده عراق کردم و عزم و دایع حصب امام رضا علیه السلام داشتم در خاطر خود گفتم بخون او را دایع کنم از او پراهمی از خانه های من

مخواستیم تا مر در آن دهن کند و در جمعی چند خواهم از مال او که برای دخترانم درگشترها
بسیارم، خوب او او دایم کردم گریه و اندوه او فرای او عبیه کردن من و عوامی من کردم که اینها
مخواستیم، خوب بیرون دایم و از داد من که با یاد بازگردد بازگشتم بمن گفتد ای ده سب
بمی‌داری که نه همی چند به ر دهم و برای دختران خوب اینگشترها سازی؟ ایادوست
بمی‌داری که پیرانی از جامه‌های من خود به خود به من بدهم تا تو را در این کفن کند جو عمر سابه
من پدر؟ گفتم، با میدی، در حاصرم بود که با تو بختم، ایده و فرای و مادر داشت من پس نشد
کرد و ساده و پیرانی بیرون آورد و به من داد و بعد کرد حساب منی و در جمعی چند
بیرون آورد و به من داد، شمر دم منی در هم بود

ششم - آخبرد بودن از نقشه شوم مأمور

از هر نامه من اقیس روایت است که گفت داخل شدم بر سید و مولایم یعنی حضرت
صاحب (ع) در سرای مأمور و مذکور می‌شد در سرای مأمور که حضرت صاحب (ع) و نائب یافته
و به صحبت بر سیده بود، داخل شدم و می‌خواستسم آن دختری که تو حاصل کنم در میان خاندان
و معتمدان مأمور به علامی بود و از راجحیح دینمی می‌گفتد و او سینه مرا در دوستان بود و در این
وقت صبح بیرون آمد، چون مرا دید گفت با هر نامه منی دانی که من معتمد مأمورم و در سر
و علائیه او؟ گفتم، نهی گفت، باز من مأمور بخواند با منی علام دیگر از معتمدان در دست او
شد و هم بر داد و شمس ماسد رور سیده بود از کتف معتمد و پسر او شمسهای برهنه بر
رمر داده نهاده بود و در یک یک بخواند و به زبان فارسی عهد و میثاق بنگر و هیچ کس دیگر
غیر ما آنجا نبود و ما گفتیم عهد بر شما لا آمد که بچه شما را بگویم بمانید و هیچ
حلاف نمکند ما همه بر آن سوگند خوردیم گفتد هر یک شمشیری بر من می‌گیرد و می‌داند
داخل می‌شود و علی بن موسی الرضا در حجره اش ایستاد و به شمشیر با حلقه
من سید هیچ سخن با او نمی‌گوید و شمشیرها بر او می‌نهد و گشت و حرکت و موی و
استخوان و عرش در هم آمیخته می‌کند، بعد از آن بساط او را بر او می‌پایید و شمشیرها
در پهن آن پاک می‌کنند و مردم می‌نمایند و برای هر کدام از شما برای این کار که کنید و پرمیله
دادید ده درهم و دو صعه مسخوب یعنی مسخوب حنظل و مرمر کرده‌ام و بهره و نصیب و
حفظ برای شماست چنانکه که من رنجام و باقیم

گفتند پس ما شمشیر هار به دست گرفتیم و بر او در حجره آتش داخل میدادیم دیدیم به پهلو خود ایسته بود و میگرداند طرف دستهای خود و و تکلم می کرد به کلامی که ما نمی دانستیم، پس علامه شمشیر هار بر او زد و من شمشیر خود را بهادم و بساده بودم و می دیدم و گویا که او می دانست همدار پس چیری یو سده و در تر که شمشیر هار بر او کار نمی کرد، پس با بساط بر او پیچیدند و بیرون آمدند مرد مامون، مأمون گفت چه کردید؟ گفتند به خدا آورديم آنچه گفتی یا امیر، گفت: چیزی از این وانگویند.

چون صبح صالح شد مامون بیرون شد و در جای خود نشست با سر بر همه و تکه های گشاده و اظهار وفات امام (ع) کرد و بری بفریه بنشست، پس برخاست پابرهنه و سر خرنه بنامه تا او بیدار می شد و پیش او می رانم، چون در حجره آن حضرت داخل شد همه هه ای سید، من و نه من گفتند بر او کیست؟ گفتیم نمی دانم یا امیر المؤمنین، گفت رود بر وید و ببیند صبح گفت ما درون حجره شدیم دیدیم می دهم در محراب خود سرسبه نماز می کرد از و بسج می کند گفتیم یا امیر، یک شخصی شد محراب نماز می گزارد و بسج می کند مأمون در رید پس گفت مرا ماری دادند که کب حدام شد پس به من روی کرد از میان جماعت گفت یا صبیح، او را می شناسی ببین کیست نماز می کند پس من داخل شدم و مامون باز گشت و چوب به آستانه دور رسیدم امام (ع) با من گفت یا صبیح گفت لبیک یا مولای من و بر و اهدام، فرمود بر خیز حدای رحمت کند بر تو می خواهد که حامو مر کند نور حدار به دشمنای خود، خطا خام کسده است تو خود را هر چند که اهران گزاهد داشته باشد آن را پس باز گفتم بر د مامون دیدم که رویش سیاه شده همچون سب مار بک، گفت یا صبیح، چه خبر داری؟ گفتیم یا امیر المؤمنین به خدا که او سب در حجره نشسته و مر بخواند و جویی و چنین گفت صبح گفت پس مامون بندهای خود بسج و امر کرد که حمامه های سر زد کردند یعنی حمامه های عمار از سر کنند و حمامه های سب خود در طلب و پوشید و گفت بگویند عس کرده بود و به هو و

هر تمه گفت من شکر و حمد خدا و بسیار نمودم و مر سید خود حضرت رضا (ع) داخل شدم چون مرادیه فرمود یا هر تمه بچه صبح نا تو گفت کسی میگو مگر کسی که حدای سر و جل دن او را امتحان کرده باشد برای ایمان به محبت او و ولایت ما گفتیم نعم یا سیدی، بعد از آن فرمود یا هر تمه، ضرر نمی کند کینه ایشان بر ما نا کتاب به مدد خود برسد یعنی غیر به سر آید و اجل برسد.

هفتم - [طاهر شدن چشمه آب به اعجاز آن حضرت]

و آب است از محمد بن حنفی گفت حدیث گوید مردی یکی از اشدگان حضرت موسی بن جعفر (ع) که گفت من و جماعتی در خدمت امام صادق (ع) بودیم در بیابانی پس صحبت سینه سدیدیم ماه و چهار پاهای مایه حدی که ترسیدیم بر خردمان که از تشنگی هلاک شویم پس حضرت یحیی حنفی و صحبت کرد و فرمود بیاورید به آن موضع که آب می یابید گفت به موضع آمدیم و آب باقیم و چهار پاهای را آب دادیم و همه سیراب شدیم ما و هر که در آن قاعه بود پس کوچ کردیم پس حضرت در فرمود تا آن چشمه را بجویم حسین و بیاوریم مگر تشنگی شتر و ندیدیم از چشمه آبی.

راوی گوید این حکایت را پیش مردی از اولاد قبیله که به اعتقاد خود صد و بیست سال از عمرش گذشته بود مذکور دانستم آن مرد هیری هم بر چشمه به همی سرخ بگفت و گفت: من هم در خدمت او بودم و قبری گفت در آن وقت امام (ع) به حراسان می فرمود:

مؤلف گوید که پس به باختره: حضرت امام (ع) به آنجه از حدیث امیر المؤمنین (ع) ظاهر شده از حدیث اهل کربلا و صخره و این معجزه را عامه و خاصه نقل کرده اند و شعر به شعر در آورده اند و کیفیت آن چنان است که حضرت امیر المؤمنین (ع) در وقت توحه فرمودند به صبیح مرور فرمود به کربلا فرمود به اصحابش آیا می دانست که کجاست اینجا؟ به خدا سوگند که این صبح صبح حسین و اصحابش است پس کمی رفتند تا رسیدند به صومعه ای در میان بیابان در حالی که مسکینی سحر به اصحاب آن حضرت خطاب می شده بود و آب ایشان تمام گشته بود و هر چه از زمین و پستل و حصص کرده بود آب پیدا نکرده بودند حضرت فرمود که ساکنین دیر بمانید که نگاه کنید چون نگاه کرد از او از حاکم آب پدید آمد گفت مایه من و آب یاده از دو فرسخ است در این نزدیکی آب نیست و از برای من یک ماه مر مر و نه که به بحر تنگی با آن زندگانی می کنم و اگر نبود آن من هم از تشنگی هلاک می گشتم حضرت شافرمرد به اصحاب خود یا سدید کلام را به آب گفت بنی ایاهم می فرمائی در نافقه داریم به همان جانی که را به اشاره می کند برویم و آب بیاوریم فرمود حاجتی به این نیست پس گردن اسیر خود را بر گردن آب به سمت قبه و اشاره فرمود به یحیی حنفی و دیگران فرمود بگنابید زمین پر میکان را پس جماعتی بدین خاک را بر زمین برداشتند نگاه مسنگ بر رگو ظاهر شد که می ده خشید گفت یا امیر المؤمنین اینجا مسکینی است که سبیل به آن کار نمی کند فرمود به درسی که بن سنگ بر روی آب واقع

است اگر از محل خود ریزش شود حواصی یافت ب را پس کوشش کردند در کشتن سنگ و جمع شدند گروهی و قصد کردند که ب سنگ حرکت دهند بخواهند و سبب شدیم ایسان حضرت چو این مدید از امور پیاده شد و مسین بالا ردا انگشتان خود آگداشت در ب ب سنگ و حرکت داد سنگ پس از آن کندان را و افکند دور به صلابت درخ بسیاری پس چون سنگ ب دانسته شد ظاهر شد آب آن جماعت منار فکرم دید به سوی آن و شامیدند از آن و بود آب از هر بی که در سفر شادان حورده بودند گوار بر و سردتر و صافی تر پس فرمود از این آب نومه ب دارید و سیراب شوید هر چه خواستند ب شما میزند و بر داشت پس امیر المؤمنین (ع) مد برد آن سنگ و آن به دست گرفت و به جای خود گذاشت و امر کرد که روی آن خاک ریختند و اثرش پنهان شد لکن هر یک از اصحاب آن حضرت مکان باری می دانستند پس کمی رفتند حضرت فرمود به حق من هرگز دید به موضع چشمه ببیند می و امید آن ب پید کنید؟ مردم برگشتند و در آن حصص چشمه برآمدند و هر چه کاوش کردند و بنگهاریس و پیش کردند چشمه آب پیدا نکردند راهب که آب چشمه ب مشاهده کرده کرد که ای مردم مرا یابین باورید پس به هر حینه بود او از دیرتر یابین و دیده پس ابسان معاذی امیر المؤمنین (ع) و گفت ای مرد، تو بیعتی مرا می فرمود به گفت منک نفری؟ فرمود به گفت پس ب کیسی؟ فرمود صبی رسول الله محمد بن عبدالله خاتم النبیین (ص) پس راهب نهادن گفت و اسلام آورد و گفت این دیر با شده در اینجا به جهت طلب کسی که یکتا پس سنگ و بیرون آورد از زیر آن آب و عالمی چندین فراموش شد و به نیز سعادت بر میزد و حیثیاتی هر روزی فرمود و ما می یابیم در کتابی از کتبهای خودمان و می بینیم از عمدهای خودمان که در آن گوشه زمین چشمه ای است که بر آن سنگی است که نمی شناسد مکان آن را مگر پیغمبر با و صبی پیغمبر پس آمد حرم جیب حضرت امیر المؤمنین (ع) گردید و در رکاب آن حضرت شهید شد پس حضرت متونی دفن او شد و بسیار برای او استغفار کرد

و مید حمیری این حکایت را در قصیده مدحیه به نظم در و ده و فرموده

ولقد سرری فیما یسیر یائز
بعده النباء یگزینای می مکتب
حسنی انسی ثبلاً فی قائم
القی قسراً بعداً بقدر تعجیل

مدنا فصاح به ما شرف نائلاً
 هل یُرب قنا یبک الدی یزائنه
 إلا بمانه مر مخی و عس ما
 فسی الآجئة نحو و عث قنا جلی
 قال اتلیوه انکم ان تسقیوه
 ما عصوصیه فی قلبها منعت
 عسئی اده اصیتهم اموی آسها
 فکأنها کسرة یگف خز قیر
 فسقا هم من سحتی فتمسکلاً
 حتی اذا شربو جمیعاً دما

کالتسیر فوی شطیخ من سرقب^۲
 عامه یصاب^۳ فقال ما من مشرب
 بالعام بین منی و قوی^۴ سیسب
 مساه بدمع کالتجیر الی مد هب
 تسرووا ولا تسرووا ان سم تعقب
 منتهم تمسح صعبه سم کتر کبه
 کثاً منی برود النعالیه تغلب
 صلی الذراع دحا بها فی منعب
 صمداً برمد علی الالذ لا عذب
 و مضی فحلب فکأنها سم یقرب

هشتم - [شعری بیمار]

از هشتم من ابی مسروق همدی روایت شده که محمد بن العقیل گفت که من در بطن مر
 فروید امدم و هر جوف مدنی در یهلو و در پادامه و آب و عذب شده می گویند مانند ریسمان
 چیری برآید و غالباً از پاروید پس در عذابه به حصص اب امام صادق داخل شدم فرمود جر
 مور در دناک می بسم^۱ گفتم چون به بطن مر مدد عروق مدنی در یهلو و پادامه برآمد پس اشاره
 نمود به آب یک که در یهلویم بود در زیر بطن و سحی گفتم و بر او آب دهش افکند بعد از آن
 فرمود از پس کی نیست بر تو و نظر کرد به آنچه در پادامه بود پس گفت ابو جعفر علیه السلام هر دم
 از سببیان ما هر که مبتلا به بلائی شود پس صبر کند حقایق عروج جل بر ای او اجر هزار شهید
 برسد من در حاضر گفتم که من به خدا از این همت با بر هم هیسم گفت همیشه بشته از
 پای او بر می آمد تا بمرد

۱ عذابه سنگ بزرگ صحت جسته از کوه امام

۲ مر قبه: جای چندی بر پانصدی امام

۳ قوی: کعبه امامت که مردم

۴ قوی: پادامه بین آب و گدا

۵ دحا: پای بردن به گاه که پای در آن فرو رود

۶ کتر: جزو چندی مرد قوی امام

۷ عثیل: منظر و تمام لایه امام

نهم - [خبر از فرزنددار شدن مأمون]

ار عبدالله بن محمد هاشمی و و یب است که گفته روزی بر مأمون داخل شدم و پرسیدم
و هر کس پس او بود نیز؟ کرد پس طعام خواست مجبور دیم و طیب به کار بردیم پس فرمود
پرده نکشید پس حصار کرد یکی از آن که در پس پرده بود و دید یعنی از کثیران معینه او
گفتد بآنکه که مرثیه کن برای مادر آنکه در طوس است (یعنی حضرت رضا علیه السلام) را که در طوس
دعی کردیم. معینه شروع کرد به خواندن، خواند

سَلَامٌ بِطُوسٍ وَ مَنِ اصْحَابِ بَيْتِ مُطَنَّا
مِنْ عِتْرَةِ الْمُعْظَمِیِّ اَبِی سَاخِرْنَا

یعنی دستبراف سازد برای آنکه در آن کس که در آنجا ساکن است از عترب
معظمی که رحمت و اندوه و غم بر او ما گذاشت، هاشمی گفت که پس بگریست مأمون و با
من گفتد یا عبدالله ای اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملامت می کند بر اینکه ابو الحسن
الرضا علیه السلام را نصب کردم غم یعنی صبا و یب برای عالمیان؟ نه حد، قسم به خودی
کم از و که بخدمت کسی روزی نرود او مدام و نگویم، فدای تو شوم پدر آیت موسی و جعفر
و محمد و علی بن الحسین علیه السلام نرود ایشان بود غم آنچه شده است و آنچه خواهد شد تو و
ایست و تو وصی انسان و وارث علم پیشانی و غم ایشان نرود و دست و هر یک از حاجتی
نمست داده است گفت، بگو گفتم، این راهبره، خطبه و یحب (مید) من است یعنی او از
میان زمان دوست می دارم و تقدیم نمی دهم بر او هیچ بگ از جزای خود و او چند بار
خامنه شده و اسفاط می کند و حالا عامله است، مرا دلال کس به چیزی که علاج کند به
خود و سالم ماند فرمود، من و حاطر جمع دار از اسفاط ظفر که سالم می ماند و پسری
می. نه به مادر سبیه را از همه مردم و حضرتی را نه دارد نه او بخره و حضرت انگشت که چک را گویند پس
همچنین در پای چپ حضرتی را نه دارد نه او بخره و حضرت انگشت که چک را گویند پس
در خاطر خود گفتم، گواهی می دهم که حدای عمر و حل بر همه چیز قادر است. پس راهبره
برادر پسری از همه مردم به مادرش ماسد و در دست است حضرتی را دید داشت نه و بخته
ر هم در پای چپ بر نه گوید که حضرت رضا علیه السلام و صفت کرد، بود پس کسب که ملامت
می کند بر بر اینکه او را نصب کردم علم و آیت میان عالمیه ۱۹
سیح صدوقی علیه السلام فرموده که بر حدیب زیاده بر این بود ما ترک کردیم آنرا و لا

قوله الا بالله العظیم. پس از آن فرموده که دانستو حضرت امام حسن (ع) به واسطه
آن بود که از برادرش، حضرت رسول (ص) ده او رسیده بود و خبر بین برای حضرت
رسول (ص) و ده بود جمعی جدیدی می آمد و بی عباس و او از ایشان را آنچه که بر
مسائل ایشان جاری می نمود و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم.

مولف گوید از خبرهایی که حذف شده از این حدیث معر دوم مرثیه است و آن پس

است

عسی ابوالحسن المأمون ان الله
حقه علی کل من اصبح یبها شیئا

دهم - [خبر از عاقبت و حسم بر امکه]

از محمد بن انصبل مروی است که گفت در سال که هارون بر بر امکه غضب کرد و
اوله جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را حبس کرد و بر سر ایشان آمد آنچه آمد
ابوالحسن (ع) در غرقه ایستاده بود و دعا می کرد بعد از آن سر به رتر انداخته بر او غضب
بر میبرد. گفت من حقانی می خواندم ام بر مکیان به سبب آنچه بر میبرد می نمود امرور
خدای عزوجل دعای من در باره ایشان احبب نمود پس چون باز گشت نگذشت مگر آنکه
که جعفر و یحیی معصوم شدند و حوالا یسارم گفت با مسافر گفت من با ابوالحسن
الرضا (ع) بودم از می که یحیی بن خالد بن قومه از آن بر مکه نگذشتند آن حضرت فرمود
و کیانم همان می دانید که امسال چه بر سرشان می شد عذاب از گفت های و عجب بر
هار و او هم عجب بر سر دویم بود انگشت به هم حسم نمود. مسافر گفت ده خد که من
معنی سخن او را بنانسم تا او را هارون دهن گردیم.

یازدهم - [عدم به مقدار حاجت عمارت]

صبح مفید (ع) در ارشاده به خودی و به خبر + به کرده از عمارت که گفت مردی از آن ابراهیم
از کمر ده حضرت رسول (ص) احد (ع) از من طلبی نام مطافه کرد از من و میبایست نمود در
صحب خود من جو، جبر دیدم نماز صبح در مسجد بیعصر (ع) از کردم و روانه شدم به
سوی حضرت حسن (ع) و حضرت در آن زمان در غریب بسریف دامت پس زمانی که

بر دین شدم به در منزل آن حضرت دیدم حضرت را از منزل بیرون آمد در حالی که سوار بر
 چهاری سب و بر سر شریک قمیص و ربانی چو نظم بر آن حضرت افتاد حجاب
 کردم که چیزی عرض کنم چو آن جناب به من رسید پند و نظر کردید من من سلام
 کردم بر آن جناب و ابی و فبا ماه رمضان بود پس من عرض کردم به آن حضرت فدایت شوم
 مولای سعاد و ازل از من طبعی دارد و به خدا سوگند که هر رسو مباحه و هر در دین خود گفتم
 که حضرت به او می فرماید که مطالبه از من نکن و به خدا قسم که نگفتم به آن حضرت که
 جعفر از من می خواهد و نام بر دم از طلب او چیزی پس امر فرمودم که بشستم و برگردم
 پس من شستم در آنجا نشام و نماز معرب را یحی آوردم و حضرت بیامد و من روزه بودم
 سببه ام تنگی کرد و خواستم برگردم که ناگاه دیدم آن حضرت پدید شد و اطراف آن حساب
 جفاشی از مردم بودند و اهل سوال و فقراء به راه حضرت می رسید بودند آن حساب بر پشان
 مصالح کرد و گذشت تا داخل خانه شد پس بیرون شرف برد و مرا خواند و بر خاستم و
 در آن حضرت داخل می باشد و من و آن حساب سبب من بر شستم و شروع کردم از این سبب
 امیر هدیه ری او حدیث کرد و بسیار می شد که من یا آن حضرت را از این مسیبت گفتم
 می نمودم پس چو آن مجلس گفتی فارغ شدم حضرت فرمود گمان نمی کنم که هنوز انتظار
 کرده باشی عرض کردم به، پس فرمود برای من طعام آورده و در بیمن من گذاشت و امر
 فرمود علامی که با من طعام بخورد پس من و آن علام طعام خوردیم و چون فارغ شدیم
 فرمود آن و ساده ر بید کن و آنچه در زیر لباسم دار من و ساده را بر داسم دیدم در زیر
 آن مقداری دینار سب و دینار در داسم و در کیسه ام گذاشتم و امر فرمود چهار نفر از
 بندگان خود را که همراه من باشند تا مرا به میر برسانند من گفتم فدایت شوم، شیکم دی که
 از جانب این مسیبت است گذشت می کند و مرا گراشت دترم که هر پیس که بندگان شما
 می داشتند فرمود در آن گفتی اصحاب الله یک الی الله فرمود به بعد که همراه من باشند تا
 جانی که من به آنها بگویم برگردند پس همراه من بودند تا نزدیک به منزلم رسیدم و مانوس
 شدم آنها را برگزیدیم پس به منزل همه و خرج طلبیدم و در پوینها نظر کردم دیدم چهل و
 هشت دینار در سب است و طلب آن مرد از من بیست و هشت دینار بود و در میان آن پولها
 دیناری دیدم که من در حشید خوشم آمد از خسر او گفتم این و نزدیک جریخ مردم دیدم به
 خط واضح بر آن نفس داشت که حق آن مرد بر بیست و هشت دینار است و مانقی برای
 در سب و به خدا قسم که من معین نکردم بودم طلب آن مرد از من

دوازدهم - [خبر از حاجت ریان بن صفت]

حضرت ابی رویا روایت کرده اند: **یا بن صفت** گفتند: قسم به خداوند حضرت **احمد رضا** علیه السلام ده خنجر سان و در دهن خود گفتیم که بخوانیم از آن حضرت **یا بن صفت** علیه السلام پس دیدارها که به نام آن حضرت **یا بن صفت** علیه السلام شد. پس چون بر آن حضرت وارد شدیم فرمود: به علام خود که **ابو محمد** از این دیندارها که اسم من بر آن است می خوانند، بیاور می عدد از آنها، علام او دهن من گواهم آنها را پس با خود گفتم که کافر هر من پوشانیده به بعضی از چاه های من شریفش چون پس حیال در در من گذاشت. آن حضرت **یا بن صفت** علیه السلام و کرد به علام خود فرمود که بشوئید خنجرهای من و بیاورید همچنان که شست پس وارد شد پیراهن و آزار و کفش آن حضرت را و او به من دادند آنها.

سیزدهم - [خبر از مرگ علی بن ابی حمزه نطنازی از راه دور]

این سهر شوم از حسن بن علی علیه السلام و ابی کرده که گفته خواند هر سید من حضور **احمد رضا** علیه السلام به مرو و فرمود: ای حسن فرمود علی بن ابی حمزه نطنازی در این رود و احل بر غیر من سه صبیح ساعت و داخل مسجد دو غمگ بر سر او و سوال کردند از او که کیست و دیگران؟ گفت: **الله تعالی** گفتند: کیست پنهان بر؟ گفت: **محمد** علیه السلام گفت: کیست و نام او؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند: بعد از او کیست؟ گفت: حسن علیه السلام پس یک یک از معارف گفت: نارسید به موسی بر جعفر علیه السلام پرسیدند: بعد از موسی کیست؟ سخن نزد دهن گرفتند و جواب نگفتند. رجس من کردند و گفتند: بگو که است؟ سکوت کرد گفتند: ای **ابا موسی** من حقه امر کرده بودی به این؟ پس رفت او به عمودی رفتن و همراهی حقه بر او قیام او رفت و در قیامت راهی گفت: من پیروا قدم از نرد سیدم و نارنج گذاشتم آن بر را پس نگذاشتم ایام ریاضی که سید کاعده های اهل کوفه به مرگ نطنازی در آن روز و بلکه داخل هر قبر من شده در آن ساعت که حضرت **یا بن صفت** علیه السلام در می دید.

چهاردهم - [پیرون آوردن شمش طلا از زمین به اعجاز]

تغیبه راوندی و یث کرده از **ابراهیم بن موسی** فراز^۱ و بود او وری در مسجد **احمد رضا** علیه السلام

۱ یعنی به مدح و افتخار علی بن ابی حمزه از راهی بود که ساعت حضرت **رضا** علیه السلام را بپرستند

۲ یعنی برینم فروش

۳ در نسخه منزلت **ابو موسی** بود و در محارر الاکابر به نقل از **جریج بن یزید** است پس این قسم بن موسی فراز که در مسجد

به حرسان گفت: متابعه کم دم در سوال و طلب چیر از حضرت امام رضا (ع) پس بیرون رفت
 آن حضرت به جهت استعمال بعضی از آل ابوطالب پس وقت نماز آمد و آن حضرت مدعی کرد
 به سوی قصری که می بود پس درود آمد در زیر سنگ بر رگی که بر دیکه آن قصر بود و من به
 آن حضرت نمودم و بیرون به نالائی پس هر مود اذان نگو گفتیم درنگ کنید بایرسد به ما
 اصحاب مد فرمود: یا هر رختد، ثو الا مؤخرن کفلاء عن اولی و فبا جن عزم علیه علیک ابدأ بهزل
 الوقت، هم مود: یا حیر میدار نماز و ازا اول و فشی به و حر و فشی: یا عتو بر تو ادا کن به
 او، و عتو: یا که فرمود بر تو یاد همیشه به او، و عتو: یا پس من اذان گفتیم و نماز کردیم، پس
 گفتم: دین رسول الله به تحقیق که طول کشید مدت در آن د عده ای که به سر خانی و من
 معاجم و معر شما بسیار است و من ممکن نمی شود هر وقت که از من سوال کنم.

اوی گفت پس آن حضرت حراشید رمی: یا تاری به خود به نحو مدت و سختی پس
 دست برد به ا موصع که کده شده بود پس بیرون آورد ستمی طلا و فرمود: بگیر پس را
 حداد بر کت دهد به بود در آن، و انصاع بر به او و شتمار کن آنچه را که زیدی را وی گفت
 پس خداوند تعالی بر کت داد به من در آن نا بکه نخر پدم در حرسان چیری که عیسی هسان
 هر را اشراف بود و گردیدم عی مریو مردمی که امثال خودم بودند در نجار.

پانزدهم - زامریگی از شیعیان به تکیه در نامگذاری فرزند]

و میر و ب کرده از احمد بن عمرو که گفت: میر و ب رفتم به سوی حضرت رضا (ع) و
 روحه ام سس بود چون خدمت آن حضرت را رسیدم عمر خبر کردم، من وقتی که از شهرم بیرون
 آمدم، و حه ام ایش بود دعا کن که حق تعالی بچه او را پس قرار دهد هر مود او پسر است
 پس نام گذار او را عمر گفتیم من بیست کرده ام که او را عی نام گذارم و امر کرده ام اهل بیت خود
 را که او را عی نام گذارند هر مود نام او را عمر بگذار پس من و ارد کوفه شدم دیدم از برای
 من پسری مود شده او را عی نام گذاشته اند: پس من او را عمر نام گذاردم، عتو بنگال من
 که مطلع شدم از بن مقرب گفتم: دیگر ما تصدیق نمی کنیم بعد از این چیزی که از تو نقل
 کند یعنی همسایه های او که سنی بودند گفتند: ما معلوم شد که تو سنی هستی و نسب
 شیعه گی که به تو داده اند خلاف بوده و ما بعد از این تصدیق نمی کنیم چیزی را که از این مفعول

به محاسبیت دهند؟ راوی می گوید: آن وقت فهمیدم که حضرت نظرش بر من بیتم بوده از خودم به نفس خودم.

شازدهم - [خبر از نیت یکی از شیعیان در کشتن احرس]

از یضائرالدراجات معلوم است که حماد بن عمر حلال گفتم رسیدم که احرس بر مکه امام حسین (ع) را می برد و دشنام می دهد و حضور را گفت: داخل مکه شدم و کلاه می خوردم پس دیدم او را با خود گفتم به حدسم گفتم می کشم او را هرگاه از مسجد بیرون بیاید پس یسادم سر را و ناگاه رفته حضرت امام رضا (ع) را من میید پوشیده بود و در بسم الله الحمد لله انظر حلیم را جو من پر بود که متره من حرس مسو یس به درسی که خداوند تعالی معه و معتمد من است و تو کافی است او

هفدهم - [خبر از گذشته شدن جعفر بر مکی]

شیخ مفید به سند معتبر از ایت کرده در آن سال که هارون به حج رفت حضرت امام رضا (ع) بر به از ده حج از مدینه بیرون شد همین که رسید به کوفه از طرف جیب او اسب و نام آن قانع است حضرت به نظر او افتد و فرمود بانی هارون و حراب کسیده آن پاره پاره خواهد شد راوی گفت ما فهمیدیم معنی کلام این حضرت را آن پیکه هارون به آن مو صبح رسید هر دو آمدند جعفر بن یحیی بر مکی بالای ن کوه رفت و امر کرد که مجلسی برای او در آن بنا کنند پس چون او مکه برگشت بالای ن کوه رفت و امر کرد که آن مجلس را حراب کنند پس چون به عراق رسید حضرت یحیی کشته گشت و پاره پاره شد

هجدهم - [خبر از کنار هم بودن قبر حضرتش با قبر هارون]

این شهر موب و ویم کرده از مسافر که گفت: من دیدم حضرت رضا (ع) بودند در عسی پس گدشته یحیی بن خالد در حالی که دماغ خود را گرفته بود از عیار حضرت فرمود بیچاره ما می دانستیم که بر ما وارد می شود در این سال پس فرمود و عجب از این بودن من و هارون است به هم مثل این در انگب و دو انگب خود به هم چسباید و این خبر به روایت شیخ صدوق گذشت

یوردم - [فہرستِ نِوایاں گنجشک]

و نیز این سهر شوب رو نپس گزیده از سیمیاں جعفری که گنبد در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در بمبای راب منصرف ناگاه گنجشکی آمد ، قابل ان حضرت پر ریش و شروع کرد به صیحه زدن و اضطراب کرد ان حضرت به فرمود ای فلان! می نانی که من عصفور چه می گوید؟ گفتم نه فرمود می گوید که ماری می خواهد جو جه های مر یخو. د پس نردار جن عصار او باحل بیاید شو و بخور مار را، سیمیاں گفت عصار دسب گز هم داخل بشو بشنیدم دیدم ماری که در حوالا اسبابش کسم مار

پیشہ۔ [حجرت زکشی ماموں برادر خود امیں را]

و میرا این شهر شویب را آب کرده از حسین بن یسار که گویا فرمود مختصر با امام
صالحه که عبد الله می کشد محمد را گفتم. عبد الله بن هاشم می کشد محمد بن هاشم را و
فرمود ری عبد الله که در خم آمیز است می کشد محمد پسر یسار که در بغداد است. پس
چنان شد که مختصر با خبر بود بود یعنی عبد الله هاشم می کشد محمد امین بن خرم را و
این مختصر به این سفر بهمن می جسد

وَبَيْنَ الصُّمِّ بَعْدَ الطُّغْيَانِ بِمَعْنَى

و شاید نمثل یا حصر یا به این معنی اشاره باشد به گشتن عبدالله هاشمی از حصر مدینه
مؤلفا گوید که در ذکر صاحب نام و سی بَلَّغَ در حدیث عبدالله بن الحنفیه روایی نقل شده
که مشتمل بوده بر «یا باقر» این در گزار و در فصل پنجم ذکر شود چند معنی یا باقر را
این حضرت سلام الله علیه

فصل چهارم

در مختصری از کلمات و اشعار حکمت امین که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است

أَوَّلُ مَا لَمْ يَلِدْ صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ

هر مودان خصم است که دوست هر مردی عقل او است، و دشمن او نادانی او است

دوم. قَالَ عليه السلام إِنَّ أَفْقَهُ يُبْقِصُ الْقَوْلَ وَالْقَالُ وَالضَّاعِي نَأْيُ وَكَثْرَةُ الشَّرَالِ

یعنی هر مودان خصم است، و دشمنی راود هیل و قال را و ضایع کردن مال را، و کثرت سؤال را

مؤلف گوید ظاهر مراد از قبل و حال مرء و جند از مدموم است که در و یاب بهو از آن

وارد شده بلکه از خصم صادی علیه السلام معبر است که خصم را رسول صلی الله علیه و آله فرمودند اَوَّلُ

چیزی که بهی در دهر است و دیگر هم و جمل بهی کرد از هر سس بنان و سرب حمر و

ملاحظات با مردم، و ملا حاحر همان محاذله و مرء سس و سرب از خصم مروی است که

هر مود جندار چیز است که می میراند در گناه بالای گناه کردن و برضال زیاد محاذله و

هم صحبتی کردن و مهاره حمر و سس گومی و او بگویی و حرس سس گمد به حیر و

بامردگان محالست کردن، عرصر کردند برسد الله هر دگان کساید؟ هر مود کُلُّ عَمٍّ مُتَرَبِّ

یعنی هر مؤانگری که گذاشته شده به طور خود هر چه خواهد بکشد یا هر مؤانگری که به بر و

محبت پروریده شده

و نیز سیخ صدوق علیه السلام، ایام که ده که به خصم در صادی علیه السلام عرصر کردید که بس حلقی که

می بیند تمام اینها از ناس و مردم محسوب می شود؟ هر مود بیدار از مردم بودن آن کسی را که ترک کرده مصادک کردن را و آن کسی را که چهار راتو می سید ده جای بنگد و کسی که داخل می شود در چیزی که مهم او نیست و کسی که مرء و حدال می کند در چیزی که عدم به آن افتد و کسی که سستی کند و بیماری به خود ببندد بدون عیسی و کسی که موی خود را زولیده گدازد بدون معیسی و کسی که مخالف کند با پدرش خود را در حق در حالی که آنها منفق شده باشند بر او و کسی که افحار کند به پدرش خود را در حالی که حقش است از کارهای خوبه ایشان پس او به مرتبه حدنگ است یعنی پومب حدنگ و از خوب در حق است محکم برای پیر خوب است پوسنهای آن را می کند و دور می افکند ساسه جوهر و اصلاح می رسد پس همچنان که پومب حدنگ را می کنند و دور می افکند با آن معاشرت و برد بکی به آب و اصل خود همچنین کسی که حطی است از فصایل و کدالات پدرش خود را دور می افکند و عنایه را می کنند.

وَلَقَدْ احْصَيْنَا مِنْ ذَالِ الْاَعْدَائِ يَنْفَخُ بِاَقْصَمِ الْعَالَمِ لَا يَرْزُقُ الْاَبْلَیَّةَ.

گن این تن شست و کسب نوباً	همیشه محشوده عی النسب
إِنَّ السَّمْعَ عَسَ یَقُولُ هَا اَنْتَ	لیس السعی من یقول کفان ابی

دانش طلب و پررنگی آسمور	به به نگرند رویت اردور
جانی که پررنگ بایدت بود	هرودی کس سداودنه مسود
چون شیر به خود می شکس به من	هرودنه خصال خویش باش

سوم - فرمود ما اهل بی می باشیم که وعده ای که به کسی داده ایم آن را دین خود می بینیم یعنی ملزمیم که مانند دین آن را داد کنیم (همچنان که پیر عمر علیه السلام چنین کرد).

چهارم - فرمود نباید بر مردم زمانی که عافیت در آن زمان ده بحر باشد به حوره آن در اعتبار و کفاره گردیدن از مردم و یک چهره دیگر دو سکتا باشد.

مؤلف گوید که مادر فصل کلمات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنچه ساسه اعتراال بود ذکر کردیم به رجوع شود و به ای بکه این بحر در حطی نگذاریم این چند بحر که مناسب مقام است ذکر می نمایم.

سان جویین و خرفه پشمی و آب شور سی پادویه کلام و حدیث پیغمبری
هم صفحه ای به چای و عظمی که نافع است در دیس به مغوی و هلی و واز پیغمبری
رین مردمان که دیو را ایشان حذر کنند در گوشه ای نهاده شده بشسته چشون پیری
به یک دو شنا که سرور به بیم جنو در پیش ملک مقتشان ملک پیغمبری
این آن معاد است که هر وی خصلت بود آب حیات و روسی ملک سکندری

پنجم - روایت شده که خدمت آن حضرت عوصی شد که چگونه صبح کردید؟ فرمود
صبح کردم به جل منقوص یعنی مدت عمرم پیوسته در کم شدن است و عملی منقوص
(یعنی هر چه می‌کم است و حفظ می‌شود) و هرگز در گردن هاست و آتش پشت بر مناسبت
و نمی‌دانم چه خواهد شد به ما.

ششم - فرمود در بی اسرائیل عابد، عابد نمی‌گشت تا آنکه ده سال سکونت کند چو به
سال سکونت اختیار می‌کرد عابد می‌گشت

مؤلف گوید که روایت در مدح سکونت بسیار است و مقام رنج‌داری نقل یک و من در
ایضا اکتفا می‌کنم به این چند شعر که از امیر خسرو نقل شده.

مخمس گرچه هر لحظه دلکش بر است چه بیسی خموشی از آن بهار است
در فتنه بس دهن بخت است که گیتی به یک و بد استن است
پشیمان زگشتار دیدم بسی پشیمان نگشت از خموشی کسی
شاید زگشتن به او دل حسی گریه پر شود مردم در وی سحر
صدف آن سبب گشت جوهر فروشی که از پای تا سر همه گشت هموس
همه بس ریا گشت شمشیر قیر به خنق ریختن زان کند رسنخیر

هفتم - فرمود هر که راضی شد از حق تعالی به روری کم حق بعلی راضی می‌شود از او به
عمر کم

و روایت شده از احمد بن عمر بن ابی شعبه حبیبی و حبیب بن یزید معمر و فایده هر دوی که
وارد شدیم بر حضرت صاحب‌الکرام پس گفتیم به آن حضرت که ما بودیم در و سمع ررق و

۱. و غلبه بر من است از بنی معنن غره و پاره یعنی به حادثه لام شاعری است که مدح خلایق بوده که از
جمله اینهاست متوکل افتاد.

هر حسی عیش پس تعبیر کرد و حال ما بعضی بعین اتا یعنی فقیر شدیم! پس دعا کن که حلال
برگرداند آن را به ما. هر مورد وجه می خواهد بشوید؟ یا می خواهی یاد ساهان باشی؟ اب
حوشحال می کند شعر که مانند نظام و هرثمه باشی و لکن بوده باشی بر خلاف این عقیده
و انیسی که بر آن می باشی!^{۱۸} گفتم به و افتد خوشحال می کنی ما آنکه از بی می باشد دنیا و
آنچه در آن است غلا و ثمره و من بر خلاف این حال باشم که هم، حصر بر فرمود
حق تعالی می فرماید: **إِصْحَبُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ**^{۱۹}

نگاه فرمود: بیکو کنظم خود را به حد، پس به د. سنی که کسی که بیکو شد گمان او به
حد، بوده باشد حد بر د گمان او و کسی که راضی شد به قلیل از بی، قس، می فرماید
حق تعالی از او قلیل از محمل و کسی که راضی شد به کم از حلال، بیکو می شود مؤثره او و
سر و ناره می باشد نظر او ریب می کند حد او را به در دنیا و دوا آن و بیرون برد او را از
دین به سلامت به سوی دارالسلام.

هشم شبح صدف به سنه معتم از بان بن صلب و ست کرده که گفت. خواند حصر
امام رضا علیه السلام می این اشعار را که از جناب عبدالعظیم است.

بِعِيبِ النَّاسِ كُنْهُمْ رَمَانًا	وَمَا بِسِرْمَانِ عِيبِ سُرْمَانِ
بِعِيبِ رَمَانِ الْعِيبِ عِيبِ	وَسِرْمَانِ الزَّمَانِ بِمَا هَجَانِ
وَبِأَلَدِ الْدُّنْيَا بِشَرِّ لَحْمِ دُنْيَا	يَبْأَكْسَلِ يَنْفَعُ بَعْضًا عِيبَانَا

معنی: تمام مردم، ورگزار عیب می کنند و حال آنکه عیبی برای ورگزار یک سوای ما
خاصی بیکه عیب ورگزار مانیم، اگر ما بیویم. و اگر عیب نداشته و فریب به همی است
دور آن که گفته

آبادی پنهانه و برائی مناسب	جمعیت کفر از پریشانی ماست
اسلام به ذات خود مداود عیبی	هر عیب که هست از مسلمانی ماست

ما عیب می کنیم ورگزار خود را و حال آنکه عیب در ماست و اگر ورگزار نکند کردی ما

و آنچه نمودی و همانا گرگ برک می‌کند حورن گوسب گرگ را و لکن بعضی از ما
می‌خواند بعضی دیگر العیال و در بعضی مواضع بر شعر نیز اضافه شده

لَبَسْنَا الْبُخْدَامَ تُسَوِّدُ ظَهْرِي
فَوَيْلٌ لِّلْمَرْءِ إِذَا بَانَ

یعنی «پوشیدیم بوی گور در یوسف اهو بر من پس + ی بو عریب هم گاه بیاید مرد ما»
نهم مردی پخته شده که خاموش به شب به آن حصرت که مرا موعظه کن حصرت یوسف

أَفَكَ تَسِي دَسَا لَهَا مُدَّةُ
أَمَّا سِرِّي السُّوْبُ مَحْبُطًا بِهَا
تُصْنَعُ الدُّنْيَا بِهَا تَسْمَعُ
وَالْمَوْتُ يَأْتِي بِهَا هَلْهُ بِعَتَّةُ
يُضَيِّقُ عَلَيْهَا صَمَلُ الْعَامِي
يَسْأَلُ مِنْهَا أَمْسُ الْأَمِي
وَتَأْتِي الشُّوْبَةُ بِهَا بَلِي
صَفَاكَ بِعَلِ الْحَاوِي الْعَاقِلِي

یعنی «به در سو که تو در دنیای می‌باشی که از برای آن مدت و مالی است که عمل عمل
کننده در مذهب معبود می‌شود یا نمی‌بینی که مرگ حاطه کرده است به او و ریخته است از
شاید و کس را» و گفته را «مشیت» و معجز می‌کند به گناه کردن به آنچه استند داری و او
می‌کند بویه کردن را سال بسته و حال مکه مرگ به ناگاه بر اهل خود وارد می‌شود پس
بیست کار شخص هشیار و عاقل»

شیخ صدوق رحمته الله از ابراهیم بن عیسی نقل کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در بسیاری از
اوقات این شعر می‌خواند

إِذَا كُنْتَ فِي خَيْرِ صَلَافٍ رَّبِّهِ
وَلَكِنَّ قَمَرِ الْمُكْتَمِ سَلَّمَ وَتَسَلَّمَ

یعنی «چون با در خوی و اسیر حسامی به آن مع و رسو و لکن گو خدایا این نعمت
از بخیر سالم تار و تمام کن آن بر من»

دهم. محمد بن یحیی بن ابی عیاد از عموی خود وایت کرده که گفت شنیدم من از
حضرت امام رضا علیه السلام روی که این شعر خواند و کم بود آن حضرت شعر بخواند هر مرد

ثُمَّ لَمَّا قُلْنَا لِمَنْ هَذَا قَالُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَعْلَمُونَ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ الْأَكْبَرُ
وَالسَّخَايَةُ هُنَّ نِسَاءُ الْأَنْبِيَاءِ
وَالزَّكَاةُ الْقَصْدُ وَدَعِ عَنْكَ الْأَافُسَ
حَلَّ عَلَيْهَا أَنْ كَتَبَ كُفْرًا رَحِيمًا

و عاقبت کرد در سنه دویست و یازده در بغداد و وصیت کرده قرآن می‌نویسد.

إِنَّ هَيْثُ مَا يَكُونُ، خَيْرُهُ الْخَيْرُ لِمَعِينٍ مُعْجَلُ الْفَصِيحِ

و عذاییه بر دریا گزیده بعضی کم‌عصبی و گمراهی و مردم گمراه و بی‌عدل و ظاهراً به ملاحقه پس معنی است که حضور با فرموده ر مردم که اسم او (ابو العنایه) را باز و این دعای ر بگفتند شاید که کم‌اعتد داشته از آب، و بدان که یکی از ادبیات اهل سب در کتاب خود فصیده‌ای از حضور امام رضا (ع) نقل کرده که مشتمل است بر حکم و مواظبت کثیر و من از فصیده سربینه ر در کتاب نغته المصنوع نقل کردم و در اینجا به جهت برگزیده بیش به چند شعر از آن بدو نقل کرده بیان می‌کنم.^۲

قال علیه السلام.

و عَمَّ يَأْتِي السُّرُورُ فِي خَمْدِهِ	لِزُجْرِ يَسْمُولًا كَذَّ وَتُكْسٍ رَاشِدًا
وَاتَّبَعَ الشَّرْعَ عَلَى مُنْبَئِهِ	وَاتَّسَلَّ كَيْسَابَ اللَّهِ تَهْدِي بِهِ
وَيُؤَدِّهِمُ التَّوَكُّلُ فِي سَبْحَتِهِ	لَا تُحَرِّصُ الْحَرِصُ بِسُرُورِ الْمُنَى
وَاحْدَرُ عَمِّي مُعْبِكٌ مِمَّنْ هُتِرَتْ	لِسَانُكَ مَعْظَمُهُ وَفَسَّ لُطْفُهُ
يُؤْمِي عَمِّي الْإِنْسَانُ بَيْنَ مَعْظَمِهِ	وَالْقُصْبُ زَيْلٌ وَوَلَازٍ وَقَدْ
لَا شَفَاةَ اللَّهِ بَيْنَ عَمِّي	مَنْ جَعَلَ الْخَمْرَ شَرًّا بِهِ
لَا خَيْرَ فِي التَّكَلُّفِ وَلَا طَحْصَتِهِ	لَا تُصِيبُ التَّكَلُّفُ مَرْدِيَّ بِهِ
يَسْرُوحُ عَمِّي التَّكَلُّبُ فِي رَوْحَتِهِ	لَا تُطْلَبُ الْإِحْسَانُ مِمَّنْ هَادِرٍ
وَسَأَلَ مِنْ النُّصْحِ وَهَنْ سُنْبَتِهِ	وَبِنْ تَسْرُوتُ جِثَّتْ تَكْسُ حَادِرًا
مِمَّنْ حَاظِرٍ يَحْصُرُ عَمِّي تُخْرِتُهُ	بِخَبَائِرِ الصُّعْرَةِ أَفْصِرَ تَكْمِ
أَيُّ عَمْرٍو دَمٌ عَمِّي عَمْرِي	بِأَظْلَامِهِ قَدْ عَزَّ قَلْبُهُ
لَا تُسَدُّ أَلْ سَبْعُجُ مِمَّنْ عُصْبُهُ	الْمَوْتُ مَحْشُورٌ لِكُلِّ الْوَرَى

فائده معنی کائنات (ع) در راهی از کانی و تهذیب بن روح را نقل کرده که حضور امام رضا (ع) از حضور سوره (الحجرات) حدیث کرده که آن حضور با فرمود هر که شنیدید که شعر می‌خواند در مساجد به او بیگم نید. چند دهان آدم هم شکند همان مسجد برای هم آن بنا شده. آن‌گاه محدث بعضی فرموده اراده فرموده از شعر آن اشعاری را که مستعمل باشد بر بخواند و معویه و نعره و محشی به کلام موروث. بر که بعضی از آنها مشتمل است بر

فصل پنجم

در بیان رفتن حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو و تفویض مأمور و ولایت عهد را به آن سرور ایمان، و ذکر مجلس مناظره آن جناب با علماء ادیان

مجلسی بمآذاد آنچه از روایات ظاهر می شود، آنست که مأمور چون مستوفی برخلاف
گسب و فرمایش در اطراف عالم نالد گردید و ایالت عراق و به حسن بر منهل تفویض گردید
خود در بنده مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن عمارت و اشوب از رفیع
باقیه بعضی از سادات به طمع خلاف است مخالفت بر او اشد چون حیر در مرو به جمع
مأمور رسید بعضی بر منهل دوا را باسیس که در پر و مشیر او به دهیور، به خود بعد از تدبیر
و اندیشه بسیار رأی مأمور بر او قرار گرفت که حصص بر رصالحه و از مدینه طلب نماید و او
رد و معهود خود گردانید تا آنکه سایر سادات به قدم اطاعت پیش ید و دیداد صبح از حلاوت
بردارد پس جده بر ابی الصبحاک را به عصی از محضو صلا خود به خدمت، حضرت -
فرستاده مروی مدینه که آن جناب را به سفر خراسان مرعیه نمایند چو به یسان به خدمت
حضرت رسید حصص ت در او به حال امتناع بسیار نمود چون میالعه یسان از حد اعتدال
مستور گردید آن سفر محبت انرا به جبر اختیار نمود

و شیخ صدوق رحمه الله از محبوس [محول] سحسانی روایت کرده که چون مأمور طلب کند

امام رضا علیه السلام را از مدینه به نراسان، حضرت به جهت و داغ باقر پیغمبر علیه السلام داخل مسجد مدینه و مکه را بقیع حضرت با داغ می کرد و بیرون می آمد و بر می گشت و در هر دفعه صدای مبارک که به گریه بلند بود، من در جنگ آن حضرت قسم و سلام کردم بر آن جناب، چون داد پس دهیبت گفتم به از سفر هر مردی یار با که همانا بر بیرون می شوم از چادر جدم و می میرم در غم بت و دهن می شوم دو پهلوی هارون.

و شیخ ابو سعید بن حاتم شامی بنامید محقق حتی در قر العظیم فرموده که و بت کردید جماعی از اصحاب امام رضا علیه السلام که آن حضرت بت هر جوانی می که می می خواهم بیرون می یابم از مدینه به سوی نراسان جمع کردم عبال خود را و امم کردم ایشان را که بر من گریه کنند تا بشوم گم به ایشان پس عصیم کردم در آن شاز دوازده هزار دینار و گفتم به یگان که من بر نمی گردم به سوی عیالم هرگز پس گرفتیم ابو جعفر حواد او بر دم از ربه مسجد پیغمبر علیه السلام و گذاشتم دست او بر کنار قبر و جسدایم از راجه آن قبر شریف و خواهم حفظ او راجه سب رسول خدا علیه السلام و امر کردم جمع و کیلان و خشم خود را به شید و اطاع فرمایم او و اینکه مختلف او را نمایند و همدانیم ابا که او قائم مقام من است علامه مجلسی فرموده در کشف العمه و غیره از امیه به عنی روایت کرده اند که گفته در سالی که امام رضا علیه السلام به حج رفت و من به حرمه گریه امام محمد تقی علیه السلام را به حج برد و چون امام رضا علیه السلام طواف و داغ می کرد امام محمد تقی علیه السلام بر دوش من فوق علام حضرت بود او اطواف می فرمود چون به حجر اسماعیل رسید به ربه و شست و آثار آلوده روی من ظاهر شد و معول دعا گردید و بسیار طواف داد و موفی گفت بر خبر فدای من گردم گفت از بعض معارف می گم تا وقتی که خدا خواهد که بر حرمه موفی خدمت امام رضا علیه السلام و حواد فرزند سعادت دهد او اعرض کرد حضرت به نزدیک پور دینه حواد آمد و فرمود که من خیرائی حبیب من آن بهال حدیقه امامت گفت ای پدر بر دگوار چگونه بر حرمه و می دانم که خانه کعبه را داعی کردی که دیگر نه سری آن بر خواهم گشت و گریان شد پس برای اطاعت پدر بر گوار خود بر حرمه روانه شد

و به حد آن حضرت به سوی نراسان در سال دویستم هجری بود در آن وقت موافق مسهول او شد شریف امام محمد تقی علیه السلام هفت سال گذشته بود چو موافق من سفر گردید در هر من معجزات و کرامات بسیار را آن حضرت اسر ظاهر می شد و بسیاری از آثار پیاپی حال موجود است. (البته)

حداد سبب عبدالکریم بن عمار است که وفات در سنه ۴۰ شصت و بود ربه سبب در سنه ۴۱
العمری و سبب کرده زمانی که امام رضا (ع) را طبیب از مدینه به حرسان
خمس با حرک هر مرد از مدینه به سوی مصر و به کوفه رفت و از مصر و بوجه هر مرد بر
مصری کوفه به بغداد و از آنجا به قم و داخل قم شد اهل قم به استقبال آنحضرت شدند و با
هم معاهده می کردند در باب حاکم آنحضرت و هر کدام می دانستند که آنحضرت بر تو
وارد شود آنجناب فرمود که سیر می نماید راست از بعضی هر کجا او فرود آمد من اینجا وارد
می شوم پس آن سر آمد و یک خانه خوب و صاحب آن خانه در شب آن روز در خواب
دید بود که حضرت امام رضا (ع) در مهمانی او خواهد بود پس جدی نگذشت که از محل
مقام قبلی گشت و در زمان مامدرسه ای معروفه است

و صاحب کسب المعنه و دیگران نقل کرده اند که چو آنحضرت امام رضا (ع) در محل بنام
مبارک آمد و هر که آنحضرت را به نصیحت می نمود آنحضرت در مذهب بر سر
سبها که محل کوفت آن از فقره خالص بود و در قم فی الشریع الإمامان العاطفین بالآخذین
التبویه التورعه و محمد بن اسمعیل الخ لظونی لیسر پیدا و شکار گردید در بار دو پیشوای
که حافظ حدیث بود بود ابو ررعه و محمد بن اسمعیل طوسی پس عرض کردند آنحضرت
این الشاده، انما الإمام و این النعمه. انما الثلاثة الطاهرة الرضیه، انما الخلاصه الزاکیه التبویه بحق ابانک
الطاهرین و السلامک الاکم من الارب و جهک دنیاک المأمور و ویتنا حدیثه عن بانک عن
جدک مذکور که یعنی بو ررعه و محمد بن اسمعیل آنحضرت عرض کردند به حق پدران
به کبره و گذشتگان که می خورد بسفاده مأمور مبارک خود را و ویت کن از برای ما حدیثی
از پدر خود از جد که ما یا کم بر به از حدیث

فامو فب التبعه و رفع الظله و اقم عیون المسلمین بطبعه مبارک انی یومنه، فکانه ذواته کذواتی
و ولی فیه التورعه و ابو ررعه و بن اسمعیل این حواله می نمودند حضرت با ستر خود نگاه
داشت و بسیار مهربانتر شده و روشن کرد چشمهای مسلمانان را به طهر مبارک خود و
مردم بر فساد خود ایمان داده بود، بعضی صراحت می کشیدند و گروهی می گریستند و بعضی
خانه را می میزدند و در حق خود آنکه حاکم افکند بودند و بهر که نزدیک بودند میگفت اسم
از حضرت می میسند و بعضی گریه می کشیدند و دید به بیان نمود
و انقد چاد من قال.

گرس بیسی و سبب ر سیرج شناسی روا بود که مسلمان کسی را به حاکم را

إِلَى أَبِي أَنْصَبِ الْهَاشِمِيِّ وَجَرَتْ أُلْدُنُ كَالْأَهَارِ وَكَتَبَ الْأَصْحَابُ، وَصَاحِبُ الْأَمْنَةِ وَالْقَضَاءِ مُعْتَمِرُ
الْأَنْبَسِ اسْتَفْو و عُوا وَلَا تُؤَدُّوا رُسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عَثَرَةٍ وَانْقَبَضُوا.

مردم به همان حال انقلاب بودند تا وره بیعه سید و افتاد مردم گریسمه که اگر جمع
می گشت مثل بهر بخاری می شد و صداها با کت شده پیشوایان مردم و قاضیان فریاد کسیدند
که ای مردم گوش بدهید، یاد بگیرید و ادب مکشید بیغمیر عَلَيْكُمْ السَّلَامُ عترتش و سکوت
کنید یعنی گویس و ضیعه کشیدن شما مانع شده که حضرت امام رضا علیه السلام بفرماند
بفرمایند و این ادب آن حضرت است و ادب آن حضرت بیغمیر عَلَيْكُمْ السَّلَامُ است.

مؤلف گوید که به اینجا که رسیدیم به خاطر ورود و افعه حضرت سیدالشهدا علیه السلام ابرو و
عاشورا درونی که معاصر لشکر که و آمد خواست یشا را موعظه و نصیحتی فرماید آن
مخرومان از سعادت و سرگستگان و ادب صداها بلند کند و به فرمایش آن حضرت
گوش بدهد، امر فرمود یشا را که سکوت کنید، با کردی فرمود وینکم؟ اب علیکم ان
تلتصقوا الی و تسمعوا قولی و کلت ادعوتکم الی سبیل الرشاد.

ر بود در آنجا یک حدیثی که فرماد کنند مردم، این پسر بیغمیر است، چرا او را ادب
می کنید؟ چرا ساکت نمی شوید که موعظه خود را بفرماید و کلام خود را به پایا رساند؟
و این یکی از فصاحت و سید مظلوم بود که کمیت شاعر در شعر خود آنرا ده کرده و بر
حضرت با نافر عَلَيْكُمْ السَّلَامُ خوانده و آن حضرت را به گریه در ورده قال حمه آهه

وَسَبِيلُ بِالْعَلْفِ كُؤِيرِ مِيَهْمٌ^۶ تَمِيسَ خَوْفُهُمْ سِرْ طَعْمُ

یعنی دشمنی در گریلا مانده و گویا نثار شده در میان مردمان ناحیبی، سیر حیماعتی
در ناگهان و فروها بگانه ردایت شده که چو کعبه قصیده میخیزد خود را بر حضرت امام
محکم با نافر عَلَيْكُمْ السَّلَامُ خواند به دیر شعر که رسید حضرت گریست و فرمود ای کعبه گریه
مالی بود و صله هم دادیم یکی از بری ناسب کلامی که حضرت سید عَلَيْكُمْ السَّلَامُ به حشاش

^۶ این مجید خاطره و تشبیه صحیح به نظر می رسد. بر او غای مردم کومه به قصد جاو گری از موعظه امام حسین علیه السلام
و ابعاد مانع از رسیدن سخی حضرت به جای دسمی بود، لذا عطفه و گریه و هرجای مردم پیشوایان از وی شوق و عطف و
محب به حضور رضوان عَلَيْكُمْ السَّلَامُ را از پیامبر عَلَيْكُمْ السَّلَامُ بود البته تنگ میب که اگر این اظهار عونی را حدنگار و مانع کار تمام
تو در مظلوم است و بی به هر حال تشبیه این دو چهره به یکدیگر مورد اشکال نیست.

ہی مائت فرمود لا رب مؤیداً بروح القدس و دیت غنا اهل البیت. رجوع کردیم بہ حدیث
سامی

[illegible][illegible]

کہے کہ لا الہ الا اللہ حصی ثی باقہ دخل حصی ومن دخل حصی امن من عذابہ
 ۲۰ لا کہے لا الہ الا اللہ حصار میں ایسا امن ہو کہ کسی کے گھوڑے مارے نہ جا سکیں
 ۲۱ حصی کہ حصار میں ایسا امن ہو کہ کسی کے گھوڑے مارے نہ جا سکیں
 ۲۲ حصی کہ حصار میں ایسا امن ہو کہ کسی کے گھوڑے مارے نہ جا سکیں

و هیچ خصی قیرو یک کپره از انوار مع محمدی احمدی شاپوری که گفت فیدم از
حدام حدی دهر حدی من پنده که گفت چو من حضرت امام و حدی داحی بشاپور
شد و عد در محله دیرا در ناحیه ای که مع وقت به دجه لاشاباد در سرای جده هر پنده و
حدای آگه که حضرت امام حدی او در سال مردم پنده و چو
حدی هر در حدی از خانه یکا شب نامی بر سا و در حدی حدی در
در یکا سال مردم " پنده پس نام در حدی برای شفا می پند هر که علمی
پنده به جهت هر شاف نام نامی پنده عافیت می یافت و هر که درد چشم داشت از

[illegible]

آن بادم بر چشم خود می نهاد شعله می یافت و بر بسم که را نیت بر او دشوار می شد او را بادم می خورده در دس سبک می شد؛ همانا ساعت می رانید و نگار پانی هوش می شد؛ شاحه در حب می گرفتند و بر شکم او می کشیدند خواب می شد و ناله و لعل از او می رفت به یک آن حضرت پسر و زنگاری بگذشت لاله حب شکم جد من حمد! بیام و شاحه های از راس بر پسر کور شد و بسم ش که او را ابو عمر می گفتند بیامد و لاله در حب از روی زمین به بد مالش تمام بر رفت در آب عرس و مینج از هفتاد هزار درهم بود لاله شهادت هزار درهم و برای او هیچ نماند؛ و ابو عمر و را تو پسر بود هزار و نویسنده ابو الحسن محمد بن ابوالهیم منجور بودند بکی «ابوالهیم» می گفتند و دیگری ابوصادق، خوانسته که شاحه ر عمارت کتک بیست هزار درهم بر آن عمارت صرف کرد و بیخ آن در حب که مانده بود بکنیدند و می دانستند که چه اثر از آن برای شان می راید پس بکی و شب سیر املاک امیر حراسان او را مرگ خواندند به بشابو در محفل در حاشی که پای استس سیاه شده بود پسر گوی از پادش بخت پس به آن عتف بعد از یک ماه چو

و اما پسر او دیگر که بر رگتر بود او در دیوان سلطان در پیشگاه رسوا بود و ری حاضری از کامیاب بالای سر من بسته بودند و او خط می نوشت یکی گفت حدای چشم بد از کاتب این خط دور کند همانا ساعت دستش پر زید و قسم از دستش بیفتاد و داده ای پسر دستش نرم و به سر نازگست ابوالعباس شاد بر حاضری برد او مدینه گفتند پس از گرمی است و جیب است که او در قصد کنی همانا روز فصد کرد و رقم دیر بهمانند و گفتند امر و هم قصد کن فصد که دیر دست سیاه شد و گویا بر ریخت و ر آن عتف چو درو موت هر دو بر اثر به یک سال بکسید

و نیز شیخ صدوق روایت کرده که چون امام رضا (ع) داخل بشابو شد در محله ای هر دو آمد که او فخر می گفتند اینجا حمامی بنام دو حمام امر و سه گرم مایه صافند معروف است و جیب جسمه ای بود که بش کیم شده بود کسی را واداشت که آن را بر پسر و برد بسیار شد و از پسر دروازه حوصی صاحب که چند پند یائین می رفت بر سر جسمه ای پس حضور داخل شد و غسل کرد و بر و آمد و بر شب آن عاز گزارد و مردم می آمدند به آن حوض و غسل می کردند و او می شناسیدند برای طلب ترک و معطر بر پست می گزاردند و دعا می کردند و حاجتبه از خدا می خواستند و خصا می بدو ن

چشمه را امر و عین کهلال می‌باشد و مردم را امر و به را چشمه می‌باشد.
 مؤلف گوید که این شهر آمرب نیز در مناقب این روایت نقل فرموده و وجه مسعیه از
 چشمه آن عین کهلال ذکر کرده آن گاه فرموده که اخیری به قصد آن حصار آمد در اینجا به
 به حصار گرفت و از حصار شاعر اشاره به همین فرموده شعر خود.

الهدی لاد به الظنینه والقوم تجلوس من أبوة المركبی برکوی وعلو ورس

و شیخ صدوق و بی شهر موب از بر الصلوات و ایست کرده اند که چون امام رضا (ع) به ده
 سرخ رسید در وقتی که به نزد مامون می‌رفت گفت با من رسول الله ظهور شده است صماز
 نمی‌کند؟ پس فرمود من و اب طلبت گفت که آمد همراه نقاریم، پس به دست مبارک خود
 زمین را کاویه انقدر را جوشید که آن حصار و هر که به آن حصار بود و صو ساحل و
 ابرش ناامور باقی ماند و چو به مساباد رسید پست مبارک خود را گذاشت به کسی که
 دیگران از آن مر برآمد و گفت خداوند! بفرستد برکت ده در هر جبهه در ظرفی
 گذارد که در آن کوه برآمد و فرمود که از هر یک از سنگ تراستند و فرمود که طعام
 آن حصار بهره بگردانید در آن دیگر و آن حصار حفره الاکم و کم عبد بوده پس از آن
 نور مردم دیگر و ظرف از آن بر سیدند و برکت نداشت پس حصار داخل خانه خمیدنی
 و خفته طائی شد و داخل شد در فته ای که هر چهار و در آنجا بود، پس به دست مبارک خود
 خطی در جانب هر دو کشید و فرمود که این تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم
 گردید و بعد از این حق تعالی این مکان را محل ورود شیعیان و توسل من خواهد گردانید، به
 حد سوگند که هر که از ایسان مر در این مکان بپازد کند یا بر من سلام کند الله حق تعالی
 مقدر و رحمت خود را به سعادت ما اهل بیت برافزاید او واجب گم دانه پس رو به عقبه
 گردانید و چند کعبه نماز به جا آورد و دعای بسیار خواند چو فارغ شد به مسجد رفت و
 صلوات داد سجده من اشددم یا قصد مسیح در سجده گفت پس سر برداشتم و بیرون رفتم
 وصیت بن هارون روایت کرده از یاسر خادم مامون که گفت منی که وارد میدان الحسن
 عیسی بن موسی الرضائی را تر قسر حمید بن حفطه پرور کرد از من بیاس خود و داد به
 حمید و حمید داد به جاریه خود که بشوید آن و پس نگذاشت زمانی که آن جاریه آمد و به او

رفعه ای بود و داده سمید و گفت یا محمد بن رفعه و در گو پیلا لباس ابوالحسن پس حمید به
حضرت عروصر کرد هدای به گریه به درستی که این جاریه یافته است رفعه ای در گریه
پیرامی در جیب است؟ هر مورد یهودی است که آن از خود دور نمی گیم حمید گفت
مگر است که ما مشرف کسی به آن؟ هم هر مود که این یهودی است که هر که نگاه دارد در
گزیاد خود دفع می شود باز آن و می باشد برای او حرمی از شیطان رجیم پس حوالت
یهودی در بر حمید و ابی است

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله. اِنِّ اعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنَّكَ تَقِيُّهُ اَوْ غَيْرُ نَقِيٍّ حَدَّثَ بَاثِلُ السَّمِيعِ
التَّصْبِرُ عَلَى صَعْبِكَ وَبَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَى سَمْعِي وَلَا عَلَى بَصَرِي وَلَا عَلَى شَعْرِي وَلَا عَلَى
يَسْرِي وَلَا عَلَى لَحْيِي وَلَا عَلَى دُمِي وَلَا عَلَى عُنِي وَلَا عَلَى عَصِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا عَلَى مَانِي وَلَا عَلَى مَا
رَبَّقِي رِي سَتَرْتُ بِي وَبَيْنَكَ بَسَرْتُ الْبُيُوتَ الَّتِي اسْتَرْتُ أَبَاكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سَطَوَاتِ الْغِيَابِ وَانْقَرَعَتْ
جِبَالُهُمْ عَنْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَنْ يَسْرِي وَاسْتَرْتُهُ عَنْ وَرِي وَتَحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَامِي وَإِلَهُهُ
مُطْلَعٌ عَلَى مَكْرَمَتِكَ مَنِّي وَتَغْنَمُ الشَّيْطَانُ مِنِّي اللَّهُمَّ لَا بَعْدُ جَهْلُهُ لَنَا فَكُنْ اَنْ يَسْتَفْزِلَ وَيُسْتَفْزِلَ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ
الْتِمَاسَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَلُّتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَلُّتُ

و در بوی این حرر حکایت عجیبی است که به یاد کرده است ابوالصناب هروی که گفت
هو لای من عنی بن هادی الرضا علیه السلام روای نشه بود در مسر خود داخل شد بر او رسو
مامون و گفت امیر مومنین علی بن امام رضا علیه السلام بر حاسب و مومنون و بعضی طفله مرا مامون
بر وقت مگر به جهت کار من مسخر و به حد که بعضی مردان مرا بدی کذب به جهت این کلمات
که از حد مامون حدایت علیه السلام به من رسیده است القصد گفت همراه امام رضا علیه السلام برود قسم کرد
مامون، جو نظر حضرت بر مامون افتاد بن حر را در حر خواند، پس مانی که حضرت
یستاد مضایب مامون نظر کرد به مامون او مامون گفت ای ابوالحسن، مرا کرده ام که صد هزار
در هم جهت تو بدهم و نویسی هر حاجتی که داری پس چون امام پیش آمد گریه مامون
نظری در فضای امام کرد و گفت داده کردم من داده ام ده اسب و آنچه داده کرده است
حد بهر بوده است

ورود حضرت امام رضا علیه السلام به مروه و بیعت مردم با آن حضرت به ولایت عهد

چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد مروه شد مامون به حنار انجیل و نکریم حام نمود و
حوال او به و صحبت خود و جمیع بنوده و گفت ای سرمدان، من در آن عمارت و

آن عیسی علیه السلام تا من مردم هیچ یک را افضل و حق به امر خلافت از عیسی بن موسی علیه السلام ندادم پس رد کرد به حصص تا اقامت رخصت علیه السلام و گفت اراده می نمودم که خود را از خلافت جمیع نمایم و نه بنویسم کم. حضرت فرمود اگر خلافت اختیار برای تو قرار داده است جایز نیست که به دیگری بخشی و خود را با معزول کنی و اگر خلافت از تو نیست بنویسم اختیار از تو نیست که به دیگری بنویسم بجای منم و گفت البته لا اله الا الله این را قبول کنی حضرت فرمود من به رضای خود هرگز قبول نخواهم نمود و نامدب دو ماه این سخن در میان بود جمعی که او مبالغه کرد حضرت عرض او را می دانستم امتناع می فرمود

چون مامور او شد خلافت آن حضرت مابعد گردید گفت هرگاه که خلافت قبول نمی کنی پس ولایت عهده من قبول کن که بعد از من خلافت نباشد حضرت فرمود که پدرانی پرگواران من من خبر داده ای رجب خدا تعالی که من پس از تو از دنیا بروم خواهی رفت و مرا به هرستم مهلت خواهد کرد و بر من ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهند گریست و نزد من عرب در پیدوی همد و آله شده مدد من خواهند داد مامور او اسمع این سخن گریان شد و گفت ما من را دعای می خواند نور به حق و سبب بدی نیست به من اندیشه جدید حضرت فرمود اگر خواهی می توانم گفتگی من شهادت خواهد کرد مامور گفت عرض من این است که ولایت عهده من قبول کنی یا مردم بگویند که تو ترک دنیا کرده ای حضرت فرمود به خدا سوگند از وری که پروردگار من مرا خدو کرده است نابه حال خروج گفته ام و ترک دنیا می دنیا بکرده ام و عرض من می دانم گفت عرض من چیست؟ فرمود عرض من آن است که مردم بگویند که عیسی بن موسی را صاحب ترک کرد و بگوید که دنیا را کرده بود که آن که دنیا او میسر شد برای قطع خلافت ولایت عهده قبول کرد مامور در عصب شد و گفت پیوسته من حال ناگوار در بران من می گویی و از سطوت من یعنی شده ای؟ به خدا سوگند که اگر ولایت عهده من قبول کنی گردن بزنم حصص فرمود که حق تعالی فرموده است که من خود را به عهدت ندارم هرگاه خبر می یابم قبول می کنم شرط آنکه کسی رخصت نکند و احدی را عرف ندانم و منی بر هم روم و احداث امری نکنم و از دور بر بساط خلافت نظر کنم مأمور به این شرایط اصلی من پس حضرت دست نه سوی آسمان برداشت و گفت خداوند منم می تانی که مرا گناه خود به ضرورت این امر اختیار کردم پس مرا عواجله منم چنانچه من خود بگردی دو شده و دو بیعبر خود بوسه و دنبال راه در هنگامی که هنوز که مدد ولایت را از

جانب پادشاه مال خود جدا کرد. عهدی بیعت جز عهدی و ولایتی نمی باشد مگر آن جانب تو پس بوقی ده مر که پس تو بر چه دارم و بیعت ببحر تو ر ریده دارم، همانا تو میگو مر لاتی و چکو یاوری پس محروم و گریبان و لایب عهد از ما می شود فرمود
و در دیگر که در ششم ماه مبارک رمضان بوده چنانچه ظاهر می شود از تاریخ شوهبه شبح و بعد از آن محسنی عظیم تربیت داد و کر می برای آن حضرت را در پیروی کر می خود نهاد و داده برای آن حضرت فراز داد و جمیع اکابر و اشراف و سادات و علماء را جمع کرد او را پس خود عباس امر کرد که آن حضرت بیعت کردند از آن سایر مردم بیعت کردند پس دره های را آوردند و جوانان بسیار به مردم بخشید و خطبه و شعر را برجا بستند و خطبه و قصائد عرب را در سب آن حضرت خواندند و جاز را گرفتند و امر صد در و و من سایر و سایر نام آن حضرت را بلند کردند و و حیره دانی و راهم به نام نامی و لقب کردند آن حضرت مرین گرفتند و در همدی سال در مدینه بر مبر رسول خدا ﷺ خطبه خواندند و در داده حضرت امام رضا علیه السلام گفت: **وَبِیْ عَهْدِ اَلْاَسْمِیْنِ عَیْنِیْ بِیْ مَوْسَیْ بِیْ جَعْفَرِیْ اَهْشَدُ بِیْ غُلِّیْ بِنِ حُسَیْنِ** غُلّی بی طالب عظیم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَعْلَمُكَ مِنْ بَشَرٍ صَوَّبَ اَلْعَمَامِ

و هم امام را امر کرد به مردم چاه موسی آنکه بدعت سی عباس بود ترک کنند و خانه های سیر ببرند و یک دختر خود را به حبیب را به آن حضرت فرو بیج کرد و دختر دیگر خود ام القیس را به امام محمد تقی علیه السلام داد و کرد و تم و بیج کرد به اسحاق در موسی در حرم عمن اسحاق بن جعفر و در آن سال ابراهیم بن موسی برادر حضرت امام رضا علیه السلام به امر امامان به مردم بیج کرد

[سماز عید و جلوگیری ز آن]

و و یک شده که چون نزدیک عید شد امامان فرمودند که آن حضرت را که باید بعد از شویه بروید به مصطفی سماز عید بگر از بد و خطبه خوانید. حضرت را بعد از فرمود که می دانی

من قبول (آب عهد که دم به دم ط (آنکه در بین کارها مداحنه نکند، مرد عفو کند از نماز عید جوابد با مردم. مأمورین بیداد داد که من می خواهم در این کار دنیای مردم مصمم شونده آنکه بود به عهد من و بشمارد فصل دو و حضرت قبول نکرد، پیوسته صور مایین آن حضرت با و مامور رفت و آمد می کردند بیکه اصرار مردم در این کار بسیار شده لاجرم حضرت پیغام فرستاد که گر مرا عفو کنی بهر دست به سوی من و اگر عفو نمی کنی من می روم به نماز همان نحو که حضرت عليه السلام و حضرت امیر المؤمنین عليه السلام در این طالب عليه السلام می فرستاد مأمور گفت: برو به نماز به هر نحو که خواهی باشی پس امر کرد سرهنگان و دربانان را و مردم را که از اول صبح بر در محلة حضرت امام عليه السلام حاضر شوند

راوی گفت: جو رود عبد شد جمع شدند مردم برای آن حضرت در راهها و اماها و اجتماع کردند رها و که دکان و سبب در انتظار بیرون آمدن آن جناب و تمام سرهنگان و لشکر حاضر شدند در درون آن حضرت در حالی که سواری بر سواران خود بودند و دستارند نا آفتاب طلوع کرد پس حضرت غسل کرد و پوشید جامه های خود را و عمامه سفیدی از بیه بافته بر سر بست یک طرف از در سال مسدود و طرف دیگرش در حایین دو کتف خود افکند و قدری هم بوی خوش به کار برد و عصائی بر دست گرفت و به موالی خود فرمود که منادیان بکنند بچه را که من کردم. پس بیرون آمدند ایشان در پیش روی آن حضرت و آن حضرت حرکت فرمود با پای برهنه و جامه نالارده با نصف ساق و عیبه بنایت مشتمل پس کمی راه رفت آن گاه سر به سوی اسماعیل کرد و تکبیر عید گفت و موالیان نیز با حضرت تکبیر گفتند پس رفتند تا در میان سرهنگان و لشکریان که با حضرت به این هیئت دیدند تمامی خود از ماله های خود بر زمین افتادند و به کمال خضوع و سجدگی کفهای خود را بر پا بیرون می آوردند و کان آخسهم حالا من کان معذ بکین قطع بها شرانة جاجیلنه و از همه بهتر حال آن کسی بود که خود کار می داشت که سرانه کفش خود ببرد و پایی خود را بیرون آورد و پندیده شده.

راوی گفت: حضرت امام عليه السلام در منزل دعوتی گفت و مردم نیز با حضرت تکبیر گفتند چنانچه خیال ما مد که اسماعیل و دینار از حضرت تکبیر می گویند و مردم شروع کردند به گم بستر و صحنه کشیدن از میدان تکبیر حضرت به حای که شهر مرد از صدای گم به و شیون و مروه در آمد این خبر به مأمور رسید برسد که اگر آن حضرت به این

کیفیت به معنای پر سد مردم معتوب و شیفته او بشوند، نگذاشت آن حضرت برود بلکه فرستاد خدمت آن حضرت که ما شمار ده رجعت و ریح در و دیم برگردید و خود را به مشعب بفرستید تا کسی که هر سال معارف می خوانده همان بخواند. حضرت طبیب کفش خود را و پوشید و سوار شد و برگشت و محبت صدای مردم در بارو و منتظم شد امر بعد سال به سبب این کار

مؤلف گوید: اگر چه به حسب ظاهر مامون در سوگیر و معظم حضرت امام رضا (ع) می پوشید و احرام آن جناب را هر و گذار می کرد اما در باطن به طور شیطان و تکبری بر سر بی وفائی با آن حضرت شاعری می کرد و به حکم *هُمُ الْعَدُوُّ فَأَحْذَرُهُمْ* دشمن واقعی بنکه سخت تر بن دشمنان او بود که به حسب ظاهر به طریق محبت و دوستی و خوش ریزانی با آن حضرت رفتار می نمود اما در باطن مثل افعی و مار آن جناب را می گردید و پیوسته چرخه های راه به کام آن سرنگوار می رسانید لاجرم از مانی که آن حضرت و پیغمبر شد اولی مصیبت و ادب و خدماست آن حضرت است و نه همان و. ی که با آن جناب سخت کردند یکی از خواص آن حضرت گفت من در خدمت آن جناب بودم و به جهت ظاهر شدن فصل آن حضرت مستبصر و خوشحال بودم آن حضرت را به بود خود طبیب و آهسته با می هر مود که به بن امر خوشحال می باشی زیرا که این کار به اتمام نخواهد رسید و به این حال بعد اتم ماند و در حدیث *عَنِ ابْنِ مَحْمُودٍ الْجَهْمُ سَبَّ* که چون مامون عمای امصار و دههای افطار و جمع کرد که با امام رضا (ع) مناظره نماید و آن حضرت بر عهه غالب شد و هیچگی افزای به قضیت آن جناب نمودند و از مجلس مامون بر حاسبت و به سرری خود معذور و فرمود من در خدمت آن حضرت رفتم و گفتم خدا را حمد می نمایم که مامون را مطیع شما گردانید و در کدام شما مباحثه می نماید و عادت نمی داند آن حضرت فرمود که یا بن جهم به راه فریب نشهد بن مباحثه های مامون بسبب به من دید که در بن رودی هر به هر بهید خود کردار روی متم و ظلم و این چیزی است که از یاران من به هر رسیده است این سخن را پنهان دار و تا من و مدام یا کسی مگوی.

و بالجمله پیوسته آن جناب از سوء معاشرت مامون در دین دار بیش بود و به کسی می توانست اظهار کند و آخر کار جفاان به سنگ انداخته بود که از خدا مرگ خود را می خواست چنانچه دایم خادم گفته که در هر و. جمعه که آن حضرت از مسجد جامع مراجعت

می فرمود به همان حالی که عرق داد و هوار آلود بود دستها به درگاه الهی بند می کرد و می گفت الهی اگر فرج و گشایش امر من در مرگ من است پس همین ساعت در مرگ من معجز فرما و پیوسته نه در غم و غصه بود تا از دنیا رحلت فرمود و اگر مستحضر متعصب اهل بیت در وضع معاصرت و سلوک مامون آن حضرت صدیقین بن مطبق حواهر نمود یا عافیتی حضور می کند که مامون دنیا پرست که به جهت طغیان خلافت و باسبب امر کند برادرش محمد امین در کمال محنت یکسخت و مرشش را برای او و مدد در صحن خانه خود او را بر چوبی نصب کند و مرگد خود و عبا که خود را که هر کسی بر چید و بر این سر نصب کند و خانه خود را بگیرد. چنین کسی که این قدر طالب خلافت و ملک است امام رضا علیه السلام را در مدینه به نزد می طلبد و با دودمان اصرار می کند که من می خواهم خود را در خلافت جده کنم و لباس خلافت از تو بپوشانم. یا خیر شیطنت و تکبری نکته دیگری ملحوظ نظر است؟ و حال آنکه خلافت قره العین مامور بودند و در حق شیطنت گفته اند آننگ عظیم و برادرش امین خود را در شناسه بود چنانکه گفت با احمد بن سلام هنگامی که او را دستگیر کرده بودند یا مامون مر می کشد؟ احمد گفت: نور محمد اهل کشت، چه نکته خلافت را هم دل او را بر تو مهرمان خواهد کرد امین گفت: هیات، اَللّٰکَ عَمِیْ لَا رَحِمَ لَهْ

و هم در آن زمان که مامون با اهل بیت داشت که از حضرت رضا علیه السلام قصیدت و معنی ظاهر شود چنانچه در ملاحظه و باب فتن حضرت در بهار عید و عید بن مطبق واضح و هویداست و در دجل حدیبی جاء بن ابو القصب که است که چون او قصائد و عبادات حضرت امام رضا علیه السلام را می شنید، اهل کتد مامون گفت: خیر مده مردم را به پناه که گفت و برای مصحاب از روی شیطنت گفت: به جهت آنکه من خواهم قصائد و عبادات ظاهر نمودم مگر بر زبان من و در آخر امر چون دید که هر روز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن حضرت بر مردم ظاهر می شود و محبت آن حضرت در دلهای پنهان جا می کند تا اثر حسد دل کانون سینه شش میل مدور در مقام تدبیر حضرت برآمد و آن حضرت را غموم نمود چنانچه شیخ صدوق از حمید بن علی روایت کرده است که گفت از ابو القصب هر روز پرسیدم که چگونه مامون اصرار می شد به قتل حضرت امام رضا علیه السلام اکرام و محبتی که نسبت به او اظهار می کرد و او را در عهد نگه داریه بود؟ ابو القصب گفت که مامون بری آن حضرت را و گرامی می داشت که قصید و بر گوئی او را می دانست و ولایت عهد به او تفویض کرد برای آنکه مردم آن حضرت را حال ببینند که عبا است در دنیا و محبت او از دلهای

مردم کم شود چون بدید که پس باعث ریاضی محبت و خلاص مردم شد عجمای جمیع بوی ا
از یهود و نصاری و مجوس و صابان و بر همه و ملحدان و دهریان و عجمای جمیع منور و
ادیان را جمع کرد که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند شاید که بر او غالب شود و در
آن جناب عجز و نقصی ظاهر شود و نه پس سبب در عتقاد مردم سبب به آن حضرت فتوری
به هم رسد و این تدبیر نیز بر خلاف مقصود او نتیجه داد و همگی آنها معلول آن حضرت
گردیدند و اقرار به حقیت و جلالت آن جناب نمودند الح
مذلق گوید که من شایسته ندیدم تا اینجا به یکی از محاسن مناظره آن حضرت اشاره کنم و
کتاب خود را به آن ریست دهم.

ذکر مجلس مناظره حضرت امام رضا علیه السلام با علماء منل و ادیان

سیخ صلیق روایت کرده از حسن بن محمد بوفی هاشمی که گفت: چون وارد شد
حضرت امام رضا علیه السلام بر مأمون، امر کرد مأمون فصل بی سهل آنکه جمع کند اصحاب مقالات
امانند جاسین که رئیس نصاری است و انس الجلولی که بزرگ یهود است و رؤساء حبشین
و ایشان کسانی هستند که گمان می کنند بر دیر روح علیه السلام می باشند و هر یک کبر که بزرگ آتش
پرستان باشد و اصحاب ردش و سفاک رومی و متکلمین آن بسود کلام آن حضرت و
کلام ایشان بر جمع کرد فصل بی سهل بنان را و آگاه خود مأمون به اجتماع ایشان،
مأمون گفت که ایساں مرد من حاضر کن پس چون حاضر گردیدند مردان، موجب گفت و
نوازش کرد ایشان را و گفت: من شما جمع آوردم برای خیر و دوست دارم که مناظره کنید
پس هم من بر مرد که از مدینه بر من وارد شده است، پس هرگاه صبح شود حاضر شوند مرد
من و احدی از شما تحلف نکند گفتند سمعا و طاعة یا امیر المؤمنین یا فردا صبح ان شاء الله
تعالی حاضر خواهیم شد

راوی حسن بن محمد بوفی گوید که ما در ذکر حدیثی بودیم مرد حضرت ابوالحسن
از صاحب علیه السلام که ناگاه دیدم که منوئی امر حضرت رضا علیه السلام بود داخل شد و گفت ای سید و آقای
من امیر المؤمنین سلام به شما می رساند و می گوید که برادرت هدایت شود، جمع شده اند
اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمین از جمیع منتهای مرد اگر میل داسه باشی گفتگو با
اینها را فردا صبح بر ما بیا و اگر ترهش داری صبح بخودت بفرما و ده و کم میل داری ما
بیانیم به برد تو سال است بر ما حضرت هر موده او که به مأمون بگو که من می دانم براده بر

و من الربا صمبح ان شاء الله حر مجلس نو هی آییم.

اوی گویند که چو ، یا سحر رفت حصصت و کم دبه ما و فرمود ای مومنی مومنانی هسی
 و قبا عراقی عقیقه و سحر بپسب. چه به نظر و می رسد در جمع کردن پسر عمویست بر ما
 اهل سرک و اصحاب معالاب را (یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل)؟
 من عرض کردم فعاب موم می خواهد اصحاب کند شمار و شوم می دارد که به خط اندازد
 عدم نور و نیک بانی کرده بر اساس غیر محکم و به حد سوگند که بد بانی کرده خیر موم
 فرمود که چیست بانه او در این باب؟ گفتیم که اصحاب کلام و بدع خلاف علماء می باشد
 زیرا که عالم ایست سنی کند غیر مکر ، و اصحاب معالاب و مکر و اهل شک اصحاب
 انکار و مباهله اند اگر احتجاج کنی بر ایشان به یک الله تعالی واحد است می گویند ناسب کن
 و حنا نیست او را و گر بگویم می محمد ﷺ. سون حد است می گویند اثبات کن رسالت او
 پس حیران می کند شخص را و چون شخص به حجب و شیخ گفته آنها را داخل می کند آنها
 معالطه می کند تا اینکه شخص گفته خود را و بگوید و از غیب خود دست بردارد پس از
 حذر کن فعاب موم، حصصت بسم کرد و فرمود ای مومنی، بامی ترسی که قطع کنی من
 دلیل مرا؟ عرض کردم. نه به خود قسم من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی برم و امیدوارم
 که جو تعالی شمع را ظفر بدهد بر بها ائمه الله حصصت فرمود ای مومنی، آیا دوست
 می داری بدانی مامون چه وقت از عمل خود یسیمان می سوزد؟ عرض کردم. بنی فرمود در
 وقتی که بسود دلیل آوردن من بر اهل نورانه نه نور است بشان و نه حق العجل به انجیل
 یسار و بر اهل ریور به نور ایشان و بر صابیر به جان عبرانی ایشان و بر شش پرستان به
 زبان فارسی ایشان و بر و میوه به بلارومی ایشان و بر اهل مقالات به معنای ایشان، پس
 چو ، که بنه آوردن زبان هر صغیر را و داخل کم دم دین بهار و هریک و گفتار شد قول خود
 و عو ، مرا گرفت غلم اعلمون من تو جمع الدی هو سبینه لیس یسحق نه دو س و هت مامور داند
 که مکانی که او راه بار در پیش دارد استحقاق ان ندارد پس در آن وقت پشیمان می شود،
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فتمین نایب که بر مامون حاضر شدیم دیدیم مجلس عطا است از مردم و محمد بن جعفر در میان طالبین و بنی هاشم ... و امیران لشکر حضور دارند پس چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد مأمون بر حاضرت و محمد بن جعفر سوار حاضرت و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا علیه السلام یا مامون شد و همه ایستاده بودند تا اینکه امر فرمود و همه نشستند و مامون پیوسته و پیش به آن جناب بود و یا او گفتگو می کرد تا یک ساعت پس از آن ... و کر د به جاثلیق عالم بصاری و گفت ای جاثلیق! این پسر عم من یعنی بن موسی بن جعفر است و از او لاد فاطمه زحرا پیغمبر ماصلی الله علیه و آله است و عمر بن عبد العزیز بن ابی طالب علیه السلام است و من دوست می دارم که با او تکلم کنی و حاجه منانی و با انصاف او رفتار کنی

جاثلیق گفت: یا امیر المؤمنین! چگونه من مجاهده کنم با شخصی که دلیل می آورد بر من به کتابی که من منکر آن کتاب هستم و پیغمبری که من ایمان به آن پیغمبر باور دارم؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود ای نصرانی! اگر حجت و دلیل و دلیلی بر تو نه انجیل تو آیات را و انصراف به آن می کنی؟ جاثلیق عرض کرد آری قدرت دارم بر این بجه در انجیل ثبت شده است؟ بنی سوگند به خدا که اقرار می کنم به آن رسول خدا خودم، حضرت فرمود به جاثلیق که سوال کنم از آنچه خواهی و فهم کن جواب را جاثلیق گفت چه می گویی در بیعت و پیغمبری عیسی و کتاب او یا پیغمبری او این دور انکار می کنی؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود که من اقرار می کنم به بیعت عیسی و کتاب او و آنچه را که بشارت داده است از خود را و خواریش را از اقرار کردم و قبول دارم پیغمبری و بیعت هر عیسی را که اقرار نکرد بر پیغمبری و بیعت محمد و آنچه را که کتاب او و بشارت و مرده نداده آن قسم خود را.

جاثلیق گفت ای چنین نیست که قطع حکام به دو شاهد عادل می سرزد؟ حضرت فرمود: بنی چنین است. عرض کرد پس دو شاهد اقامه کن از غیر اهل بیت خود به بیعت محمد و آنچه را که از کسانی که در مدینه نصرانیت مقبول الشهادت باشند و سوال کن از مثلین را از غیر اهل بیت ما، حضرت فرمود ای نصرانی! این راه انصاف عدلی یا قبول نمی کنی از من عدل مقدم نزد مسیح عیسی بن مریم؟ جاثلیق گفت: کیست بن عدل؟ نام بر او برای من فرمود چه می گویی در حق بن حنانی دیدی؟ عرض کرد به به ذکر کردی کسی که دوست برین مردم است نزد مسیح فرمود که قسم می دهم تو را آن در انجیل هست که یوحنا گفت: ما مسیح خبر داده است به بن محمد عربی و ما اسم ده داده است به یسکه محمد و آنچه را که از او است و مرده بن حنانی خواریش را مرده دادیم و به نماز آورده به

محمد عليه السلام و قبول کرد و داد او را؟

حاجتبه گفت که یوحنا بن مفضل را از مسیح تعلیم کرده است و مؤذنه داده است به یسوع مریدی و به اهل بیت او و وصی او و کنسلی و یحیی بن یسوع که این در چه حال است و نام آنها را بگفته است تا هر یک را بشناسم. حضرت فرمود: اگر ما بیایم و به کسی بگوییم که فرائض کند انجیل و بر تو که او را که ذکر محمد عليه السلام و اهل بیت و امت او را می دانی؟ عم من کرد بلی پس خرقه ای است محکم.

حضرت را کرد به بطحان رومی و فرمود: چگونگی است حفظ تو بنقل سیم انجیل را؟ عمر صر کرد چه خوب حفظ دارم با را پس حضرت رو کرد به راس الحالوت و فرمود: ای انجیل می خوانی؟ عرض کرد بلی به جان خودم سوگند که می خوانم. فرمود پس گوش بگیر از من بگو سیم آن را پس اگر در ذکر محمد عليه السلام و اهل بیت او و امت او است پس شهادت دهید برای من و اگر ذکر شده است پس بگو اهل بیت علی بن ابی طالب حضرت عمر سیم را فرائض فرمود تا رسید به جانی که ذکر پیغمبر شده بود، آنجا حضرت توقف نمود و فرمود ای نصرانی به حق مسیح و مادر او را تو می پرسم این چیست که من دانستم به انجیل؟ عرض کرد بلی پس از آن تلاوت فرمود بر او ذکر محمد عليه السلام و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود ای نصرانی چه می گویی؟ این قول عیسی بن مریم است پس اگر بگوید کسی آنچه را که انجیل به ما تلقین کرده است پس تکلیف کرده ای موسی و عیسی و هر مانی که انکار کنی پس ذکر واجب می شود پس بگو که کافر شدی به یسوع و دگوات و به پیغمبر و به کتب جانشین گفت من انکار می کنم و چه را که ظاهر شود بر من که در انجیل است و به از افراد می کنم حضرت فرمود گواه باشید بر افراد او

پس فرمود ای جانشین سوال کن از هر چه خواهی جانشین گفت خبر بده به من که حواریو عیسی بن مریم چند روز بودند و همچنین من خبر بده از عدد عظام انجیل، حضرت فرمود علی الطبر بن مفضل (یعنی به دانی حقیقت کار رسیدی. اند حواریو با دوازده نفر بودند و افضل و اعدم ابدان الود بود و انما عظماء بضاری سه نفر بودند یوحنا کبر که ساکن بود به اخ و بر حنا به قم فیس و یوحنا دیمی به رجا و مرد او بود ذکر پیغمبر و اهل بیت او و امت او و کسی بود که پشرب داد اعد عیسی و بنی اسرائیل ای به حضرت پس فرمود ای نصرانی سوگند به خدا که من موسی و صدیق کسده ام به آن عیسی که ایمان آورده به محمد عليه السلام و نایب من به عیسی شما مگر صفت او و قلت معاذ و و فدا و جانشین

گفت به خدا قسم راست گفتم که در عین حرم و صمیمیت نمودی امر خود را و من گمان نمی کردم بفرمایم که اهل عین اسلام حضرت فرمود: چگونه شده؟ حدیث گفت: از این قول بود که عیسی صلی الله علیه و آله کم نماز بود و سالها که عیسی هرگز اقطار نکرد (از ری) او هرگز شبی را نخوابید و همیشه روزها و شبها عبادت عظیم بود حضرت را صلی الله علیه و آله فرمود: برای کی نماز و روزه به خامی آو. در حائلیق از جواب آن حضرت لال و کلامش معطل شد.

حضرت فرمود ای نصرانی: من تو مسأله می پرسم، عرص کرد پیر من اگر دهم جواب می گویم. حضرت فرمود از چه انگار می کنی که عیسی فرموده رفته می کرده اند خدا؟ حائلیق گفت انگار من در جیب آن سب که کسی که مرده و زنده می کند و کور مادر زاد پس را جو می کند، او خداست و مستحق پرستش است حضرت فرمود الیسع پیغمبر کرده مثل آنچه که عیسی کرده. روی او راه رفت و مرده زنده کرد و کور مادر زاد و پس را حرم کرد، اما او را خدا ندانند و احدی او را پرستد و از حریفان پیغمبر صادر شده آنچه از عیسی صادر شده و زنده کرد کسی و پیچ هر دو نفر بعد از هم در ایشان به شصت سال پس رو کرده به راس الجانوب و فرمود ای راس الجانوب یا من! این دو بورات که بر من پیچ هم از راس الجانوب بر من ابرائیل بودند و بعد نصرانیه در میان اسپران نامی اسرائیل جد کرد هیچکدامی که در میان ائمه من جنگ کردند و برد آنها را به یابل پس هرمناد حق تعالی حریف را به سوی ایشان پس زنده کرد ابلار را و این در توران است و انگار نمی کند آمار مگر کاهن از شما راس الجانوب گفت ما بن رسیده ایم و دانسته ایم فرمود راسا گویی

بن حضرت فرمود ای یهودی نگوی بر من یسر از توران را من بخوانم پس بحضرت جد به از و راب جوابد و ای یهودی اقبال کرده بود به آن حضرت و میز کرده بود به فرات آن حضرت و تعجب می کرد که چگونه او حساب اینها را تلاوت می فرماید پس حضرت رو کرده به آن نصرانی یعنی حائلیق و فرمود ای نصرانی یا این من و پیچ هر دو نفر پس او نماز عیسی بودند یا عیسی پس از میان یهودان؟ عرض کرد بنده آنها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود عطا به هر یک جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از حضرت را خوانست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرده به عیسی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و فرمود به او که پروردگار من و به اعمی صواب امهای این طایفه و گروهی که یهود می خوانند بر زبان جاری کن که ای علان و ای علان و ای علان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله

می فرماید به شعبان خیر به ادر حق او و جل امیر المومنین چنان بود که آنحضرت
فرموده بود پس بر حق سید هر نگار در حالی که خاک از سر خود می افشاندن پس طریقه
فریش رو کردند به آنها از یسائی می پرسیدند او را یسائی پس حید دادند ایشان را که
محمد صلی الله علیه و آله یعقوبش به میوه با سنده گفتند که م توسب می دانیم که ما ترک می کردیم
آنحضرت را ایمان به او می آوردیم.

پس حضرت رسالت^{صلی الله علیه و آله} فرمود که پیغمبر صاحب کرمه کور، مادر داد و بیس و دیوانگاری و حیوانات و مرغاری و سیاه پس او نکم کرد و ما او را خدا مگر قییم و ما انکار می کنیم قضیلت احدی از او پیغمبران و ائمه به بلکه حد بش بداییم و شما که عیسی و خدا می دانید چرا قانع و خرافیه حد نمی دانید و خاڑ بکه بر دو نام هم مثل عیسی به در مرده رفته که حق و غیر حق^۱ و به درستی که گویای از می آمد انیل از سهرهای چه دوار کردند به جهت خوف از طغش و ترس از مردن پس حق تعالی همه آنها در یک ساعت هلاک کرد و اهل قریه که بجا در آنجا بودند دیوانی گرداگرد آنها میخیزد و پیوسته چنین میزدند و اینها را میگویند که بیا برو به و بپوشد پس گردش به بساز پیغمبری از پیغمبران می آمد اصل و عجیب که در آنجا و از سبیلوری و از سبیلوری میخیزد پس از حساب نزد دگاری و حق سید به ان پیغمبر که میزدند و میزدند و آنرا به نظم کسی تا عرض کرد بستی برور دگاری و حیرت که بجا به حوال و شربت کسی پیغمبر گفت ای اسعد انهای پو میرد به حیرت به در حد پس به یک مرتبه رفته شدند و حائلی که در کها

و بعد نسی که ابراهیم حبیب الرحمن گرفت جهار مرغ و آنها را در دهان پرده کرد و هر جرمی
و بر سر گوهی نهاد پس از آن بد کرد بد آن مرغان یک مرغ به همه به سوی او میدید و
موسی بن عمران علیه السلام به هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده بود از میان قوم غنیمه
سودا گوه پس گفتند به موسی ایشان که موحد را دیده ای، شما به ما از هر جمعی که سو
دما می آید موسی فرمود که مرا بدهم او گفتند که ما هر گز به تو یمان نیاوریم و اینکه
بما حق است و شما را بر صانع غیب و ما و اگر هست و همگی سوختن موسی بپایان
هر می کرد و در گذار می هفتاد نفر از بنی اسرائیل و برگزیده و با آنها آمدن الحال تنها

عبدالولید چتر سیدہ العجب نے ہمیں ایک فکشن رمان بھی لکھا ہے۔ دہریہ رتہ کم دیکھ کر پرائی ٹو ٹا انٹل را انڈیا کیس؟ ہمارے اس مرحوم مؤلفہ نے مرحلہ سہوی واقعہ (مصحح)

مر جوت کنم چگونه قوم من مر تصدیق خود دهند کرد اگر پس خبر ر به آنها دهم؟ هوساست
 «هَمَكْتُمْ مِنْ قَبْلِ وَاتَّيَا أَنْتُمْكُمَا بِمَا فَعَلَ الشَّهْبَاءُ بَنَّا» پس حق تعالی همه ایشان را رنده نمود بعد از
 مردن ایشان

ای حائلیق، تمام آنها که از بری مو ذکر کردم در سه مدای بر دهیج یک از آنها ریر
 که پها در مورات و انجیل و رنود و توان مدکر ر سب. پس گر هم کس ده کند مرده ای را و
 خوب کند کو. مادر، زدر و پسر و دیوانگان سر او از پسر است به خنده پس تمام آنها را
 خندیدان خود بگیر. چه می گوئی؟ حائلیق عرض کرد که قبول قوم سب (یعنی حق)
 می گوئی، و لا اله الا الله

پس از آن، حسرت رو کرده. اس الجالوت و فرمود ای یهودی، روی یا من کس نه خود ده
 معجزه ای که بر موسی بن عبد از باز سب یا یافته ای در مورات خبر محمّد ﷺ و ذنب او
 که موشه بنده در گاه مدامت حیوه اباع را کب بغیر که مسیح می کند پروردگار او
 روی خود به مسیح حدی در عبادخانه های ناره (یعنی مسیح ایشان غیر از آن تسبیحی است
 که امت سابق مسیح می نمودند) پس باید پناه خود بدی اسرائیل به سوی ایشان و نه سوی
 ملک یسان نامطمئن شود تنهای ایشان پس به دو سو که دو دست ایشان است شمشیر هانی
 که نه آن شمشیر ها از اضنه ای گم او در اطراف میر انشدم کش. ای یهودی ای این در مورات
 و به است؟ و اس الجالوت گفت بدی ما چسی یافته ایم.

پس از آن به حائلیق فرمود ای نصرانی چگونه است عدم تو به کتاب شعبا؟ گفت می دانم
 آری حرف به حرف فرمود به حائلیق و اس الجالوت آیا می دانید این از کلام او سب «ای
 قوم، من دیدم صورت ر کب خمار در حالتی که لباس و یو سیده بود و دیدم را کب بغیر
 که روشانی او مثل روشانی ماه بوده؟ گفتند ر سب است شعبا چنین گفته است حصر
 ر صلی الله علیه و آله فرمود ای نصرانی، آیا می دانی در انجیل حرف عیسی که او نه سوی پروردگار
 سب و پروردگار خود خود اهم رف و بار فیض (یعنی محمّد ﷺ) می آید و اوست کسی که
 گواهی دهد بر من به حق چنانچه من از برای او گواهی دادم و اوست کسی که نفسپر کند از
 بری سب در جیری و اوست کسی که ظاهر کند فصیحتها و رسوایهای امتها و او سب
 کسی که می شکند سب کفر؟ پس حائلیق گفت ذکر نکردی چیزی ر در انجیل مگر آنکه
 ما اقرار داریم به آن آن جناب فرمود پس در انجیل هست؟ عرض کرد بلی.

ابو صعوبه می‌داند به سمار و هرود و ... چه می‌گویند این قوم؟ حاشیوه گفت این قوم عیسی است از کیم می‌گویند ما آن حضرت هر مود چه می‌گویند؟ شهادت دادند که او هم قابو می‌دهد می‌بر عیسی و آنچه می‌باید و دادند؟ حاشیوه گفت دروغ گفتند بر عیسی حضرت صاحب‌الکرام فرمود ای قوم! این ترکیه نکرد جاشیو بن عمه او شهادت داد که اینها عجمانی آنجبر هبند و عرب بهت حق می‌باید حاشیوه گفت ای عالم مسلمانان! دو سه می‌دارم که هر دعوی که مانی از امر دین عمده حضرت هر مود حق کردم ای نصرانی سوال کن و آنچه حق می‌جانی گفت سوال کن از من، به حق حضرت عیسی که گمان نمی‌کنم به در عمده مسلمانان مانند تو باشد

پس و کرد حضرت امام رضا علیه السلام به راس الجالوت و هر مود و از من سوال می‌کنی من از تو سوال کنم؟ عرض کرد بکنه هر سوال می‌کنم؛ از تو دینی نمی‌پذیرم مگر آنکه از تو را با آنجبر یا ربور داود باشد یا پیروی باشد که در حضرت ابراهیم و موسی باشد. حضرت هر مود و آن مکن؛ من حجاب دینی مگر به پیروی که مطلق کرده به نوران برساند موسی بر عمران و انجیل بر نسان عیسی بر مریم و رسول بر سال داود پس من الجالوت عرض کرد که از کجا است می‌گویی؟ بسم الله الرحمن الرحیم ۹۱

حضرت هر مود شهادت داده به نوب او موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود حنیفه الله در رهبر عرض کرد بابت که عرب موسی بن عمران و حضرت هر مود ای یهودی، آیا می‌دانی موسی و صلب نمود با بنو اسرائیل و فرمود به یشار که آیه زودی پدید بر شد پیغمبری از احوال و برادران سمع. صدیقی کنید او را و کلام او را بشنوید؟ پس آیه می‌دانی از بری بنی اسرائیل حو و برادرانی غیر از اولاد اسماعیل، اگر بدانی و شنیدی خوشی یعقوب را اسماعیل و سبی و فراسی که بران یشان بود از حاشیه ابراهیم؟ پس الحاله گفت او در گفته موسی است ما او را نمی‌کنیم حضرت هر مود یا از برادران و خوه می‌اسرائیل پیغمبری است غیر از محمد صلی الله علیه و آله گفت: به حضرت هر مود آیا آیه بد شما صحیح است؟ عرض کرد: بنی صحیح است و بنی من دوست می‌دارم که نصیح کنی بپوت محمد صلی الله علیه و آله از و را، حضرت هر مود آنکار می‌کند که در تو است است حال لَوْرُ مِنْ جَبَلٍ طُورِ سِهْمٍ و صاه فدا من جبل ساعیر و اسنان علیها من جبل فاران، یعنی دمد نوری از کوه طور سیه و موسی دادند از کوه ساعیر و عیاله و شکار گردید بر ما از کوه فاران را بر الجالوت گفت می‌شناسم بر کلمات این حی دادم تفسیر آن را حضرت هر مود

موا به بی‌گنایم اما آنکه آمد، نور از کوه طور سپید، مراد وحی حق تعالی است که از مردم در موسی علیه السلام در کوه طور سپید و اما آنکه وحشی‌ها مردم از کوه سابعیر پس آن که می‌است که حق تعالی وحی فرستاد به عیسی بی‌مریم شریفی که عیسی بالای از کوه بود و اما آنکه شکار گردید بر ما از کوه هاران پس آن که می‌است در کوه‌های مکه که بین آن و مکه معظمه یک راه است.

و سیمای پیغمبر گفته نابود بود و اصحاب تر در و اب رایت را کینه اضاء ثما الاضطرار اخذ ثما علی بنی و الاخر علی بنی یعنی مردم می‌دو سواد می‌که و شن شده بود برای یشال رهین؟ یکی از ایشان سوار بر حمار دود و دیگری سوار بر شتر؟ پس کیست در کتب حمار و کیست آن شتر سو؟ رأس الجالوت گفت که من نمی‌شناسم ایشان را خبر ده مرا که کیست آن دو عر؟ حضرت فرمود اما در کتب حمار پس عیسی است و آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله است یا آنکار می‌کمی این را از تو را؟ گفت: آنکار نمی‌کمی این.

پس از آن حضرت فرمود آید می‌شناسی حضرت پیغمبر را؟ عرض کرد: سالی او را می‌شناسم فرمود او گفته و در کتاب مسیح یوحنا است که: «ورد خداوند بیانی از کوه هاران و بر سه آسمانها از مسیح احمد و نصرت او» *يُحْمَلُ خَيْلُهُ فِي الْبَحْرِ ثَمَّا يَجِبُلُ فِي الْبَحْرِ*، می‌آورد ما را به کتابی تازه بعد از خراسی است المقدس و مقصود از کتاب تازه؟ در است آگاهی شناسی این را و مصدق داری به او؟ رأس الجالوت گفت که حقیق پیغمبر است گفته است و در مکر جستیم قرب او را.

حضرت فرمود که داود در ربو خود گفته و یونان قرابت می‌کمی با پروردگار، می‌خوشد گردان کسی را که بر پا کند دست را بعد از رمان و با این منقطع شدن تا: یونان و هندوستان شدند پس یا می‌شناسی پیغمبر را که بر پا کرد دست را بعد از رمان و قدرت عیسی صلی الله علیه و آله رأس الجالوت گفته این قول داود است می‌دانم آن را و آنکار آن نمی‌کمی و یکی مقصود از به این کلام عیسی است و یم او در است حضرت رقیب علیه السلام فرمود: حیل داری و می‌دانی که حضرت عیسی مخالف است با خود و هم افق بود است یونان و آنکه حق تعالی او به سلطان بالا برد و در آنجیل نوشته است: «این البره رومده است و ناو حبیط بعد از او آمده است و او سبک می‌کند یارها را و تفسیر می‌کند برای شما هر چیزی را» و گواهی می‌دهد برای من همچنان که من گواهی دادم برای او می‌آید برای من اعمال را و او می‌آورد برای من و بل روم مصدق می‌کمی این را در آنجیل گفت: «دری و آنکار می‌کمی»

پس حضرت **صالح** فرمود ای راس الجالوت سوالا بکسم؟ ایاز پیغمبر تو موسی بن عمران؟ عرض کرد سوالا کی فرمود چه دلیل داری؟ اثبات سبب مری؟ گفت دلیل من آنست که معجزه آورد از برای جوت خود و جبری که احدی از پیغمبران قبل از او نیاوردند فرمود چه معجزه؟ **د** عرصه **۶** د مثل شکافتر دریا و عصا از دهان بر دست او **۷** د **۸** د **۹** د **۱۰** د چشمه جاری شد و بیرون آوردن دریا از برای ظم تشنگان و علامتهای دیگر که حدی قدس بر مثل **۱۱** د **۱۲** د حضرت فرمود است گویی در اینکه حجت و دلیل او بر من است این بود که آورد چیرهایی که خلق قدرت بر مثل از داشتند یا چیر **۱۳** است که هر که دعای خوب کرد پس **۱۴** د **۱۵** د چیری که حدی **۱۶** د مثل **۱۷** د داشتند باشد و احب است بر شما صدیق او؟ گفت نه زیرا که موسی عظیمی مدینه به جهت مکان و قریبی که نزد خدا ثابت و بر ما و حب بیست افراد و اعراف هر موب هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی معجزه آورد حدی **۱۸** د فرمود پس چگونه اقرار نمودند به پیغمبرانی که قبل از موسی بودند و حال آنکه در بار شکافند و **۱۹** د **۲۰** د چشمه جاری ساختند و دستهای ایشان مثل دستهای موسی بیضا بیرون سیاه و عصب و ردهای روده نکردند؟ آن یهودی عرصه **۲۱** د کرد که من گفتم به تو که هر وقت وارد شدی موب خود علامت و معجزه **۲۲** د حدی **۲۳** د است به شدت مثل **۲۴** د **۲۵** د اگر چه معجزه ای بیاورند که موسی بیاورده باشد یا آورده باشد بر غیر **۲۶** د **۲۷** د **۲۸** د **۲۹** د **۳۰** د است صدیق ایشان حضرت فرمود ای راس الجالوت پس چه منع کرده **۳۱** د از ائم **۳۲** د و اعتراف به نبوت عیسی **۳۳** د مریم و حال آنکه رنده می کرد مردگان و خوف می کرد کس مادر **۳۴** د و **۳۵** د **۳۶** د **۳۷** د **۳۸** د **۳۹** د **۴۰** د **۴۱** د **۴۲** د **۴۳** د **۴۴** د **۴۵** د **۴۶** د **۴۷** د **۴۸** د **۴۹** د **۵۰** د **۵۱** د **۵۲** د **۵۳** د **۵۴** د **۵۵** د **۵۶** د **۵۷** د **۵۸** د **۵۹** د **۶۰** د **۶۱** د **۶۲** د **۶۳** د **۶۴** د **۶۵** د **۶۶** د **۶۷** د **۶۸** د **۶۹** د **۷۰** د **۷۱** د **۷۲** د **۷۳** د **۷۴** د **۷۵** د **۷۶** د **۷۷** د **۷۸** د **۷۹** د **۸۰** د **۸۱** د **۸۲** د **۸۳** د **۸۴** د **۸۵** د **۸۶** د **۸۷** د **۸۸** د **۸۹** د **۹۰** د **۹۱** د **۹۲** د **۹۳** د **۹۴** د **۹۵** د **۹۶** د **۹۷** د **۹۸** د **۹۹** د **۱۰۰** د

پیغمبری که حق تعالی او را معصوم نموده و از باث و معجزات محمد صلی الله علیه و آله این بود که
 حضرت یحیی بود فقیر و سال و جبر کنایه بیافوخه بوده و مرد عجمی برده بود که
 چیری بیامو د پس آورد فری که در او سب قصه های یحیی را و خبر های آنها خود به
 حلقه و خبر های گردشگان و بدگاران و در تمام بود حضرت که خبر می داد مردم
 به دربار پنهانی آنها و هر عجمی که در خانه های خود می کردند و باب و معجزات بسیار و د
 که به سماع می بد راس الحاقول گفت که صحیح شده و ما خبر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
 و از برای ما جائز است که اگر کسی از بی بی دو نفر به چیری که رد است صحیح شده
 حضرت فرمود پس روح گنبد پس گو اهلان که گواهی داده اند از برای عیسی و
 محمد صلی الله علیه و آله یعنی این انبیاء که کلام بشان دگر کرده اند و اقرار به سموده اب و
 یهودی باز جاد از جوانان و حوالب نشان

پس حضرت مرد خود خواند هر یک اکبر که برگ پس بر سال بود و به او فرمود خبر
 بده هر از دست که گمان می می پیغمبر و مسند چیست دلیل مویر میرد او؟ عرض کرد که
 معجزه های ورد به چیری که کسی پیش از او میاز و وف مساعده نکردیم لکن حیدر
 پسبیل مال برای ما و د شده است به یکه او حلال کرده است از برای ما چیری که کسی
 عیب از او حلال نکرد است پس ما او را مباحثت کردیم حضرت فرمود چنین است که چنوی
 اخباری از برای شما آمده است و به سماع رسیده است منابع کم ده آید پیغمبر خود را
 کردایی هر بود ساین امم گدشتگان هم اخباری به ایسان رسیده است به آنچه که آورده
 پیغمبر را و آنچه او موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله پس چیست عدد سماع از بگردان از
 برای ایشان؟ و بر آنکه اقرار شما و دست از جهت خبر های متواتر است که آورده چیری و
 که غیر او بیان کرده هر یک در همین جا از کلام منقطع شد و دیگر چیری نیاورد پس حضرت
 رسانید فرمود ای هو ما اگر در میان شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سوال
 کند سوال کندید و شرح و خیالات.

پس برخاست عمرال صابی و او یکی از منکمیر مرد گنبد ای عالم را برای مردم مگر به
 ان بود که خودت حولی ما را به سوال کردن و جبر پرسیدن من اقدام نمی کردم در سؤال از
 تو پس به تحقیق که من د کوفه و همه و شام و خریره فته ام و منکمیر ملاقات نموده ام
 هو به کسی بر حوردم که از برای من نامه کند و حدی را که عیر او باشد و قائم باشد به
 و حدائیب خود یا اذن می دهی که از بر سوال کنم؟ حضرت مدع مود که اگر در بین جمعی

عم از صابی باشد یا نه؟ عرض کرد بلی من عمران، حضرت فرمود: سؤال کن ای عمران، ولی انصاف پیشه کن و بپوشید از کلام سب و باده و جور گفت: ای سید و آقای من سوگند نه حد که من اراده ندارم مگر آنکه از برای من ثابت کنی چیزی را که برآوردم نه با و از این بگذرم حضرت فرمود: سؤال کن از آنچه بر تو آشکار و ظاهر است، پس مردم از حد و جمعیت نموده و بعضی به بعضی مصمم شدند، عم از گفت: خبر بده من از گمانی آید و از آنچه جان گرفته حضرت فرمود: سؤال کردی پس فهم کن جواب از او.

مؤلف گوید که حضرت جواب از او مفصل فرمود از دیگران سؤال کرد حضرت جواب داد و هکذا دو کلام طولانی که بعد از آن صابی است و وضع کتاب آنکه وقت نماز رسید حضرت رو کرده مامون و فرمود: وقت نماز رسید عمران عرض کرد ای مولای من مسئله من عطف مکن همانا در من رقیق و نازک شده به بن معنی که در یک است و طلب بر من معلوم شود و اسلام آورم) حضرت فرمود: نماز می گزاریم و نوحی گردیم پس از چنان و مامون از حد برخاست و آن حضرت در داخل خانه نماز گرفت و مردم در میروا پشت سر محملین جعفر نماز کردند پس حضرت و مامون بیرون آمدند و حضرت به مجلس خود نمود فرمود: عمران را طبیب و فرمود: سؤال کن ای عمران پس عمران سؤال کرد و حضرت جواب داد و پرسه ای سؤال می کرد و حضرت جواب می نمود تا آنکه فرمود به عمران: أَتَقْبَلُ يَا عُمَرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهِمْتُ، وَ سَمِعْتُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مَا وَصَفْتَهُ وَ وَضَعَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ أَكْبَرُهُ، بَالِغِي دِينِي أَخِي، ثُمَّ حَزَّ سَاجِدًا عَنِ الْقَبْلَةِ وَ اسْلَمَ. عمران شهادتین بر زبان راند و افتاد به سجده رو به قبله و اسلام آورد.

از وی خبر من محمد یوفی گوید که چو منکمین نظر به کلام عمران صابی نمودند و حال آنکه او مودعی جدی بود که هرگز کسر حجت او قطع نکرده بود دیگر بعد از آنکه عمران ادیان و ارباب مغالبات نزدیک حضرت نامد و از چیزی از آن جناب سؤال شد و شد در حد پس مامون و حضرت صلی الله علیه و آله بر خاستند و داخل منزل شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود، من نزد او حاضر شدم، گفت ای یوفی، دیدی گفتگوی رهیق خود را؟ به حد سوگند که گمان نمی کنم هرگز عینی من مومنی را در حد اسلام و جبر از این مطالب که امروز بیان کرد و معرفت یافته بودم که در حدیه منم کرده باشد یا اصحاب کلام را او جمع شده باشند من گفتم که حاجت آن بود او می مانند از مسائل حلال و حرام خود می پرسیدند و او جواب آنها را می داد و

بسیار بود که برد او می آمد کسی که با او مراجعه می کرد محمد بن جعفر گفت ای ابو محمد، من
بر او می توانم قسمی که این مرد یعنی عامر بن ابی حمزه بردی او هر دهد یا اینکه در بقیه ای او
را گم غنای کند. مو به او اشاره کن که خود در این امثال این سخنان نگاه دارد و این گونه مطالب
بهر مایه من گفتم از مر جوب نمی گند و مراد این مرد یعنی عامر است. امثال او بود که بداند برد
او چیزی از علوم پدر او حساب را نه گفت. به او بگو که عمویت که حساب دارد در حال بود را
در این باب دوست دارد که خود را نگاهداری کنی از این چیزها و چندی چند

راوی گوید که جواب به مر جوب حساب را صد و پنجاه رقم حساب دادم. حاضران را به سبب
عمویش محمد بن جعفر گفته بود حضرت تبسم کرده فرمود خداوند حفظ فرزند عمویم
را. جواب می توانم به چه سبب که حساب را در این سخنان من پس فرمود ای عیلام، برو به سوی
عمران صابی و او را بیاور. مرد من گفتم، هدایت کردم من مر جوب حای او را. او برد بعضی از
اخوان مادر شیعیان است. فرمود ما کی بیست هزار سوار بیرون داد و بیاورید. من رفتم و او
را بردم. حاضران او را سنجید کردند و خانه طرد داد. او حساب داد و حال سواری به او
مرحمت نمود و ده هزار درهم طلبید و ده او عطا فرمود من گفتم، هدایت کردم به خاوردی
همان چند امیر المؤمنین علیه السلام را. فرمود پنجین دوست من دارم من این امر فرمود تمام
حاضر گردید. هر سبب در طرف راست خورد و عمران را نشانی در طرف چپ خود چو
از حق در طعام فراغ شدیم فرمود به عمران برو خدا یار داد و صبیحه برد ما حاضر شوند
طعام کنیم به طعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود که جمع سرگشید به سر او
سکتم و از احباب ممالات و به او بکنم می کردند و او امر یسار را باطل می کرد تا همه از او
اجتناب می نمودند و مأمور ده هزار درهم به عمران عطا کرد و فصلی هم ممدان مال او
است سوار می ده او داد و حضرت علیه السلام او صبری موهو ذات بصری پس عطا کرد بسیار به
او سیه

فصل ششم

در اخبار به شهادت حضرت رضا

و کیفیت شهادت آن جگر گوشه رسول خدا

مؤلف گوید که من در این فصل کتب می‌کنم به حجه علامه مجلسی (رضوان الله علیه در جلاء العیون نگاشته فرموده.

[ثواب زیارت آن حضرت]

این بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از اهل خراسان به خدمت امام رضا علیه السلام آمد و گفت: خیر من رسالت صلوات الله علیه را در خواب دیدم که با من گفت چگونه خواهد بود حال شما اهل حرسان دو و عی که مدح و سارده در زمین شما پاره ای از من مرا و پسران به شما امانت مرا و پنهان گردد در زمین شما ستاره من؟ حضرت فرمود که من آنکه مدح و می شود در زمین شما و من پاره ای پیغمبر شما و من امانت آن حضرت و بجم هلك امامت و هدایت هر که مرا یازد کند و حق مرا شناسد و اطاعت مرا بر خود لازم داند من و پدران من شعیب او خواهند بود در روز قیامت و هر که ما شعیب او یا شعیب البینه عذاب می یابد هر چند بر او گناه حق و اس بوده باشد به شری که مرا احقر داد پدرم از پدرانش که حضرت سائب رضی الله عنه فرمود که هر که مرا در خواب ببیند مرا دیده، زیر که شیطان به صورت من منتقل نمی شود و به به صورت ابی حذی از او صیاء من و به به صورت احدی از شیعیان خالص یشال به در می که جواب راست یک حور است از هفتاد حور از پیغمبری.

به سند معتبر دیگر از ائمه احناف معلول است که گفت به حد سوگند که هیچ یک از ما اهل بیت نبوت مگر آنکه کسی می گردد و شهید می شود گفتند باین رسول الله کسی تو را

شهید می‌کند؟ هر مود که بد تربیه ختمی خدایت دو (مال من مرا شهید خواهد کرد به رهبر و دور از یار و دیار در زمین غرب مدفون خواهد ساخت پس هر که مر در ن عربستان یازم کند حق تعالی مرد صدهزار شهب و صد و صدین و صد هزار حج کسده و عمره کسده و صدهزار جهاد کسده برای او بنویسد و در مرء و محسو شود و در در جاب عایه بهشت رفیق ما باشد

یصا به سنه مصر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسو صلی الله علیه و آله فرمود که پاره ای از من در زمین حرمین مدفون خواهد شد هر مؤمنی که او را در کشته بهشت او را واجب شود و بدنش بر نشن شهت حرام گردد ایضا ده سنه معبر و روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود از پسر من موسی علیه السلام پسری به هم خواهد رسید که نامش مؤمن نام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و او را ده سوی حرمین برسد و نه هر شهید کسده و در عرب او مدفون سازند هر که او را زیارت کند و نه حق او عاف باشد حق تعالی به او عاف کند مرد اینها که پس از فتح مکه در راه خدا جان و مال خود در کرد

ایضا به سنه معبر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که از جناب فرمود مردی از هر سال من در زمین حرمین ده ره سم و عدوان شهید خواهد شد که نام او مؤمن نام مر باشد و نام پدرش مؤمن نام موسی بن عمران باشد هر که او را در عرب زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و سده او را بیامر و اگر یقه به عدد ستاره های آسمان و قطره های باران و برگ درختان باشد

و نیز علامه مجلسی در دیگر کتب خود نقل کرده است معبر از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود روایت شده که کشته سوم به رهبر اعظم و مسلم و مدفون شوم در بهای هار و الرشید و بگر تاند حقا ترب مرا محل تردد سبعل و نوسنان من پس هر که مر در این عرب زیارت کند واجب شود برای او که مر او یاد کند در و قیامت و سگند می جویم به حدیسی که محمد صلی الله علیه و آله را گرامی دانسته است به پیغمبری و برگزیده است او را بر جمیع خلایق که هر که در محراب سبعل نام در هر من خو کعبه را کند آیه مسخه شود مر من گناه را از حد و عالمی در و قیامت و نه حق از خداوندی که ما را گرامی داشته است بعد از محمد صلی الله علیه و آله به امام و مخصوص هم نگذایده است به و صیبت از حضرت موسی

می خورد که زیارت کنندگان قبر من گرامی بر از هر گروهی اندر حد در روز قیامت و هر مومنی که مر یار کند پس بر روی او طهر آید و بران یه سید البتّه حق تعالی جسد او را بر انبش جهنم حرام گرداند

[کیفیت شهادت آن حضرت]

اما کیفیت شهادت آن جنگر گوشه رسول خدا ﷺ به روایت ابو القصب جبال است که گفت: روزی در خدمت حضرت امام حسن علیّه السلام یساده بودم فرمود که داخل سینه ما رو بگردان و از چهار جانب ببر او از هر جانب یک کف خاک بیاور. چون وارد آن خاک که از پس و پشت او برداشته بودم برنید و انداخت و فرمود که مامور خواهد بود است که قبر پدر خود سینه قبر هر بنایند و مر درین مکان ماهیها سار و سیگ سحر بر رگی ظاهر شود که هر چه کسب است در حرامها جمع شد و برای کندن آن ممکن نشود کندن آن، آن گاه خاک بالای سر و پائین یار استعمال نمود چنین فرمود: چون خاک طرف دیده برنید فرمود که: و نه باشد که قبر مر در این موضع حفر نمایند. پس امر کن ایشان را که هفت درجه به زمین فرو بردند بعد از آن توسع و شیری سارند که حق تعالی چندان که خواهد بار گشاده سار و دعای او باعث نجاتی بیهک گرداند آن گاه از جانب سر و طوبی ظاهر شود پس به آن دعائی که موسی علیه السلام می بخندیم بکنیم که تا به حد آن خاک جاری گردد و بعد از آن آب بر سر او ماهی ریزد و ماهیها بر سر او ظاهر شود و چون ماهیها بر سر او ظاهر شود و آن ماهیها بر سر او آب بر دهن که آن ماهیها بخورند آن گاه ماهی مرگی ظاهر شود و آن ماهیها بر سر او بر چید و عایب شود پس در آن حال دست بر آب گذار و دهائی که سر را تعلیم می نمایند بخوار آن آب به زمین فرو رود و قبر حاک شود و درین عمل ریکی مگر در حضور مامور و فرمود که فراتر از مجلس این فخر داخل نخواهم شد گر از خانه سر پوشیده بیرون نیم با من مکالمه و اگر چیزی بر سر پوشیده باشم یا من سخن مگو

ابو القصب گفت: چنان روز دیگر حضرت امام رضا علیّه السلام با تعداد اندک خود حمامه های خویش پوشید و در محراب شمس و منظر می برد تا غلامان مامور به نصب وی آمدند آن گاه کفس خود را پوشید و ردای مبارک خود را بر دوش انداخت و به مجلس حاضر درآمد و من در خدمت آن حضرت بودم در آن وقت طبیبی چند از آلوان میوه ها بر دوی نهاده بودند و او حبه انگوری آنکه ره را به ریشه در بعضی از دانه های آن دواخته بودند در دست داشت و بعضی از آن دانه ها که به ره ریاخته بودند از برای دفع عجم ره را می کرد چون

نفرش بر آن حصر و احداث مشافقه از جای خود سر حساب و دست در گردن میزدنش انداخت و میان دو دیده **فره العین مصعفی** را بست و آنچه از لوازم کرم و حشمت ظاهری بود دفعه ای هم نگذاشت. از حصار را بر بساط خرد بشایده و خوشه انگور را به وی داد و گفت: ای **مور آقا** او پس نکو تر انگور ندیده ام: حصر و فرمود که نباید انگور بهشت از این نکو تر باشد مأمون گفت از این انگور تنوار نما حصر و فرمود که مرا از خوردن این انگور معاف دار مأمون مبالغه بسیار کرد و گفت البته می باید تناول نمود مگر من میسزم می داری یا بر همه حلال که از من مشاهده می بینی؟ پس چه گمانیست که به من می بری؟ او ای محرمه انگور را گرفته دانه ای چند از آن خورد باز به دست جناب داد و تکلیف خوردن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه از آن انگور هر آنو دساول کرد حالش دیگرگون گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متعبر الاحمال از آن مجلس برخاست. مأمون گفت: بابش غم به کجا می روی؟ فرمود نه اینجا که مرا فرستادی. حصر و محریب و عسکری و مالان سر مبارک پوشیده از خایه مأمون بیرون آمد

ابو الصلت گفت به معتنای فرموده آن حضرت پادوی سخن نگفتم نه به سرائی خود داخل گردید فرمود که در سرائی دست و رجور و بالا بر هر اس خویش نکیه فرمود چون آن امام معصوم بر پسر فرار گرفت در سرائی دایسه و در میا خانه محروم و عسکری ایستاده بودند ناگاه جوان خسروی مشکین موی را در میا سر دیدم که سیحای و لایب و امامدار حسین فائز الانوارش حاضر بود و شبیه برین مردمان خود به جناب امام رضا (ع) پس به سرفرو سفارتم سوال کردم که از کدام راه داخل شدی که من در راه محکم سینه بودم؟ فرمود آن قادری که مرا از مدینه به یک نقطه به طوس آورد از درهای سینه مرا داخل ساخت. پس دیدم تو کیستی؟ فرمود من حبیب خدا می نوی **ابو الصلت** منم محمد بن علی مدهام که پسر غریب مظلوم و والد معصوم و معصوم خود را پیسم و وداع کنم. آن گاه در حجره ای که حصر و امام صادق (ع) در آنجا بود رفت چون چشم آن امام معصوم بر فرزند معصوم خود افتاد از جای جست و یعقوب وار بوسه گم گسینه خود را فرغوش کشید و دست در گردن وی در آورد و آفرانه سینه خود مشرد و میان دو چشم او را بوسید و آن فرزند معصوم را در برانش خود در حل کرد و بوسه بر روی وی می داد و پادوی از اسرار ملک و ملکوت و جواهر عنون حی لا محوب آری چند می گفت که من میفهمم و بداند عنون ایلین و خریین و ودایع حضور سیدالمسئین ایه وی نسیم کرد. آن گاه بر بهای مبارک حصر و امام رضا (ع) گفتی

دیدم از حرفه سعید بر حضرت ابراهیم محمد بنی علیه السلام از کعبه و دست دو میان سینه پسر
 بر گوار خود سرد و چیری مانند عصا بر روی آور و فرو برد و آن طرح مقدسی به بال از محال
 گرد معصقات جسمانی او دامار مظهر خود انبساط به جانب دیگر صوا و حدس پرواز کرد
 پس حضرت ابراهیم محمد بنی علیه السلام فرمود که ای ابوالصباح به اندرون این خانه رو و آب و
 تخمه نیار و گفتم بایس. رسول الله آنجا به آب است و به سخته فرمود که بچه امر می کنم جناب
 کن و تو آنه پهاکاری باشی چون به خانه رفتم آب و سخته را حاضر یافتم به حضور بردم و
 دامن بر رده مسیح ای شدم که آن جناب را در غسل داد. مدد نمایم. فرمود که دیگری هست
 مرا مدد نماید، ملائکه مفرجین مرا یاری نمایند و احتیاج ندارم. چون از غسل فارغ
 گردید فرمود که به خانه رو و کفش و حوطه بیاور چون داخل شدم سبئی دیدم که کفش و
 حوطه را روی نگذاشته بودند و هرگز آن اذن خانه ندیده بودم و بر تاشم و به خدمت
 حضرت آوردم پس پسر برگزار خود و کفش پوشانید و بر مساجد شریعی حوطه بآشید و با
 ملائکه کربیین و ارواح انبیاء مرسلین بر بار برد حیرالشیر تعال گراورده آن گاه فرمود که
 نابوت به نزد من آور گفتم بایس رسول الله به نزد نبوت روم و نابوت بیایم؟ فرمود که از
 خانه بیاور چون به خانه رفتم نابوتی دیدم که هرگز آنجا نرفته بودم که دست حضرت
 حق تعالی از چوب سدره المنهی بر دست داده بود پس با حضرت را دو نابوت گذاشت و دو
 کعب نماز به حاتورد و هنوز از نماز فارغ نگشته بود که نابوت به خدمت حق تعالی از رمیر
 حلقا گشت، سقف خانه شکافته شد و به جانب سعاد مرفع گردید و از نظر عایب شد چون
 از نماز فارغ گردید گفتم یای رسول الله اگر مامور نیاید و آب حضرت را را من طلب نماید در
 حد اب او چه گویم؟ فرمود که حاموس سو که نه و دی مراجعت خواهد کرد ای ابوالصباح.
 گر یعهبری در مسرفی رخصت ندید و وصی او در معرفت و هات کند آلیه حق تعالی اجساد
 مظهر و ارواح منور پس از در علاء عیین با کدیگر جمع نماید. حضرت در این سخن بود
 که نار سبغ شکافته شد و نابوت محفوظ به رخصت حق لایموت فرو دادند و آن حضرت
 بدر رفیع قدر خویش را از نابوت برگرد و در هر سه به جوی خود بایند که گوید او اعلی
 داده بود و گفته کرده اند پس فرمود که برو و نماز در کعبه داخل شود

چون در خانه ا باز کردم مامور دیدم با علامات خود بر در خانه ایستاده بودند پس
 مامور داخل خانه شد و اخبار موافقه داری و گریه و بی قراری نمود که بنابر خود را چاکارد و
 دست بر سر زد و فریاد می برد که ای سید و سرور در مصیبت خود در غم به برد آوردی و

داخل آن حجره شد و نزدیک سر آن محصوره نشست و گفت شروع کن در سجده
را حاضر باش. و امر کرد قبر شریف را محصورت را حفر نمایند چنانچه شروع به حفر کردند آنچه
آن سرور او صیاد فرموده بود به ظهور آمد، چنانچه در پس سرها و آن خود سینه که قبر سرور
آن محصوره ختم نمایند و عین ایجاد کرد یکی از اهل آن مجلس به مامور گفت تو افراوه
امام ای می نمائی؟ گفت بلی. آن مرد گفت که تمام می یابید در خیاب و معاصی بر همه کس
مقدم باشد. پس امر کرد قبر را در جانب صحن حفر نمایند چنانچه آن و ماهیان پیدا شدند مامور
گفت: یوسه امام رضا (علیه السلام) در خیاب خیاب، عرانب و معجزات به می نمود بعد از وفات میر
عراب و کرامات خود را بر ما ظاهر گردانید چنانچه ماهی بزرگ ماهیان خود را بر چیده یکی از
وراء مامور به او گفت: می دانی که آن محصوره در ضمن آن کرامات بود به چهره حیر
داده؟ گفت نمی دانم. گفت آن جناب اشاره فرموده است به آنکه مثل ملک و پادشاهی شما
بر عباس مثل این ماهیان است، کثرت و دولتی که دارید عنقریب ملک شما منقضی شود و
دولت شما به سر آید و سلطنت شما به آخر رسد و حق تعالی شخصی را بر شما مسلط سازد
همچنان که این ماهی بزرگ ماهیان خود را بر چیده شما را از روی زمین براندازد و انتقام اهل
بیت را غالب از شما بکند مامور گفت راست می گویی آن جناب را صدق و ساخت و
مرا جمع کرد

ابوالصنف گفت که بعد از این مامور مر خطیب و گفت به هر معین جان دانی که
خواند و سرفرو شد. گفتیم به حد سنگ که آن را فراموش کردیم. بگو. نکرد ب آنکه
راست می گفتم و امر کرد مرا به زندان بردند و یک سال در حبس او ماندیم. چون دلتنگ شدم
سیر بیدار ماندم و نه عبادت و دعا استعمال نمودم و آنرا در محضره محمد و آل محمد (صلوات الله
علیهم اجمعین) را سمیع گم دایدم و حق بشار از خداوند سوال کردم که مرا نجات بخشد
حق. دعای من تمام شده بود که دیدم حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در زندان بر دهن حاضر
شد و فرمود که ای ابوالصنف. سینه ات سنگ شده است؟ گفتم بلی و آنه گفت که حیرت
را حیر از پای من جدا شد، دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد و خارها و غلامان مرا
می دیدند و به اعجاز آن محصوره یاری سخن گفتند چنانچه چنانچه مرا از خانه بیرون برد
فرمود که تو در آمان خلعتی دیگر به هرگز مامور نخواهی دید و او را بردن خواهد دید.
چنانچه شد که فرمود.

ایضا این باتویه و مسیح معیه له علیه محمد و آل محمد روایت کرده اند از عیسی بن الحسین کاتب که

امام رضا (ع) را بی عذر صی شد و اراده قصد نمود. مأمو پیشتر یکی از علامان خود را گفته بود که ناخپهای خود را دراز بگذازد (و) به روی منج معبد عبدالله بن بشیر انگشت چپ را کند و کسی را بر این امر مطلع نگذارد، چون شنید که حضرت اراده قصد دارد، عری مانند مصر هندی بیرون آورد و علام خود داد که این را بر او کش و دست خود را به آن بود و گردان و میان ناخپهای خود را از این بر کرد و دست خود را مشوی و با من بی پس مأمو، سوار شد و به عیادت آن جناب آمد و بشب آن جناب را مقصد کردند و به واپس دیگر نگذاشت و نیز خانه ای که حضرت می بود بوسمانی بود که در خپهای آن در آن بود همان علام گفت که چند اناز از باغ بچین چون آورد گفت اینها را بر آن جناب در جامی دانه کن و حاتم را به دست خود گرفت و برد آن امام معلوم گذاشت و گفت «این چهار منابو معانیه که برای صعب معن بیکو است حضرت فرمود که باشند ساعسی دیگر، مأمو گفت نه به حد سوگند بدیده که البته در حضور من ساقول نمایند و اگر نبود بطوری در معده من هراپه در خود از موافقت می کردم. پس به جیم مأمو، حضرت چند فاسی از آن اناز ساقول نمود مأمو بیرون رفت و حضرت در همان ساعت به قضای حاجت بیرون ساجد و سجد نماز عصر مکرده بودیم که پیچاه مر به آن حضرت را حرکت داد و از آن هر فاسل احساء و معاد آن جناب به زیر آمد. چون خبر به مأمو رسید بیعام هر سعاد که آن داده ای است از مقصد به حرکت داده است دفعتر بری شما نافع است. چون شب در آمد حال آن جناب دیگرگون شد و در صبح به یاسر رسوا انتقال نمود و به اسب و شهداء و صدیقان منحق گردید و احو سحی که آن تکلم نمود بی بود

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدِّينَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَكَانَ أَنتَرَانِ قَدَرًا مَحْضُورًا
 و بگو یا محمد اگر می بودید شما در خانه های خود هر سه بیرون می مدد آر گر و می که بر ایشان نوشته شده است کشته شدن به سری محل و قات خود دیدیم های خود و امر خف مقدر و مدنی است

چون خبر به مأمو رسید امر کرد به غسل و تکفین آن حضرت و در جنازه آن جناب داسر و پای بر همه و بندهای گزیده و و من صاحبان مصیبت می رفت و برای رفع سح مردم به ظاهر گریه و داری می کرد و می گفت ای برادر، به مرگ تو رخصه در حائة اسلام افتاد و بچه مر در باغ تو حواسم به عجل نیامده و تقدیر حد بر تدبیر من غالب شد

چون صبح شد مردم جمع شدند و خروش پرآوردند که مأمون سر ریخت و رسول خدا ابی
ناحق مهید کرد و سواری عظیم در میان مردم به هم رسید مأمون رسیده که گرجسازه
آن جناب را در بیرون بیرون برد برای او خانه برپا شود پس محمد بن جعفر عم آن جناب را
طلبید و گفت: بیرون برو و خانه مردم را فرو بساز و ایشان را مغرور گردان و بگو که امروز
آن حضرت را بیرون می آوریم چون محمد بن جعفر بیرون رفت و با مأمون سخن گفت
برآکنده شدند و در شب آن جناب را غسل دادند و دفن کردند.

شیخ مفید روایت کرده است که چون آن بزرگوار در یک شب از محال سمود
مأمون یک روز و یک شب وقت آن جناب را بهمان داشت و محمد بن جعفر با جمعی از آن
ابو طالب که با او همراه بودند طلبید و حرم و تاب آن جناب و به پیشان اظهار کرد و گرسب و
اندوه بسیار نمود و ایشان را مرد آن جناب آورد و بدنش را بر میخواست و بگوشت و به ایشان سمود و
گفت که آسمی از ما به او رسیده است پس با آن جناب خطاب کرد ای برادر من گمراه است
بر من که تو را این حالت مشاهده نمایم و می خواستم که پیش از تو بمیرم و سو خدیه و
حاشش من باشی ولیکن با تعدیر جدا چه می توان کرد.

این بابو به سه منته معبر از هر ثمنش انجین و پس کرده است که گفت: شبی بر دمامه بودم
و آنکه چهار ساعت از شب گذشت چون مرخص شدم به خانه برگشتم بعد از نصف شب
صدای در خانه شنیدم، یکی از غلامان من جواب گفت که کیسی؟ گفت: هر ثمنه را بگو که
بید و مولای من بر من طلبید پس به سر عک در حاسم و بنامه های خود را پوشیدم و به
محبیل روان شدم چون داخل خانه آن جناب شدم دیدم که مولای من بر صحن خانه نشسته
است، گفتم: ای هر ثمنه، گفتم: لیلیک ای مولای من گفت: حسین چون بستم فرمود که ای
هر ثمنه آنچه می گویم بشنو و ضبط کن، بدان که هنگام آن شده است که بر دحق تعالی حلف
نمایم و به جد بزرگوار و پدران ائمه خود منحوس گردم و نامه عمر من به حق رسیده است و
مأمون عزم کرده است که مرا بر بخوراند در انگور و انار و آله انگور پس هر در رشته
خواهد کسید و به سواری در میان دانه های انگور خواهد توانید و آله انار پس ناخن بعضی از
غلامان خود را به رهر انوده خواهد کرد و به دست او انار برای من دانه خواهد کرد و هر نامه
خواهد طلبد و انگور را مار آله حیر به من خواهد خوراند و بعد از آن قصای حق تعالی
بر من بخارد خواهد ساد چون آله دار بقار حلف نمایم مأمون مرا خواهد مر به دست خود
عسل بنهد چون بر اراده کند پندم مرا در خلوت نه او بر صحن و بگو گفت اگر من عسل

و کهن و من پس بسوی حق تعالی یو مهتد بخواند داد و عذابی که در حرب برای یو مهیا کرده به ریدی. دیما یو جو هد فم سداد جرن اینی به نگوی دست از غن ادد مر خواهد تاسم و به یو خواهد گدند و از نام خایه جو د مشرق جو هد شد که ه ه د ک که تو چنگونه مرا عیس می دهی

[illegible][illegible]

هر چه به سلام من به امام رضا (ع) برساند و بگو که گوهر شهادت مبارک است به برادرهای پیاپی و گوهر حضرت می فرمایید من به خدمت شما بیایم و اگر مدتی قبول کند مباحثه کنی که دوست بیاورد

چون به خدمت حضرت رفتم پسر از آنکه سخن نگفتم حضرت من فرمود که با وصیتهای مرا حفظ کرده ای؟ گفتم بلی پس کفش خود را طعین و فرمود که می بینم تو را به چه کار فرستاده است و کفش پوشید و ردای مبارک را دوش افکند و میخ شد چون داخل مجلس امام گردید او بر صاحب استعلا کرد و در درگاه در و در و پیمانیه بود ایستاد و فرمود داد و حضرت امر بخت خود نشانی و سخن بسیار به آن امام مختار گفت پس یکی از علامای خود را گفت که انگو و ابر بیا و بقدر همه گفت چون امام انگور و انار شیدم سخنانش بلند آمد از به خاطر مردم همه توانستم کرد برادر آن امام افتاد و بختیسم که خالت من بر امام ظاهر بود از مجلس بیرون رفتم و خود در کناری افکندم چون نزدیک واکس آمد امام که حضرت صاحب امام بیرون مدو به خانه برود برد بعد از ساعتی امامان فرمود که اظنه به خانه حضرت بروند سببی را بر می بینم گفت مرصی حضرت را عارض شده است و مردم در امر آن حضرت گمانیه می زنند و من صاحب یقین بودم

خو تلمی! شب گذشته صدای شیوه خانه از امام مظلوم معین بشد و مردم به در خانه آن حضرت شافند و من به سرعت رفتم دیدم که امام بیستاده است و سر خود را برهنه کرده است و پدهای خود گسوده است به او رسید گریه و خنده می کند چون من این حال را مشاهده کردم بی تاب شدم و گریه ای گریه کردم چون صبح شد غمخواران به تحریر آن حضرت نشست و بعد از ساعتی دامن خانه از امام مظلوم شد و گفت اسباب غسل را حاضر کن که می خواهم او غسل بدهم چون من این سخن را شنیدم به فرمود آن حضرت بود یک او رفتم و پیام آن حضرت رساندم چون نهادند رشید در صند و دست از غسل برداشت و بوسه به من گذاشت چون بیرون رفت بعد از ساعتی حیمه ای که حضرت با مردم ده بود پری شد من با جماعت دیگر در بیرون حیمه بودیم و آواز سبیح و تکبیر و تهلیل می شنیدیم و صدای ریختن آب و حرکت طرفه ها به گوش ما می رسید و بوی خوشی از بیرون پرده استشمام می کردیم که هرگز چنین بوی به مشام نرسیده بود ناگاه دیدم که امام با جامه عسری و دود رنگی در کعبه حصره مرا حیمه داده بود و من جواب گفتم بچه

مظهر به فرموده بود پس دیدم که حیرمه بر حاسب و مولای مرا در کس پیچیده ظاهر و مظهر و خوشبو به روی نقش گذاشته اند پس بخش آن حضرت را بپیر و پیرم، مامور به جمع حاضران بر آن حضرت نماز خواندند

چو به فیه هارون رفتیم دیدیم که کنگ فلان دو پس پست هارون می‌خواهند که قبر او برای آن جناب حرم نمایند چندانکه کنگ بر مبر می‌دند و ای از آن حدک حد می‌شد مامور گفت می‌بینی مین چنگ نه ای می‌نماید از حضرت قبر او؟ گفتم، مر امر کرده است باجناب که یک کنگ در پیش وی قبر هارون بر زمین برسم و حجر داده که هر ساحتی ظاهر خواهد شد مامور گفت: سبحان الله! بسیار عجیب است اما از امام رضا (ع) هیچ امری غریب نیست ای هم‌نعمه! بچه گفته است به عمل و هر نمه گفت که من کنگ را گرفتیم و در جانب قبه هارون بر زمین ردم، نه یک کنگ را بر قبر کنده و در میانش صریح ساخته پیدا شد مامور گفت: من هر نمه او را در قبر گذار گفتم، مر امر کرده است که او را بر قبر نگذارم تا امری چند ظاهر شود و مر حیر داده که از قبر بی‌سفیدی خواهد جویشید و قبر او را با مظهر خواهد شد و ماهی در میان با ظاهر خواهد شد که طولش مساوی طول قبه باشد و برموده که چون ماهی غالب شود و از هر طرف شود جمل شریف او اندک بر بگذارد و کسی که خند خواسته که او را بخند گذارد خواهد گذاشت مامور گفت: ای هر نمه، بچه فرموده است به عمل آن چو آب و ماهی ظاهر شد من تعجب مظهر باجناب را در نماز قبر گذاشتم تا گاه دیدم که برده سفیدی بر روی قبر بیاد است و من هم نمی‌دیدم و آن جناب را به قبر می‌بردند بی آنکه من دستی بگذارم پس مامور حاضران را گفت که حدک در قبر سر می‌زد گفتم: آن حضرت فرموده که حدک می‌زد گفتم: وای به تو ایس کی قبر را بر خواهد کرد؟ گفتم: او مرا حیر داده که قبر خود را بر خواهد شد پس مردم حاکمان از دست خود ریختند و به سوی باقی نظر می‌کردند و از عرائش که به ظهور می‌مدد محجب بودند ناگاه بر سر آمد و از زمین بلند گم دید

چو با مامور به خانه برگشتم مر به حیوت طفیلید و گفتم: تو رایه خدا سوگند می‌دهم که بچه از آن جناب شبی برای من بیان کرد گفتم: بچه فرموده بود به شما عرض کردم، گفتم: تو رایه خدا سوگند می‌دهم که غیر اینها آنچه گفته است بگو من چو با حیر انگور و انار نقل کردم رنگ او منبر سد و رنگ به رنگ می‌گردید و صریح و دود سیاه می‌شد پس بر زمین افتاد و مدهوس شد و در سینه شوی می‌گفت: وای من مامور از حلقه وای به مامور از

رسول خدا، وای بر مأموران از عینی از عینی وای بر مأموران از فاعله رهبر وای بر مأموران از
حسب محبیه وای بر مأموران از حسین شهید کربلا وای بر مأموران از حصص با امام
ربن العابدیه وای بر مأموران از امام محمد باقر وای بر مأموران از امام جعفر صادق وای بر
مأموران از امام موسی کاظم وای بر مأموران از امام به حق عینی بر موسی الرضا به خدا سوگند که
من اسب ریاضتکار بودم، مکتب من سخنان امی گشت و می گریست و فریاد می کرد من از
مشاهده احوال او مر سیدم و کج خانه حر دم، چون به حال خود دیدم مرا صلبه و عانده
مستار مدحوس بود پس گفتم به خدا سوگند که و و جمیع اهل سماء و میسم من از
محصرم عمر بر نرسید اگر بشوم که یک کلمه این سخنان احاسی در کردی و به
قل می رسام گفتم که یک کلمه از من محصر منی اظها کم جواب من تر سماء حلال
باشد پس عهدها و بیمانها از من گرفت و سوگندهای عصیم بر داد که اصفای بر سرار یکم،
چون پشت کردم دست پر دسار و این آیه را خواند

يَسْتَحْفَظُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَنْتَحِفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُنَازِلُونَهُ لَا يَرِصُ مِنْهُ الْفُلُ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا
يَعْمَلُونَ خَبِيرًا

یعنی در پنهان می کند از مردم و پنهان می کند از خدا و حال نیکی خدا را پنهان است در
میها که می گویند سحی جید که خدا می پندارد از سال و خدا به جمیع کرده های آن
احتاط کرده است و بر همه بها مطلع است^۶

فقط، ابوابی از حصص بر عباد که کاتب محصر با امام ضابط بود و با کرده که چون
مأمور اراده شد بعد از کرد من به خدا محصر با امام ضابط قسم چون بشم فرمود که
ای پسر عباد ما داخل عراق نخواهیم شد و عراق را نخواهیم دید چون پس سخن رسیدیم
گریسم و گفتم ای رسول الله من از اهل و م ردا خود فرمود کردی فرمود که من داخل
عراقی میام و من داخل نخواهم شد چون محصر را به حوالی سهر فدر بر رسید بیماری
محصر بر عارض شد و صیبت فرمود که مرا از حال حال غلبه نزدیک به یوا بکنند و
میان فیر او و فیر عازو سه درع غاصه بگذارند پیشتر بوی هارون می خواسته اند که در آن

...

سواء ۹

۶ مستحفظون را به معنای مستحفظ گرفته اند یعنی از مردم سر می کنند و پنهانی نگاه می دارند و او از خدا سر می کند

۷ باید ملاحظه کرد که در این باره روایتی بود که اتفاقاً در همین در سال ۲ یعنی به سال ۱۱۰۰ هجری
ایام ضابط در میان مأموران کشته شده بود و در لشعاری که در سوادین راهب قرار داشت در نظر جلال شهابی بر می
میجور شخص و از حق میجور الحانند که روایت ابوالصالب هروی بیشتر قابل اعتماد است

موضع قبر بکنند بیل و کنگ بربار شکسته شده بود و می‌خواستند بزدند که حجر می‌پند
حصر آمد و ده که به آسانی کنده خواهد شد و صورت ماهی بر مس د. آنجا پید خواهد شد و
بر آن صورت نوشته‌ای به خط عربی و بعد عبری خواهد بود چون بعد از حجر همانند
بسیار عمیق کنده و آن صورت ماهی را در یک پای من دم کنید جود شروع کرد به کنده
قبر مقدس را حصرت، هر کنگی که بر زمین می‌زدند مانند رنگ قرمز می‌ریخت با آنکه
صورت ماهی پیدا شد و در آن صورت نوشته بود که تا پس رو شده علی بن موسی الرضا است و
و گویا در آنجا حصر است و تمام شد آنچه از کتاب جلاء القیود نقل کردیم.

[سال شهادت آن حضرت]

و بدان که سالیست است در اینجا به سه چیز اشاره شود

اول آنکه اسامی در تاریخ شهادت حضرت امام رضا (ع) آن است که در ماه صفر سال
دریست و سوم به سن بیست و پنج واقع شده و لکن در روایات اختلاف است، ابن اثیر و
طبرسی و بعضی دیگر در هر ماه گفته‌اند و بعضی چهاردهم و بعضی هفتم از ماه و
صاحب کتاب المعداد صاحب مشارع الشیعه در بیست و سوم دی الفعه گفته‌اند و ابن وری
است که صاحب است در آن حصرت از نزدیک و دور چنانکه سید بن طاووس در اقبال
فرموده

و حتمی از به حبس معتبرم جلاد نقل کرده که روزی در مدینه امام محمد تقی (ع)
فرمود ای معتبر من از سو گفتم به کجا برویم؟ گفت: من از شد و کاری ندارم پس من از شد
و بعد آن حصرت رفتن نرسیدیم به یک وادی یا زمین پستی، فرمود که اینجا نیست من
ایستادم در اینجا تا حصرت آمد عرض کردم فدای سو گفتم بودی؟ فرمود به خراسان رفتم
و همین ساعت پدرم را دادم کردم.

۱ شیخ طبرسی در اعلام الثوری روایت کرده از امیه بن علی که گفت من در مدینه بودم و
پرسیده به خدمت حضرت امام محمد تقی (ع) می‌رفتم؟ (بانی که حصرت امام رضا (ع) در
خراسان بود و اهل بیت حصرت امام محمد تقی (ع) و عموهای پدرش می‌شدند به خدمت
آنحضرت و سلام می‌کردند بر آنحضرت و عظیم و نگریم آنحضرت می‌دادند پس روی
در حصرت بسیار جاریه خود را طلبید و فرمود که بگو به ایشان یعنی به اهل خانه که مهیا و
امام شوند برای من پس چون آن جماعت متفرق شدند با هم گفتند چتر سپیدیم از
آنحضرت مانده‌ای؟ خود فرد شد باز حصرت همان فرمایش را به آن جاریه فرمود
جماعت سؤال کردند که مهیا شوید برای من؟ فرمود: ای مائمه بهتر من اهل زمین پس

بعد از چند روز خبر رسید که حضرت امام رضا علیه السلام در بارور که فرزند سرگوازش ام به
 هادم فرمود به عالم بفرستد که ده بود

[فرزندان حضرت]

دوم آنکه علماء برای حضرت امام رضا علیه السلام فرزندی عیب از امام محمد باقر علیه السلام دگر
 نکرده اند بلکه بعضی گفته اند که تولدش منحصر به صاحب بوده، هیچ معیبه فرموده که
 حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا حلت فرمود و فرزندی نداشت که مطیع بناسیم سران جو
 پسری امام یزدش ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام و سر یعقوب در ور و فای پدر سرگوار سر
 به هفت سال و چند ماه رسیده بود و بی شهر آشوب نصرت کرده که سرور آن حضرت
 محمده امام است و بی و لکن علامه محمد بن در بخار از قرب الاسناد نقل کرده که بی نظی
 خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض می کند که چند سال است از سم می پرسم از خبیثه بعد از
 سما و شب می فرماید سرم و شمار فرموده بود و شد دو پسر به سم موهده فرموده پس
 کدام یک از این دو پسر موصوفه بالغ و این شهر آمده است. مناقب فرموده که اصل در مسجد
 برد که در شهر موهده است آن است که حضرت امام رضا علیه السلام در نماز گزاره پس با شسته
 مسجدی پس از آن دفع شده در آن پسر حضرت امام رضا علیه السلام و گرامهائی در آن نقل شده و
 بی علامه محمد بن علی علیه السلام در بخار در باب حسن خلق روایت از هیون اختیار از رضا نقل می کند که
 ظاهرش است که امام رضا علیه السلام در حشری بود فاطمه نام که از پدر سرگوازش حدیث
 و یک گروه از حدیث این است.

عن فاطمة بنت الرضا عن بيها عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه وعنه روى عن ابي جعفر عن ابي
 الحسين عن ابيه وعنه عن غوث بن ابي طايپ عن ابيهم السلام عن النوفلي عن ابيه وعنه قال: من كف
 عصبة كف الله عنه عذابه. ومن حسن خلقه نال الله درجة الصائم القائم
 یعنی فاطمه بنت رضا از پدران خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
 هر که بار دارد عصب خود را بدارد خداوند تعالی او را عذاب خود را و کسی که بیکر که
 گنهی خود را برساند خداوند تعالی او را به درجه کسی که روزه دار و قائم به عبادت باشد
 و میر شیخ صدوق روایت کرده که فاطمه بنت علی بن موسی الرضا عن بی الرضا عن
 ابائه عن غوث بن ابي طايپ عن ابيهم السلام قال: لا يجلي نكاح من يزوج شغلما

«علی علیه السلام فرموده برای هیچ مسلمانی روا نیست که مسلمان دیگری را بدارد»

۲ و در هر دو کتاب در کتاب صیغه در باب بی که کتاب مسیلات خبری در آن مجله نقل نموده در فصل ششم مذکور

و در کتب انساب نیز ذکر کرده‌اند که آن حضرت در حصری بوده و فاطمه نام که روحه مجتبیای جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب سرادر آند و ابو هشتم جعفری بوده و او مادر حبیب بن محمد بن جعفر بن هاشم است و شیدایی در صور الأبصار کرامتی از این مخدیره نقل کرده است. بنابراین به اعتنا رجوع فرمایند.

مرثیه‌ها

موسوم - یدالله که شعراء برای حضرت امام عجل‌الله مرثیه بسید گفته‌اند و علامه مجلسی (ع) در بحار بابی در ممانی آن جناب ایراد کرده و ذکری چون آن مرثیه عربی است و کتاب ما فارسی است گنجایش نقل ندارد و یکی به جهت بی‌رک و یکی به ذکر چند شعر گفته می‌کنیم.

قال دعبل

الا ما لیسعی بالذئوع اسهلک	و لو کفید ماء الکون لقت
خمی من نکتة الارض وستر جمعته	رؤس الجبال الشامخات و ذلک
وقد اهلوت بنکی السماء لفقده	وانکثفتها ساحت علیه و کذبت
منحصر علیه السیوم اجدر باثیقاء	یسمر لوقعت هکینا و جب
رؤسنا رجیئ الله بطل بیئنا	ما تخلف الدیاء و کذبت
تجنب مصیبت الزمان ولا اری	شمسینا بالمصطفین تجلب

و در اصل مرثیه‌های بسیار برای آن حضرت گفته
وقال محمد بن حبيب الطبري

قبر بطون به انعام امام	حسم السیه و زارة و لیمام
قبر اقام به السلام و ادعای	تهدی الیه نحتة و سلام
قبر تک انوره تجلو المعص	و یکر به مدیدقن الاسقام
قبر به حل الشؤفة بر به	رحلوا و حطت عنهم الأثام
و عز زده امن الشغب و کومینوا	میس ان یجول علیهم الإعدام
قبر علی یس شومی حله	بشراه برکو الجبل والا حرمه
من رازة فی الله عارف حقه	لالمس منه علی الجحیم حرمان

و بدانکه که ثواب ریاء از ان حضرت بیشتر است از آنکه ذکر شود و ع در کتاب
مفاتیح الجنان به چند روایت به اقتضای ذکر دیم و در اولین فصل به مختصری از اشاره شده
و اگر مقام انگیزش مطلوب بوده که چند حکایاتی از دلائل و کرامات و مرکبات که از مشاهد
معتمدین ظاهر شده کتاب خود در آنست می دادیم.

فصل هفتم

در ذکر چند نفر از اعظام اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام
و ذکر مآدح آن حضرت علیه السلام بن علی خُزاعی است
شاعر اول که مقامش در فضل و بلاغت و شعر و ادب
بالاتر است از آنکه ذکر شود

فاصلی مورخه دو مجالس المؤمنین فرموده: حوالا حقیقه مال او به تفصیل و جمال در
کتاب کشف الغم و عیون الخیر الرضا و سایر کتب شیعه امامیه مذکور است و از او در کشف
العمّة نقل کرده که چون قصیده موسوم به مدح سیّات ابی اظهم بن محمد قصیده آن کرم که به
خدمت امام ابوالحسن عقیلی بن موسی الرضا علیه السلام به خراسان و مدح آن قصیده به عرض
بسیار رسانم چون به خراسان رفتم و به خدمت آن مختصر بستم و شدم و قصیده را برایشان
خواندم بحسین بسیار نمودند و فرمودند تا من بودم و امر بکسب این قصیده به کسی بخوان
تا آنکه خبر من به امام رسید و مرا به نزد خود طلبیده حیرت آفرینیدار گاه گفت
قصیده معارضه یا سحر بود یا جادوئی، من انکار معرفت آن قصیده کردم، پس به یکی از
خداما گفت که حضرت امام علیه السلام صد عجب و معجزه ساعی را حضرت شریف
فرمودند، پس مأمور به آن حضرت گفت که از دغیر اسلحه نمودیم که قصیده مدح بر آید

ر بر ما بخواه آنکه آنکار معرفت آن نمود آن حضرت به من امر فرمودند که ای دعبیل آن قصیده را بخوان. پس بخواه اندم را را و مأثورات محسین مبارک نمود و پانجاه هزار درهم کرم کرد و حضرت امام رضا (ع) به آن مبلغ انعام فرمود پس من به آن حضرت گفتم که توفیق آن داشتم که از حمامه های بدن مبارک خود جامه ای به من کرم نمایی تا بد وقت مردد کسی خوب سازم مردم در که چپ کشم و به من جامه ای بخشیدند که خود آن حضرت آن استعمال نموده بودند و مشعشعی لطیف نیز شصت فرمودند و فرمودند که بن نگاه دار که به سرکت آن مصروب و محفوظ جوهری بود و بعد از آن فصل بیسهن دوازدهم را بیاور که در این مأمور بود صلواتی بیکو به من دادند اسب برکی را هوار باریم و برای به من هرستاند

و چون مدتی بر مد معاودت عرای در خاطر خوبه گرامد در انسانی راه بعضی از قطع الطریق بر ما ببارید مدد و مر و رفیقا مره نامی عارت کردند چنانکه بر بدن من غیر کهنه قبانی نگذاشتند و من ناسف بر هیچ چیز استیانت خود نمی خوردم الا این جامه و مشعشعی که حضرت به من انعام فرمودند و نفکر می کردم در آن سخن که به من گفته بودند که این جامه و مشعشعی حفظ کن که به برکت آن محفوظ خواهی بود. که آگاه یکی از گروه جرمی بر همان است که فصل بیسهن دوازدهم را به من داده بود سوار شده نزدیک من مد و این مصراع شعر مرا بخواهد که قناریش آیات حاکم بر تلار و به گریه افتاد چون من پس حالت از او مشاهده کردم معجب نمودم که در آن میان شخص شیعی دیدم و بنابر این طمع در اسرار داد جامه و مشعشعی حضرت امام نموده به آن شخص گفتم که ای مخدوم این قصیده را کیست گفت بر این چه کار است؟ گفتم پس پرسش من سببی دارد که تو را از آن خبر خواهم کرد گفت. این قصیده را مهربان او سبب به صاحبش بیسهن است که دهنی ماند گفتم. او کیست؟ گفتم دعبیل بن عمرو شاعر آل محمد (ع) جواد الله خیراً پس گفتم. والله دعبیل هم و این قصیده از من است. آن شخص از جای در آمده گفت: پس چته سخن دور از کار است که می گوئی؟ گفتم. از اهل فائده تحقیق بنامید پس بعد سنا و جمعی از اهل فائده را حاضر ساخت و از حال من سوال نمود همگی گفتند که بن دعبیل بن عمرو الحر عمی است چون مرا به بعضی داشت که دعیم گفت: جمیع مال اهل فائده آیه جهت خاطر سو بخیدم. آگاه منادی به کرد در میان اصحاب خود با جمیع امه آل ما را دادند و ما را بداره شده به محل امن رسانیدند و سر آنچه حضرت امام (ع) از آن خبر داده بود به ظهور رسید و جمیع اهل فائده به برکت جامه و مشعشعی آن حضرت مأمور ماندند

و در کتاب هیون اخبار الزهراء علیها السلام مذکور است که چون دعبیل از پس در خطه خلاصی یافت و به شهر قم رسید شیعه هم به براد او آمدند و از او التماس خواندن قصیده مذکور نمودند دعبیل ایشان و همراه خود به مسجد جامع بردی بر صبر رفت و قصیده را بر ایشان خواند و اهل قم مالی و خفایا بسیار بر او سار کردند. آن گاه چون خبر نبیة مبارک آن حضرت بد که به دعبیل داده بود به گوش اهل قم رسید از او التماس نمودند که آن به همراه دینار به ایشان بفرستد. دعبیل از امر امتناع نمود و دیگر باره التماس نمودند که پاره ای از آن به ایشان به همراه دینار بفرستد. آن می در حقه قبول نیافت و چون دعبیل از قم بیرون رفت بعضی از جوانان خود را می که به آن می بگریزید خود را به او رسانیدند و جبهه را به روبرو از او گرفتند. دعبیل به هم بازگردید و از اهل آنجا التماس نمود که جبهه آن را بدهند آن جوانان از او امتناع نمودند و امتثال امر مشایخ و بزرگان خود نکردند. لاجرم دعبیل رفتند که جبهه به دست تو نمی آید همتا! همراه دینار و بگیر دعبیل قبول نکرد و آخر چون از آن می فریاد کرد دید التماس کرد که پاره ای از آن جبهه به او بدهند. از جماعت قبول این معنی نمودند پاره ای از آن جبهه را همراه دینار به او دادند.

دعبیل به وطن خود معاودت نمود چون به وطن رسید دید که فرزندان خانه او را با انعام عداوت کرده اند. چون در وقت معارف از حضرت امام رضا علیه السلام آن حضرت با صراحتی مشعل بر صند دینار میر به او داده بودند و فرموده بودند که این را نگاه دار که به آن محتاج خواهی شد. دعبیل از رایه سینه عراف هدیه نمود و در غم من هر پستان صدر هم به او دادند چنانچه از آن صره ده هزار درهم به دست او آمد و معاودت بر حال جسم حدیه دعبیل که با او محبت عظیم داشت آمد عظیم پیدا کرد و طلبان را بر سر او حاضر ساختند چون در چشم او نظر کردند گفتند که چشم است تو معیوب شده است و ما علاج او نمی توانیم نمود و چشم چپ او را معالجه می کنیم و امیدواریم که خوب شود. دعبیل از این سخن عساکر شده گفت بسیار یافت نا نکه پاره چکه حضرت امام رضا علیه السلام که هفتاد دست او را به باز آمد آن گاه آن بر چشم حار نه مانند و چشم او را از اول سبب به عصبه ای از آن بستند چون صبح شد به برکت آن چشمهای او بهتر از ایام سابق شد.

مؤلف گوید که آن صره صد دینار که حضرت به دعبیل فرستاد فرموده بود از آن یولهای صورتی بود یعنی عساکر که به نام مبارک آن حضرت بود. شیعیان هر دینار آن را به صد درهم خریدند و چون قاضی نور الله رحمه الله و ابی رحمه الله بالتام از هیون اخبار الزهراء نقل نکردند بلکه اول آن را در کشف الغمّه نقل کردند لاجرم ذکر جبهه و صد دینار احتمال دارد و من اشاره می کنم به آن.

روایت هم افس آنچه در عیون است.

شیخ صدوق به سند معتبر روایت کرده که وارد شد دعبل بن حضرت امام رضا علیه السلام به مرو و عرص کرد و اسرار الهی بر فسیله یی بی شبا گفته ام و قسم جو رده ام که قبل از شما به ای کسی بخوانم آن فرموده بیدار آن پس خواند قصیده مدثر من ایات را رسید به این شعر

اَوْفَى نَيْلِهِمْ مِنْ كَيْفِ جَمِ كُنْتُمْ
وَأَيْدِيَهُمْ مِثْلَ قَبْلِهِمْ صَعْرًا

حضرت گریه و فرمود است گفتی ای خرافاتی پس چو رسید به این شعر
فَأَنْتُمْ تَزِيدُونَ مَدُونِ السَّيِّئِ وَأَنْتُمْ

حصر به تقیید گفت کرد فرمود بنی والله مُتَّقِصَاتٌ و چو رسید به شعر
لَقَدْ خَلَقْتُ فِي الْأَرْضِ وَأَنْبِيَاءَ سَعِيدٍ وَأَنْتُمْ لَا تَرْجُوا إِلَّا أَنْتُمْ بَعْدَ وَقْتِ

حضرت فرمود بمن گزید حداد بن ابراهیم فرمود کبر پس جو رسید به این شعر
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّكَ فِي الْيَقِينِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّكَ فِي الْيَقِينِ

فرمود یا ملحقو بکم به یں مو صبح از فسیله دو دی بیتی که تمام فسیله بود به خواهد
بود؟ عرص کرد ملحق فرمایان رسول الله فرمود

وَقَبْرُ طَلُوسٍ يَدُهَا مِثْلُ نَصِيبِ
أَلَسْتُ هَلَى الْأَحْشَاءِ بِالْمُؤْتَرَاتِ
لِلْحَشْرِ حَتَّى يَبْتَغَى اللَّهُ قَائِمًا
يَفْرُجُ عَنْهُمْ أَلْسِنَهُمُ وَالْكَرْبَابَ

دعبل گفت یا بنی رسول الله یں قبر ی که فرمودید به طلوس سب قبر کیست؟ فرمود قبر
من است و انبیا و نبیانی منقصی می شه و آنکه می گزید طلوس محل مدو و لقب شیعه و را
من آگاه باش هر که دربارت کند در عرصت من به طلوس خواهد بود به من در درجه من رور
نیامد [در حالی که] آمریده باشد پس چو دعبل از حوالی فسیله فارغ شد حضرت به
فرمود به او که حائلی مروی و بر حاسب و داخل خانه شد و بعد از معامی خادمی بیرون شد و

صد دینار، رسویه ورد برای دعبل و گفت مولایم فرموده که این را در هدیه خود قرار بدم. دعبل گفته به حد قسم که من برای این بیامده‌ام و هر از قصیده برای طبع چیزی نگفته‌ام و آن صوره پول را رد کرد و جامعه‌ای از حاکمهای حصص خود سبب گفته آن سر را حوید و مشرف پیدا کند بر حصص آن جنبه حری حاضر در آن او فرستادی به خادم فرموده او بگو که بگیر بر حصص که محتاج خواهی شد به آن و بر سنگ دال آن را پس دعبل صرعه و جیه را گرفت و با فاصله از مرز بیرون رفت چنان رسید به میادین و هلا در آن برستان بخت و اهل خانه را گرفتند و کتلهای دینار مسند و از جمعش پشدا بود دعبل پس در آن مالک شدت اموال خانه را و مائین خودشان فرستاد که رفت یکبار از دودال به معمر از قصیده دعبل به سبب در این مقام خوانند

اری فیهکم فی غیرهم فتنما

و اندیشم پس فتنم صغرات

دعبل شنید گفت پس مرا از کس؟ گفت: از من. از خراعه که نام او دعبل است دعبل گفت: قسم دعبل که قصیده این گفته ام پس آن مرد دعبل در دیسمان و الا ای من صبر می خواند و سینه بود پس دو و خبر داد به قصه دعبل. پس در حال مد مرد دعبل و گفت دعبل بوی؟ گفت بی گفته بخوان قصیده دعبل خواند قصیده این پس امر کرد که کتله او و کتلهای جمیع اهل خانه را بردار کردند و اموال پسران به بلال رد کردند به جهت گرامی دعبل.

و لادت دعبل در سال وفات حصص آن جناب علیه السلام به ۱۰۰ و وفات کرد دعبل به سوس سنه نویست و چهل و ششم

ابو الفرج در اقصای گفته که دعبل بی عی از سینه منهن. پس سبب به میل به علی علیه السلام و فضیله مدارس باب او از حسن شعر داشت و برای برتری کرده در حجر بر تمام مدحهایی که گفته شده برای اهل بیت علیهم السلام پس ابو الفرج نقل کرده قصه ورود دعبل را بر حضور امام صلی الله علیه و آله و حسن دادن حصص او. پس هزار شرف هم رسویه و جیه داد او به حاکمهای از حاکمهای خود و هم عمل کرده که دعبل نوشت قصیده مداحی ایهت را به حاکم و محرم شد در آن و امر کرد که آن را در کفانش گذارند و دعبل پیوسته خائف بود از حاکم و همان خود را فرادی و پنهان بوده و واسطه حجری که می گفت برای بهار از باب او می پرسیدند

و حکایت شده از دعبل که گفت زمانی که فرار کرده بودم از حلیه، سبی و در بسابور
 بیوسه کردم عید و عرم کردم که قصیده ای به جهت عبدالله بن جعفر بنکویم در ، سب
 همین که بر فکر آردم سیدم در حالی که در بسته بودم بر روی خود که صدای بلند شد.
 «السلام علیکم» یی بر منک الله؟ بدستم به رده در آمد و حال عظیمی برای من روی سموت پس
 صاحب آن صوت به من گفت: «تر من غافاک الله» به دوستی که من هر دو هشتم از برادرش تو او
 جز از سادگین بمن بر ما وارد شد دیده ای از این عراق و خواند برای ما قصیده نو را
 «مزار من باب» پس من دوست داشتم که ن قصیده را از خود با بشوم دعبل گوید که من
 قصیده را خواندم برای او و او گریست چندان که افتاد بر زمین پس گفت: خدا تو را رحمت
 کند. «یا حدیث بکم برای تو حدیثی که زیاد کند خیریت تو و یاری کند تو را در تمسک به
 مذهب» گفتیم بنی حدیث کن گفت: مدعی بود می سیدم ذکر جعفر بن محمد (ع) را پس
 فتم به مدینه به خدمش شدم که فرمود: حدیث کرد مرا پیام از پدرش از جلدش ایسکه
 رسول خدا (ص) فرمود: «علی و شیخته هم الفاترون» یعنی و شیخته او پیروز و دستگارتند پس
 وداع کرد با من و خواست برود من گفتم خدا تو را رحمت کند خبر ده مرا به اسم خردا گفت
 منم نضیان بن عامر و الله

دوم - حسن بن حسن بن زیاد النوفه بجلی کوفی

از و نحوه طایفه از اصحاب حضرت صادق (ع) است و پدر دحس الیاس صیر می است که از
 شیوخ اصحاب حضرت صادق (ع) بوده و از حدّ حبّ د الیاس و یب کرده که در وقت
 حصار شهر گفت: منحد باشید و من صاحب ساعده دروغ گفتم نیست هر بیه شیدم از
 حضرت صادق (ع) که فرمود: والله نمی میر دیده ای که دوست دارد حد و رسول و ائمه (ع)
 را پس انس من بکند او را و این کلام را اعاده کرد و پیروز و سه بار بدون آنکه از او سوال کند
 و سیح طوسی روایت کرده از احمد بن محمد بن عیسی قمی (ع) که به جهت طلب حدیث
 و حبب کردم به کوفه و ملاقات کردم در آنجا حسن بن عی و شد و از او سوال کردم که کتاب
 علاه بن برین و انان بن عثمان را به ای من بیاورد چون آورد گفتم به او: دوست می دارم که
 اجازه دهی به مر و ب این دو کتاب ، گفت: حد نه را حبب کند چه عجب نهاری جو
 نویسن از روی آنها بهی سماع کن گفت گفتم که از جواب رو گار بمن بسم، گفت: گر

می دانستیم که از برای حدیث من در حالی است هر چه بسیار احد حدیث می کردم چه
 نکه من در آن مردم در این مسجد بهصد تن از مشایخ آنکه هر یک می گفت حدیثی بخیرین
 مسجد

مؤلف گوید که از این روایت معلوم می شود که در سابق اهل قم چند طالب حدیث
 بودند که شد و حال می کردند از جم ثاکر که به طبع حدیث و هم اعتماد بسیار به اوصاف
 بودند و وایت می کردند حدیث مگر آنجا که سماع از مشایخ و یا الحظه او از مشایخ
 آنجا که سم و آنجا که اصحاب آنجا که او و وایت می کردند آنجا که عمره ای او سر رده در و فقه او
 در حضرت موسی علیه السلام تدارک کرده به رجوع او به حضرت امام رضا علیه السلام و هم ر به امام
 حضرت و حجاب بعد از آن حضرت

این شهر صورت در مشایخ و بسا کرده از او که گفت و ششم در ظفر ماری مسائلی چند که
 امتحان کنم به یعنی بن موسی علیه السلام پس صبح حرکت کردم به سوی مصر آن حضرت
 رسید و جمعیت که بر در خانه آن حضرت بودند رسیدم به در خانه در این حال حادثی و
 دیدم که می پرسید کیست حسن بن علی و شد و پسر خیر الیاس یقیناً می گویم ای هلاک آن
 کس که تو می خواهی منم. پس به سه ای به هم داد و گفت بن است خواب مسائلی که با خود
 داری. پس من به سبب بر معجزه ظاهر قطع کردم به امام آن حضرت و در آن کردم مذهب
 واقعی را

سوم - حسن بن علی بن فضال تیملی کوفی مکنی به ابو محمد

فاضل مؤلف در مجتاهد گفته که به حدیث حضرت امام موسی علیه السلام رسیده بود و او را
 حضرت امام رضا علیه السلام و صاحب صفات امام به آن حضرت داشت و جناب القدر و
 عظیم العمره و زاهد و صاحب ورع و ثقه بود در روایات و دو کتاب بحثی از فصل
 بن سادات موقوف است که گفت در یکی از مساجد قم بعضی از افراد در سر می خواندند در آنجا
 که می دیدم که هم بحث می گفت و آنرا میان می گفت که در کوفه فردی است که او را
 آن فضال می گویند و نو عابد بن جماعی است که ما دیده ایم و گفت که او به صبح میرود و
 نمی رود به مسجد و می رود آن گاه در آنجا حضرت بر او جمع می شود و او را بچنان در خود
 محو شده بر من می افتد که از دور گمان می شود که جماعه یا حرفه ای است و در میان حضرت
 نزدیک به او می کشد و او را حلقه می شود و بنابر عادت موافقت که ایشان ده او حاصل

شده فصل برشمارال گوید پس از آن سحیح گمان کردم که مگر آن حال کسی است که در زمان سابی بوده و بعد از اسماعیل سخن به اندک زمانی دیدم که شیخی خوش صورت و سبکی معانی که جامع بررسی و داده بر سی دور و کوشش صدر دریا داشتند در در حد و بر پدر من که با او بسته بودم سلام کرد و پدر من جهت تعظیم او بر حاسب و او را چنان داد و گم امی داسب و بجو بعد از لحظه ای بر حاسب من فر پدر خود پر سلام که بن سحیح کیست؟ گفت بن حسن بن علی بر فضل است گفتیم. غنبد فاضل مسهور. گفت همان است گفتم آن نخواهد بود می گوید که او در کوه می باشد گفت بن همان است که در کوه می باشد یا؟ گفتم که او نخواهد بود که او همیشه در کوه می باشد گفت چه کم عین یسمی بویه ای؟ نمی تواند بود که او در این ایام از اینجا مرده باشد؟ پس آنچه از اهل مسجد درباره حسن شنیده بودم بر پدر عرض کردم. پدرم گفت: بچه شنیده ای در میان است و بن حسن همان حسن است و حسن گاهی پس پدر من می آمد پس من مرد او رفتم و کتاب اس نکیر و غیر آن از کتب حدیث از او اسماعیل نمودم و بسیار بود که کتاب خود بر من می داشت و به معجزه من می آمد و بر من می فرستاد و می نمود و در سالی که ظاهر بن الحسین الاخری که از سیبستان اراک مامور بود حاجت گرد و به کوفه مراجعت نمود چو در بهر یف فاضل و کمالات حسن مرد او کرد که بودند کسی بر حسن فرستاد و به او پیغام نمود که من از سیبستان به خدمت شما معذورم انتم من دارم که شما قدوم من به کوفه به سوری من از رانی داده بد پس حسن از رفتن سرده ظاهر اسماعیل نمود و هر چند اصحاب او در خلاف طاهر بر غلب نمودند قبول نکردی گفت: مر با او سبکی نیست و او را استغناء از استم که آن آمدن به خانه من از وی بسیاری بود و مصلای او در جامع کوفه بود سویی بود که آن سابعه و اسطوانة ابراهیم می گویند و حسن در تمام عمر هائل به امامت عیال الله اعطج بود و در مرخص موت واقعه ای دید و از بن عمیده برگردید و رجوع به حق نمود و رحمه الله تعالی

و باب حسن در سال دویست و بیست و چهار بوده و از جمله مصنفات او کتاب زیارت و زیارات است و کتاب نوادر و کتاب ودیه کلمات و کتاب الشواهد و کتاب در سعه و کتاب در داسح و مسروح و کتاب ملاحم و کتاب صلاة و کتاب رجال. انتهى.

چهارم - حسن بن محبوب شراف و یقین الزراد

ابوعلی جعفری که می تفت جلیل القدر از ارکان اربعه عصر خود و از اصحاب اجماع است و

پنجم - زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد شعری قمی

شعه حیدر القدر صاحبیه و لقب بود بر حضرت صاحب^ع شیخ کشی رو یا کرده ر
رگریه بن دم که گفته عم ص کر دم به حضرت امام صاحب^ع به من می خواهم بیرو و و ر
مبار اهل بیت خود که سفیهان بر میان یسان بسیار منده فرمودن این کار مکه ریر که به
واسطه در دفع می نمود از یشان همچنان که دفع می گردد از اهل بعداده و واسطه حضرت
ابو الحسن کاظم^ع

و رو ی کرده از علم بن مصیب همدانی که از شهاب اصحاب حضرت صاحب^ع است که
گفت عم ص کر دم به حضرت امام صاحب^ع که در دور مس و جمع وقت یعنی نیمه
خدمت شما به سپهر کنی احکام حکام دیر خود را حضرت فرمود من زکریا بن دم القتی
لَمَّا مَوْ عَلَى الدِّينِ وَالْذِّنِ یعنی انگیز معالم بن خود را زکریا بن آدم الفعی که مامور است
دین و دنیا و از جمله سعادت است که زکریا بن آدم به با فائز شد و بود که یک سال و حضرت
امام صاحب^ع از مدینه به مکه بی حج معمر و سد و رمیل و حضرت بود تا مکه صاحب امراد
ان است که هم محصل این حضرت بود

و علامه مجلسی از تاریخ قم نقل کرده که در مدح اهل قم فرموده اکثر اهل قم از اشعریین
می باشند و پیغمبر^ص دعا فرمودش که ده بر حق یسان و گفته اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِمَنْ عَنِ صَغِيرَتِهِ
و کبیرِهِ و هم فرموده داشعریو از من اند و من از ایشانم و از معاصر ایشان است که اول
کسی که ظاهر گردیده گی نه هم موسی عبدالله بن سعد اشعری به در بر از معاصر ایشان
است بکه حضرت امام صاحب^ع فرموده رگریه بن دم بن عبدالله بن سعد اشعری حقا و
دفع می کند بلا به سبب به از اهل قم همچنانکه دفع می کند بلا و اهل بعداده و واسطه هر
موسی بن جعفر^ع و هم از معاصر ایشان است بکه ایشان وقت کرد مر عده و مدکهای
بسیار بر سینه^ع و اینکه ایشان از کسانی که محصل فرمادند به بی بی اسمه^ع و بکه
اثمه^ع اکرام فرزند جمعه به بسیاری از سال نه هدیه های بحدقه های گفته که از
ان جماعت می باشد ابو حریر زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و
غیر ایشان است

شیخ کسی و لقب کرده به سید معیر از زکریا بن آدم که گفت وارد شدیم بر حضرت امام
و صاحب^ع از آن شب و ناره مرده بود ابو حریر زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و

هر از او در رحم فرمود بر او ایمنی فرمود رحمة الله، ولم یزل یُحَدِّثُنِي: أَخَذْتُهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَلَمَّ عَلَيْهِ اسْتِلَامَ حَقِّ الْفَجْرِ وَ بِيَسْتَه سَخِرَ مِنْ كَدِّهِ مِنْ وَ مِنْ مَسْحٍ مِنْ كَهْمِ بَدَنِ بِصَبْحِ طَلُوعِ كَرْدَنِ حَضَرَتِ بِرِ حَاسِبِ وَ مَازِ فَجْرِ گَرِاشْتَه

مولف گوید که ظاهر این باب است که آن شب را حضرت با صبح بیدار بودند و با یکدیگر سخن می فرمودند پس باید آن سخنان مطالب حینی مهمه باشد و از بیست و یکم به همین عدم و اسرار جنانکه در حال حضور ب رسول ﷺ با مسلمان در می آید، فریب به همین بدن سه روی این آیة العزیز عَنِ الْإِسْطِطَابِ قَالَ قَدْ جُوبَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ لِمَسْأَلَةٍ دَرَجِي عَنِ صَلَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَتَرَدُّ بِهِيَ اللَّيْلُ حَتَّى كَادَ يَغْلِبُنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، بلکه از ظاهر روایت در می آید که حضرت و صاحب ﷺ آن شب را به نوافل پیوسته اشغال پیدا نکردند و این نبود مگر به واسطه آنکه اشغال داشته اند به چیزی که افضل بوده و آن ملاکرم علم است شیخ صاحبی که املا فرموده هر مسایح از مذهب امامیه فرموده و کسی که حیاداد دسب بیست و یکم و بیست و سوم ماه مصان را به مذکره علم پس از افضل است

و بالجمله هر او در وسط قبرستان قم در محوطه معمره به سینه‌های کبر معروف است و در جوار اوست قبر پسر عثمان کریا در ادر بر بر عبدالله بن سعد اشعری قمی معروف به ابو جریر به سم جیم که از اصحاب حضرت صادق و حضرت امام موسی و حضرت رضا ﷺ و صاحب مریب بوده در امام صاحب ﷺ و هم دو جوار او مدفون است آدم بن اسحاق بر آدم بن عبدالله بن سعد اشعری که فرزند برادر کریا بن آدم است و نوه و حنبل است در اصحاب حضرت حواد ﷺ شمرده شده و کریا بن آدم دو اصحاب حضرت رضا و حضرت حواد ﷺ شمرده شده

ششم - صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی کوفی بیاع صابری

نوه جمیل و عابد راهب، ورع جمیل، فقیه مستم و صاحب مرتبت بود حضرت با و صاحبان و صاحبان و سلفه علیه السلام خلافت شائش ریاده از آن است که ذکر شود. صاحب مجالس المؤمنین فرموده در خلاصه و کتاب این داود مطهر است که از او و اهل ما! خود بود در اصحاب حدیث و غیر ایشان و از راویان حضرت امام رضا و امام محمد حواد ﷺ و وکیل یسان بود و پدر او از

راو بان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و برد آن حضرت منزلتی عظیم داشت و در کتاب
 فهرست، صفوان را لقه عین گشده و ابو عمر و کشی گفته که جماع کم دقائب اصحاب است پر
 صاحبیح هر چه صفوان رو بساموده و عدم فقه او افسوس داشته اند و صفوان در سال
 تجارت سیر یکپو د یا عبدالله بن حیدر و عینی بن نعمان که از حمیه مومنان بودند و هر یک از
 یسان در یو پنجاه و یک کعبه عمار می گزاردند یعنی در بیت الحرام با همدیگر عهد
 نمودند که هر یک از یسان که بعد از دیگری مانند نمازهای او را بگویند و او را
 چو صفوان بعد از یسان ماند در آن عهد هم رو بکنند و پنجاه و سه کعبه عمار می گزارد و
 در هر سال سه ماه روزه می داشت و کتاب مال خود را سه بار خرج می نمود و همچنین هر
 بیری که از برای خود می کرد از یو یسان دو برابر به خود می آورد و توانست بار یو روح با
 برادران مؤمن هدیه می نمود و روح او به مریه ی بود که در بعضی از سفرها شش کس را به
 کرایه گرفته بعضی از احباب او به طریق و تبعه می دینا و به او داد که با به اهل کوفه رساند
 صفوان از مکاری خود با اذن تطبیق ^۱ برادر میان بار نهاد (انتهی)

مؤلف گوید که اقتضا کرده این برگرداد در این عمل مسیح حل عالم سیاسی و محقق
 صمدانی مرحوم آخر بد ملاحضه از دینی چندی که در ورغ و غوغا و رهنده قدس و فصل به
 عایب قصوری رسیده به حدی که علامه عینی رحمته الله علیه فرموده بسبب عدم مابندی از برای او در
 منفعتین و ملاحضه بن اجمع الله بینا و بینه و س ^۱ لجه القاهرین رویت شده که در یک سفر از
 مدین خود از کاظمین به نجف اسراف مالی کرایه کرده بود و صاحبش همراه نبود چو
 خود سب حرکت نماید بگو از اهل بغداد که عیدی به وی داد که به نجف برساند با درگوار با
 کاغذ را اگر فایده یی به نجف فایده یی مرکوب سوار نگشت و فرمود که من مکاری
 اذن حتمی رفیقه را ندانم

فقیر گوید که این حکایه همان طور که دلالت دارد بر سبب احتیاط و کنز و برخ محض
 مذکور دلالت دارد بر کنز اهتمام آن مرحوم به قضاء حاجت برادر دینی و برادر که ممکن
 بود احتیاط که عذر باورد و از مکتوب را بیرون بکشد بحدی که این فصل از او
 فوت شود همان از حضرت صادق علیه السلام معلوم است که قصه حاجت برادر می افضل است
 حجه و حجه و حجه و شمرده ناده حج و رویت شده که در سی اسراف هرگاه عایدی به

بهايت عبادت مي رسيد حيار مي گيرد از همه عبادان كوشش و سعي كردن در حاضراتي
مرحوم ر و صالحه از معمر بن حنبله معمر بن اسد كه حصر بن ابی الحسن عليه السلام فرمود دو گرگ
خر خيزند كس گوشت كه واقع شود از گوشتي كه سببه اي است از آنها سبب
صورت سبب سبب از حب است در ديدن سبب سبب است از اين فرموده انكس
صدمه از دو سبب سبب دارد رياست ر و شرح هو سعي فرموده كه صدمه از اين چنين است از اصحاب
حصر بن صادق عليه السلام روايت كرده و گير سبب سبب كرده مانند كتابهاي حسي بن سعيد و
به مسافر عبد ابی الحسن عليه السلام و شيخ سعي نقل كرده كه صدمه از اين چنين است در سه دو سبب
و نه در مدينه مشرقه و خاب كرده حصر بن امام محمد عليه السلام را ي از خبر دو كس هم استاد و
امر فرمود اسماعيل بن موسي عليه السلام را كه معمر بخواند بر او

هفتم - محمد بن اسماعيل بن برمك (به نقل مفتوحه و را، معجمه و عین مهملة)

ابو جعفر مولى منصور عباسى است

ثقه و صحيح و از اصحاب طایفه امامیه و از لغات ايشاد و سواد حبل و از اصحاب
حصر بن ابی الحسن موسي و رضا عليه السلام است و ذكر كرده حصر بن جواد عليه السلام و روايت است
كه او و احمد بن حمزه بن ربيع در عداد و راء بودند و ثقه جليل القدر عني بن نعمان كه از
اصحاب حصر بن صادق عليه السلام است و صيب كرده كه كتابها بس به محمد بن اسماعيل بن ربيع
بدیده

و روی الكفى الله قال الوضوء عليه السلام ان الله بكم و نعال باثواب الطائفة من نور الله به الجهاد
و مكن به في القلاد يندفع بهم عن اوليائه و يصير الله به كمود للسمين، لانهم منحل المؤمن من الفجر و
التيهم بقرع ذو الحاجة من شيعتنا بهم يوم الله و عه المؤمنين و در الظلمه، اولئك هم المؤمنون حقا قال
ان قال عليه السلام ما على أحدكم ان لو شاء لزال هذا كوكبه قال قلت بماذا جعلني الله جاك قال يكون
معهم غيرنا باذعان الشرور غلو المؤمنين من شيعتنا فكن منهم يا محمد

و ابن محمد همان است كه از حصر بن جواد عليه السلام پيراهني خواند كه كس نحو محمد
حصر بن برای او فرستاد و فرمود كه يكماه هفتي او بكنند و محمد در قيد كه قسم مرلي
است در طایفه مکه و هاست كه د

شيخ ثقه جليل بن قلوبه به سه صحیح روايت كرده از محمد بن حميد بن يحيى

الأشهری که گفت من در فئید با عی بن یازد روانه سریم سر قبر محمد بن اسماعیل بن بریم، پس عی بن یزید برای من گفت که صاحب این قبر برای من رویت کرد از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود هم که بیاید به نزد قبر برادر مؤمن خود و دست بر قبر او گذارد و هفت مرتبه بخواند سورۃ البقره، و اینم کرد از فرج کبر یعنی بر سر برگ و در روایت دیگر است که راوی گفته با محمد بن عی بن یزید رفتیم سر قبر ابن بریم محمد در مرد سر قبر رویه قبله نشاند و من بجو خود قرار دادم و گفتم خبر دادم صاحب این قبر که شنید از حضرت جواد علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود و بشنید سر قبر او و رویه قبله کند و بخواند دست خود در بر قبر و بخواند اِنَّا نَزَّلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ده هفت مرتبه. پس شود از فرج اکبر

مؤلف گوید که این ائمه بر حق از فرج کبر ممکن است برای خواننده باشد چنانکه ظاهر خبر است و محتمل است برای قیاس باشد چنانکه از بعضی روایات ظاهر می شود و من دیدم در مجموعه ای که شرح شهید علیه السلام به یازد فرستاد خود بخبر المحدثین است به الله علامه فت و فرمود. من می گفتم از صاحب بن فر و او نقل کرد از والد ما حدیثی به سند خود از امام رضا علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود و بخواند بر او سورۃ قدر را و بگوید اَتْلَهُمْ جَافَ الْآخِ عَنْ جُؤْجُؤِهِمْ، وَصَادَ الْإِيكُ أَرْوَاهُمْ وَبَدَّهْمُ مَبْكُ ضَوَائِهِ، وَاسْكُنَ الْآلِهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَاتَعَبُ بِهِ وَخَدَّهْمُ، وَتَوَسَّوْا وَحُشَّوْا، اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس شود از فرج کبر خواننده و نیست.

و از جمعه چیزهایی که دلالت دارد بر جلال محمد بن اسماعیل و اختصاص به حضرت امام رضا علیه السلام با چیزی است که نقل شده از جناب سید مرتضی و آن علامه طباطبائی بحر العلوم که در دست و دلبسته من علامه مذکور در جواب دادم که حضرت امام رضا علیه السلام (ص) علیه محمد بن اسماعیل بن بریم را فرستاد شمعی و آن شمع را روشن کردند بر بام حایه و آن بحر العلوم پس بلند شد و مسائی از شمع به حدی که نهایت آن دیده نمی شد فقیر گوید میکی نیست که با شمع علامه بحر العلوم به ده که روشن کرد دیار به نور خود و کافی است در جلال او که شیخ کبر جناب حاج سید جعفر کامن العظمی، (ص) علیه السلام و هفت و یازده و خاتم پاک کند خاک معبر او را به خاک عمامه خود و به سوانر

سده جاهد مشرف او به ملاقات امام عظم (عجل الله فرجه الشریف) و مکرم بر سفن شده باشد که امام باهراب از او نه حدی که شیخ اعظم صاحب جواهر در حقی او فرماید. صاحب الکرامات الماهره و المعجرات الفاهره. ولادیه سرخس در کرمانی محو واقع شد در سنه هزار و صد و پنجاه و پنج. فریب پنجاه و هفت سال ورزش جنود گریه و در سنه هزار و دو سب و دوازده خریبه به عربی^۱ عربت کرد و تاریخ فوتش مطابق شد با سن مصرخ مه‌دیها چن و هادیها.

هشتم - نصرین قابوس (به لاف و باد یک نقطه و سبب مذهب)

روایت می‌کند از حضرت صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا (علیهم السلام) و صاحب مریب است مرد ایشان، شیخ طوسی فرموده که وکیل حضرت صادق (علیه السلام) بود مذهب بیست سال و دانسته شد که او وکیل با حضرت امام و او مردی خیر و فاضل بود و شیخ بعد در ارماد او و از خاصه و ثقات حضرت امام موسی (علیه السلام) مسمره و او را از اهل علم و ورع و فقه از شیعه با حضرت گفته و روایت کرده از او نقل به حضرت رضا (علیه السلام) و شیخ کشی از او روایت کرده که گفت: مردم در شهر حضرت ابوالحسن موسی (علیه السلام) پس گرفت از حضرت دست مرد و دود هر دو در اطاقی از خانه پس در رگسود دیدم پسرش عیسی (علیه السلام) را و در دستش کتابی است که در آن نظر می‌کند پس مردم دبه می‌ای نصر، می‌شناسی این را؟ گفتم آری این پسر موسی فرمود ای نصر، می‌دانی چیست بر کتابی که در آن نظر می‌کند؟ گفتم، نه فرمود: این حضرتی است که نظر نمی‌کند در آن مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر.

راوی گوید که برای نصر می‌کند و یک خاصیت شد در باب امامت ن آمد از آن حضرت و امام حضرت ابوالحسن (علیه السلام) و نیز روایت کرده از نصر مذکور که وقتی خطب حضرت امام موسی (علیه السلام) عرض کرد که من از یار و پر سپیدم از امام بعد از او کتاب سما^۲ بعین کرد پس زمانی که با حضرت فرمود مردم به عیسی و شمالی رسید و من و اصحابم امام را نر تو گفتیم پس خبر ده مرا که امام بعد از تو در اولاد من کدام است؟ فرمود: پسر عیسی (علیه السلام)

باب یازدهم



در تاریخ امام کل عاکف و مام
حکة الله على جميع العباد
حضرت ابو جعفر: مام محقق تقی
جواد صنوات الله علیه و علی ابائه
و اولاده الامجاد

و در آن چند فصل است

فصل اول

در ولادت و اسم و لقب و کنیت و نسب آن جناب است

بدان که در تاریخ ولادت آن حضرت اختلاف است اشهر بین عمماء و مباحث آن است که در موردهم شهر رمضان یا نیمه آن. سه صد و نود و پنج در مدینه مشرفه موند شده و ابن عیاش ولادت شریف را در دهم رجب ذکر کرده و در دعای ناحیه مقدسه **اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَشْکُکَ بِمَوْلُودِیْ فِی رَجَبٍ مُّحَمَّدِیْ عِیْ اَلْکَلْبِیْ وَ اَبْنِ عَلِیٍّ بِنِیْ مُحَمَّدٍ اَلْمُتَّحِبِ** مؤید قول اوست.

اسم شریف آن جناب محمد و کنیت مشهور او ابو جعفر و القاب شریفش طفی و جواد است و مختار و منجیه و مرتضی و فافع و عالم و غیر اینها بر گفته شده. سیخ صد و هفتموده که آن حضرت در نفی گفتند ای آنکه از حق تعالی برسد پس خداوند عز و جل او را نگاه داشت از شر مأمور در وقتی که مأمور به حال محسوس شیی بر آن حضرت وارد شد و شمشیر بر او بر آن حضرت نماند که همان کرد که آن جناب را به فضل رسانیدی حق تعالی او را نگاه داشت از شر او

مؤلف گوید که تفصیل این بیاید در فصل معجزات آن حضرت ان شاء الله تعالی و والده محمده آن حضرت با ام ولد یزد که او را سبیکه می گفتند و حضرت امام صادق علیه السلام او را خبث را نماند و آن معظمه از اهل نوبه بود و از اهلبیت مارینه قبطیه مادر ابراهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مود آن محله از اعصاب ربهای زمان خود و اشاره فرموده به او حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قول خود **بِهِ اَبْنُ خَیْرَةِ الْأَمَاءِ التَّوْبَةِ الطَّيِّبَةِ** پدرم به مرغان پسر دهرین کبریا

که از اهل بویه و پاکیزه است. و در خیر بریدیز سلطو ملاقات او [د] امام موسی علیه السلام است در طریق مکه که فرمود به او که مرا می گیرند در این سال و امر به موسی پسر عیسی است که همنام عیسی و عیسی است اما عیسی از او پس عیسی می نامی طالب علیه السلام است و اما عیسی دیگر پس عیسی بن الحسین علیه السلام حدادند عطا به پسر عیسی هفتم عیسی اول و حکمت و بیانی و محبت و دین او و محمد عقی دیگر و صبر او را بر چیزی که مخروء او است و جابر بیست از برای او که نکم کند مگر بعد از هارو به چهار سال پس فرمود هرگاه مرور کردی به این موضع و ملاقات کردی او و دود است که ملاقات کنی او پس بشارت بده او به آنکه بخونند می شود از برای او پسری که امین و امانت دار و مبارک باشد و اعلام کند به آنکه بگوید هر ملاقات کردی پس خبر بده او را در آن وقت که بچار به که این پسر از او خواهد شد از اهل بیت ماریه فاطمه حاربه بیعمر علیه السلام است و اگر به آنسی که سلام مرا به آن حاربه برسانی برسان.

مؤلف گوید که کافی است در حلال بن معظمه حبیبه که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود بریدیز سلطو که سلام آن حضرت به او برساند همچنانکه حضرت رسول ص علیه السلام امر فرمود جابر بن عبدالله انصاری که سلام آن حضرت را به حضرت باقر علیه السلام برساند و اما کعب و ولاد آن حضرت پس چنان است که علامه مجلسی علیه السلام در جلاء العیوب ذکر کرده فرموده این شهر موبد است معتبر از حکیمه خانواد صبیحه محترمه امام موسی کاظم علیه السلام و پس کرده است که زوری بر ادرم حضرت امام رضا علیه السلام مر طلسد و فرمود که ای حکیمه است فرزند مبارک خیر آن شود می شود بدید که در وقت ولادت او حاضر باشی مر در خدمت حضرت مانندم جو شب در آمد مر با خیر را و رنای فایده در حجره آورد و حجره ببرد و در جری بر عافیه حب و دین او می داشت چو او در آمد ایدر گم شد و نور بر بالای طشت شدیم چرخ ما خاموش شد و از خاموش شدن چرخ معلوم شدیم ما گاه دیدیم که آن خورشید امامت از اقیانوس طالع گردید و در میان طلسد در و نمود و بر آن حضرت پرده نازکی احاطه کرده بود مانند خامه و نوری از آن حضرت ساحل بود که تمام آن حجره نور شد و ما از چرخ مسیحی شدیم پس آن نور مبین بر گریسم و در دامن خود گریسم و آن پرده از خورشید حمالی دو کرد ما گاه حضرت امام رضا علیه السلام به حجره در آمد بعد از آنکه او را در جامه های مطهر پیچیده بودیم و آنگو شواره عرش امام را از ما گرفت و در گهواره عزم و کرامت گذاشت و آن عهد شرف و عرب را به من سپرد و فرمود که از این گهواره حلا مشو

چون روز سوم ولادت با حضور با شد دیده حقیقت بین خود . آنه سویی آسمان گشود
و به حساب راست و چپ خود نظر کرد و به بالا قضیح بنا کرد که سپید آن لاله الا الله و الله ان
محمداً رسول الله چون این حالت هم بجه را از او نور دیده مشاهده کردم به حساب حضرت
میانم و آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن حضرت عرض کردم . حضرت فرمود که بچه
بعد از این از عیال و عیال او مشاهده خوانی کرد ریاضه است . بچه کیون مشاهده کردی
و سر کتاب عیون المعجزات به سند معین از کتیب بن عمرال روایت کرده است که گفت به
خدمت حضرت امام ه علیه السلام عرض کردم که دهان حق تعالی نور فرماید کرامت فرماید
حضرت فرمود که حق تعالی من یک پسر کرامت خوانی کرد و تو وارث امامت من خواهی
بود چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود شد حضرت فرمود که حق تعالی به من فرمودی
عظما که ده است که سببه است به موسی بن عمران علیه السلام که دریا هر می سگاف و نظیر عیسی
بر مریم علیه السلام است نه حق تعالی ممد و ممدو که دایده بود مادر و او عذرا و مطهر فریده
میده بود پس حضرت فرمود که این فرزند من به جن و سم کسی خواهد شد و بر او
خواهد گریست اهل اسماء و حق تعالی عصب خواهد کرد بر دشمن او و دشمن او و سم
کند بر او و بعد از این او از زندگی بهره نخواهد برد و به رودی به عذاب الهی و اصل
خواهد گردید.

و در شب ولادت آن حضرت در صبح در گهواره با او سخن می گفت و اسرار الهی را به
گوش الهام می رسانید و مسهور ن سب که رنگ مبارک آن حضرت گداز گوی بود و
بعضی معیت گفته اند و میانه مالان و فروری است که نفس خانم آن حضرت با هم افتاد الله بود
(انتهی)

و تسبیح آن حضرت تو روز ده از دهم و سیزدهم ماه است و این است تسبیح آن خطاب
شبهان عن لا یفتدی علی اهل ملکته شیخان من لا یؤحد اقل الارض بالارباب الصداق شبهان الله
و محمد.

و در ذکر التظیم از حکیمه نفس که ده که حضرت جد علیه السلام و سوم ولادتش عطفه کرد و
گفت الحمد لله و صلواته علی سیدنا محمد و علی الایمه الزائدهین.

فصل دوم

در بیان مختصری از فضائل و مناقب و علوم حضرت جوان علیه السلام است

اول - در دلائل باهرة آن حضرت و ذکر مجلس مأمون به جهت امتحان آن جناب

علامه مجلسی و دیگران فرموده‌اند که پس شریف حصص علیه السلام در وقت وفات پدر
بر گوار من به سال و بعضی هفت نیز گفته اند و در هنگام سهادت حضرت امام رحمه الله
آن جناب در مدینه بود و بعضی از شیعیان از عصر من در اقامت آن جناب باقی داشتند و
آنکه علماء و افاضان و اشراف و امثال شیعه از اطراف عالم می‌جهت حج می‌رفتند و بعد از فراغ
در مساک حج به خدمت آن حضرت می‌رسیدند و از وفو مشاهده معجزات و کرامات و علوم و
کمالیات افراد به اقامت می‌سج سعادتمند می‌شدند و رنگ شگفت و سهواً از پیله حاکم هندی خود
زدوده می‌شدند آنکه شیخ کلینی و دیگران و بس فرموده‌اند که در یک مجلس بی‌در چند روز
موالی من هزار مسأله از عوامض مسائل^۱ معدن علوم و فضائل سوال کردند و از همه
جواب شایسته می‌دادند

و چون مأمون را بعد از سهادت حضرت امام رحمه الله مردم بر پا داشتند و او هدف

طعن و ملامت می رسد چنانچه می خواست که به ظاهر خود از حرم و خصوصیت و دین خود از سفر حم ایمن به بغداد آمد اما ای به خدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت به اعزاز و کرامت تمام آن جناب رسید چون حضرت به بغداد بشریف و دمامون پیش از آنکه آن جناب را ملاقات کند روزی به قصد شکار سیاه در آن راه به حمی از کودکان رسید که در میان او پسران بود و حضرت جواد علیه السلام در آنجا ایستاده بود چون کودکان کوکبه مامون را مشاهده کردند پر گشتند مگر حضرت که از جای خود حرکت نکرد و با نهایت تمکین و وقار در مکان خود قرار داشت آن نکه مامون به نزدیک آن حضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و خلعت و ملا حظه آثار مناقب و مهابت آن حضرت معجب گردیده عیان کرد و پرسید که ای کودک چه مانند کودکان دیگر از سر راه دور بسدی و از جای خود حرکت نمودی؟ حضرت فرمود که ای حبیبه من گفتم که بر تو گشاده گردانم و حرمت و خطائی ندانم که از تو بگریزم و گمان دارم که بی جرم سوگسی ده معترض عقوبت در وری از استماع من سخنان معجب امام را نماندگر دید و از مشاهده حسن و جمال تو در دست داد پس پرسید که ای کودک چه نام داری؟ فرمود محمّد نام دارم گفت پسر کیسی؟ فرمود پسر عیسی موسی از صابغ مامون بیضا سب مر بفسر رسید معجبش را بعل گمرد و از استماع نام آید امام معصوم که او را شهادت کرده بود متعجب گردید و صواب و حمت بر آن حضرت فرستاد و روانه شد

چون به صبح رسید نظر می برد در جانی افتاد بازی از بی او ها کرد از باز مدتی سائیده شد چون از هوا برگشته ماهی کو چکنی در معارف داشت که هنوز بقیه حسنی تو را بود مامون از مشاهده حال در شگفت شد و از ماهی در کف گرفت و معاود نمود چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جواد علیه السلام ملاقات کرده بود باز دید که کودکان را آکنده میدهند و حضرت از جای خود حرکت نکرد مامون گفت ای محمد بی جیسا که در دست دار؟ حضرت به الهام ملکه علام فرمود که حق تعالی داد یاف و چند خلق کرده است که بر او در راه جنّت می شود و ماهیان ریزه ناپایا می روید و بارهای پادشاهان ابر شکار می کنند و پادشاهان آبر در کف می گیرند و سلاله بر سر آن اسبها می نمایند مامون را مشاهده این معجزه تعجبیم افزاید و گفت حقا که تویی فرزند امام رضا علیه السلام و از فرزند او سرگوار پیر عجایب و اسرار بعد جیست پس حضرت صید و اغراز و گرام بسیار نمود و اراده کرد که ام المصلی را خبر خود آید و حضرت ترویج نماید

از سماع این قصیده می‌نباشد به فعال مدینه و مرد مامون جمعید کردند و گفتند حبیب
 حلاله که اکنون بر جانب بی‌عسر در مسند آمده و این سرف و کرامت در بشمارم از گشت
 جر می‌خواهی که از میا بساز به دریری و بر اولاد عتیق زادی طاکت قرار دهی و بر عداوت
 قدیم که در میا سنسده ما و اینست بوده است و آنچه در حق اقام رسالت کفری خاطر دهی
 ما همیشه از آن بگزاف بود آنکه مهم او کفایت شد مامون گفت حبیب آن عداوت و پندران
 سم بودند اگر بساز حلاله نشان در عصبی نمی‌کردند عداوت می‌در میان ما و ایشان بود و
 به سال سر از آن در به امامت و خلافت از حد یشلا گفتند این کودکی است که در سال و هجرت
 کساست غم کهائل سجوده است اگر نصیر کنی که و کامل شود بعد از نه او هم روحی معانی
 از آن خواهد بود مامور گفت شما ایشان را چه می‌سازید غم سال از جانب حق تعالی
 می‌بود و مژده در کسی و تحصیل نیست و صغیر و کسر بساز از دیگران افضلیات و
 اگر خواهد شمار معلوم شود عنای مال جمع کنید و ما به مباحنه معانیه پس بخی
 به کنم که غم عنای بساز بود و در آن وقت قاصر بعد از بود اند از کرد و مامور
 محسنی عظم برسد داد و بخی بی‌کنم و سایر عیال و اسراف جمع کردند پس مامور
 امر کردند صدر محسن برای آن حصص فرست کردن و نو همکار برای آن حضرت نهادند
 شیخ مفید فرموده پس حضرت جواد علیه السلام سرع آید و در حالی که هفت سال و چند ماه
 از عمر وی گذشته بود و در مرض خود نیز المصور بی‌سود و بخی بی‌کم معانی
 آن حضرت دشمنان و مردم هم هر کدام در مریه خود نشستند و جای مامور و پنهانی
 حضرت جواد علیه السلام فرمودند پس بخی خواند به جهت مختار آن حضرت ماله مؤال
 ضد آن رو کرد به مامور و گفت ما مبر المومنین را حصص می‌دهی از این جعفر ماله سوال
 کنم؟ مامور گفت از خود با حجاب دستور بطلب بخی از آن حضرت - آن حد به حضرت
 فرمود مامور بی‌سود اگر خواهی بخی گفت در این سوّم چه می‌ماند در حق کسی که
 محترم بود و فلان صد کرد؟ حضرت فرمود در حق کسی او را بد در حرم؟ عالم بود یا محفل؟
 از روی عجز گفت از آن حضرت از او بود بدو؟ صغیر یا بزرگ؟ این آیه صید او بود یا
 راه صید کرده بود؟ آن حضرت از این بدگمان بود یا غیر؟ از صغار صید بود یا از کبیر؟ پس
 محرم امام از آن پسمان شده؟ بدو صید آن بد در آن حرام صغیر او است یا حرام
 حج او؟ بخی از مسند این فریغ در بختی ماند و هوش از سر به در رفت و عجز از

صورثس ظاهر شد و رانش تو منجیح افتاد پس و هاسر حقه، مجتبی امر واضح شد پس
مأمور، حمد کرد خدا و گفت: «بِالنسبه الّا آنچه که منکر بودید»

پس رو کرده، حضرت و گفت: آیا خطبه می‌کشی؟ فرمود: بلی عرض کرد پس خطبه
بر ویج بخیرم م‌العصر از برای خود خواند، چه نکه من سدا، امیری نامادی خود
پسندیدم اگر چه؟ و هی از پس و صند کراهد دارد و دعا عثمان به خاک مالیده خواهد شد
پس حضرت شروع کرد به خواندن خطبه نکاح و فرمود:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَرْزَقَنَا هَٰذَا وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَسْلَمْنَا بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الرَّسُلِیْنَ وَ الْاَوْصِيَاءِ
مِنْ بَنِي اَبِي قُحَيْفَةَ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلٰی الْاِنَامِ اَنْ تَقَامَ لَہُمْ بِالْحِلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَغَالِ سُبْحَانَهُ
«وَأَتَّكِعُوا الْاَيَامَ مِنْكُمْ وَالصَّبِيحَ مِنْ عِبَادَتِكُمْ وَ مَا تَكُنْ مِنْ يَوْمٍ تَقْرَأُ بِحَقِّهِ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ»

پس حضرت یا مأمور صبحه نکاح را خواند و م‌العصر را به ویج کرد و صدای ابر یاصل
فرهم جیاد موار می مهر خنده اثر حضرت فاضله (سلام الله علیها) قرار داد و چون صبحه نکاح
جاری شد خدمت و حشم مأمور مدد و عاله‌سیر و دید و بشهای خواص را به عاله
خو شبر کردند پس بر دسایری بر صد ایسا، بر خود را خود شبر کردند نگاه خوابهای بعب
و دید و م‌دم عد خود دید پس از آن مأمور هر طایفه و گم و هر و به ابداله سانش جایزه داد
و مجتبی صغری شد و خواص باقی ماندند و سائری رفتند ایوب مأمور به آن حصص
عرصه داشتند فدایت شوم اگر میل دسبه باشید جواب مسائل محرم را بفرمایید تا مسعیه
سوم پس حضرت شروع فرمود به جواب آن و هر یک از سغوی مسأله، بیال فرمود
صدای احسب مأمور بلند شد نگاه خدمت حضرت عرض کرد که شما هم سوائی از
یحیی بهر مائیه

حضرت به یحیی فرمود: بسم؟ عرض کرد هر چه میل شد باشد اگر پرسیدید جواب
دادم می‌گویم و الا از شما یاد می‌گیرم، حضرت فرمود: بیاد کن جواب این مسأله: که مردی
نظر کرد به وی در اوقات روز و عرش حرام بود چو و ور بعد شدیم و حلال شد چو و ظهر
به حرام شد چو و عصر شد حلال شد چو و غاب غروب کرد حرام گشت چو و غب
عشاء رسید حلال شد چو و نصف شب شد حرام گشت چو و فجر طالع گردید حلال شد از
برای او بگو برای چه بوده که این و گاهی حرام بود و بر آن مرد و گاهی حلال؟ یحیی گفت:

کرد. بخاطر بسبب حضرت فرمود: بلکه طواف کر آنچه ممکن شود همانا این مطلق جام
است راوی گفت بعد از سه سال دیگر خدمت حضرت عرض کردم که چند سال بعد
حضرت طایبیم از شما در راه طواف کردیم از برای شهادت و پذیرش سماعت دادید هر یس من
طواف کردم از برای تو و پدرت آنچه حد خواسته باشد پس واقع شد در علم چیره و به آن
عمل کردم. فرمود چه بود آن؟ عرض کردم طواف کردم و زوری از برای رسول خدا^(ص)
حضرت تا اسم یحیی رسید سه مرتبه فرمود: صلی الله علی رسول الله یا گفتم زور دیگر
طواف کردم از برای امیر المؤمنین^(ع) زور دیگر از برای امام حسن^(ع) زور دیگر از برای امام
حسین^(ع) و هکذا هر زور بعد از برای امامی طواف کردم و در دهم از برای سید صاحب
کردم ای سید من این جماعت را که ذکر می‌کنم بچهار کسانی هستند که ولایت است بر
دین خود قرار داده‌ام. حضرت فرمود: در این هنگام صدق شدی و در آن که هم بر ستمی کنی
حق تعالی از بدگمان غیر آنرا پس گفتم: و یست باشد که از برای مادر فاطمه صلوات الله علیها
طواف کردم و بسبب طواف نکردم حضرت فرمود: بسیار کن پس کار همانا پس که افضل
چیره‌هائی است که به آن عمل می‌کنی از خدا الله

سوم در تمکیر آن حضرت در صدقانی که به مادرش فاطمه^(ع) و رد شده

از دلایل طبری منقول است که و است کرده از محققین هاد و هم موسو از پدرش از این
تلوید از به تو از کرنا آدم که وقتی در خدمت حضرت امام رضا^(ع) بودم که حضرت
خدا^(ع) خدمت آن حضرت را آوردند در حالی که سن سربلایی از چهار سال کمتر بود پس
از حجاب در خود را بر زمین دو سر مبارک را به جانب سجده برد کرد و مدح طویلی
و کمر نمود حضرت امام رضا^(ع) فرمود: حال من فدای تو باد ای چه پس پدر فکر می‌کنی؟
عرض کردم فکر نمی‌کنم چیری است که با مادر فاطمه^(ع) چه چه آوردند اما واقعه لاخر چنین شد
لاخر چنین شد لاخر چنین شد لاخر چنین شد لاخر چنین شد لاخر چنین شد
طایفه و مایه بدگمان او را بر سید و فرمود پدر غلامم فدای تو باد تومی شایسته از برای
امامت

چهارم - در روایت الوسائل الی مسائل است

سید بن طاووس، رضی الله عنه از محمد بن حارث بوقنی خادم حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده و نقلی که در ویج کرده ام، در حصر خود آن امام محمد باقر (ع) نوشت حضرت برای او که از برای هر بی صدقاتی است از مال شوهر من و حی و عالی اموال ما در حصر دحیره بهاده طمچال که اموال شمره در دیده شده، آده و من به کابین دحصر دو دادم آلوساف الی المسائل و ان مناجاتی است که به من داده اند و نه او را بلکه از پدر من موسی بن جعفر و به او رسیده از پدر من جعفر و به او رسیده از پدر من محمد و نه او رسیده از پدر من علی بن الحسین و به او رسیده از پدر من حمید و به او رسیده از پدر من حسن و به او رسیده از پدر امیر العزمید شیخی ابی طالب (ع) و به او رسیده از حضرت رسول (ص) که به حضرت داد جبریل و گفت ای محمد حصر خود و آلکرمه تو را سلام می و سالت و می فرماید این معنیج گنجهای دنیا و حصر است، را او سینه خود را به سوی مطالب خود را بر می به مراد خود و سرانجام گیر مطلب تو و بنار مکن را او و حاجتبهی دنیا که کم می گرداند حفظ حصر تو را و ده و سینه است که به واسطه در های عیاب گشوده می شود و ضعیف گردان می شود نه سینه ای حاجت و به انجام می رسد و این است نسخه مناجات مسحار و اللهم ان خیرک غیباً اشرکک هیه تئلی الزعاب.

مؤلف گوید که من پس ده مساجار در کتاب یافیات صاحب است برادر کردم که طالب است به اسرار حصر کند

پنجم - در حصار آن حضرت است از ص

طبری روایت کرده از اسماعیلی که گفت حج در داسحای بن اسماعیل در سالی که بیرون رفتند جماعت مردم به سوی ابو جهمو جواد (ع) برای سوال و استعاضا آن حضرت داسحای گفت در آماده کردم در جمعای ده مائله که سوال کنم ای از آن حضرت و علل من حصری داسحای خود گفت هر که جواب داد از مساندیم از آن حضرت بخواهم که بخواند خدا که از حصر و پسر قرار دهد پس چون مردم از حضرت سوالالات خود نمودند برخواستیم و در جمع می بودم می خواهم سوال کنم از حضرت در مسائل خود که آن جناب انظر بر من اوتاد و فرمود ای ابویعقوب نام گذار او را محمد پس نمودند شایسته بری و ما میدیم

او را احمد، مدنی زندگی کرد و وفات کرد

و بود از کسانی که بیرون آمده بودند در جماعت مردم عقی بر حساب استیلا معروف به
عقبی گفت بدو داشتم به خودم از آنلی که بری بسیار است حضرت از نظر بود و گفتم محله
می برم بری مولایم به حقه ^{مستحق} پس جواب مردم جواب مسائل خود را شنیدند و از دور
حضرت متفرق شدند حضرت بر نخاست و مشیعت بر دیده ضریه عن به عقب آن حضرت است
فتم بدو موقوفه خادم ^{بجانب} را ملاقات کردم و گفتم، این خطب از برای من از آن حضرت
پس از دوشم بر آن حضرت و سلام کردم. جواب سلام داد در حالتی که در صورت باز پیش
گرافت بود و امر فرمود مرا به ^{سینه} من نزدیک شدم و آنچه در کف داشتم در مقابل
حضرت حالی کردم. ^{بجانب} خطب کرد بر من نظر بجهت عصبانیت و آن آلاب به تمیز و
بسیار افتاد و فرمود از برای من حد من خطب فرموده، هر چه نه از ی ۱۹ پس از آن حضرت است
حوالتم که هر علمو هر علمید علم فرمود

ششم در اشاره آن حضرت است به قدرت حد وید تعالی

در مدینه المعجزه عیون المعجزات هر کرده که عمر بن قسح رحمتی گفت گفتم
به حضرت امام محمد تقی ^{علیه السلام} که شیعیان بر آید می کنند که تو می تانی هر ابی که هست در
دخفه و ورا ^{باز} یونیم ما. کنار دجه حضرت فرمود که حسن تعالی قدر ^{باز} نازد که
تو بقم کند علم پس بر ^{باز} یسه ای از محقوقات خود به حد وید ^{باز} بدار ^{باز} گفتم قدر بدار
فرمود من گرامی تر من حد وید تعالی از پنهان و از پیشتر خلق حد وید

هفتم در جواب دادن آن حضرت است ز می هزار مسأله

شیخ کلیس و دیگران روایت کرده اند از عقی بن ابراهیم از پدر من که گفت ^{بجانب}
حد وید ^{باز} گرو هو از خلق ^{باز} حی از ^{باز} و در حضرت جواب ^{باز} از ^{باز} حساب ^{باز} از ^{باز} پس ^{باز} در ^{باز}
شدند و سوال کردند از آن حضرت در یک مجلس از ^{باز} هزار ^{باز} مسأله ^{باز} حضرت جواب ^{باز}
دهد ^{باز} در ^{باز} آروفت ^{باز} اب ^{باز} حصوب ^{باز} ده ^{باز} سوال ^{باز} داشت.

مؤلف گوید که ممکن است در وقت سوال هر یک از این جماعت مسأله خود می پرسد
از آن حضرت و ملاحظه نمی کرد که دیگری سوال می کند و جواب داده حضرت ^{باز} از ^{باز} آنها به

لازمه و ممکن است بکه چون حضرت بر صفا اینها مطیع بوده به سائل شروع می کرده به سؤال خود حضرت جواب او را می داده و نمی گذاشته سؤال خود را بجا کند چنانکه و این شده شخصی خدمت حضرت عرض کرد فدایت شوم. حضرت فرمود حضرت بکدام عرض پرسیدند این چه بود که فرمودی؟ فرمود این شخص می خواست سوال کند از من که ملاحظه کنی نماز خود را به قصر بخواند یا تمام؟ من گفتم بعد از خود قصر بخواند و علامه مجلسی رحمته الله و جوهری حیدر در جمع استماع این حدیث فرموده که مقام رفیع است والله العالم

فصل سوم

در دلایل و معجزات حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

و ما اکتفا می‌کنیم به ذکر چند معجزه

اول - [سپردن درخت سدر بر آب وضوی آن حضرت]

شیخ مفید و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که چون حضرت جواد علیه السلام با اُمّ الفضل روزه خود را روزه‌ای مدینه مراجعت می‌فرمود چون به شارع کوفه به دار مسیب رسید فرود آمد و آن هنگام غروب آفتاب بود پس داخل مسجد شد و در صحن آنجا در حساب ملبسی بود که بار همی داد پس حضرت کورده ابی طالبی مدینه بی در زیر آن درخت وضو گرفت و بساده به نماز معرب و جماعت گزاشت و در رکعت اول بعد از حمد سوره نصر و در ثانی حمد و توحید خواند و سپس از کعبه فرود خواند پس رکعت سوم را بعد آورد و سجد و سلام گفت و از نماز فارغ شد پس بقطعه‌ای نشاند ذکر حمد به جا آورد و برخواست و چهار رکعت نافله معرب به جا برد پس معیبه نماز خواند و دو سجده شکر به جا برد و بیرون رفت پس چون مردم نزد در حاکم آمدند دیدند که بار دانه میوه بیگونی را پس تعجب کردند و از سدر بن خبر رفتند یافتند شیرین است و دانه ندارد پس مردم به حضرت و باع کردند و به مدینه سوزان برد و در مدینه بود در زمان معتصم که آن حضرت را به بغداد طلبید در اول سال دو مسیب و بیست و پنج و در بغداد توقف فرمود تا آخر ماه دی القعدة همان سال که در صاب

یافت و در پیشب سر مبارک حذش امام موسی (ع) مدهو شد و از شیخ معید نقل شده که فرموده می از میوه آن در حبس بهر جو ردم و یافتن آن در بی دانه

دوم - [شفای دادن چشم یکی از اصحاب]

قطب راوندی روایت کرده از محمد بن منصور که در انبامی که حضور به جواد (ع) کودکی بود و حبس امام حسین (ع) همواره خراسان در فیه و در معمری به مکه میوه می بود در خدمت با حضور بودم. چو جو اسم مراجعت کنم خدمت آن حضور به عرصه داشتم که می خواهم به مدینه بروم که عدلی برای ابو جعفر محمد باقر (ع) بوسیله ما من بوم حضور به جسمی فرمود و نامه ای بوسیله می از راه به مدینه آوردم و در آن وقت چشمان من بایست شده بود پس موقعی خادم حضور محمد باقر (ع) آورد در حالی که در مهد خای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم. حضرت به موقعی فرمود که مهر از نامه بردار و کاعده را باز کن پس موقعی مهر از کاعده برداشت و در گشود معاین آن جناب پس حضرت آنرا ملاحظه کرد نگاه فرمود. ای محمد! احوال جسمت چگونه است؟ عرض کردم. یا رسول الله! چشم عین شده و بینایی از او فیه چنانچه مشاهده می فرمائی پس حضور دست من را به جسمان من کشید از برکت دست آن حضور چشمان من شفا یافت. پس من دست و پای آن جناب را بوسیدم و از خدمت من بیرون آمدم در حالی که بیاب بودم.

سوم - [خبر از ضمیر شخص]

و نیز روایت کرده از حسین مکارم که گفت داخل بغداد شدیم در هنگامی که حضور به امام محمد باقر (ع) در بغداد بود و در برد حیفه در بهاب جلال بود مر به خود گفتم که دیگر حضور به جواد (ع) به مدینه برخواهد گشت یا بن مرایی که در ایام دارد از حبس جلال و خدمتهای بن بده غیره خوب باشی خیال تو خاطر من گدیب دیدم آن جناب سر به زیر افکند پس سر بلند کرد در حالی که رنگ مبارک شده بود و فرمود ای حسین! نا جو به صبح نیم کوک در حرم رسول خدا (ص) مرد من پس است از بچه که مشاهده می کنی در اینجا.

چهارم - [خبر رسیدن مردم ریدی مذهب]

در کشف الغمّه از فاسم بن عبداللّه حمصی روایت کرده است که گفت: من ریدی مذهب بودم و کسی رفتم به بعثت و وی در بغداد بودم دیدم که مردم در حرکت و اضطرابند بعضی می‌دوید و بعضی بالای بند به می‌روید و بعضی می‌سازند پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: این اثر خدا این الرضا (یعنی حضرت جواد پسر حضرت امام شهاب‌الدین علی می‌باشد) گفت: به خدا سوگند که من میر می‌بینم و او را مشاهده می‌کنم. پس ناگاه دیدم که آن حضرت پدید شد و سوار بر اسیری بود، من با خود گفتم: لعل الله انصحاب الایمانه یعنی دور باشید از حقت خدا گروه امامیه هنگامی که اعتماد کردند که خداوند طاعت این جوان را واجب گردانیده، نا بین خیال در دل من گذشت حضرت و به من کرد و فرمود: یا فاسم بن عبداللّه حمصی، انشأ فینا واحداً شیعه انا ادا لقی ضلالاً و شغباً

دوباره در دل خود گفتم که او ماحر است دیگر باری و کرده من و فرمود: فاقی الذکر علیه من ینا بل هو کتابه نیز^۷

تا وقت که حضرت از حالات من خبر داد من اعتقاد کامل شد و اقرار بر امامت او نمودم و ادعای نمودم که او حقیقه الله است بر خلق خدا

مؤلف گوید که من دو آیه مبارکه در مورد حق است و معنی آیه اول بنابر آنچه در تفسیر است آنکه: تکذیب کم دید قوم بعد حضرت صالح علیهم السلام و گفتند ای دمی که از جسی ماست و بگانه است که هیچ دمی و چشمی نداد و پیروی کنیم او را؟ (مراد انکار این معنی است، یعنی تابع منحصی سوچم که فصلی و مریض بر ما ندارد و بی کس و بی یار و بی حریف و یار است) به دمی که بین هنگام که مایع او کنیم در گمراهی و بشهای سوران^۸ خواهیم بود و معنی آیه دوم: بین است آیا الف کرده شده است و حتی بر او نظر می‌اند و حال آنکه در میان ما نوی و احق از وی یافت می‌شود^۹ به چنین است که و حتی محض باشد به او بلکه او دروغگوی است و خود پسند و منکر

پنجم - [طنی الارض دادن مردم شامی]

شیخ مفید و طبرسی و دیگران روایت کرده‌اند از علی بن خالد که گفت: زمانی در عسکه

یعنی در شهر من رازی بودم شنیدم که مردی^۱ از شام در فید و بعد کرده اند و آورده اند دو یسج حبس نموده اند و می گویند او ادعای پیوسته و پیغمبری کرده گفت من رستم در آن خانه که او را در آنجا حبس کرده بودند و ناپایداران او مدارا و محبت کردم تا آنکه او بدو برده چون به او نیکم کردم یافتیم او صاحب فهم و عمل پس از او پرسیدم که ای مرد بگو قصه مو چیست؟ گفت بدان که من مردی بودم که در شام در موضع معروف به اسر الحسین (ع) (یعنی موضعی که سر امام حسین (ع) در آنجا گذاشته با نصیب کرده بودند عذاب خدا می نمودم شبی در محراب عذاب مسخو^۲ به ذکر خدا بودم که ناگاه شخصی آمدیم که در من است و به من فرمود برو حیره پس بر خاستم و مرا کمی راه برد تا گاه دیدم در مسجد کوفه می باشم فرمود این مسجد می شناسی؟ گفتم بلی این مسجد کوفه است پس بهم خوان و من بسا آن شعار خواندم پس بیرون رفتم و هوا کمی راه برد دیدم که در مسجد سور خدا (ع) می باشم پس سلام کردم بر سو^۳ یا خدا (ع) و شعار کرد و من هم نماز کردم پس ما هم بیرون آمدیم پس قدر کمی راه رفتم دیدم که دو مکه می یاسم پس طواف کرد و طواف کردم با او و بیرون مدیم و کمی راه آمدیم دیدم که در همان محراب عذاب خود در شام می باشم و آن شخص از نظر من عذاب شد پس من در تعجب ماندم تا یک سال چو سال دیگر شد باز آن شخص^۴ دیدم که نزد من آمده من از دیدن او سرور شدم پس هر جوانی و خود را به همان موضعی که در سال گذشته برده بودم چون مرا برگردانید به شام و خوشه از من مهارت کند با آن گفتم که تو راهم می دهی به حق سخنانی که پیش از تو توانایی به و داده بگو تو کیستی؟ فرمود هم محمد بن علی بن موسی بر جعفر (ع) پس من این حکایت^۵ را برای شخصی نقل کردم پس حیرت کم کم به گوسر و ریز معصم محمد بن عبدالمطلب ریاض رحیمه عوسناد مر در فید و بعد کرده اند و آورده اند مر به عراق و حبس نمودند چنانکه می بینی و بر من هستند که من ادعای پیغمبری کرده ام.

اوی گفت به^۶ مرد گفتم میل داری که من دعبه^۷ را برای محمد بن عبدالمطلب بم یسم تا بر جعفریت حال مو مطلع گردد و نوررها کند؟ گفتم بوی پس من نامه ای به محمد بن عبدالمطلب نوشتم و شرح حال را فرستادم پس او در آن درج کرد چو آن جواب آمد دیدم همان نامه خودم است در پشت آن نوشته که به آن مرد بگو که من به آن کسی که او را در یکشنبه از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و از مکه به شام برگردانده بباید او را در سداک بیرون برد راوی گفت من از مطالعه جواب آن نامه حیرتی محسوس شدم و دلم بر حال آن مرد

سرحب. روز دیگر صبح رو به گنجم بروم و او را از حواصط اطلاع دهم و امر کنم او را به صریح و شکیانہ جور به در بدان رسیدم و بدم یا سیانان ریدان و بکریان و مردمان بسیاری به سرب حاکم گزشتن می‌کند و حسرت می‌نماید گفتم، مگر چنه حیرت است؟ گفتند آن مردی که ادعای نبوت می‌کرد در ریدان حیرت بود و شب معمود شده و هیچ اثری از او نیست یعنی دائمی به مین هرو که به مرغ هو او را ریخته؟ عنی بن خالد گفت فهمیدم که حضرت امام محمد مصطفی (ص) به احوال او را پیروا بوده است و من در این وقت ربیدی مذهب بودم چون بن معجزه را دیدم امامی مذهب شدم و عقاید بیکو شد

مؤلف گوید که محمد بن عبدالملک تاب به سرای خود رسید. مسعودی گفته چون خلافت به منوکل عباسی منتقل شد چند ماه از خلافت او که گذشت بن محمد بن عبدالملک عصبان شد، جمیع اموال او بگرفتار او را از دربار معروض صاحب و محمد بن عبدالملک در ایام وزارت خود سودی از من ساخته بود و او را میخ گویب نموده بود به طوری که سرهای میخها در باطن بوده و هر که آمدی خواست عذاب کند امر می‌کرد او را در سر می‌افکندند تا به صدمت آن میخها و صیق مکان به سحر و جهن معذب به و و هلاک می‌شد و چون منوکل بن محمد عصبان شد امر کرد تا او را در همان سور سر افکندند محمد چهل روز در همان سور معذب بود و فی که به هلاک رسید و در عمر خود کاعی و دو تنی ضعیف و این دو بیت نوشته و برای منوکل فرستاد.

هیه النیل معنی یوم الی یوم
لا تجزهن زویدا إلیها ذول

کأنه ما نریک الی یوم
ذبا تنقل من یوم الی یوم

منوکل فرمود که آن منوکل آنه او را بامداد، دیگر که رفته به وی رسید فرمان کرد که او را از سور بیرون آورند چون بر سور رفت محمد مرده یافتند و بدان که در یاقب سهاد حضرت امام رضا (ع) بن که دیدیم که ابد القیس را مامون در میان حبس کرد یک سال در حبس بود پس مامون مد به او را مقدس محمد و آن محمد (ع) هرو دعای او تمام شده بود که حضرت جواد (ع) بر او حاضر شد و او را رسید عانیه

ششم - [شهای درد چشم]

سیح کسی و بکرده از محمد بن سنان که گفت شکایت کردم به حضرت امام رضا (ع)

از دره چشم خود به پس گرفت حضرت کاشانی و نوشت برای ابی جعفر حضرت جواد علیه السلام و حضرت از طفل سه ساله کو چنگر بود پس حضرت رضی علیه السلام کاعده به خادمی داد و امر کرد مرا که بروم با او و هر موده ای که گمانا کرد بعضی اگر از حضرت جواد معجزه ای دیدی اظهار کنی (جواب) پس رفتم به نزد آن حضرت و خادمی آن جناب را به دوش برداشته بود محمد گفت پس خادم آن کاعده دگشود مقابل حضرت جواد علیه السلام حضرت نظر می کرد در کاعده و عا می کرد سر خود را به جانب آسمان و می گفت: نایح پس بر کنار چند دفعه کرد پس رفت هر در می که چشم من بود و چنان چشمم رو بر و پید شد که چشم حدی مانند او بود پس گفتم به حضرت جواد علیه السلام که حدایت تو را شیخ پس آفت فرار دهد همچنان که عسی بی مریم علیها السلام شیخ بی اسرائیل قرآن نداء پس گفتم به آن حضرت ای میبه صاحب قفس من محمد گفت پس من برگشتم و حضرت امام رضی علیه السلام ده من فرمود که این پهلوان من پیوسته چشمم صحیح بود و وقتی که فاش کردم معجزه حضرت جواد علیه السلام در دو باب چشم خود پس دیگر باره در چشم من عود کرد

راوی گفت به محمد بن سنان گفتم که چه قصه کردی از آنکه به آن حضرت گفتم ای شبیه صاحب فطرس علیه السلام در جواب گفتم که حق تعالی غضب فرمود بر منکی از ملائکه که او را فطرس می گفست پس بال او درهم شکست و افکند او را در حریرهای او خواند یا او بود تا وقتی که موات شد حضرت امام حسین علیه السلام حق تعالی فرستاد حیریل به سوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت به حضرت گویید به ولادت امام حسین علیه السلام و حیریل آمدند و دو سب فطرس بود پس گفتم به او در حالی که در حریر افتاده بود پس او را حیریل داد به آنکه امام حسین علیه السلام مولود شده و حق تعالی او را امر فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله گویید پس فرمود به فطرس حق تعالی تو را بر دارم به یکی از بالهای خود و ببرم سو و محمد صلی الله علیه و آله را سفارش کند و آن فطرس گفت ای پس حیریل او را به یکی از بالهای خود برداشت و او را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برد پس بفرستاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در کنار خود نگاه دهم فطرس و بر او آن حضرت عمل کرد حضرت فرمود به فطرس که بمال بال خود را به گهواره حیریل و میباید بچو به آن به جهت عظمت و بزرگی آن فطرس چنان کرد حق تعالی بال او را به او داد کرد و او را به جای خود و مری که داشت به ملائکه برگردانید.

هفتم - [به نطق آمدن عصا]

سخن کیسی و دیگران را روایت کردند از محمد بن ابی العلاء که گفت شنیدم از بعضی

در کلمه فاعلی سالم و بعد از آنکه آن بودم او را و مناظره کردم با او و معاویه نمودم و مرا سینه
 نمودم او و سوال کردم از او در عدم آل محمد (علیهم السلام) یعنی گفت که روی داخل مسجد
 بنصیر (علیه السلام) شدم حواف می کردم به قبر مبارک، دیدم محمد بن علی الرضا (علیه السلام) و نه حواف
 می کند به قبر مبارک، پس مناظره کردم با آن حضرت در مسائلی که بود من بود یعنی بهر
 جواب می دانستم) پس جواب اینها را فرموده، آنگاه گفتم به آن حضرت که واقعه من می خواهم
 یک مساله از شما پرسم و حجات می کنم ر آن حضرت فرمود من خبر می دهم تو را به آن
 پسر از آنکه از من پرسیدی و سالتی که می خواهی پرسیدی از من از امام. گفتم بلی
 همین است سوال من به حد سوگند فرموده. قسم امام. گفتم علامتی می خواهی در دست
 آن حضرت عصائی بود عصا به نظن آمد و گفته همان مولای من امام دین من است و او است
 حجت

هشتم - [رهایی از شرمستی مأمور]

سینه بن طلحه (رضی الله عنه) در مهج الدعوات روایت کرده از ابو نصر همدانی از حکیمه دختر امام
 محمد (رضی الله عنه) بجهت که حاضرش این است که بعد از وفات امام محمد تقی (علیه السلام) قسم به ردام
 علی دختر امام که با آن حضرت بود جهت معرفت دو، دیدم که بسیار جوع و گریه جهت
 امام می کرد به مرده ای که می خواست خود را گریه بکشد، من پرسیدم که روزه اش شکافته
 بود از کثرت غصه پس در بین اینکه ما مذاکره می کردیم کرم و حسن حنظل و شرف
 آن حضرت دو آنچه حق تعالی به او مرحمت فرموده بود از عرب و کرامت آن عیسی گفت که
 بوی به چیزی عجیب خبر دهم که از همه چیزها برتر باشد گفتم آن کدام است؟ آن عیسی
 گفت من دانه جهت امام عیوب می کردم و مراغب او بودم و گاه گاه سببهای سحت می دیدم
 و مرا به پدر خود می گفتم پدرم می گفت بخنجر که گاه فرو برد پیغمبر است و وحده ای است
 از پیغمبر ناگاه دوری نشسته بودم در حوض او در خانه در آمد و به من سلام کرد، گفتم چه
 کسی؟ گفت از او لاد عیوب یا سرم و را امام محمد تقی علیه السلام که شوهر بوسه پس
 مرا چندان عیوب گرفت که نزدیک بود سر به داشته به صحرا بروم. حلاله و عن سابعین و شیطان
 نزدیک بود که مرا بر آن دارد که از راه و آبیوارم، قهر خود را فرو بردم و با او سبکی کردم و
 خدمتش دادم.

چند روز از پیش من رفت نزد پدرم رفتم و گفتم با او آنچه دیده بودم و پدرم در
 آن حالت که مست لایعقل بود اسباب به علامتی که که پس او بپایانده بود که مستییر من

می‌آورد. ستمشید گرفتار سوار شده گفت که والله من می‌روم و او را می‌کشم. چون این صورت
 از پدر خود مشاهده کردیم یحیی‌مان ستم و ان نله و لنا ائینه. حقوق خواندیم و گفتیم چه کردیم به
 نفس خود و شوهر خود به کشتن نادم! بر روی خود می‌دم و پس پدر می‌رفتم نادری مدینه
 خانه ای که امام بود پیر و پادشاه را در شمشیر زد تا او را پاره پاره کرد پس از خود او بیرون آمد من
 از پی او گریه و ناله و ناله از این جهت جواب بگویم و چون چنانکه آمد بر پدر آمدیم و
 گفتیم می‌دانی دیسب چه کرده ای؟ گفت: نه، گفتیم: پسر امام رضا علیه السلام و کشتن از این سخن
 متحیر شد و از خود رفت و پیر و پیر شد بعد از مدتی به خود آمد و گفت: ای پسر من چه
 می‌گویی؟ گفتیم: بلی رفتی بر من و او را زخمی به شمشیر زدی و کشتن امامان اعظم را بسیار کرد
 از این سخن گفت: با من حاد را بطلبید ما سر را حاضر کردید با من گفت: ای پسر من چه
 سخن است که دحیر من می‌گویند؟ پاسخ گفت: راست می‌گویند امام به من سپید و روی خود
 زد و گفت: انا لله و انا الیه رجعو، رسول شدیم تا فیض در میان مردم و هلاک شدن ای پسر
 برو و خبر را حاضر بار تحقیق کن و جهت ما خبر بیاور که جان من در یک دست از من بیرون
 شد یا نه؟ گفت: نه خایه آن جناب و من به رحمت خود لطف می‌رسم. پس روگردان نمود
 و گفت: بسا ارباب و مزدگانی ای امیر! گفت: چه خبر داری؟ گفت: رفتم نزد آن حضرت دیدم
 ششمه بود و بر من شریف پیراهنی بود و به لحاف خود پوشانیده بود و مسوکی می‌کرد
 من سلام بر او کردم و گفتم که من خواهم بر پیراهن که پوشیده ای به جهت تبرک به من دهی
 و در آن بشار کنم و من مقصود من بود که به جسد مبارک امام نظر کنم که یا صریح ستم
 هست یا نه به خدا که هیچ عیاج مهدی بود که زدی او را امر کرده باشد و بود بر جسد
 او از رحم شمشیر و غیره انری. پس ما مو را گریستیم گم بشد دراز و گفت: با من آب و
 معجزه هیچ خبر دیگری مانند و این غیر است و او پیر و آخر این
 بعد از آن پسر را گفت که سوار شد و گریه من ستم و داخل شدن خود یاد می‌ورم و
 مرگش خود را یاد می‌ورم. پسر چنگ زد و باده است امر من و دهن من به سوی او شد و گفت
 که این بحر را صاف شدی برو نزد دحیر و به او بگو که قدرت می‌گویند به خدا هم که اگر
 بعد از این از آن جناب شکایت کنی یا بی‌دستور او از خانه ببر و انی از من انتقام می‌گم. پس
 برو به نزد آن حضرت و سلام مرا به او برسان و بیست هزار دینار بده او پیر و اسبی که در شب
 سوار شده بودم که او را شهری می‌گویند نری او پسر من امر کن هاشمیین را که به جهت
 سلام بر آن حضرت وارد شوند و مرا سلام کنند

یاسر می گوید: چنان کردم که مأمور نگفته بود و سلام مأمور رسانیدم و مالی را که مأمور
فرستاده بود. پس امام (ع) بهاد و سبب عرص کردم، حضرت یس را نظر کرد ساعتی
بعد از آن بیسم نمود و هر مورد عهدی که میان ما و مأمور بود هیچگاه نبود که هیچم کند به
شخصی بر من ۱۱۹ ای می داند که هر یاری دهده ای است که میان من و او مانع است؟ پس قسم
ای یس رسول خدا، نگذار این عتاب را به عهد و به حق جنت رسول الله (ص) که مأمور
چنان مست بود که سعی دانسته چیزی را این کار و بدر کرده بدر راستی و موگند خورده که
بعد از این من... نشود و چیزی که مسبب کشاده باشد محو در زیرا که آن از دامهای شیطان
است پس هرگاه مرد مأمور است یف بیم و این سخنان را به وی وی سیاور و عتاب نکس
حضرت فرمود که مرا یس عزم و رای چنین بود بعد از آن حاشه صید و پوشید و بر حاشا و
مردم تمامی در آن حضرت مرد مأمور را اهلند مأمور بر حاشا و آن جناب کنار گرفت و به
سینه چسباند و راجع کرد و این بعد از حدی را که بر او داخل شود و پیوسته با آن حضرت
حدیث می گفت: چون مجلس حد است منقصی شود حضرت فرمود: ای مأمور، من مورا
صبیحی من کنم قبول کن مأمور گفت: بلی از کدام بابی سر الله؟ فرمود: می خواهم
که سه پیروز بروی چون من یم بسم: این حدی نگویسار بر تو و مردمی دعائی است
محققین مبارک من خود را به او حرر کن خود را به او از بدیها و بلاها و مکر و هاب همچون
که هر دیشب از شر تو نگاهناشم، و اگر شکرهای روم و ترک ملاقات کسی و تمامی بر تو
جمع شوند با جمیع اهل زمین از یشال نه نویندی بر من و اگر خود می بزمم برای تو تا
آنکه به واسطه آن از همه آن چیزها ابرم بانی گفت: بلی نه خط خود بویس و یس به
سوی من، حضرت قبول نمود

چون صبح شد حضرت جواد (ع) یاسر را برد خود طبع و به حفظ خود این جرر را
نوشت و فرمود: یا یاسر که این به مرد مأمور بر جگو جهت آن از نمره پاک نوبه سارد و بچه
بعد از این خواهم گفت بر نمره بویس و چون خواهد که بر بارو بد و صوی کامل بگیرد و
چهار صاع حاز کند بخواند در هر کعبت حمله یکده صیه و آیه الکرسی و شهادت الله
و الشمس و صلیها و آلین و یوحید هر کدام را هفت مرتبه و جور از نماز فارغ شود بر
پاروی راست خود بنده در محل صحیح و سگیها به خون و جود خدا سالم ماند از هر چه
برسد و حذر کند و می بد که در وقت ناز و یستی فرمود: عفرات باشد
رو یستاده که چون مأمور این حد را از آن حضرت گرفت و بر اهل روم عوا کرد فتح کرد

و از همه غریب و حقیقتها همراه دست و منصور و مظفر سده برگ در حر مبارک و
حرر بن اسماعیل بسم الله الذی فیہ الکریم، الحمد لله رب العالمین و آخر حیر و که معروف
است به حر. خوانده مرد سیه معروف است و بن موضع حای بن ابی است
قال العلامة للطبا طبائی حر المعلوم فی القدره

بسم الله معوی و جبر و دعاء
عاضده جبر الجود المکنه

و جابر بن النبی صلی الله علیه و آله
فقد اتی فیہ صلی الله علیه و آله

هفتم - [نقره شدن برگ زیتون]

ابو جعفر طبری و است کرده از ام ابراهیم بن سعید که گفت دادم حصص امام محمد بن اسماعیل
نقره ^{۱۵۰} که می رود دست خود را به برگ و پس می گردید و نقره پس می گردید از آن
حصصت بسیاری از آنها را و حرج کردم و در بازار و بدو میبایستی نکرد یعنی نقره خالص
ساده بود.

هشتم - در بعضی دلائل آن حضرت است

و جبر و سده از معارف بن برید که گفت دادم امام محمد بن اسماعیل ^{۱۵۰} پس گفت به
حصص که پس دست علامت امام یابی می افتد؟ فرمود امام آن است که کار به جا
و در گذشت دهم خود به مسگر. پس ظاهر شد انگیزانی در آن راوی گفت پس
دیدم که من می کشید بدون سکه در آن را نگذاشت و مسگر را به جام خود بخش
می کرد.

یازدهم - تشریح محارقات و رفتار دادن دست او

ابر سهر سده دیگر را رو بسا کرده از محمد بن ابی که گفت دادم هر حیره کرد
که حصص با امام محمد بن اسماعیل ^{۱۵۰} باشد خود اهل دنیا کند و به جو و سرق مایل کند مگر
سده حیره او در حصص دادم نکرد و مانی که جو است و حصص خود به خانه آن حضرت

نرسید و رفات واقع شود امر کرد محمد تقی که از همه کیران ریان یوشد هر کدام خاص در دست گیرند که در آن جوهری باشد به پیر هیت او را استیصال کند در آن وقتی که آن حضرت وارد می شود و می سبب نتر حجت دمانی، کیران به آن دست رالعمر رهتر کردند، حضرت حواله ^۱ آنقدری به ایشان فرمود، مأمور ضمیمه مختاری معنوی و آن مردی بود خوش آواز و نادر می تر خست و رحمتی داشت، مختاری به مأمور گفت یا امیر المؤمنین اگر به جهت میل دادن ابو جعفر نسبت به امر دنیا، این کار در عهده من است و من کافیم او را، پس نشست و معاین آن حضرت شد و احوال خود را بنقل کرد به نحوی که جمیع اهل خانه به نرد او جمع شدند، پس شروع کرد به نو حسن ریاض و آواز خواندن، یک ساعت چسب کرد دید که حضرت حواله ^۲ به انتباه بگردید به سوز آلوده به طرف سمت و چپ خود پس از آن مبارک خود را بند کرد و فرمود: *اَللّٰهُمَّ يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا الْإِكْرَامِ* فلز حد، بر سر ای مرد ریش بلند، نا حضرت من فرمایش فرمود ریاض و مصرعات از دست مختاری افتاد، دیگر انتقامی نبرد به دست خود و رفات یافت، مأمور از او پرسید: چه شد؟ گفت وقتی که ابو جعفر به من صیحه زد چنان فرغ کردم که هرگز صحبت بخوابم ریاض از آن

دوازدهم - [به حرکت در آمدن یوان محترم]

قبضه ازادی و لب کرده که معصم طبیب، جماعتی از و را خود و گفت که سهادت دروغ دهید در حق محمد تقی ^۳ بگوید که او اراده کرده خروج کند پس معصم صبیح آن حضرت را گفت، او اراده خروج کردی و من فرمود به حد قسم که من به چای بیارم چندی از این امر گفت که دلائل و قلائد سهادت می دهد بر این کار من پس ایشان را حاضر گردید گفت بگو این نامه های هست که پوشیده ای در این باب ما گرفته ایم آنها را بعضی غلامان به راوی گفت که حضرت نشسته بود در صفحه یوزان پس سر بلند کرد به سوی سماء و گفت خداوند ^۴ بیجا دروغ می گویند بر من بگویند پس راوی گفت که نظر کردیم به آن صفحه دیدیم که سحاب به حش و اضطراب در آمده می رود و می یزد و هرگز که بر می خیزد از جای خود می افتد معصم گفت باین سوال آله من جوابه کردم از آنچه گفتم، در آن که حد بین حبش ساکن که گفت خداوند ساکن گردان این جسد را همان نو می دانی که این جماعت دشمنان تو و دشمنان خدا پس با کن شد

سیردهم - [طلا شدن خاک]

و سیر روایت کرده از سماعین بن عباس شاشمی که گفت روز غیدی حضرت با محمد جد اعلیٰ علیه السلام رفتم و شکایت کردم به آن جناب از سنگی محصور آن حضرت مانند گم - مصلای خود را و گریه از خاک، سببیکه ای از طلاق یعنی خاک به برگ سب آن حضرت برده ای طلاق داده شد پس به من عطا کردم بر دم آن بازار سائرده منقال بود

چهاردهم - رحرا از مذبح شدن حکم بن سار

شیخ کسی از احمد بن علی بن کثوم سرخسی نقل کرده که گفت دیدم مردی ۱۱ اصحاب امامیه که مرفوع بود به این و بینه پس سؤال کرده از من از احکام بن سار مروزی و بر من از من شخصه او و از آن نوری که در جلو او سب و من دیده بودم او که در حلی او سبیه حکم از ائم عیج بود گفت که من چمد دفعه او سوال کردم از آن بر به من خبر بده آنو بینه گفت که ما حد مر و دیم در حداد که در یک حجره بودیم در زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام نگار در احکام او و حد عصر از ما ناپدید شد و در شب هم میآمد همین که از شد مد بوهیمی رح حضرت جواد علیه السلام حد که رهیب شما آن مرد حساسانی عی حکم مذبح شده و او پنجاه اند در مدنی و افکنده اند در فلان مریده بروید او را بردارید و ملاک کنید او را به فلان و فلان جیر پس فیم به آن محل او را بفهمیم مذبح و مطروح همان طور که حضرت صاحب داده بود پس او ۱۲ و دیم و ملاک کردیم به آنچه حضرت فرموده بود پس خوب شد احمد بن عی او میگوید که قصه اش آن بود که حکم منع کرده بود در مداد در خانه قومی پس آن چه علم مطلق مدینه بر کار او و او را مدح کردند و در بعد پیچیده در مرینه افکندند

مؤلف گوید که استحباب مسحه بر شیعه سابقه است بلکه روایت شده از حضرت جعفر علیه السلام که فرمود نسبت از ما کمتر که بمال را رجعت ما بداند باشد و حلال بداند مسحه کرد ۱۳ و عه علیه السلام ان الله عز و جل حرّم علی شیعتنا الکبر من کل شراب و عواضهم عن ذلک انفسه و روایت در فصل مسحه کردن بسیار است از جمله شیخ مفید رحمه الله در کتاب مسحه و روایت کرده صالح بن عقیقه از پدرش که گفت به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که بری شخصی که منع کند بر من مسحه فرمود اگر در این کار قصد خدا و امتثال امریست باشد

و مخالف . آنکه که می کرده بگویم نمی کنند با آن زن مگر آنکه حق تعالی می پسندد برای او حسنه و هر گاه بر دیگری کند با او بیامرزد حق تعالی به سبب این گناه او را و چون غسل کند به عذر هر موسی که آب بر او گذشته حق تعالی معصوم به او اروائی هر ماه را وی گفت گفتم نه با حصه با او روی معصوم به عذر هر موی که در بدن او در آن حصه با او مود آری به عذر هر موی که در بدن او در

و غیر رویت کرده از حصه با صادق علیه السلام که هر مود بیست هر دی که معده کند پس غسل کند مگر آنکه حق تعالی حق فرماید از هر مود بیست هر دی که از او می چرخد هشتاد ملک که استعاده به یک برای او نادر قیامت و حبس می کند اجساد کند از آنرا تا زمانی که قیامت برسد شود

و رویت شده که حضرت ابو الحسن علیه السلام پوشیده به سوی بعضی از مولایان خود که اعیان را میامد به معده کم به بیخه بر سبب افامد سبب است به معنی منجه کنید به ر قدر که افامد است شود و مشغول می کنید خود به معده کردن ما آنکه سرگ کنید ران و هراش خود را او بها معصوم گردد به ایشان کافر شود و بهرین کنید بر کسانی که هر کردند شما و من او و بعضی کند عذر

فصل چهارم

در ذکر پارهای از کلمات شریفه و مواعظ بلیغه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

اول - قال علیه السلام : اَللّهُ بِاللهِ تَعَالَى لَمَنْ لَكَلُّ عَالٍ، وَشَلُّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ.

یعنی مختصر - جوادی علیه السلام فرمود که عباد به خداوند تعالی بهاء هر چیز گزین است، و به سوی هر چیز یلعدی بر زبان است

دوم - قال علیه السلام : حَرِّ اَمَوَاسٍ جَنَاءُ عِبِ النَّاسِ.

فرمود عرب مومنین درین جای اوسه از مردم.

و لنعم ما قبل

دو مومنین اگر از گندم است یا از جنو	دو تنای جدامه گزین است یا از سو
چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع	که کس نگوید در این جای خیر و آسجا رو
هرگز بر نکتور به سره دانایان	در هر مملکت کیباد و کیخرو

سوم - قال علیه السلام : لَا تَكُنْ زَلَّ اللهُ فِي الْعَلَايَةِ وَعَدُوا نَهْ فِي الشَّرِّ

فرمود مباش ولی خدا، در آشکارا و دشمن خدا شو پنهانی.

تقریر گوید که این کلمه شریفه سببه است به فرمایش حدیث امیر المؤمنین علیه السلام که هر مومنه

لَا تُخَيِّرُ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْأَعْلَانِيَةِ وَأَنْتَ صَدِيقُ الْإِسْرَافِ

چهارم - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ اسْتَعَادَ الْحَقَّ فِي آتِهِ فَلَقَهُ اسْتِعَادَ يَتَى فِي نَجْتِهِ
استعاده نه معنی داده گرفتار و داده جو است و فائده دار است، یعنی هر که استعاده کند
بر اداری به جهل خود و بهالی هجرت سعادته کرده خانه ای در بهشت

پنجم - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ بَصَّحَ مِنَ الْعَالِ كَادِبَةً وَكَيْفَ نَجَّى مِنَ الْإِثْمِ طَالِبَةً وَمَنْ انْقَطَعَ فِي
عَبْرَةِ اللَّهِ وَكَلَّمَ اللَّهَ الْإِيمَانَ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا عَمِلَ عَمَلًا كَمَا يُبْشِرُ
یعنی هر که به جگر به صانع و اله می شود کسی که حق و مدد مدعی قبول کرده و پا پرست
بعهد اوست و جگر به حجاب می یابد کسی که خداوند در صفت اوست و کسی که خود را از
خدا پرست و به دیگر (ی) جسدیاید خداوند آید و دیگر و گذارد و کسی که عمل کرد از
عبر نعم هاست و به کرده پیش از حجت صلاح کرده است.

ششم - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى حَقِّهِ فَاسْتَعَادَ مِنْهُ فَاسْتَعَادَ مِنْهُ
هر مود بهر حق از صاحب آدم به در می که او به شمشیر کشیده می ماند مظهر می
بکوشد و نارش شک است.

هفتم - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيهِ حَيَاتُهُ أَنْ يَكُونَ أَمِيًّا لِلْعَوْدَةِ
هر مود بی است در دعوی و باز سر مرد که امیر حاکمکارا باشد.

هشتم - رَوَى عَنْهُ أَنَّ شَخْصًا يَدْعُو إِلَى حَضْرَةِ هَرُفِ كَرْدِ مَرُوحِيَّةٍ هَرُفِ مَرُوحِيَّةٍ
می گوید هر حق کرد و هر مود هر را بالین خود گردان و دست به گردن هر در و هر و هر
در به است و محال است که به هر و خوش در و بداند که به همیشه در مرئی و مظهر
حق تعالی می باشد یعنی خود را به جگر به می باشد.

نهم - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ خُصَالَتَهُ وَوَعْدَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَتَقْوَى اللَّهِ
يَنْصَحُكَ

هر مود مود محاج است به دست خصصت توفیق از حق تعالی و عطی از بهر خود که
پیر بسته او و مود عفته کند و قبول کند و آنکه او نصیحت کند.

دهم - فرمود دشمنی ممکن یا اجزایی به اینکه سیاسی آنچه مایبی او و بین حد خود معالی
حسب پس اگر بیگوار و محسوس است و آنگاه و حلیم بخود دهد که در راه می روی و اگر
بدکار است همان دانستن می پس کافی است نور را پس دشمنی ممکن با او یعنی همان پاداش
و عم صی که نه مقابل بدن او از حق تعالی به او می رسد و راسی است بی دشمنی او

یازدهم - قال علیه السلام اَلْقَصْدُ اِلَى الله نَعَاى بِالْقُلُوْبِ اَللّٰح مِنْ اَتْعَابِ الْخَوَارِجِ بِالْاَعْمَالِ

فرمود با حصر است. هک فرمود به سوی حق تعالی به دنیا رساننده بر است از نه هیچ
در خود اعضا و جوارح را به اعمال.

مؤلف گوید که روایات بر باب ذیبت و مراعات از بسیار است از حصر و سوره القصص
مفهوم است که در آدمی پاره گوسی است که هرگاه از سالم و صحیح دست بسایر بدر میر
صحیح است و هرگاه آب بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و از آدمی است
و هم و بت است که هرگاه در یک کبر است تمام بدن یک کبر است و هرگاه دل حیث است
تمام بدن هم حیث است

و حضرت امیر المومنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام و صبت فرمود که از جمله بلاء
فاقه و فقر است و از بدتر بیماری بد است و از آن بدتر بیماری درد است و از حمله
بعضی و صعب در حال است و از آن بهتر صحت پدر است و از آن بهتر پزیرکاری در است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرقوم است که دنیا در سه قسمت یکی بیا سر بگو
است که هیچ چیزی در از جنی که و از دنیا کار است و بکمال است که حیر و شر
هر دو در آن در می آید و هر یک که قوی تر است بر آن غالب می شود و یک در هست که گساده
است و در با چترائی از ابواب الهی است که پدید می دهد و نافی است بر ش بر طرف
می شود و بد دل موم است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مریک قلب به چسب میرفت امام است به
مردم.

و روایت شده که وقتی حضرت مومنی در عمر آن علیه السلام صحاح حد و موعظه می فرمود و
در بین موعظه شخصی بر حاسب پیروان خود چاک در از حق تعالی و حتی رسید به
مومنی که ای مومنی بگو که پیروان چاک ممکن بنکه از خود برای من چاک را

به بود سر چه در سبزه بود ظلم لیگر ر ضعیف سبزه بود
 پاهای گشت بام دل کردی دل تسخیر ر یحیی کردی
 ارتس و بعض و عقل و جان مگرد در ده او دنی بسبزه است
 دل یکی منظری است و سبانی حائیه دیو ر چه در جوانی
 در آنکس که گشت بر تن شده بود آسوده ملک او و ویا
 پس چسب بر هلال دلی که نوره است در و دیوید با سو پس دل راست
 پس که در بام کرده ای به سجاد رو به پیش نگار گوی اندر
 اسباب دل که وقت پیچید اندر او چسب خدا میایی هیچ
 در هر سبزه که در عاشقان را هزار و یک منزل

دوازدهم - قال (ع) من اطاع هواً أعطی عذراً مناه

هر مود به حضرت که هر چه اطاعت کند هوای و خواهش در خود ر عطا کرده به دهم
 خود ر ویش را

سیزدهم - شیخ صادق روایت کرده از جناب عبدالعزیز بن عبدالله حسینی (ع) که گفت:
 گفتم به حضرت امام محمد باقر (ع) که پس رسول خدا (ص) حدیث کن من به حدیثی که
 «ای پسران برگزیده من! رسول خدا (ص) فرمود: «خَدِّثُوا عَنِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ ابْنِ
 امیرالمؤمنین (ع) لَایْ اِلَآ اِلَآ النَّاسُ یَحْتَرِمُ مَا یَقُولُوْنَ فَاِذَا اسْرَوْا فَهَلْکُوْا» یعنی «حدیث کن من حدیثی که از
 جدم از پدرم (ع) که امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده بیوسه مرتبه به جبر و خویش
 هستند مادامی که عهد با نباشد پس هرگاه مصداق شدید هلاک شوید.»

گفتم: و یاد می‌یابی رسول الله (ص) نیز حضرت را از پدر خود از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرد
 که فرمود: «وَبِیْ نَکَاظُمُ مَا تَدْفَعُوْنَ» اگر «سکندر بود عیب هر یک از شما را بر دیگری جمعی کرده
 دهی بخوانید کرد.»

گفتم: و یاد می‌یابی رسول الله (ص) بار بار از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود
 «اَنْتُمْ اَنْ تَسْمَعُوا النَّاسَ یَاْمُرُکُمْ بِطَلَاقِ اَرْجُلِهِ وَحَشِی الْقُتَاةِ» به درستی که امیرالمؤمنین (ع)
 گنجش مردم را بدارد گنجش به دهید ایشان را به گنبد روی و حشش بر حشش دادی

همان شبیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: **اَنْتُمْ لِسَ سُرِّا اَلنَّاسِ بِاَمْرِ اَلْكُفِّ قَسْوِهِمْ بِاَعْلَا اَلْكُفِّ** ۱

حناب عبدالعظیم گفت گفتم ۲ حضور در حواله ﷺ که ریاضت بهر مایابی رسول الله در هوامیر المؤمنین ﷺ فرمود: **مَنْ عَذَّبَ عَلَى الرِّمَالِ طَالِبَ مَعْبُتِهِ** ۳ هر که جسم گداز و میان طوبی خواهد کسید جسم او ۴ یعنی بااعلا باعاب مایه یکی دو مایعست که چشم در رود بر طرف سود بلکه از بسیار و محتاج از خود است لاجرم چشم بر او طولانی خواهد شد

فقیه گوید که ۵ همین معنی است که میسر ۶ چشم به دید غرض علی القدی الامن ترضی ابتدا یعنی چشم بر سر خود آکنایه از بکه از مکاره ۷ ریح و سلامی عیب و بااعلا باعاب از دو میان بی و هاجم برش و بحقیق ان کی و گونه خشود بشوی هرگز مو همیشه نه خالط چشم و نهی زندگی کسی چه بکه صعبت دنیا مصوب است ۸ مکاره ۹

حناب عبدالعظیم گفت ۱۰ گفتم بادم بهر ما فرمود که حضور بامیر المؤمنین ﷺ فرمود **يُنَالِسُ الْاَعْرَابُ ثَوْبُ سَوِ الظَّنِّ بِالْاَحْيَاءِ لِمَجَالِسَتِ وَ هَمِيشِي بِاَشْرَارِ وَ مَرْدَمِ سِدِ سَبِ** بدگمانی شود به خیال و مردمان خوب ۱۱

گفتم بادم بهر ما فرمود که امیر المؤمنین ﷺ فرمود **بَشِ الرَّا اِلَى قَعَادِ الْعِدْوَانِ غِنَى الْعِبَادِ** ۱۲ موشه ای است برای سحر قیامت بستم کردن بر بندگان خدا ۱۳

فقیه گوید که بر از کنایات آن حصص بامینه البهی **اَجْرُ مَذْمُ الْمُتَوَكِّبِ** ۱۴ و شایسته است که هر اس چند سخن ۱۵ دلیل بر حله شریفه از حکیم فرمود می نقل ۱۶

به رسم چنین گفت دستان که کم	کسی ای پسر بر سر دستان مسم
اگر چه تو را سر دستان پسر است	فلک را در این دیر دستان آبی است
مکن تا سوانی دل خشن ریش	وگر می کسی می کسی بیخ خویش
مکن تا سوانی مسم بر کسی	سنگر به گیش مجاهد بسی

گفت گفتم ریاضت بهر ما پس رسول الله فرمود که حضور بامیر المؤمنین ﷺ فرمود ۱۷

۱- حکایتی است از امیر علی حاکمان است

۲- دستان ۱۸ چشم است ۱۹

۳- دستان مخر و سله

۴- گفتند در کلمات حضرت امام موسی ﷺ آنچه که مقام اینجاست ۲۰

فیه کلّ لئری ما یحبّه و حبیب هر مردی و مریده هر شخص همان چیزی است که بیکو
می‌دارد از او هر و عدم عرفان عرصر بحر بحر و ترعب بر کس کمالات معناییه و
صناعات و محو از است خلیل بن حمد گفته که بهر کلمه ای که بر لب کنی آدمی را به سوی
طلب عدم و معرفت خود امیرالمومنین علیه السلام است که فرموده قد هر مردی همان چیزی است
که بیکو می‌دارد او را

جناب عبدالعظیم گفت گفتم ریاض بهر ما یابن رسول الله فرمود امیرالمومنین علیه السلام
فرمود انما یحبّه قلب لایه
مرد پنهان است در زیر زبان خویش
فیمن و قد رس ندانی تا می‌دهد در سخن

و احسان که میر فرموده تکلّموا عرفوا یکم کنیه نا ساحت سون ۱
چو در یسه باشد چه دند کسی
که گوهر عروش است یا پیله و

گفتم ریاض بهر ما یابن رسول الله فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود ما ملک امره
غرف قدره و هلاک شد هر دی که شاحت قدر خود را ۱
گفتم ریاض بهر ما یابن رسول الله فرمود که امیرالمومنین علیه السلام فرمود انما یحبّه قلب العظمی
یومئذ من الّدم یعنی «ندیر یا پس از عمل و اقدام در امری اجماع خواهد ساخت یو را بر
پیشانی او ۱

نداشتند دو کار تسدی مکس
پیشش و دیگر در سر نا به پس

غیر گوید که در فصل مواضع حضرت صادق علیه السلام فریب به همین نقل شده و ما این دو شعر
از نظامی که مناسب با کلمه سر شده است زیر هر یک

دو سرکاری که درائی بحسب
رحنه بیرون سندی گس در ص
تا نگی جمادی لندم استوار
پای منه در طلب هیچ کار

گفتم گفتم ریاض بهر ما یابن رسول الله فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود من
و لیس بالزمانی شرع ۶۶م که عبادت کند و ما را من می افکند خواهد شد ۲

گفتم: یاد در بفرما یا بنی رسول الله فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حافظ بنفسم
من استغنی برأیه در حفظ اذکنه خود: کسی که بی نیاز سده به ای خود من: یعنی در مهمان
دیکه بر روی و داسی خود نموده و ترک در ده مشهور و کردن اذنا یا بل.

عرض کردم: یاد در بفرما یا بنی رسول الله فرمود که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
یلک البهال احدى التمازیه کسی: هن و عیال کون: دو به انگری است در حال: هر که هر که را
بدک باشد عیال او عسر آسانتر باشد و معیشش او سبب هم چنانکه در کثرت مال حال
این سوال است

گفتم: یاد در بفرما یا بنی رسول الله فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده من دحبه العجب
هک که هر که در حل شد: او عجب و خود بیمنای هلاک شد.

گفتم: یاد در بفرما یا بنی رسول الله فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده من ایتن بالخلف جاد
بالعطیه کسی که تم: که عوض آنچه می دهد: خدش می ید جوانمردی خواهی کرد در
عطای کرد: هر که می داند بدایر عطایه او می دهد.

تعبیر گوید که به همین مطلب اشاره کرده بعضی شاعر در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که گفته

جند بالقرص والطوی میلأ جیب	سید و عاف الطعام وهو سقوت
فما عاد الفرض السئیر عاتیه الذ	شخص والشقرض الکثر اتم کثوت

مثل است: که جند امیر المؤمنین علیه السلام سعادتی بخش فرموده: هم هر یک که مدد از جیب
مال برایش در میاب: کرد و مال بخشد: جیب و جوانمردی بهر آن انصار فرماید: سائلی بر د.
خانه اش آمد: با حضرت ما: به حامل داد و شب گرسنه خرابد: شاعر گفته که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بخشش کرد در حال خود در خالی که از گرسنگی پهلوهای ما: پیشتر
خود و گواهد داشت: از خوردن طعام به ملا حظه سائل یا آنکه گرسنه بود: هم چون فراموش
به سائل داد: در عوض قمصر حور میبرد: برایش به سبیل برگشت: و هر چه دهده: کریم کسب
کنده و دفع به دست آورده است.

حباب عید العظیم گفته: گفتم: یاد در بفرما یا بنی رسول الله فرمود: حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: من رعی بالعاقبه بمن ذوبه رقیق الشلانة بمن قوته کسی که اصبی و

حشود شد به عاصب و سلام از گمانی که پایی بر او میزد و بری او خواند شد سلامی
از کسانی که یالار از او میزد. این وقت حباب عبدالعظیم گفت گفتم به حضرت جواد علیه السلام
سر است آنچه فرمودی مرا

مؤلف گوید که این روایت منقول است بر سارده کلمه از کلمات شریفه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام علیه که حضرت جواد علیه السلام هر کدام از بدرا بر رگوانان خود علیه السلام از
حضرت نقل فرموده است که هر یک از حضرت جواد علیه السلام فرموده دو از ده کلمه از کلمات
از حضرت که در نهج البلاغه است نقل می کنم که مجموع آنها بر ده از ده کلماتی که از حو
حضرت جواد علیه السلام نقل شده چهل کلمه شد که هر کس آنها را حفظ کند شام شود و در
حدیث شریف می خواند من سبعا دربعی حديثاً بشأ الله عز وجل يوم القيمة نلأ فقياً ولم يعذب

۱. قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا تم العمل نقص الکلام

فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چو تمام و کامل شد عمل آدمی کم شد کلام او

۲. قال علیه السلام اخبر العیوب ان تعیبها فیکف بقله

۱. هر گز عیب تو را نسی که عیب کسی مردم به چیزی که مثل او در او باشد پس جمیع
کسی است که خود به هر از عیب آلوده و به ناپای و در معصیت در گرفته چشم از عیوب
خود پوینده و زبان به عیب مردم گشوده

همه جمال عیب خویش است طعنه بر عیب دیگران چه رسد

و ان چنانچه در یکی از کلمات خود جنید مردمی که حسدجوی عیب مردم می کند
و انرا نقل می نمایند و از خویش بسیار نقل می کند سبیه فرموده به مگس که حسدجوی
مجاهای خانه و کتبش نمی کند و بر وی آن می نشیند و جاهای صحیح مدار
کاری ندارد

۱. در این معنی حکوم نظمی گفت:

که گفتن آیین سخن عیب است	با آنکه سخن به طبع آب است
از خوردن چو در خلال عیود	آب از چاه از او ذلال عیود
از حرمین شد گیاه یقوت	به دشته گل تنوع عیود
ن غدا بود که بر بوی ز	لال از سخن چه در بوی ز
نگهی به خویشی کن که همه نگاه داری	۲. همه عیب خلقی دیگر به فروت است و مردی

۳- قال ﷺ: رَأَى الشَّيْخَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُلْدِ الْعَلَامِ.

یعنی «آنندیسنه بیر کهنسال شو بست در است» بود من از حلالیت و مروتی که جوانان و شیخانی که اشراف باشند که از بیم صاحبان دست و پا می‌سوزانند و در عقل و تجربه و از سبب اصلاح همه بلکه موجب اطفال بسیار و از همه ضایع و خلاف حلالیت بود جوان که غالباً سبب سبب بیهوش و القه نفس در مهندک و کارهای ما بوده که غالباً سبب اسبغای سحر حیرت و هلاک جمعی شود و لهذا ابو الطیب گفته

الزَّائِرُ يُسَبِّلُ تَسْبِيحَةَ الشُّجَاعِ تُسَوِّقُ لَهُ وَهْنُ السَّخِيفِ لِلثَّانِي
هَذَا شَمَا احْتَمَا بِمَقَرِّ خَرَّةٍ يَسْتَبِ بِمِنِ الْعَفَاءِ كُلِّ مَكَانِ

۴- قال ﷺ: فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَى مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا

فرموده بود که «حاجت سائز است از طلب نمودن حاجت از غیر اهلی»
وَلَقَدْ أَجَادَ مِنْ قَالِ

أَخْبِرْ بِلِقَاءِ لَمُضِّ السَّوِي وَشَرِّبْ مَاءَ الْقَلْبِ الْعَالِيَةِ
أَحْسِرْ بِالْإِنْسَانِ مِنْ دُنَى وَ مِنْ سُؤَالِ الْآتُونِ الْكَالِيَةِ
عَاسِنِي بِمَالِهِ تَكُنْ دَالِ السَّيْنِ تَسْتَبِطًا بِمَالِ الضَّعْفِ الْزَائِيَةِ
طَوِي بِمَنْ يُصَيِّحُ مِيرَانَهُ بِسُوءِ مِلَافِي يُسَدِّ رَاجِحَهُ

۵- قال ﷺ: الْفِدَاةُ مَا لَا يَنْتَفَعُ

«فدا» آنکه فدا شده در اسباب محاسن باشد، حال آنکه فانی نمی‌شود و گنجی است که

در طلبهای غشی گرم است و عقل و وطن
و حساب غیبتن کن نه حساب خلق معذری
بهر حاجت به نزدیک ترشوی
اگر کسی عیب دل ناگسی گوی

❦ ❦ ❦

کو چه شو نشان مردی بیخیز از کلاهت
که فصاحت قیامت عمل ایام جزوی
که از حوی نفس فرسوده گردی
که از روبرو نه نقد مسوده گردی

تا یک شبه در و لایق تو تنی است
تا آنجا همه چو بیک از آن است
کاین عیب غلی کائنات جان نیست
و این را بطلد طریق عیان است
حسن این است این نه انسان است
در غلبه غیبت هزار چندان است

آوردی نیست همان کم شو
ای نفس نه رفیق قناعت شو
تا تنویری خبر کن از دست
شک نیست که هرگز جیر دارد
اما چو کسی بود که بستاد
چندان که مروت است در ندان

بماح می شود. تغییر گویند که بیاورد در فصل معجزات حضرت هادی (ع) کلامی در هجاب.

۶- قَالَ (ع) كَذَبَ الْفَسَكُ الْجَنَابَ مَا تَكْرَهُهُ الْعَارِكَ.

دبش اسد بورا از پری آدم گرد؛ نفس خود، دوری کرد از آنچه مکرره می شمری از غیر خودت. پس هر که ظالم باشد سعادت نفس و تهدیه اخلاق را باده دیگر از پیسه عبور خود عوا دهد؛ بچه از ایشان سر نه آهن در خُسن و قبح آن کند و نه عیج هرچه بر حور بداند که جواب این عمل از خود او سر مدیر قبیح است و به حسن هرچه بر حور بداند که پس عمد از او نیز حسر است. پس در ارائه بیح خود بگوشد و بر تحصیل اخلاق حسه سعی بدیج نماید.

۷- قَالَ (ع) كَمْ مِّنَ الْكَلِمَةِ مُنْعَتُ الْاَثَلِ.

سایک بار خوردنی یا حور در یک نغمه که مانع شد از حوردهای بسید و می معنی کلامه (ع) کم مر سوره باعق اورب حُرناً طویلاً یعنی با شهورب یک ساعت که سبب حریم طویلی شود. حریری دو مقامات از کلام حضرت احد کرده بود خود را: یارُفُ کَلِمَ هَضْبُ الْاَثَلِ و منغته مآکل.

۸- قَالَ (ع) كُنْ فِي الْفَتَنِ كَابِنَ الْكُورِ، لَا تَطْهَرُ فُورَكِي، وَلَا تَضْرَعُ فَيْخَلَبُ.

هباش در مان فتنه مانند شر بچه ای که داخل در سنّ سه سالگی شده باشد که نه بشتی است او را که به سواری را گویند و به ستمی که از او شیر دو سده حاصل نکه در فتنه داخل مشو و به فوس بازو و مال در خسرا می مکن و جمال داس که رنو اسعاعی ببرد چه بسا شود که خم بها ریخته شود و مالها غارت شود و عصبه به باد رود و سو در آن شریک سوی و خسرا دل و آخر بدی.

۹- قَالَ (ع) مَا عَالَ مِّنْ اَفْعَدَ

فقد و در پیش نگشت کسی که در محتاج خود میانه روی کرد

۱۰- قَالَ (ع) مَا قَالَ النَّاسُ لِيَّ طَوْبُ لِيْ اِلَّا رَفَضْتُ حَبْلَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ مَوْتِ

بگفتند مردمان برای چیزی از من که دوست به حال و مگر نکه پنهان کرد و نگذا

عذر از برای او رود بدی.

خوشش برای مشور در بهار

تا نکند در سو طمع روزگار

۱۱- قال النبی عن بدکر بعد الشرف استعد

اکسی که ناد کند روزی صبر خود را، استعداده نهید آه دور خود در جید ایس
انحصاری که در نهی بوشه و واد است بر سینه جویس عقب نهامد از ان برای پس نهاده
صبر خود باس و به عقب مگردان و خود خطاب کن و بگو

خساک من و بوس که باد بهار	می بردش سوی یمن و شمال
عمر به عروس یرف اسچه رفت	دیگم من از دست مده بر مال
پس که در عروس بعد بگذرد	بر من و سور و شب و ماه و سال
ای که بروی به گس فیره شد	بر سبب ایچنه نگیرد جمال
رسده دلا فرده مدانی که کیا	انکه سدره به خباه اشغال

ما لك في الحميم مبنائيا	قد بهص القوم وشئو الزحال
مد و مر الملك باده النقي	اصبح من مينا راد المال
لا تترك تمر بمعقور	يحقني الهدم في الإنجفال
ما لك كعصي و ثنادي الثوب	جس قبل الحق ينادي بحال

۱۲- قال النبی ما آله العجز و اقل الاعتبار

چه بسیار است غیر ما و چندی کم است پس گرفتاری

کج جهان بر است و دگر گذشتگان لکن کسی که گوس دهد این قدر کم است

در پنج مصرع است که چنان عبدالملک مر و قال، مصعب بن ربیع ر کس و عراقی
سجیر کرد به کوفه رفت و داحس دار الامار و مدو به سریر سلط آنکه داد و بر مصعب را
در معابر خود نهاد و رکعتی طرح و ابسط بود که درگاه یکدم از حاضرین آنکه عبدالملک
س عزم می کنند بر ره فرود آمد و گفد امیر به سلام باد من فیه غیبتی از پس
دار الاماره به خاطر دارم و ان چنان است که من به عید اللهی بیدار در این مجلس بودم سر
مبارک امام حسین علیه السلام برای او آورده و در نزد او نهاد پس از چندی که معتمد کوفه و
سجیر گردانید در بن مجلس بسیم و سر این بیدار در دو دهم پس از محضر به جمع

صاحب این سر در بن محسن مردم که سر مختار ... مد او نهاده بودند و یک با امیر در
 بن محسن می نشست و مصطفی در نزد او می نشست و من در پناه حد در می ورم امیر را از
 سر بن محسن عبدالملک مروان بن قصه شنیدم. او را فرو گرفت و امر کرد تا قصر
 الاماره غارت کردند و بن قصه را بعضی از معرانه به نظم و ده و چه حب به گفته

یکسره مردی را عرب هوشمند	گفت به عبدالملک در روی چند
روی همی مانند و دیس نکیه گاه	بر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر این یاه	و چه دیدم که در جسم میاد
تاره سری چوید سپر جمال	طبعیت خورشید و رویش نهال
بعد از چندی سر آن خیره سر	نمستاد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سر داو غیب	دست کش آن سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کاه	با چه کند با سو دگر یزگار

مؤلف گوید که در کشف العمه در احوال حضرت ع حواله دارد کلمات بسیار از حضرت
 امیرالمومنین (ع) نقل شده که مصعب با حواله دارد از ... مصعب با نقل فرموده: حوال مصعب
 گفت پیش نظر من نداشتند و ذکر می نمودیم هر که طالب است با حق جوع نماید

فصل پنجم

در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

مکشوف باد که چون مأمون حضرت جوادی علیه السلام را بعد از قوت پدر بزرگوارش به بغداد طایفه و دختر خود برویج آن حضرت را نمود آن جناب چندی که در بغداد بود از سرور معاشش با مأمون سرچرخ گردید از مأمون را حسب طلبش و سوجه حاجت بپسندید الله الحرام شد و آن خانه مدینه شد خود معاودت فرمود و در مدینه توقف فرمود و بود تا مأمون وفات کرد و معصوم برادر آن عصب خلافت کرد و این در هفدهم حب سال دو بیست و هجده هجری بود.

و چون معصوم حبسه شد از وفور اسماع فصاحت و کمالات از معدن سعادت و حیات با نوره حبس در کانون سینه اش اشغال یافت و در همدد دفع حضرت برآمد و آن جناب را به بغداد حبسید آن حضرت را چو در زادگاه بغداد نمود حضرت امام علی علیه السلام را حبسه و حاشایی خود نگردانید در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود نفس صریح بر امام آن حضرت نمود و کتب علوم الهی و نسخه و آثار حضرت رسالت پناهی و سایر پیغمبران به فرزند خود تسلیم فرمود و دل بر شهادت نهاده و فرمود که ای خود را قانع گرد و بت من حویو معارف تربت حد خود اختیار نموده و آنه تعداد گردید و در دو بیست و هشتم محرم سال دویست و بیستم هجری داخل بغداد شد و معصوم در اواخر همین سال حضرت را به رهر شهید کرد.

و کتیب شهادت آن معلوم به اختلاف بعضی شده، اشهر آن است که روحیه من انقص
 و حر مامون به تحریک عمر شریف معصوم حضرت امام معصوم کرد چه مکه ام القصر
 آن حضرت منحرف بود به سبب مکه آن جناب میل به کبریا و رنار بیگم خود می فرمود و
 خاندان امام علی (ع) را بر او به جبهه می داد به سبب ام القصر همیشه از آن حضرت در
 سکی بود و در میان حجاب پدرش مکرر به برد او سکی می کرد و مامون گوش به سحر او
 نمی داد و به سبب بچه امام صادق (ع) نموده بود دیگر بعضی و ادیب کردن اهل بیت سائب
 به سبب دولت خود به سبب مگر یک سبب که ام القصر رفت بر پدر و شکایت کرد که
 حضرت جواد (ع) می از اولاد عمار یاسر گرفته و بدگویی بر روی آن حضرت کرد. مامون چو
 سبب مراد برادر عصبه شد و شمسیر برداشت و آمده بالین آن حضرت و چندان سنجش
 بر بدن آن جناب داد که حاضرین گماز کردند که بدن ای حجاب پاره یار است. چون صبح شد
 دیدند آن حضرت سالم است و بر رحمت بدن بداد چنانچه در قصه سوم آن حضرت تعریف
 یافت

و بالجملة ان کتاب عبون المعجزات نقل شده که چو آن حضرت جواد (ع) و از پدران شد و
 معصوم انحراف ام القصر و از آن حضرت دانست او را طعید و به فتن آن حضرت را قضا کرده
 هری برای او فرستاد که در طعام آن جناب در حد گند ام القصر انگیزه را قضا و هر آنکه
 کرده به برد آن امام معلوم او. و چو آن حضرت از آن سواب نمود اثر رهبر در حد سارکی
 ظاهر شد و ام القصر از کرده خود پشیمان شد و چاره ای نمی توانست گریه و راز
 می کرد حضرت فرمود الحال که مرا کشی گریه می کنی؟ نه حرف سوگند که نه دلتی مسخر
 خو می شد که هر هم پدید بیاید چو آن بود حال خویشار امامان دو او من خویشی از تش
 هر دشمنان از پا در آمد معصوم ام القصر را حرم خود طلبید و در همان وسیع روی در
 فرج او به هم رسید و هر چند اطباء معالجه کردند معده بپزد تا آنکه در حرم معصوم بیرون آمد
 و آنچه داشت در مال ذی صوف مدوای آن مرض کرد و چنان بر بیان شد که از مردم سوال
 می کرد و باید به حال هلاک شد و بانکار دید و حتم کرد دید

و مسعودی در اثبات الوصیه نیز در حد همین نقل کرده الا مکه گفته معصوم و جعفرین
 مامون هر دو ام القصر و ادانسته بر کشتن آن حضرت و جعفرین مامون به سرای این امر
 در حال عیسی به پناه افتاد او را مرده از چاه بیرون آوردند
 و علامه مجتبی بیضاوی در جلاء العیون نقل کرده که حو در دم معصوم بعب کردند متعبد

حوال حضرت امام محمد علی (ع) شد و به عبدالعزیز بن ابی رالی مدینه بود نامه نوشت که
حضرت در امام الفضل روانه بغداد کند چون حضرت داخل بغداد شد به ظاهر اعمار و
اکرم نمود و بجهت ابی رالی از حضرت و م الفضل فرستاد پس شربت حمصی برای
حضرت فرستاد با علام خود اسماعیل نام و سه ان طوق مهر کرده بود چون شربت به
خدمت حضرت وارد گشت پس سری است که حقیقه برای خود ساخته و خود با جماعت
مخصوصان خود حوالا بعزیز و حصه را برای سفا فرستاده است که برف سرد گید و
سوا حایلند و برف را خود او ده بود و مری حصه را سرید ساخت. حضرت فرمود که
باشد در وقت افطار حوالا بهایم گفت برف آب می شود و این شربت سرد کرده می آید
سارل نمود و هر چند امام غریب مظلوم از سفا بدر امتناع حوالا ان ملعون میالعه یاده
کرد و بکه - پسر هر آله وراثت به اکام نوشت و دست از حیات کنیز البرکات خود
گشاید

و شرح غامی روایت کرده از ر فلاح صدیق و ملا م اسانی دند قاضی که گفت وری
اسانی داود در مجلس معصم عسکی به خانه آمد از سید ابیوه او سوا کردم گفت امرو
جهت ابی جعفر محمد بن علی چندل بر من سبب گشت که و کردم گاس بیست سال
قبل از ابی هوب دیده بودم. گفتم مگر چه شده؟ گفت در مجلس حقیقه بودیم که در دی را
وارد که افراد به درند خود کرده بود و حقیقه خواست حد بر او حوالا کنای پس عسما
فقه در مجلس خود جمع کرد و محمد بن علی بر حاضر گردن پس پرسید از ما که دست
آورد از کج. بیا قطع کرده من گفتم باید از دست قطع کرد گفت نه چه دلیل؟ گفتم به
جهت ایه بیستم فافخو بوجوهکم و یدیکم چه بکه حوالا در این ایه دست را به که
اضلال فرموده و جمعی از اهل مجلس بر نام موافقت کردند و بعضی دیگر از فقهاء گفت
باید دست را زمر من قطع کرد و این استدلال کردند به ایه و صرعو گفته که حوالا فرمود
و یدیکم الی امر بی پس دست نام غی است پس معصم متوجه حضرت امام محمد علی (ع)
شد و گفت سفا چه می گوید؟ فرمود حاضر بر گفت ده دو سیدی. گفت مری با گشته ایست
کاری بیست آنچه می دانم بگو حضرت فرمود الحال که مری سوگند عادی پس می گویم که
سوگند داد که الهه باید بگوئی حضرت فرمود الحال که مری سوگند عادی پس می گویم که
حاضر بی امام خطا کردند در مساله، بکه حد در آن است که چهار انگشت او را قطع کند و

گفت او را بگذاشت گفت به چه دنیا؟ فرمود به جهت آنکه رسول خدا ﷺ فرموده در سجده هفت موضع باید به زمین برسد که از حقیقه دو کف دست است پس هرگاه دست در آن سه یا هر یکی بریده شود گفت برای او بی عبادت که در عبادت خدا به آن سجده کند و مواضع سجده حق خداست و کسی که بر آن حق نیست که قطع کند چنانچه حق تعالی فرموده و آن استعجال الله. معصم کلام آن حضرت و پسندید و امر کرد که دست در آن اعمال حاکمه حضرت با فرموده بود قطع کردند پس هنگام بر من حائلی گذشت که گویید من برپاشتم و بروم که گناش مرده بودم و چنین روی را بهمی دیدم.

برقرار گشته بعد از سه روز دیگر اسباب دادند حلیه را بعد از پنهانی روی گفت که حیرت آفرینی حقیقه بر من لازم است و امری که چند روز قبل از این واقع شده مناسب نیست حلیه بود و بر آن حقیقه در مسأله ای که برای او مسکن شده بود خدای عصر را طلبید و در حضور و رأی و مستوفی و امراء و مشایخ و سایر اکابر و اساتید از مسائل سوال کرد و مسائل به محوری جواب دادند پس در چنین مجلسی از کسی که نصف اهل عالم او را امام و حلیه می دانست و حلیه اعصاب حق او می شمارند سوال کرد و او بر خلاف جمع علماء فواداد و حلیه ترک گفته همه علماء کرده به گفته آن عمل کرد این خبر در میان مردم منتشر شد و حدیثی شد برای شیعیان و موالیان او معصم چوب تن معمال بشیعه رنگه شو من معیر شد و سپهر برای او حاصل گردید و گفت خدا تو را جای خیر دهد که به گناه گری بر آوری که غافل از ما بودم.

پس روز دیگر یکی از نویسندگان خود را طلبید و امر کرد از حضرت راه به صاحب خود دعوت حلیه و رهبری در طعام آن جناب داخل نماید و بعد از آن حضرت را به صیافیه طلبید و جناب علم خود را فرمود می نایند که من به مجلس شما حاضر نمی شوم. و ملوک مبالعه کرد که هر چه اطعام شماست و میرک دادن خانه ما به مقدم شریف شد و هم یکی از ورای حلیه را روی ملاقات شما دارد و می خواهد که به صاحب شما مشرف شود پس چندان مبالعه کردند تا امام مضبوط به خانه او تسبیح برد چو طعام و رزق و حضرت تناول فرمود آنرا هم بزرگوئی خود باقی و بر حاکم است و صاحب خود طلبید که سوار شود صاحب مراد بر سوار شد و نگذشت ماند کرد حضرت فرمود آنچه تو با من نمودی گر در خانه تو بیائیم از برای تو بهتر خواهد بود و به روی سوار شد و به مراد خود مراد حضرت کرد.

جواب به منزل رسیدیم آن خبر فانی در بدن شریفش ظاهر شد و دو مقام بارور و مسیب
در جواب و ایالات بود آنکه سرخ روح مقدسش نه سال سپهر به در حیات یوسف پیروز کرد
صداوات الله علیه (تتمی)

پس چهار ماه از عسل و گهی و روزه در مقام فریض در پست سر ح
گم ارش امام موسی علیه السلام در مودت به حسب طاهر و ائیل با الله در ان حصر نماز خواند
و انکس واقع حصر امام علی النقی علیه السلام از حد نه عطل الا فی بدو مصلحت عسل و گهی
و نماز دهی پذیر بر گزارش شد

و در کتاب مصنفات در جامه روایت کرده مری که همیشه به حصر امام محمد باقر علیه السلام
بود گفت در دهی فی که حصر در حد بود و ری در حد حصر امام علی النقی علیه السلام
در حدیه ششینه بودیم و آن حصر کوی کوی بود و روحی در پیش داشت می خواند و نگاه بعیر
در حار آن حصر ظاهر شد پس بر حصار داخل خانه شد نگاه بجای سیدیم که در
خانه حصر به بند مد بعد ساعتی حصر به بیرون آمد از سبب آن احوال پرسیدیم
فرمود که در این ساعت یاد برگزیده رفاه فرموده گفتم از کجا معلوم شد سید فرمود که
اجلال و تعظیم حق تعالی مرد حائلی فرض شد که پیش از آن در حدود حصر حائلی
بعی یافتیم از این حالت داسم که پشرم و تاب کرده و امام به مصلحت مصلحت است پس بعد
از مدتی حیرت شد که حصر شد در مقام ساعت به رحمت الهی و اصل شده بود

و در تاریخ وفات حصر خواند علیه السلام حلاله است که در آخر ماه دوازده
سال دویست و بیستم هجری سپید شد و بعضی ششم دی حجه گفته اند و این بعد از دو سال و
نیم از فوت ماهی بود چنانچه خود آن حصر می فرمود الفرج بعد انما یوم بثلثین شهر و
محدودی وفات حصر است در پنجم دی حجه سال دویست و نوزده ذکر نموده و در وفات
و آمد از سن شریفش بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود

فصل ششم

در ذکر اولاد حضرت جواد علیه السلام است

بدان که سید فاضل مسابه سید عباس بن سدرهم خمینی مدنی دو تحفه الازهار فی تباینه الأئمة الأطهار علیهم السلام فرموده که حضرت جواد علیه السلام و چهار پسر برادر ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام و ابوالاحمد موسی شریع و ابوالاحمد حسین و ابوموسی عمران و دختران آرز حضرت فاطمه و حدیجه و ام کلثوم و حکیمه بود و مادر ایشان ام وندی بود که سقانه مغربیه می گفتند و از م الفضل دختر امامان حضرت جواد علیه السلام فرزند زینب و عقیل آن حضرت است حضرت است از دو پسر امام علی نقی علیه السلام و ابی حمزه موسی

مؤلف گوید که از تاریخ قم ظاهر می شود که زینب و ام محمد و سمونه پسر رحمان حضرت جواد علیه السلام بودند و شیخ معید در دختران حضرت جواد علیه السلام و حیرا ائمه نام کر کرده و بالجمعه موسی هر قع جد سادات رضویه است و رسنه اولادش تا به خیال بحمدالله مسقط بگسسته و بسیاری از سادات نسب ایشان به او منتهی می شود و او آن کسی است که از سادات صورت به قم وارد شد در سنه دویست و پنجاه و سر و پیرسمه پیر روی خود مرفوع گذاشته بود و نهاد او را موسی مرفوع گویند و چون وارد قم شد بر گان عرب را برهن قم او^۱ از قم بیرون کردند و به کاسان رفت. چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز بن خلف بجایی او^۱ کر م کرد و جمعتهای بسیار و مرکیه بادی یحشید و معزیر کرد که هر سال یکبار در مثقال طلا یک است عسرح به او بدهند مگر رؤسای عرب را اهل هم پس از او پیشهاده شده به خدمتش

ساقیه و او غنیمت حواسیه را می‌خورد و از سر ساجده و گرامی دانسید او را و حاکم
موسی شد هم بکنی سید به مکه از مال خود هزینه ها و مزایای خرجت پس از آن آمد شدت بر او
حتی اثرش در آن و ام محمد و همواره بحال حضور - حوادث و از پس سال برپه دحر
موسی آمد و عام پیشان در هم و عام یافتند و برد فاضله را مدخل شدند و رجب شمال
است که هر غیر خصوص معصوم علیه قبه ای بنا کرد پس از آنکه بعضی در هوش بنا کرد، جوش
از حضور و بوری و موسی سبب چهار مسیه دور خود ماه اردیبهشت دو روز به خرمه
بیع الاخر عده سال نوم و بوده شش از داد و ده و امیر قم عباس بن عمرو و عی
م نوی حاکم کرد و مدخل شد در مدخلی که الحال مع و فاسد هوش بنیادچه در تاریخ هم
دگر شده و مدخل بن برهم در سوره که موسی مرفوع مدخل شده هم در خانه معروف به
خانه محمد بن الحسن بن ابی خالد اشعری ضعیف به شیبو که.

فقر گوید که این محمد بن الحسن یکی از روایت هم و از اصحاب حضور امام رضا علیه و
و صی سید بن سعد اخوان اشعری هم بوده و الحال به موضع معروف است به محله
هم مویان و در مجاز و یقه است یکی کو چنگ که در او دو صوبه است یکی غیر موسی
هم به است و دیگر غیر محمد بن محمد بن موسی است و اما نفعه بر رنگ که موسی هم
چهره خراز است و در کینه است اسم شاه طهماسب صاحب تاریخ به قصد و یحی و سه از
کمی نه در آن فرشت محمد بن موسی مرفوع بود و او و جبه او برپه دحر جعفر بن
امام علی بن موسی به حبس و هوش رفت و برادرانش یحیی موسی و ابراهیم یسار از جعفر
به هم آمدند از برپه گرفته ابراهیم هم و یحیی موسی هم مایه دو میدان کردیم
هم به بر یک مشت. حضور بن موسی بن جعفر علیه و رض و مقام گرفت و در حبس محمد بن
موسی و در یکی غیر او عبور حواس او غلو بن و آباد است و حمیه رجب دحر موسی و
و محقق به موسی و ابو علی محمد بن احمد بن موسی به دحر و فاطمه و برپه و آن سینه
و ام کلثوم و غیر سال از عنوان و فاضل که تمامی از عفاف و خاری موسی مرفوع
می‌باشند و در آن محفل.

و محمد بن احمد بن موسی که او را ابو علی و ابو جعفر نیز گویند هم در بود فاضل و به
عایب بر هیز کار و خوش مختار و میگو منظر و فصیح و دانا و عاقل و در فضا لایزال است

که او معتقد به اعتراف بود و پس و عید بود در هم و امارت حاج داد بود و مالجمه مهر است
که و الو هم او را سببیه نه انتم کرده است. قصی و او اقبال امام می دانسته و وفات او در موسم
ربیع الاول سنه سیصد و بارزده واقع شد و در مقبره محمدرضا موسی مدفون شد
و در محله الأزدی است که موسی میر فتح اربع پسر بود ابو القاسم حسین و عی و احمد و
محمد و جعفر و احمد بن موسی میر فتح را سه پسر بود عیبدالله و ابو جعفر محمد اعرج و
ابو جعفر جعفر و صاحب عمده الطالبی گفته که او را موسی میر فتح از پسرش احمد بن موسی
است و او را محمد از پسرش محمد اعرج است و البقیه فی و سده لاجیه اسی عثمانه احمد
معبیه هم.

مؤلف گوید که ابو عبدالله احمد بن محمد اعرج مذکور سندی جلیل القدر عظیم السان
هم المبرهه + پس و عید و ده در هم و مردی متسک و معبد و به دلهای مردم نزدیک و
مردی سحر و کریم و واضح الجاد بوده و لایشر د هم واقع شده سه مبعده + به ده و ده ماه
صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت و وفات کرد و نه وفات او مردم هم را مصیبتی تمام بوده است.
و + است که موسی دفن شده به حمد بن موسی میر فتح بر که آمدن او به هم معلوم نیست و
و چهار پسر بوده ابو علی محمد و ابو النضر موسی و ابو القاسم علی و ابو محمد الحسن
و چهار دختر بوده و پسران او بعد از وفات پدر قصد حضرت کی الدونه کرده و شهر ری
رکن اندوخته نشان را بسوی داد و عروم و جانب مسافر رعایت کند و خرج را املاط ایشان
سپرد پس از آن که گردیدند به هم پسر از ابو علی محمد به خراسان رفت مردم خراسان او
را اکرام و اعزاز نمودند و به حر سال معین به داد که کسبه مند یا وفات کرد و ابو القاسم علی
پسر به خراسان رفت و در طوس وطن گرفت و ابو الحسن موسی به هم ماند و به کار + در
اندرش ابی محمد و خواهرانش قیام نمود و املاکی که از پدرش باز مانده بود به دست او. دو
نچایه هم به دار + بیوی و + و میراث او سکو + ده یا مردم هم به وجه حسن
رونگانی کرد و حقوق ایشان را رعایت نمود پس اهل قم به صاحب او میل کردند و او سرور
و نیکی ایشان شد و در سنه سیصد و هشتاد و پنج رفت و چو + به ده یکه مدتی پسر عماد
خود معقب نمود و + + حضرت و حفظ به حسرت. پس او را مکر بسیار نمود پس به هم

مکر زیاد پس مؤلف را خبر است که در تاریخ هم نقل شده ولیکن در نقاب مجدی در ذکر او آمده پس می بینم گفته را
ولا. یعنی احمد بن ابی علی محمد + احمد بن موسی پر محمد بن ابی علی بن موسی تکافیم ^{بنی} و این یعنی
مردی کریم و واضح الجاد بوده و مسخر + هم بوده پس + کرده مدح ابو القاسم + مصری و در شرح خود هم

مراجعت نمود مردم قم به قدوم از سادی چه دند و بر سر کزچه ه و محله ها تپن بستند و صاحب بن عیّاد نامه ای به او نوشت و او را بهیسا گفت

و بالجمله ابو الحسن موسی مدکی سیدی فاضل و موافق و سهل الحجاب بود و نقاب عذار هم و تراخی آن بدو مقوم نموده است و فصاحت و لطیف و رسوم و عرس و عبات و مساهرات سادات به و قم و کاشان و خورر مجموع به دست و احسان و هرفان او نموده است و عدد ایشان در آن سال از مردان و طفلان صحت و سی و یک نفر بوده است و حقیقه هر یک سال در شهر ماضی می فرمایند و در مردم گفته شده هر کس از ایشان که وفات یافته است نام او از کتاب مساهره طرح کرده اند و نام آن کس از ایشان نه در وجود آمده است به جزای او نوشته اند

و ابو الحسن موسی را چند پسر بوده از جمله ابو جعفر است که راماد - والکندی بن ابو الفتح عینی بن محمد بن الحسین بن الحمید است که در بر کن الدّونه دیدنی است و من در کتاب خود ترجمه او و والدش ابو الفاضل بن محمد را نگاشته ام

و بگر از او داد ابو الحسن موسی است عالم طبع السید ابو الفتح عبید الله بن موسی مذکور که شیخ مسجد الدین در فهرست است و مرده و فرموده که او فقه و پیر کار و فاضل و ای اخبار انچه اظهار می کند است و تصانیف او است کتاب اصاب سادات و کتاب در احکام حلال و حرام و کتابی در مباحث مختلفه خبر داده ام به در کتابها جماعتی از ثقات از شیخ عبید بن سنان و او و معدوم نامید که غیر از معبد بن سنان و ی برادر من عالم جلیل ابن سعید محمد بن احمد بن سنان و ی حلی شیخ ابو الفتح رازی نیز از سعید عبدالله مذکور روایت می کند و بدان که او لاد و دریه موسی مبرقع عالم در ری و قم بودند و از آنجا به شروین و همدان و خرمین و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد مشرف شدند و الا در بلاد شیعه از عظم و اعظم طوالم سادات و اسرافند

فاصلی نور الله در مجالس فرموده رضو به سبب سر یف سادات عظام صویه مشهد معاصر من و سادات رضویه قم محتوی دهانی عبدالله احمد نقیب قم ابن محمد الاعرج ابن محمد بن موسی المصنف بر الامام محمد علی (ع) مستفی می شود و سینه نقیب امیر شمس الدین محمد که به سیرده و اسطه به نبی عبدالله احمد صقیب قم می رمد و در حال سلطنت میرزا مساهره از مدینه قم به مشهد معتمد منور آمد و میرزا ابو طالب مشهور از اولاد

امتیاز او سبب و مدنی برابر تقویص یادشاه معفر به حکومت ولایت یزد بر اشیغال داشت و الحال هر روزه او و هم ادرارگان او در مشهد مقدس صوبی بر کمال حشمت و شوکت ساکنند. (انتهی)

و بدانکه مذهب می شود به ابی عبدالله احمد نقیب عم مذکور سب اجل السیاح محسن
 بن سید رحمتی الدیم محمد بن سب مجدالدین عینی بن سید رحمتی اندلسی محمد بن پادشاه بن
 ابوالقاسم بن عیسوی بن ابو الفضل بن عدا بن مر عینی بن ابی محمد جعفر بن عینی بن ابی
 محمد بن حمد بن محمد الاعرح بن حمد بن موسی المرفوع بن الامام الجواد علیه السلام که
 فاضل نور الله در حق او فرموده که او سید حاصل عالی مقام خود و الدیر گزار او در زمان
 سلطان حسین میرزا: قدم به مسجد مقدس رضوی انتقال فرمود و او در اینجا به افاده علوم
 دینی و ترویج مذهب آباء صاهرین اشتغال می فرمود و نسخ محمد بن ابی جمهور به خدمت او
 رسیده و با او صریح معاشرت ورزیده و بعضی از تصانیف سرزده خود را به نام آن سید
 به رگزار حریرین ساخته و در ایام محاورت مسجد مقدس نه سخن حدیث او را عمدی مخالفین
 احتشای میر میسر برده و الحال از اولاد حسن سید معنی حاصل معنی نسبه کامل صاحب
 خطها: سب مذکور حدیثه و مذکور امیر محمد جعفر است که از عدا بن مرافق داند و بنام
 گوهر مستعنی از مدح برده و احقر است

وَلَا يَجْعَلِ الْخُلَاةُ الْإِدْوَى الْمَضَلِي
نَكْرَدَه بَهَرِ رِجَای حَقِّ وَتَنْبِیْ عَدَمِ

مِنْهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْنَا يَطُوبُ بِفَانِهِ وَرَرَقِي مَرَّةً طَرَفَ بِنَرَبِ لِقَانِهِ زَانَتِهِ

و بعضی از منتجبین گفته که میر محمد مذکور یسری داشته محمی به میر محمد خان و او میر از عمده بوده و شرحی بر قواعد نوشته و فات نام ده در سنه چهار و چهل و یک و میر محمد خان یسری بوده محمی ۸ میر محمد حسن و او بر از علماء بوده و سید محسن ر یسری دیگر بوده موسوم به میر محمد مهدی و او میر از علماء بوده و او را سیخ علی کریمی در وقت رفتن به طرف کاشان در قم اجازه داده در سنه بهمنه و سی و شش و چهل و معلوم می شود که قبر سر ریاض سینا جناب در قم در تکیه ای است نزدیک به صحن شریف حضرت معصومه (علیها السلام) و علیها و هم در آن تکیه آلیوم به محمد به و در آنجا بقعه ای است و آن

بر رگوار در آن بعهه مدفون می‌باشد.

تفسیر گوید که آن بعهه مشهور است به محمدیه از آنکه معروف است به حسبه و در آنجا
خدم واقع است در یک صحن جدید و گنبد که مشرب است به آب سرد و رگوار سید اجل او
سید صدر است. بنابر این محمد باقر رضوی قمر سارح و فقیه و برادر شیخ میرزا محمد ابراهیم بن
میرزا محمد ناصر رضوی که از علماء بوده و در همدان ساکن بوده‌اند غیر از آنجا نیستند.

و بدان نیز که موسیقی می‌شود به موسی میر فتح بسبب سید علینا میرزا محمد باقر حاتم
رضوی رحمه الله چنانکه سید صاحبان موسیقی در فقهه گفته محمد باقر بن ابی صالح بن ابی القاسم
بن محمد بن عیاض الدین عمیر بن موسی الدین محمد بن محمود بن محمد بن میر هادی
حسن بن علی بن ابی الفتح بن علی بن محمد بن ابی محمد حسن بن ابی جعفر محمد
بن ابی علی محمد بن ابی محمد موسی الایمر بن ابی علی محمد بن علی بن ابی محمد بن
المیرزا مهدی بن صاحب مروت به نام و صاحب ریاست و عظمت و حلال و
حم المخلص بوده و با مروت و عفاف نام و من هدیه کرده به او و کتاب حقوق و
موازیب تألیف عم الدین عمر بن ناج الدین محمد فقیه حسی [و او بن محمد بن ابی
امر بوده در مشهد مقدس و صوفی و بر او و در حوزة اعیان امجاد و ژانر و فهاد و او به در جمع
اهل بلاد پس منصب او را ندادند به پسرش شیخ اندلیس و او والی اوقاف حضرت امام رحمه الله
گردید به امر شاه عباس بن شاه صفوی پس مشغول گردید به نفس نفیس خود به تعمیر خرابیها
و تعمیر کرد آنها و احداث کرد در حوزة او برای غلات و محو آنها و پدرش ابوالفالب سیدی بود
جناب القدر و حیه بن جم المحدث صاحب علم و عالی و حیران حاربه و مهندس و مدبّر
مردم بوده خدمت شاه در خدمت حضرت امام رحمه الله از جانب شاه عباس بن شاه خاندان به
عنان حواسد و حراز و در ریچ گذاشتند و دو بار بیچ کرد او به پسر حسن میر حسن.

از نگاه سید صاحبان هر موده که میر حسن بن ابی الله بن هدایت الله بن میرزا محمد باقر
مشهور بوده میرزا قاضی قدیم و به مشهد مقدس رضوی در ماه ذی الحجه سه هزار
و پنجاه و ده و او مردی بود عالم فاضل کامل پدرش محقق مدق و پسر عموی او محمد
ابراهیم بن حسین بن محمد الله بن هدایت الله مشهور بود حسین القادر عظیم السأ
فیج العصر و عالم فاضل کامل شیخ الاسلام بود و در حوزة میرزا حسن بن هدایت الله مدنی بود
شد بود پس در سه هزار و شصت و یکا به مکه سفره رفت و در آنجا وفات کرد.

در ذکر حکیمه ست حضرت جواد علیه السلام

بدان که حکیمه یا کاف به حلیمه یا لام که بر دهنه عوام مشهور شده، دو میان حضرت جواد علیه السلام به همان و منافی ممتاز است و در کلمات چهار امام نموده و حضرت شادی مکرر بر حسن خاتون، والده امام عصر (صلی الله علیه و آله) را به او سپرد که معالجه دین و حکام شرع را به او بیاموزد و به ذاب الهیه و تربیت کند و بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منصب سفار به دست از حجاب امام عصر، صلوات الله علیه و خرافص مردم به آن حضرت و توقیعات شریفه را که از آن ناحیه مقدسه صادر می شد به مردم می رساند و معجزه شده به قیله گری حضرت صاحب الامر علیه السلام و به سیدگو به امور و ائمه در آن حجاب چنانچه عمده این معظمه حکیمه خاتون به دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مسرف شده به منصب فائده گری فرمود برادرش حضرت امام محمد تقی علیه السلام چنانچه تصریح فرموده به آنچه گفتم علامه بحر العلوم رحمه الله در کتاب رجاله و پس محدثه از کسی است که آن حجاب را بوسیله در اعوان گم و به رد پذیر برگرداند و او را ده بر حسن خاتون برگرداند و بالحمد این معظمه در میان سادات عتبه و بنات هاشمیه از جهت فضائل و مناقب و عبادت و تقوی و خدم ممتاز و به حمل اسرار امامان سراسر از سر و غنمه و تصریح کرده اند به استعجاب را از این معظمه و غیر شریفی در مقام و دقت عسکری نیز پادشاه ملاحظه صریح عسکری بن علی علیه السلام است و تصریح تحلیفه دارد و در کسبه اسرار و پیارسه محصولی بر فی او ذکر شده

علامه محسن بن علی فرموده یعنی دامن به چه سبب عتداء معرفی می شد از برای باز آمدن محدوده یا به مرتبه قصبت و خلالت که از برای او است و علامه بحر العلوم فرموده که ذکر نکردن ریاست این معظمه تا این جلال چنانچه حال معصوم یعنی محسنی فرموده عجیب است و عجیبتر از آن معرفی شدن پیش منیل شیخ مفید در ارشاده غیر او در کتب تاریخ و سیر و نسب و مخدیره در او ولادت حضرت جواد علیه السلام بلکه حضرت صفوانی بعضی از خسران آن حجاب را در غیر آن مفید در او یاد می فرموده بیجا ماند از حضرت جواد علیه السلام از فرمود علی علیه السلام که ما را بود بعد از او و موسی و معظمه و امامه و اولاد کنوری نگذاشت غیر از آنچه نامیدیم، الهی

فصل هفتم

در ذکر چند نفر از بزرگان اصحاب حضرت جواد علیه السلام است

اول - ابو جعفر احمد بن محمد بن ابی نصر معروف به بزنطی کوفی

عنه حلیل القدر در مجالس المؤمنین است که در خلاصه مدکور است که و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده و نزد آنحضرت قدر و امر بسیار داشت و اختصاصی به امام به حضرت امام محمد جواد علیه السلام داشت و جمیع حوذه‌اند اصحاب بر تصحیح هر چه او به یاد نموده باشد و اقرار به فقه و اجتهاد او که دوازده سال دویست و بیست و یک بعد از وفات حسن بن علی بن فضال به هشتاد و هفت بافت.

و در محار کسی از حمد مدکور است که گفت: «وری به تفاوت نمود با ابی‌حیی»
محمد بن سنان و عبدالله بن المعیر به عبدالله بن محمد بن خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم و چون به مباحثی بنشینیم پس آنحضرت از آن مباحث می‌فرمودند که ای حمزه بن بشیر! پس شسم و آنحضرت با من به مباحث در آمدند و من نیز از آنحضرت سوال‌ها می‌نمودم و جواب می‌شدم به بیشتر شب گذشت و چون حمزه اسم که نه منزل خود در روم می‌فرمودند که می‌روی به همین جا جواب می‌کنی؟ گفتم: خال من خدای و باد اگر در مانی که بروم می‌روم و اگر می‌فرمائی که ناس در خدمت می‌باشم پس فرمودند که ابی‌حیا جوابی که در وقت شد و مردم در های خانه بسته‌اند و به جواب رفته‌اند آن‌گاه آنحضرت بر خاستند و

به حرم شریف فرستاد و چون مرا گمان شد که آن حضرت به نه خرم در آمدند به سجده افتادم و در سجده گفتم حمد مر حقایق که حجت خو و وارث علوم انبیاء از جمیع ادوار و اصحاب من است در مقام انس و عیای در آورد و هو من است سجده بودم که آن حضرت آمدند و نه بی مبارک خودم منبیه است حمد پس من برخاستم و آن حضرت دست مرا گرفته مالیدند و فرمودند که ای حمزه بدان که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به عبادت صنعتی بی صحتان حق و جوی از بالین او برخاسته به او گفت که ای صنعتی بهار که فتنه کار یکی برادران خود را عیادت می که من بودم و فرموده ام و از خدای بزرگوار شکر این سخن به من گفتند و به حرم شریف مر جفت نمودند.

و بصرا از او روایت نموده که گفت: وقتی که حضرت امام عقی بن موسی الرضا (علیه السلام) به گفته مامون از مدینه می آوردند به جانب بصره بر دنیا و به کوفه فرستادند و من در آن وقت به مدینه بودم پس آن حضرت مصحفی نزد من فرستاد و چون مصحف را بنگشتم در آنجا سوره هم یکن [در] دندم که اطوب و کثر بود از آنچه در میان مردم است و از آنجا چند به حفظ کردم بلکه ده مسأله مولای آن حضرت حد و مصحف از مر گرفته و در مدینه بهار و مهر کرد پس بجه از آن مصحف حفظ کرده بودم بر فراموشی شد و هر چند جهاد کردم که مرا یک کلمه از آن به یاد آید میسر نشد.

دوم - ابو محمد فصل بن شاذان بن خنبل از دی پیشانوری

ثقه خنبل القدر از دهه ۱۰۰ مکین شیعیه و سیح صایقه و بسیار عظیم السان و احقر است و تصیفات است از حضرت ابو ذر (رضی الله عنه) می پذیرد و این را ایست کرده و گفته اند از حضرت ابی بصیر (رضی الله عنه) می روایت کرده و پدرش از اصحاب یونس است و فصل حد و هستند کتاب تصیفات کرده و حضرت ابو محمد عسکری (رضی الله عنه) ده ده و به روایتی من مر به یزید بر حم فرموده و سیح گوید: ای در حد و ذکر کرده و هم نقل کرده حسی که صافی است به روایات علامه و دیگران از روایات صافی مدح جواب فرموده اند و هر (رضی الله عنه) نقل من آن یزید علیه و هر رئیس طائفت حنی الله عنهم جمعند.

در مجالس المؤمنین از کتاب مختار نقل کرده که عبدالله بن طاهر فصل بن شاذان را از پیشانوی حراخ نموده بعد از آنکه او پیش خود طلبه و نقیص که او فرموده که آن

کتب را جهت او نویساند پس فصل روحی مسائل اعتقادی را از توحید و عدل و قیامت و
جهت او بنویسد و جو او به نظر خداوند سید گشت پس قدر کافی چسب می‌چم اهم که اعداد
نور در ناره سفید بچشم پس فصل گشت ایام که در مسند دارم و از عمر برادرم عبدالله گشت
جنر او عمر تیزاری تا گشت به واسطه آنکه عباس از سرورن ببرد کرد و به سبب الفای پر
جواب لطیف که منصفی جو سامد عباسیان بود از دست او حفظ عقیقه خلاصی یافت

و از سهمی پس بختر هادی روی روید موده که گفت در حق عهد مصاحب خود با فصل
من سادان از ششیدم که می‌گفت من خدیجه جمعی از کلام که از پیمن رفیق هاشم محمد بن
ابی عمیر و صفوان بن یحیی و غیر همد و پخته سال دو خطبت اشال بودم و از پس استفاده
می نمودم و هاشم بن الحکم حویر نگذشت یونس بن عبدالرحمن حبیقه او بود در رد
مخالفت و چون یونس و خباب یافت حبیقه او در محالغان سکا که بود و ویم از میال
رفیق و هم حبیقه ایسان (۱) بی.

مؤلف گوید که مکی باب جعفر محمد بن حلی بن عبادی است که از مکتبیین از اصحاب
هشام و بنعبه از سب و کبابی در امامت یوسف و بالجمله حلال فصل پس سادان کثر شد از
نکه ذکر شود در ایام حضرت امام حسن عسکری (ع) در کرد و هم من در امر میسایل
قدیم که خارج از مذهب بود این را در دست نه فاصله یک فرسخ شمس با بقعه و شخصی مرار
و مشهور است و بر روی سنگ قبر او نوشته

هذا قبر النضر بن سادان بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر النضر
عليه السلام زاده الزهراء و نعتها الهراء قدوة الأجيال المكلمين بمسرة الشهداء المتقدمين الشيخ العديم
الحليل النضر بن سادان بن الحليل طاب الله مراد قد وصل بلفظ ربه في سنة ۳۶۰
و در دور سنگ قبر یوسف

قد رجم عليه أبو محمد الحسن العسكري (ع) قال سمع الله النضر ثلاثه دلاء وقال عليه السلام
انصبا عبط أهل حرمان بنكاح النضر وقال محمد بن إبراهيم الورق خرجت إلى الحج فدخلت إلى
مولاي أبي محمد الحسن العسكري و أريت كتاب النضر بن سادان فظهر فيه وتصيغه ورقة ورقة حال
عليه السلام هذا صحيح ينبغي أن يعمل به رجم أنه النضر كنه في سنة ۳۶۱

معنی می‌باشد که در اصحاب حضرت امام و صاحبان و احوال حمزه بن علی بن فضل
معداری از حال فصل پس سادان بر ذکر شد

سوم - بو تمام حبیب بن اوس الطائفی الاعمی

مخافسی [در جهان خود و علامه در خلاصه فرموده که ابو تمام اعمی بود و پیرای اهل بیت
شعر بسیار گفته و حمد بن الحسن نقل کرده که نسخه کهنه‌ای را دیدم که سببه در ایام
ابو تمام یا مرثبه به آن نوشته شده بود و در آن قصیده‌ای بود از ابو تمام که دکم گفته در آن
ایمه (ع) را تا حصرد ابو جعفر جواد (ع) و مجاور از آن حضرت بگردد، بیا که در ایام
از حضرت و وفات کرده و محافظ در کتاب حیوان گفته که حدیث کرد مر ابو تمام و او از
و سانی را قصه بود لکنی

و تالخمه ابو تمام صاحب خمسه ذو حد عشر نخبو یوده در قصاص و یالغاب گوید
چهارده هم از آن جور از عرب در حفظ داشته غیر از قصاید و معانی و او در صناعت شعر
مجتبی صبیح و مرثبه صبیح است و ابراهیم بن جعفر آنکه از اهل علم و معرفت و ادب بود از
اشعار او چیزی حفظ نمی‌کرد چه آنکه از او ششم می‌داشت و گاهی او صبیح و بعض
می‌کرد روزی شخصی چند شعر از شعرا ابو تمام بدو در شب به وی از وی ابراهیم خواست
ابراهیم را خوش آمد و هم به خود را می‌کرد که در شعرا در پیش کتابی بنویسد پس از
آنکه آن اشعار را می‌شنید بعضی گفتند اینها لامیر این اشعار از ابو تمام است ابراهیم چو در این
بسیار هم به خود را گفت که آن صفحه را پاره کند و بسوزد پس عمل او از امر مدبر
پسندیده می‌بود که بو عمل از او صبیح است، چه عاقل باید احاطه کند به از دشمن باشد
یا دوست، از صبیح باشد و شریعت، همانا از امیرالمومنین (ع) و این شده که فرمود **لَنْ تُكْفَى**
صَالَةُ الْمُؤْمِنِ، فَتُحْتَضَكْ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ

و از یزید حمزه حکیم نقل شده که مر از هر چیز صفت بیک او ^۱ حد کم دم حتی از
سگ و گربه و حوک و عراب. گفتند از سگ چه آموختی؟ گفت زلف او. ^۲ صاحب خود و
وفا او را گفت و عراب چه می‌گفت؟ گفت سبب حیران او و حذر او را گفت از حوک
چه گرفتی؟ گفت ^۳ او را در خو اینج خود گفت از گربه چه آموختی؟ گفت ^۴ محس
نعمه و کثرت معنی او در مستند.

و وفات کرد ابو تمام در تمام وانی، به دیوشت و سی و یک در موص و ابو بهر
در حقیقه طوم می بر غیر آن فیه ای به کرد

می کرد که ما گاه دید در سر صبا و گاه در پیشانی جبرئیل رفته می کشید و مثل خورشید می درخشید.
 در شب در گدازش دیده هم اراده ندارد. نه شریفه الّدی جعل لکم من الشجر الا حوضی را
 تلاوت کرد و در فکر هم و رفت و چو به خدای خود برگشت دعای او محتاج به پیش نبود
 چون به او آمدند خیال کردند که علی سر برای ایشان و رفته چون سر نگاه او شدند
 دیدند که پیش آن خواران ندارد و روشنائی آن گاهی حاضری می کشد و گاهی شعبه
 می کشید تا سه دفعه که در آن مرتبه بالکلیه حاضر می شد چو در سر صبا نگاه کردند
 دیدند ابداً آسری او پس و سوختگی یا سیهایی در آن نیست چون خدمت عیسی هادی علیه السلام
 میداد حکایت گفت حضرت مراد صبا که نامش معروف بود که آن بر بوده و آبر به
 و اسب می بود به ما هم نیت و اطاعت به از برای هر و پدران من بوده

و ابراهیم برادر علی میر از اصحاب است و روی شده که او از سقر امام زمان علیه السلام بوده و
 محمد پسر عیسی بن مهران نیز ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است

پنجم - ثقه الاسلام محمد بن ابی عمیر است

اسم بی عمیر رباب بن عیسی و کنیه محمد ابو حمزه است و از موالی ثقیف بن ابی صفره
 است و اصحاب یعدائی و ساکنان مدینه بود و مدتی عظیم المملو و حمیر القدر است و در
 و در محالین و از اصحاب اجماع است و عاقله و خاصه صدیق و ثقیف و حلال او را
 نموده اند و از عید و اوزع مردم بود و او را فصل و افعه از یونس گفته اند و حال نیکه در ثقیف
 یونس از فصل می شناسد و بگفت که من گفت ما ساقی ثقیف جُلّ من سائر الناس کان افعه
 من سائر القریّ رحی الله عنه ولا یباید افعه من یونس بن عبدالرحمن و حقه الله تعالی عنه
 و ابن ابی عمیر در کتبه حضرت کاظم و صاحب و جواد علیه السلام بوده و بود و چهار کتاب
 تصنیف کرده و محبت او از هر سید و مأمور بسیار بوده چه نیکه سالها او حبس کردند
 و در خانه های بسیار داد که مساوات کند هم برای آنکه را همنائی کند حبسه را به شیعیان و
 اسمی سال را بگوید که او سبید عرا می صاحب و وفی او را صاحب نازیانه رده
 که طاقتش تمام شد و نزدیک شد که در مبرد سیطیان را که صدای محمد بن یونس
 بن عبدالرحمن را شنید که گفت یا محمد بن ابی عمیر کذّو موفّقک بنی یدی لله لا حرم اسم سرد

و یاده ارشد هزار دهم صی. مالی به او سپید و مدتی چهار سال در مدینه بماند خواهش
کتابهای او را جمع کرد و در عرقه ای بپا کرد و از دست خفته بود لا جرم پس
ابن عمیر حدیث « حفظ یل می کردید » را نسخه هائی که مردم از روز کتابهای او پیش از
دست شدن نوشته بودند به همین جهت اصحاب ما به مراسیل او عبادت دادند و مراسیل او را
در حکم مسموم گرفته اند و خواهش سعیده و شته بر از روز محسوب

و عَنْ « كُتُبُ الْمُحَقِّقِينَ أَبِي عُمَيْرٍ كُتُبُ وَطَبَسَ وَأَصَابَهُ مِنْ أَلْفِهِ وَالصَّيْقُ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَأُحْدُ كُنْ شَيْءٌ وَكَانَ
نَدَى وَصَاحِبُهُ لَأَمْرُونَ وَذَلِكَ بِمَا حَوَتْ الرُّسُلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقَبَّلَ كُتُبُ أَبِي عُمَيْرٍ قَدَمَ مُخْلِصِ كُتُبِ
الْحَدِيثِ وَكَانَ يُحْفَظُ أَرْبَعِينَ جُلْدًا هَبَاءً مُزَادًا وَذَلِكَ تَوَاحُدَ حَدِيثِهِ مُتَطَبَعَةِ الْآبَاءِ

و هم و دست است که در زمان رسیده سیدی بن شاهک به امر هزار و نود و بیست
چوب را به جهت شیخ او پس او در حبس افتاد ابن ابی عمیر صد و بیست و یک هزار
در هم بداد و خلاصی یافت و وارد شده که ابن ابی عمیر مسموم بوده و صاحب پانصد هزار
در هم بوده

و شیخ صدوق روایت کرده از ابن ابی الویفه از عقی بن ابی رهم از پدرش که گفت: ابن ابی عمیر
برآز بوده از مردی ده هزار درهم طلب داشت پس مالش تمام گسده و هتیه شد پس از
مردی که مدیون او بود خانه ای داشت به ده هزار درهم فروخته و پدرش را به نامی از ابن
ابی عمیر برد و چون به آن خانه او رسید و در آن کوید ابن ابی عمیر بود و آمدند آن مرد بپناه
سلیم او و مرد و گفت: من طلب تو را بردم. ابن ابی عمیر پرسید که از کجا تحصیل این
مال نمودی؟ ای به ارث به تو رسید یا کسی به تو حمیه؟ گفت: هیچ کدام نبوده بلکه خانه ام را
فروخته ام برای هضای دین خود ابن ابی عمیر فرمود حدیث کرده مرا در جمع صحابری از
حضرت صادق (ع) که فرمود لا یُخْرَجُ الرَّحْلُ عَنْ مَسْطَرٍّ رَجَهٍ بِالذَّيْنِ یعنی انسان به جهت دین
برگ خانه خود نمی کند پس فرمود این پوینها و بزرگان مرا حاجت به چوب پونی بدازم و حال
که به حد قسم است که فعلاً محتاج به یک درهم می باشم و از این پوینها یک درهم قبول
خواهم نمود

از فصل پن سنان روایت شده که وقتی داخل عراق کردم متحصی دیدم که با رفیق
عنایب می کرد و می گفت تو مردی می باشی صاحب عیال و محتاجی به کسب و کار و با
این حال سجد طو لای به جا می وی و من می روم به مسجد طو سجد چشمال تو بایست
نمود و از کار پیغمبر و از بن نحو عنایب در صبح او بسیار نگفت: حر الامر شمس بوی

نگفت که چنه بسیار عبادت کردی و ای بنو، اگر بنا بود طول سجده عبادت کوری سودایه این
ابن عمیر، رضی الله عنه تأیید شده باشد چنه او بعد از ساله هجرت سر نه سجده شکر می‌گذاشت و
وقت روال سر از سجده برمی‌داشت.

و بیخ‌کشی واجب کرده که فصل بین سادات نه بر د این ابن عمیر مد و او د. سجده بود
سجده را بسیار طول داد چون سر از سجده برداشت و طول سجده او را مدکوی ساختند.
گفت اگر سجده جمیل من در ح. امی دید بد سجده هر طوین می‌نمودند و گفت روزی به
بر د جمیل رفتم و او سجده و بسیار طول داد چون سر برداشت می‌گفتم که سجده را طو
داد بد گفت اگر طوین سجده معروف بن خزنود. می‌دید سجده هر سه می‌نمودی، او
ملاحظه بین دو چیز معلوم می‌شود که اس ابن عمیر به طوین سجده که عبادت حضور و مسند
عبادت و افرات حالات شده است به بر. پر و رنگار و اشد اعمال. ابیسی است معروف و
محل به چه بوده و این ابن عمیر در این عمل اشته کرده بود به امام مان خود حاضر با هم سو
من جعفر علیه السلام کان خلیف التحدی تطوین و الذموی العریه و فاجاه الکبره
والکثر اعاب التکینه چنانچه فقه و حدیث و علم و خلاق او از برگزیده این خانواده بود

هر بوی که از مشک و مرچل شنوی او دولت از زلف چو مسیل شنوی

ششم - محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری

کنایات علماء در باب او مختلف است عاید اختلاف حتی از شخص و حد شیخ مفید رحمه الله
او در ارشاد از خواص و تفاوت حضرت با کظم علیه السلام و از عل و ع. فقه و عدم از شیعه
حضرت با توجه و در رساله دیگر خود او «مطالع» جمع ده. ر شیخ الطایفه در فهرست و
رجال او در ضعیف جمع ده و در کتاب غیب در ذکر ممدو حیر از خواص ائمه علیهم السلام و ابعاد
مموده چنانچه فرموده ده. از ممدو حیر حضرتان بن غیر است با مکه فرموده ده. جمله
رسال است [] بنا به. و پی که ابو طالب غمی عل فرموده که گفت با حق سلم بر حضرت
جواد علیه السلام در آخر عمر من شنیدم که فرمود خر دهد حداد بد صفوان بن بحیر و محمد بن
سناد و کم ناس دم و سمد بن سمد. از من جم ای خبر پس به تحقیق که وف کرده از مری
من

و پیر شیخ فرموده. و از محمد بن سنان پس به درستی که. و پیا شده از علی بن حسین

بن داد که گفت سیدم که حضرت جوادی (ع) ذکر فرمود محمد بن سنان و به خبر و فرمود
 حَسْبُ اللَّهِ عَنْهُ بِرَحْمَتِي عَنْهُ فَإِنَّهُ وَمَا خَالَفَ ابْنِ قَطٍّ

و به الله علامه روح الله سبحان در خلاصه آن او وقت فرموده و در مصنف فرموده حدیث
 رَجُلَانِ الْعَمَلِ يَرَوْنِي مَحْمُودَيْنِ بَعْدِي

و سید طاهر (ع) در **فلاح السائل** فرموده: سیدم را کسی که ۹۰ می کرد طعن بر
 محمد بن سنان ۱۱ و شدید او واقف شده مگر بر طعن او و مطلق نگشته بر ترکیه و شانی که بر
 نری او می و همچنین احمال ۱۲ د بیست در طعنش پس ذکر فرموده مباحث او و آنکه
 معجزه حضرت جوادی (ع) در او ظاهر شده که او تأیید بوده و صریح کرده آن حضرت جسم او
 را نه او رد شد چنانکه در فصل معجزات حضرت جوادی (ع) خبرش مذکور شد و هم و بیست
 نقل کرده که إِنَّهُ كَانَ مُتَشَفِّعاً عَنِّي

و بانجمنه بر محمد بن سنان علامه کلام سید داده اند هر که طائب می رجوع نماید
 به رحمت کبیر و نوریه و رجال سب مثل علامه بحر العلوم و خدمه مستدرک سیح مرحوم، همه
 بر مختصر مقام با سب گویند که بعضی از عارفان بقول عابد کتاب الله صاحب برای
 استعلام حال محمد بن سنان این به به بصر می شد که یَقُولُ اللَّهُ مِنْ عِبَادَةِ الْقُلَّةِ

و سب محمد بن سنان در حق الله می گویند و می شود به ظاهر موسی و عمر بن الحمو که بر
 کربلا شهید شده به بین رحمت محمد بن الحسین بن سنان بن عبد الله بن اهر و در ترجمه اهر
 به آن اشارت رفته مجله او ۱ و در میان او لادن و احمد محمد حسنه ای از او بان استادی
 می باشد او جمله ابو عیسی محمد بن محمد بن محمد بن سنان ۱۳ که از مشایخ شیخ صدوق

سب

باب دوازدهم



در تریخ امام عاشور و بدر ناهر
ابوالحسن الثالث مولانا الهادی
امام علی نقی صلوات الله علیه

و در آن چند فصل است

فصل اول

در تاریخ ولادت و اسم و کنیت آن حضرت است

اشهر در ولادت آن حضرت آن است که دو سیمه دبیجه سه دوپست و ذوالعده ۲۲ در حوالی مدینه در عوصی که آن حضرت گویند آن بر گه از دنیا به سر خود روش فرموده و لکن به روایت ابن عباس و ادب آن حضرت هر دو هم رحمتا یحیی و افح شده و الله معظمه جنبه اثر سقانه صریحه است و معروف است به سیده و در حنات الحیود است که آن محتره همیشه بر ریه سبی داسی و در رعد و غوغا می و ماند نقاشی و در ذکر التظیم است که کیه آن محتره مالفصر بوده و محمدی هرج و عیم من مهر بار روایت کرده اند از حضرت هادی علیه السلام که فرمود مادرم عارفه سه عقی می + و از اهل بهشت است نزدیک نبی سرور و او سلطان سرکش و نمی رسد به او مگر جبار عید و خداوند آنگهان و خافه است + تحلف می کند از اوقات هدیه بین و جبالحب

اسم سریف آن جناب علی بود و کنیت ابوالحسن و خو حضرت امام موسی و امام رضا علیه السلام را نیز ابوالحسن می گفتند از جهت معییر آن جناب ابوالحسن الثالث می گویند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام ابوالحسن الثانی و گاهی هم مکان ثالث ماضی یا هادی عسکری ذکر می کند چنانچه اهل حدیث می دانند و مشهور ترین القاب آن حضرت تقی و هادی است و گاهی آن حضرت را معصوم و مرفعی و عالم و فیه و باصح و امین و مؤمن و طیب و سرکل می گفتند و لکن لقب اخیر آن حضرت معصوم می گرد و اصحاب خود

فرموده بود از این راه عم اص کسبیده جهت آنکه شعب حبشه به کل علی الله بود در امان. و جنوب را حجاب و فراموشی امام حسن علیه السلام در سامره شکنی فرمودند در محله ای که عسکری نام داشت از این جهت این هر دو بزرگوار بسبب به آن مکان داده و عسکری می گشتند و در سماءین حصصت گفته اند که آن حجاب متوسط العاصیه و مرطوب بود و روی سرخ و سفید و گونه های اندک برآمده و چشمهای فرح و اندوههای گساده و چهره درگشا داشت و مکر بگیر را حجاب الله روی و هر عشق من حلیه یوده و انگسری علیه السلام است که بهسی به بود. جَفْظُ الْقَهْوَةِ مِنْ جِلَایِ الْقَهْوَةِ

سیدیه طایفه و این کرده از حجاب عبدالعظیم حسنی که حجب با امام محمد غنی علیه السلام به حریره برای پسر من حصص با امام علی علیه السلام داشت در وقتی که آن حصص در دزد بود و در گهواره های دشت و غویید می کرد با حصص را به این معنید و امر می کرد اصحاب خود به آن حریره پس است بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم ربّ الملائکة و الروح . الفیه و تمام . در مهج الذ صواب است و بسبب آن حصص را . سبحان من هو دائم لا یسهر سبحان من هو قائم لا یلهو سبحان من هو عی لا یتغیر سبحان الله و بحمده .

فصل دوم

در بیان مختصری از فضائل و مناقب و مکارم اخلاق حضرت امام علی نقی علیه السلام است

و گفته می شود به چند خبر

اول - آوردن آب گرم از غار عیب بری و صوری آن حضرت]

شیخ طوسی از کافور خادم و این کرده که گفت: حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود به من که هلال سطر در جلا محل بگذاز که من وضو بگیرم آن را برای بیمار و فرستاد مرا پس حاجتی و فرمود چو برگسی سطر بگذار که بهیابا باشد برای و فنی که من خواهم داده شود پس آن حضرت بر فراختن آن خواب کند و من فراموش کردم که فرمایند حضرت به عمل و روزه آن سبب شب سردی بود پس یکوی صاف منصب شدم که آن حضرت بر حاسنه برای معاف و یاد دادم که من سطر بار گذاشتم در آن محلی که فرموده بود پس از حدی خود دور ردم از بر ملاصت آن حضرت و من آنم بودم از جهت آنکه آن حضرت به عیب و مشقت خواهد افتاد ای تحصیل سطر ب ناگاه مرید کرد ای عصب که من گفتم آنرا که چه عدد و رقم؟ بگویم فراموش کردم چنین کاری را و چاره ای ندیدم از چنانکه آن حضرت پس قسم به خدایش به حال رعیت و مرض فرمود: وای بر من و بدبختی و رسم

حضور را رساند و با واقف گردیدم که حضرت ابوالحسن علیه السلام وارد شد. تمامی مردم برای او پیاده شدند تا آنکه حضور داخل خانه شد پس بعضی از آن جماعت به بعضی دیگر گفتند که ما چه پیاده سویم بری بی سر؟ او از مشرفین پیشتر آمد و به سستی یادتر ایستاد به حدی سوگند که بری او پیاده بخوابیم شد. ابو هاشم جعفری گفت: نه خدا سوگند که وقتی او را ببینید برای او پیاده خواهید شد در حالی که خوار باشید پس منی نگذشت که حضرت سر برآورد و چون نظر ایشان بر حضرت افتاد تمامی برای او پیاده شدند ابو هاشم به ایشان فرمود: یا شما نگفید که ما پیاده نمی سویم برای او؟ چگونه شد که پیاده شدید؟ گفتند: نه خدا سوگند که توانستیم خود داری کنیم نانی حیای پیاده ندیدیم.

چهارم - [پاسخ به سؤالات]

شیخ یوسف بن حاتم مامی در *دو النظم* و *مربوطی در تر العصور* از شیخ خطیب نقل کرده است که محمد بن یحیی که گفت: «ری یحیی بن اکثم در مجلس و اثبات دلیله خبیعه عباسی سوال کرد در وقتی که قهقهه حاضر بودند که کی برائید سر آدم و هنگامی که حج کرد؟ تمامی مردم از جواب عاجز ماندند و آنی گفت: حاضر می کنم کسی که جواب این سوال بگوید پس فرستاده سوزی حضرت ابی هادی علیه السلام و از احباب حاضر کرد. پرسید که ابی الحسن حاضر شده ما را که کی برائید سر آدم را؟ وقتی که حج گرامس؟ فرمود: سوال می کنم از سوزی امیرالمومنین که مرا این سوال عمر بنان گفت قسم می دهم سو را که جواب بگوئو فرمود: الحال که حبس می کنی پس نه مرستی که پدرم خبر فادهم از حدم از پدر من از حدش که رسول خدا ﷺ فرمود که بری تراستید سر ام جبریل عمو من یافو بر از سبب و رویه سر آدم مانید موهایی سرش بخت و نه هر خاکه و سبب با آخر برسید بجا حرم گردید.

پنجم - خودی بخشش و یشاران حضرت

شیخ ارپینی روایت کرده که حضرت ابی هادی علیه السلام روی از سر من برای من قریه ی بیرون قریه ای مهمی که بی داده بود برای آن حضرت سه پس مردی از عربیه به طلب آن حضرت به سر من آئی می گفتند و وی که حضرت به قریه رفته در غربت به قصد آن حضرت به

نفریه رفاه چون به خدمت آن جناب سید حبیب‌الدین او را به سید چه حاجت داری؟ گفت
من مردی می‌باشم از غریب‌های کوفه از همسکیر نه و لای خدمت حضرت امیرالمومنین علیه
السلام رسیده ام و بی سنگین که سنگین کرده ام حمل می‌کنم و مدیدم کسی را که نصیب کند
مهر من حضرت فرمود خوشامد و ساد باس پس امام را آورد آورد پس چه به صبح
گودید که حصص سابه آن مرد فرمود که من حاجتی به تو ندارم و تو را به جدا که خلاف حاجت من
باشی اعرابی گفت: مخالف می‌کنم پس نوشت: با حضرت و رفیق به خدمت خود و اشراف
کردار را که به با حضرت است که به عربی هد مالی او تعیین کرده بود در آن ورده و
اماره آن به هدیه بود که رساند بر پا دارایی که او دانست و فرمود که بگیر این خط را پس در
وقت که سیدیم به سر من رای بیارم من تر و فنی که مردم من جماعتی از مردم مسند و مطالبه
کم تر و خود را: هر ۹ درسی که بر من در مظالمه و تورد به حقا که خلاف این نکمی با
عرب گفت: چنین کنم، و گرفت خط را پس و فنی که حضرت به سر من رای و سید و حاضر
سید بود آن حضرت به جماعت بسیاری از اصحاب حقه و غیر ایشان، آن مرد مد و آن خط را
بیاورد و مطالبه کرد و به همان بعد که حضرت او را وصیت فرموده بود و عتار کرد
حضرت به نه نومی و ملازم با او نکند و عد و خواهی نمود و وعده داد که وها خواهیم کرد
تو را خوشدل خواهیم ساخت این خبر به مؤذن سید امر کرد که سی خرد در هم به سوی
حضرت حمل کند چون آن پوچ به حضرت رسید گذاشت با آن مرد آمد فرمود اجر
ماله را بگیر و دس خود را که منافع را خرج مثل و عیال خود کن و ما را معذور در
عرب گفت: یا رسول الله به خدا سوگند که روی من در کمتر از ثلاثین مال بود و یکی
الله عظمی خیر یعمل رسالتی و گرفت آن مال او رفت

مؤلف گوید: این حدیث از آن حضرت شایسته است به آنچه که از جناب حضرت علیه السلام روایت
شده و آن را ابی جری است که دینمی در اعلام اندی نقل کرده: از اسی عامه که حضرت
رسول الله فرمود به اصحاب خود: یا جری دهم سحر را حضرت؟ گفت: ای یا رسول الله
فرمود و فنی راه می‌رفت در بازاری از بازار های سی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی را او افتاد

این حدیث ساری از حدیث به خاطر این است که معصومین علیه السلام رفته ی که به دیگران می‌دادند و فانی بر
خود به حساب می‌وردند چنانکه در حضرت صلاحی و ابی اسد اعینه الیهار ۶۶۹/۷ این گونه می‌فرمود: یا جری ساری
گذاشتگار هم بوده مانند حضرت یونس که دستور داد سینه در بار برادرش بنیامین گذاشتند می‌باید به مردم می‌دادی و
بزه خود نگاه داشت و از سب دیگر برادرانش حفظ کرد و همی کار سب داد که نوند به پهلای زید و دی و اسلامی گوید
و عائد به هم بازده آن از آنست که برهاند ۶۶۶/۷

پس گفت: صدق کن بر من. خداوند بزرگوار دهد در من حضرت گفت: یمن او را در من خداوند.
هر چه خدای تعالی بفرمود می شود در من چیزی نیست که به من دهم مسکین گفت قسم
می دهم به وجه خدا که صدق کنی بر من که من می بینم چیزی را در حصاره تو و امید دارم خیر
را در تو حضرت گفت: یمن او را در من خداوند به ده سی که سوال کردی از من به وسیله
مردی بزرگ نیست در من چیزی که ندادم را به تو مگر اینکه بگیری من و بفرموش
مسکین گفت چگونه راست می آید. یزید؟ حضرت گفت سخن حق می گویم به تو به ده سی که
سوال کردی از من به اموی بزرگوار سوال کردی از من به وجه و دست من پس بفرموش مرا. پس او
پس انداخت به سمت بازار و به چهار صد در هم فروخت.

پس مدتی در پیش مشیری ماند که او را به کاری واهی دانست پس حضرت گفت تو مرا
خریدی به جهت خفتن کردن پس به کاری من فرمان ده گفت: من حاضر دارم که تو را به
رحمت اندازم. بزرگوار تو پیری و بزرگ گفت به تعبیر خواهی انداخت (یعنی هر چه بگوئی
عذر من از من گفته پس بفرموش پس مسکین را سوار کن و کعبه از شش نفر در یک روز
می توانست آنها را ببرد پس بر حاکم در میان ساعت آن مسکین را ببرد پس آن
مرد گفت احبب را بفرموش کار بخند کردی و طاعت و روزه چیزی که خداوند طاعت ندانست

پس برای آن مرد سهری روی داد پس به حضرت گفت گمان می کنم سخن من پس هم
پس جانشین من باش پیری من و بگو جائز نیستی که من حاضر دارم که تو را به مسکین
اندازم. گفت: به مشیت نمی اندازی مرد گفت: پیری حشمت بر من تا بزرگم. پس آن
مرد به سهر رفت و برگشت و حضرت برای او پناهی محکم می کرد پس آن مرد به او گفت: از
تو سوال می کنم به وجه خدا که حشمت تو چیست و کار تو چیست؟ حضرت فرمود
سوال کردی از من به امر عظمی به وجه خداوند عز و جل و وجه خداوند من در بدستی
انداخته بنگاه به تو خبر دهم. من آن حضورم که شبده ای، مسکین از من سوال کرد چیزی
به تو در من نه او دهم پس سوال کرد از من به وجه خداوند عز و جل، پس خود را در غایت
بدستی او در آورد و من فروخت و به تو خبر دهم هر کس که از او سوال کند به وجه خداوند
عز و جل پس رد کند سائل او حال اینکه قادر است بر آن می بیند روز قیامت راست در
روی او پرمب و گوشت و خون استخوان که مضطرب است و حرکت نمی کند مرد
گفت: تو را به مشیت اندازم و مسکین فرمود که باکی نداشته باش بنگاه دانی من و
خداوند کردی گفت: پدر و مادرم خدای تو حکم کن در حق و مال من آنچه خداوند بفرستد

مکشود بموده یعنی در اینجا باس و مریجه خواهی شکم با و ر محار کسم هر جا که
خواهی بروی، هر مود مر که ب عبادت کم خداوند چنین کرد پس حصر فرمود
حمد هر خدائی را که مرود و بدگئی انداخت آن گاه مرا بجات داد

ششم - [ارائه لشکر ملانکه به حلیفه عباسی]

غصب را از مدی روایت کرده که من کل با و ائق یا یکی دیگر از خدعه امر کرد عسک خود را
که بود هر از بودند و انرا که که در سر من رآی بودند که هر کدام بویه اسب خود را از گل سرخ
بر کنند و در میان بیابان و صبیعی در موضعی روی هم بریزند ایسان چنین کردند نه می نه که
بر رگی شد و اسم او بن معالی نهادند از گاه مالای او رفت و حصر - امام علی علیه السلام
بیر به بخت ظفیر و غصب صفا ایچا خواستم مشاهده کنی لشکرهای مرا و امر کردند ب
شکر بال را که باز آمد و اسب خود حاضر باشند و عرض آن بود که من ک و اقتدار خود
را بعد از آنکه از حصر یا یکی شل بیست او را ده حروج بر او حاجت حصر را هم مود
می خواهی من نیز شکر خود بر تو ظاهر کنم؟ گفت بنی پس حصر را ع کردند و هر مود
نگاه کن چون ظم کرد دید ما بر آسمان و میان مشرق و مغرب بر است ملانکه و تمام
شاکلی السلاح بودند خله چون چنین دید او عشی حاضر شد چون به هوش آمد
حصر را فرمود ما به دیبای شما کارن نداریم ما مسعود نه ام آحرف می یانیم بر نه باکی
مباشد از بجه گدا کرده ای یعنی گداست از است که نه به حروج می خواهم بکنیم از
این خیال راحت باش ما این اراده را نداریم.

هفتم - [پاسخ از مسائل پیر سیده]

صیغ علومی و دجگم ان و یب کر عابد از اسحاق بن عبدالله عسکری عرضی که گفت
اختلاف شد ما بن یق و مود ما بیم در میان چهار و ر که مسجده است رو و گم من آن در
سال بر موز موده و رفتند خدمت حصر را علی علیه السلام و بر آن هنگام آن حصر را در
ضریه معیم بود پدس از آنکه نه سر من رآی رود پس از آنکه بساز خدمت از جدا رسیدند
آن حصر را فرمود بعد از آنکه از من سوال کنند در انامی که در سال رو را اش مسجده است ؟

گفتند: بی ما بیاییدیم مگر برای تحقیر پس مطلب فرمود: چهار روز یکی همدیگر
بیچ الاذل است و آن روزی است که رسول خدا ﷺ در آن میفرموده و دیگر در آن
و هضم حب است و وی است که معروف شده در آن روز رسول خدا ﷺ و موسم
روز بیست و پنجم دی الفجده است و آن روز است که در آن روز پیران همدیگر است
چهارم روز هجدهم ذی حجه است و روز عید است

هشتم - [پاره ای از فضائل]

قطب اهلی گفته که در حضرت عیسی بن محمد هادی علیه السلام جمع شده بود افعال انما است
و کامل شده بود در آن حضرت فضل و علم و خصال خیر و تمامی اخلاق آن حضرت حدیثی
از عبادت بود مانند اخلاق پدران بر گوارش و سب که داخل می شد و می کرد به قیبه و
معدن به عبادت می گشت و سعی از عبادت می ایستاد و بر در عاریت جنبه ای به داز
بشم و سجاده اش بر حصیر و بود و گزیده ذکر کنیم محاسن فضائل آن حساب و کتاب جلالتی
می شود

صاحب بحار الخیرود گفته که آن حضرت با وسط الفجده بود و روی مبارکش سرخ و سفید و
جسمهایش فراخ و ابروهایش گسسته و چهره اش رنگارنگ هر که عمیق بودی بر وی مبارک
نگی یستی عمیق بر وی مدتی و محبوبه القلوب و صاحب هیبت بودی هر چند به سوی
بر حورری حق بودی و پیوسته با مبارکش در رسم و ذکر حد بودی در راه نفس
گامی اگر کوچک گذارده باشد در نفس بر آن حضرت نشوای بودی و کمر در آفرینش یاری مبارکش
عرف کردی

فصل سوم

در دلائل و معجزات حضرت امام علی نقی علیه السلام است

و گفتا می بینم بهر گز چند خبر

اول - [یونس نقاش و نگین انگشتر]

در امامی ابن الشیخ از مصوری و کافور خادم مروی است که در سفر من رای حضرت
عسادی علیه السلام همسایه ای داشت که از او - نقاش می گفتند و بیشتر اوقات خدمت
ایشان حضرت می رسید و با حجام خدمت می نمود بیکه بر او دهنده خدمت ایشان جناب در
حالی که می برد و عرض کرد ای سید من وصیت می کنم که اهل بیت من خوب کار
کنی حضرت فرمود مگر چه خبر است؟ بسم می کرد عرض کرد که موسی بن یعقوب یک
نگینی به من داد که آن را بفش کنم و آن نگین از حنایی قبیله داشتند من چون خواستم آن
نگین را بفش کنم شکست و دو قسمت شد و در وعده فرستاد و موسی بن یعقوب را من هزار
باریانه می دادم تا خود حد کسب حضرت فرمود بنگ مروی به من خود را فرود بسود همای
چیزی بخوابی دیدم مگر خوبی رو دیگر صحنه گاهی خدمت با حضرت ما رسید عرض کرد
بیک موسی به جهت نگین مده است فرمود برو برو او بخوابی دهد خبر خیر و خوبی
مرد دیگر ناله گفت که الحال من بد او را چه یگویم؟ حضرت فرمود تو برو برو او را و گم
کن چه به تو می گوید همانا خبر خوبی خیر دیگر بخواند بود مرد نقاش رفت و بعد از مانی

خندان بر گشت و عرض کرد ای سید من، خوب رفتم برده‌ام سی هزار گوسفند جو او بی من در باب آن بگین با هم مختاصم کردند یا نه؟ می‌مود که اور دو نصف کنی تا دو بگین مود که سرع و مختاصمه بهای طرف مود؟ حضرت جو این بشنید حداد را حمد کرد و فرمود چه خبر جواب او گفتی؟ گفت گفتم، هر مطلب بدید فکر و داند امر آن حکم حکم ب فرمود جواب جواب گفتمی

دوم - [خبر از نیت ابو هاشم جعفری]

سخ صدوق در امالی را ابو هاشم جعفری + یاب کرده که گفت و من فقر و فاقه بر من شدت کرد، حداد حکم امام علی (ع) شمر خیابان مسلم پس مرا آن داد پس چو ششم فرمود ابو هاشم، کدام معنهای حداد که به او عطا کرده می‌بویس از و شک آن کنی؟ ابو هاشم گفت بدانم چه جواب گویم، پس خود به حضور آمد کرد و فرمود یحیی را وری ده کرد پس حرام کرده به سبب آمدن تو بر دیش و وری کرد تو را عاقبت از غلام کرد تو را بر طاعت و وری کرد تو را مخالفت پس حفظ کرد تو را از ریختن آب و سدی ابو هاشم من ابتدا کردم و به یزید کعبه به جهنم مکه گمار کردم که تو اراده کرده‌ای که شکایت کنی مرد من از آنکه یا تو این همه انعام کرده، و امر کردم که حداد دینار را بر سرخ به تو دهند، بگین آری

مؤلف گوید که از این حداد شمر یاب استفاده مود که یحیی از افضل بحکم الهیه است و چنین است، زیرا که قول سعد بن حماد عمال موطن به ر است. و در محمد یاب دهم یحیی است. یاب بر طرف پرهیزه الایمان و الله من عظم نعم. قل الله سبحانه و تعالی ان یثبت الایمان فی قلوب و یظهر الدین ان من دیننا

و بعد از یحیی نعمت عاقبت است قل الله تعالی العاقبه عاقبه الدنیا و الاخره و به شده که حبيب حضرت را به ر بفرستاد؟ عمر صل شد که گفتم بر یک کردم شب حداد را چه از حداد بد جو یحیی است؟ فرمود عاقبت

و بعد از عاقبت نعمت یحیی است روایت شده در ذیل آیه سم یحیی من عمل صالحاً من ذکر او انی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبه که ظاهر معنی آن این است که هر که بکند عمل صالح

یعنی اگر کار شایسته از مرد یار و او موافق باشد آنچه عمل بدوین ایمان مستحقان چه ندارد پس اله او زندگی دهیم در دنیا زندگی خوشه سؤال میسر از محضوم که ابر حیات طیبه که زندگی خوش باشد چیست؟ فرمود قناعت است.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود هیچ مائی باغیر بسا از عبادت به چیز مو خود

عبر گویند که **«باید در قناعت بسیار است و مقام گنجایش هم ندارد نقل شده که به حکمی گفته دیدی بوجیری که از خلافت بهر رسیده؟ گفته امر قناعت است و به همین ملاحظه است کلام بعض حکماء که گفته است بعد از آنکه خبر من استغناک به گفته شده که دیو حائس کلبی که یکی از اصحابین حکماء بوده بود، مردی منشیع و اهد بوده و چیزی اندوخته نکرده بود و مالائی برای خود دوست نداده بود و حتی اسکندر او را به محصور خود دعوت نکرده و آن حکم را سو اسکندر فرمود که بگو به اسکندر از چیز که بر جمع کرده از مدینه به روم همسان چیز هر بار دانه از آمدن به روم بچه در جمع کرده مستطاب در عبادت و آنچه هر باز داشته باشد هر است»**

وَلَقَدْ اجْتَدَى مِنْ قَالٍ

وَجَدْتُ الْبَغَاةَ أَهْلَ الْبَيْتِ	وَصِرْتُ بِأَهْلِهَا مَمْلُوكٌ
فَلَا ذِمَّةَ لِي عَلَى بَابِهِ	وَلَا ذِمَّةَ لِي عَلَى بَابِهِ
وَجِئْتُ مُرْتَابًا بِأَهْلِ بَيْتِهِ	أَتَرْتُمُنِي أَمَّا بَيْتُهُ أَلَمْ يَكُنْ

وَنَزَلْنَا فِي الْفَتْحِ الْأَرْضَ بَارِعًا

بَسَبْتُ بِأَهْلِهِ سَبَّ الْجَنَّةِ	وَصِرْتُ أَمْسَى مَسْبُوحٌ أَلَمْ يَكُنْ
لَيْسَ لِي أَلَمْ يَكُنْ مُتَابِعًا	أَلَمْ يَكُنْ لِي أَلَمْ يَكُنْ مُتَابِعًا
أَدَاؤُهُ لِي بِسَبِّ الْقَوْمِ	بَسَبْتُ عَلَى الْقَوْمِ بِأَهْلِهِ
مَا لِي تَغْتَابُ عَلَى مُعَدِّمٍ	وَلَا تَضَعُ لِي أَلَمْ يَكُنْ

بی بازوی او از یک چیز بهتر است از بی بازویی که به وسیله چیز به دست آوری

۱ گنجائی کنم تو	دهم آنکه بر در جناح بسا
۲ قناعت بخیزم که در عالم	گنجائی به قناعت بسا

سوم - [تعمیم ریه های گوناگون در راه اعجاز]

این شهر شون و لطف اویدی در ابوهاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت امام علی (ع) شرفیاب شدم پس با من به ریان هندی نکم کرد. من سوار شدم در سب جوات دهم و د. برد آن حضرت را گواه ای سوزد میم از سنگریزه پس یکی از سنگریزه ها را برداشت و میکید پس برد من افکند من او در دهان خود گذاشتم و به خدا سوگند که از خدمت آن جناب برنخاستم مگر آنکه نکم می کردم به همداد و سه ریان که او را با ریان های باشد

چهارم - [استحابت دعای حضرت درباره ابوهاشم]

و نیز از ابوهاشم جعفری روایت شده که گفت: میکید کردم به سوزن مولای خود حضرت امام علی (ع) نقی هادی (ع) که جو از خدمت آن حضرت از میر می ری مرخص می شوم و به بعداد می روم سوزن ملافت آن حضرت را پدید می کنم و مرا مرکوبی بیست و سوزی پس دانو که دارم و آن هم صعب دارد و از آن حضرت خواستم که دعائی کند برای قوت مر برای ریان من حضرت فرمود قواک الله یا ابوهاشم و موی پرده نک و خدا او را شرب دهد و خوب دهد یا بوی بو او. پس از دعای آن حضرت چنان بود که ابوهاشم نثار فجر در بعداد می گم است و مر یا بوی خود سوار می گشت و آن همه مسافت مابین بعداد و سامره را طی می کرد و وقت روال همان روز در به سامره می رسید و اگر می خواست بوی گشت همان روز به بعداد و پس از دلائل عجیبه بود که مشاهده می گشت

پنجم - [خبر از خرابی سواره]

در امالی شبح طوسی از حضرت امام علی (ع) روایت شده که فرمود: مردم به سوزن می ای از بوی گشت و اگر بپزد سوم میر از روی گشت خد اهد بود راوی گفت برای چه ای سینه من؟ فرمود به جهت خرابی هوای او و گوار بودن آب آن و خب در د در آن

هفتم - [قصه ریش کذب و رفتن حضرت به نزد شیران]

و بپوشید و اویدی بر کمر ده رویی که مصلحتش آن است که تو ایام موکل می دهی کرد
 که من ریش حضرت فاطمه را هر روز می یافتم موکل گفت که از زمان ریش تابه حال سالها
 گذشته و تو جوانی! گفت: سول خدا (ص) دست بر سر من کشید و دعا کرد که در هر چهل
 سال جوانی من عود کند موکل مسایح آن ابو طالب و اولاد عباس و هر شش طلبید همه
 گفست او دروغ می گوید، پس در فلان سال وفات کرده آن گفت بشان دروغ می گویند
 من از مردم پنهان بودم کسی از حال من مطلع نبود ناالحال که ظاهر مردم منوکر قسم خورد
 که بعد از روی حجب و دین ادعای او باطل کند و ریش گفتند بفرست این الرضا احدی
 کند شاد او از روی حجب، کلام این را داخل کند موکل از حضرت راضی و حجاب
 روی گفت حضرت فرمود دروغ می گوید، پس در فلان سال وفات کرد گفت این را
 گفت حجبی بر بطلان فون او نباشد کن فرمود حجب بر بطلان قول او بلکه گوشه فرودان
 فاطمه بر درندگان حرام است او را فرست نزد شیران اگر راست می گوید شیران را
 رمی خورند موکل این را روی گفت چه می گوئی؟ گفت می خواهد مرا به پیش مسب بکشد
 حضرت فرمود ای حاجت خانی از اولاد فاطمه می باشد هر کدام که خواهی بفرست تا بر
 مطلب معلوم تو شود

روای گفت صورتهای جمیع در این وقت تغییر یافت، بعضی گفتند چتر حواله بر
 دیگری می کند و خود من نمی رود؟ موکل گفت یا ابوالحجر چرا خود به نزد نه می روی؟
 فرمود من نوسن، اگر خواهی من به مسماع می روم، موکل بر مطلب را عیب دانست
 گفت خود شما بر مسماع بروید پس بر دانی نهادند و حضرت داخل شد و مکان مسماع و در
 اینجا مسب سیران خشم آن حضرت مدد و از بی خصوصیت خود در جلو
 حضرت بر زمین می نهادند آن حضرت دست بر سریشان می مالد و امر کرد که کنار رود
 تمام به کناری رفتند و طاعت احباب می نمودند و به موکل گفت پس که از روی
 صواب نیست، احباب را روزه بدهند مردم این مطلب را از او مشاهده نکرد پس از احباب
 و طلبیدند، همین که آن حضرت پا بر دریا نهاد شیران دور آن حضرت جمع شدند و خود را
 بر جامه حضرت می مالیدند حضرت ساره کرد که برگردند، رگشست پس حضرت بالا
 آمد و فرمود هر کس گمان می کند که اولاد فاطمه است بر سر درین مجلس بشیوید پس وقت
 آن را گفت که من ادعای باطل کردم و من دهر فلان مردم و فرمود هر دایم شد که این

جداغه کنم موقوف گشت: او را بیفکند بر دسیران ما او را بقرن صادر موقوف شعاع بود
نموده موقوف او را بحشید

هشتم - [چند خبر غیبی]

سیخ مفید و عیوه از خیران لمباحتی روایت کرده‌اند که گفت: وارد مدینه شدم و خدمت
حضرت امام علی (ع) رفتم و گفتم: حضرت با من بی‌سینه که و تن بی‌گونه بود حالت؟
گفتم در عجب بود و من ده روز است که از برد او امدم. فرمود: این مدینه می‌گردید او مرده
است. عرض کردم من از همه مردم عهدم که او را دیگر است و اطلاعات به حال او بیستم است
فرمود: إِنَّ النَّاسَ يَتَمَنَّوْنَ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ. یعنی مردم می‌گویند که و حق مرده است. چو این کلام
فرمود دانستم که از مردم خود را داده ام مرده. پس فرمود که حقیقت چه کرد؟ عرض کردم: نه
بدرین حال در میان محبوس بود فرمود: هبنا او حیثه حواف بود پس فرمود این زمان
چه می‌کرد؟ گفتم: امر مردم به دست او بود و امر ایم او بود فرمود: راست او بر او سوم
خواهد بود. پس معذرتی ساخت شد این شخص به و بعد فرمود: نیست چیزی از اجراء مقامیر الله و
حکام الهی ای خیران، بدان که واثق بود و معتبر می‌کند به حای او شک و این ذات کسه گشت
عرض کردم: کنی واقع شد این و طبع و ادب شوم؟ فرمود: بعد از بیرون حد او روشن.

مؤلف گوید: و این شایع بن معنم حقیقه بهم پی عباس است و جعفر موقوف سران
او است که بعد از او حلیقه شد و این یاب محمد بن عبدالمک کان صاحب سور معروف
است که در ایام معنم و واثق به امر و ارب اسعالم است و چون موقوف حلیقه شد او را
بکشت چنانکه در باب معنم است حضرت جواد (ع) به آن اشاره کردیم

نهم - [استحباب دعای آن حضرت در حق مرد هاشمی]

صیغ طاهر و ... کرده از حکام از محمد بن احمد هاشمی مصدق ری از عموی پدرش
ابو موسی عسی بن احمد بن عیسی بن المنصور که گفت: قصد کردم خدمت امام علی (ع)
را روی جوب خدمت صرف شدم عرض کرده ای آقای من: یعنی موقوف من را
خود دور گردانیده و روی من قطع کرده و منوب شده از من و من نمی‌دانم این مگر به
و سطره ای که دانسته است از ادم را به خدمت شما و ملازم من شمار پی هرگاه خواهد شد

فرمانی را او که لام باشد بر او مقرر با خواستن سر او را است که تفصیل فرمائی بر سر و آن
خواهش را از برای من قرار دهید حضرت فرمود در سب نخواهد شد کارم از اسماء الله پس
چون شب شد چند نفر از جناب من گویا در پیو به طلب من آمدند و هر به نزد منوکل بردند
پس جنو نزدیک منوکل رسیدم فتح بفرمود: ای برادر من! دیدم بسیاره گفت ای
فرمانده امر! منوکل خود قرار نمی گیری ما نه تعب می اندازی؟ منوکل مرده را بچ و سختی
افکنده از جهت طلب کردن به پس داخل شدم بر منوکل دیدم او را در فراش خود گفت ای
ابوموس! در عصب می؟ ام! تو مرده ای منوکل دانی ما از خودت و پادشاه می آوری
حقیر خود: «الحال دیگر چه در مرده دانی؟» گفتم: «بلان حسه و عطا و بی فائز» و منم برده
جبر هائی چند پس امر کرد بهارایه من بدهد: «بصعقت» پس گفتم به فتح بر خفا که امام
علی (ع) اینجا آمده؟ گفت به گفتم که عدی برای منوکل بوس؟ گفت به

پس من میر به آمدیم، چون رفتم فتح تعجب من آمد و گفت: «شک ندارم که تو از امام علی
معی (ع) دعای طلب کرده ای پس برای من از او دعای خواهی پس چو من حیدم»
حضرت رسیدم حضرت فرمود: «ابوموس! وجه الزمان روی روی و چشم روی و
صاحب گفتم بنی به بر کد برای منوکل گفت به من که سر برد او بفرید و از او
خواهش فرمودید؟ فرمود: «خداوند عالمی می داند که ما پندار می بریم در مهمات مگر به او و
منوکل می کنیم در سختیه و ناله مگر بر او و عاده داده ما را به گاه از او سوال کنیم
احاطت فرمایند و می فرسیم اگر غلظ کنیم از حق تعالی حق میر از ما عدو؟ قم ما بد گفتم که
فتح به من چنین و چینی گفت فرمود او در سب می دارد ما به حاضر خود و دوری می کند از
ما به حاضر خود و دعا فائده می کند برای کسی که دعا کند مگر نه پس سر خط هر گاه خلاص
و ری د. صاحب خدا و اع: «فکیر به منوکل خدا تعالی و به حق ما اهل بیت و سوال کسی از
خو. بحالی جبری را محروم نمی سازد» گفتم ای سید من! میم کس به سر دهنی که
مخصوص ساری مر به او پس دعا فرمود این دعا است که بسیار می خوانم هر خد
ای و از خانه حق سه م که محروم می نماید کسی را که بخواند را: «علا من در مسهل من
و دعا بی»

بَا عَدُوِّ عَدُوِّ الْعَدُوِّ، وَ بِرَجَائِ وَ تَقَرُّعِ وَ الْقُدَّةِ وَ بِأَجْدِيَّ حُدِّيَّ، يَا قُلُّ هُمُ الْهَدُّ
تَشْكُرُكَ اللَّهُمَّ عَزَّ مِنْ حَقِّكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ لَمْ تَعْمَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا. إِنْ تَصَلَّى عَلَيْهِمْ وَ تَعْمَلْ فِي كَيْفِ
کتاب

دهم - [چند معجزه بر وی یوسف مصرانی]

یوسف اونی ی رواب کرده ار صه الله ص ای تصور مه صی که گفت در دیاو بیعه کانین بود مصرانی ار اهل کفریون نام او یوسف بن یعقوب بود و صا بیر او د یازم صداف و دوستی بود. پس ی فنی وار شد بر پدرم. پام ار او پرسید که برای چه در این وقت مری؟ گفت: هر موکل غلبیده و حی دایم هر برای چه خوانسته الا آنکه من سلامتو خود ار حد خریدم به صد اشرفی و ار یول رب خود برداشتم که دره حضرت عیسی بن محمد بن رضا (ع) بدهم پدرم با وی گفت که موفق سدی دو این قصدی که کنی. پس ان مصرانی بیر و رفعت به سری موکل و بعد از چند روز کمی در گشت به سوی ما خوشحال و سادای پدرم بدوی گفت که خبر خود را برای ما نقل کن

گفت: قسم به سر من ای و من هرگز به سر من ی ترفه بودم و در خانه ای دم و دم و خود گفتم خوب است که این صد اشرفی را بر سالم به ای الرضا (ع) پیش از رف خود به برد موکل و پیش از نکه کی رسیدم و همه آمدن مر و معلوم شد که موکل مع کرده ای الرضا (ع) ار موافقت و ملازم خانه می باشد پس ب خود گفتم چه کنیم؟ من مری هم مصرانی اگر سوال کنم از خانه ای الرضا (ع) ایمن بستم ار آنکه این حیر رود بر به موکل برسد و این باعث شود ریادی بجه که من ار می رسیدم پس فکر کردم مباحثی در امر ما بر در دلم افتاد که مو سرم جم خود را بگردم و بدو بگویم هر به حال خود هر که خواهد بود شاید در جی مطلق سرم به خانه ان حضرت بدوب آنکه ر احدی بزال کنم پس پوئیم ار کاعدی کردم و در کبه خود گداسم و سر ار خر خود شقم. پس ب حیوان به عینی خود می رفتم تا نکه از کوچه و بازار گذشت ناوسید به دو خانه ی ایسان پس گو شمس کردم که برو داز حای خود حرکت نکند گفتم به علام خود که ب من این حایه کید گفتم ای حایه ای الرضا صست گفتم الله اکبر به خید قسم ای دلبری است کایم تاگاه خادم سیاهی بیرون آمد تا خانه و گفت نوی یوسف پسر یعقوب؟ گفتم بله هر مرد فرو ای مرد امدم. پس بشافید هر د دهبر و خود داخل خانه شد من در دل خود گفتم من هم دینی دیگر به تار که این خادم اسم مر است و حال آنکه در پی بلند میست کسی که مر شناسد و من هرگز داخل این بلند شده ام پس خادم بیرون آمد و گفت صد اشرفی که در کاعده

کرده‌ای و هر کیسه گداخته‌ای بیار من تا پوی به او دادم و گفتم این سه پس برگشت ب خدمت و گفت داخل شو پس وارد شدم به آن حضرت در حالی که نهاد در مجلس خود نشسته بود فرمود ای یوسف یا مسمد و غب و جنگام هدی یوسف ای مولای من صاهر من بری من از برهان بر قدری که در آن کتاب است فرمود هیاهو یو اسلام بخوابی آورد. ولیکن اسلام می‌ورد پس مولای او از آن میعه ماست ای یوسف همتانگرم و می‌گمانم که نه‌اند که ولایت و دوستی ما شمع نمی‌بخشد امثال شمار دروغ گفت والله همان را بهیچ می‌بخشد امثال تو را برو به سوی آنچه که برای آن آمده ای بر به دو شتی که خوبه‌ی دیدن بچه را که دو سب می‌داری. یوسف گفت پس منم به سوی منوکل و رسیدم به آنچه اراده داشتیم پس برگشتم.

هیه الله راوی گفت من ملاقات کردم یوسف را بعد از موت پدرش و به حد قسم که او مسلمان و شیعه حویلی بود پس هر خبر داد که پدر من بر حال قسم ایستاد و او اسلام آورد و بعد از موت پدرش می‌گفت که من بشارت مولای خود می‌باشم.

نار دهم - [حبر از مرگ جوان مسخره گری]

شیخ طبرسی از ابوالحسن سعید بن سهل بصری روایت کرده که گفت: جعفر بن قاسم هاشمی بصری هاشمی به وفات بود و من او را بودم در سر من رأی، ناگاه ابو الحسن امام علی (ع) نفی علیه السلام او را دید در یکی از راهها، فرمود نا او تا کی در خوابی؟ یا بر مسد و فتنه تنگه بنهار شوی از خواب خوابی؟ جعفر گفت سبای بچه که محمد بن علی علیه السلام با من گفت؟ خدا و الله قدح فی قلبی شیتا پس بعد از چند وری از برای یکی از اولاد حبیب و نیمه صاحبنا و ما را به نامه دعوت کردند و حضرت امام علی علیه السلام را با ما دعوت کردند پس جعفر با حضرت وارد شد مردم سکوت کردند به جهت حرم آن حضرت با وجود او. آن مجلس بود که اجترام نکرد آن حضرت و سر و کلاه ننگم کردن و حمله جوانان حضرت و کرد به او و فرمود ای فلان، دهان را به حمله پر می‌کنی و غافل از ذکر خدا و حال آنکه تو بعد از سه روز از اهل قبوری؟ راوی گفت ما گفتیم این تنی ما خواهد بود نظر کنیم ببسم چه می‌نمود آن حواله بعد از رسیدن این کلام از آن حضرت سکوت کرد و از خنده و کلام دهن بیست و ما

صدام جور دسم و بی‌درمدم، و بعد که شد با حوال عذیب شد و در روز سوم او صبح وفات کرد و در آخر روز به خاک رفت.

و نیز حدیثی که در معیقات گفت جمع شدیم در و نیمه یکی از اهل سر میزانی و حضرت ابو الحسن علی بن محمد بن شریع داماد من شروع کرد مردی به بازی کردن و مزاح نمود و ملاحظه جناب و احترام آن حضرت نمود پس حضرت و کرده جعفر و فرمود همه این مردان این صدام بخوابند و در روزی خیر و نه او می‌مرد که عیس او معص خواجه کرد پس حوال طعام ۹۰ در حضرت گفت دیگر بعد از این خیری نخواهد بود، یا اهل شد قول علی بن محمد علیه السلام به خدا قسم که این مرد بمقتضای خدا در برای طعام خورده و آب به سوری طعام، در همین حال با گاه خلافتش که به کنان از در منزل وارد شد و گفت پسران خود را به مادر که از بالای پام خانه افتاد و در حال مرگ است جعفر جو این مشاهده کرده گفت والله دیگر فانی به و آب نخواهم بود و خود را از واقعه قطع کردم و به امامت آن حضرت اعتقاد نمودم.

دوازدهم - [نجات جوان از مرگ]

در شهر شوش روایت کرده که مردی خدمت حضرت عباس علیه السلام را سیه در حالی که بر سال مزد می‌برد و غرض کم که پسر مرده جهت محبت به گرفته اندر امشب او را فلان موضع می‌افکند و در ریه آن محل او را دفن می‌کند حضرت فرمود چه می‌خواهی؟ عرض کرد آن چیزی که پدر و مادر می‌خواست یعنی سلامتی هر روزه خود طالبم فرمود با کی نیست بر او برو به درمی که پسر را فرد می‌آید به تو چو صبح شد پسر مرا برد او گفت ای پسر جان من، قصه این چیست؟ گفتا چون قبر مرا کنده و دستهای مرا بسته ده دگر بگیرد و خوشبو میدهد بر من و از سبب گریه من پرسیدند من گفتم سبب گریه خود گفتم اگر طالب مطلوب شود یعنی آن کسی که می‌خواهد تو بیگانه و هلاک کنی او افکند شود تو بحد احیاء می‌گویی و از سبب بیرون می‌روی و ملازم من می‌رسی یعقوب حبار می‌گویی؟ گفتم ای پسر گرفت حاجت و افکند او از بندی کرده و شیشه احدی حرج او او بدیدند مردم به نفر و ورند من برد تو و اینست منظره بیرون آمدن من به سوی ایشان پس و آغ کردید پندش و گفت پسر جان پند من به سرد امام علیه السلام و حشر دوز آن حضرت به حال پسر من و مردم سینه می‌رفتند و ناگه می‌گفتند که فلان جوان را افکندند

و پندار و چنان کردند که امام علی (ع) قسم می‌کرد و می‌فرمود: یسار حق دانست آنچه را که ما می‌دانیم.

سیردهم - [حاضری شدن مرغان خواننده به احترام آن حضرت]

عظمت راوندی روایت کرده است که از ابوهاشم جعفری که گفت: منوکی مجلسی بنا کرده بود شبکه‌ای در به نحوی که اوقات بگذرد. دیو بر آن می‌آمد آن مرغهای خواننده می‌پنداده بودند، پس چون بود می‌بستند در آن مجلس پس می‌بستند که چه می‌گویند و شنیده نمی‌شد که او چه می‌گوید از صداهای مرغان پس چون حضرت امام علی (ع) به آن مجلس می‌آمد مرغان ساکت می‌شدند و نحوی که صوت یکی از آن مرغها شنیده نمی‌گشت و چون آن حضرت به آن مجلس می‌آمد مرغان هم عهد شروع می‌کردند به صدا کردن و برآمدند و کل جفت عدد را در آنجا می‌رفتند و شروع می‌کردند با هم گفتگو کردن.

فصل چهارم

در ذکر چند کلمه موجزه منقوله از حضرت هادی علیه السلام

اول - قال علیه السلام من رجع عن نفسه كثر السخطون عليه. هر که راضی + حشود شد از خود و پستی خود را، بسیار شود خشمناکان بر او
تقریر گوید مناسب است در یجد نقل ابی سه شعر از سعدی،

به جنم کسان در نیاید کسی	که از خود برگشتی سبای بسی
مگر تا بگویند شکرت هزار	چند خود گفتی از کس توقع مدد
بر رگاب نگرند در خود نگاه	خندیدی از خویشی من سخواء

دوم - قال علیه السلام . انصبه الصابر و جدأ و لا یغایز اثنان. هر مود مصیبت شخص صبر کننده یکی است و برای جریغ کننده دو مناسب

تقریر گوید. ظاهر آردن بودن مصیبت جریغ کننده یکی مصیبت و آردن بر او صبر + دیگری مصیبت دانود شدن خبر او صبر به جهت جریغ زدن باین + چنانکه در بعض + باین اسمیه فان انصاب من هزم الثواب یعنی «مصیبت زدن کسی است که از ثواب بی بهره ماند» + حصر در مود علیه السلام نیز کاعدی که برای معاد نوشته در تعریف او نه خوب فرزندتر هر مودم و نقد نکات

اِنَّكَ مِنْ مَوَاصِبِ اللهِ فَتُحِبُّهُ وَعَوَالِيهِ لَسْتَوْدَعُهُ. فَتُفَكُّ اِنَّكَ بِهٖ فِي غَطْفَةٍ وَشُرُوبٍ وَفَيْضَةٍ مِنْكَ بِاَجْرِ كَثِيرٍ
اَلصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْهَدْيُ اِنْ صَبَرْتَ وَاجْتَنَبْتَ، فَلَا تُجِيعَنَّ عَلَيْكَ مُصِيبَتَيْنِ فَيُخْطَبُ لَكَ اَيُّرُكُ، وَتُلْتَمَسُ مَا
فَانَكَ

و روایات و حکایات در مدح و ثواب صبر بسیار است و من در اینجا گفته ام کم به یک
و اب و یک حکایت

اول: و با همانا از حضور صادق (ع) معقول است نه چون من در داخل در غیر کنید
بما در طرف راست او واقع شود و کتاب در طرف چپ او و بر منی بیکویی و احسان او
مشرفه بر او شود و صبر او در ناحیه ای قرار گیرد پس وقتی دو تنک سوالی بد صبر گوید
به بماند و رکاب بر آن نایب شما صاحب خود را یعنی میاید نگاهداری کنید؟ پس هرگاه
عاجز شدید از آن، من هشتم برداو

و آن حکایت پس از بعضی دو اریح معلوم است که کسی بر بر رحبهر حکیم عصبه کرد
و امر کرد او را در حای بازیکی حسن کند و در فید می او است نماید پس چند روز
بدان حال را او بگذشت روزی کسی آمد استاد که او را خبر گید و از حال او پرسید چون آن
رسول آمد او را با سینه گشاده و عس آهیده دید گفت به در این صگی و سختی می باشی
و یکی چنان عسی که در سینه و باخشی ندگانی می کنی! گفت من معحومی در مس که دمام
از شمر جبر و آزار استعمال کرده ام لا حرم می به بی حال خوش گذاسته گفت که آن معجو
ایعیم مایر می که در بالا استعمال کنیم شاید در هم انفعاز از آن بریم فرمود آن شمر
چیر یکی اعتماد به خدا و بر رحل است دوم بکه هر چه معدر شده خواهد شد سوم بکه
صبر بهتر چیزی است که دم مصحح استبدال کند چهارم آنکه اگر صبر کنیم چه بکنم؟
پنجم بکه شاید مصیبتی وارد شود که از آن مصیبت محصم باشد میسم آنکه از ساعت نه
ساعت هرج است چون بر غطف و به کسی اطلاع یافتند امر کرد او را از ردال و بند
کردند و او را احترام نمودند

سوم: قَالَ لَعَلَّكَ اَنْزَلَ فَكَاهِدَ الْمُنْعَا وَصَاعَةَ الْجَهَنَّا، فرمود بیهو دگی، خوش مشی بی حدال
و صبر بادان است

فقیر گوید بر معمر در صور بی است که هر روز بالام باشد و اگر هر روز با هم داشته چنانکه
در بعضی نسخ است یعنی بر شحد و قوس و مسحرگی و شکی نیست که این عمل شیه

ارادتی و اوپاشی و یسب فطر حال سب و صاحب این عمداً را از دیر و ایمان خیری و از عقل و دانایی امری نیست و به مرحله دگر از راه با انسانیت دور و دم انسانیت از او میجو است.

چهارم - قال ع الشَّهْرُ الَّذِي لَنَا، وَجُوعٌ بِرَيْدِي طَيْبُ الطَّعَامِ. فرمود: بداد و بدید کسده بر است خواب را و گرسنگی زیاد می کند در خوابی و پاکیزگی طعام.^۱

پنجم - قال ع لَدُنَّكَ مَضْرُوعٌ بِي يَدِي أَهْلِكَ، فَلَا طَبِيبٌ يَتَغَذَّكَ، وَلَا حَبِيبٌ يَنْتَفِئُكَ. فرمود: یاد کن! نفسی را که افکنده سده ای بر من معداً هم خود بر طبیبی نیست که منع کند مرور او مرده و نه نوسنی که بمع و سازد در در آن حال.

مؤلف گوید که اشاره فرموده حضرت در این فرمایش به حال مختصر دمی به همان حال که حق تعالی به پیامبر فرموده می کلامه المحید: إِذَا بَلَغْتَ الْأَرْبَعَةَ وَثَلَاثِينَ رَأَيْتَ^۲؟ چون پرسد روح به جسم و گردن و گفته شود: یعنی کسار مختصر که بداد کسب افسوس کسده به ادعیه و علاج نمایند به اوویه^۳ با گویند ملائکه. این ملائکه حجت او را بر مرقعی سازند به سماع با ملائکه عذاب به پیران^۴ و ظن^۵ أَنَّهُ الْيَوَانِي^۶ و یغیب کنند مختصر که آنچه بدو ساز شده معارف است و در حدیث آمده که بنده علاج شدائد مرگ کند و حال آنکه هر یک از مصلهائی او بر یکدیگر سلام کنند و گویند بر به یاد سلام، حمد می سوزی از من و من از تو در رو، هیامت وَالْقُبَّ السَّاقِیَ بِالسَّاقِیَ^۷ و بیبچه ساق مختصر به ساق او یعنی پاهای او از هول مرگ و سحس جفا کنند بر هم بیبچه و بعضی گفته اند معنی آن است که جمیع شود شدت مورد به سبب حرمت.

فقیر گوید: اینک مناسب دیدم این دعای سریف در هر محل فعل کسب ناظرین ده فیض جویند آن خود را دائل کند.

ای کَیْفَ أَهْلُ عَرْشِ بَابِکَ جَبَّیْنَهُ مَعَكَ وَدَّ قَصْدُهُ عَلَی بَشَرِهِ بَک؟ ای کَیْفَ تُؤَسِّیْ مِنْ عَطَائِکَ وَ قَدْ أَمَرَنِي بِدُعَائِکَ؟ حَسَّنْ عَلَی تَحْسُدِ وَالْخُحْمِ، وَارْحَمْنِي إِذَا أَشَدَّ الْأُمُورُ، وَظَهَّرْ عَنِ الْعَمَلِ، وَانْقَطِعْ سَوْ الْأَمْنِ، وَانْقَضَتْ إِلَی لَقُونِ، وَبَکْ عَلَی الْخَيْرِ وَوَدَّ عَلَی الْأَخْيَابِ، وَجَبَّ عَلَی الْأَرْوَاحِ، وَنَجَّی اِمْنِی وَبَلَّ جَسْمِی وَانْقَطَسَ دُغْرَی، وَحُجَّرَ قَبْرِی. فَمَنْ یُرِیْ رَأْسَی وَتَهْدِیْ ذَاکُرْ وَتَهْجُرْ بِنِی الْمَائِیْ.

و استغفرتُ علی الظالم و طالب شکایتِ لخصم، و انصفتُ دعوی الظلوم صلّ اللهم علی محمد و آلی محمد
و ارض خصومی علی بصلک و احسانک، و جذّ علی یعویک و بصوانک اخی ذهب ایتام لثاق، و
یقیم ضامی و بهاق، و حد اثینک ضیاً ناباً فلا تزدنی هروماً ولا حایب. اللهم امن روحی و اغفر رقی و
بی شو انک انت الثواب الزخیم

الهی سوئی آنگه از خیال من	عیان است پیش تو احوال من
استوئی از کرم دلور همه	بیه بیچارگی چاره‌سار همه
بود هر کسی در امید بی کسی	امید من از رحمت تو بس و بس
الهی به عرب که خودم مکن	بیه جرم گنه شرم‌سار مکن
اگر طعم هم بد کسی در کیول	من و دست و دامن آل رسول

مضمون - قال الله المذاکر ثریک ما لا یختر بینک یعنی مقدرات و جبر هائی که تقدیر شده
است باید به تو چیر هائی را که خطوط بر نکرده بود به دل تو

مضمون - قال الله الحیجة لا یجمع فی تطایع الفاسد مراد ۱ حکمت دئی که در طبیعهای

فاسد

غیر گوید. ۲ همین ملا حفظه است که حصیر ب امیرالمومنین علیه السلام فرموده لا تعقلوا الجواهر و
عانی الخنازیر یعنی ۱۱۱ یحیه یک د گ دهای حوکل حبه اهر را. و وارد شده که حضرت
علیه السلام بیستم به خطبه خواند در میان بی اسرائیل و فرمود ای بی اسرائیل، حکمت را
در بی جهال حد یث کنید، و اگر به ظلم کرده ید تر حکمت و مع یکسید آن از اهاشم
و اگر به ظلم کم ده اید ایشاد

و لقد اجاد من قال، انک لکل قرنة عرساً و لکل بام اشاء و ما کل رامس یسحق الضجالی، ولا کس
طیهم یسحق الفادۃ الیاس.

قال العالمی علیه السلام لا تدخل الکلیة بیتاً فیه کذب

سگ، ده دور و صوب در دیوار

کسی در آید مرشته ما مکی

قال کان لا ید فافقبر منة عن مقدح یلعم دهنة، و یسنة دهنة غقد فین، کما ان نبة القار سعة الاثام،

فَالْتَبَنُ مَخَاحَ لَا تَعَامُ، فَلَبَّيْ! أَخِيكَ مُعَدُّ دَرِي الْأَتِيَابِ، وَقُشُورُهَا مَجْمُوعَةٌ لَا تُضَامُ.

هستم - فرمود هر گاه بر مانی باشد که عدل علیه السلام جور پس حرام است که گمان بر روی به حدی د آنکه عزم پند کسی به بدی او و هرگاه بر مانی باشد که جور علیه کند بر عدل پس نیست برای حدی که گمان خوبی بر د به احدی تا بکه ببیند این را و

مؤلف گوید که مناسب دیدم این خبر را در اینجا نقل کنم، روایت شده از اصحاب که از امام محمد باقر (ع) پرسید که دوست من مسافر طاهر خواهد شد^۱ فرمود که ای حبران، تو دوست و برادر ای و آسپایان داری و در احوال ایشان احوال رمن خود دانی و انی مناسب این زمان مانی - که امام جو خروج تواند کرد به دوستی که شخصی بود از عصبه در زمان سابق و پسری داشت که رعیت می نمود در عزم پدر خود و از او سؤال نمی کرد و عالم همسایه ای داشت که می آمد و از او سؤال می کرد و عزم از او اخذ می نمود پس مرگ عالم رسید، پس طبیب فریاد خود را و گفت ای پسر که من به احد نکردی از عزم من و کم رعیت بودی و با و از من بجبری چو میدی و من همسایه ای هستم که از من سوال می کرد و عزم من حد می نمود و حفظ می کرد اگر تو احبایح سر د به عزم من پر و به درد همایت من و او را نشان داد و او را رسانید.

پس آن عالم به و حمت پردی واصل شد و پسر او ماند پس پادشاه آن زمان جوانی دید و از برای تعبیر جو اب سؤال کرد از حوال آن عالم گفت دوست شد پرسید که یا از او فرمودی مانده است گفت بلی پسر و از او مانده است پس آن پسر د طلبید چو ملازم پادشاه به طلب او آمد گفت ایاه نمی دانم که پادشاه از برای چه من را خواهد و من عسر دارم و گر از من سزائی کنده سو خواهم شد پس در این حال و حیث پدرش به بادم مدد یافت به خانه او شخص که از پدر من علم امور حنه بود گفت پادشاه من طلبیده است و نمی دانم که از برای چه مطلب من خواسته است و پدرم مرا امر کرده است که اگر محتاج سوم به علمی به مرد بود بیایم تا مرد گفت من می دانم پادشاه بود از برای چه گفت طلبیده است اگر تو اخیر دهم آنچه از برای تو حاصل شود میان من و خود قسمت خواهد کرد گفت بلی پس او را سوگند داد و سوخته ای در این باب از او گرفت که وفا کند به آنچه می ط کرده است پس گفت که یادشده جوابی دیده است و تو را طلبیده است که از تو بپرسد که این مال چه مال است؟ تو در جواب بگو که مال گرگ است پسر چو پسر به مجلس پادشاه رفت پرسید که من بودم از ای چه مطلب طلبیده ام؟ گفت من طلبیده ای از برای جوابی که دیده ای که این چه رهمن

است؟ پادشاه گفت راست گفتی پس بگو که پس مال چه داری؟ گفت رمال گداز است پس پادشاه امر کرد که چیره نه او دادند پس جایزه گرفت و به خانه برگشت و او به شرط خود بگرد و حقه ای ده! شخص بداد و گفت باید پیش از آنکه این مال تمام کنم بمیرم و در دیگر محتاج بشوم که از آن مرد سوال کنم

پس خور مقدس از این بگفت پادشاه خود را دنگر دید و فرستاد و از پسر رطلند و پسر پیسید بس که وی به عهد خود بگرد و بداد گفت من عذمی ندارم که به مرد پادشاه روم و چنگونه به مرد از عالم بروم و از او سوال کنم و حال آنکه با او مکر کردم و خانه عهد او بگردم؟ پس گفت به هم حال دار دیگر می روم به مرد او و از او عذر می طلبم و پسر سوگند می خورد که در این مرز به او بگم باید که بعین من بگردد مرد از عالم مدوگت کردم آنچه کردم و خانه پیمان تو بگردم و آنچه در دست من بود همه پر کشیده است و جیزی در دست نمانده است و اکنون محتاج سدایم به تو سوایم خد سوگند می هم که مر محروم حکم و پیمان می کنم و تو سوگند می خورم که آنچه در این مرز به دست من به میان تو و خود قسمت کشد و در این وقت پیر پادشاه مرا طلبیده است و می داند که از برای چه جبر می خیزد سوالات میداد من عالم گفتد و طلبیده است که از به سوالات کند باز از جوانی که دیده است که پس چه رمال است؟ بگو باز گم سفید است پس چون به مجلس پادشاه داخل شد او پرسید که از برای چه کار می طلبید نام؟ گفت جوانی دیده ای و می خواهی که از من سوال کنی که چه رمال است؟ پادشاه گفت راست گفتی اکنون بگو که چه مال است؟ گفت رمال گوسفند است پس پادشاه فرمود که صله به او دادند و چو به خانه برگشت مرده شد که با وی خانه عالم بگرد و حقه او بدهد پس بعد از تفکر بسیار گفت شاید مر بعد از این محتاج بشوم به او و عزم کنم که بیکه عذر کند و وی به عهد او بگرد پس بعد از این می دیگر پادشاه او را طلبید پس او بسیار ناراض شد از عذر خود و گفت بعد از دو مرز به عذر دیگر چنگونه به مرد از عالم بروم و خود عذمی ندارم که جواب پادشاه بگویم؟ باز رایش بر آن قرار گرفت که به مرد از عالم بروم پس چو به خدمت او رسید او به خد سوگند داد و التماس کرد که باز شعیب او بگرد و گفت در این مرز به وفا خواهم کرد و دیگر مکر نخواهم کرد و در این مرز کس و مرا بدیدر حال مگر از پسر آن عالم پیمان و نوبه دار او گرفت و گفت باز تو را طلبیده است که سوال کند از جوانی که دیده است که این رمال چه رمال است؟ بگو رمال مرزوست چو به مجلس پادشاه رفت از او پرسید که از برای چه کار

و را طلبیدام؟ گفت من طلبیده‌ایم برای جوابی که دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی که این چه مال است؟ گفت راست گفتی، کسول بگویم چه مال است؟ گفت مال فراز و سبب پس مر کرد که صدها و نهصد و پنجاه پیروی پیروها به نزد عالم آورد و دو بیس او گذاشت و گفت این مجموع، چیزی است که برای من حاصل شده است و آورده‌ام که می‌خواهم خود و من قسمت نمائی آن عالم گفت که رها کن اول چون مال گریز بود تو او گم گان بودی بعد در تو، مریه جرم کردی که وفای عهد خود نکنی، در مال دوم چو مرا گم بعد بود گوسفند عرم مر کند که کاری نکند و نمی‌کند تو میرا داده کردی که وفای کنی و نکردی، این مال خود مال فراز و سبب و فراز و کارش و وفای کن به حق است من بیه وفای عهد که این مال خود در مرا که مرا احیا کنی به آن نیست.

علامه مجلسی رحمته‌الله فرموده: گو با عرجس آن حضرت از نقل این قصه از بود که احوال هر زمانه شده است. هرگاه یاران و دوستان خود می‌بینی که با سر در مقام عسکر و مکرر و چگونه امام علیه‌السلام عماد دین و سر عهدهای ایشان و حر و حر کیدیم مخالفان و پیرویه‌رمانی در آمد که در مقام وفای به عهد باسد و حد ثان که وفای به عهد امام علیه‌السلام خواهد نمود امام علیه‌السلام را مأمور به ظهور و خروج خواهد گرداند حق تعالی اهل مال با به اصلاح آورد و این عقیقه عصمی را نصیب کند به محمد و آله الطاهرين

فصل پنجم

در حرکت حضرت امام علی نقی علیه السلام از مدینه طیبه به سامراء و ذکر بعضی از سنتها که از مخالفین بر آن امام مجبب واقع شده و شهادت آن حضرت

بدان که حضرت امام علی نقی علیه السلام ولادت با سعادت و سرور و مایه در مدینه طیبه واقع
شد و هشت سال از سر شریفش گذشته بود که والد بزرگوارش مهدی گشت و امامت منتقل
به آن حضرت گردید و پیوسته در مدینه بود تا اینام حقیق موقوف که آن حضرت در یک سفر مر
رای طبرستان و سمش آن شد که بر ریخته عباسی که امام جماعت حرمین بود نامه ای به موقوف
نوشت که اگر تو آیه مکه و مدینه حاجی هست عینی بن محمد را از این دیار بیرون ببر که کثر
بن حاجیه بر مطیبه و معاد حق گردانیده است و جماعتی دیگر نیز به این مضمون کاعده به
موقوف نوشتند و عبدالله بن محمد و الی مدینه ادب و اهانت بسیار به آن امام بزرگوار
می رسانید تا آنکه نامه ها به موقوف موصوفت باز و اختلاف که سبب چشم و غضب موقوف
گردید و چون حضرت با مطیع شد که الی مدینه به موقوف امری چند نوشته که موجب ادب و
انصراف او است به آن حصار احمد گم دیا نامه ای به موقوف نوشت و در آن نامه درج کرد که
الی مدینه از او ادب به من می رساند و آنچه در حرم من معصیت کرد و افسرد است
موقوف برای مصدح نامه ای مسلمان به حضرت نوشت و در آن نامه امام باقر علیه السلام

و اگر م‌کرد + پوش چو م‌مظنح سدید که عبدالله بن محمد بسبب به شمع سدنوک م‌والفی کرده مصاب او را تعبیر دانیم و محمد بن فضال را به جای او مصاب کردیم و او را عامور حه اعزاز و اکرام و تحویل سماعوده یم و یم به آن حضرت پوش که حقیقه مشتاق ملاقات واد البرناب سد گردیده و خواهان آن است که اگر بر شد دشو باشد م‌وجه این صوب گردید با هر که خوب از اهل بیت + حم یسان و حشم و خدمتکاران خود + چادر سگور و اطمینان خاطر به رفاه هر که اده داشته باشید و هر وقت که خواهان دار کنید و هم گاه که اراده معانید م‌ر کنید و یحیی بن هرمه اده خدمت شما فرستاده که گو خواهید در ین راه در خدمت شما یاسد رد هر نامب ضاعب امر شما نماید و در این باب سفارش بسیار به او فرموده و بداند که هیچ‌یک از اهل بیت و خویشان و فرزندان و منعم وصال خدیجه + از سفارگی می‌ترسید و بهایب لطف + سعادت و مهم مانی بسبب به سم دارد و بسبب + دمه + نیم اطمین بر عباس در ماه جمادی الآخره سه ده یست و چهل و سه (۲۲۳).

و ان‌الله و ر‌ای که در مخالفین به در امام عین علیه السلام رسیده پس بسیار است + در اینجا به ذکر چند وید + کنه م‌کنیم

اولاً معروفی از بحی + نه و نه ده که گف در ساد م‌ر موکل به سوی مدینه برای حرک دادن حضرت امام علی علیه السلام از مدینه + بدن به ساد م‌ر به جهت بعضی چیزها که در آن او به موکل رسیده بود. یم چو به مدینه و رسدم هل مدینه تنگ و فراد بر داسم چندان که مانند ن‌شیده بودم. پس ابتدا ساکن کردم و قسم خوردم که من م‌م‌ر رسدم که م‌ر و حی + حضرت ب‌رسانم و بعیش کم دم م‌ر + جناب ر میافم در + مگر م‌ر و ندع و مانند آن دو در تذکره سبط است که یم خدیجه از مصاحف و ادعیه و کتب الحنم عظام فی عینی

پس آن حضرت ب‌ر مدینه حرک دادم و خردم قائم به خدمات او بودم و با آن حضرت خوش‌فزاری می‌نمودم. پس در آن ایام که در راه به دیم روزی دیم آن حضرت که سوار شده و لکن چانه باز او پو سیده و دم است جد اگر + ده من تعجب کردم از یم کار او ریز که در روز سعال صاف و بی‌ار بود و فتاب ضوع کرده بود پس نگذشت مگر زمان کمی که ابی در اسماعل ظاهر شد و باران نارید ماید دهان مسگ + رسید به ما از باران امر عظیمی پس آن حضرت م‌و و کرد و عین و فرمود می‌دانم که منکم شدی و تعجب کردی بچه + که

دیدنی از من و گمان کردی که من می توانم از امر باران بچه را که در معنی دانسی، بخش
یست که تو گمان کرده ای، لکن من ریسب کرده ام در یادیه و می توانم بادی را که در عفت
باز آن دارد، چوب صبیح کردم بادی که ورید من بوی باران از من شنیدم لاجرم بهیه را دیدم.
بجایی گفت چوب به بعداد وارد میدیم ایند کردم به اسحاق بن ابراهیم طاطری و رفتم به
دین او و او و الو بعداد بود چون او مر دیدم گفت ای یحیی یس مر د. یس امام علی بنی علی
پسر پیغمبر است و همه کز را تو می سازی و می دانی عداوتش را با این خانواده، پس اگر
چیزی بگوئی به او که وادار کند او را بر کشش آن حضرت، پیغمبر حصم تو خواهد بود گفتم
به جدا قسم من مطیع بشدم بر چیزی را که مخالف من منوکل باشد بلکه هر چه دیدم
تمامش حمیز و شکیر بود پس فتمیم به سامره و ابتدای دیدن و صیغ ترکی رفتم و من از
اصحاب و نوکران او بودم چون مر دیدم گفت ای یحیی به خد قسم که اگر موتی از من
مرد کم شود شطال آن غیر من نخواهد بود پس من تعجب کردم از کلام اسحاق طاطری و
وصیغ ترکی و معارضش پیشان در باب آن حضرت پس به سرد منوکل قسم و سجه از
آن حضرت دیدم بودم و آنچه از ثناء بر آن حضرت شنیده بودم برای منوکل معن کردم. منوکل
حاضر به آن حضرت داد و ظاهر کرد یکی به احسان خود به آن حصم و مکرّم داشت او را

دوم - شیخ کلیس + دیگران از صالح بن سعید روایت کرده اند که گفت روزی داخل
سر می ای شدم و به خدمت آن جناب رفتم و گفتم یس ستمکاران دو همه امور معنی کردند
در اطلاق تو. تو و پنهان کردی ذکر تو با آنکه نورادر جیس جانی فرود آوردند که محفل خود را
گدایان و غریبان بی نام و نشان است حضرت فرمود که ای یسر سعید هر روز در جمع
فرد و مبدع در این پایه ای و گمان می کنی که پنهان جمعشان ما منافات دارد و
معنی دانی کسی که خداوند پنهان پس معنی شود؟ ای یس به دست مبارک خود اشاره کرد
به جانی؛ چون به آن جانب نظر کردم بدانها دیدم به انواع و یاحین آراسته و باغها دیدم که به
انواع میوه ها پیراسته و مهره دیدم که در صحن آن باغها جاری بود و قصرها و حورال و
صفهان در بها مشاهده کردم که هرگز نظیر آنها را خیال نکرده بودم. از مشاهده یس حورال
دیدم حورال و عجم پریشان شد یس حضرت فرمود ما هر جا که باشیم آنها از برای ما
مهیاست و در کار و ان گفایان نیسیم.

گسسته و بر بالای سجاده رو به قبه نشسته است پس فرمود که بروید در میان خانه ها بگردید و نفیض من هر رسم و جمیع حجره های خانه انقیاض کردم. بها هیچ بیاضم مگر یک بدره که بر سرش شهر مادر موکل بود و یک کیسه سربه مهری دیگر پس فرمود که مصلائی مرا بردار چون برداشتم در زیر مصلا شمیری اعم که غلاف چوبی داشت و بر روی آن غلاف هیچ نگرفته بودند به شمیر ابد و به نام داشتم و برد موکل رسم چو مهر مادر خود این آید و از طریق او از حقیقت حال سؤال کرد مادرش گفت من بری او فرستاده ام و هنوز مهرش را بر نداشته است چون کیسه دیگر به گشود چهارصد دینار در آن بردارم و پس موکل یک بدره دیگر به آن ضم کرد و گفت ای سعید این بدره ها را یا آن کیسه و شمیر بری او ببر و بعد خواهی از او خبر چو بها و به خدمت آن حصرت بردم گفتم ای سید من از بعضی من بگرد که بی ادبی کردم و بی تحصن به خانه تو در آمدم چو از حلقه مأمور بودم معدوم حصرت فرمود و سَمِعْتُمْ أَذِنَ فَلَنُؤَيِّنَنَّ مُنْقَلَبَ يَنْقَلِبُونَ یعنی به وادی خواهید دانست آنها که سهم می کنند که بازگشت بها به سوی کجاست

پنجم جمعی از غلغله که از جمعه ایشان است مسعودی و او است کرده اند که در باب حصرت امام عیسی علیه السلام برد موکل سماع کردند و گفت که در منزل آن حصرت اسبحة بسیار و کاغذهای زیاد است که شعبانی او از اهل قم بری او فرستاده اند و آن جناب عزم آن دار که راجع به موکل جماعتی از برکات آن خانه آن حصرت فرستاد اسباب در سبب مر خانه آن حصرت محجوم و رانده به خانه راجعند و هر چه نفیض کردند چیزی بیافسد و دیدند آن حصرت به حجره ای اسب و در بر روی خود بسته و جامه ای از پشم پوشیده و بر روی زمین که زمین و ریگریه بود بسته و محض به سوی حق تعالی است و معوضا خواندن آیات و دعا است پس آن جناب به حال آن محجوم دشنه و به برد موکل حمل کردند و گفت در خانه او به خیم و خیری یافتم و دیدیم آن جناب بسته بود و به قبه و هر آن ناله می کرد و من کل در آن حال دو مجلس شریف بود پس آن امام معصوم را دو مجلس شوم بر میباشم و او را کردند و موکل جام سراب در دستش بود از برای آن جناب بظلم کرد و آن حصرت در پهنوی خود شایده جام سراب آن حصرت نهادند و کرد آن حصرت فرمود و الله شراب داخل گویم و خواص من شده هرگز مرا معفو دار پس او

معقود داشت، نگاه گفت، برای من سحر بخوان. حضرت فرمود: یَا قَلِيلُ الزَّوَانِیَ لِنَفْسٍ مِّنْ جَدَالٍ أَرَأَيْتَ شَعْرَ رَوَابِیْ شَدَّاهُمْ؟ گفت از این چترهای بیست پس حضرت انباده فرمود این اسعار را که مسلسل است بر پی و فانی دنیا و مرگ سلاطین و دلب و خوارگی ایشان پس از مرگ.

بِأَنفُسِهِمْ قُلُوبُ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ	عَلَيْهِ الرِّجَالُ فَكَمْ تَفْتَعُهُمُ الشُّكُلُ
وَأَسْرُكُوا بِسَعْدِ حُرِّ مِیْنِ شَعَابِیْهِمْ	وَأَسْكَنُوا حُرْمَةً بِهَتْمَا مَرَكُوا
سَادَاتُهُمْ صَارُخٌ مِّنْ بَعْدِ دَعْوَتِهِمْ	أَبِیْسَ الْأَسَاوِیْزِ وَالشَّیْجَانِ وَالْحُكُلُ
أَبِیْسَ الرُّجُومِ الَّتِیْ كَانَتْ مَعَهُ	مِیْنِ كُوبَةٍ تُضْرِبُ الْأَسْنَانُ وَالْكَیْلُ
هَافِضُ الْقَبْرِ هِنْتُهُمْ حِیْنَ سَأَلْتُهُمْ	بَلَاكَ السُّجُودِ عَلَیْهَا الدُّوَةُ تَسْتَقْبِلُ
قَدْ ظَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرُّوا	وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ عَدَاكِلُ

موکل از سید این اشعار گوشت به اندازه ای که شک جسمش پیش بر کرد و خاصه بی می گویند و به روایت کثر القوافی که احکمی، موکل خام سراب و در زمین و در عیشت معسر شد و به روایت ابی یوسف از آن حضرت که در من دهری؟ فرمود بی چهار هزار دینار، بی چهار هزار دینار به آن حضرت بجمید و او را بخور ما به خانه اش را کرد.

ششم - فقط راودری روایت کرده است از فضل بن حماد که از پدرش حماد بن اسماعیل که در معبر خانه بی موکل که گفت، برای من یا معبر به مجلس موکل و قدم در ویر گریش بشبه بود و فتح بن حاکم را در او میخانه بود پس معتز سلام کرد و ایستاد من نزد عتبه او ایستادم و هاجله چنان بود که هرگاه معبر داخل می شد او را مرحب می گفت و تکلیف می کرد در این روز از عتبه عتبه و خبری که در حال او بود موخه معبر شد و با فتح بن حاکم سخن می گفت و هر ساعت صبح نش میخورد و شعله عصبان افروخته می شد و با فتح بن حاکم می گفت آن که بود در میان سخن می گوید بی جنبه و چنان که ده اسب و فتح، آنش خشم او را در می میخورد و می گفت ایها بر او افتراء است و او از اینها بری است، فایده نمی کرد و خشم او زیاد می شد و می گفت به خدا سوگند که این مُرانی و می کشم که دعوی دروغ می کند و زخمه در دوش من می افکند.

یسی گفت: بیاور چهار نفر از علایمان حرر جلف ای که چیری نمی فهمند ایشان را حاضر کرد چون حاضر شدند به هر یک از ایشان شمشیری داد و ایشان را امر کرد که چون حصر امام علی علیه السلام حاضر شود او را به قتل آورند و گفت به خدا سوگند که بعد از کشتن حسد او را هم خواهند کشت بعد از ساعتی دیدم که حجاب منوکل مدد و گفت مدد نگاه دیدم که حصر داخل شد و بیهای مبارکش حرکت می کرد و دعایی می خواند و اثر اضطراب و خوف به هیچ وجه در حصر نبود چون نظر منوکل بر آن حصر افتاد خود از تعجب به زیر افتاد و به استقبال حصر شتافت و او را در برگرفت و دستهای مبارکش و میان دو پدهاش را بر رویه و سینه در دستر بود گفت ای فای من ای فرزند سوس خدایا! هر روز حق ای پسر عم من و هواری من ای ابو الحیر و حضرت می فرمود عیدک بالله یا امیرالمومنین عفو کن مرا از کشتن این کذاب منوکل گفت ای چه تصدیق کشیده ای و آمده ای در جیب و فسی؟ حصر می فرمود که یک روز درین وقت و گفت منوکل تو را طلبیده منوکل گفت دروغ گفته ام آ ویدالربا! گفت برگرد یا عبیدم به همانجا که مدی بس گفت ای فتح در خافان ای عبدالله ای معمر یا عبید کنید قای خود را و افوی من.

پس چون نظر علایمان حرر بر حصر افتاد بر آن حصر بر می افتادند و سجده به جهت تعظیم حصر می نمودند چون حصر تیر و رفت منوکل علایمان طلبید و بر حجاب انگشت کرد که به چه سبب امر می سبب به او بحال آورید؟ پسال گفتند از مهلت آن حصر بی اختیار سیدیم چون پدید شد خود او را ریده از حسد تبخیر همه دیدیم و از شمشیر او را بر تنی توانسیم دید و مسامحه بر حال مایع شد ما را آنکه امر حرر به عمل آوریم و در مایه از بیم و خوف صد پس منوکل و به فتح آورد و گفت پس امام موسی و جدید فتح شاد شد به آنکه آن بله در آن حجاب گذشت و حسد خود به جد آورد

هضم این یاسویه و دیگران را و یک کرداند از صحرای ابی دلف که چون حصر با امام علی علیه السلام به سر من ری آورد مدید حصدت حصر و فهم که چیری از آن حجاب نگیم و آن حصر را بر نزد روافی حاجب منوکل محبوس کرده بودند چون بر دوا رفتم گفت به چه کار آمده ای؟ گفتم به بدب شما آمده ام صاعی ششم چون مجلس جنوب شد گفت گویا

آمده ای که حمزه از صاحب امام خود بگیری؟ هر بر میدهم و گفتم صاحب من حمزه است گفت ساکت شو که مولای تو بر حق است و هر ببر اعتماد تو را حرم و او را امام می دانم پس گفت آن می خواهی مرد او روی؟ گفتم ای گفت ساعی صبر کن که صاحب الزید بجزو رود و چون بیرون شد کس به من همراه آمد و گفت بر او ایستاده عطفی که محبوب است او را برد او بگذرد و برگرد چون به خدمت اهل مصاب رفتم دیدم بر روی حضوری خسته است و نزد برادرش فبری گفتم ایستاد پس سلام کردم و در خدمت آن جناب حسنین حضرت فرمود که برای چه آمده ای؟ گفتم آمده ام از احوال سه خبر و گیرم چون نظر می برد همه افتاد گریان شدم حضرت فرمود که گریان میباش که در این وقت از سال آسیبی به من نمی رسد گفتم الحمد لله پس از معنی حدیث لا تُعَاذُوا الْآيَاتِ لَمَّا دَخَلْتُمْ بِرَسُولِهِمْ حضرت جوانب او را از نگاه فرمود و باغ کن و بیرون برو که یمن بیستم بر حرم می رسم ندینی به تو برسد

هشتم رسید بن طایوس و دینک آن و یک کربانه که بخواب موکل فتح بن خافا و بر خود حواست اعراف و گرام به به و مرگ او برد خود بر دیدگرا ظاهر گردانند و در تعقیب هر ص از نقص شان و استخفاف قدر امام عمو بنی علی بود و بن امر بهانه کرده بود پس در روز بصر گری با فتح بن خافا سوار شد و حکم کرد که جمیع امراء و علماء و سادات و اشراف و اعیان در کتاب ایشان پیاده بودند و از جمله آنها امام علی بن ابی طالب بود روانه حاجب موکل گفت که من در آن روز جناب را مشاهده کردم که پیاده می رفت و بعد از آن می کسیه و عرف آن را صد کس می ریخت من نزدیک آن جناب رفتم و گفتم یا بن رسول الله چرا آمد خود را عقب می فرماید؟ حضرت فرمود که عرض اینها استخفاف می است و منکر حرمت من می برد خدا کفر از نافه صالح نیست به روایت دیگر فرمود که یک روزه ساختم من برد حق تعالی گرام و اسیر از نافه صالح و فرزند او؟ آفتد گفت حرم به خانه برگشتم بر قصه را با معلم ولاد خود که گملا بشیم به او داسم من کردم آن سوگند داد مرا که تو البته از آن حصص ما شیبیدی این سخن را؟ من سوگند یاد کردم که مستم پس گفت فکر کار خود نکن که موکل سه روز دیگر هلاک می شود نا از قضیه دو آسیبی به تو برسد من گفتم از چه داسی؟ گفد برای آنکه آن حضرت شروع یعنی گوی و حق تعالی در قصه قوم صالح فرموده

است تَقْتُولُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَنْبَاءٍ. و ایشان بعد از پی کردن باقیه سه روز هلاک شدید من چه با این سخن او او شنیدم او را دشنام دادم و بیرون کردم.

چون او بیرون رفت با خود او پنهان کردم گفتم. با باشد که من سخن راست یابم اگر حیاطی در امور خود بکنم به من ضرری نخواهد داشت پس اموال خود را که پراکنده بود جمع کردم. و انتظار انقضای سه روز می کشیدم. چون در سومین منصرف من منوکل بنا جمعی از اشراف و اعیان محضو من آمد به مجلس او مدینه و او از فتح بن حافان پاره پاره کردند بعد از مشاهده این حال اعراف به امامت حضرت مودت و به خدمت او رضایت آنچه میال من و آن معتمد گذشته بود و عرض کردند فرمود معتمد راست گفته من در بصره و بر او برین کردم و حق تعالی دعای من مستجاب گردانید

مؤلف گوید قدیب و زاری که از منوکل حضرت امام علی (ع) سیده جبه به خود از حضرت جبه به شعیان و دوستان و علویین و اولاد حضرت فاطمه (ع) جبه به قیر تمام حسین (ع) و زوار آن حضرت که بازگشت تمام به آن حضرت است و زیاده از آن است که در حوصله بیان نگذرد چه آنکه منوکل کفر بنی عباس بوده چنانکه در اخبار عیبه امیرالمومنین (ع) از او به این وصف تعبیر شده و مردی حبیب السریزه و صاحب طرب و صاحب حاجب بود و با او مطالب صاحب دسمی می کرد و به ظن و تهمت ایشان را بحد می نمود و پیوسته در صدد ادب و آزار ایشان بود و احدی را در باب محو آثار قیر مرف حضرت امام حسین (ع) و اذیت و آزار از به زوار آن حضرت از شهر من الشمس و این من الشمس است و مادر کتاب تنمیه المنعمی به طور احتیاط نگارسی دادیم و فرمائی که یکی از عسائی اهل سب است در اخبار الذوی گفته که در سه دویست و سی و هفت منوکل ام کرد قیر امام حسین (ع) را خدمت کند و خانه های اطراف قبر را نیز حراست کند و ... صاحب معاند در نجد و مع کرد مردم از زیارت آن حضرت و رمیز کریلا. مخم و سیار کرد مسلمانان حلی منالم شدند از این جهت و اهل بغداد بر ذیوارها محش و دسم برای او نوشتند و سحره او را هجر کردند از جمله در هجر او گفت

کشف ان کاتب منیة مد ائب

و سبب اتقاء بنی یه پمینیها

قتل ائب بنی قتیها مظالم

مد استغترک قتیة تسه و ما

ابنوه علی ان لا یکنوا شاکرکم
فی قلوبهم و تشکروا و یحبا

ابوالفتح اصفهانی روایت کرده است که موکل عمر بر فرح حنفی و الهی مکه و مدینه که ده بود عمر جمع کرد مردم را از احسان به آل ابی طالب و منصف در محبت این کثر مدینه حدی که مسووم از سر سر حال دس " یا محب عیوبی سر دسستد و چندان کار به اولاد امیرالمومنین علیه السلام مکه که ره های عیوبیات تمام باسهای یسار کهنه و پاره شده بود و یک لباس در دست " ندانست که نماز بر آن بخت اند مگر بیک بیراهر کهنه ای یسار باقی مانده بود که هر گاه می خواستند نماز بخوانند یکبار یک بیراهر به سرب می پوشیدند و نماز می خواندند پس از فراغ از نماز از تن بیرون می کردند و دیگری می پوشید و خود پیراهنه به چرخ ریسی می بست پیوسته به این عسرت گذرانیدند تا موکل هلاک شد و شرح خاشاک و کمر موکل خلویل و از رسنه کلام خارج است و از ملاحظه همین قدر معلوم می شود که چنه اداره منصف به حضرت امام عینی علیه السلام گذارند در ایام او و الله المستعان

دگر شهادت حضرت امام علی نقی علیه السلام

بدان که سال شهادت حضرت ابی به اتفاق ده سه دویست و بیست و چهار هجری بوده و در روز وفات اختلاف است، جمعه ای از عتبه روز سوم ماه و حبه از احبب گردانند و سایر نمکه ولادت آن حضرت در سه دویست و دوازده باشد سر سرفیس در وقت سرب چهل و ده سال بوده و در وقت وفات پدربیر گوارش عشت سال و بیج ماه عربیاً از عمر شریف حضرت گذشته بود سه به منبر حسین امامت گیری و خلافت عظمی سرافراز گردید و مدت امامت آن حساب می و سه سال بود علامه مجتبی فرموده که فریب به میرده سال در مدینه طنبه اقامت فرموده بعد از آن متوکل آن حضرت را به سر می ای طنبیل و بیست سال در سر می ای موطن فرمود در خانه ای که اکیم مدینه شریف آن حضرت است. فقیر گوید سایر آن و می که موکل آن حضرت را در سه دویست و چهل و سه به سامره صبیبه مدب اقامت آن حساب در سامره فریب یازده سال می فرمود و سایر توب مسعودی قریب فریده سال می شود و درک کرد در بنام عمر شریف خود معذاری از خدای تعالی و مال معتصم و واثق و مترکل و مسهر و مسعین و معسر (ر) در بنام محراب حضرت ره

دالایه و سدید بمودت.

مسعودی در مروج الذهب فرموده که حدیث کرد مر محمد بن العرج به مدینه جرجار در محله معروفه به عساکر گفت حدیث کرد مر ابو دعامه که گفت شرفیاب شدم خدمت حضرت امام علی بن محمد بن عقی بن موسی (ع) به جهت عبادت او در آن عسی که در آن وقت فرمود چو احواسم از خدمت بن جنانم مر جهت کنم فرمود ای ابو دعامه خو تو بر من واجب سده می خواهی حدیثی برای به نقل کنم که شاد شوی؟ عرض کردم جینی سابق و محتاجم به آن. فرمود حدیث کرد مرا پدرم محمد بن عقی او پدرش عمر بن موسی از پدرش موسی بر جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن عقی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب از رسول خدا (صلوات الله علیه) جمعی می ده می فرمود بویس گفتیم چه بویسم؟ فرمود بویس که رسول خدا (صلوات الله علیه) فرمود بسم الله الرحمن الرحیم ما قرئته القلوب و صدقته الاغفال و الا سلام عاجری به الناس و خلقه به المناکحة

ابو دعامه گفتیم گفتیم. بانی سوره الله می دانم که کدام یک از ایس دو بهر است؟ بن حدیده یا اسد او؟ فرمود بن حدیده در صحیفه ای است به خط علی بن ابی طالب و املاء موسی خدا (صلی الله علیه و آله) که هر یک از ما به اُرت سیده (انسی). شیخ طبرسی روایت کرده که ابو هاشم جعفری (ع) بن اشعار در باب عت و کسالت حضرت امام علی (ع) گفته

ماذب الارض یس و اذت فؤادی	و اعثرنی موارد السعز و
حسین فیل الامام بضو عینی	تبت مکی صدقه کُل العبد و
مرطض الدیس لاعنابک و احسن	و عسارت نه شعورم الشکر و
عجبا ان شیب بالذم و التسم	و اذت الامام ختم الذم و
اذت اسمی الاذواء یس الدیس و	الدی و نحیی الانوات و الاحیه

یعنی مصطرب و متزلزل بدر میسر من و سگین شد خواد و دمن و ع و گرفت مر ایت و در هنگامی که گفتم به من امام (ع) لایع و عدیل گشته، گفتیم. جلال من عت و تمام فدای او باد

پس گفت: «ممنوع است بر کسی که در بوی عجب و در سبک گار سبک است برای موصوفه و مبدع و نهایی من. عجب می‌کشد که تو می‌توانی به درد و ناخوشی شوی و حال آنکه تو امامی هستی به داد و مرفعی را می‌بری و قطع می‌کنی و بوی طیب در دهانی داری و دست تو می‌کشد که عجب می‌دهی به مردگان و زنده‌ها».

و بالجمله سایر قول سیح مدوی و بعضی دیگر مانند عباسی برادر معوی را حصر و ممنوع می‌کند و در وقت شهادت آن امام عربی غیر از امام حسن عسکری (ع) کسی بر دایه را حجاب نه دو چوب حصر نه از دایه حصر فرموده هیچ امری و امری را حصر نشده و امام حسن (ع) در حصار پدر شهید خود گریبان چاک زد و خود را به عسل و کف و دهن و اندام بر گواز خود شد و با حجاب در حصار تی که محفل عبادت را حصر نه کرده کرد و جسمی از ساهلان حرمی بر آن حصر با اعتراض کرد که گریبان چاک زدن تو مصیبت امام است و مایه نیت بود حصر نه فرموده به آن احتمال که چه می‌توانی حکام دین را حصر حصر نه می‌توانی پیغمبر بود و در ماتم برادر خود هدایت می‌کند که بیان چاک زد

شیخ اجل علی بن الحسین مسعودی (ع) در کتاب الوصیه فرموده حدیثی که در زمان حیات علی که هر که می‌داند که در وی وفات حصر نه امام علی (ع) یعنی (ع) در خانه را حصر نه بودیم و جمع شده بودند در حصار نه طائفه را با بوی عجب را آن عباس و در جمع شده بود بسیاری از شیعه و ظاهر نگفته بود نه برد ایشان امیر معاویه و وصایای حصر نه امام حسن عسکری (ع) و اطلاع ندانستیم بر امر آن حصر نه غیر نفای و معتقدانی که امام غیر یعنی (ع) برد ایشان هم بر امامان آن حصر نه فرموده بود پس حکایت کردند با جماعتی که در آنجا حاضر بودند که همگی در مصیبت و حیرت بودند که «گناهان و خانه بیرون آمد خادمی و صدراعظم خادم دیگر و گفت ای و نام دیگر این خانه و بر به خانه امیر المومنین و بده آن را به ظاهر و نگوی که این رجعه حسن بن علی داده مردم جور است» می‌تواند حصر نه امام حسن پسر حصر نه امام هم یعنی (ع) مسیّد چشم بر داشتند تا دیگر آن حصر نه را بگریخت پس دیدند یازده دری از صدر و آبی و بیرون آمد خادم سیاه پس از آن بر آمد حصر نه امام حسن عسکری (ع) در حالی که درج و خموسر حوریده و سر بر همه را حصار چاک زده بود و بر سر آن حصر نه بود منجم که تکبیر و جافه ای می‌کرد و دست و سینه رنگ بود و صورت را حجاب مانند صورت پدر می‌زد و گویا به هر چه از آن می‌گفتان بگفته بود

و در خانه حضرت با اولاد موذن بودند و بعضی از ایشان و لایق عهد داشتند پس چون حضرت با دودنه باقی ماندند جای دیگر از جای خود برخاستند و بنی حماد موذن پس موذن که ولعهد بوده سوی حضرت شناختند. با حرم ما به جانب او سریف برد پس موذن دست به گرب از حضرت در آورد و معافه کرد بآن جانب و گفت من خدا پرستم پس حضرت نشستند و در میان و مردم نه تمامی مقابل حضرت نشستند و پس از آنکه آن جانب بیاید آن خانه مانند بازار به دار حادث و گفتیم، لکن چو امام حسن (ع) آمد و نشست تمامی مگو کردند دیگر سیده نمی شد چیزی مگر عطسه یا سرفه در بر هنگام جاریه ای از آمد و پیرو آمد. حال که بدیده می کرد بر حضرت امام عیسی (ع) امام حرم (ع) فرمود بیست ایضا کسی که ساکت کند بر حاکمه ؟ سیهان مبارک کردند به سوی او. جاریه داخل در آمد و دست پس خادمی پیرو آمد و مقابل حضرت ایستاد حضرت برخاست و مد آزد حضرت امام عیسی (ع) پیرو آوردند حضرت با حصار حرکت فرموده بودند آن جناره بازرین را بشمارند که مقابل خانه موسی پس بجا بوده پس معبد بر حضرت بیمار خواند و پس از آنکه حضرت امام حسن (ع) از سمرقند به جانب بر آن حضرت بیمار خوانده بود پس آن جناب را دوس کردید در خانه ای از خانه های حضرت

و میر مسعودی گفته در مروج الذهب که در آن جانب حضرت امام عیسی (ع) در و دوسه چهار روز به حر حمادی الا حر دمانده سه و یست و بحد و چهار و گاهی که حصار از حضرت را حرکت می دادند سیدند جاریه و می گم بد ملا لقبی یوم الامین قدماً و حقیقاً یعنی همانا که کشیدیم از نحو سه روز دوشنبه ر قدیم الایام نین مال: و اشاره کرد به بنی کلمه به و و نام یعمیر (ع) و خلاف منافس طعام و الیبعة الی عثم مسوئها الاسلام و دور است که بر جاریه همان باشد که حضرت امام حسن (ع) سیده او سیده و بنی کلمات چون خلاف نیت بود حضرت پندمیدند

و میر مسعودی در اثبات الوصیه نقل کرد که سید کرد گرمی هو بر حضرت امام حسن عسکری (ع) بنو تشیع حصار پدر پرگو او ش در وقت به شایع برای بیمار بر آن حضرت و دو بر گشت به علاء و رحمتی که بر آن حضرت و سید از کثرت جمعیت و فشار مردم آن جانب را بر سر رفتی که بر گشت به مریب و در بر و سید به دکان بغالی که با پاشیده خود به

طوری که جنگ سده بود. حضرت چو به هوای جنگ آمد دید مسلام گرد بر از مردی
 به حضرت خواست که آنجا بسید. حظه ای اسرار حب کند. آن مرد داد داد آن حضرت در آن
 است و مردم بر اطمینان جناب ایستادند. درین هنگام حواری عوشر و مو به جامه بضع
 وارد شد در حالی که سوار بود بر استر اسب و جامه ای که در بر داشت سفید بود پس از
 اسب پیاده گشت و فر آن حضرت به خواست که سوار شود بر آن جناب سوار شد تا به خانه
 آمد و پیاده گشت و از عصر همان روز بر وی آمد از ناحیه آن حضرت موعیبات و عیب
 همچنان که از ناحیه والد بر گواشته بود. پس وی مدتی گویا مردم را فاد نمودند مگر شخص
 حضرت امام علی (ع) علیه الصلاة والسلام.

فصل ششم

در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی علیه السلام است

اولاد این حقه در از دگور و انار پنج می به شمار رفته ابو محمد الحسن الاعظم علیه السلام و حسن و محمد و جعفر و عیبه این حال حضرت امام حسن علیه السلام بعد از این مذکور خواهد شد از شاه الله تعالی و ابی حمزه پس من بر حال او مطلع بشدم مگر آنچه را که در معایج و سبب ام و علیه السلام است که حسین مبدی حلی الفدر و عظیم السان بوده و ترا که من بعضی روایات استنفاذ کرده ام که از مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و برادر من حسین علیه السلام تعبیر به سبطین می گردند و تشبیه می کنند بین دو برادر و به دو حدشان دو سبط یعنیر رحمت امام حسن و امام حسین علیه السلام و در روایت ابو الطیبه است که صدای حضرت حجه نو الحسن صلوات الله علیه شبیه بود به صدای حسین و در شجره الاولاد است که حسین در برده حضرت امام علی نقی علیه السلام از رهبر و عباد بود و به امامت برادر خود عترت داشت با آنکه معروف است که قبر حسین در نزدیک قبر والد واحد و برادر بزرگوارش در سامره در همان فیه سامیه است.

و اما سید محمد عسکری که ابو جعفر پس او به جلالت قد و بآل شاد معروف است و بر استعدادهای او که فابنی و صلاحیت امامت را داشت و هر یک بر یک حضرت امام علی

قال فی المعجی عدد بر می محمد المکری علیه السلام و خود محمد ابو جعفر علیه السلام از انهنه الی المجاز مسافر می شد حتی بلغ بلاد و می مره موی الموصل بسببه فرستاد و با برادر قنبره هنگام عتبه متعهد و در رفته (انهمی مبره)

نمی علیه السلام بود و مسعیه گمان می کردند که او بعد از پدر بر گزیده شد امام خواهد بود و پیش از پدر از تنیه رفت. بعد از وفات او حضرت هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: «یا بنی! احبب الله شکرًا فقد احبب فیک امر» ای پسر چنان می نماز که منم حد را پس به تحقیق که حق تعالی ناز و فرمود در حق تو امری. (۱) یعنی ظهور امر امامت از حضرت.

و احادیث بدیهه در حال ابو جعفر بسیار نقل شده و جمعه ای از آنها را شیخ مفید و طوسی و طبرسی برادر فرموده اند. و سیح طوسی و طبرسی و ابی کریم که جماعتی از بی هاشم گفتند که ما در وفات سید محمدیه خانه حضرت امام علی علیه السلام رفتیم دیدیم که برای امام علی علیه السلام دصحن خانه ببطی گسوده اند و مردم دور حضرت بنیسه اند و ما بحضرت دیدیم عدد از جماعت که در آن حساب بودند از آنانی طالب و سی عیسی و فرس به صد و پنجاه نفر می رسید به عمر از موالی و مریدان دیگر، پس با گها امام حسن علیه السلام و او شد در حالی که گریه را در مرگ برادر چنان دیده بود و آمد در طلب راه راست پدر ایشان و مادر حضرت ابی سناحیم پس بعد از مدتی امام علی علیه السلام رو به حساب او کرد و فرمود: «یا بنی! احبب الله شکرًا فقد احبب فیک امر» پس امام حسن علیه السلام بگریه و استرجاع گفت: «فرمود: انما یضکر بعنه علی وانا لله وانا الیه راجعون»

پس ما پرسیدیم که او کیست؟ گفتند: حسن فرزند امام علی علیه السلام است و در آن وقت به نظر ما بیست سال از عمر سرش گذشته بود ما از آن رو او را شناخیم و از کلام پدر می گوازیس به او دانستم که او امام و قائم مقام پدر می گوازیس.

و شیخ طوسی روایت کرده از ساهویه بن عبدالله حنابلی گفت: وایت شده بودم از حضرت امام علی علیه السلام در حق ابی جعفر یحیی بن روح ثانی که دلائل می کرد بر امامت او پس چون ابو جعفر وفات کرد ثانی و اضطراب نمودم از قیامت او و ساهی مادم در حجر و بر سیدم که در این باب کاعده به از حضرت بنو حنم پس موسم گاعده به از حساب و خواهش کردم از حضرت که دعا کند برای فرج و گشایش من در آسمانی که برای من رو داده بود از قبل ملاحظه در باب علامانم پس جواب گاعده آمد: «احضرب منظم» بکه دعا کرده برای من و رد خواهد شد علامان من بر من و در حق کتاب مرقوم فرموده بود که خواهم سوال کسی از جانشین من بعد از ابو جعفر و اضطراب پدید کردی برای من گاه معدوم منس فان الله لا یصل قوماً بقدر ابد هدیه حق یثبت لهم ما یستقون امام بعد از من

ابو محمد پدر من است، و پدر او سبط بچه محتاج آئینه سعادست: مقدم می دارد حد آنچه که
بحواله و مؤخر می دارد بچه را که بخواند، تا نسخ من این و آنست تا آنکه بنشیند به آن و بنشیند
گفتن یا به بیان و اِنْفَاعِ اِدی عَقْلِ بِنظَر

و سیخ مادر کتاب فحش ثانی فرموده و من از سید محمد مذکور در هشتاد و سه سالگی
بر دینک فریاد آید و از اجلاء بلاد اید و صاحب گرامات عتوانه است. حتی بردن هست و
عرب نادیده که به غایت را از احترام می کشد و از خطابش می برسد و هرگز قسم دروغ را از
سمی خوردن و پیوسته از اطراف برای او بدو می برد. بلکه فصل غالب دعاوی در سامره و
اطراف آن به قسم با اوست و مکرر دیدیم که چون برای یاد کرد قسم شد مکرر سال را به
صاحبش رساند و از خوردن قسم دروغ صدمه دیدند در این ایام توقف سامره چند کرامت
ظاهر از او دیده شد و بعضی از عمماء برای جمع آنها نویسنه رساله در فصل و دارد و دفعه
الله تعالی (التهی)

و سید صاحب در نفعه فرموده که از اولاد سید محمد است شمس الدین محمد بن عسکری
بن محمد بن حسین بن محمد بن علی بن محمد بن الامام الهادی (ع) که مشهور است به
میر سلطان البخاری برای آنکه و لادش و بشو و مدین در بحر شده و اولاد او حجاز یون
گویند و این سید الدین سیدی بوده با و رخ. مانند صالح آمد در دنیا مصاحب کرده با
عمامه بزرگ و اقتباس کرده از فضائل بیان و در صدور مجلس بیان بسینه پس از بحر
بر حه فرموده و بلاد روم و مدین طی شد در شهر بروساه و بعد شده از او کرامات بسیار و و هاست
کرد در همان شهر سنه هشتصد و سی و دو یا سنه هشتصد و سی و سه و سپوش در آنجا
مشهور است و مراد است که مردم به بارش می روند و بقدر برای او می برند و سید حسن
برای گفته که عجب امامزاده سید محمد از همین شمس الدین است و از برای او سلاله ای
است که منسربند از اطراف و از اولاد او است علاء الدین ابی ابراهیم رنسرش عسکری و پسرش
یوسف و پسرش حمزه و پسرش سید محمد یحاج (التهی)

و اما جمعی بر مثل فرمودند حضرت یوحنا بن محمد (ع) است و ملقب به کذاب است و
ادعا کرده است به غیر حق و گمراه کرد مردم و فرموده را حظه او را از حضرت را و
حجاز بسپارد در خدمت او وارد شده بکن نقی و در یثمد مهم می دانم و او را این کزین
هم گویند به جهت آنکه گفته اند صاحب و بیست و بد دانسته فی المحدثی قبری در ایام پسران امام

و نه حُسن و اریحون سه (۲۷۶) جدی رسیدن عتبات.

و یکی از اولاد او سید ابوالزلف محسن بن جعفر که در ایام خلافت معتزله الله در سیه سیصد و در اعمال و مشو حرم + ح کرده او بگسند و مس شی به تعداد برده و در حرم به تار کسیدند و بپیر از او سید عیسی بن جعفر معرفی شده بر الرضا که عالم فاضل کامل بوده از و سماع حدیث کرده مسیح جبل ابو محمد هارون بن موسی منعکری در سیه سیصد و بیست و پنج و در او احازه گرفته + در تاریخ هم نقل شده که بریهه دحس جعفر بن امام علی بن موسی علیه السلام و حجه محمد بن مرمر مرجع بوده + آشوب خنوده قم آمدند و بعد از وفات شوهر س محمد او وفات یافت و در مشهد سهرمس خا جنب او مدفون شد و قبر بسیار در نفعه مشهور + سه چهار حجرال است و حد از سکه بریهه و قنات یافت + از او ابراهیم و یحیی صوفی پسر + جعفر مدید به هم از برای نکه ازب خواهر خود برگزیده بعد از نکه نو که او را برداشند. ابراهیم از هم نرفت + یحیی صوفی به هم اقامت کرد و در مینا کرد + بن ۲۰ ردنگ مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام ساکن شد و در قم شهر بانو ده دحس امین اندیس سوا القاسم بن مردجان بن معانی به نکاح سرعی در حباله خود در ۹ رد و از او ابو جعفر و فخر العزاق و سیه در + جود مد و از بسیار فرزندان بسیار به و خود آمدند و مهم رفاه صوفیه بودند و در کتاب معجذی است که از او لاد جعفر کذاب است ابوالفتح حماد بن محمد بن محسن بن یحیی بن جعفر مذکور + او ۵۰ بعد وفات کرد پدرش ابو عبدالله محم صاحب حالات بوده و نقابت ناشب در مقابر فریش و برادرش ابو القاسم علی فاضل و ادیب و حافظ فر بوده معرفت الی مصر و یه می یلقب

فصل هفتم

در ذکر چند نفر از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است

اول - حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران مولی علی بن الحسین علیه السلام،
لأهوازی

ثمة جنبل القدر از اویان حضرت صبا و حضرت جواد و هادی علیهم السلام است. اصغر ر
گفته است بحر باب ادرش حسن به اهوار منقش شد پس از آن به قم بجهیل کرد و بازار مدبر
حسین بر ادال و در قم وفاد باقیالرحمة الله و سی کتاب تألیف کرده و برادرش حسین پمجاه
کتاب تصنیف کرده و در تصنیف آبر سی کتاب جر شرک کرده و این سی کتاب در میان
صحابت مبر و فاسد به بحدی که کتب نام بر این راه از عباس می کنند و می گویند که فلامی
کنایه اش مثل کسب حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است و حسین بن سعید همان است که
ربانیه علی بن مهران و اسحاق بن ابراهیم حقیقی رایه خدمت حضرت امام علیه السلام و
بعد از آن علی بن ریاض و به خدمت آن حضرت رسانید و سبب هدایت این سه نفر و باعث
مهربان ایشان به مذهب حق او بود و از او حدیث شنیدند و به او معروف شدند و همچنین
عبدالله بن محمد حقیقی رایه خدمت حضرت دلال نمود و حمید پسر حسین ماعف به
دمدال مرمی به غلق است و هر قم وفات کرده

دوم - خیران الحاد مولى الرضا (ع)

ثقة حبيب القدر از اصحاب ابوالحسن الثالث (ع) است که در همین المقال است که او از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی (ع) و از عسک و غیر اسیران یسال است و او همان است که در معجم حجج در ما به شرفیاء حدیث حضرت جواد (ع) شد در حاتی که او حنفی بالائی دکه بنسبت به در جمال حبیب و دهب از آن حضرت میزد که منقلب پنه دکه شد می خواست بدو را به خانه بالا رود و این حساب اشاره فرمود که از پنه بالا بدو بالا رفت و سلام کرد و دست از حضرت در بر بست و بر روی والد و ششبه و مدنی دست از حضرت را گرفته بود به جهت آن دهشتی که دست تا دهشتی تمام شد و وقت دست از حضرت را برد کرد پس عرض کرد که مولای شما یاک بن شیب حدیث شما سلام رساند و التماس کرد که دهشتی او را فرستد بنمانید حضرت برای او دعا کرد اما بری فرستادش دعا نمود (ع) و از بعضی روایات معلوم می شود که خیران وکیل حضرت بوده و در دین وای است که به او فرمودند: *اعمل فی ذلک برایک غائی* یک رأیی و من اخطاک اطاعتی.

و خیران امثالی است که اظهار از آن حضرت و از حضرت هادی (ع) روایت کرده و از خیران همان است که در او قات غلب حضرت جواد (ع) برای حبیب سلام یاب از حضرت کرد و فنی سوز از حدیث حضرت جواد (ع) ما به برد او و فرمود که مولای ما بعضی حضرت جواد (ع) سلام بر حق می رساند و می فرماید که من را دین می گذردم و امر امامت می گردید به سوی پسر من و از برای او دست بر گردانیدم بعد از من آنچه را برای من بود در میانم از پدرم و بر حدیث است مهور در باب بعضی حضرت هادی (ع) و در باب است قضیه معروفه حدیث محمد بن عیسی خیران و این خیران پدر خیرانی است.

سوم - ابو هاشم الجعفری دود بن القاسم بن اسحاق

بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب برعی الله علیه

ثقة حبيب السما حبيب عظیم القدر و بزرگ مرتب است در دانش (ع) و از حضرت امام رضا و امام زمان حضرت صاحب الامر (ع) درک کرده و از همگی روایت کرده و سید مضاوی او از کلام ناحیه محدثه شعر ده و از برای او است حدیث و هاشمی و اشعار دیگر نیز

حجۃ الله صلی الله علیه و آله و شایسته کتابی در اختیار ابو هاشم موشه که منبع خبری در اعلام الوری ر آن نقل می کند و تو ذکر معجزات حضرت عسکری علیه السلام باب چند حیران و قابل کرد در سینه در باب و شصت و یکم می نویسد که موده که قبر شریف مشهور است و ظاهر آن مرورش در بغداد است چه رحمت از اهل بغداد و موطن در آنجا بوده و مردی صاحب ورع و رهد و شک و علم و عمل و کثیر الروایه بوده در آن مانیه علو نسب او در میان آل ابی طالب کس نبوده پدرش هاشم امیر یمن و مردی جلیل بوده و مادر هاشم آن حکیم دختر هاشم بن محمد بن ابی بکر است رحمه الله هاشم بن اسحاق پسر خاله حضرت صادق علیه السلام می شود و برادر اده ابو هاشم محمد بن جعفر بن هاشم و ج فاطمه بنت الرضا علیه السلام است

چهارم - حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن ابی طالب علیه السلام است

که از کابر محدثین و عظام علماء و عباد و صاحب ورع و عواص و از اصحاب حضرت جواد و هادی علیه السلام است و بهای و حسن و انقطاع به حدیث ایشان دایره و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده و می شود ذکر اولاد حضرت امام حسن علیه السلام از این کتاب و در مناقب الجنان محققین از حلال آن جناب و نگاشتم و در اینجا کتفا می کنم به همان حدیثی که مشتمل است بر عرض کردی پیش بر امام زمان حضرت هادی علیه السلام

سیح صدوق و غیر و روایت کرده اند از جناب عبدالعظیم که فرمود وارد شدیم بر آقای خودم حضرت امام علی علیه السلام خوار حضرت بر دید فرمود مرحبا به نوای ابو القاسم بودی و می دانستی از روی حبیب یمن عرض کردیم خدمت آن جناب که ای فرید رسول الله من می خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم پس هرگاه مرحمت و بپذیرید است بر آن ثابت بمانم تا حیاء و عذر جز در ملاقات کنم فرمود بیاور ای ابو القاسم یعنی عرض کن عین خود را گفتیم من می گویم که خداوند تبارک و تعالی و خدا است و صفی برای او است و از حد ابطال و حد تشبیه خارج است و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه یدیه و زنده اجسام و صورتها و خلق کننده عرضها و جوهر هاست و پروردگار و مالک هر چیزی است و هر چیزی را جمع و احداث کرده و می گویم من که محقق علیه السلام شده و رسول او و

خدمت پیغمبر (ص) است و بعد از او پیغمبر و نحو او بود تا روز قیامت. سر یعقوب حضرت
 آخر همه سابع است و شریعی است بعد از آن تا روز قیامت و می گویم من که امام و حقیقه
 و وی امام بعد از پیغمبر (ص) است امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع) است و بعد از آن حضرت
 حسن، بعد از آن حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی بعد جعفر بن محمد بعد
 موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی (ع) بعد از این بر گویند که موسی بن
 مزای من پس امام علی (ع) به جناب عبدالعظیم فرمود بعد از من حسن پسر من است.
 پس چگونگی داشت مردم در میان خلفا از او گفتیم و چگونگی است پس ای مزای من
 فرمود: برای این که دیده نمی شود شخصی او و حلال نیست بر ایشان آوردن نام او با آنکه
 طر و ح کند و پر کند پس از خلف و داد همچنانکه پر شده باشد از حق و ظلم گفتیم. اقرار
 کردیم یعنی به امامت حضرت حسن شکری و خلاف آن حضرت قایل شدیم پس گفتیم و
 می گویم دوست داریم بر گواران دویسمه خلافت و دامن ایشان دشمنی خداست و اطاعت
 سال اطاعت خداست و عصیت ایشان معصیت خداست و می گویم که هر چ حق است و
 سوالی در حق است و پشت حق است و روح حق است و صراط حق است و میراث حق
 است و آنکه قیامت مدتی است و میکی در آن است و خداوند درنده می کند و آنگاه می کند
 کسانی که در هر روز دارند و می گویم که هر نفس و حبه بعد از ولایت ائمه دویسمی خدا
 و رسول و ائمه (ع) است و کائنات و زوره و حج و جهاد امر به معروف و نهی از منکر
 است

پس حضرت امام علی (ع) فرمود ای ابو القاسم این است به خدا سوگند دین خدا که
 بسند نه است و را برای بدگانی ثابت بحال بر همین استفاده خداوند ناپسند است و سو
 خور نیست در حیات دنیا و در آخرت

پنجم - علی بن جعفر همدانی

وکیل حضرت هادی (ع) و ظنه بوده در امر او سعادت کردند به بردن موقوف امر کرد
 او حبس کردند و اراده کشش از او دانست پس حبی به علی بن جعفر رسید از مجلس نوشت
 برای حضرت هادی (ع) که سعادت به خدا در حال من نظری فرما به خدا قسم می برم شک

کم حضرت را عده فرمود که دعای خواهم کرد بری تو در شب جمعه پس آن حضرت دعا کرد صبح آفری، متوکل بکرد و تب او شفا شد کرد تا روز دوشنبه که انگ و شیون برای او بماند پس امر کرد که بدانیاں. یک یک شکند و خصوص آن بجهه دم کرد و امر نمود که او ارف کند و او اسسحلال جو بند بر رها شد و به امر آن حضرت باده محه رفت و مجاور آنجا شد و متوکل مرضش بهبودی حاصل کرد.

ششم - بن الشکیت بن یعقوب بن اسحاق اهواری شیعی

یکی از ائمه اعد و حامل نور عظم غریب و ادب و معرو و صاحب اصلاح المستغنی و از خواص امام محمد طعی و امام موسی بن جعفر است و نفع در حیرل است و در سده دوم و چهار و چهار متوکل او را به قتل رسانید و پیش آن بود که او مزدب اولاد متوکل بود و روزی متوکل او را پر سید که دو پسر من معر و عود شد مو بهر است یا حسو و حسیر؟ این الشکیت شروع کرد به من فضايل حسين عليه السلام متوکل امر کرد به علامان ترک خود تا او در زیر پای خود افکند و شکم را بهالیدد پس او را به خانه اش بردند و در هودای باران و فاسد کرد و به قوی در جواب متوکل گفت که غیر خدام عفی الله عنهم از تو و تو پسران تو متوکل امر کرد تا پیش از فضايل بیرون کشیدند و او را این الشکیت می گفتند به جهت کرب سبکه او و من العربی الله وقع صیب خذره من غرات الأسای بعزله قبل ذلک پسیر.

مِصَابُ الْمَنِيِّ مِثْلُ عِثْرَةِ بِلَسَانِهِ
وَعِثْرَتُهُ فِي الْقَوْلِ كَعِدَّتِهِ بِرَأْسِهِ
وَلَيْسَ يَمْنَانُ الْهَرَمُ مِنْ عِثْرَةِ الرَّجُلِ
وَعِثْرَتُهُ فِي الرَّحْلِ تَسِيرُهُ عَسَ شَهْلٍ

دار عجب آنکه وی به بلای لغزش رمار که در بایم می داد گرفتار شد که چندی جز از جهادش نگذشت بود. به تبار که آدمی لا لغزش رمار مصوبه می بیند: لغزش قدم می بیند لغزش رمار بر نور به داد می دهد در حالی که لغزش قدم پس از جندی پیوسته می باشد.

باب سیزدهم



در تاریخ امام یازدهم
سبط سید العشر و والد امام مختار
محبوب قلوب هر بنی و وصی،
حضرت ابو محمد حسن بن علی
عسکری (علیه السلام) است

و در آن چند فصل است

فصل اول

در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیت ان جناب و احوال والده ماجده ان حضرت است

بدان که ولادت با سعادت ان حضرت در مدینه طیبه در سنه شویک و سی و دوم هجری در ماه ربیع الثانی بوده و در جمیع رود ان حایر اسد علامه مجلسی رحمه الله فرموده است که در ولادت روز جمعه هفتم ماه ربیع الثانی بود و بعضی دهم ماه مذکور و بعضی در شب چهارم بزرگفته اند و شبح الحز رحمه الله نیز به همین اختلاف اشاره فرموده در آنچه به خود در تاریخ ان حضرت می گوید

و دا کا می التیوم الشریع العاشر
و قبل بس الکامی و هو شیع

مبویله کسیر ربیع الاخر
می یوم الاثنین و قبل التربع

اسم سریف ان حضرت حسن و کنیه اش ابو محمد و اشهر النعمان زکری و عسکری است و به ان حضرت سه و همچنین به پدر و جدس رحمه الله این القضا می گفند و بعضی حاشش شبحان می گویند مغالیه السموات و الارض و به عربی أنا لله شهیداً می گویند و تسبیحش در روز شام دهم و هفتم

ماه شد و پس از آنکه سمیع از حضرت شهادت منزه علی علیه السلام و بی‌دوره عالی و بی‌سرقه
شیر و بی‌سلطانة فری، شهادت افتد و تحمید

والله ما جده حضرت زاهد خدیو و نه ثریو منیل بوده و در جسدش می‌گفتند و در
بهایت صلاح و رعایت عز بوده و در جناب الخمود است که در ولایت خود در یادشاه امه
بوده و کافی است در نصرت او که معرعه نبعه و یتاه و دادرش ایشان بوده سعدار و غایت
حضرت امام حسن عسکری (ع) مسعودی در اثبات الوصیه فرموده که رویت شده از
عالمی (ع) که فری که در حق شد منیل مادر حضرت امام حسن عسکری (ع) بر امام علی
نقی (ع) فرمود سلیز بیرو. گفته شده از هر کس و عاصب و هر یحیی و معاصب بعد
فرمود به او رود است که حق تعالی عطا فرماید به او صاحب خود را بر خلق خود که بر کند
هم را از عدل همچنانکه بر سده باشد از جور نگاه مسعودی فرموده که حامیه باشد از
محبوبه امام حسن عسکری (ع) در مدینه و موید است حضرت در مدینه در ماه دوم یسرب
و سی و یکم و پس شریف امام علی (ع) در آن سال شاهرده سال و خنده بود و حرکت
فرمود با آن حضرت به عراق در سنه دویست و سی و شش و سن مبارکش چهار سال و جند
ماه بود

فقیر گوید در حق آن حضرت شهادی (ع) در ذکر سید محمد موسی حضرت
هادی (ع) بر نعمت حضرت امام حسن عسکری (ع) مذکور شد

فصل دهم

در مختصری از مکارم اخلاق و نوادر احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و در آن چند خبر است

اول - [عبادت و هیت]

صبح مقصد و غیره روی یک کره اند که می‌عباس داخل شدند بر صالح بن وصیف در زمانی که حبس کرده بود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و با او گفتند که حج بگیر بر او و وسعت مده بر او صالح گفت چه کنم من با او؟ همان سپرد امام او را به دست دو نفری که بدر بر شخص می‌باشند که من پیدا کنم دهام یشتا یکی نام علی بن هارمیش است و دیگری افتخامی و سبک به دو نفر هل نماز و ویره گشته اند و رسیدند در عبادت به معاصی عظیم پس امر دادند دو نفر را و ده پس سال را عتاف کرد و گفت وی بر مسند چیست شاز شد با این شخص؟ گشتند چه بگوئیم در حق مردی که روزها روزه می‌گیرد و شبها ناله صبح به عبادت مشغول است تکلم نمی‌کند با کسی و مشغول نمی‌شود به غیر او عبادت و هر وقت نظر بر ما می‌افکند ناله می‌برد و در جهنم می‌شویم که مالک نفس خود می‌بینیم و خود داری می‌برائیم بگویم، آل عباس خوب پس را شنیدند برگشتند از مرد صالح در کماز دلب به بدر بری حالی.

مؤلف گوید از روایات ظاهر می‌شود که در حضرت پیروان وفات محبوس و معنوع از معاصرت بود و پیوسته مشغول به عبادت چند آنچه از ویت بعد ظاهر می‌شود و

مسعودی روایت کرده که حضرت امام عیسیٰ علیه السلام بهنگامی که در حبس بود از بسیاری از مسیحیان حدود مکه از عدد خیلی از خواص خود و پسر امر مستثنی شد به حضرت امام حسن علیه السلام از پشت پرده یا حواصی و غیر خواص نکتم می فرمود مگر در آن اوقات که سوار می شد برای قتل به خانه سلطان و پس عمل از جناب او از پسر سرگورس پیش او معذره بود برای عیب حضرت ع. حب الزمان علیه السلام که میباید به بن مالوف شود و از عیب و حشمت نکند و عذاب جاری شود در احتجاج و دشتند.

دوم - عدم غیب و عفویت

روایت شده مانی که معمر بن حنفیه امام حسن عسکری علیه السلام را حبس کرد در دست عیسی بن حریر و حبس کرد جعفر برادرش را و او بیوسنه معمر بن حریر را حضرت ع. از عیسی بن حریر می پرسید او می گفت که روزها روزه می گیرد و شبها مسعودی را می بیند. نا آنکه او را از حال آن جناب پرسید عیسی بن حنفیه جواب داد معمر گفت عیسی بن حریر را به مرد او را و از من سلام برسان و به او بگو برو به سرالت به صلاح عیسی بن حریر گفت رفتم به سوی ریخا دیدم برادر بدان خمار می بینم که کرده میباشند. داخل ریخا شدم دیدم آن حضرت بمسند مورو و قیاسان و شاهه خود پوشیده یعنی آنکه خود را میپوشانده بود برای پنهان شدن از ریخا و رفتم به سرالت پس چون مراد دیدم بر حاسه من او کردم مطالب خود را پس سوار شد بر حمار و ایستاد من گفتم به آن حضرت برای چه یستادی ای سید من؟ فرمودند: «جایی که جعفر گفتم معتمد مرا امر کرده که سم از حسن ها کنم بشود جعفر فرمود بر گرد نه برد او و بگو ما هر دو به هم از یک خانه بیرون آمده ایم پس من برگردم و او بماند خود دست می داند که در اینجا چه خواهد بود پس آن مرد رفتم و برگشت گفتم می گوید من جعفر را در کردم برای تو و من حسن کرده بودم او را به سبب جناب و نصیری که او را در کرده بود و تو می بینی که من به سبب آن حرفها و گفته او سر رده. پس جعفر به آن حضرت رفتم به خانه اش

سوم - [روایت دوستانه با زندانیان]

« عیسی بن صبیح روایت است که گفت در اوقات که مادر محبس بودیم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را جز حبس کم دید و آورده آن حضرت را در مجلس ما و من به آن

حساب عارف و شناسای مردم، فرمود: «بوی صفت و صبح سال و چند ماه و روزی عمر کرده ای و...»
 و در آن کتاب دعائی که تاریخ و لایحه من در آن نوشته شده بود در جوی به آن کردم باضم چنان
 بود که آن حضرت به خیر داد پس فرمود: «قریندی روی و میده گفتم به گفت: خلیفه و روزی
 کن او و بدی که عصبه و باروی او باشد همان مثل با عصبی است و در پس متعل شد به
 پس شعر

من کمال فای و میسر و کلامه
 ابن القییل الی الهی که عصبه

یعنی هر که صاحب رتبه باشد در خود می گیرد به درسی که ذلیل یکسای است که
 عصبه و بازره ندارد. «من گفتم: «و قریندی داری؟» فرمود: «ری به خدا قسم، روی است که خداوند
 تعالی پسری بر من گرامت فرماید که پر صد صبی و از عصبه و دار اشا الی فرماید و در
 آنوقت متعل شد به پس در شعر

بعلک بوماً ان تیر انی کائما
 بیئ حوالی الامود الکوابد
 هان تمبعا قیل ان مینه النحی
 اقام رمانا و هو یی انان و حید

چهارم - [حضور شران در برابر آن حضرت]

روایت شده که حضرت امام حسن عسکری (ع) را سپردند به بحریر و بحریر جنگ
 می گرفت بر آن حضرت و ادیب می کرد آن جناب را و چه اثر داشت که ای مرد بر من از
 خدا به درسی که تو یعنی دانی که کیست در من و تو پس شروع کرد در بیان او و حساب حضرت
 عسکری (ع) از صلاح و عبادت و خلاق آن حضرت و گفت: «من می برسم به براف این رفتار
 بر آن حضرت بحریر گفت: به خدا سوگند که من او در هر که السباع میا: شیوان و درندگان
 خواهم افکند پس اجازه طلبید از حلیفه در این امر او و اجازه داد پس آن حضرت را افکند
 به مرده میران و شک دادند در آنکه سیمان آن حضرت را خواهند خورد پس نظم کردند در
 آن محد که او حال آن جناب حیوی گیرند و در آن جناب را بپایانده بهار می خوانند و سباع در
 دور آن حضرت می یابند پس امر کرد که آن جناب را بپایانده و به خانه می برد

مولف گوید: «به همین دلالت باهره است و سده در موصول به آن حضرت در دعای
 [ساعت] بار هم در و بالامام عسکری (ع) علیه السلام الی طرح السباع و خلیفه من مر به»

و انشأً بالذوات انصعاب قد ثلث له مر کبها.

یعنی «موسل شدم به امام حسن عسکری (علیه السلام) آ» فانی که افکنده در میان فریدگان پس به سلامت او، از محل در دهگان بیر و وردی، و معنای سدا انحصار به دایه مصر کی، حیوان جموع پس رام که می پرای او سوار سوار و ۹۰ و در این فقره اشاره شده به آنچه فعل شده که مسعین باشد حبیبه استری دلمت جموتی، سرکش به خدی که احتی و قدرت داشت که او در لگام کند یا رین بر پشت او گذارد یا او را سوار شود اتفاقاً رودی حصر به دید حبیبه رفقا حبیبه به انحصار به گفته خویش می معاینه شما که بر استر نه به نهاسی کنید و هم حسن ان بود که از این کار به اسم و ام بود به آنکه جموعی شد و ر حصر بار بکشد پس حصر بر حالب و دست مبارک خود بر کف استر گذاشت ان حیوان عرق کرده بحوری که عرق از او جاری شد و در نهایت رامی و عدل شد پس حصر با او پس کرد و انجام بر دهم. دو مواد گشت و فدری دو مورد او را ایرد حسیه در این کار معجب کرده صبر به انحصار به پخشید

پنجم - [منصرف کردن کنیدی از نوشتن رد بر قرآن]

این شهر شوب از کاتب تبدیل ابو الفاسم کوهی نقل کر. که اسحاق یکندی که فیض عرق بود در زمان خود سر و ع که در تألیف کتابی دو ناقص عرب و مشهور کرد خود را به آن مر به خدی که از مردم کاره کرده و در منزل بود و پیوسته به این کار اهتمام داشت به آنکه یکی از شاگردان او حدیث حصر بر امام حسن (علیه السلام) رسید حصر به او فرمود به نیست در میان صدیک مرده به سببی که برگرداند سدا شعا کنیدی را از بر شعبه که برای خود قرار داده اب تمیزد گفته چگونه می توانیم عراض کنیم بر او در این امر تا در غیر این امر به سبب نیست از به سبب به او این کار حصر به فرمود اگر هر چیزی به تو القاکم تو به او می، این عرض کرد می فرمود برو ده مرد تو و اسد بگیر با تو و نطف و مدو کی با او در مؤلف و عاصم او پس چون واقع شد اس فیما بین سدا پس با تو بگم حاله او به فقرم سیده می خو هم آ. راز تو به سم پس بگو ما او که گر بیاید به رد تو مشکم به هر به و بگو بد که با حدی است که حق تعالی اراده فرموده باشد از کلامی که در قرآن است عبر معنی که به گمان کرده ای و آن را معنی آن گرفته ای؟ او در جواب گوید جابر است: ویرا که او مردی است که فهم هر کند چیزی را که سید، پس به تو بگو شاید که خداوند آید فرموده باشد در

قرآن غیر آن معنی که بود بر آن آموخته ای و آن را مراد حق تعالی گرفته ای فَتَكُونُ واحداً بعیر معانیهم

پس آن را نگردد شبگردی و ملاضعت کردند و تا آنکه اتفاقاً کرد بر او آن مآله را که حضرت به او تعلیم فرموده بود. کندی گفت که این مآله «اعاده کس بر مر» اعاده کرد عسکری کرد در آن یافت که بر حسب نعت و نظر خایر است و محتمل است معنی دیگری را. گفت. قسم می دهم تو را که حبه دهنی به من که پس مآله. «کی تعلیم تو کرده؟» گفت به قسم عار من شد گفت چسب نیست که تو می گویی. زیرا که این کلامی نیست که از مانند تو سر رنده و تو عبور به از مر به مر سیده ای که فهم چنین مطلبی کمی به من بگو از کجا گفتی را؟ گفت. حضرت امام حسن عسکری (ع) مرا به آن امر فرمود. کندی گفت. الا ان حقیقت حال این را کردی. این نحو مطالب بیرون نمی آید مگر از این بیت پس من طمئید و اطمینان در این باب تألیف کرده بود سو اتید

ششم - [دمتور لمن بر دشمنان اهل بیت]

علامه مجلسی (ع) روایت کرده از بعضی مؤلفان اصحاب ما از علی بن عاصم ثوری حبری که خاصش با ما که او وارد شد بر حضرت امام حسن عسکری (ع) حضرت به او خود ساختی که بر او شمشیر بودید بسیاری از انبیاء و مرصعین (ع) و صویده از آثار قدیمهای یسان را علی می گوید افتادم بر روی او و بر سیدم آن او بوسیدم دست امام (ع) را و گفتم. من عاجزم از حضرت معاده دست خود و عملی ندارم غیر از موالات و دوستی شما و پیروی جسته از دشمنان شما و آنی که دو بر ایشان در جواب خود پس چگونگی خواهد بود حال من؟ حضرت فرمودند حدیف کرد بر پدرم از حکم از رسول خدا (ص) که فرمود هر که ضعف پیدا کند از حضرت ما اهل بیت و نصبت کند در جواب خود دشمنان ما را برساند حق تعالی صورت او را به جمیع ملائکه پس هر کسی که می کند یکی از شما دشمنان ما و الا بر ما آن ملائکه و نصبت کند کسی را که لعنت کند ایشان.

پس هر گاه در وقت صبح او به ملائکه استعمار خدمت می آید و تا گویند بر او و بگویند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رُوحِ غُلَامٍ هَذَا الَّذِي بَلَغَ فِي نَفْسِهِ الْوَلِيَّانَةَ جُهِدَهُ و لَوْ قَدَّرَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ دِيكَ لَفَعَلَ پس در پدیدار حجاب حق تعالی که ای ملائکه من من استعجاب کردم دعای شما در حق این بندگان و شیدم بدانکه صلوات بر سیدم بر روح او از روح ابرار و فرار دادم از مصطفی اخبار

و پدای که بر هر یک به همین حکایت نقل شده از علی بن عقی و بر او ^{۱۲} حکایت چنین است که علی بن عقی گفت که هر چنان می کردم به عیون و خبر می داشتم برای هر یک در سال در مدینه طنبه ^{۱۳} آن معده که کفایت کند طعام و لباس او و کفایت کند عیالش و این کار را در وقت مدد ماه رمضان می کردم تا سیخ او را از حنجره پشاش شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر ^{علیه السلام} و هر قدر داشته به می ری او در هر سال پنج هزار درهم و چنین افتاد که من روزی در رمضان عبور می کردم پس دیدم او را که سبب افتاده و می کرده و انگل آلوده شده او در بدرین حالی بود در سازغ غام پس در نفس خود گفتم من می دهم مثلاً این هفتاد را در سال پنج هزار درهم که آن را صرف کند نیز معصیت خداوند ^{۱۴} هر سه مع می کنم مقرری امثال او را چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد سیخ در مردم و ایستاد بر در خانه چون رسیدم به او سلام کردم و مرحوم خود را مخاطبه نمود، گفتم: به کرامتی نیست برای تو، حال خود را به من می دهم که صرف کسی در معصیت خداوند ایامه بدم نور در رمضان که هست بوی ^{۱۵} برگردیده ملت و دیگر به مردم می.

چون شک شد حضرت ابی جعفر ^{علیه السلام} در جواب دیدم که مردم در بردن مجمع بودند پس پس قسم عراض فرمود از من چو فرمود: عد و مرا بد گشت. پس گفتم: یا رسول الله، نه من چنین می گوی، اکثر احسان من به هر نفاق و بیکی من یا ایشان و نور انعام من بر ایشان ^{۱۶} پس مکافات کم دی هر که عمر من فرمودی از من ^{۱۷} امر به آری، چرا خلائق هر روز مرا گم دادند از در خانه اب به بدرین حالی و ناامید کردی او را حائره هر ساله اسیر کردند؟ پس گفتم: چو و بر معصیتی قبیح دیدم و قصیه نقل کردم و گفتم، حائره خود را مع می گردم نه انانیت نکردم باسم او را در معصیت خداوند تعالی پس فرمود: سو من به جهت خاطر و می داری یا بی می ^{۱۸} گفتم، بلکه برای او هم بود پس می خواستی پیوسته با او آنچه از او سر داده جهت خاطر من و اینکه از حقاد من است گفتم چنین خواهم کرد با او به کرام و اعزاز پس او جواب میداد: سیدم، چون صبح شد هر سباده از پی آن سیخ چون از دیوار من جهت کردم و داخل خانه سیدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم به غلام که بیاورد او ده هزار درهم دو تو کیست و گفتم به او: اگر به جهت چیزی کم آمد مرا خبر کن و او را حشودیدیم گم دادیم، جواب به صحن خانه رسیده برگشت مردم و گفت ای وریز چه بود سبب اندر دیوار و مهرانی مروی و مصاعف کردن عقیه ^{۱۹} من گفتم: خبر چیزی نبود، برگردیده خوشی گشت. و الله بر نمی گردم نه از قهرینه مطیع سوم، پس آنچه در

مردم مثل هر رانه دو باب مصروف مسکرات به چه گفشی است نه تفصیل گفته اند و بصورت فائده از مسکرات از بیس عهده نوش چسب داند هرگاه رهبر را خاصیت تریاق حاصل آید از شرب مسکرات بر سودی جسم داشت و نمود و هرگاه شخص صفای مشرب از مذهب یا گاهی حاصل نه بد اگر هر قدره مشروب ناره باشد هر چه به حکم صفای طبع از شرب بها اصابع می کند شراب حواله کار امور را به فردا افکند و وجه گذران فرد را نیز امور خرج می رسد گذشته از اینکه بسی معاند شرب دهد و می کند که سبب بیماری خانواده و جسمی گسسته حرائی خانماهای نرنگ را بر ناری رد هرگاه نه بدده اصناف مسکرم خواهیم دید که ظهور پاره ای از عقل و دهر من قهنگه از شیخ اسعفا مسکرات است بر ممدکنهائی به شراب و سائل مسکرات نیست و یا به حکم دیانف ممنوع است مسکه آن مخالف با بعض امراض نیست سهر است بلکه دوی الیمیه و ندرست هم هستند بالحمله از بر گونه مقالات نوشه اند و کنی مقام را گندیس پیش از بن چیست به همبر مقدار گفته کرده و به بن چند شعر را اوحیدی مرده ای اصعفائی کلام بر جسم می نمایند

می سرخاست بعد فروش کند	بسیگ سیرت گنیم یوس کند
در سیمای دهند و خ وردی	بیلین سرخ و سیر اگر مردی
حور و آب گرم و سیرت خنک	خوب بسوز آیدند چو ساد مسکه
به پرسی و می پرسی به	مردن عسافان و می به
چند گدائی که باده غم میرد	دیس و دنیا بین که هم میرد

هشتم - [حبر از هل ایمان و غیر آنان]

از اوسهر بنی رویه که گفت: است سر منی خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) و از آن حضرت مدد خواست کرد که ده فرماید بر والدین او و مادرش از عذاب بود و پدرش مؤمن بود و قیام سیرت میدرجم الله والد گدو دیگری نوشت و درخاست که دعایی والد بر خویش و مادرش می نمود و پدرش نوی بود یعنی خدا تو می گفت و والد به من حیل نمود و بویج آمد رجاء الله والد تکه و التاء مقروطه علی خدا حمت کند والد او و والد را صبر فرمود که حرمش باده مقوطه است که به باده سجایه خوانده بسود والدیک شود

فصل سوم

در دلائل و معجزات باهرات حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام است

اول - [چند خبر غیبی]

عقب رویی و پید کردن از جعفر بن سرفه - خبر حسنی که گفت حج گرام در سالی
پس خدمت جعفر با امام حسن عسکری علیه السلام شد. سر مرزی و دین مقدری اموال
او که شعبان داده بودند که به امام برسانم پس بعد از آن که جعفر و پسرش که مالها ایه
کی بدیدم هر وقت پیش او که من نکم کم بدیدم به میزک خادم من گفت چنین
کردم و پسر و خدمت که شعیب از سفا در چرخا سلام به شما من رساند هر وقت مگر
بر میگویم دی بعد از هر آن که حجب به خراج گفتم بر میگویم. فرمود از امروز تا شب و
هفتاد و یک روز میگردی به جبر حجاب و داخل می شوی در آن روز جمعه سوم مهر
و سع الثانی در اول روز و به فرام اعلان کن که مرا آخر همان روز به جبر جان حرم امام انصاف
راشد آن روز راه است. به درستی که خداوند به سلامت خود را رسانید و راو آنچه با تو است
و او از جوامع سدر اهل و اولاد خود و یسری میوآند شده بر آن پسرش شریف او را نام گذار
حسن بن شریف بن جعفر بن سر دعا و یسری علیه السلام به و نه روی خداوند او. به حد کمال به سانه
و او از نوید ما باشد من گفتم. یا بر سر الله ابراهیم بن اسماعیل حرخانی از سینه شماست

با حضور باو کرد و فرمود: «هو مود» سبک‌گویی از این هاشم. ملازم سو محله را که مرد خود گذرانی پس از آن کسی که سرکار میال مردم پنهانتر است ۲ چینه‌ها مورچه‌ها بر سبک خود در شش تاریک و از جشیدن مورچه بر پلاس سیده

مؤلف گوید که عبیر می‌سود این قسم از گناهان به محقرات و روایه مده که حضور صادق (ع) فرمود: «هو مود» هر هیرید از محقرات از گناهان به درسی که با مرویده نمی‌شود و از حضور ما سو (ع) مروی است که فرمود: «هو مود» کسی که اجبیس اصی شد از شما به محقرات و فرمود: «هو مود» و صیبت خود به او که ای ابن مسعود! خعب و کو چک مسعار البه گاه و جناب کن از کبان، پس به درسی که بنده چون نظر افکند در فیهاب به گناهان خود بگریزد چشمان او پرتک و خوب حق تعالی می‌فرماید: «يوم تجد كل نفس ما عبت من خير محضاً و ما عبت من شئ بود که از این پناه دینه ابداً پدید آید»

و فرمود به انود: به درسی که مو من می‌بیند گناه خود را مثل آنکه در زیر سنگ سر و گ منخی سب که مو ترسد بر روی او بیفتد او به درسی که کافر می‌بیند گناه خود را مانند منگی که بر بینی او عیو و کند

و از کلام امیرالمومنین (ع) است که شدید بر این گناهان گناهی است که صاحب بار سبک شمرد و عی بن الرهیم حتی از حضور صادق (ع) روایت کرد که حق تعالی حق فرموده است که احاطه کرده به آسمانها و زمین و جمع کرده سر و دم خود در زیر عرش و هرگاه دید معاصی بدگمان و حسم می‌گردد و خصم می‌طلبند که یحی در آسمانها و زمین را و روایانه در سبب بسیار است

و روایت شده از حضور صادق (ع) که وقتی حضور صادق (ع) سوال فرمود: «هو مود» می‌بینی بی گناهی پس فرمود: «یه اصحاب خود که بروند هر م بیاورید عرص کر دند یا رسول الله» در زمین بی گناهی که هر م در آن یافت نمی‌شود فرمود: «بیاورد هر کس هر چه می‌تواند می‌سود پس هر م و دند و ریختن مقابل با حضور بروی هم. چو هر م به جمع شد حضور فرمود: «هو مود» جمع می‌شود گناهان معلوم شد که مقصد با حضور از امر فرمود به انود: هر م پس خود که اصحاب منصف بودند همیشه فر که در آن بیابان حالی از گناه هر م به نظر نمی‌آمد وقتی که در طب و حیجوی او شدند مقدار کبر هر م جمع شد

۱ آن عبارت از باد کیه ج. ی که هر کس آنچه از یک و ده کرده عدد را بیاورد، ابرو کند که خاس میارند و داندش خافه بادی بود

و روی هم رفته سید همین بحر گناه به نظر نمی آید و چون بحسب جو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود

سوم - برآوردن حاجت ناگفته

و میر از ابو هاشم روایت است که وری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سوار شد و به صحرای رها می پیوسته با آن حضرت می رسید تا بهیچ که آن جناب در جوی می رفت و من پشت سر حضرت بودم در فکر دین خود افتادم که وفتش و عید و پس فکر می کردم که از کجا ادا کنم آنرا پس حضرت و در ده من و فرمود خدا ادا می کند آنرا پس خم شد بر همما حالتی که بر وی رس می بود و به نایله خود خطی کشید در زمین و فرمود ای ابو هاشم پیاده شو و برگرد و کنعان کن پس بنده شدم دیدم سمن غلاتی است پس گفتم آرا در مورد خود و سیر کردم پس فکر کردم و گفتم اگر نه بن غلات ادا دین من بهیچ و الا راضی می شوم صاحب دین را به آید و دوست می داشتم که نظری می کردم در وجه نهه و منشا از جامه و غیره چون این خیال گذشت در دل من و رو کرد آن حضرت به من و وحی شد باینکه به سوی رمید و خطی کشید به نایله خود در زمین مثل دهه اول و فرمود پیاده شو و برگرد و کنعان کن گفتم فرزند منم ناگاه دیدم شمش غلاتی است بار برداشتم و گداشتم در مورد دیگر پس قدری راه رفتم ناگاه آن حضرت با برگشت به سوی من خود و من برگشتم به من و خودم پس سسسم و حساب کردم از فرص خود را و دانستم معاد آنرا پس کشیدم غلات را دیدم مطابق بود به معاد و من من بود بدو گم و یاد پس نصر کردم در چه محتاج به نبودیم در حال از هر جهت به مقداری که لابد و حجاب بودیم از آن به حد انصاف بدو بنگه گیر و اسرافه پس کشیدم سمن غلاتی دیگر مطابق در آمد با آنچه که اندازه گرفته بودم برای رمضان بدو گم و ریاد.

و امر مهر آشوب دو صاف رو با کرده از ابو هاشم که گفت واهی در صیو و سگی در امر معاش بودم حواسم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام معویه طلب کنم حجاب کشیدم جو به مرز خود رفتم حسنه آن حضرت برای من صد اشرفی و خوشه بود که هر گاه حاجتی داری حجاب مگر سرم مگر بخت طلبی از آن ماکه خواهی دهه بچه دوست داری ان شاء الله تعالی

چهارم - [گردش قلم بر روی کاغذ به اعجاز آن حضرت]

و میر از ابو هاشم و یه اسد که گفت: شرفیاب شدم حصو. مبارک حضرت امام ح. عسکری (ع) دیدم آن حضرت به "عز و کم شرف کعبه ای است، پس، مسید وقت نماز او. آن حضرت کاغذ را زدند بر زمین گذاشت و مشو. مبارک است پس دیدم که قدم می‌گردد بر روی کاغذ و می‌نویسد "سید به حر کاغذ من چو اجیر دیدم به سجده افتادم پس چو حضرت از مبارک خود خارج شد گرفت قسم راجه. مس. خود و امر داد از برای مردم که داخل شود.

مولف گوید که: بچه ابو هاشم رو. کرده و مشاهده نموده از دلایل و معجزات حضرت امام حسن عسکری (ع) داده. از است که در ایجاد کرم شود. و ایستاده از اجناب که گفت: داخل شدم بر حضرت امام عیسی بنی و امام حسن عسکری (ع) هرگز مگر بکه دیدم از ایشی لال و یهائی و در لائل و معجزات حضرت "هادی (ع) نیز چند را: است از او نقل شد.

پنجم - [سلام آوردن و عیب نصرائی به دست آن حضرت]

قطب راهی و ابی کرده از قطره "و آن مرد بود عظم طب خوانده و گذشته بود از عمر او. باده از صد سال گفته می‌شود که در شاگرد محبتشوع طیب. موکل بودم و او را در خیم که ده بود از هیلا شاگردان خود پس هر سنده سویی او حضرت امام حسن عسکری (ع) که هر سنده به سویی او مخصوص درین شاگردان خود که قصد کند او. پس بحیثیوع حیات کردم و او گفت که طلب کرده می‌شود امام حسن (ع) کسی را که قصد کند تو. پس به نزد او و پدا. که او امر و عالمترین مردم است که در بر مسلمان می‌باشد پس به هیلا. است که معروض سویی او در جیری که تو ابی. امر می‌فرماید پس من رفتم به خدمت آن حضرت پس امر کرد که در حجره ای باشم تا تطهیر مرا راوی گفت در آن وقت که من خدمت آن حضرت رسیدم ساعتی بیک بود. ای قصد کرد: پس تطهیر آن حضرت مرا در وقتی که بیکو بود او برای قصد پس حاضر کرد طشی مسیاد. رنگ. پس من رگ. آنحضرت قصد کرده و پیداسته خود بیرو. فرمود تا آن حضرت. و بعد از آنکه من در مود قطع کن حریال خود را من چنان کردم. پس نسبت دست خود را روی. از بسکه او هر بگو دانید. همان حجره که من

[illegible]

پس من رفتم نزد خشیوع و قصه را برای او نقل کردم. محبوس گفتم اتفاق کرده اند حکماء بر آنکه پیشتر معذاری که خود در این باب می باشد همواره است و این مقدار خوبی که موافق می کسی اگر از چشمه ای بیرون آمده بود عجیب بود و عجیب تر از این آمدن خوب است مانند شیر پس فکر کرد یک ساعتی پس به شبانه روز مشغول شد به خواندن کتب تا مگر برای این قصه دگری پیدا کند در عالم، چیزی پیدا نکرد گفت احوال در میان صراحتها عالم تری به قلب از راهب دیر خافور است.

[illegible]

بالا آمد، انوقت راغب بیرون آمد، در حالی که جامه های خود که جاس غایتی بود، در خود دور کرده بود و جامه های سفیدی پوشیده بود و سه مژده بود پس گفت: من که الان مرا سر به حاد استادت، برهیم تا در خانه نجاشی، بحیثیوخ جو نظرش بر اهل افتاد ندارد که در و بدیده سوی او گفت چه چیز تو را از دین بصر است این که؟ گفت یافعم مسیح را و اسلام آوردیم بر دست او گفت مسخر یافعی؟ گفت آری یا عقیل او را بر به دسی که من قصد اینه جا آورده در عالم مگر مسیح و این نظیر او است و بساط و مرهین او پس برگشت به سوی امام (ع) و علام خدمت را حصر بود و وقت یافت،

ششم - [بار هم بر آوردن حاجت نه گفته]

سیخ کنسی و یث که در آن کر دگر از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) که گفت اهر معاش بر ما تنگ شد پدرم در من گفت یی برویم به بر این م یعنی ابو محمد عسکری (ع) در نقل شده که با جواب داری صفت سخاوت است هر گفتم می ساسی او؟ گفت می ساسم او را و آن دم او را هم گریز نه صدان جناب خبر که کردیم پدرم در من اه گفت چه بسیار محتاجیم به نکه با حصر بر یا قصد بر هم به ما بدهد که دو دست در هم از خرج کشود و جامه کنیم و دو دست در هم بار آور دین خود صرف کنیم و ما در هم آرزو در دفعه جو صرف کنیم، من هم در آن خود گفتم کاش که برصد در هم به من مرحمت کند که صد در هم را اخصاری بخرم و صد در هم آن را صرف بقیه کنم و صد در هم خرج جامه و جاس کنم و بر هم به بلاد حبل بر جو رعب نم به در خانه آن حصر بر بیاور آمد علام را حصر و گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد یسروش بر جو وارد شدیم بر آن حصر بسلام کردیم بر جناب فرمود به پدرم، یا عقیل چه ارادت و آمد، به نزد ما نین رعا؟ پدرم گفت ای آقای من خجالت می کشیدم نه تو را ملاقات کنم و این حال بر جو از خدمت آن حصر بر بیاور آمدیم علام آن حصر ب آمد و یکا که چون نه پدرم داد و گفت بر پنجم در هم است: دویست در هم آن برای کشود است و دویست در هم برای دین و صد در هم برای بقیه و عطا کرد و من هم که ای و گفت این هم برصد در هم است، صد در هم آن را بیاور شمار در از نده و صد در هم برای کشود است و صد در هم برای بقیه است و هم و نه سوزی حبل و برو به سوی شو

و چنان کرد که آن حصر بر فرموده بود به سود و حساب و بویج کرد رسی و چندان

سند از گاه گفته که ابو القاسم بن ابراهیم بن علی حکایت کند که ابراهیم بن محمد حری گفت که بر ما و بر ادرم علی خیر پدر و منسو و قرارگاه او ششصد هزار مدینه به طرب او بیرون آمدیم و من با خود گفتم چاره ای نیست مگر در قیاس و تمحصن یازم الا آنکه من قصد مولای خود حسن بن علی عسکری (ع) کنم و از او حواله پدر خود بگیرم تا او مرا خیر دهد و نگاه کند پس من قصد سر من رای که بم و قسم به در رای ابو محمد (ع) میدم گرم هنگامی بود هیچ کس را ندیدیم پس همانجا بشستم و انتظار می کشیدم تا کسی از خانه بیرون آید پس ناگاه آواز در رسیدم که کسیر کنی از حمله بیرون آمد و می گفت ابراهیم بن محمد حری پس من بگرم و گفتم. ثبیکه، یثک سم ابراهیم بن محمد خیری پس آن کسیر کنی گفت مولای من تو سلام می دانی و می فرماید این به پدوست می دانی و صبره ای به من داد که در این ده دینار بود و او گرفت و باز گفتم پس در او صبره آمد که من از مولای خود خبر پدر و مقام او پرسیدم پس خود سم که برگردم، مرا کلام آن کسیر کنی داد مدتی که گفت این دو سه بار می شناسم پس من بدانستم که من به پدر خود می رسم پس به صد او برسم به طبرستان پدر رسیدم به نزدیک حسن بن علی و از او دینار ده گانه یک دینار مانده بود پس من قصبه با پدر باز گفتم و شرعاً حسیب او بودم تا آنگاه که حسن بن علی او را رهبر داد و بدان و فایده یافت و من به آنجا رجعت کردم.

فصل چهارم

در ذکر بعضی از کلمات حکمت آمیز

حسرت امام حسن عسکری

اول - قال علیه السلام : اَنْتَارْ جَنْدَهَبْ بَهَارْ کِهْ وَلَا تُغَارِخْ قَبْضَهْی غُلَّکْ

ترجمه : احوال من در رود حلایی و حسن بود و طرح ممکن که جرئت می کند و دیر می شود بر من

تفسیر گوید گذشته در کلمات حضرت امام صلی الله علیه و آله مدعا می کند و در کلمات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گذشته کلامی در مراجع

دوم - قال علیه السلام : مَنْ التَّوَّاضِعِ سَلَامٌ عَلَى كُلِّ مَنْ تَرَاهُ، وَابْتِلَاسٌ دُونَ شَرَفِ الْفَخْرِ.

ترجمه : از تواضع است آنکه سلام کنی بر هر کس که می گذاری بر او، و آنکه بشیمی در حالی که پشت سر است از مکان سربلندتر

مؤلف گوید که گذشته نظیر این در کلمات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

سوم - قال علیه السلام : اَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَفَّقَ عِنْدَ الشُّبْهِ اَعْيَدُ النَّاسِ مِنْ اَدَامَ عَلَى الْفَرَاغِ، اِنَّ هَذَا النَّاسَ

من ترک الحرام اشدَّ الناس اجتهاداً من ترک التَّوْبِ

ترجمه : دیر سازد من ترک کسی است که توقف کند بر شبهه و عابد من مردم کسی است

که از یاد او فراموشی را و اهل دین مردم کسی است که ترک کند حرام و از همه مردم

کمتر است معیشت من است کسی که ترک کند گناهان را

جهاد - قال عليه السلام : فليس الأحمق في شيء وعلم الحكيم في قلبه

فرمود ع ادب دم استحق در دهانش است، و نهان مرد حکیم در دلس است. حاصل آنکه
مستحق احسن از پیروی می گوید بعد از آن ناهل در آن می کند که با صلاح بود گفتن پس
کلام با عده به عکس. شخص حکیم که او را دهن می کند در کلامی که می خواهد بگوید پس اگر
صلاح دید گفته شود می گوید آن را

بهم - قال عليه السلام : يسئلك رفق مضطرب عن عصب مغزوب

فرمود ع استغور بساز نور و ریزی که حد صامن از صده از عملی که بر تم عرض است.

هم - قال عليه السلام : ليس من الآداب اظهار الفرج عند الغروب

فرمود ع از ادب نور است اظهار کردن خوشحالی بر در شخص عمارت

فقیر گوید بر بد سیح سعدی از بر کدنه مبارکه حد کرده باشد خوب خود در

چو یس پیشی سرافکده پیشی مر با بوسه بر روی سرورده جویش

هم - قال عليه السلام : يا ضئيل الجاهل و يا افتاد عن عادته كاشعير

فرمود ع ارام کردن و ریح شخص جاهل + برگردانیدن صاحب عادت از عادت من

معجزه است

ضمیر گوید رو پست شده از حصر عیسی عليه السلام که بر مود مدد او کم دم مر یضال پس است
ناقص به ادب حد و رده کم دم از دگال نه ادب حد و معالجه کرد دم احسن و قد است بنعم
بر اصلاح او

هم - قال عليه السلام : لا تكريم الزوج بما بشق عليه

فرمود ع اکرام مکی شخص در به آن چیزی که شاق و دشوار است بر او.

هم - قال عليه السلام : من وعظ احبا بئرا فقد رانه، ومن وعظ علابه فقد شانه

فرمود ع کسی که موعظه در برادر خود در بر پنهانی همانا راست او را و کسی که موعظه
کرد او را آشکار همانا عیب کم د او را.

هم - قال عليه السلام : من اتى بانه فسوحش من الثام.

فرمود ع هر کسی که اتس به حد گیر عده و حش کند از مردم.

فقیر گوید که این هر مباشر را شایخ سعدی در دین اشعار گنجینه.

چسبید دردم از پیر داننده یاد	که شوریده ای میر به صحرای نهاد
پدر در فراقتن سبزه و سخت	پسر را ملامت نمودند و گفت
از آنکه که یارم کس خویش خواند	دگر به کسم آشنائی نهاد
به حقتش که با حق محال بود	دگر هر چه دیدم خیال بود
به صدقش چنان می نهادم دم	که بیم خهای با وجودش عدم
دگر به کسم برساند نص	کند پای بماند دگر جانی کس
گر از کسی محمود خبر داشی	همه خلق را بسبب پنداشتی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ إِنَّهُ لَمْ يَذَرَهُمْ وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَظُمُ الْخَلْقِ جُنْدِي يُصَوِّرُ الْخُلُقُ فِي عَيْدِكَ
پاره هم - قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَوْ عَنِ أَهْلِ الدُّنْيَا حَرِيثٌ

فرمود با حضرت نه اگر اهل دنیا دانا بی و فهم نیستند و در باب می گردند دنیا حرام و

و برای می بند

دوازدهم - فرمود آن حضرت که که هفتاد و نه روزی جود و بخشش اندازه و مقدار می است پس
هرگاه ریاضت از به مقدار پس را امراف است و از برای حرم و احتیاط مقدار می است پس
هرگاه ریاضت از به مقدار پس را حیل و ترس است و از برای اقتصاد و میانه روی مقدار می
است پس هرگاه ریاضت از به مقدار پس را دجل است و از برای شجاعت مقدار می است پس
هرگاه ریاضت از به مقدار پس را دجل است و از برای شجاعت مقدار می است پس
معیب محتاط گردن است چیه ی که مگر و در پند می ستاری از غیر خودت

فصل پنجم

در شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است

علامه مجلسی رحمه الله در حلاء العیون فرموده است: «باید که علیه السلام و دیگران را در این گناه از مردی از اهل قم که گفت: «...» حاضر کردم در مجلس محمد بن عبیدالله بن حاکم که از حاکم بن حلفاء و آل ارقم و صدقات بود در قم و نهادند عداوت بسیار با اهل قم و با اهل قم در مجلسی که مذکور شد حواله سادات علوی که در سمرقند می بودند و سدهای ایشان و صلاح و فساد و هر یک و هر یک ایشان را در حقیقه هر سال، احمد بن عبیدالله گفت که من نزد من ای ندیدم از سادات علوی کسی مانند حیدر بن علی عسکری علیه السلام در علم و عده و ریخ و شادمانی و وفاداری و محبت و عفت و حیا و سرفرازی و امر به معروف و نهی از منکر و سادات و سیرت سی هاشمی او مقدم می دانست بر پیران خود و همگی و کبیر ایشان ندیدم که می بودند و هم چنین و زور و امر و سایر اهل عسکر و اصناف خلقی در عراق و کرامات و دفعه ای فرو می گذاشتند

هر روزی در بالای سر پدر خود بسجاده خود و دیوان او نگاه دربان و خدمتکاران دوییدند و گفتند: ای الرضا علیه السلام در بر خانه نشاده شد پدرم با صدای بلند گفت: رخصت دهید او او در مجلس در ورید ناگاه دیدم مردی داخل شد گدازگه و گساده چشم و خوش قامت و بیکو روی و خوش بدن و او با من جوانی و مرد و از مهابی و حلالی مشاهده کردم. جوانی نظریه را هم او اقتاد از جای حسب و به استقبال او شتاب و

هرگز ندیدم که چیزی کداری بسبب به احدی از بی هاشم یا امراء حلیفه یا هر بدالی او بکند چون به نزدیک او رسید دست زد: گردن او در آورد و دهنهای او را بر سید و دست او را گرفت و در جای خود نشاند و با دست در جیب او سب و با او سخن می گفت و از روی تعظیم او به گنبد خطاب می نمود و جای خود و پدر و مادر خود را فدای او می کرد هر از مشاهده این احوال تعجب می کردم، ناگاه نزدیکان گفتند موقوف که حلیفه با ماان بود می دید و فاعده چنان بود که چون حلیفه به سرد پدوم می آمد بیست و پنج سال و بسا و لا و خدمتکاران مخصوص او می آمدند و از نزدیک پدوم را درگاه حلیفه دو صد می رساندند تا بکه حلیفه می آمد و بیرون می رفت و با وجود اسماعیل بن حلیفه در پدوم وی به او داشت و ماان سخن می گفت تا آنکه غلامان مخصوص او پیدا شدند پس گفتند فدای تو میرم کنونی اگر خواهی بر بنحیر [پس] غلامان خود را امر کرد که او را از پشت صفت پدوم ببرند که بظن بسا و لا نیز آن حضرت به بعد بار پدوم بر حاسب او . معظیم کرد و میان پیشانی او بر سید و او را نه کرد و به استقبال حلیفه شد پس از حاجبان و غلامان پدوم خود پرسیدم که پس چه دگی بود که پدوم پس پدر مبالعه در اعرار و اکرام او نمود؟ گفتند او مردی است از کسای عرب حسن بر عی بنم دارد و معروف است به اسر از صفت پس تعجب من زیاد گردید و در تمام آن روز در فکر و محیر بودم.

چون شب پدوم به عادی که داشت بعد از نماز شام و حبس شمس و مسعود دیدن کاخها و غریب می دم مد که روز به حلیفه هم صبر نمایند من سر او بشنیم برسید که حاجتی تاری؟ گفتم: ای اگر . حضرت فرمانی سوال کنم. چو در حصه داد گفت: ای پدر کی بود با مردی که امروز با ما داد در معظیم و اکرام او مبالغه را از حد گذرانیدی و جای خود و پدر و مادر خود را فدای او می کردی؟ گفتم: ای پدر نه . بی اهم را تفصیل است پس مبالغه مکتب شد و گفت ای هر روز اگر خلافت ز بی عیسی به در رود کسی از بی هاشم به غیر با مردی صحتی آریست براه او مراور خلافت است به سبب عباد او به رشد و عبادت و فضل و علم و کمال و عفت عس و سرافراست و علو حسب و سایر صفات کمالیه که هر می دیدی پدر او را می دیدی بود در بهای سرافراست و خلالت و فصیح و عجم و فضل و کمال

پس از این سخنان که از پدوم شنیدم خشم من زیاد گردید و تفکر و محیر من افرو شد بعد از این پیوسته از مردم به شخص احوال او می نمودم. پس شنیدم از ورراده و کتاب و امراء و سادات و علویان و سایر مردم به غیر معریفه و توصیف و فضل و خلالت و عجم و بزرگواری

و جناب اخیال جمعی هست، خبیثه محریز خادم را و موکل گردانید که بر احوال او
معین باشد تا صدق و کذب از سخن ظاهر شود بعد از آن موجه بجهیر جناب شد جمیع
اهل بازارها مطلع شدند، صغیر و کبیر و وصیع و شریفه حلالی در جنازه آن پوگریه حالی
جمع میدادند پدرم که در زیر خبیثه بود و سایر و راه و نویسندگان، اتباع خلیفه و بی هاشم و
عنوان به بجهیر آن امام مان حاضر شدند و آنروز سواره مانند صحرای بیابان بود و در
کثرت ماله و میوه و گریه مردم، چون از غسل و کفن آن جناب فارغ شدند خلیفه ابو عبسی را
فرستاد که بر آن جناب نماز کند چون جنازه آن جناب را سرای سارین رمین گذاشت
ابو عبسی به نزدیک حضرت آمده و کفن را از روی عبادت دور کرد و برای رفع تهمت خلیفه
عمو یان و هاشمیان امر و ورز و نویسندگان و قضات و علماء و سایر اشراف و اخیال را
بر دیک طنبید و گفت: بیائید و نظر کنید که این حسن بی عی فرزند امام صاحب است، بر
فرشی خود به مرگ خود مرده است و کسی نمیبیند او بر سائیده است و در مدفن هم حق او
انظار و قضات و متمدان و عیوب حاضر بودند و در حوال او مطلع گردیده اند و برین معنی
شهادت میدهند. پس پیش اینستاد و بر آن حضرت نماز خواند بعد از نماز آن جناب در شر
یهلوی پدر بر گوا داد خود رفتی کردند و بعد از آن خلیفه منوچه تمحص و سجس هر روز
حضرت شد ریز سبیده بود که فرزند آن جناب بر عالم مسوی خوانده شد و اهل باطل را
مصرف خود هد کرد چنانکه تمحص کردند چو ی از آن حضرت یافتند و آن کسیر که
گمان حمل او برده بودند تا دو سال تمحص حوال او می کردند و اثری ظاهر نشد
پس موافق مذهب اهل بیت و بر اثر آن حضرت را فسمت کردند میان مادر و حمیر کتاب
که برادر آن جناب بود و مادرش دعوی کرد که من و صی اویم و بر د قاصی به ثوبه رسانیده
بار خلیفه در تمحص هر دو آن جناب بودند و دست از تمحص بر عی داشت پس حمیر کتاب
مرد پدر من آمد و گفت می خواهم منصب برادر من به من بگو پس حانی من نفس می نماید
که هر سال دو سب هزار دینار طلا بدهم پدرم از اسماعیل بن سحن در چشم شد گفت ای
اححق منصب برادر تو منصبی نیست که نه مال و نفس توان گرفت و سالهاست که خلفاء
ممشیر کشیده اند و مردم را می کشد و در هر می نماید که از عناد به امام پدر و برادر تو
تر گردند و آنست اگر تو بر د سیاه مر به امام داری همه به سوی تو خواهند آمد و تو را
احباج به خلیفه و دیگری نیست و اگر بردایشان مر به ای نذاری خلیفه و دیگری این مرتبه
را برای تو محصل نمی توانند کرد و پدرم به این سخن خفت عقل و سادامت و عدم دیانت

اگر دانسته‌ام که دیگر او را به مجلس راه ندهند و بعد از آن چه مجلس پدرم - بیایند
پدرم فوت باشد تا امروز جمعه تا محضر از فرزند آن جناب می‌کند و بر اثر او قطع نمی‌شود و
دست بر او نمی‌یابد.

این پدیده به سبب معتبر از ابو الادیان. وایت کرده‌اند که می‌خدمت حضرت امام حسن
عسکری (ع) می‌نمودم و نامه‌ای از جناب پادشاه سمرقند می‌بردیم. پس روزی در بیجار بی
که در آن مرض به عالم بعد از جنگ فرمودند مرا طعنه و نامه‌ای چند نوشتند به من و
فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سمرقند خواهی شد و صدای سیون خانه من خلق می
شید و مرا در آن وقت غسل دهنده ابو الادیان گفت ای صاحب هرگاه این واقعه‌ها نباشد و ی
مرا تمام با کیست؟ فرمود هر که جواب نامه‌ام را بر تو طلب کند تو امام است بعد از من گفتم
دیگر علامه معروف فرمود هم که بر من حائضند و جانشین من خواهند بود گفتم دیگر خبر
گفت هر که بگوید که در همین جا خبر است تو امام سید است ابو الادیان گفت منتهای
حضرت مایع شد که بر رسم کدام همدان؟ پس بیرون آمدم و نامه‌ای را به اهل مداین رسانیدم و
جوابها گرفته برگشتم چنانچه فرموده بود.

روز پسر دهم داخل سمرقند شدم صدای نوچه و سیون را از من می‌شنیدم. از امام مطهر بلند شده
به حوریه در خانه پدرم حعفر گذارتم دیدم که بر در خانه نشسته و سیویا را می‌گردان
در مدهاند و او آنوقت به وقت بر آمد و بهشت به امامت خود می‌گوید پس من در حاض
خود گفتم که اگر این امام است امام نوع دیگر سعد بن قاسم کی اهل امامت دارد؟ زیرا
که بیشتر او را می‌شناسم که شراب می‌خورد و چهار می‌یاخته و طبعش می‌خواست پس پیش
رفتم و غریب و مهمت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این حال خدیج خادم بیرون آمد و به
جعفر خطاب کرد که برادر تو را گفتم که دهانه‌ی او را بخور و جعفر برخاست و سیویا را و
همراه بلند چون به محض خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری (ع) را که
کرده بر روی فرش گذاشته‌اند پس جعفر پسر استاد بر برادر اصرار خود نماز کند و چون
خواست تکبیر گوید طعنه‌های گندگون پهنیده روی گشاده دیدانی مانند پاره‌های بیرون آمد و
ردای جعفر را کشید و گفت ای عفو! پس بایست که می‌سم او از نرم به نماز بر پدر خود از و
پس جعفر غیب استاده و رنگش متغیر شد.

آن فعل پس رسانده و بر پدر برنگردان خود نماز کرد و آن جناب در پهلوی امام حسن
نهی (ع) رفت کرد و به وجه من شد و گفت ای عفو! بدو جواب نامه را که با سوسه پس

سپیم کردیم و در خاطر خود گفتم که دو شب از آن نشانه‌ها که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت ماند: بیهوشی مدتی پس حاجز و شاه به حضرت گفت (برای آنکه حضرت بر او بهرام کند که او امام بیست و نهم شود) طفل بی‌نظمی که و الله من او هرگز نپایه بودیم و منی ساجدهم پس در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند در حوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چو دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امام با کس است؟ مردم اندر کردند به سوی جعفر پس نزدیک و فساد و تحریر و بهیمن دانستند و گفتند ما نامه و مالی حیدر هست بگو که نامه ها در چه جماعت است و مالها چه مقدار است ما سپیم کنیم جعفر به حساب و گفت مردم از ما غم غیب می خواهند در این حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت باشد نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اثر می هست و در آن میان ده نفر می هست که طلا و روکش کرده اند و جماعت نامه ها و مالها سپیم کردند و گفت هر که بر او امر شده است که پس نامه ها و مالها بگیرد او امام دهان است و مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیال بود پس جعفر کذاب را برد معدوم که حقیقه به ناحق آن مال بود و پس او را بقتل کرد و بعد خدمتگذاران خود را هر سید که صیقل گیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گردید که آن طفل را به ما بسازد و او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت ضمنی دارم من از آن حضرت به این سبب و به این بی‌السوار و صبی می برد که چون فرزند خود میداد بکشید به ناگاه عبيدالله من یحیی و بربر مرد و صاحب الریح در بصره خروج کرد اساز به حال خود شرفیادند و کثیر از خانه فاضی به خانه خود آمد

یضایه مد سعیر از محدثین حسینی و یک که ده است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم از هجرت و وقت بهمان زمانه به سرک باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه های بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه به شانه بود و در آن وقت برد آن حضرت حاضر بود مگر حذره آن خانه که او را صیقل می گفتند و غلام آن خانه که او را عقید می دادند و با کسبی که مردم تر او مطیع بودند بعضی حضرت صاحب الامر علیه السلام عهد گفت که در آن وقت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام طلبید که نامعطی جو سائیده و دانه جو است که بیاشامد جو را حاضر فرودیم فرمود اول بی بیاورید که من نماز کم جو را با آوردیم و سائیدی دو دانه خود گسرد و صبح صاحب و جازر بامداد را زد کرد و قدح با مصطکی که جو سائیده بودند گرفت که بیاشامد از عذیب

ضعیف و شریف عرض دست مبارکش می لرزید و قدح بر دستانهای شریفش می خودد چون آب را بیاشامید و صیقل قدح را گم شد روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود
 شهادت در حضر به اتفاق اکثری از محدثان و مشو حال دوازدهم ماه ربیع الأول
 دویست و شصتم هجری م بود شیخ طوسی در مصباح، آثار ماه مذکور بیان گفته و کثرت گفته اند
 که در روز جمعه بود و بعضی چهارشنبه و بعضی یکشنبه بیان گفته اند. از عمر شریف
 حضرت بیست و نه سال گذشته بود و هفت بیست و هشت سال گفته اند و مذکور امامت آن
 حضرت در نزدیک به شش سال بود

این بابو به دیگران گفته اند که معتمد از حضرت این خبر شنیده نمود و در کتاب
 هیون المعجزات از احمد بن اسحاق و بیست کرده است که پروری به خدمت امام حسن
 عسکری (ع) فتم حضرت فرمود که چگونه بود حال شما و آنچه مردم بر دین شما شک و یقین
 در باب امام بعد از من؟ گفتیم بنام سو الله چو خبر و لادیده و صاحب دین بر قم به
 ما رسید صغیر و کبیر و شعبان قم همه عقیده امامت شماست نموده حضرت فرمود مگر
 نمی دانو که هرگز من حالی از امام منی باشد که حجت خدا بر خلق پس در سال
 نوبست و پنجاه و نه هجری حضرت و والده خود را به حج فرستاد و او خبر داده و وفات
 خود در سال دیگر و جنبه هائی که بعد از وفات او واقع خواهد شد پس قسم اعظم الهی و
 ما از ایشان پیغمبران و اسلحه و کتب حضرت رسالت را به حضرت صاحب الامر (ع) سپرد
 کرد و مادر از جانب موحد میگردید و از حیات دوازدهم ربیع الآخر سنه ۲۶۰ از دنیا رحلت
 نمود و در سرش روی در پیروی پسر برگزیده خود مدفون گردید و عم شریف از جانب
 بیست و نه سال بود امام شد آنچه از جلال العیون من شده بود

شیخ طوسی به سند خود روایت کرده از ابو سعیدان داود بن عباس بحرانی که گفت
 خود اندام نزد ابو سهل اسماعیل بن علی بن یحیی که شیخ مکی میسر از اصحاب ما بوده در بغداد و
 صاحب حلال بوده در دین و دنیا و کتب تصنیف کرده از جمله کتاب الآثار را و او از بیخ انچه
 اظهار غلبه که فرمود و لادید با سعادت حضرت حجت بن الحسن (ع) صلوات الله علیه و علی آئینش به
 سامرا و واقع شد سال نوبست و پنجاه و شش و والده از حضرت سامرا صیقل و کتبه
 آن حضرت ابو القاسم بودند به همین کتبه وصیت کرده بود رسول خدا (ص) و فرموده اسم او
 مسیم من و کتبه او کتبه من است لقب او مهدی است و نوبست حجت و امام منتظر و
 صاحب الزمان صلوات الله علیه پس نویسنده گفته که داخل شد من امام حسن عسکری (ع)

در مرضی که به همان مرض از دید رحلت فرمود و در نزد آن حضور بودم که امر فرمود خادم خود عقیق را و این خادمی بود سیاه از اهل خانه و خدمت کرده بود حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام و پدر و پسر و برادر و برادرزاده بود امام حسن علیه السلام را. فرمود ای عقیق، خوشه از برای من آب را با مصطکی پس جو ساید و صیقل جاریه که مادر حضرت حجت علیه السلام باشد از آن برای امام حسن علیه السلام آورد پس همین که قدح را به دست آن جناب داد و خواست بنیاشد دست مبارکش بر روی قدح به دندانهای خابی ناز بیس خورد پس قدح را از دست نهاد و به عقیق فرمود حاجت این اطفا می شوی می بینم که دگر به حال سجده او را بیاورم من ابوسهیل گوید که عقیق گفت من داخل شدم به جهت پینه کردن آن طفل، نگاه نظر ام اندامه کردی که سر نه سجده نهاد بود و انگشت سیاه را به سوی سمت بلند کرده بود پس سلام کردم بر آن جناب. آن حضور مختصر کرد نماز او خور تمام کرد عمر من کردم که سید من می فرماید: تو را که نزد او بروی، پس در این هنگام مادر من صحن آمد و دستش را گرفت و پیراهن او را بردید پس امام حسن علیه السلام می گوید: چو آن کردک به خدمت امام حسن علیه السلام رسید سلام کرد نگاه کردم بر او و از قو ذری النور و فی سحر رأیه فقط ففعل الاستجاب یعنی «بدیدم که رنگ مبارکش رو سبانی و نالائز داد و موی سرش به هم پیچیده و مجعد است و مایه دندانهایش گشاده است».

همین که امام حسن علیه السلام نگاهش به کودکش افتاد بگریست و فرمود یا سید اهل بیت، اشقی الله فای داجب الی ربی دای سید اهل بیت خود مرا آید همانا من می روم به سوی پدر و دگر خود را نمی و نامم را دیگر شد. پس آن افتاده آن قدح آب را نوشیده با مصطکی را گرفت به دست خویش و حرکت داد سها پس را و سیرایش کرد چو امام حسن علیه السلام بگشاید فرمود مرا مهیا کند از برای نماز پس در کنار آن حصصت دستمالی افکندند آن طفل و صوف داد پدر خود را به یک مریه یک مریه یعنی ناف و حب و مسح کرده بر سر و قدمهای او پس امام حسن علیه السلام بوی فرمود مبارک باد بود ای پسر من بوی صاحب الرمال و بومی مهدی و حجت خدا بر روی زمین + بومی پسر من و کم دگ من و هم پسر تو و بی من و حج من و من الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پدر تو است خداوند و بومی حاتم امه طاهریر و بشارت داده به تو مو حاتم علیه السلام و نام و کبیله داد تو و این عهدی است به من و تو از پدرهای طاهرین تو صلی الله علی اهل البیت ربنا الله حمید بحدی پس و غالب کرد امام حسن علیه السلام در همان

وقت (علیہ السلام) علیہم اجمعین.

شیخ طوسی و یافکرده از خدمت امام حسن عسکری علیه السلام کہ فرموده ناظر در سرمن. از آغاز منصب آریائی اهل دو جناب از بلاء و عذاب حلاله مجلسی اول علیه السلام اهل دو جناب ر به شیعه و سنی معنی کرده و فرموده کہ ہم کتاب حضرت با دو دست و دست ۱۱۱ حفظه کرده است چنانکہ ہم کتابین سبب امان بعدا شد.

و شیخ اجل علی بن عیسی از سر دو کتاب کشف القمہ کہ در سنه ششم صد و شصت و شصت ناظر کریم بعد ده کہ حکایت کرد برای بعضی اصحاب کہ منبر بامه حقیقه عباسی یک سال به سامره رفت و بارت کردن عسکری علیه السلام را و چو از روضه مقدسه آن دو امام بیرون آمدند رفیقہ باز علی بن عیسی از اهل بیت خدمت در آن در طہیہ ی بود کہ خرابی و برائی به او و مرده بود و باران داخل آن می گشت و مر قبری ها و ترحت ایشان قصه های طہور و برندگان بود عنبر بر عیسی می گوید کہ من ہم مسافره کر دوام تربت یسار علی بن عیسی ہمیں حال پس به مسمر گشت کہ من حقیقه های روی زمین و پادشاهان دنیا می ناسید و از برای سبب غرور و امر در عالم و خبر های پندار صفا به پر کیسار علی بن عیسی حالا باشد به گویا ریاضت گدایشان و به به خاطر حق شود و خدمت ناسد یک کسی ر کہ فضیلت و کتاف را از ایشان دور کند و بیورین غلو پس مراری است به بن حور و یا کبرگی کہ مشاهده می نمایند با یزید و مدینه های آویخته و مرشها و گمشدہ دینها و فرس و خادم و شمع و بخور و عید دیک ۱۹۰ مسمر حلقه گشت بر امری است سنی یعنی از جانب خداست و حاصل نمی شود به کوشش و اجتهاد ما و گر نامردم اجرا بر کار و اناریم عین علی بن عیسی بعد اهل کر دو ور و معنی در بین باب فائده بخواند شود و راست گفته ریر کہ عناداب به عید و غلبه حاصل بخواند سدویہ کر سوال عقائد در کسی یدب آورد

(الطہری)

فصل ششم

در ذکر چند نفر از اصحاب حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام است

اول - شیخ اجل ابو علی محمد بن اسحاق بن عبدالله
بن سعد بن مالک الأحوص الأشعری

ثقه . شیخ الفیاض از اجله اهل قم است و حیوانه و خویشاں او از اصحاب ائمه علیهم السلام و در محدثین گذارند و در فصول اصحاب حضرت صادق علیه السلام و اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام حال چند نفر از ایشان مذکور شد مانند عمران بن عبدالله و عیسی بن عبد الله و کریم بن آدم و کریم بن ادریس و موسی بن علیهم جمعیه و محمد بن سنان و ویست کرده از حضرت حیواد و هادی علیهم السلام و آنرا که اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سرف ملاحظه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بن شاه چنانکه در کتاب چهاردهم خود آمد از شاه الله تعالی و او شیخ فقیه و واحد شان است و از علماء مسموحین است که بوضع شریف به مدحشایر بیرون آمده و از ربیع الشبهه نقل شده که او را کلام و شعر و ابواب معروفین است

سخ صدوق در کمال الفقیه حدیث میسر علی نقل کرده که بر حیران مذکور است که محمد در سر من رای از حضرت امام حسن علیه السلام پانزده ای جوابی به جهت گفتن خود پس

حضور رسیدند و هم به وی داد و هر مودب پس از تشریح مکنس مکنز برای معارف نفسی خود و آنچه خود می‌نوشت می‌نوشت به شیخ جنید بن عبد الله اوی می‌گفت. چنانچه از خدمت مولای خود مراجعت کردم و [رسیدیم] آن‌سره فرسختی خدای که الان عرو و صبا به یل دهاب حمالین اسحاق شب کرد و منجر باخوس شد که از او می‌پوش شدیم بنو واره حیوان می‌دیدیم در کار و اسرانی هم را می‌دیدیم در خدمت خود و به سبب سها گذارید و به سارل خود روید هر کس به سر و خو و صد نزدیک صبح از فکر افتادم پس چم در باز کردم که باگاه کافور خاتم مولای خود ابی محمد (ع) دیدم که می‌گوید احسن الله بالخیر عزائم و جیر بالخیر ربکم پس گفت از عسل و نفق صاحب شما یعنی احمد قانع شدیم پس به خیر بداد اذن کند پس به درسی که او عربی و بن معاضات به جهت فرستاد به حداد در برد آفای شما پس از چشم ما غائب شد

و حیوان همین دهاب معروف است که در ده گزینگان است به بغداد و غیر از معظم نزدیک رودخانه آن هریه است به فاضله هر روز قدم هریه از علم و خود را و بر آن قبر سنای معمری است حمات و از بی همی و بی معرفتی اهل ثور و آن دهالی بلکه ده گزینگان و سر دین چنین بی نام و سها فاضله از هر روز و او یکی به یاد است و در گوار جیره و ده آنکه کسی که امام (ع) خادم خود به علم الاصل گفت بی بیجهیر او برسد و مسجد معروفه قدیم را به امر صاحبان ناک و ساهل و کلیل در آن خو باشد بیشتر و بهم از این باب و او رفتار کرد و قبر من را مرار معمری باید فرار داد که از برکت صاحب قبر و به دوست او به بعضای الهیه برسند.

دوم - احمد بن محمد بن مطهر است

که معمر که ده از او شیخ صدوق به صاحب ابی محمد (ع) شیخ ما در حاتم مستورک فرموده که مراد از صاحب است که از اصحاب حضرت عسکری (ع) باشد و پس بدکه آنچه ظاهر شده برای ما آن است که او قائم بر امور حضرت بود و سیدگم در کارهای صاحبان داشته و این که سبب است از عربیه که فوق عدالت است.

و روایت کرده است علی بن الحسن مسعودی در اتیان الوصیه از حمزه از احمد بن اسحاق که گفت داخل شدم در حضرت امام حسن عسکری (ع) فرموده عسکری احمد چگونگی بود حال شما در ناچیزی که مردم در او شک و برب کردی گفت ای آقای من وقتی

که رسیده ماکاعدی که در آن بود حیدر سید ماو و لایق او یعنی حضرت حجب علیه السلام خانه از مادر وی و بری و پیری که نارای سهم باشند مگر آنکه فانی به حر شد. حضرت عسکری علیه السلام فرمود: اب نداسید معا که زمین حالی نمی ماند از حججی از جانب خدا؟ پس امر کرد حضرت عسکری علیه السلام و والده خود را به حج در سه دویست و پنجاه و هفت خاد او را به سجد می رسد در میان شصت (یعنی حیدر هم با خود) در سه دویست و شصت به والده اش داد و حاضر کرد حضرت صاحب الامر علیه السلام را و وصیت کرده او و تسلیم کرده به حضرت با اسم اعظم و موارب و سلاح و بیرون شد والده حضرت عسکری علیه السلام با حضرت صاحب. صلوات الله علیه به سوی مکه و ابو علی حمدی محمّد بن مظهر موی کارهای پسمان بود. پس خود را رسیده به بعضی از منازل ملاقات کردند خانه هائی از اعراب را پس خبر دادند ایشان به شدت خوف و کمی آب پر برگسند بیسر مردم مگر ابی که در ناحیه بودند که ایشان رفتند و سالم ماندند و ویت شده که وارد شد بر ایشان امر حضرت عسکری علیه السلام به آنکه بروند و برگردند.

و ظاهر است که اب کسی را که امام علیه السلام هائم بن امور اهل خود قرار می دهد که در ایشان است مادر خود و کسی که مثل او است در پس سفر بر یک طولانی لابد باید در مقامی هیچ باشد از وثاق و امامت و مقام و من هذا فخر بنی اجمال مای الکاف و باب مزاید بنی تحف بنی یاسد عن ابی عنی علیه السلام انه كتب اليه بالفاضية يهتد انصراف الناس وانه جاز الفاضل فكتب علیه السلام امضوا ولا خوف عليكم ان شاء الله فمضوا سريين والحمد لله رب العالمين.

سوم - ابو سهل سماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن یوحنا

شیخ متکلمین امامیه بعد از بزرگ ضایعه یوحیه بود در زمان خود جلالت و بزرگی در دین و دنیا داشت و جاری مجرای ویران بود و کتب بسیار تصنیف کرده از جمله کتاب انوار در تواریخ ائمه اطهار علیهم السلام پس بدیم دو فهرست گفته که این شیخ جمع کرده بود کتابهای بسیار و بسیاری را شرح به خط خود نوشته بود و مصنفات و مؤلفات او در کلام و فلسفه و غیره بسیار است و جمع فرستاده بود و جماعتی از اهل بیت که فلسفه مثل ابو عثمان دمشقی و سحاق و ثابت و غیر ایشان و از بغداد او سید ابن الحسن الشوسجری معروف به

شیخ کمفی و مو که نامه هر مکانی است که صاحب الامر علیه السلام در آنجا بود در عیبت همه و کلام دارد می کردند در آنجا، نزد ابی سهل علیه السلام

مخدومی اشعیر محمد بن یسوی صاحب کتاب الفوائد است در امامت اشعیری

قبر گوید محمد بن یسوی مدقم از صلحاء و عیال اصحاب و مسکنین در آن است و همان است که بجاه حجه پیاده نه جا ورده و بهر سهولت حال می آید محمد حسن بن یسوی بنوحی فیلسوف صاحب کتاب الفرق است و سعادت ابو سهراب است که به شرف ملاقات امام زمان (صلوات الله علیه) سده چنانکه در ده و هفت حضور عسکری (علیه السلام) می گذشت و بن شیخ جعفر است که از برای رسو شدن علاج بر آنکه حلاج به خاطر آورد که ابو سهراب را مانند دیگران توانا نگویید و به حیدر تو ده دم آن دو با خود خیال کرد که چون ابو سهراب در نزد مردم مرتبه بلند دارد و به علم و ادب و عقل و دانش معروف و مشهور است هر گاه به دم او در یزد بر دهن صلحه و عوم بر او بگریزد لایحرم برای او باشد و نه سوز خود عذرت کرد و اظهار کرد که من در کین صاحب الزمان (علیه السلام) می باشم و مایور شدم که با او عوم کنم و ساد در زیر امر شکور رسوایی و حاصل نمود ابو سهراب چون بر مصعب بن کاعده او مطیع گشت برای او پیغام فرستاد که اگر به و کین حضور صاحب الزمان (علیه السلام) می باشی لابد برای تو دلائل و برهینی باشد یک به جهت آنکه من به تو ایمان آورم یک به جهت آنکه من به تو ایمان می دهم که با شاهد دعوت تو باشد و با امر ایمان ایمن است که من دو سه می دارم حوائی را و فعلاً چند جبار به دارم که از وصال ایشان حظ می برم لکن چون یسوی در

روی من اثر کرده با جادیم که در هر هفته خضاب کنم تا سبیدی موی خود از ایمان مسرور دارم چه اگر ایمان منتصب سبیدی موی من شود از من کاره گیرند و وصال من با شود به هجران و شب ناگزیده بر می بوزن ایمان لایحرم من هر جمعه در سبب خضاب کردن می باشم اگر تو در دعوت خود صادق چنان کن که پس من سیاه شود و دیگر محتاج به خضاب ماسم آن وقت من به مدد تو داخل موم و مردم به سوی تو دعوت کنم چون این پیغام به حلاج رسید در سهمش خطا کرده و در این اظهار رسو گردیده دیگر جوانان او مدد و رسو برد و بر ستاد ابو سهراب بعد از آن بر مطرب در محالین مثل می کرد و آن اصحاب مردم خود پرده از وی کشید و برداشت او را رسو نمود و مردم را دم او بهر قال سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنْ رَئَيْتُمْ اَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ فَارْتَبِعُوا فَاَنْظُرُوهُ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ رَاكِبٌ يَنْصَرُّ وَالْقَوْلُ جَهَنَّمَ يَنْصَرُّ وَبِأَهْلِهِمْ كَذَّبُوا بِظُفُرِهِمْ فِي الْاَسْلَامِ وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَلَا يَنْفَلِقُونَ مِنْ بَيْتِهِمْ كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الْاَسْلَامِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ فِي الْاَقْرَبِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ وَ تَتَّبِعُوا سُبُلَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

أَفْهَمُوا إِيَّاهُ اتَّعَطَّ وَهَبَتْ حُجَّتُهُ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ أَقْرَبُ إِسْخَافِ الرَّيْبِ لِلدِّينِ يَسْكُنُونَ فِي الْقُدُوسِ وَ
يَسْكُنُونَ النَّاسَ فِيهِ بِالْقَابِ الشُّبَّاهِ

چهارم - محمد بن صباح بن محمد همدانی دهقان

از اصحاب حصر ب امام حسن عسکری (ع) و از وکلاء ناحیه مقدسه است شیخ مفید
روایت کرده او که گفت: چهارم مردم مردی امر را جمع به من شد برای پدرم بر مردم دستگی
بود از مال غریب منیج مفید فرموده پس مری بود که شیعه در هدم از من مساجد میال
حو و خطاه بشال حصر ب ده ب برای نفی بود پس من بعد از وفات پدرم غریبه ای به
خدمت حضرت موسی در باب ب مالها، حضرت در خواب نوشت که بهی مطالبه کم از
آنچه که می خواص و من بهی مطالبه مردم و همه آقا کردند مگر یکی مرد که در محسک او
پوشیده بود که چهار صد اشرفی باید بدهد من به مرد او رسم و مال را از او طلب کردم او در
جذب ناحیه می نمود و بسر او به من استخفاف و معافیت نمود شکایت او را به پدرش کردم
گفت: چه شده؟ یعنی استخفاف به تو سهیل شد و جبری بیست پس من چنگ زدم به
ریش تو و پای او اگر هم و کشیدم او را توسط خانه پسر او در بحال از خانه بیرون رفتم و
سفره کرد به اهل بعداده می گفت: قسمی را قسمی پدر من کشید پس حنو بسیاری از نشان
دور من جمع شدند من بر مرکب خود هزار درهم و گسم، جسمی اهل بعداده خوب کاری
کردید طرفداری ظالم را می کشید و او را مسقط می گردانید من غریب مظلوم که طلب از او
دارد ۱۹۰ من مردی می باشم از اهل همدان را اهل سد و بر مردم بیستانه قسم می دهم و
می گوید را قسمی است و می خواهد که حتی بر صایع گرداند و به من دهد چون اهل بعداده
این شنیدند بر او هجوم آوردند و خانه اش داخل دکانش شویده پس ایشان را با کمر
کم دادم پس آن مرد طبعه منسک و صورت طلب را و سوگند یاد کرد به خلافتی که آن مال
در حال آن کشته پس من مال او را گرفتم.

باب چهاردهم



در تاریخ امام یوزدهم
حجة الله على عبادہ، وبقیته فی بلادہ،
کاشف الأحزان، و خلیفة الرحمن،
حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان،
صلوات الله علیه و علی آبائه مادامت
السموات و الأرض و کثر الحیدان

و در آن چند فصل است

این بنا به وسیع طوسی به سیدهای محترم را یاد کرده اند: «سرخ میمانا! بی ده قورحس که در میدان ابو یوسف انصاری بود و از سیدهای خاص امام عسکری علی علیه السلام و خادم عسکری علیه السلام و همه به ایشان بود در شهر سمرقند که بزرگوار خدایا! خدایا! خادم امام عسکری علیه السلام به بردن مندم مرا طلبیده بودم تا چون به خدمت حضرت رفتم و چشم غرور دگر برآز فریاد انصاری و لاله و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده امیدوارم

حضرت رسول ﷺ با حال و پیداسته محل اعتماد ما بوده‌ایم و هر بنو حنیف می‌کند و
متراف می‌گردانم به تفصیل که به سبب آن بر سیعیان مستعجب‌گیری در ولاستاد و تو را به
راه‌های دیگر مصلح می‌گردانم و به خریدن کمبری می‌فرستم. پس نامه‌ی یاکیه دو اسفند به
خط فرنگی و عرب‌نکی و مهر سریف خود بر او زدند و کسه را بیرون بردند که در آن
دو پیمت و بیست اشرفی بوده فرمودند بگیر این نامه و بر و موجه بعداد شو و رجعت
فلان و بر سر چهر حاضر شو جو کتیبه‌ی اسم از به صاحب رسا جمعی از سیران در
آن کشیدند حواشی دید و جمعی از مشرکان و کیلار امره سی عباس و فیس از جوانان عرب
حواشی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد.

پس از دور نظر کرد به پرده‌های می که عفرین برید نام دارد در تمام دور تا هنگامی که او
برای ستم یان ظاهر سار کتیرکی ر که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بسیار
فرموده و جامه حریر کنده پوشیده است و ایوان صنایع خواهد نمود آن کتیر از سطر کردن
مشنریان و دست‌گذاشتن یشال به او و حواشی کشید که از پهن پرده‌های روی او ظاهر
می‌شود پس بدان که به زبان رومی می‌گوید وای که پرده عظیم در پیده شد پس یکم از
مسلم یان خواهد گفت که هر سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت یک کتیر عفت او در خریدن هر
اعیان برگزیده پس ر کتیر به نعل عربی خواهد گفت به آن شخص که اگر نه دی حصص
سپیدمان پس داند ظاهر شوی و پندساز او بیانی من به تو عفت نخواهم کرد مال خود را
صایع ممکن به قیمت هر مدد پس آن مرده فروش گوید که من برای تو چه چاره کم که به
هیچ مشتری ر صو حمر شوی و آخر از قر حلی تو چاره‌ای نیست پس از کتیرک گوید که
چه بخواهی می‌کنی البته باید مسری به هم رسد نه در هر به او می‌کند و اعتماد بر و فاد
دیانت او ثابت است. پس در این وقت دو بر و به نزد صاحب کتیر و یگو که نامه‌ای نام هست
که یکی از اشم اف و بر گواران از وی ملاطفت نوشته است به نعل فرنگی و خط فرنگی و
در آن نامه کرم و سخاو و وفاداری و سرگوازی خود را وصف کرده است. این نامه به
کتیر بده که بخواند. اگر به صاحب این نامه رعی شود از جانب آن برگزیده و یکم که پس
کتیر را از برای او خریداری نمایم.

بشری سپیدمان گفت که بچه حضرت فرموده بود واقع شد و آنچه فرموده بود همه آن
عمل آوردند. جو کتیر در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عفرین برید که مرده به
صاحب این نامه بفروسی و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مر به او بفروسی خود را خلاص

می‌گفت. پس با او در باب قیامت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه به همان قیامت رسید که حضرت امام عقی نقی علیه السلام به من داده بودند پس بر راندم و گفتم و کسیر شد و جدا شد و در آن حد به آنحضرت ای که در تعداد گرفته بودم. و تا به حجره رسید امام را برو و در دو می‌نوید و در ده شاهی چشید و بر وی می‌گذاشت و به پدر می‌مالید. پس من از وی دعوت گفتم امام ای می‌یوسف که صاحب جی ساسی کسیر گفت ای عاقل کم معرب به پررنگی هر حال و اوصیای پیغمبران گوش خود را به من بسیار و دل برای شنیدن سخن من خارج یلغار با احوال خود را برای تو شرح دهم.

من رفیق که دختر یسوع و پسر یسوع را در ده شاهی و در ده سال از فرزندان سمعان و یعقوب از انصاف و صبی حضرت عیسی علیه السلام است. تو از خبر دهم به ام عجیب بدان که جزم حضرت خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود تو و در هنگامی که می‌ده ساله بودم. پس چم کرد در قصر خود از سبیل حواریان عیسی و از اعدای نصاری و عباد ایشان می‌فهمد و صاحبان قدر و منزلت هستند کس و از امام ای سکر و سرداران عسکر و سررگزار سپاه و سرکرده‌های مائل چهار طار بر هر فرمود محلی حاضر می‌باشد که در انام پادشاهی خود به انواع خواهر مرصع گردانیده بوده آن تخت را جو روی چهل پایه تعبیه کرده و سه و چندیهای خود را بر بلندیها فرود انداخت و پسر برادر خود در ده سالگی تخت فرستاد چون کشیده آنچهار بر دست گم فتد که بخواهد بنی و چندیها سرنگو همگی افتادند بر زمین و پاهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر منک از حد افتاد و بیهوش شد پس در آن حال و نگه‌ای که ایشان معبر شد و عصایشان بر زمین پس هر که ایشان معبره گفت ای پادشاه ما را معاف دار از جرم امی که به سبب نحو سنها بی نمود که لال می‌کنند بر سکه دین مسیحی و ای ائیل گردد پس حدم بر مر به فال بد و سبب گفت به عباد و کشیشان که این بحر را در دیگر بر با کنیه چندیها به جای خود در ده دهم حاضر گردانید برادر پس برگشته روگردان بدوخت که این دختر را به او سرویج رسانیم با سعادت برادر دفع نحوست پس برادر بکشد جو چنین کردند و آن برادر دیگر از بالای بحر بردید و جو کشیشان سرویج به خوانند. اسبیل کردند باز همان حالت اول و نمود و نحوست این برادر و آن برادر برادر بود پس کار انانسانند که این از سعادت است و ای سبب به نحوست برادر پس هر دو معبر شدند و جام عسکری به خرمس و باز گشت + پرده‌های حجاب در آن بحر

چون در آن وقت که جواب دادم که حضرت مسیح و معبود و جمعی از
حوار بین در قصر حدم جمع شدند و من و امیر و صیبه کم دند که از بستان سمال -
بلندی می کرد و دو همان موضع تعبیه کم دند که حدم بخت را گذاشته بود پس حضور
رسالت پاد محمد علیه السلام به وحشی و دامادش شیخ اسامی علیه السلام و جمعی از اعیان و
فرزندان کم گم از آن ایشان قصر به قدوم خویش منو ساختن پس حضرت مسیح به قدوم
ادب و بی نظیر و دجلال به استقبال حضرت خانم الایمه علیه السلام سنانه و رسد در کمر
مبارک را جناب از و در آن پس حضرت سالی علیه السلام فرمود که یا محمد الله آمده ایم که
می که فرموده و صیبه و شمعون بر بی این کم دند سعادت مند خود خواستگاری سمانیم و
انصار فرموده ماه برج احامد و خلافت حضرت امام حبیب عسکری علیه السلام فرمودند ان کم می که بر
نامه اش به من تباری پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت سجعون و فرمود شرف دو
چهار نه و ری و ده بیوند کن حم خود به رحم ان محمد علیه السلام پس سجعون گفت که
کردم پس شصتی بر رسم پادامد و حضرت سالی علیه السلام خطبه ای اشاء فرمودند و به
حضرت مسیح هر نه حم عسکری علیه السلام عتد سجد و حضرت سالی علیه السلام و حواریان گوید

چون از آن خواب معذرت نامه بیدار شدم از بیم کشش، آن خواب را سرای حدم نفس
نکر دم و یں گنج انگار را اثر سیه پهل داشتیم و نش معبد آن خورشید فنگ امامبرور
و در در کاسه سیه ام مسعل می شد و سر مایه حس و فراز عمر به باد می داد نامه خدی که
خورد و اشامیدن بر من حرام شده و در چهره گاهی می شد و بدر می کشید و آثار غش
پنهانی در زیر ظاهر می گزید پس در شهرهای روم طبیعی نمائند مگر امکه ج مری
معالجه می حاضر کرد و از دوی درد من را وصال کرد و هیچ سودی نمی داد

چون از علاج نبرد من مایوس ماند روی نه من گفت ای تو، چشم من به دو حاضر است
چیزی و آوردی به دو شب هست که برای تو به عهد آورم؟ گفتم، ای جد من درهای فرج من بر
روی خود بسته می‌چشم که شکسته و راز را اسیران مستمندان که در بدان تواند دفع نهائی و
بندها و رنج‌ها از ایشان بگسائی و یسار را از آن‌کس امیدوارم که حضور خدا مسیح و مدد من
عافیتی به من بخشند. چو بچسبم کرد آنک صحنی از خود ظاهر ساختم و آنک طعمی بساو به
معمودم. پس هو شحال و شاد شده دیگر امیران مستمندان و هر که می‌دانست پس بعد از
چهارده شب به جواب دیدم که هم‌ریس مال عالمیلا واطعه رفرا و سلام الله علیه) به درون من

مدتی حضرت مریم دانهزار کبوتر را پیاپیشت در خدمت صاحب بودند پس مریم به
 من گفت: این خانها بهترین مال و مادر شوهر و امام حسن عسکری علیه السلام پس به
 دامنش در و یحیی و کریم و شکایت کردم که امام حسن به من جفا می کند و از دیدن من آیا
 می ماند پس حضرت فرمود که چگونه فرزند من به دیدن خود با و حال آنکه به خدا
 شکر می آوری و بر مذهب ترسانی؟ اینک خواهرم مریم عجر عمران یزیدی می گوید به
 سوی خدا رسیدی مگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو حسود گردند و امام حسن
 عسکری به دیدن تو بیاید پس بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً و شواله چو به آید ده
 کینه طایفه بنفط نمودم حضرت سیده النساء علیها السلام به سینه خود چسباند و دندانی فرمودی
 گفت: کس مظهر آید هر یکم من که می آید و آیه سوی تو می فرستم پس پیدایش شد و آن
 دو کینه طایفه بر زبان می اندام و انتظار ملاقات گرمی آن حضرت می بردم چو با شب بنده
 در مدینه خواب فتم خود شب جمال حضرت طالع گردید گفتم ای دو سب من بعد از
 آنکه دلم را امیر محبت خود گردانیدی چو آن معارف جمال خود مرا چنین جفا دادی؟
 فرمود که دیر عجب نه را بود مگر نری آنکه مسرور بودی اکنون که عصبان شدی هر
 شب به مردی خود اطمینان بودی و حق تعالی ما و تو را در ظاهر به یک یگر رساند و بر هجران
 آید و حال میدر گرداند پس از آن شب آن حال یک سب نگذشت پس که در دهج آن مر به
 شربت وصال دو نفر بایند

پس در سفیصال گفت چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد امام حسن
 عسکری علیه السلام در مبنی از شبی که در قلال روز حدب بگری و جنگ مستممان حواف
 فرستاد پس از عجب بیان خواهر رفت دو خود در میان کپیران و خدمتکاران بیندازد به
 هیبتی که من شناسم و ازیر جد خود روانه شو و از قلال برو چنان کردم طایفه شکم
 مستممان به ما بر حو زدند و امیر کردند و خبر کردند من آن بود که دیدی و با حال کسی به
 غیر از من نداشتند که من دختر پادشاه و مم و مردی پیر که دو عیشت من به حصه او
 اندام از نام من سوال کرد گفتم بر حسن نام دارم گفته پس نام کپیران اسب بشو گفت: ایس
 محبت شد که تو از اهل فرنگی و پال عربی بیگ می دانی؟ گفت از بسیاری محبتی که
 جدم سب به من داشت هر حو سب به یاد گرفتی خواب جسمه بداد آن مرحومی که
 زبان فرنگی و عربی هر دو می دانست مهر کرده بود که هر صبح و شام می مدد عبا عربی به
 من می فرستاد تا آنکه بر دلم به این عبت جاری شد

پسو گویند که من و ... به سه من رای بر دم به خدمت امام علی (علیه السلام) حاضریم. حضرت کمربند خطاب کرد که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو مودع و دین سلام و مددت دین نصاری را مود و بزرگواری محمد و اولاد او؟ گفت چگونه نصف کم برای تو چیزی را که تو از من بهر می‌دانی پس رسول الله (ص) حضرت فرمود که می‌خواهم به را گیرم. د. م. که یک بهر سبب در آن ایستاده بود. ثم هو بدو نهم دین و رسالت دهم به سبب ایستاد؟ گفت بسبب به سبب و من خواهم و ما یعنی خواهم. حضرت فرمود که سبب باد تو را نه فریدی که پادشاه مصر و مغرب عالم شود و من دین را عدا و داد کند بعد از آنکه بر از صدم و جور شده باشد گفت این هر یک از کنی و وجود خواهد بود؟ فرمود از آن کسی که حضرت سائب (رضی الله عنه) را برای او خوشتگاری کند پس از او پرسید که حضرت مسیح و عیسی او را به عقد بی در و ... گفت به عقد و رند و امام حسن عسکری (علیه السلام) حضرت فرمود که او را می‌سناسی؟ گفت از آن کسی که به دست بهرین سال مسلمان شده‌ام منی بگذاشته است که او به دین را بر سبب پادشاه پس حضرت شاهزاد خانم در طلبید و گفت برو و خواهم حکیمه خانم را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که پس این کثیر است که می‌گفتم. حکیمه خانم تو را دو برگه داد و بسپار نوازش کرد و داد شد پس حضرت فرمود که ای دهم سبب حلال او را بر به خانه خود و و حیات و سبب را به او سپار که ... حضرت عسکری و مادر صاحب‌الامر است.

[ازدواج امام عسکری (علیه السلام) با نرجس خاتون]

کسی و اس‌باب و به و مسیح طلوعی و سبب مرخص و غیر ایشان از محدثین عالی مرتبه مسدهای مصر روایت کرده‌اند از حکیمه خانم که ... حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) به خانه من سر به ... و دد و نگاه دیدی به من حبس خانم کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما می‌روم که ای همه من نگاه تند از وی تعجب به بود ... که در این و دی خو. تعالی او فرزند بزرگواری بیرون و ده که عالم به از عطف کد بعد از آنکه پرسیده باشد از ظلم و جور گفتم او را دهم سبب به مرد شما؟ فرمود که ... بزرگواری به حضرت بطلب در این نامه

حکیمه خانم را گوید که جامه های خود را بپوشیدم و به خانه برادر امام علی (علیه السلام) رفتم. چون سلام کردم و ششم من آنکه در سخنی بگویم حضرت از ابتداء فرمود که ای

در برج من قسم و این حال آمده و گفتم گفت ای حامو، هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌حایم. پس بسر در آنجا ماندم، اقطار کم‌کم و نزدیک به چش خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود هر ساعت خبر می‌داد و می‌شد و در این شب بیش از سی‌هنگام دیگر به دعا و بهجت برخاستم و نماز شب کردم چون به دعا و بر رسیدم بر جگر از خواب چسب و وصله ساخته و نماز بسیار به جای آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک بند مسکین در دیم پدید آمد و از وعده ای که حضرت فرموده بود آنگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود جدا شد که ممکن شد و عیش بر دیم رسید. پس در این وقت در برج من احضرات مشاهده کردم، پس او در بر گفتم: نام الهی را بر او بخوانند. در حضرت صد آمدند که سوره انا انزلناه فی لیل القدر را بر او بخوانند. پس او در بر رسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شده است اثر آنچه هوایم فرمود پس خوب تموضع کردم به خواندن سوره انا انزلناه فی لیل القدر شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی می‌کرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم، پس حضرت صد آمدند که تعجب می‌کنم از او که حق تعالی که طفلان مادر به حکمت گوید می‌گرداند و ما در بر یگی حجب خود ساخته‌اند. در این پس چون کلام حضرت امام حسن علیه السلام تمام شد بر جگر از دیده من غائب شد گویا پرده ای میان من و او حائل گردید پس دوباره سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کردم. حضرت به فرموده گردید ای عده که او را در حلقه خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در بر جگر بر من مشاهده کردم که دیده مرا حجب کرد و حضرت صاحب دیدم که رو به قینه نه سجده نهاده به انوار و انگشتان سیاه را به سماں بلند کرده می‌گویی: انشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و امیر المؤمنین و امیر رسول الله.

پس یک امامان را به خود رسیده فرمود اللهم اغفر لی و عذی و ائمتی امری و ثبت و طاعتی و ائمتی الاوصی فی عدل و وسطاً یعنی بخدا او دعا و عده حضرت که به من فرموده ای و فاکس و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان خجسته گردان و برگرزمی. آیه سبب من از علی و داد.

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمودند جوی از او ساطع گردید که به اتفاق سماں پهن شد و هر شان رسید دیدم که از آسمان به در می‌آمدند و آنهای خود در بر سر و روی مدال حضرت می‌مالیدند و بر او می‌کردند پس حضرت

امام حسن علیّه السلام را از داد که ای عمه هر نه مرا بگیر و به من بده من بیدار بخورم به گوشتم او را
حبه کرد و ناف ریخته پاک و پاکیزه باقم و بر سرخ راستش بویسته بود که جاء الحق و رفق
الباطل ابن الباطل کان رهولاً یعنی حق آمد و باطل ضعیف شده و محو گردید پس به
بررسی که باطل مصحح شدی است و نبات و یق ندارد پس حکیمه گفت که چشوی را
هر روز معاینه کن نه بود از حضرت مردم همین که نظر من بر پدرش اهاد سلام کرد و یو
حضرت او گرفت و بان مبارک پرده دیده اش مالید و در دهان و هر دو گلو بس ریخت
گردانید و بر کف دست چپ او نشانید و دست بر سر او مالید و گفت ای فرزند منم بگو
به قدرت الهی، پس صاحب الامر استعاده فرمود و گفت

بسم الله الرحمن الرحيم ونريد ان نمن عني الدين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثين. و نعلم انهم في الارض و برى و عتق و هادن و جفوتهم ما كانوا يحبون^۱

پس آیه کریمه موافق احادیث معیه در زمان از حضرت: آن سرگوار را حضرت با ناز
شده^۲ و بر حمله ظاهر بر این است که نامو. جواهم شب گذار بسم بر جماعتی که پسران را
سمتکاران در همین ضعیف گردانده اند و نکر داریم بشارت پیشوایان در دین و یگم داریم
پسران را و آنان را می و نمکن و است به چشم بشارت در میان و بعائیم در عرب و همدان را و
شکرهای بشارت در آن اعدای آنچه را حذر می کردند.

پس حضرت صاحب الامر (علیه السلام) مستواب بر حضرت رسال و حضرت
امیرالمومنین و جمیع بندگان فرستاد و سرگوار خود پس در بی حال مرغان بسیار
در یک سر مبارک از حساب جمع شد پس به یکی از آن مرغان صاف کرد که این طفل را بردار و
بیکو محافظت نما و هر چهل و دو مرتبه به نیت ما باور مرغ آن چاب را گرفت و به سوی
سمان پرواز کرد و ما بر مرغان میر از غیب او پرسه زدند پس حضرت امام حسن علیّه السلام
فرمود سپردم و آیه ان کسی که مادر موسی موسی را به او سپرد پس بر حسن شیخ را گرفتار
شد، حضرت فرمود ما یک شو که شیر از پستان غیر من خواهر خورد و نه ریختی بار به
سوی من بر می گرداند چنانچه حضرت موسی در نه مادرش را گردانید، چنانچه حق تعالی
فرمود است که پس بر گردانیدیم موسی را به سوی مادرش با دینه مادرش به او و شش
گردید پس حکیمه پرسید که این مرغ کی بود که صاحب را به او سپردی؟ فرمود که او

روح القدس است که موکلی است به آنکه که ایشان را موعود می گرداند از جان خدا و حفظ نگاه می دارد و ایشان را به علم رسیب می دهد حکیمه گشت چو چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رسیدم چون داخل خدمت دیدم طعنی در میان خانه رفت می رود گفت ای امیر من این طفل دوسانه از کیست؟ حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و وصاء بنابر هرگاه امام یاسند به خلاف اطفال دیگر سو و به می کنند و تکلیف بهان صاحب یکانه دیگران است و بسیار در میگویم عبادت می گویند و قرب می خواستند عبادت پروردگار می نمایند و در هنگام سیر خود ملائکه در نماز ایشان می یزد و هم صبح و شام بر بسیار نماز می خواند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در میان امام حسن عسکری علیه السلام آنکه چند وری قبل از وفات حضرت نور ملاقات کردم به حضور آمد کاملاً سناحیم او را به قرب برادر خود گفتم بن مرد کیست که هر مرتبه زمانی مرد او بشنیم؟ فرمود که بر هر مرد و حیرت است و خلیفه من مساعد است و عمریست بر او میان من می رود باید سحر او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عالم قدس از حال نمود و کسب من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح رستم ملاقات می نمودم و از هر چه سأل می گفتم بر حیرت می دهد و گفتم که می خواهم سوالی بکنم خود سوال بکرده جواب می فرماید

و فرمود پس دیگر وارد شده که حکیمه حاجت گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشاوق نمای تو شدم، رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کیست؟ فرمود که سپردم او را به کسی که از ما دم بده او احق و او بی بد است چو او قسم سوگند به ما و چو او روز هفتم رفتم گفتم ای دایم: بزرگوار او را دیدم، مولای خود را دیدم چو ماه من چهاردهم روزی هر می خندید و تبسم می فرمود پس حضرت وارد داد که فرمود مرا برادر چو به خدمت آن حضرت رسیدم رسان دودمان عیان نش گردید و فرمود که سخن بگو ای هر که حضرت صاحب الامر علیه السلام سعادتمند فرمود و همانا بر حضرت سالت پناه و صابر آنکه اهل بیت علیهم السلام و بسم الله گفت و ای که گدشت فلان فرمود پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که بخوان و فرمود بجه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبر او فرستاده است پس آمد بمرد از حضرت دم و ده را: سر بانی خواند و کتاب از من و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و حضرت ابراهیم و نوح و موسی و یونس و داود و انجیل عیسی و فرمودم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را خوانده من

قصه های پیمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود که چه در حق تعالی مهدی این اسم را به من عطا فرمودی منکر فرستاد که او را به سراییده عمره حجازی برد پس حق تعالی به او خصایص نمود که هر چه به سراییده من که بود حق کردام را زیاده دین خود و اظهار امر شد یعن خود و به سر هدایت یافتن بدگاران من، قسم به ذات جده می خورم که به اطاعت تو ثواب می دهم و به نافرمانی تو عذاب می کنم مردم و به سبب سعادیت و هدایت تو بدگاران را می مررم و به مخالفت تو ایستادن عذاب می کنم و دو ملک را گردانید و را به سوی پدرش را از جانب من و او اسلام برسانید و نگویید که او را به جاده حفظ و حمایت من است و از من دشمنان حرامست می نمایم تا هنگامی که او ظاهر شدیم و خود را با برادرش فارم و مفضل را با سرنگون سازم و دین حق برائی من خالص باشد بهام صد بچه از جهلاء الهیون نقل کردیم.

و قد حقّ الثعین نیز ولادت سریف ان حضرت را به همین کیفیت نقل گفته با بعضی باب دیگر از جمله فرموده محمد بن عثمان غفر وی را که که ده که جوهره های حضرت صاحب الامر (علیه السلام) بود شد حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) پدرم اظہید و فرمود که ده هزار طفل که هر یک به هزار می باشد داد و ده هزار طفل گوشت صدق کس در دنیا هم و غیر ایشان و گوشت بسیاری برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری (علیه السلام) را بخت کرده اند که جنود حضرت قائم (علیه السلام) بودند سه ساله دو را به شش و انگبان نهادند و ده سوزی اسماء خود و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین حتی انه غنی بخشد و نه پس گفت گمان کردند ظالمان که خدایت خود به طرف خود اهل شد گمرا حضرت گمشده خدا خدایکی بخواند و بفرستیم و او به برگردد بعد از ولادت حضرت به ده حدیث او رفتیم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خود سخنان مردم پس فرمود می خدای بسیار دهم تو و در عطسه آگفتم بلی فرمود اما است از هر یک نامه روز

[و اما اسماء و القاب شریفة آن حضرت (علیه السلام)]

پس بدان که شریف ما مرحوم نامه الاسلام و بی بخت در نجم ثانی یخند و همد و در اسم برای آن حضرت ذکر کرده و اما یحاجد ذکر چند اسم از اسماء است که هر یک می خدیم اول یحقیقه الله و روید شده که چون آن حضرت خروج کند پشت کند به کعبه و جمع

می شود مسعود و سیرم ده مرد و از پنج ی که نکم می فرماید پس به اسماء بیضا (ع) خبر لکم ان
 کنتم مؤمنین آنگاه می فرماید بم پیغمبر الله و حبیب او و حقیقه پس سلام می کند بر
 او سلام کرده ای مگر آنکه می گوید السلام علیک یا پیغمبر الله فی ارضه

دوم - حجب و این از القاب شده آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و احبار به همین
 لقب مذکور شده اند و بیشتر محدثین این ذکر بعد از آنکه در این لقب سائر ائمه (ع) را
 سر یکدیگر جمع نموده اند از جانب حدیثی بر خبیث و کذب چنان اختصاص به آن جناب داده
 که در اخبار هر جا بی فریبه و ساهی ذکر شود مراد آن حضرت است و بعضی گفته اند لقب
 آن جناب حجه الله است به معنی علیه یا سلطان حقایق و حقایق چه بر هر دو است و اسطه
 آن حضرت به ظهور و احوال رسیده و بعضی خاتم آن صلی الله علیه و آله است

سوم - حلف و حلف صالح که مگر نه این لقب در اسماء ائمه (ع) مذکور شده و مراد از
 حلف چندیست اسماء و آن حضرت حلف جمیع اسماء و او صیغه گذشته بود و در جمیع
 علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را و مواردی که از آنها به یکدیگر می رسد و
 همه آنها در آن حضرت و در بر او جمع بود و در حدیث روح معروف که جابر در نزد صدقه
 ظاهر (ع) دید مذکور است بعد از ذکر عسکری (ع) که آن گاه که من می گفتم این را به پسر او
 حلف که رحمت است برای جمیع عالمیال در او است کمال صفات و در او جمع است و
 سبکینه روح و جسم ابراهیم و شداد موسی و بهاء عیسی و صبر نوح

و در حدیث مفصل مشهور است که چو آن جناب ظاهر شود تکیه کند به سب خود به
 کعبه و بفرماید ای گروه حلابی آنگاه باشید که هر که خواهد خطر کند به آدم و شیث پس پیک
 هم دم و شیب و به همین نحو ذکر معاد روح و سامه ابراهیم و اسماعیل و موسی و یونس و
 شعور و رسول خدا (ص) و سائر ائمه (ع) را.

چهارم - سریده مکرر به این لقب مذکور شده است در اسماء ائمه (ع) خصوصاً حضرت
 امیرالمومنین و جناب باقر (ع) و شریعه به معنی رانده شده است. بعضی از این خنق معکوس که
 به جناب رسالت و به قدر وجود و معنی است و در مقام شکر گزاری و اداء محبت
 بر مبدء بلکه پس از پس اوائلی سال از غلبه و تسلط بر آن جناب و قتل و جمع در به ظاهر
 خلاف یسان به اعدا یان و هم در مقام حق و جلوس از قنوب بر مبدء و ادبه بر صلی
 بودند و نمی توانست اقامه نمودند و خاطر هار از نادانی محو نموده و خود را حضرت به

اثر اهیم بن عیسی بن مهزیار فرمود که پدرم به من وصیت نمود که من را بگیرم از زمین مگر حیاتی از آنکه در همه جا محترم و نور بر باشد به جهت پنهانی نمودن امر خود و محکم کردن محل خود از مکانهای حلال آن آنکه می فرماید پدرم به من فرمود بر دو باد ای سر من به ملاقات جاهای بهمان از من و طلب گرفتن در عوالم بر آنکه برای هر ویشی از ادنیای خداوند تعالی دقتی است بحال فی صدی است خارج

پنجم - قریم از القاب خاصه حضرت است و در اخبار اطلاقی آن بر حضرت شایع است. و قریم هم به معنی طبیب است و هم به معنی بدهکار و در اینجا ظاهر به معنی اول است و این لقب مثل علام در بحیر از حضرت از روی نمیه بوده که چون سیعیان می خواستند مالی برد حضرت یا ونگه یا بفروشد یا به صاحب کسب از صاحب جناب مطالبه کند به این لقب می خوانند و از عیال ازبانی و تجارت و حرفه و صناعت طبکار و چنانکه گذشت بر معتد در حال محصلین صالح بر کار صاحب حضرت عسکری علیه السلام و علامه محسنی علیه السلام فرموده مگر است عزم به معنی بدهکار باشد و نام بردن از آن حضرت به این اسم از جهت شبه آن حدیث باشد شخص مذکور که خود امتحانی می کند از مردم به عیب دیوان خود با آنکه جو مردم آن حضرت طلب می کنند که احد خود و شرایع از حضرت نمایند جناب می گردید نشان به جهت نقش بر آن حضرت قریم مستتر است صلوات الله علیه

ششم - قائم یعنی برپا شورده در زمان حق تعالی چه آن حضرت پیوسته در شب و روز مهبای فرمان الهی است که به محضر سار ظهور فرماید و ائمه که آن حضرت قائم نامیدند برای آنکه پیام به حق خواهد نمود و در باب صغری این ذلالت است که به حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که چرا آن جناب قائم نامیده؟ فرمود برای آنکه به امام اقام خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مردم بدان اکثر آنها که فائز به امامت آن حضرت بودند و از این حفره حالی مروی است که گفت سؤالی کردم از امام محمد باقر علیه السلام که یاب رسول الله یا همه ما قائم به حق نیستند؟ فرمود بلی همه قائم به حقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام قائم نامیده؟ فرمود که جو جدم حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد ملائکه در درگاه الهی صدایه گوی و ناله می کردند و گفند ای خداوند و سید ما یا عاقل می شوی از قتل برگزیده خود و فرزند بعمیر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟ پس حق تعالی و حتی ۶۰۰ سوری پشمال که ای ملائکه من قرار گیرید، قسم به عزت و

بسی دانید که در کجاست، پس کیست که بیارزد بر کسی امام ظاهر می که بیارزد برای مسافر
 اختیار اسمان و زمین و خلقت و بند و حل و حرم او ؟ آن گاه فرمود: بیامده تاویل این
 به ولایت خواهد یافت تاویل آن و تفسیر به این مصمم چند خبر دیگر در اینجا و در عیبه
 نعمانی و تاویل آیات مست و وجه مسایب آن حداد به آن که مست حیاض هر چیزی است
 ظاهر است بلکه آن چیزی که به مست آن وجود معظم شده و می یابد چندین ربه علی و هم
 و است و ادم از حیات است که با آورد بلکه حیات خود است از آن حیات است و در
 کمال الدین مروی است از حداد باقر (ع) که فرمود در یه شب بعد اعلو ان فقه یحیی الارض بعد
 مونها ایدید که خدای تعالی بده می کند زمین را بعد از مردنش و خداوند رنده می کند به
 سبب غانم (ع) زمین را بعد از مردن به سبب کفر افش و کافر مرده است و به رواب صبح
 طوسی در یه مشکووه خداوند اصلاح می کند زمین را به قائم و محمد (ع) بعد از مردنش
 یعنی بعد از جور اهل مملکتش

معنی مانند که جو در ایام ظهور مردم از این سرشته فیض ریان به سهیل و ساسی
 استفاصه کند و بهره بردارند به کسی که در کنار هم جاری و گوارانی باشد که حواضر
 حالت مست به داشته باشد بعد از آن حداد معیر فرمودند یه ماه معیر و در تمام عیب آن که
 نصف خاص حق از خلق برداشته شده به جهت سره کردن شال باید به ریح و عجب و عجب و
 لانه و بصر و انبه از آن جناب فیض به دست و دو چیزی که است و عیبی موجب ماست
 سده که خواهد از چاه عمیق نهاده آفت و سبانی که بان به رحمت به دست و دو بر شده
 و آشی فرو بماند دهد معیر فرموده اند از آن حضور به بر معضه و مقام و گنجایش شرح
 زیاده از این نیست.

و اما شمائل مبارکه آن حضرت

همان روایت شده که حضرت با همه ترین مردم است به حضور به رسول (ع) در حلق
 و حلق و شمائل او شمائل آن حضرت است و بجه جمع شده از رویات در شمائل
 آن حضرت است آن است که آن جناب است که سر حق به و میخته و گندمگو است که
 عذر خود بود آن روز از بیدار و شب و پیشانی در پیش شرح و جمله بابا است و

فصل دوم

در ذکر جمله‌ای از خصائص

حضرت صاحب الزمان (محبوب الله علیه) است

اول - اصنام نور من و شمع ان جناب است در عالم ظلمه بین انوار انمه علیه السلام چنانکه در حمه حیار در جیه و غیره است که نو. ان حساب در میان انوار انمه علیه السلام مانند - ساره درخشان بود در میلا سالم کو کب

دوم - سراف سب جبه ان جناب را است " سراف سب همه ابء صاهم بین خود در علیه السلام که بسیار شرف است است " + جنصاص تأربه و میدان سبب از طر ف مادر به قیاصه روم و منوی شود به جناب سمعو الصف و عی حضرت عیسی ع. که منهی می شود سبب به بیماری از انبیه و او صیاد علیه السلام

سوم - بردن دو ملک آن جناب در هر روز ولادت به سم ایر ده عرش و خطاب حق به الهی به دو که مرتبه به تو ای سده من برای صراف دیر مر و طهارت من و مهد عباد من قسم خودم به دوستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیاورم. علیه السلام

چهارم - بیت الحمد روی سده است که از برای صاحب این امر علیه السلام خانه ای است که او را بیت الحمد گویند و در آن چتر غی است که روشن است از بارور که موته شده ز آسور. که خروج کند به مشیر و خامه شرعی شود

پنجم - جمع مبارک که رسو علیه السلام و اسم مبارک آن حضرت و در مناقب مروی است

که فرموده اسم هر نگذارید و کنیه مرا نگذارید

ششم حرمت بر در نام آن جناب چنانکه گذشت.

هفتم - حم و صایب و حجب در روی زمین به آن حضرت

هشتم عیسا ز رر ولادت و پیرو شده به روح القدس و تربیت معنی دو عالم مو و

نضای نفس که هیچ خری از حره آن حضرت جدا نکرده. در ارب و کتاب و معاصر می دم و

شاطن میوه شده و مواسا و مجالس و ملائحتی و از واح قدسیه

هم عدم معاصر و مصاحبه با کفار و منافقین و فسق به جهت خیر و سئیه و

مذارا با بها همانا و ولایت ناکوین و ظالمان و دانیس بر مییده و با کافر و منافق

مصاحبه نموده و از زمان بشارت گاه گرفته

نهم - بودن بیعت حدی از حصار در گرد آن حضرت. در اعلام انوری از حضرت امام

حسن علیه السلام روایت کرده که هر موده بیست او با حدی دیگر دانه واقع می شود. گردد او

چهار برای طایفه ادا او مگر قائم که به از می کند و الله عیسی بر مریم حدی او

باردهم - در بیست علامتی مثل علامت بیست مبارک حضرت و مؤید حیات علیه السلام که

در حتم نبوت گویند و شاید در آن جناب اساره به حم و صایب باشد

دوازدهم - اجتماع در حق معالی آن جناب و در کتب سماوی و اخیری مع جبه از

سایر اوصاف علیه السلام به ذکر او به نصب بلکه به القاب متعدده و بر در نام مریت

سیزدهم - ظهور باب عربیه و علامت سماوی و از صیه برای ظهور موعود السور

آن حضرت که برای بود و ظهور هیچ حجتی نشده و کتابی مروی است آن جناب

صادق علیه السلام که با او به سریده بریم یا نای الاقانی و ی آنقبهم حق یثیب قم انه حق یعنی

فرود میامیم بها در خود را افاق و اطمینان و به سهاست و روحی شود ایشان که

از حق است و بسم و موده با و علامت قبل از ظهور آن حضرت و در پیش حق و به

حر و قائم علیه السلام فرمود که حق صبا بر رر خداوند عرو حق که می است آن را خلد و لاند

کبار از ج و آن جناب و با و علامت بسیار است بلکه بعضی ذکر کردید که هر یک به

چهار صد است

چهاردهم - ندای سمائی به اسم آن جناب مقارن ظهور. چنانچه در به یاد بسیار وارد

شده و عتی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه و استمع يوم يُنادي من مكان قريب او حضرت صاحب الزمان علیه السلام روایت کرده که فرمود: منادی ندا می‌کند به اسم هاشم و پدرش علیه السلام و در حبیب نعمانی مروی است از خطاب باقر علیه السلام که فرمود: در حیرت پسند می‌کند صدای از آسمان به اسم هاشم علیه السلام پس می‌شنود کسی که در حیرت است و کسی که در معرفت است اسمی مانند خواریده‌ای مگر آنکه پندار می‌شود و نه آستانه‌ای مگر مکه می‌شنیده و نه مسه‌ای مگر آنکه بر می‌خیزد از خوف آن‌ها و فرمود که: صد از طبرستان است و ماه مصال در سبب جمعه بیست و سوم و بر این مضمون چهار بسیار بلکه مبالغه‌آمیز از حدّ حق پس است و در جمله‌ای از امپراتور از محتوایات می‌رود:

یازدهم. افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوّح حرکت آنها. چنانچه روایت کرده شیخ مفید از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام دو حدیثی منوالانی در سیر و سلوک حضرت هاشم علیه السلام که فرمود پس درنگ می‌کند بر این سلسله هفت سال، مقدار هر سالی ده سال از این سالهای سبب آنگاه حیا می‌کند حدّ خود بچهار که می‌خواهد گفت گفتم فدای و شوم جنگویه طور می‌کشد سالها؟ فرمود امر می‌فرماید حدّ خود فک را نه درنگ کردن و حسب حرکت پس برای این طول می‌کشد و روزه و سالها گفت گفتم که ایشان می‌گویند اگر فک بعیر پیدا کرد فاسد می‌شود (یعنی عالم فرمود) بر قول رافقه است آن مسلمین پس راهی بیست برای ایشان به پس سخن و حال آنکه حدّ خود ماه و نیم در پی پیغمبر خود علیه السلام و قتال بر برگرداندن نری یوسف بن یوسف و حبه در ده طول علیه السلام خیانت و اینکه آن‌ها هر سال است از آنچه شمع می‌شمرند.

سیزدهم. ظهور مصحف امیرالمومنین علیه السلام که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع نمود بر بعیر و بدبل و دار است تمام آنچه که بر سبیل عجز بر آن حضرت وارد شده بود و پس از جمع عرصه خود بر صحابه هر چند نمودند پس با محقق نمود و به حال خود باقی ماند آنکه بر حسب آن جناب ظاهر شود و حقیق ظاهر شود که اینرا بخواند و حفظ نمایند و به جهت اختلاف بر سبب که این مصحف موجود دارد که به او منسوب شدند حفظ آن از تکالیف مستحکم محکمین خواهد بود.

هجدهم. سیه انداختن ابر سعید پیوسته بر سر آن حضرت و در کردن منادی در آن ابر به نحوی که نسبت آن را تفسیر و تخریص که اوست مهدی آل محمد علیه السلام می‌کند و می‌داند

عدن چنانکه پرسیده از جور، و این بد غیر از آب است که در چهاردهم گذشت
شیخدهم - بود ملائکه و حجر در عسکر آن حصر و ظهور ایشان بر آن انصار
از حصر

دردهم - تصرف نکردن عروب و رگزار و گردش میل و عید و سیر هند و دور و سیه و مراح
و اعضاء و هم و صورت و طبیعت از حصر است که به این طریقی عملی که به کنی و هراس و بود و
بحسب سال از عمر سرید. گذشته و خدای داند که ناظرو به کجای از م می‌رسد، چون ظاهر
بود در صورت مردسی - چهل ساله باشد و خوب و ذلیل و لا اعتماد از آب است که گذشته و غیر
ایشان باشد که یکی هدف می‌پزد و آن حد یعنی شیعی باشد و دیگری به مرحله گری آن و
الظلم بنی دانستن آنرا نشیبا^۲ از ضعف ببری خویش باشد

شیخ صدوق و یست کرده از ابو الصمت هر وی گفت گفتم به حجاب صاحب^۳ که چیست
علامت قائم سما چون خروج نماید^۴ هم نمود علامت آن است که در حسن پیر باشد و
صورت جوان و به مره ای که نظر کننده به آن حصر گمان برد که در سر چهل سالگی یا
کمتر از چهل سالگی است.

یستم - حسن و حشمت و هرب است از میان محبوبان بعضی در بعضی و میان آنها و آنان
و بر خاص عداوت از میان همه آنها چنانکه یس از کسبه شد. هابیل بود از حصر
امیر المومنین^۵ مروی است که هر مرد گرانمایه و ج که صدق شود سال و مذکر و
بهانم حتی یکه راه می‌رود میا! عرف و شام، یعنی گذاردن بای خود و مگر تر گیاه و بر سر
از ریشه‌های او سبزه هرجا یعنی ورد او در شرب و به بر ساند او

یستم و نهم - بودن جمعی از مردگان در کتاب حصر شیخ معید نقل کرده است که
بسیب و هفت نفر از قوم موسی و هف نفر اصحاب کعبه و یو مع بن یزید و سلمان و انور و
ابو ذحانه انصاری و معده و مالک و از انصار از حجاب خواهند بود و حکام می‌شوند در
بلاد و روایت شده که هر که چهل صبح دعا و عهد اللهم یا ثور الظلم را بخواند از انصار
آن حصر باشد و اگر پیش از آن حصرت بعید بیرون آورد او را جدا کند از قهرش که در
خدمت آن حصر باشد

یستم و دهم - پیر و بزرگ در میان گنجه و ذخیره هانی که در او بهان و سیر شده

بیست و سوم - زیاد شدید باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعم ارضیه به نحوی که معابر پیدا کند حالتی را می‌بیند در آن وقت با حالت او غار دیگر و است پند عول نصای مغالی یوم تبدل الارض غیر الاَرْضی^۱

بیست و چهارم - تکمیل عیون مردم به یک و خوردن حضرت و گداسن دست مبارک بر سر پشان و رفتن کبیه و حرم از دلها^۲ که طیبعت ثنیه بنی دم شده از روز کشته شدن هابیز ماکول و کثرت عیون و حکمت انسان و عدم فساد سود در دلهای مومنین پس محتاج نمی‌شود مومن به خلقی که در برد برادر او است و در آن وقت ظاهر می‌شود تاویل پس این شریعه بلی الله کلاً می‌منتبه^۳

بیست و پنجم - عود خارج از عادت در دیدگان و گشای اصحاب آن حضرت به حدی که به قدر چهار فرسخ از آن حضرت دور باشند حضرت به یسان تکلم می‌فرماید و یسان می‌شنوند و نظر می‌کنند به سوی آن جناب

بیست و ششم - طوایف اصحاب و انصار آن حضرت رویت شده که عمر می‌گذرد در ملک آن جناب و بیکه مومند می‌شود برای او همراه پس

بیست و هفتم - رفتن عذاب و بلا و ضعف از ابدان انصار آن حضرت

بیست و هشتم - دادن عیون چهل مرده هر یک از عیون و انصار آن حضرت و گردیده شود دلهای ایشان مانند پاره‌ای که اگر حواسند به آن قوت که بر یکصد خواهد کرد

بیست و نهم - استعجاب خلق به نور آن جناب از نور آفتاب و ماه چنانکه رویت شده در تفسیر به سه بعد و اقرب الارض بقرآن^۴ آنکه مری می‌نامد مال است یعنی لایه علی و علی

ایات

سی ام - بودن ریت رسول خدا ﷺ آن جناب

سی و یکم - راست بیامدن به حضرت رسول ﷺ مگر به حد شریف آن حضرت و

بودن آن در عین حضرت طبعی چنانکه بر بدن مبارک حضرت صلی الله علیه و آله بوده

سی و دوم - از برای آن جناب استیلا بر محصولات که حدی مغالی آید برای آن حضرت

حجیره کرده که در آن است عدد و برقی پس حضرت سوار می‌شود در آن پس می‌پرد

آن حضرت را در دلهای هسته معانی و نعمت را می‌بیند

می و سوم بر داسه حد نعبه و حرف از کفار و منافقین ۱ میسر شدند بر دگر
 که در حدای تعالی ۱ سد که در امر دنیا و دین — به امیس الهیه ۱ هر امیس اسمائیه بدو ۱
 حاجت به دست بر فاشش از پا ۱ ی فرآنها از بیم مخالفین و از نکات اتصال به سبب مطابقت
 کفر و ظالمین ۱ چنانچه خدای تعالی و عده هر موده در کلام خود و عده الدین استوار میسند
 و عیفر الصافات لیستخلفنهم فی الارض کیا استخلف الدین من قریبهم و اُنکُنْ قَم دهم الدی بر نعی
 لَم و لیتدلتهم من بعد موایهم اما یقدری لا یشرکون فی شئ ۱

۱ و عده داده خدای تعالی بان که اعمال آوردند از سر و کردند کارهای میسند که
 هر به الیه حقیقه گرداند یسا ۱ چنانچه خلیفه گردانید بان که بودند پس بر یسا و
 هر به الیه مسند خواهد ۱ در برای یسا دین ایشان و که پسندید برای ایشان و عرایبه الیه
 تبیین خواهد ۱ که در یسا از سر بر سر سلا ایسی که بر سر هر و شریکه قرار ندهد
 برای هر چیز ی ۱

سی ۱ چهارم ۱ هر و گرس سلف ۱ انحصار ۱ تمام زمین را ۱ عسوق نامع به بر و بعد و
 معمو ۱ و خراب و کوه و دست بماند جانی که حکم بر جاری و امر من نافذ خود و حید در
 بن معنی موافق است ۱ و به اسلم من فی السموات ۱ لا فی طوعاً و کرها ۱

سر و پنجم ۱ بر شدند تمام روی زمین از عدد و داد چنانکه در کمر خبر الهی یا سوی
 حصو یا عامی دگری از حصو ت مهدی ۱ که سده که بن سار و این معصیت بری احکام
 هذکو میسند در ان

سی و ششم ۱ حکم فرمود ۱ ۱ حصو ۱ در میان مردم به حکم امامت و محتو سمن سبه و
 شاهد از احدی من حکم داند و سبمان ۱

سی و هفتم ۱ در احکام مخصوصه که نا عهد ان حصو ۱ ظاهر ۱ فخری شده بود ۱ می
 نکه پیر رانی و مانع از کوه ۱ می کشد ۱ میراث دهد برادر را ۱ در سر در عالم ۱ بعضی
 هر و هر که در نجات میان شما عقد خود سبب شد ۱ در نجات ۱ یکدیگر میراث می برد ۱ و
 شیخ صیر می ۱ رو پاک ده که احکام می کشد ۱ هر د بیست ساله ۱ که عدم دین ۱ احکام
 مسائل خود ۱ پیامر حه بان

سی و هشتم ۱ برور ۱ معن تمام مراتب علوم ۱ چنانچه فقید او بدی در خروج ۱ حجاز

صادق علیه السلام و بگرد که هر مود علم بیست و هفت حرف است پس جمع آنچه بیست و هفت حرف بود و بشماره مردم نامور غیر از این دو حرف و پس هرگاه خروج کرد تمام علیه السلام بیرون و رد بیست و پنج حرف پس هر کده می‌کند بهار در میان مردم و صم می‌نماید و بدو حرف دیگر را که مستم مردم باید خام بیست و هفت حرف می‌باشد و در شمشیرهای سمائی برای انصار و حجاب بن حصار.

چهارم: اهل غلبه و اهل انانیت، انصار آن حصار است.

چهارم و یکم: بیرون آمدن دو شهر از آب و شیر پیوسته در ظهر کوفه که مقرر مسقط است آن حصار است از سگی حجاب بن سوس علیه السلام که با آن حصار است. چنانچه در خروج مروی است از حصار بن ناصر علیه السلام که در مورد چهل قائم علیه السلام خروج کرد و داد و داد که مود کوفه شود صادق آن حصار بن بد کند گاه شاید که کسی حمل نکند طعامی و آب و حمل نماید حجج موسی را که جاری شده بود از او دوازده چشمه آمد پس هر روز بنی آپاد در مرلی مگر بکه نصب می‌فرماید برای جاری می‌شود از آن چشمه پس هر که گرسنه باشد سیر می‌شود و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد پس با سگی تومنه نشان است تا وارد حصار شود پشت کوفه پس چو هر روز آمدند در ظهر کوفه جاری می‌شود از آن پیوسته آب و شیر پس هر که گرسنه باشد سیر می‌شود و هر که تشنه باشد سیراب می‌گردد.

چهارم و دوم: برول حصار بن روح الله عسی بن مریم علیه السلام را اسمان برای یاری حصار بن مهدی علیه السلام و شمار کردن حصار بن علیه السلام در حلف آن حجاب. چنانچه در ابواب سیر و ارت شده است. بلکه حدیثی معانی را از مناقح و مناقب آن حجاب شمرده چنانکه در کتاب مختصر حصار بن سیدان حدیثی مروی است در خبر طو لاسی که حدیث آن بزرگ و معانی را سوس حدیث علیه السلام فرمود در سب مراجع که خطام مودم به تو یکم بیرون بیاورم از حصار او یعنی عسی علیه السلام بازده مهدی که همه از دویه تو باشد از بکر سوس. آخر هر روز سال بعد می‌کند در حلف او عسی بن مریم علیه السلام بر می‌کند زمین را از حد چنانچه بر سده از ظلم و جور است و حجاب می‌نهد از مهدی که حدیث می‌کند از صلابت و عاقبت می‌دهم از کوری و سفا می‌دهم به او مر یض ر

چهارم و سوم: فضل دجال معین که از عدایه الهی است. از اهل فتنه چنانچه در معسیر عسی بن ابراهیم مروی است از حجاب نام علیه السلام که تفسیر فرموده عدایه در آیه شریفه اَنْسُ خُو

الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَهْجُوَ عَنْكُمْ عَدَايَا مِنْ هُنَاكُمْ بِهِ يَنْجَالُو وَيُصِخَّرُو فَر مَوْجِدٌ عِيَجٌ يَهْمِي رِي دِيَامِدُ
مگر آنکه تو سائب مردم را از هُنَا دستان.

چهل و چهارم جایز بودن هفت تکبیر بر حصار و احدی بعد بر حصار تا امیرالمومنین (ع)
جریر خضره از حصار جدا که در حدیث و کتاب حصار امیرالمومنین (ع) و وصیت
از حصار تا به امام حسن (ع) ذکر شد.

چهل و پنجم بودن سیب ۱۱ حصار است از هجدهم ماه تا آخر ماه بدان که از برای
حجج طاه و (ع) سیب است در نیم ماه سیب یومیر (ع) و از او ماه است سیب
امیرالمومنین (ع) در روز دوم ماه سیب حصار هرات (ع) در سوم ماه و به یو در یو
سیب باقی ائمه (ع) است با حصار امام رضا (ع) که سیب ۱۱ حصار است در دهم و یازدهم
است و سیب حصار حوات (ع) در دوازدهم و سیزدهم است و سیب حصار هادیه (ع)
در چهاردهم و پانزدهم است و سیب حصار عسکری (ع) در شانزدهم و هجدهم است و
سیب حصار حجت (ع) در هیجدهم ماه است تا آخر ماه و سیب از حصار امیر است
شجاع الله عبد خلیف شجاع الله رضا بنده سبحان الله مداد کلماته شجاع الله یثقه عرشه والحمد لله
مثل ذلك

چهل و ششم انقطاع سلطان جبار و تور ظالمین در دما به و خود او حصار که دیگر
در دما و امین پادشاهی نخواهد کرد و دولت از حصار متصل شود به صاحب یاب و شعب
سائر ائمه (ع) یاب و دولت هر حال از حصار و بغل شده که حصار صادی (ع) مکرر به این
بصورت می بود

و دُونَكَ هِيَ جَرِ الْذَّهْرِ بَطْنُهُ

بِكُلِّ لَبْسٍ دَوْلَةُ بَرْتُوْنَهَا

فصل سوم

در اثبات وجود مبارک امام دوازدهم حضرت حجت و غیبت آن حضرت

و ماده این کشف می‌کشد به آنچه علامه مجلسی رحمه الله در کتاب حق الیقین ذکر کرده و هم که طالب تفصیل است حرج کند به کتاب بیجم ثاقب و غیره. فرموده: بدان که خادب خروج مهدی علیه السلام را خاصه و عامه به طرق موثره و بسته کرده‌اند چنانکه در جامع الأصول، صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به حق آن خداوندی که حاتم در دست فلک است او است به یک است باره خود هر یک مریم که حاکم عادل باشد پس چایای عساری به شکست و حوکها آبکش و خیره را بر طم و کینه (یعنی از ایشان به غیر اسلام چیزی قبول نکند و جنان ملا هر او را گرداند که مال دهد و کسی قبول نکند. پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیگونه خواهید بود در وفی که در سر در میا شمع هر یک مریم و امام بعد از شمع باشد یعنی مهدی علیه السلام.

و در صحیح مسلم از حابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیوسته طایفه‌ای از امت من معاند به حق خواهند کرد و غالب خواهند بود در روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی بر سر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بجا بی‌نعمار کیست او خواهد گفت به شما بر یکدیگر امیرید برای اینکه خدا این امت را گرامی داشته است

و در مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که اگر از دین معاندی باشد مگر بگوید البتہ حق تعالی از روی طوالتی خواهد کرد و
نکته را بگیرد. از روی مردی از ائمه من یأثر اهل بیت مرگ نام او موافق نام من باشد و پر
کند میں را از عدالت چنانچه بر او ظلم و جور شده باشد و نه و بعد دیگر مفصلی شود
دین پادشاه عمر شود مردی از اهل بیت من که نام موافق نام من باشد

و از ابوهریره و سکرده‌ان که گریختند و پادشاه بگریختن خود طلب دعا
داد. پادشاه بود مردی از اهل بیت من که موافق اسم نام او باشد و در سن ابوداؤد
روایت کرده است از علی (ع) که حضرت رسول (ص) فرمود که اگر از هر روز گنا باقی
نماند مگر بخور البتہ برآید و حد مردی از اهل بیت من که هر کسی را در عدل
چنانچه پر شده باشد از جور و بشارت پس ابوداؤد نام سمع و است کرده است که حضرت
فرمود که مهدی از حضرت مر او هر طفل فاحمه است و ابوداؤد فرمودی روایت کرده اند از
ابوسعید نخعی که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و گشوده پیش باشد
و میں مبتلو کند از قسط و عدالت چنانچه مردم شده با او ظلم و جور و هفت سال
پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید گفت که ما عیتر سیدیم که بعد از پیغمبر
بدعا به هم رسد پس سوال کردیم از آن حضرت فرمود. اما من مهدی خواهم بود
پیر را خواهد آمد و یحیی سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی کند پس مردی به مرد او خود
مد و خود گفت ای مهدی، عطا کن به من حضرت صادق (ع) دامنش بریزد که دامنش پر
شود

و در سن فرمودی از ابواسحاق روایت کرده است که حضرت امیر (ع) نظر کرد وری به
یسوع خود حبسیر (ع) پس فرمود. این پسر من سید و منیر قوم است چنانکه حضرت
رسول (ص) او را سید نام کرد از صفات مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شد
دارد و شبیه است به او در خلق و شبیه است به او در خلق و رحیم و پر از عدالت خواهد
کرد

و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح یستاد روایت
کرده است که مشعشع بر صفا و حوال و هم و است حضرت و از جسمه بعد از
عمر بن عبدالمطلب پدرش روایت کرده است که گفت. قسم به خدمت حضرت رسول (ص) هر
حالتی که آن حضرت را از دنیا مبارک می‌کرد و حضرت فاطمه (ع) را از دنیا مبارک می‌کرد

...

حضرت بستانه و می‌گفت: «چون احدی از گریه آن حضرت بعد شد حضرت سول سر به جانب او برداشت و فرمود: ای حبیب من! فاطمه چه چیز را بعد از تو شده است؟ فاطمه گفت: من هم نمی‌دانم که بعد از من چه صایع گدازد و رعایت حرمت من نمایند حضرت فرمود: ای حبیب من! مگر نمی‌دانی که خدا مطلق می‌دارد بر زمین مطلق سبایی پس حبیبا! کرد از آن پدر تو را پس او را محروم گردانید به رسالت خود پس: «دیگر مضطرب گردید و برگریه شوهر نداد و حتی کرده به سوئی من که تو بد او صلاح کنی؟ ای فاطمه، خدا به ما عطا کرده است هفت حضرت که به احدی پیش از ما داده است و به حدی بعد از ما نخواهد داد هم حاتم پنجم بران و گرامی ترین ایشان بر خلق و محبوب ترین خلق به سوی خدا و من پدر توام و وحی من بهترین از وحی و اسباب و محبوب ترین بندگان است به سوی خدا و او هر دو است و سهند ما بهترین سهندان است و محبوب ترین ایشان است به سوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر دوست و از مناسب آن که دو مال است به او داده است که پدر من کند در هفتاد ساله که هر جا که خدا دهد و تو پدر عم پدر تو و برادر شوهر برسد و از مناسب تو سعادتی است و آنها دو پسر بزرگ حسین و ابی‌طالب بهترین خوایان بهشتند و پدر ایشان به حق خدا حرائر که هر به خون هم خندانند است بهم است از ایشان.

ای فاطمه نه حق خود را بدی که مرا به حق فرستاده است که از حبس و حبس به هم
خواه رسید منتهی این امر ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از فحش و مزخرف
و باطنی که در راهی بسته شود و عذاب و درد مردم بعضی بر بعضی به پیری و رحم کند
بر کودکی و نه کودکی بزرگ و پیری را پس خدا بر اینگونه دو سوغ او در مداخل است
کسی که فتح که فقه های صلاحت او دهنی را که عذاب او با است و قیام نه به دین
خدا در آخر الزمان چنانچه می قیام نمودم و بر کثرت رحمتی از عذاب چنانچه پسر از ظلم و
حق باشد ای فاطمه ای هفتک ایست و اگر به مکن که حدیثی عمر و حل رحمت در و مهریان اثر
است بر او هر به سعید مرئی که نزد من دارم و محبتی که از او در دل من است و خدا به
بر و چ که در است به کسی که حبس از همه بر گزیند و حبسش از همه گزیند بر است
و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عذاب بر مردم است در قسمت بالو و به و بیسان بر
مردم است به احکام الهی و من او خدا عزال کردم که او با کسی نباشی از اهل بیت من که به
من مدحی شریک و غیر ^{نکته} هر دو که فاطمه زمانه بعد از حضور است و مگر خدا و بجز روبر
که به پدر خود مدحی نگزید

مؤلف گوید که رموز حدیث علیه السلام مهدی علیه السلام را به حسین علیه السلام هم ۹۰ باب دادیم و آنکه از جهت مادر از سن حضرت امام حسن علیه السلام است. بر که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حجر امام حسن علیه السلام بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که بعد حضرت امام حسین علیه السلام است و در قطعی که از محدثین مشهور عافه است همین حدیث را طبرانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و در حرس گفته است که حضرت باقر مود از صاحب مهدی است که عسی در عصف او بعد از وفات کرد پس دست در دست حسین علیه السلام و فرمود که از این به هم خواهد رسید مهدی بن است و یضاً ابو نعیم از حدیث و ابوامامه باهلی روایت کرده است که مهدی روئیس مانند سناره درختان است و بر صاحب راست روی مبارکش حال سیاهی است و نه روی عبدالرحمن بن عوف بدانها پس گشاده است و نه و ابی عبداللّه بر عمر بن مرثی اثری ندیده خواهد گرد و بر بالای سرش ملکوتی خواهد کرد که این مهدی است و حنیفه حدیث پس او را منعفت کنید و نه و یضاً جابر بن عبداللّه و ابو سعید عیسی علیه السلام پیش از مهدی علیه السلام نماز خواهد کرد

و صاحب کفایه الطالب محمد بن یوسف سافعی که از علمای عافه است کتبی و شبه است در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه از غیر طریق سببه روایت کرده‌ام و کتاب شروح الشیخ حسین بن سعید بخاری که از کتب مشهوره معتبره عافه است نسخه قدیمی از آن برده‌ام و غیر است که احادیث علماء پس از آن نوشته است و در آن پنج حدیث از اوصاف مهدی از صحاح پس از روایت کرده است و حسین بن مسعود فرمود در مصابیح که الحال در میان عامه می‌باشد است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علماء شیعه از کتب معتبره عافه صدق پسند و شن حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیادتر هر از حدیث روایت کرده‌اند در ولادت حضرت مهدی و غیبه او و آنکه امام دوازدهم است و حسن امام حسین عسکری است و اکثر این حدیث موقوف به عیاز است بر که خبر داده‌اند به سبب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم رجای ولادت ابی حضرت و آنکه حضرت در دو غیبت خواهد بود مابقی دوازده از اولاد و آنکه حضرت محمّد بن محمد خواهد شد یا سایر حضرت صیاب و جمیع این مرئوس واقع شد و کسی که مشتمل بر این اخبار معنوم است که سالها پس از ظهور این مرئوس مصنف شده است پس این خیال قطع نظر از بواطن از چندین جهت دیگر افاده عدم می‌یابد و نص و لاری از حضرت و اطلاع جمیع کثیر بر آن ولادت باسعادت و دهد

جماعت بسیار از حضرت ائمه اطهار اصحاب از وفات ولادت سریم تا غیبت کبری و بعد از آن خبر معلوم است در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از آن پس مذکور خواهد شد ان شاء الله.

و صاحب قصص ائمه و مطاب الشووب و شواهد النبوه و ابن خلیکار و بسیاری از مخالفان در کتاب خود ولادت آن حضرت را با سایر خصوصیات که میباید واجب گردانند بیان نموده‌اند پس چنانچه ولادت آن چهار آن حضرت معلوم است ولادت آن حضرت نیز معلوم است و بسیاری که مخالفان می‌کنند بر همین عیب و خلافی ولادت و طول عمر شریف آن حضرت مانده نمی‌کنند و امری که به پراخید خارج ثابت شده باشد به محقق استبعاد نمی‌آید کسی توان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد می‌نمودند به محقق استبعاد که اسحو انهای پوسیده و خاک شده چگونه رنده می‌نوالند؟ آنکه امثال آن در اعم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که آنچه در اعم سابقه واقع شده منافی در این است واقع می‌شود بلکه فرموده و جمعی گفته که اسماء انساں معروف است بر ولادت با سعادت آن حضرت متعلق شده است حکیمه خانم و فایده‌ای که در سر من رای همسایه ایشان به در بعد از ولادت با وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) جماعت بسیار به حدیث آن حضرت با رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آن حضرت در برخی حادثه و مادر آن حضرت ظاهر شد رنده از حد و اعتدال است و در کتب معارف الاموار و جلاء العیون و وسائل دیگر برآورد شده‌اند.

و نیز در حق البصیر فرموده شیخ صدوق محمد بن بابویه ده سند صحیح از احمد بن سحاق روایت کرده است که گفت رفتم به خلف امام حسن عسکری (ع) و می‌خواستم از آن حضرت سوال کنم که امام من از او کی خواهد بود؟ حضرت پس از آنکه سوال کردم فرمود که ای محمد خدای عز و جل از زوری که آدم را خلق کرده است با حائر زمین و خدایان از حجب دیگر دانیده و در هیئت حالی خواهد گذاشت از کسی که حجب خدا باشد بر خدایان و به برکت او دفع کند بلاها از اهل زمین و نه سب او ناروا از همان فرستد و سرکتهای زمین را درویند گشم. یاقین رسول الله پس کی خواهد دوام و حلایه بعد از تو؟ حضرت بر حاسب و داخل خانه شد و پیروز شد و کوفتی بر دوشش مانند ماه شب چهارده و سه سانه می‌نمود و گفت ای احمد بر است امام بعد از من و اگر نه پس بود که تو گرامی هستی نزد خدا و جنتهای او پس به و می‌نمودم. پس فرزند نام و کیت او خواهد نام و کیت حضرت

و سواران نیز است و بر همین روای از عذاب خواهد که دیعد از آنکه بر او جور و مشتم شده باشد ای حمزه مثل او هر این امت مثل حضرت و مثل دوالقرین است، به حد سرگند که عیبت خواهد شد عذاب شدی که بجانب بیاید از عیبت او را خدا؟ با او کبراه که دیدن مگر کسی که حد او اثناب بدار دیر هوایه امامت او و موفیق دهد حنا او آنگاه دعا کند بر او بفحش فرج او گفتم، اب معجمه ای و علامتی ظاهر می تواند شد که خاطر من مطمئن گردد؟ پس آن کو که به سخن آمد و به بعد فصیح عربی گفت منم بعه الله در بر من و استعجم کسیده بر دشمنان حداد و بعد از دیدن دیگر طلب از مگر

احمد گفت که شاد و خوشحال از حدیث آن حضرت بیرون میامدم در و در گم به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم، یابن سول الله عصیم شد شد من به آنچه که انعام کردی بر من، بیاید کنی که سبب حضرت و دوالقرین که در آن حقیقت خواهد بود چیست؟ حضرت فرمود که ای سب، طوبی عیبت است ای حمزه گفتم، یابن سول الله عیبت او به طرول خواهد انجامد؟ فرمود ای به حق پروردگار من ای حمزه به طور خواهد انجامد که برگردد از دین کبریه که فائز به امامت او یابست و نانی نماندیم دین حق مگر کسی که حق حاکم عهد و ولایت ما دارد و در میثاقی از او گرفته باشد و در دا او به قسم صبح ایما را نوشته باشند او را موبد به روح ایصال گردانیده باشد ای حمزه هر از امور عربیه حدیث و اری استار را رهای بکمال او و عیبت است از عیبتی او پس یگیری آنچه که نه تو عطا کردی و بیه دار و از جمعه شکر کنندگان باش، نا و در قیامت در عیبتی رئیس ما یابی

و بعضی یعقوب بن یوسف روایت کرده است که گفت بروی من به خدمت حضرت عسکری علیه السلام روی بجهنگاهری بسته بودند و از جانب راست او حوره ای بود که پیراهنی بر درگاه آرد و بجهت بود گفتم، ای سید من کبست صاحبی امر امامت بعد از من؟ فرمود پیراهن را بر دار چنانچه بود قسم کردی بیرون آمدی به هاشمی یسح سیر خود و سهریه می بایست هبب مباله باشد پیراهن مباله نا حینی گشاده و روی سفید و دیده های در حشا و دهنهای هوی و زانوهای پیچیده و بر خند و است روی خالی بودی و کفلی بر سر داشت آنها و بر آن پدر بر گوار خود نشست حضرت فرمود ایبر است امام من پس آن که دکی

به حبسین. حضرت فرمود ای فرمانبردار من! برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو معرعه شده است. پس به او نظر می‌کردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای به‌عزت خود کن که در این حجره است؟ حاجت شدم و گردیدم هیچ‌کس را در حجره ندیدم.

و ایضا به سید صالح از محمد بن معاویه و محمد بن یوسف و محمد بن عثمان عمروزی و یکتا که همه گفتند حضرت عسکری علیه السلام پسر خود حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام به مادرش و مادرش را از حضرت تبعودیم و چهل نفر بودندیم و گفتند: این است امام شد بعد از من و خلیفه من. اما اطاعت او بماند و پر کشته مشورت بعد از من که هلاک خواهید شد در زیر خود و بعد از من روز او را نخواهید دید پس از خدمت حضرت تبعودیم و آمدیم و بعد از اندک دوری حضرت عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود.

و نیز در حق البقیس فرموده: صبح صبح و صبح طلوعی و طلوعی و دیگران به سبدهای صالح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار: و بعضی از عیسی بن ابراهیم مهریار رویت که دهاند که گفت بیست صحیح که به قصد آنکه شاید به خدمت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام برسم میسر شد شبی در رختخواب خود خوابیده بودم صدای شنیدم که کسی گفت: ای فرمانبردار امسال بنا به حاج که به خدمت امام مال خود خواهی رسید پس سوار شدم فوج خاک و خون حال و پیوسته مسعود. عذاب بودم تا صبح طلوع شد. نیاز صحیح که دم و از برای صفت رفیق پیروز آمدیم و رفیق جدا به هم رسانیدیم و موافقه او نمودم. جزو راجل کوهه شدیم مجسم بسیار خودم و جنس نه من بر سید بار موافقه می‌کنم معظمه شدیم و حسرتی بسیار نمودم و پیوسته مایه امیداری و ناامیدی مرود و منعکس نمودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام ایستادم می‌کشیدم که دود مکه [کعبه معظمه حلوب سود و مسعود حراف شوم و به نضر و ابوالاحسن حشده بی‌ال‌سوان کنم که هر به کعبه مقصود حویث راهمانی شد.

چون حلوب ما مشعوب طراف سدم مانگاه جوان با ملاحب حوشه شدی؟ حوشوم را را. طراف دیدم که دو ترمس پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری در بدوش فکند و طرد ده. بر دوش دیگر برگردانیده چون بر کتا او رسیدم به جانب من التفاد نمود و فرمود که از کدام شهری؟ گفتم از اهواز فرمود: ام الخصب یا روشناسی؟ گفتم: از به حمت الیجی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند تا روزها رویره می‌داند و سیده عذاب می‌یستد.

و تازم و قرار بسیار می نمود و از شعیب و موالیای عباس و گفت علی بن مهرداد
 می شناسی؟ گفتم، من اینم می نمود حمید بن محمد بن ابی الحسین گفت چه کردی آن علامی؟
 که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود؟ گفتم: نامی است که می نمود بیرون او به
 سوی من پس می و ... دم انگه می گویی را که بر ... محض و علی نفس کرده بود و به
 روانه دیگر یا شحطه و علی نفس آن بود چون نظر من بر آن افتاد بعد از گریب که
 جامه های من شده گفت: حد رحمت کند تو ای ابو محمد که تو امام خدای تو و هر
 اعمال بودی و پدر امام بودی، حق تعالی به در در تو هم علی پندار است که گفتم پس
 گفت حد از حج چه قصد خاری؟ گفتم، هر روز امام حسن عسکری علیه السلام را طلب می نمودم
 گفت: به مطلب خود رسیدی ای و او به سوی من فرستاده است بر و به سر خود و مهتاب
 من شد و محض باد و چون آمد شب یک ... نه سوی شصت پس شامی که به مطلب خود
 می رسید.

این مهربان گفت به خانه خود می کشم و در این اندیشه بودم تا شب گذشت پس
 سواری شدم و به سوی سعد روانه شدم چون به شعب رسیدم آن حال در حد دیدم، چون
 می دیدم حسن آمدی و خوش حال بود که به حصص ملا می داد پس همراه او
 روانه شدم تا آنکه به غراب گفتم: چه به پندار حبیبه صائمه رسیدیم گفت ای
 ابو الحسن، پندار شو و نهی بهار کن، پس با آن ناله می داد: به چه آوردم و صبح طالع شد، پس
 بهار صبح را منجمد را کردم به اسلام بهار گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک
 مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتم و گفتم: نظر کن چیزی می بینی؟ چون نظم
 کردم به سه و خرمی دیدم که گیاه بسیار دانسته گفت: نظر کن بالای من را یک چیزی
 می بینی؟ چون نظر کردم حبه ای از من دیدم که نور از تمام سماوات و ارضی روشن کرده
 بود گفت: صفتی از او هست اینجا است بدو است و به باد چو از عقبه بیرون فیم گفت
 از مرکب به زیر بیا که در اینجا هر صحنی در من می شود چو از مرکب به زیر مدیم گفت
 دست را مهار شد بر دار و از راه کن گفتم: ناله رایگی نگردد؟ گفت: این حرمی است که
 داخل در صفت دیگر و بی حد او بیرون می رود مگر نمی خندد پس در حد است او رفتم تا به
 نزدیکی حیمه مطهره می رسیدم گفت اینجا با من نایب بود حصص بگیرم، بعد از آنکه
 رفتم بیرون آمد و گفت خوشحال بودم و رحمت دادند

چون داخل حیمه شدم دیدم آن حضرت بر روی بعدی نشسته است و بطع سرخی بر روی نهاد افکنده و بر بالشی از پوست تکیه خاده است. سلام کردم، بهر آن سلام من چنانست دارد و بی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده از طیش و سحاب امیر به بسیار بلند و به کوبه اندکی به طر مائل گشاده پیشانی و بر وهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چشبهای سیاه و گشاده و بی کشیده و گونه های و هموار و بریافته در نهایت حسن و جمال، بر گونه اش خال بود مانند قنات^۲ خشکی که بر صفحه عره افتاده باشد و مری عبر روی سیاهی بر سرش بود و در یک نه ترمه گمش و بخته، از پیشانی بر راسش بود و صاف بود و مانند مناره درخشان، با نهایت سبکی و وفار و حیا و حسن لغاف پس حوال یک یک سیما را بر من پرسید عرض کردم که پیشا در دوست بی العیاس در نهایت حسن و عیب و حواری و زندگانی می کند

فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان می پسید و ایشان در دست شما ذلیل می باشند پس فرمود پدرم از من عهد گرفته است که مابین شوم از من مگر ر جانی که بهتر و دو تری خواهد شد و بکه ر کنار باشیم مکان اهل حلال و مبر دان چهار تن هنگامی که حق تعالی حسب فرموده با طهر سوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد در حالی می گذارد از خشن و امامی که مردم پیروی او نمایند و حسب حق تعالی به او بر حسب تمام باشد ای فرزند گرامی، ای کسی که حسب مهیا کرده است به برای شر خو و ترانداحسن باطن و اعدای دین و طغیان ناله مصیبت پس ملازم جاهلی پهلانش « من و دور، ناشر از بلاد صالمین و وحشت نخواهد بود از سبب و بدانکه سبب اهل طاعت و خلاص مایل خواهد بود به سوی تو مانند مرغی که به سوی شیان پرواز کند و ایشان گروهی هستند که به ظاهر در دست محالان دینند و به حق تعالی گرامی و عزیز و اهل سعادت و جنگ در امان مناصب اهل بیست رده اند و استیلا داریم از آثار پشاه می نمایم و محالده به حسب با عدای دیر می نمایند و حد بشان را محصور گر نهانیده است به آنکه صبر به با بر مدتها که از محالان بی می کشند نه مکه در دار فراریه عرب اندی فتنه گردید ای فرزند صبر گر بر مصادر و موارد امور خود با آنکه حق تعالی استیلا دولت تو میسر گرداند و عظمای دی را با سعادت در مابین عظیم و حرم بر سر بویه جولان دهد و فوج فرج از اهل خلاص و مصافح بر دیک حیرالامو به سوی تو بیاید و با تو سعادت کند

در حوالی حجرالاسود و انسان جمع می‌باشند که طبیب است یا که باشد از نوعی معاق و دل‌های یساک یا کیره باشد از نجاست شفاقی و طبایع انبساطی برآمده باشد برای قبول دین و منفصل باشد در دفع فتنه‌های متنبی و در انوشه حدائق طب و دین بیاراید و صبح خود را حساس باشد و حق تعالی با او طعم و طعمیان را از زمین براندازد و عجب اثر و نعمان در اطراف جهان حاضر شود و مرغان [میده] شریع دین میسر به سیاه‌های خود رنگ دهد و امطاء فتح و طعم بستانند طب و اسرار جسم و شفا فایز گردانند پس حضرت فرمود که باید بچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار نمی‌کنی مگر به جمعیتی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند

این مهریاز گفت: یحیی و در خدمت آن حضرت ما بودیم و مسائل مشکله از آن جناب سوال نمودیم آن گاه هم هر حصص فرمود که به اهل خدمت معاودت نمایند و در و دفع رها نه پنجاه هزار درهم خود دانسم به هدیه به خدمت آن حضرت بردم و آنند من بسیار نمودم که قبول فرمایند بسم نمود و هم فرمود استعانت جوی نه این مال در برگشتن به سوی خدا خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من نمود و برگشتم به سوی خدا

و حکایات و احباز در این باب بسیار است

فصل چهارم

در معجزات باهرات و خوارق عادات که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام صادر شده است

بدان معجزاتی که از آن حضرت بعث شده ایم عیب صغری و عار بزرگ خویش و
نواب برد آن حضرت بسیار است و چون این کتاب را گنجایش بسند نیست لایحه ذکر
فیهی از آن اکتفا می شود

اول - شیخ کیسی و قطب راوندی و دیگران و یک دهانه از مردمی از اهل مدین که
گفت: یا ربی نه حج رفیم و نه موقف عرفات نشسته بودیم. چون نزدیک عایشه بود و
از او و دانی پوشیده بود که قیمت کردیم بهار هندو پناه دینار می آید و بعد از آن در
با داس و اثر سفره او ظاهر بود پس سامعی از ما سؤال کرد او را رد کردیم. نزدیک
آن جوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیری بر داشت و به او داد. سایر آن را دعای
بسیار نمود جوان بر حدس و از عتاب شد مرد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان
چه چیز به او داد که آنقدر او را دعا خودی به ما نمود سگریزه عطانی که مانند ریگ
دیدانه ها داشت چو آن ورن کردیم بیست مثقال بود به رفیق خود گفتیم که ایام ما و مولای ما
مرد ما بود ما نمی دانستیم. زیرا که به اعتماد او سگریزه عطانی شد پس رفیم و در جمیع
عرفات گردیدیم و او را بیابیم هر سدی از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه

که این مرد کی بوده؟ گفتند: جوانی است عجمی، هر سال پیاده به حج می‌آید.

دوم - قطب راوندی در خراج از حسن مشرق روایت کرده است که گفته روزی در مجلس حسن بن عبدالله رحمته الله رحمته الله ناصرالدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حاضر بر صاحب الامر علیه السلام و عیبت آن حضرت منکور شد و من اسهره می‌کردم به این سخنان در این حال عمروی من حسن داجر مجلس شد و هر باز همان سخنان را می‌گفتم گفت ای فرزند من میر اعتقاد تو را داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را به من دادند در وقتی که اهل قم بر حقیقه عاصی شده بودند و هر خاکمی که می‌رفت او را می‌کشتند و اطاعت نمی‌کردند. پس بسکری به من دادند و به سوی قم فرستادند چنانچه باخچه خنجر می‌بستم به شکران رستم سکاهی از پیش من به در رفت از پو آرم و تمام و جواد دور رستم تا سه بهری رسیدم در میان بهر روان شدم و هرجا می‌رفتم و سبب ناخوش می‌شد در این حال سو. و بیه شد و بر سبب اسهپی سوار و عمامه خنجر می‌برد و به غیر چشمهایش در زیر آن نمی‌دید و نه خوا. و سرخ برپا داشت به من گفت ای حسن و مرا میر انگشت و نه گیسو نیز یاد که از او محفیر دم می‌برد گفت چرا عیبت می‌کنی و سبک می‌سماری ناحیه و جرح جمعو غالب را به اصحاب و خواب ما نمی‌دهی؟ من صاحب وفادار و شجاعی بودم که از چیزی نمی‌ترسیدم از سخن او در بدم و گفتم می‌نمایم ای سید من آنچه فرمودی گفت هر گاه برسی به آن موضعی که منوچه را گردانی و به اساس بدو مشفق فتلاً و حداد داجر شهر شو و کتب کی بجه کتب می‌کنی حمر آن را به مستحق بر سال گفتم شنیدم و اطاعت می‌کنم پس فرمود بروا رشد و صلاح و حال اسب خود را گردانید و وانه شد و از نظر من غائب گم دید و بدانسم به کجا رفت و از جانب راست و چپ او بسیار طلب کردم و نیافتم

ترجی و رعب من ریاده شد و بر گفتم و سوری عسک خود و این حکایت اهل بکر دم و تم اموش کرده از خاطر خود و چو به سپر من رسیدم و گمان داشتم که ب نشان محاربه خواهیم کرد اهل قم به سوی من نیور آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و به

۱ این داستان از حق القیاس بر حوم مجلسی رحمته الله نقل کرده و در جای رجعه اشتباه شد بر اشتباه به اینج بر انتقال یافته سبب صحیح و مطابق متن خراج جنبه سبب مذکور شد حسن ناصرالدوله گفت: من اسهر می‌کردم به این سخنان تا آنکه از پو آرم و تمام و جواد دور رستم تا سه بهری رسیدم در این حال سو. و بیه شد و بر سبب اسهپی سوار و عمامه خنجر می‌برد و به غیر چشمهایش در زیر آن نمی‌دید و نه خوا. و سرخ برپا داشت به من گفت ای حسن و مرا میر انگشت و نه گیسو نیز یاد که از او محفیر دم می‌برد گفت چرا عیبت می‌کنی و سبک می‌سماری ناحیه و جرح جمعو غالب را به اصحاب و خواب ما نمی‌دهی؟ من صاحب وفادار و شجاعی بودم که از چیزی نمی‌ترسیدم از سخن او در بدم و گفتم می‌نمایم ای سید من آنچه فرمودی گفت هر گاه برسی به آن موضعی که منوچه را گردانی و به اساس بدو مشفق فتلاً و حداد داجر شهر شو و کتب کی بجه کتب می‌کنی حمر آن را به مستحق بر سال گفتم شنیدم و اطاعت می‌کنم پس فرمود بروا رشد و صلاح و حال اسب خود را گردانید و وانه شد و از نظر من غائب گم دید و بدانسم به کجا رفت و از جانب راست و چپ او بسیار طلب کردم و نیافتم

سوی ما می آمد با او محاربه می کردیم و چون او از خانه ما می آمد می آمد و می آمد ما او سو
محاربه می کردیم و بدین شهر سو و بدین شهر سو و بدین شهر سو و بدین شهر سو و بدین شهر سو
اموال بسیار بر باد دادیم و توقع داشتیم جمع کردیم. پس امر ای حبیبه بر من و کثرت اموال من
حسب بر بند و مدب من در حبیبه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگردم به سوی بغداد و او را
به خانه حبیبه فرستاد و بر او سلام کردم و به خانه خود برگردم و در آن روز من می آمد در
این حال محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بر روی من نشست و بر
پشتی من نکیه کرد من از این حرکت او بسیار به خشم آمدم و پیه سه مردم می آمد و
می رفت و او سه بود و حرکت می کرد و ساعت به ساعت جسم من بر او ریخته می شد
چون محسن معصی شد به بدیکه من آمد و گفت منال من و بر منی هست پسو گفتم
بگو گفت: صاحب اسب اشهب و بهر می گوید که ما به وعده خود وفا کردیم پس از قصه به
باده من و بر بدم و گفتم می شنوم و طاعت می کنم و به حال من می دارم. پس برخاستم و
دست بر گفتم و به اندرون بردم و در حبه های خود گسودم و حمله همه را نسیم
کردم و بعضی از اموال را که من را اموش کرده بودم او را بدام آورد و حمله را گرفت و
بعد از آن من در امر حضرت صاحب الامر علیه السلام شک نکردم. پس حشر ناصر الدین گفت: من
بیم نیامده ام و عیال خود سیدم سکه از دین من ائیل مند و عیال نمودم امر را حضرت را

سوم - مسیح هر می و دیگران را می گرداند که عیال من با بویه عریضه و به حد
حضرت صاحب الامر علیه السلام و شب و به حسین بن روح در می آید و داد و سوال کرده بود در تا
عریضه که حضرت دعا کند از برای او که عیال فرزندانی به او عطا کند. حضرت در جواب
فرمود که دعا نکردم از برای او و حد بود در این + دین خود فرید بگو کار خودی خواهد
کرد پس در باره دینی از کتبی حق عائی او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از
محمد مصایبه بسیار آمد که از حمله به کتاب من لا محضره الفقیه است و از حسین من
بسیار از مجذبه به هم رسید و محمد فقر می کرد که به دعای حضرت فائز علیه السلام به هم
رسیده ام و اسنان او را در تحسین می کردند و می گفتند که سر او را است کسی که به دعای
حضرت صاحب الامر علیه السلام به هم رسیده چنین باشد

چهارم - مسیح طو می از مسیح و این کرده است که معصه حبیبه فرماید و مرا داد و به

دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب بخود بر داردیم یکی اسوار سویم و دیگری به جویست بکشیم (یعنی بزدک کشیم) و سبکیار به تعجیل برویم به سامره و خانه حضور امام حسن عسکری علیه السلام را به ما نشان داد و گفت: به دو خانه می رسید علامت سیاهی بر آن دو نشسته است پس داخل خانه سوید و هر که در آن خانه بیاید سرش را بر ای من بیاورد چو به خانه حضور من رسیدیم در دهلیز خانه علامت سیاهی نشسته بود و نزد ویر خانه در دست داشت و می یافت پرسیدیم که کی در این خانه هست؟ گفت صاحبی: و هیچ گونه منتفع نشد به جانب ما و از ما پرتو نکرد. چو داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه ای دیدیم و در مقابل پرده ای مشاهده کردیم که هرگز از آن بهر دیده بودیم که گویا الحال از نسیم کارگر در مده است و در خانه هیچ کس نبود چو پرده برداشتم حجره بر رگ به نظر آمد که گویا دریای بی در میان آن حجره آینه شده و در منتهای حجره حصیری بر روی آینه گسترده است و بر بالای آن حصیر هر دی پشته است اسب نیکو مزین مردم به حسب هینت و مسعود بهار است و هیچ گونه به جانب ما انقباض نمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان بی عود شد و اصفهان بسیار گردناهن دست دراز کرد و او را بیرون آورد و در پیش شد بعد از ساعتی نه هو بر آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او بدین سوال گذاشت پس من متعجب ماندم و زبان به عذر خواهی گشودم و گفتم معتدلت می طلبم در حد او از تو ای معترف درگاه خدا و الله ندانسم که بدو کی می برم و از حقیقت حال مطلع بودم و اکنون بویه می نمایم به سوی خب از این کردار پس به هیچ وجه متوجه گفتم من بشد و مشغول بهار بود ما را همیشه عظیم در دنیا به هم رسید و مرگشیم و معتقد انتظار ما می کشید و به دو بداند بهارش کرده بود که هر وقت برگردیم ما را به سر داد و آورد پس در میان سب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از ما دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که گر بشوم که یک کلمه از این واقعه و به دیگری بگویم کرده ایم هر چه همه نگرند بوسه و مائین حکایت را نقل نتوانیم بکیم مگر بعد از مرگ او

پسجم محمد بن معروف کلینی روایت کرده است از بعضی از سگزیاد حنیفه عباسی که گفت من همراه بودم که نسیم علامت خبیثه به سر من ری آمد و در خانه حضور امام حسن

عسکری (عج) شکست بعد از غوث بن منصور، پس حضرت صاحب الامر (عج) از خانه بیرون آمد و سرریزی در دست داشت و به نسیم گفت که چه می‌کنی در خانه من؟ نسیم بر خود باورید و گفت حضرت کذاب می‌گفت که از پدرم فرمودی بماند، اما گم حابه از من است بر می‌گردیم، پس از حابه بیرون آمدیم، عتی بن هیس، راوی حدیث گوید که یکی از حادعان حابه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که از سمع حصص نقل کرده است یا نه؟ نسیم؟ گفت کی تو را خبر داد؟ گفتم یکی از شکاریان حنبله گفت هیچ خبر دار عالم محلی نمی‌ماند.

نشم - شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که احمد بن اسحاق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری (عج) بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد به خدمت آن حضرت که از آن حضرت مسئله‌ای چند می‌خواست سؤال کند سعد بن عبدالله گفت که چون به در دولسرای آن حضرت رسیدیم، احمد و حصص دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم، احمد با خود همسانی داشت که در میان حبیبیان کرده بود و تر آرمینان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک از یکی از شیعیان مهر رده به خدمت حضرت فرستاده بودند چون به سعادت ملار ما رسیدیم هر دامن آن حضرت طعنی مشتبه بود مانند مشرق در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و در مرد، حضرت گویی از طلا بود به شکل آنار که به مگس های ریب و خواهر گرانها مرصع کرده بودند یکی از کایر نصره به هدیه از برای آن حضرت فرستاده بود و به دست آن حضرت با نه ای بود و کتاب می فرمود چون آن طفل مانع می شد آن گوی می انداخت که طفل از پس من رعب و خور کتاب می فرمود.

چون احمد همیان آگسود و برد از حصص نهاد حضرت به آن طفل فرمود که ایضا هدای و محفه های شیعیان بوسه بگشا و مصرف شو، آن طفل ایمن حضرت صاحب الامر (عج) گفت ای مولای من یا جدیر است که من دست ظاهر خود را از کسم نه سوی مالهای حرام؟ پس حضرت عسکری (عج) فرمود که ای پسر اسحاق، بیرون و آنچه در همیان است تا حضرت صاحب الامر (عج) حلال را و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه و بیرون برد حضرت فرمود که این از طلا است که در فلان محله هم خسته است و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج اشرفی از قیمت منکی است که از پدر به او میراث رسیده بود و فروخته است و پنهان ده اشرفی قیمت هفت جاعه است که فروخته است

و از گزاینه دکان سه د. و سبب خضر بن امام حسن علیه السلام فرمود که دست گفتم ای درنده دیگر
 چه جبر در میان یه. حرام است تا بیرون کنده فرمود که این میلای این اشرار است به
 سکه ری که نه ماه بیخ فلان سلا رفته اند و آن تاریخ بر آن سکه نقش بوده و بعد نقش
 شده است و یک دینار مبراض است و ناقص است که یک دینار و نیم است و حرام است این
 کیسه همی دو دینار است و وجه حرامی است که صاحبش را در فلان سال در فلان ماه
 برد حوالی که از همسایگانیش بود مقدار یک می و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گدسب که
 خود آن را برپوده آن مرد حوالی چون گفت که آن را در دیدم و تعجب می نکردم تا آن را بر گفتم
 ریسمانی باز بکنم از آنکه در دیده بوده به همان وزن در بار باقی و فروخت و بدو دینار
 از قیمت آن جا به دست و حرام است چون کیسه احمد گشود و دو دینار به همان علامت که
 خضر بن صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برد است و باقی ۱ سیم کرد

پس سره دیگر بیرون آورد و خضر بن صاحب الامر علیه السلام فرمود که مال فلان است که در
 فلان محله قم می باشد و بخواه اشراف در بر سره است و دست بر می دارد از عمر کیم
 برسد چرا که فرمود که این اشراف قیمت گدیمی است که میان او و بربرگ اشر مشرک بود
 حصه خود ریخته کین کرده و گرو. و مال آنها در میان است خضر بن امام حسن
 عسکری علیه السلام فرمود که را می گفتم ای فرزند پس نه حمد گفت که این کیسه هر مردار و
 و صییت کر که به صاحبانی برساند که بعضی خواهم و بها حرام است تا اینکه همه را نه
 پس خود بپذیر فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست که میان خود او و سیم مال خضر
 حکم و علیه السلام فرمود که از بر چشمم بپوش آنچه می خواهی و اشاره به خضر بن صاحب الامر علیه السلام
 خود پس جمیع مسائل مکنه برسد و جوابهای شافی سبب و بعضی از سوالها که از
 خاطر من محو شده بود خضر بن از و محتاج به یادش آورد و جواب فرمود حدیث طولانی
 است در سایر کتب ایراد فرموده ام.

فصل در سیخ کتب و اسباب و دیگران رحمه الله علیه روایت کرده اند به سندهای معتبره
 عاتم هندی که گفت من با جمعی از اصحاب خود در شهر کسیر بودیم از بلاد هند و چهل
 نفر بودیم و نزد دست راست پادشاه آن ملک بر گزیدیم می نشستیم و همه تورا و انجیل
 خود و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم می کردیم میان مردم و ایضا دانایان
 می گردانیدیم در زیر خود و قوامی دادیم پس آنرا در حلال و حرام بیان و همه مردم رجوع

به هم می‌کردند پادشاه و غیر او

در روزی نام حضرت مبارک علیه السلام در مدینه رسید و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او را به ما معرفی است و خوب است بر ما که بتحصیل کیم احوال او را و از این راه او برویم. پس رأی همه بر این قرار گرفت که من بپروا نام یسم و از برای ایشان حواله آن حضرت را تجسس نمایم پس بیرو آمدیم و مال بسیار ما خود برداشتم. پس دو ماه گردیدیم تا به مدینه رسیدیم و جماعتی از مکران به خود زدند و خیم بسیار بر ما زدند و احوال ما گرفتند و کم کانی چون به تر حواله من مطمع شد هر به شهر بدخ قریه آمد و در بن وقت ما و دین عیاض و الهی بدخ بوده چون خبر من به او رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرو آمدند و بعد هاروی اموجه ام و ماطره و میاحنه با فقهاء و متکلمین گرد آمد مرا به مجلس خود طلب و فقهاء و علما جمع کردند که با من گفتگو کنند گفتیم من از شهر خود بیرو آمدند که طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفت نام او چیست؟ گفتیم محمد صلی الله علیه و آله گفتند آن پیغمبر ماست که ما او را طلب می‌نماییم هر سراج و دین حضرت را از بازار پرسیدیم باز کردند به ایشان گفتیم می‌دانم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است اما نمی‌دانم که از کجا می‌گویند این است که من او را طلب می‌کنم یا نه؟ بگویند او در کجا می‌باشد؟ بیروم به برد او و سوال کنیم از او علامه و دلالتی که برد من است و در کتب خوانده‌ام اگر آن باشد که من طلب می‌نمایم بازار بیابم به او

گفتند او از مدینه رفته است گفتیم و صفی و حنیفه؟ گفتند ابویکر گفتیم یا مشر را بگویند این کتب است. گفتند نامش عبدالله پسر عثمان است و صبیح او را به فریض ذکر کردند گفتیم سبب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتیم این اب پیغمبر نیست که من طلب او می‌نمایم. ر که من او را طلب می‌نمایم حنیفه او داد او را در دین و بیرون شم اوست در سبب و سوهو و حتر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر. فرمودی می‌نمایم روی زمین به غیر فرزندان من مردی که حنیفه اوست چون فقهاء ایشان بین سخنان ما سبب بر جسد و گفتند ای امیر من مردی را شکر که به در عهد و داخل کفر شده است و چون حلال است. من گفتیم ای قوم من دینی دارم و به دین خود متمسکیم و از دین خود مفارقت نمی‌کنم من نایبی فریض از آن که دارم نیابم. هر صفات پیغمبر را خوانده‌ام در کتابهای که خدا به پیغمبرانش هر سینه است و من از بلاد هند چوین آمده‌ام و دست پادشاه ام از عربی که در

انجا داشتم از برای طلب او خوب بنجس کردم امر پیغمبر سما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود به آنچه من در کتب خوانده‌ام دست از من بردارید

پس والی بنح فرستاد حمیر بن اسکیب که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود طبع و گفت با این مرد هندی می‌خواست که حمیر گفت اضحک الله فرد سو معناه و عید همد و ایشان انصر و غلبه به مشاهده او والی گفت چنانچه من می‌گویم با او ماهره کرد و او را به جنوب ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کرد پس حمیر مرا به جنوب برد و از آنکه حوال خود را به او گفتم و بر مظهر من مطلع گردید گفت پیغمبری که طلب می‌بمانی همان است که ایساں گفت اما حقیقه او را عبط گفته است پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله پس عبدالله بن عبدالمطلب است و وحی او علی علیه السلام پس در حاله پس عبدالله بن عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است و پدر حسن و حسین علیهما السلام که در حجر رانده محمد صلی الله علیه و آله آمد عجم گفت من گفتم همین است آن که هر می خوانم و طلب می‌کردم پس قسم به خانه داور و الو بنح و گفتم ای امیر یافتیم آنچه طلب می‌کردیم و انما شهدنا لاله الا الله وان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اله پس به الی یکی و احسان بسیار به من کرد و با حمیر گفت که نعمت احوال او بکن و او را حمیر با من دهنم به خانه او و با او اس کر قسم و مسائلی که به آن محتاج بودم موافق مذهب سببه از نماز و روزه و سایر عرائض او را جدا کردم و مرا به حسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد صلی الله علیه و آله خانم پیغمبر از است و پیغمبری خدا را او نیست و امر امام بعد از او با وحی و واد و حقیقه است و بوسه امر خلافت خدا جاری است در عذاب و اولاد ایساں نامده می‌شود پس گیسف وحی و صبی محمد صلی الله علیه و آله گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پس محمد صلی الله علیه و آله پس شعه را بنم د تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و بیان کرد آنچه حادث شد از عذاب شدن آن حضرت پس گفت من معذور شدیم زیرا که طلب ناحیه مدینه آن حضرت بنعیم شاید به خدمت او توانم رسید راوی گفت پس عجم مدینه قم و با صاحب ما صاحب دانش بود در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما رفت به سوی بغداد و با او رفیق بود از اهل سده که با او قیاسه بود در بعضی مذهب حق عجم گفته خوشم نیامد از بعض خلاقان رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون مدم تا در حل سمره شدم و رفسم به مسعود بن عباس (یا وارد فریده خانه شدم) معار کردم و منکر بودم در با امری که در طلب آن سعی می‌کنم ما گاه می‌دی به مرد مر آمد و گفت بر ملاستی؟ مر به حامی خواند که تر شد دانستم و کسی بر آن مطلع نبود گفتم یعنی

گفت: اجابت کن مولای خود را که تو را می‌طلبید من با او روانه شدم و مر او را هلهای صبر مانوس بود تا داخل خانه و بستنی شدم. دیدم مولای من نشسته است و به نعت هندی فرمود خوش آمدی ای فلان، چه حال داری؟ چگونه گذشتی فلان و فلان؟ آن آنکه مجموع، چهل نفر که رفیقا من بودند نام برد و حوال هر یک را پرسید و آنچه بر سر گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را به کلام هندی می‌فرمود و گفته می‌خواستی به حج بروی یا اهل قم؟ گفتم: بلی ای سید من فرمود: با ایشان برو در این سال، برگرد و در سال آینده برو پس به سوی من افتاد صاحب صرّه ری که نزد او گذاشته بود فرمود: این را خرجی خود کن و در بغداد به حائنه فلان شخص مرو و او را این هیچ امر مطلق مگردان.

راوی گفت: بعد از آن غلام برگشت و به حج ترفیع بعد از آن صاحبها آمدند و حجر و رده که حاجیان را آن سال از عقبه برگسند و به حج ترفیع و معلوم شد که حضرت او را برزی این مع فرموده بود از رفتن به سوی حج در این سال پس به جانب خراسان رفت و سال دیگر به حج رفت و به خراسان برگشت و هدیه پری ما از خراسان فرستاد و مدعی در خراسان ماند آنکه به رحمت خدا واصل گردید.

هشتم - قطب راوندی از جعفر بن محمد بن فریویه اسناد مسیح علیه السلام روایت کرده است که چون فراموشه (امی سید عقیله ملاحظه) کعبه را حراب کردند و حج الاسود را به کوفه آورد در مسجد کوفه نصب کردند و در سال سیم و سی و هفت که اوایل عیبت کبری بود حراسیند که حجر را به کعبه برگردانند و در حای خود نصب کنند. من به این ملاقات حضرت صاحب الامر علیه السلام در آن سال اراده حج نمودم. زیرا که در احادیث صحیح و ارشاده است که حجر را کسی به غیر معصوم و امام زمان نصب نکرده چنانچه قبل از نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سیلاب کعبه را حراب کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را نصب نمود و در زمان حجج که کعبه را بر سر عبدالله بن سیرح است کرد چون او اسیر سارده هر که حجر را گذاشت برید و قرار گرفت با آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام را به حای خود گذاشت و قرار گرفت اهدا در آن سال منوچه حج شدم چون به بغداد رسیدم عتت صعبی مرا شارسید که بر حای خود مریدم و منو اسیم به حج بروم، نایب خود گردانیدم مریدی را شبعه را که او را این هشام می‌گفتند و عریضه ای به خدمت حضرت دو ششم و سرش مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مذاب عمر من چند سال خواهد بود و از این مرص

عاقبت جو اهم ناه ۱۰ و این همام ر گفتم معصوم من از این که بی نفعه ر بدهی به دست کسی که حجر ۱۰ به حای خود می‌گذارد و خوانش ر می‌گیری و تو را برای همین کار می‌فرستم

این همام گفت که چو داخل مکه مشرفه شدم مبلغی به خدمه کعبه دادم که دو ۱۰ ف گذاشم حجر مر حمایت کند که دو اسم در حسابیم که کنی حجر ۱۰ به حای خود می‌گذارد و از خدمه مردم مانع دیدن من بود چون خواستد حجر ۱۰ به حای خود ر گذارد خدمه مر در میلا گرفتند و حمایت من می‌نمودند ۱۰ من نظر می‌کردم هر که حجر ۱۰ می‌گذاشت حرکت می‌کرد و می‌برید و فرد ۱۰ می‌گرفت تا آنکه چو ۱۰ خوش روی و خوشبوی و خوش موی گندمگری پیدا شد و حجر ۱۰ از دست ایشان گرفت و به جای خود نصب کرد ۱۰ در سبب اسناد و حرکت نکرد پس حرم من از م. م. و صدا بلند کردند و روانه مسجد و از مسجد بیرون رفتند من از عقب او به سرعت تمام روانه کردم و مردم ر می‌شناختم و از جانب است و چپ دور می‌کردم و می‌دویدم و مردم گمرا شدند که مر دوانه شده‌ام و چشمم ر از او برمی‌داشتم که عباد از اهل من غایت شود تا اینکه از میان مردم بیرون رفتم و در نهایت هشیگی و اطمینان می‌رفتم و من ضم خدمه می‌دویدم به او یعنی رسیدم و چون به جانی رسید که به غیر از من و او کسی نبود پیاده و به سوی من مشتعل شد و فرمود بده آنچه با خود داری، قهر ر به دست دادم و نگذاشت و فرمود به او بگو بر تو خوشی نیست در این عفت و غایت من بانی و جل محرم تو بعد از منی سال دیگر خواهد بود چون این حالت ر مشاهده کردم و کلام معجز ظالمی را شنیدم خود عظمی بر من مسئولی شد به حدی که حرکت توانستم کرد چون این نخبه به این خون به رسید یقین او ریخته شد و در حیات بود ۱۰ سال می‌بهد و شصت و هفت از حجر مر در ۱۰ سال اندک آزاری به هم رسید و صیبت کرد و سهیه کف و حو و ضروریات سفر و حروب ر گرفت و اعصاب تمام در این امور می‌کرد و مردم به او می‌گفتند را بسیار بداری پس قدر تعجیل و اضطراب چو می‌کسی ۱۰ گفت. مولای من مر وعده کرده‌ام ۱۰ بر ۱۰ اهل عتق به مناز ر بیعت ۱۰ باشد اشغال شود، انْقَضَ اَمْرُ الْاَوَّلِ الْاَوَّلِ
لی جابر الله

نهم - شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس ادیب که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه راستی بافتم به غیر یک صحنه که پیشانی بشی را شد می‌گفتند و همه شریعه

امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان! سوال کردم مرد پیری از ایشان که اشعار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آن است که حدّ علّی ما که همه به او حسوسیم به حج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم، چند منزل که آمدم در تادیبه و زوری در آن فاصله بودیم که حوّل خرقه بر ما بپوشانیدم، چون به حواله قسم بیدار شدم تا آنکه گرمی قنات مریدان کم دو فاصله گزیده بود و حاده پیاپی نبود به نوکلی وانه شدم. اندکی راهی که رفتم رسیدم به صحرائی سر و حرم پر گن و ذله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم، چون داخل آن بستان شدم قصری [عالی به نظر من] مدیه جانب قصر وانه شدم چون به در قصر رسیدم دو خادم سفید دندم حمله آمدند سلام کردند حواله بیگونی گفتند و گفتند پسین که حدّ حیر عظیمی بسبب به یو حواله است که یو به یو موضع ورده است پس یکی از آن خادما در داخل آن قصر شد و بعد از اندکی ما را آمد و گفت بر خیر و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز به آن خواب ندیده بودم. خادم پیش رفتم و پرده ای بر در خانه بود پرده را برداشتم و گفتم داخل شو

چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمیر درازی محادی سر او از سقف آویخته است که بر دیگ است سر شمیر معاس بر او بود بعضی بر سر او و بر حواله مانند ماهی بود که در تار یکی در حمام جاسد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش رویی جواب فرمود و گفت می دانی من کیستم؟ گفتم نه واقعه فرمود، هم نام آن محبت ^{محبوب} و هم ^{محبوب} که در حرّات من به یو شمیر خروج خواهم کرد و اشاره به یو شمیر نمود و دهر ^{ایران} عبدال و اسی خواهم کرد بعد از آنکه پر از طعم و جو. سده باشد پس به روی در فنام و در ر من مالیدم. فرمود چنین میکنی و سر بردار یو فلان مردی از مدینه ای از بلاد حیر که اب ^{همدان} می گویند؟ گفتم بلای ای سید من می خواهم به سوی اهل خود بروم و اشارت دهم ایشان و نه این سخاوت که بر روی شده پس اشاره فرمود به سوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه ری به من داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدم عمارتها و درختها و مناره سجادی پیدا شدند گفت می دانی و می شناسی این شهر را؟ گفتم نزدیک به شهر ما شهری است که او را سید آباد می گویند گفت همان است برود رشد و صلاح این گفت و بایستاد من داخل سید آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اسم بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود

جمع کرد و بساط دادم پس آن به آن سعادتها که حق تعالی برائی من میسر کرد و به همت
در خیر و نعمت بودیم باز آن اشرفیه چیری باقی بود

دهم - مسعودی و شیخ طوسی و دیگران و یب کردمانند از ابوعم محمد بن حمد
اتصاری که گفت: روانه نموده بودم می از موصه و معصره^۱ کامل بر این ایهیم مدنی را به سوی
ابی محمد (عج) در سر من ای که منافقه کند با آن جناب را او امر ایشان را من گفت. من در نفس
خود گفتم که سوال می کنم از آن جناب که داخل نمی شود در بهشت مگر آن که معروف او مثل
معرفت من باشد و قائل باشد به آنچه من می گویم چون داخل شدم بر عید خود
ابی محمد (عج) و نظر کردم به جماعه های سفید و بر می که در بر او بود در نفس خود گفتم و بی
حد و حجت او جماعه های بر من می پوشد و در او امر می فرماید به مواسات حیال عباد و ابی
می که از پوشیدن لباس آن ایس با بسم فرمود ای کامل و درع خود ایالات بر دهنم
بلاش ساه بری که روی پوشیدن مبارکش بود پس فرمود یریری خلافت و این برای
شما پس حجت شد و منقسم در بر داری که پرده بر او بسته بود پس بادی و رید و طر می
از آن ایالات بود پس دینم جوانی را که گویا پاره ماه بود چهل ساله یا مثل آن ایس به من فرمود
ای کامل بر این ایهیم پس بدن من غرض شد و فهم شدم که گفتم بزرگ ای سید من پس
فرمود آمدی بر روی افتد و حجت او و اراده کردی سؤال کنی که داخل بهشت نمی شود مگر
آن که عارف باشد مسد معرفت و قائل باشد به عقاید تو ای گفتم ری والله فرمود پس در
این خیال کم حواهد بود داخل شود بندگان در بهشت + الله به درستی که داخل بهشت می شود
خلق بسیاری اگر و می که ایشان را حقیق می گویند گفتم ای سید من کیست ایمان؟ فرمود
هو می که از دوسوی بساط امیر المؤمنین (عج) ایس است که قسم می خورد مدینه حق او و
منی دانند که وصل او چیست.

آن گاه ساعی به کب شد پس فرمود و آمدی سؤال کنی از آن جناب از مقاله موصه د. و ع
گفتند بلکه قلوب ما محض است از برای مشیت خداوند پس هرگاه خواست خداوند ما
می خواهیم و حقایق تعالی می فرماید و ما نشاؤن الا ان یشاء الله + آن گاه پرده به حال خود

۱ موصه از عیال هستند که معتقدند خداوند کار خلقت را به دست ایشان (عج) سپرده و آنان که می آفرینند و وی
می دهد و مقصود کسانی هستند که در مورد الامر و برگزیده که باید حق و خدا را ایمان بدارند و نمی توانند

برگشت پس آن قمرت بدانستم که آن «بالاکم» پس حضرت ابو محمد علیه السلام به من نظر کرد و بسم نمود و فرمود: ای کامل بن ابراهیم، سبب ششمن تو چیست و حال آنکه خبر کرده بودی مهدی و حجت بعد از من به آنچه در نفس من بوده و آمدی که از او سوال کنی گفت: بسم بر جانم و جواب خود را که تو بسم معصی کرده بودی از امام مهدی علیه السلام گرفتم و بعد از آن جواب ملاقات نکردم. ابو معین گفت پس من کامل را ملاقات کردم و او را از این حدیث سوال کردم پس خبر داد مرا به آن تا خورشید بر او برآید و معصیان.

پانزدهم - تبیح محدث فقیه عمادالدین ابو جعفر محمد بن عیسی بن محمد طوسی مهدی معاصر این شهر آشوب در کتاب ثاقب العنایه روایت کرده از جعفر بن احمد که گفت: طیبید مرا ابو جعفر محمد بن عثمان پس دو جامه نشانه دار به من داد تا کیسه ای که در آن ذراهمی بود پس به من گفت: محاجیم که تو خود بروی به واسطه در این وقت و بدی آنچه می به تو دادم به او کسی که ملاقات کنی او را نگاه که از کسی در مدی به واسطه گفت مرا از ابو عم شددیدی پیدا شد و گفتم من می را برای جین امری می فرستد و حمل می کند این چیز اندک را پس رفتم به واسطه از کشی در مدم پس از آن کسی که ملاقات کردم سوال کردم از او در حال حسنی بن قطاء صیدلانی و کین و فف به واسطه پس گفت من همانم تو کیسی؟ پرس گفتم: ابو جعفر عمری تو را سلام می رساند و این دو جامه و ابی کیسه را داده که تسلیم کنم به تو پس گفت الحمد لله به درستی که محقق بن عبدالله حائری وفات کرد و من بیرون آمدم به جهت اصلاح کس از بس جامه را گشود دید که در آن است آنچه به او احتیاج دار از خبره و کافور و در آن کیسه که به حاملهاست و جرب حشار گفت. پس تشبیح کردم حائره او و برگشتم.

دوازدهم - در روایت کرده از حسین بن عیسی بن محمد عفی معروف به ابی عیسی بغدادی که گفت در محارم من شخصی که معروف بود به ابن جواسیر ده قصه طلاق داد و امر کرد مرا که تسلیم کنم بها را در مده به شیخ فی القاسم حسین بن روح (قدس الله سزه) پس حسین که مرا آنها را با خود چون رسیدیم به مده امر به یکی از آن سبیکه ها معهود شد از من و عالم شنیدیم به آن آنکه در حق بغداد شدیم و سبیکه ها را بیرون بردیم که تسلیم بحضرت کیم پس دیدیم که یکی از بها از من معهود شده پس سبیکه ای به وری آن خر بردم و به آن که اضافه

معمودم رنگاہ داخل شدیم بر سیخ ابی القاسم در بغداد و تا سبیکہ ہوا سر دش گدار دم، پس فرمود سگیز این سبیکہ را و زار کہ گم کردی رسید بہ ما، او پس است ان گاہ بیرون آورد ان سبیکہ را کہ معمود شد از حق بہ امویہ، پس نظر کردیم در ان شہاخیم ان را۔

معمودم بہ دیر و بہ یک کردہ از حسین بن علی مذکور کہ گفت رہی از مر سوال کر۔ کہ کین مولای ما کیست؟ پس بعضی از غیبی گفتند نہ او کہ او ابو القاسم بن روح است، و او بہ بار غلاب کرد، پس داخل شد نزد سبک و من در ہم دانی جناب ہم دم ہم گفت ای شیخ، چہ یاد میں ہے؟ فرمود نہ ہو چہ ہمسا در دخیہ ہمار پس اسد حب الی برگسہ آمد مرد ابو القاسم وحی و من بودم، و او پس فرمود ابو القاسم بہ معنوکا خبر کہ کہ بیرون بیازر حقہ برای ما پس حقہ برد او، دیسی ہے؟ فرمود پس حقہ ای اسد کہ بہ بود و انداختی در دخیہ؟ گفت ری فرمود خبر دہم نور بہ بچہ در اسب با ہو خبر می دہو مرا؟ گفت نہ کہ بہ خبر دہم فرمود در این حقہ یک حقہ دسیہ اسد از طلا و حقہ مر گور کہ در جوہری اسب و دو حلقہ صغیر کہ در جوہری اسب و دو انگشتری یکی فیہ ورج و دیگری عقیق و امر جناب بود کہ فرمود جبری و گد ر کم د پس حقہ باز کرد و اچہ در ان بردیم من معروض تاسد و را نظر کردہ ان پس گفب این بعیہ همان اسب کہ من برداشتہ بودم و در دخیہ انداختم، پس مر و را از حقہ دیدن پس مجبکہ ریختم د شدیم

ابی علی بغدادی حسین مذکور بعد از ذکر این حدیث و حدیث سابقہ گفب شہادت می دہم تو در دخیہ و فیاض در اچہ خبر دادم بہ ان و همان نحو اسب کہ ذکر کردیم بہ باد کردیم فر آن و نہ کم جرم، و سوگنا خود دہ ائمہ انی عشر کہ راست گفتم دہ بہ اعروہام بر ان و نہ کم معمودم از۔

چہار دہم - و نیز رواہ کہ دہ از علی بن سنا موصیہ از یادوش کہ گفب جو بہ حصہ ب ابو محمد علیہ السلام و ہاب کہ د وارد شد از ہم و نالاد جبل حبائشی با اموالی کہ مر و دید حصہ رسم و اشان اخیر دہ در ان حضور ہم پس چہ ہارمند بہ سر من رائی و سوال کرد دہ از جناب دہ یسار گفب کہ و ہاب کہ دہ گفب جس او کیست؟ گفب جعفر برادر من پس

او دو سؤال کرده گفتند برای سیر و بره بیرون رفته و در رورقی نشسته دو دجله شرب
خمر می‌کند و با او ست سرود می‌خواندند. پس آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند این
صفت اهام نیست و بعضی از ایشان گفتند برویم و این اموال را برگردانیم به صاحبانش پس
ابو العباس محمد بن جعفر حشیری لعنی گفت: نامل کنید تا این مرد برگردد و در امر او درست
بمحض کنیم. گفت چو به رگش داخل شدند بر او سلام کردند و گفتند ای مهدی ما را
اگر قم هستیم. در مابست حشیرتو از شیعه و غیر شیعه و ما حمل می‌کردیم برای سید خود
ابو محمد علیه السلام اموالی پس گفت که چنانست تا مالها؟ گفتیم ما مابست. گفت حمل نمائید تا به
حد می. گفتند برای این اموال خسر دیگری است که آن را نگهشیم. گفت ر چیست؟ گفتند
این اموال جمع می‌شود و از عامه شیعه در او یک دینار و دو دینار و سه دینار هست آن‌گاه
جمع می‌کند و در کیسه و سران آنها می‌کند و ما هر وقت که مالها را می‌وردم سید ما
می‌فرمود که همه مال دلال مقدار است. از دلال این مقدار و از دلال این مقدار و از دلال
این قدر ما بکه تمام ماهی مردم آخر می‌داد و می‌فرمود که بخش مهر چیست جعفر گفت
تا و غ می‌گویند و برادر ما می‌رسد خیری اگر می‌کرد این علم عا است

پس آن قوم چو به بحر جعفر رسیدند بعضی به بعضی نگاه کردند پس گفت این مال
بردارید به نزد من آرید گفتند ما قوم هستیم که مار جاره کردند چونکه از رانیده بودیم
از سید خود حسن علیه السلام اگر می‌دانی این مالها را برای ما و حشیرت و گریه به صاحبانش
بر می‌گردانیم هر چه می‌خواهد در آن مالها بکند گفت. پس جعفر رفت نزد حبیبه و او در
سر می‌راند و از دست بسا شکایت کرد پس چون در نزد حلیفه حاضر شدند حلیفه به
یشان گفت این اموال را بدهید به جعفر گفتند اضح الله الحدیقه ما جماعه مردوریم و
وکیل از باب این اموال و دینار از حشیرت و ما را امر کردند که سیم بکنیم آنها را مگر به
علامه و دلالانی که جاری شده بود تا این محمد علیه السلام پس حلیفه گفت چه بود آن دلالانی که بنا
این محمد بود؟ قوم گفتند که وصف می‌کرد برای ما شریفه را و صاحبان و اموال را و
مقدار را پس چو به چس می‌کرد مالها را به او تسلیم می‌کردیم و چند سربیه بر او داد
شدیم و این بود سلامت ما تا او و حال وفات کرده. پس اگر این مرد صاحب این امر است پس
به پا دارد برای ما بچه را که نه پ می‌دانش برای ما برادر او و لا مثال را بر می‌گردانیم به
صاحبانش که از فرستادن به توسط ما جعفر گفت. یا امیرالمومنین ایها قوم می‌همتنه
دروغگو و برادر ما دروغ می‌بندد و این علم عیب است پس حلیفه گفت بر قوم

مولانا و ما عني الرسول الأكرم.

پس جعفر منسوب شد و حواشی بیافشد پس آن جماعت گفتند امیر المومنین بر ما احسان کند و هر ماز دهد به کسی که ما ایداره کند تا ریش بند بیرون ویم پس نه نفسی امر کرد ایشان را بیرون کرد چون از بند بیرون رفتند پسری به نزد ایشان آمد که بگوید من مردم بود در صورت که گوید خادم بود پس ایصال و از داد که ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان، احداث کنید مولای خود پس نه او گفت من مولای مانی؟ گفت معاذالله من بنده مولای مسلمانم پس بیرون نه برد باحجاب گفتند پس با او رفیم تا آنکه داخل شدیم خانه مولای ما امام حسن علیه السلام پس دیدیم هر روز او قائم علیه السلام را بر سر برین مسیبه که گویا پاره ماه است و بر بدن مبارکش حاشه سبزی بود پس سلام کردیم بر آن جناب و سلام ما ۱۰ دگر ده آنگاه فرمود همه ما فلان قدر است و مال فلان بخیش است و پیوسته وصف می کرد تا آنکه جمع مال را و صفت کرد پس وصف کرد جمله های ما را و سوره های ما را و آنچه ما بود از چهل پیمان پس افتادیم به سجده بر ای خدای عالمی و می راند پیش او و میبیدیم آنگاه سوال کردیم از هر چه می خواستیم پس جواب داد و اموازی را حمل کردیم به سوی آن جناب و ما امر فرمود که دیگر چیزی به سوی من مرا حمل نکنیم و اینکه بری ما شخصیت داد بعد از مصوب فرمود که نوال ایه سو و او حمل کنیم و از نزد او و قیامات بیرون بیاید گفت پس از برد آن جناب مرا احبت کردیم و عهد فرمود به ابوالعباس محقق بن جعفر حمیری عقی مضافی از جسم خود و کس و به او فرمود خداوند بر رگ نماید حرم را و نفس تو را می گفت چو ابوالعباس به عقیقه سعدان رسید بگرد و به فاتح نمود بعد از اموال حمل می شد به بعد از برد مصوبین و بیرون می شد از مرد ایشان شوقیاب.

پانزدهم و نیز برایت کرده از ابی محمد حسن من و جنان که گفت من در سجده بودم در آنجا نازلان یعنی نازلان کعبه معظمه در حجاج سجده و چهارم بعد از نماز عشاء و من مصرع می کردم در دعا که دیدم کسی مرا حرکت می دهد پس هر مود ای حسن من و جنان که گفت پس بر حاشیم دیدم کبریا در چهره لاغر اندامی است که گمان کردم چهل ساله و عوی آن است پس در پیش روی من به راه افتاد و من سوال نکردم او را از چیزی تا آنکه آمد در خانه حدیقه و در اینجا اضافی بود که در وسط آن دیواری بود و در آن به هائی بود که از آنجا بالا می رفتند

پس آن کبیرک بالا رفت و وازی آمد که ای حسن بالا بید. پس بالا رفتم و ایستادم در مرد در،
پس صاحب الزمان^{علیه السلام} فرمود ای حسن آیا پنداشتی که تو بر ما محمی بدی؟ والله هیچ وقتی
در حجت خود نبود مگر آنکه من با تو بودم. پس من بعد بیهوش شدم و به روی در افتادم. پس
بر حاسم، فرمود به من ای حسن ملا می باش در مدینه خانه حضرت محمد را و سو
مهموم نکند صدام و و نه سرایت تو و نه آنچه عورت خود در به او پیوسته است آن گاه دفتری به
من عطا فرمود که در آن بود دعای هرج و صلواتی بر آن حضرت و فرمود به من دعا پس دعا
بخوان و چنین صدوات هم میسر می شود و ملا من با منگر به او جای می رسد به درسی که
جداوند عرو حل در بر توین عطا می فرماید پس گفتم ای مولای من سو ر بعد از من
بجو اهم دید؟ فرمود ای حسن هر گاه حقایق تعالی بخواهد.

حسن گفت پدر از حرج خود برگشتم و ملا می شدم خانه حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله} در من
بیرون نمی رفتم در آن خانه و پرستی گشتم به سوی من مگر به جهت سه حاجت او بری
بجایید و صو یا از برای جوابید. با از برای افطار کردن. پس هر زمانی که داخل می شدم به
خانه خود و صو افطار کوه حور را بر من می دیدم و بر بالای زن گرده دانی و بر بالای باز
آنچه که به من میز کرده بود به آن ایس را می خوردم و من کافی بود و بآن مساسی در
وقت مسافرت و لیسر تابستانی در یاسنار و من به خانه می پردم در دور و در خانه
می پاشیدم و کوره آجالتی می گذاشتم و صدام می ورزید و من حاجتی به او نبود پس
می گفتم و او در صدق می کرد به جهت بکه گاه سود بر من مطلب کسی که با من بود.

مؤلف گوید که شیخ ما در بحکم ثاقب فرموده که یکی از القاب سرایه حضرت
صاحب الزمان^{علیه السلام} علیه ثبندی آیات است. عی ظاهر کننده یاب حواء بعدی یا محل
برور و ظهور یاب الهیه چه از آن رور که بساط خلافت در زمین گسترده شد و انبیا و
در من علی^{علیه السلام} به آیات بیانات و معجزات باهراب برای خلق بر آن بساط یا عباد در مقام
ارشاد و اعلاء کلمه حق و از هائ باطن بر مبدی پیری احدی حقایق عالمی جبین نکریم و عمر
مهر خود و به احدی آن بهادر یاب بهر سناد که برای مهدی خود دومه سکه علیه فرستاد و روانه
خواهد کرد عمری به این طولانی که خدای داد به کجا خواهد کشید چون ظاهر می شود در
هیس و سر در آن سی ساله و پیوسته آری سلسله سرش سیه افکند به زبان فصیح از او
دست می آید که او سیه مهدی آن محمد^{صلی الله علیه و آله} بر سر شمعانش دست گذارد و عفو لسان کامل شود
در از دوی مبارکش عسکری باشد از ملائکه که ظاهر باشند و مردم ببیند چنانچه در عینه

اگر پس بی‌نیاید و عسکری از جن و در از دویس طعام و سرباز می‌باشد حر مسنگی
 حمله می‌شود که طعام و سربازان از آن ناسد از نور خالص زمین چنان گرانی و روشنی شود که
 نه شهر و ماه صاحب بیفتد، شو و صحر از درندگان و حیوانات برود حیوان و وحشت از بهار
 می‌از بر حیرت زمین گنجهای خود ظاهر نماید و پیرخ از سحاب سبز بماند و عسکر من از
 ای مسرا و د و کوه و سنگ کافری که نه به خود در محلی کرده نیاز دهند و کافر به
 به بیجا بشناسد و بسیاری از مردگان در کتب مبارکس باشند و ضمیر در قری رنده
 رسد و عیم ایها از باب عجیبه و همچنین یاسی که پیش از ظهور و خروج ظاهر شود که عدد
 به اختصاص بشود و بسیاری از نادر کتب عجیب ثبت شده که همه به مقدمه عبد ان خطاب
 است و عسکری از آن برای آمدن هیچ حجتی نشده

فصل پنجم

در ذکر حکایات و قصص آنان که در غیبت کبری

به خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) رسیدند

چون آنکه در حال شرفانی شاه‌چاندان حساب را پس از مهارب معدوم شد از روی قوایر قطعه که آن حساب بود و مانده واقف شدند بر معجزه و حقانیت جناب آن بیداری یا خواب یا بر اثری از آثار دالّه بر وجود معصوم او. حضرت شد بدان که شیخ مآثر معجم ثاقب در این باب حدّ حکایت دهم که دو و هجده سال پیش کنار مازک نه ذکر بیست و سه حکایت از این حکایات که می‌کنیم و دو حکایت که یکی حکایت حاج عینی بعد از وی و دیگری حکایت حاج مهد احمد رشتی باشد در مفاتیح نقل کرده‌ایم.

حکایت اول قصه اسماعیل هرقنی است

عالم حاصل علی بن عیسی ربی در کشف العُقه می‌فرماید که خیر دانم جماعتی از بغداد برادران می‌که در بلاد حله شخص بود که او اسماعیل بن حمس هرقنی می‌گفتند از این فرقه ای بود که آنرا هر قل می‌گویند و فرقه که در مازان می‌گویند و نام حکایت که در این فرقه می‌پنداشتند اسمعیل الدبّی گفت حکایت که در این فرقه می‌پنداشتند که بیرون ما در وقت خوابی در راه چپ او چپو که به توله می‌گویند به مقدار قبضه می‌زد. هر فصل بهار

می برکت و از آن خوب و چو می رفت و نیز الم او از همه معلی بار می دانست به سینه مد
 به خدمت رخصی الدین علی بن طلوس رفت و از این گرفت شکوه نمود سید خراجان حله
 را حاضر نموده بار دیدند و همه گفتند این بره بر بالای رگ کحل بر عده است و علاج آن
 نیست الا به بریدن و اگر این ایبریم ساجد رگ را کحل بریده شود و او گنگ هرگاه بریده شد
 سماعتین برده می ماند و در این مرید جود خطر عظیم است هر رنگ را نمی توانست سید به
 اسماعیل گفت من به یحیی می روم با من تا من همراه بیرم و به اطلبه و خراجان بعد از بنام
 شاید و خوف ایشان بیشتر باشد و علاقی به آنده کرده به بعد از مدتی اطلبه اطیبه آنها می
 جمعاً همان سحیض کرد و همان عذر گفت اسماعیل رنگبر شد سید مذکور با او گفت
 حق تعالی عازب با وجود این بحالت که به آلوده ای قیوب می کند و صبر کرد در این
 الم می آفری نیست اسماعیل گفت پس چو با جیبی است نه ریا با ماهره می روم و استعانه
 به از نه هدی می برم او متوجه سامره شد

صاحب گفت الفقه می گوید رفسر بن سیدم که می گفت از پدرم شنیدم که گفت چو
 به آن مشهد مؤثر رسیدم و زیارت امامین همانین امام علی بنی و امام حسن عسکری علیه السلام
 نمودم به سردابه قسم و نیت در استجابه حق تعالی بنیاد بالیدم و نه صاحب الامر علیه السلام استعانه
 در دم و صبح نه طرد رحمة رفتم و حلقه اشسته و عسل زیارت کردم و ابراهی که داسم پر
 است کردم و موچه مشهد شدم که یک از رنگبر زیارت کنم به هفت بر سیده چهار مؤثر دیدم
 که می آیند و خوب در حوالی مشهد جمعی از شرفه خانه داشتند گفتم که دم که مگر از یسار
 باشد خوب نه می رسیدند دیدم که دو خول شمشیر بسته اند یکی از ایشان خطس رسیده
 بود و یکی پیری بود پانزیر و وضع که میره ای در دست داشت و دیگری شمشیری جعایل کرده
 و هر حقیر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و جیره ای به دست گرفته پس پیچید
 دست راست فرا گرفت این پیره بر میان گذاشت و آن دم حوالی در طم ف جیب استادنا
 صاحب فرجی در میان آمدند بر من سلام کردند جواب سلام دادم من حق پوش گفت فرد
 روانه می شوی گفت بنی گفت پیش ای تا بیم چه پیر و در راه دارد

من به حلقه رسید که اهل نادیه حراری از مجانب می گشت و تو غسل کرده و رختار به
 آب کشیده ای و جامه آب شور دو حباتک دسمن نه بر سر نه بهم باشد در این فکر بودم که
 حیم شد و هر نه طرد خود کسب و دست بر حتم حبت چانه مسرد چنانچه نه درد حد و
 راست سیدی پس فرا گرفت معاذ الله حال آن سیح گفت اقلح یا اسمعین من گفت اقلحتم

و در حقیقت افتادم که نام من چه می دانند باز همان شیخ که من گفتم خلاص مندی و سنگار و بدنی گفتم امام است امام! من دویده ال و رکایش^۱ را رسیدم امام علیه السلام و ال شد و من در آن شب می ختم و حشر می کردم، نه من فرمود بود برگرد من گفتم هرگز از تو جدا نمی شوم باز فرمود: یاد کرد که مصیبت تو در برگشتن است و من همان حرف را اعاده کردم پس آن شیخ گفت ای اسماعیل سرم بلاری که امام دوبار فرمود برگرد، خلاف قول او می نمائی؟^۲ این حرف در من اثر کرد پس ایستادم و چون قدم چند دور شده باز به من منتصب شده فرمود: چون به بغداد سی مسافر من^۳ حرم اهد صبی و به به عطائی خواهد کرد از او قبول نکن و به فریدم صبی گوی که خیر و در باب تو نه می عرض نویسد که من به او سعادتش می کنم که هرچه تو خواهی بدهد

من همان جا ایستاده بودم تا از نظر من غائب شدند و من قاصد بسیار خورده سامعی همانجا مشیم و بعد از آن به مشی برگشتم اهل مشهد چون مر بدند گفتم حالت معیبه است واری داری؟^۴ گفتم نه گفتم تا کمی جنگی و بی عی کرده ای؟^۵ گفتم نه اما بگویند که بی سواران را که از اینجا گذشتند دیدید؟^۶ گفتم ایشان از سرفه پاسد گفتم سرفه بودند بلکه یکی از ایشان امام بود پرسیدند که آن شیخ صاحب فرجی؟^۷ گفتم صاحب فرجی گفتم رحمت را نه از خودی؟^۸ گفتم بلی^۹ و نشود و دود کرد پس را مرا باز کردند اثری از آن جراحب بود و من خود هم از دهشت به شک افتادم و آن دیگر گشودم اثری ندیدم در این حال خلق بر من هجوم کردند و پیداهن من پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد سر خلاص می کردند فریاد دست و پا فعه بودم و فریاد و فعا به مردی که ناظر بین الیهیون بود رسید و آمد ماجر^{۱۰} شد و رفت که واقعه را بویسد و من شد در آنجا ماندم. صبح جمعی بر من مصیبت نمودند و دو نفر همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بر من مهر بغداد رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پر جمع شده اند و هرکس می رسد از او اسم و نسبش را می پرسیدند چون من رسیدم و نام من شنیدند بر سر من هجوم کردند رخصی^{۱۱} که سابقاً پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از بدن من مفارقت نماید که سید صبی اندیش با جمعی رسید و مردم را از من دو کرد و ناظر بین الیهیون دو شنه بود صورت را بحال راه به بغداد فرستاده و اشیاء را خیر کرده بود

سید فرمود پس مردی که می گویند شفا یافته بوسی که بی عی و در این شهر انداخته ای؟^{۱۲} گفتم بلی از امپ به ریز آمده اند مرا باز نزد و چون رخم مر دیده بود و از آب

از این ساعتی عمر کرد و بی‌هوش شد و چون به خود آمد گفت و بر من طلبید و گفته که از مشهد این‌طور نوشته آمده که می‌گویند آن شخص به بن‌مربوط است. رود خبر او را به من برساند و من تا خود به خدمت نروم، زیرا که منی بود سرده گفت که بنی مرد برادر من و دو سه تری این‌صفت من است. وزیر گفت قصه را به جهت من نقل کن از اول تا به آخر آنچه بر من گذشته بود. من کردم و در الحال کتاب به خدمت افتاد و جز احسان هر ساله جو، خاصی شدم گفت شما رحم این مرد را دیده‌اید؟ گفتند بنی بر سید که دی آن چنین است؟ همه گفتند علاج آن مخصوص در بر خدا است و اگر سر به مشکل که شده بماند برسد. بر مقدیری که معیر دن چندگاه از رحم به هم آید؟ گفتند افلاخ دوماه از حرجت باقی خواهد بود و بعد از آن شاید مدد شود ولیکن در جای آن گویی سفید خواهد ماند که از آنجا موی برآید و بار پرمید که شما چند و رسد که خیم او را دیده‌اید؟ گفتند امروز دهم است پس وزیر ایستاد و پیش خدیو و از او امر طلبید که بی‌ساز دیدند که ب" دیگر اصلاً نخواستی بفرست و تو به هیچ وجه از آن کوفت است در بن و کوفت بکنی از ظن که از تصور به نتیجه و گفت واه خدا من عمل مسیح یعنی به خدا قسم این دعا باقی نیست مگر از معجزه مسیح، یعنی عیسی بن مریم و. بر گفت چون عمل هیچ یک از شما نیست من می‌دانم عمل نیست و بر خبر به خدیو رسید و وزیر اطلبید و وزیر مرد خود به مرد خدیو برد و مستقر هر گفت که آن قصه را بیان کنم و چون نقل کردم و به انعام رسانیدم خادمی را گفت که کیسه‌ی ر که در هوا دینار بود حاضر کرد مستقر من گفت مسیح ر بقعه خود کن من گفتم، حبه ای را از این قبول می‌نواسم کرد گفت از کی می‌رسی؟ گفتم از آن که این عمل او است زیرا که او امر فرمود که از ابو جعفر چیزی قبول مگر پس حبه مکرر شده بگریخت و صاحب کشف‌الغصه می‌گوید که از اتفاق حبه یکی از من پس حکایت از برای جمعی نقل می‌کردم و چون تمام شد دانستم که یکی از جمع مفسر الدین محمد بسم سماعین است و من او را بنی سناختم از این دعا تعجب نموده گفتم تو را ید مگر در اجب حم دیده بودی؟ گفت از آن وقت که جک بودم و در حال صحبت دیده بودم و او از عج بر آمده بود و آنری از آن رخسار بودم هر سال یکبار به بغداد می‌آمد و به سامره می‌رفت و مدتی در آنجا به سر می‌برد و می‌گریست و نامد من خود به بروی آنکه مرتبه دیگر آن حضرت را پییدم در آنجا می‌گفت و یکبار دیگر آن دعا را نصیب شد و آنچه من می‌دانم چهل بار دیگر به زیارت سامره می‌رفت و شرف را بداد بر دریافت و در حسرت دیدن صاحب‌الامر ع از دنیا رفت.

حکایت دوم که در آن ذکر می است و تأثیر رفقه استعانه

عالم صالح نقی م حرم سید محمد پسر جناب سید عیسیٰ که حال رفته و در غریبه جنت
قبرستان از فرای حبس عامل ساگر است و او را بی اهتمام جناب سید سید و عالم صبحو حیل
سید صدرالدین عاملی صفتهاست صبر منج و صفتها عصره شمع حرم محمی داعی الله تعالی
مفتها است سید محمد مدگو به واسطه بعضی حکام خو که خواستند او را داخل در نظام
عسکریه کنند از وطن مواری سیده نابی بصاعنی به بخوی که در رور نیم و با آمدن از حبس
عاملی حر یک عمری که غشی هوان است چیزی نداشت و هم گرسنه و مدنی سیاحت
کم دو د یام سیاحت در پنداری و جواب عجایب بسیار دند بود مثلا حره در محبت شرف
مخاور شده و در صحن مقدس از حجیم اب قد فانیه سمب قبی مسرلی گرفت و در سهایب
پریسانی می گذرانید و بر خالاش جم دو سه عمر کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم اب و از وقت
بیرون آمدن از وطن نا مان خوب پنج سال طول کش و با حفر مراده دام است بسیار عقیق و
با حیات و جامع و در ایام عربیه داری حاضر می شد و گاهی از کتب ادعیه عاریه می گرفت و
چون بسیاری از اوقات زیاده از حنا خانه حد ما و با جلاء صحن شریف به جبری متمکن بود
لذا به جهت وسعت ر و ق ما اغلب نامی از ادعیه مانوره ما است و گویند که ذکر و دعائی بود
که از او خوب شد و باشد، عالم سید و نور معمول بود

د قنی مشغول بود شش عربی صمد خدمت حضرت ب حجب فرمود و بدگذاشت که چهره رور
مواظبت کند به این طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارنه یاز صد دروازه ذکر جنگ
بهم که صمد بسیار پیروز بود و به طرف راست فرجاء چند میدان دور از قنعه که
حدی او را بر میبید آب گاه هر صمد را در گل گذاشته به یکی از نواب حضرت با سپارد و به
اندازد چیر که با سب و هشت به رور فرمود و روری بر می گشتند از محل انداختن و قنعه
سر ر به ریر انداخته و خدمت بسیار نگاه نمود که ملتفت شدم گویا کسی از عقب به من ملحق
شد با لباس عربی و چعبه و عقال و سلام کرد من با حال افسرده جواب مختصری دادم و
توجه به جانب او نکردم، چو در حیل سخن گفتم بد کسی را داشتم، قدری در ادب من مواظبت
کرد و من با همان حالت او بی باقی بر دهم پس فرمود نه لعلجه اهل حیل نیست محمد، چه
مطلبی داری که امروز سی و هشت روز به رور است که قبل از طلوع آفتاب پیرو سب می د

در فلان مکان از دریا می روی و غریبه ای در دست می اندازی؟ گمان می کنی که امامت از صاحب تو مطلق نیست؟

سید محمد گفت من بحسب کلام که احتیاج من مطلق بود خصوص این مقدار از امام و کسی مرا در کنار دو تا می دید و کسی را اهل جیل عامل در اینجا حسبت که من او شناسم خصوص با چهره و عقال که در حین عامل هر سوم حسبت پس احساس بدعت بر گاو من معصود و تشریف به حضور غایب مسنور امام عصر ارواحنا لفقدهم قائم و چون در جیل معتدل شیده بودم که دست من در آن حضور به چنان نرم است که هیچ دمی چنان نیست و خود گفتم مصافحه می کنم اگر احساس بر هر چه را نمودم به تو از من سرفه به حضور مبارک عمل نمودم به همان حال در دست خود پیش بردم. در حجاب بر دو دست مبارک پیش آوردم مصافحه کردم بر می و لطافت یادی یافتیم. باین کردم به حصول نعمت عظمی و موهبت کبری. پس ۵۹ جو گرفتاریدم و جو منم دست هیا کش استم کسی به یدم.

حکایت سوم - قصه تشریف سید محمد جیل عامی است به لقاء آن حضرت سلام الله علیه

و میر عالم صبی میروزی سید منکی مذکور نقل کرد که چون به مشهد مقدس و صوفی مشرف شدم به روانی نعمت بجای هر سنگ می گذشت. صبح آن روز که به بدرود از آنجا بیرون رفتم چون یک عرض ناک که شوام به آن خود به آبان رسانم بدانم مراعت نکردم. روانی نعمت شدم محرم مظهر مشرف شدم. پس از ادای فریضه دیدم که خود به روانی به عالم غافله ای دیگر رسیده و اگر به این حال مانم چون مسأله سود طلب می شوم. بر حاسم نزدیک صریح قسم و سکایت کردم و در خاطر افشاده بیرون رفتم و در حرم گفتم به همیر حال گرسنه بیرون می روم. اگر هلاک شدم مسریح می شوم و آن خود به عالمه می رسانم.

از نرواده بیرون آمدم از راه جنوب سده طرفین راه من سال دادند. من نیز به عرفان راه رفتم به چاهی رسیدم. همیدم که راه را گم کردم. به بیانایو پایانی میدم که سودای محض چیری در آن نبود. از سده گرمگی و شنگی قریب پانصد حوض شکستم شاید یکر از آنها

هندوانه پدید می آید و خوش بود در اطراف آن صحرای می گویدم که سایه ای بی غمی پدید
 کشد آنکه بالمره می بینم، تن به مرگ دادم و گریه می کردم تا گاه مکان مرععی به نظر
 آمد، بدان خاطر هم، جسمه بی دیدم عجب کردم که در آمدی چشمه آب چگونگی است؟ شکر
 خداوندی می ورده بود گفتم ای بیاشام و وضو گرفته، حار کنم چنانچه مردم نماز کرده
 با من بعد از نماز عشاء هر ناریک شد و تمام صحرای بر سر از جانور و در دکان و از اطراف
 صدای غریب: ایها می شنیدم، بسیاری از آنها می شناسم چون شیر و گاو و بعضی از
 دور چشمشان مانند جرق می نمود و حسب کردم و چو، ریاده بر مردن چیزی خوانده بود و
 ریح بسیار کشیده بودم، صبا به فصل داده خوابیدم.

وقتی بیدار شدم که هوا به واسطه طلوع ماه و من و صدای خاتم شد، بود و من در
 نهایت ضعف و بیحالی در این حال سواری نمایان شد تا خود گفتم پس سو، مر حوص
 کشته زیر که در صدد مشردی خواهد بود و من چیزی ندانم پس چشم خواهم کرد
 لامحاله رختی خواهد دید پس از رسیدن سلام کرد، جواب گفتم و عظمی شدم، در مورد چنه
 می کسی با حالت ضعف اشاره به حالت خود کردم، فرمود، در حسب تو سه عله حریره است
 چرخ می خوری؟ من چون محض کرده بودم و میوس بودم از هندوانه به صورت معطل چه
 سه حریره گفتم، مر سحره مک، به حال خود و آنگاه فرمود به عقب نگاه کن سطر
 کردم، بونه ای دیدم که سه عله حریره بود که دانسته فرمود به یکی از به سه جوع کن و
 نصف یکی، صبح حور و نصف دیگر، با حریره صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه به
 خط مستقیم روانه شو فرد فریب به ظهر نصف حریره، بخور و حریره دیگر، آتیه صری
 ممکن که به کارت خواهد آمد، نزدیک به غروب به سیاه حیمه ای حوالی رسید آنها تو را به
 خانه خواهند رسانید پس از نظر من غایب شد.

من بر حاسم و یکی از آن حریره ها شکم بسیار لطیف و صبر بود که شاید به از
 حویلی ندیده بودم از خوردن و بر حاسم و دو حریره دیگر برداشته رفتم شدم و طی
 مسافت می کردم تا ماضی از روی آمده حریره دیگر شکسته نصف آن را خوردم و نصف
 دیگر را هنگام ظهر که هوا به سبب گرم بود خوردم و تا نیمه دیگر روانه شدم، قریب به
 غروب آفتاب از دور حیمه می دیدم، چون اهل حیمه مرا از دور دیدند به سوی من دویدند و
 مرا به سخن و عجب گرفته به سوی حیمه بردند گویا بهم گریه بود که من حاسم و
 چون غیر عربی می دانستم و آنها خبر پارسی ربانی یعنی دانسته هر چه فریاد می کردم کسی

گوش به حرف و معنی داد تا به بر یک بر گنجینه هیمه او با چشم تمام گفت از کتب
می بود؟ این بگو و گویا می گفتم هر چه هزار جنبه فی الحقیقه کتب و حال خود و
بر و آمدن رو گدازنده از مشهور عهده گم کردن را در تمام کردم گفت ای صاحب‌کتاب
بجایگاه که تو می گویی معصوم عیوب معنی گشت مگر آنکه مذهب خواهد شد و خائن را و خواهد
درید و علاوه بر قدر مسافت که تو می گویی مقدور کسی نیست که در این زمان طبع کند و
که به طریق معارف از بعد از عهده سه هزار و از این راه که تو می گویی همه به خواهد
بود رسد بگو و گویا نور ما این شمع می گفتم و مشیر خود اکتیدید و این به در
این حال خیره از بر عیوب من باریا شد گفت: پس چیست؟ بعضی و اگسب تمام
حاضرین گفت از این صاحب‌اند خبر به دست خصوص این قسم که نگویم بدیده اجمال پس
بعضی به بعضی دیگر رجوع کردند و به باز خود گفتگوی زیادی کردند و گویا مطلق شدند
که این حرق عادت است پس آمدند و دست بر نو میزدند و در صدر مجلس جای دادند و هر
مهر و محرم داشتند حمامه های هم برای یک بردند حمامه های پاکیزه برایم آوردند و
شب و روز در مهمانداری کردند در نهایت خوبی و سوم ده نوبت به ده دادند و سه هزار
در فرستادند و هر به خانه رسانیدند

حکایت چهارم - قصه تشریف سید عطاء حسنی است به لقاء شریف آن جناب (ع)

عالم فاضل المعنی عمی بر عسی از من صاحب کشف الغم می گوید حکایت کرد از بری
من سید ثانی ابن عطاء عدوی حسنی که پدرم عطاء ویدی بود و او را از من خبر بود که اطفال
علاء حسنی عاجز بودند و او را میسر آید بود و میگویم در این بار به مذهب امامیه و مکرر
می گفتم من بعد از شهادت می گفتم و به مذهب شما قائم یعنی من نه صاحب مذهب می گفتم
نیاید و مرا از این مرض راحت دهد اتفاقاً شبی در وقت نماز عین ماهمه یکجا جمع بودیم
که فریاد بردار شنیدیم که می گریید بشناید چو به تفتی به مردمی رفتیم گفت بدو بدو
صاحب خود را در باید که همین لحظه از پس من بیرون رفت و ما هر یک جویدیم کسی
ندیدیم و برگشتیم به بی که چه بود گفت شخصی به مردم آمده گفت عطاء من گفتم
تو کسی گفت هر صاحب یسرا مردم آمده که تو سعادتم و بعد از آمدن به در
کرد و بر من وضع عالم من دست مالید و چو به خود نگاه کردم ترس از گرفت ندیدم

و مدهدی مدید ندید بود به نام و توانائی زندگانی کرد و من از شیر سیرا از جمعی کثیر

این قصه را پرسیدم و همه به همین طریق می‌نمودند و کم و بیش صاحب کتاب بعد از من
پس حکایت و تذکرات اسماعیل هر قدر که گذشت می‌گوید امام علیه السلام را در دعای او حجاز
و غیره بسیار دیده‌اند که با او گم کرده به دود یا فریادگی داسمه و یا صحبت یاران
خلاصه داده و اینها به مطلب خود رسانیده و اگر خوف تقوی نیستی بود ذکر می‌کردم

حکایت پنجم - در ذکر دعای عبرات است

ایه الله علامه علیه السلام در کتاب منهج الصلاح در شرح دعای عبرات فرموده که نام وی
است ر حنا صدوق حنفی و محمد بن علی و از برای این دعا از طرف سید سعید صلی الدین
محمد بن محمد بن محمد و از طرفی وحدی حکایت است معروفة و به خط بعضی از فضلا
در حاشیه دو موصح از منهج از حکایت چنین نقل کرده از مولی السعد فخر الدین محمد
بن شیخ جنجالی اندیس یعنی علامه که او از والدین را به دود از حدیث شیخ فقه
سیدیه آنجا می‌رسد از سید راضی مرکه که او محمد بن بود در نزد عسکری از امر دستمال
حر ماعول مدد طلایی در نهایت سخنی و سنگی در در حواص خود دید حنفی صالح منظر
را (صوبه علیه) پس گریست و گفت ای مولای من شفاعت کن در خلاص من از این
گروه صدمه پس حاضر را فرمود بحواله دعای عبرات سید گفت کدام است دعای عبرات؟
فرمود دعا در مصباح مؤید سید گفت ای مولای من دعا در مصباح مؤید است فرمود
بفرم کن دو مصباح خوانی یافتی در دو

پس از حواله خود دیدار شده حنفی کرد و مصباح را باز خواند و رفته ای یافت
مائی او ای که آن دعا و سیه بود در با یس چهار مرتبه را دعا خواند و امیر و دو
بود یکی از او دو شافیه و مدر در آن امیر در آن اعتماد داشت پس امیر در آن آمد در مویه امن
پس گفت به امیر گری می‌کنی از اولاد امیرالمومنین علیه السلام امیر گفت حق سوال کردی از من
مطلب گفت در جواب دیدم شخصی را و گویا او کتاب می‌در خست از رخسار او پس
حق مره می‌اندازد انگشت خود گرفت از نگاه فرمود می‌بینم شوهر تو را که گفتم یکی از
فرندان خود در طعام و سر او به او سنگ گریه پس من را او گفتم ای سید من تو کیستی؟
فرمود من عی بن اسحاق علیه السلام گویا اگر او را بکشد هر آینه حرات خود هم کشته جان او
را پس در حواص منسخر شده و به دستار سپید پس گفت مر علمی به بن معذب نیست و از
اب خود جسد چو کرد و گفت کی محبوب من است در نزد سقا؟ گفت سبیح غنوی که اسم

کردند نه گرس او گفت: فوراً بکنید و بسپارید تا من بدهم که برای سوار سوار و راه آید به تو
دلائل کفایت پس برو به خانه خود

و سید سل علی بن طاهر در آخر نهج الدعوات فرموده و از این جمله است: دعائی که
مر حیر داد صدیق من و برادر و دوست من محمد بن محمد قاضی دوی تصاعیف بالله و
سعاده و شرفه و اجازته و از برای او حدیث عجیبی و سیر عریضی نقل کرده و این بود که
مری او حادثه ای بود: داد پس یافت این دعا: در او افی که نگذاشته بود آن دعا را در آن در
میان کنی خود پس نسخه ای بر دامن از آن نسخه پس چون آن نسخه به دامن آن اصل
که در میان کتب خود یافته بود معهود شد

حکایت ششم - قصه امیر اسحاق استرآبادی است

و این قصه را شافیه مجتبی در چهار نقل کرده از والد خود و ضمیر به خط والد ایشان
جناب حوند ملا محمد تقی علیه السلام در بیستم در یثرب دعای معروفه حریر بهمانی قصه را
مستطوره از نسخه در نجاسات حازه برای بعضی و ما ترجمه صورت آن را نقل می‌کنیم
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی انبیا و آلهم و علیهم السلام و غیره
و بعد: پس به بعضی که التماس کرد از من سید نجیب الدین حمید، سید سادات عظمه و
نمای کم ام، امیر محمد هاشم الدنایه عالی تأیید یثرب محمد و آله الاقدسی، که چاره دهم برای او
حریر بهمانی که بموجب سبب به امیر المؤمنین و امام المعین و حیران‌الخلایق بعد سید السیر
صلواته و سلامه علیه‌السلام ملای العالمین، پس اجازه دادم برای او (نام تأیید) آنگاه روایت
گفت: این دعا از من به اسباب من از سید عابد راهد امیر اسحاق اسر بادی که مدعو است به
فریب سید سید اهل الجنة اجمع که بلا در مولای من و مولی الثقلین صلیه الله تعالی
صاحب العصر و الزمان: صلواته و بقره شریفه و علی ملای الاقدسی و سید گفت که من مانده شدم
در راه مکه پس عصب افتادم از راه و مأیوس شدم از حیات و بر پست خود دیدم مانند محتصر
و شروع کردم در حمد ابدی شهادت که ناگاه دیدم مالای سر خود مولای من و مولی العالمین
خدیجه الله علی الناس اجمعین را پس فرمود: بر حیران اسحاق چنین برخاستم و من شسته بودم
پس مرا میراث نمود و به ردیف خود سوار نمود پس شروع نمود به خواندن این سحر و
آن جناب اصلاح می‌کرد و مرا تا آنکه تمام شد ناگاه دیدم خود در شربط پس از مرکب فرود
آمدم و آن جناب غائب شد و فافیه را از راه روی و سید و شهرت کرد بین اهل مکه که من به

ظهر الارض مدم پس خود را پنهان نمودم بعد از آذای ماسک حج

و این سینه حج که ده پنداره چهل مرسته و چوب مشرف شدم در اصفهان به حدیث او در
رمایه که کربلا آمده بود به قصد زیارت مولی الکواحیل الامام علی بن موسی الرضا (سومانه
علیه السلام) در دهه او مهر و جبهه اس بود هفت تومان و این مقدار داشت که از برد کسی بود از
سکه مشهود رضوی. پس در خواب دید که خنجر مردنیک شده، پس گفت که من محدث بودم
در کربلا پنجاه سال برای سکه در بعد بعثت و می ترسم که مرگ در سده در غیر آن مکان
پس جنور متذلل شد بر حال او بعضی از احوال هادق مبین را افشای نمود و فرستاد او بعضی از
احوال فی الله را پس او گفت که جنوب سید رسید به کربلا و دین خود را از نمودن در دهن سید
و در روز نهم فوت و بدین سبب خود دهن گردید و بدین امثال بین کرامات را از او در مدینه
اعامت او در اصفهان علی و برای من از برای این دعا جارات بسیار است و اقتضای کردم بر
همان و مرگ او ایستاده که هر فراموش نکند در مظان استجابت دعوات و الطمان
می کنم از او که محو اند این دعا را می گویم از برای خداوند عبادت و تعالی و بخواند برای هلاک
کرد دشمن خود اگر ابعاد دارد هر چند فاسق باشد یا ظالم و اینکه بخواند برای جمع دینی
دیده بدکه سر او است که بوده باشد بخواند از برای تقرب به سوی خداوند ببارک و
تعالی و برای دفع شر شیاطین اسی و جم از او از جمیع مؤمنین اگر ممکن است او سبب
قرب در این مطلب و اگر به پس او می ترک جمیع مطالب است غیر از قرب جناب حق تعالی
سانه **لَقَدْ يَسْعَاهُ الدَّانُوهُ اِجْرُ اَنْتُمْ بُوِيْن اِلَى حِمَّةٍ اِنَّهُ الْعَوَّيُّ مُحَمَّدٌ تَقِي بِنُ الْعَمْسُ الْاَحْمَدِيُّ، حَامِدُ اَبْلَه**
تعالی و مصطفی علی سید الانبياء و وصيائه الثَّجِب، الْاَصْغَب، اَلْاَنْهِي

و حاتم العلما، الْمُعْجَزِيْنَ شَيْخ اَبُو الْحَسَنِ نَمِيْد علامه مجلسی در او حشر مجلد هفده
العالمی بین حکایت را از استادش از والدش نقل کرده با ورود سید به مکه، نگاه گفته که
والد شیخ من گفت که پس من این نسخه دعا از او گرفتم بر تصحیح امام **علیه السلام** و اجازه داد به
من را است کردن از امام **علیه السلام** و او نیز به فرمود خود حارّه داد که شیخ مذکور من
برو خطاب نواه و در دعا او جمله حاراب شیخ من بود برای من و من حارّه چهل سال است که
می خوانم آن را از آن حیر بسیار دیدم از نگاه قصه خواب سید را نقل کرده که به او در خواب
گفتند که بجهیل کن فتن به که در آن که مرگ تو نزدیک شده و این دعا به نحو مذکور موجود

است در چند مورد هم بخواند الا نواه

حکایت هفتم - مشتمل بر دعای هرج است

سید صی‌الدین عینی بن طلاس در کتاب فرج المهموم و علامه محسنی در بحار جعلی که داده از کتاب دلائل سیح این جعفر محمد بن حریر طبرستان که گفته خیر داد ابو جعفر محمد بن هارون موسی النعمانی که او گفت خیر داد ابو العباس بن ابی‌الفضل کاتب که او گفت: «دو عهده گرفتیم کاری را از حاسبه این منظور بن ابی‌صالحان و واقع شد بیار ما و او مطمئن که بعد مدتی بیاید» کردن خود پس در جستجوی من بر آمد پس مدتی بیهوش و هراسان بودم. «گاه قصد کردم شنیده مقابر فریسی را یعنی مرقد مور حضرت کاظم علیه السلام در سب جمع و عزم کردم که سه روز در حبابه من اوزم بزی بمانم و مستحب و زیارتش باران و باد بود پس خواهش نمودم از ابی جعفر فیم که درهای و صحنه عبور به بند و سعی کند در اینکه از موضع شریف حالی باشد که مغرب کم بر من درجه می خورم هم از دعا و مستجاب و بمن نامم در حق الهی که بمن می‌دهم از او و حاکم بودم از ملاقات و

پس کرد و در حدیث و شب بیدار شد و باد و باران بعد از آنکه قطع نمود نزد حق و از این موضع و ماند و دعا می‌کردم و رزق می‌نمودم و نماز به حاجی آوردم. در این حال بودم که ناگاه شنیدم صدای یابی: «سبح مولایم موسی علیه السلام و - یادم آمدی را که روبرو می‌کنند پس سلام در بر آدم و اولوالعزم علیهم السلام آن گاه بر انمه علیه السلام یک یک از اساتید سید به صاحب‌الزمان علیه السلام و او ذکر مکرر پس بجهت کردم رهن عمل و گفتم شاید او فراموش کرده یا نمی‌شناسد یا مدعی است مری من مرد پس حلاله غش از روبرو خود دو کعبه نماز کرد و رو کرد به سوی مرقد مولای ما ابی جعفر علیه السلام پس باز کرد من از یاد من و سلام و دو کعبه نماز کرد و من از او حاکم بودم. برآه او یعنی شام و دیدم که او خوانی است کامل و در بدش خامه‌ای سفید است و عمامه‌ای دارد که حاکم گذاشته بود مری او به طریقی از آن و رگانی بر کعبه انداخته بود پس گفتم ای ابو العباس من ابی‌الفضل کجانی من از دعای هرج ^{۱۹} که گفتم که سب دعا می‌باید ^{۲۰} فرمود دو کعبه نماز می‌گزارم و می‌گوئی

یا من الظلم والفساد و من یزاحم بالفریة و من ینیبک الشر یا عظیم الشان یا کریم المصلح یا حسن التجرؤ یا عسع سعیر یا ناصر الدین بالرحمة یا منتهی کل عبود و یا عابد (مثنوی) کل سکوی یا عون کل مستعیر یا میند بالنعیم قیل استخفایا یا بآه (ده عربیه) یا غایة عتبات (ده عربیه) استلک بحق عبده الانسا و حق محمد و آله الطاهرین علیه السلام از خاکستر کبری و تشبیه حق و قرآب عشق و اصلاح حال

و نه کسی بعد از این هر چه را که خواستی و بطلب حاجت خود از آن گاه می گذاری روی
 خود در این صبر و می گوئی صدم به تو مسجود خود یا مُخَضُّبُ عَنقُ یا عُنُقُ یا مُخَضُّ
 اَکْفِیای وَائْتِکُ کَافِیای و انصرت و فائتک با جبرائی و سرگزارش روی چپ خود سر صبر و
 می گوئی صدم به فدیت و آن دو بسیار مکرر می کنی و می گوئی العون العون العون یا سکه
 منقطع شود و بر می داری سر خود را پس نه در سستی که خدای تعالی نه کرم خود بر می آورد
 حاجت تو و ان شاء الله تعالی

پس چون مشغول شدم به نماز و دعا بیرون رفتم پس چون فارغ شدم بیرون رفتم به درد
 این جمع که سوا! کم از آن حال این مرد که چنگ نه داخل شد پس دیدم در آن آنگه به
 حال خود سیه و معمم است پس تعجب کردم از این و گفتم سیه در می در ایجاد شده که هم
 نمی دانم پس خود را به این جمع رسانیدم و او نیز به سر من آمد از خلق رؤیای
 حیرت انگیزی که در محل روضه (چرخ روضه بود) پس پرسیدم از او حال آن مرد و کیفیت
 دحوی او پس گفت در راه مقتل است چنانکه می بینم در آن گفتم بعد از این خبر داد و ر
 در آن قصه پرسیدم که این مولای حاتم مال صفت صواب الله علیه و نه تحقیق که من
 مکرر مشاهده کردم، چنانچه در محل چنین می بینم در وقت خالی شد روضه از مردم.

پس تأسف خوردم بر آنچه فوت شد از من و بیرون شدم از نزدیک طویح و حجر و رفتم به
 کرج در موضعی که پنهان بودم در آن پس و نه حاشا بر سیه که اصحاب آن نبی صالحتار
 حویای ملاقات من شدند و از اصداف هر سوال می کردند در حال من و یا ایشان و داماد از
 ورید و رفقه و نه حفظ او که در آن بود هر جوابی پس حاضر شدم در او با امینی از حیدره
 خود پس بر حاجت و مرا چسبید و در انجمن گرفت به نحوی که معهود نبودم از او پس
 گفتم حال من این چنانکه که سبکای کسی از من نه سوی صاحب الومان علیه السلام نه او گفتم
 از من دعائی بود و سوال از اصحاب کردم گفت و ای پسر من جواب دیدم مولای
 خود صاحب الرمان علیه السلام علیه را یعنی سیه جمعه که مرا امر کرده هر بیکی و د شنی کرد
 به من نه نحوی که تر می دانم از آن پس گفتم لا اله الا الله شهادت می دهم که یسار حقه و
 منتهای خود دیدم سیه گذشته مولای خود را دیداری و هر مودیه من چنین و چنان و شرح
 کردم آنچه که دیده بودم در شهادت بعد از این معجب گردانید و صادر شد از آن
 با تشبیه به من امری در رنگ و رنگ در این باب و سبب از جانب تو به معصدی که گمان به
 دیدنم به برکت مولای خود صواب الله علیه

ومذهب القسوس قد سمعت إلا إليك، وإليك الرجاء، وإليك المنجى، يا أكرم منصور، ويا جود مشكور.
هزئت إليك بنسى يا مناجاة الفارين يا قتال الذنوب أجعلها على ظهري ومنه جد في إليك شافعاً سوى
معرفتي بأنك أقرب من جاء الطائرين ولجأ إليه المضطرون وأمل ما بيده الزاجرون يا من فتح القصور
بغيره، وأطلق الأسرى بجمده، وجعل سامعاً به غنى عباده، كفاة إتيابه حقه، صر عن محمد وآله ولا تغفل
لهم من عن سبيل ولا نياح على عسى دليلاً واتجى من ينجي الدنياه يا ذى الخيرة

پہلے چارم = فاضل میجر سید عبدالحال مدنی در کلمہ الطیب " خود نقل کر دے کہ میں دعا

فرض

اللَّهُمَّ يَا وَدُودُ يَا وَدُودُ يَا ذَا الْعَرْسِ الْمَجِيدِ يَا ذَا الْعِلَا مَا يُرِيدُ اسْتَغْنَاكَ بِهَوِي وَجْهِكَ الْوَدَى مَا
ارْتَكَا عَرْسَكَ وَيَعْدُ بِكَ الْوَقْدُ قَدْرَهُ بِهَا عَمَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ وَبِرَحْمَتِكَ الْوَقْدُ كُلُّ عَمٍّ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ يَا مُتَدَبِّرُ يَا مُعِيتُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا إِلَهَ الْهَبْرِ يَا عَظِيمَ الْخَطِيئَةِ بِكَ الْوَقْدُ وَالْوَقْدُ الْقَرَبُ وَالْوَقْدُ
بِالْفَرْجِ يَا مُعِيتُ عَشَى مِنْ مَرْتَبَةٍ بِكَ

پنجم - دعای فرج کہ مرئی است در کتاب مفاتیح السجاء مخفی سبب واری و اولیٰ و آخر

14

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا قَسَّ عَلَا قَبْهِرِهِ (الحج: ١) ار حلو ذی اسب

حکایت هشتم۔ قصہ شریف شریف عمر بن حمزہ است کہ لقاء آن حضرت علیہ السلام

صبح جلیل و امیر راهد در مثنوی می‌فرمود: در بحر محمد دوم کتاب تنبیه الخاطیاء فرموده.
 حر داد مرا سید حلّیل شریف ابن الحسن عینی بن ابی‌اسم العریضی دجلوی الحسینی گفت
 خبر داد مرا عتی بن یحیی عینی بن یحیی گفت خبر داد مرا ابو محمد الحسن بن علی بن حیمه
 انیساسی در خانه شریف عینی بن جعفر بن علی المدائنی العنوی که او گفت در کوفه سحی
 بود قصه، که در روزنامه می‌سد و مخرط بود در سلک عرب گیرندگان، و منعقد شده بود
 برای عبادت و پیروی می‌کرد آثار صالحین را پس انفاق اهدا که وی در مجلس پدرم بودم
 و این سحر یزد او فعل حدیث می‌کرد و از منوچه سنده بود به سوی صبح. پس صبح گشت
 سحی در مسجد جمعی بودند و از مسجد قدیمی دسبا بن یحیی کوفه و شب صبح شده بود

و من به در مکان جنوبی خود مردی عبادت که آنگاه دیدم به نام من نهاد پس تا حجر مسجد
شدید چو نه و سه فضای مسجد رسیدید یکی از پسران شصت پس دست بلند به طرف
راست و چپارم پس ب به حشر مدو جوشید پس وضو کفایتی گرفت از آن آب
آنگاه اشاره فرمود به آن دو شخص دیگر به گرفتن وضو پس و صبر ساختند آن گاه مقدم
بمسجد و ب روی نماز جماعت کرد پس من با ایشان به جماعت نماز کردم چون سلام داد و از
نماز خارج شد حال او مرده به شکست آورد و نکار و را بزرگ نمود از پیر و پادشاه و ...
سوال کنم از شخصی از آن دو نفر نه در ظاهر راست من بود در حال آن مردی گفت به تو که
این کیست؟ گفت صاحب الامر است هم در خسران است پس نزدیک ساختند قسم و
دستهای مبارکش را بوسیدم و گفتم به آن جناب ای سوار الله چه می‌گویی در شریعت
عمر بن حموه آیا بر حق است؟ فرمود نه و سزاوارست که هر یک بیاید خبر بگوید
مرد؟ آنکه مر بگوید

پس آن جناب از آن سیحان و علم ده شعر دیم پس رهائی غولاسی گفت و من به محمد
و هات کرد و منم شد که او را حصار ملاقات کردند پس چو ... مسیح الله مجتمع شدیم
من به حاطم او دم او را حاکمی که ذکر کرده بود ... گفت به او مثل کسی که بر او زکد
یا نبودی که ذکر کردی این شریف عمر بنی میرد ... یحیی صاحب الامر ... که
استاده بودی به او؟ پس گفت به من که در کج عالم منی که او را جناب ... ید ... که
بعد از ... مجمع شدیم صاحب بانی المصطفی ... شریف عمر بنی حموه را در میان آوردیم
صاحب والد او را پس گفت ما می‌دانیم که والد خود بودیم و او در مرض بود که در ...
مرض مرد و قبرش را حفظ و صد سر بسجده بود و درها بسته بود بر روی خاکه آن گاه
سبحان ... دیدیم که در حق مدبر ما مر بیایم از او و محمد به دانستم ... حو ... او عفت
کردیم که او را سوال کنیم پس شصت روز ... والد من و برای او همه سخن می‌گفت و
بدان می‌گرفت ... گاه بر حاسب چون از اظهار ما عیب شد پندم خود را به صفت انداخت
و گفت مر بسایید پیر او را شانه بزم چشموهای خود را باز کرد و گفت که حاسب آن شخص
که در ... من بود ... گفتم پیر ... عارف او همان جاکه است پس گفت او ... گفت که در
بر او ... دیدیم بسته ... ثری از او بیافزیم پس برگشتیم به سوی او و او ... حسیب
دادیم از حاتم ... شخص و دیگران او ... بیافزیم و ما سوال کردیم او پدر از حال آن شخص گفت
این صاحب الامر ... بود ... گاه برگشت به حالت سستی که از مرض داشت و بهبودی شد

مؤلف گوید که ابو محمد حاتم در حمله افساسی معروف به عم الدین افساسی در اجده
سجده و شرف و غنای کوفه و سایر مافوقی و ناصر بالله عباسی او را حبس رساند
کرده بود و او بود که وقتی به مستصر بالله عباسی به ریارت جاب استعمال رسید پس مستصر
به او گفت که شروع می‌گویی خلافت منعه شد. سجده خود که عی بی این طالب ع در یک
شب سیر خود از مدینه نامداد و محسن داد استعمال رو به همان شب مراجعت نمود پس در
جوانه بی ایستاد ایستاد فرمود

انکثرت ذیلة اذ سار الموصی الی	ارض السدالی سما سالها طلیه
وقتل الطهر سمانا وعاد الی	عرا یض شرب والا صباخ مه وجب
وقلت دیک میس موب السعلاء و مد	دقبت السعلاء و مد سم یور دی تحلیه
م صفت قیل و ذ الطهر ف میس سیر	بقرش بلقیس و من یخرق الحید
فانت می آصف لم تنر فیه یلی	فی عید و أنا عالی ان فا حجب
ان کان حمدا حنر النرسی فیه	خیر التوسین او کمل الحدیث فیه

و مسجد جمعی از مساجد مبارکه کوفه است و حبس ابی المومنین ع در آنجا
چهار و کعبه بخار کرده و تسبیح رزم ع فرستاد و صاحبی طولانی پس از آن که در
کعبه مراد موجود و در صفحه ثانیه عنوانه ذکر مردم و حال از آن مسجد اثری نیست

حکایت نهم - قصه ابی جح حمامی است

علامه مجلسی ع در بخار نقل کرده از کتاب السلطان المصرح عن اهل الامان تألیف عالم
کامر به عی بن عثمان حمید جلی بخشی که او گفته می‌شود. شده است و لایاب و سبع
گردیده است در میان اهل زمان قصه ابی جح حمامی که در حقه بود نه درسی که حمامی از
اعیان امان و اهل صفی خاص ذکر کرده اند. که از حمید یسان است شیخ راهب عبید
محقق معنی الدین محمد بن فاروق بن محمد بن ابی که گفت در حقه حاکم بود که او را در میان
صفی می‌گفت و او را دھیبان بود پس به او گفت که ابی جح پیوسته صحابه است
می‌کند پس با حبيب مر کرد که او حاضر گم دانند چو حاضر شد امر کرد که او را بر بند و
چندان او زند که به هلاکت و میده و حبيب بدر + زند حمو انکه صور او را آنقدر
دید که از شتاب آن دند بهی او رخ و بیا او را پیوسته زدند و به رجیر شعی از

بسط و منی او را سوراخ کرد و ریسمانی از مو را داخل سوراخ بینی او کرد و سر را
ریسمان دور به ریسمان دیگر بستند و سر را پسمان به دست جماعتی از اشعاف خود داد
و ایشان را امر کردند که او را به حریم و آن هیئت دو کوزه های حله بگردانند و بر بدن
آن اسباب اثر کردند و پس از آنکه او را به ریسمان افتاد و نزدیک به هلاکت رسید پس
حالت او را به حاکم لعین خبر دادند و حاکم امر به قتل او نمود حاصر از گفند که او مردی
پیر است و بشیر جز آنست که او سیده که او خواهد کشید و حجاج به کشتن او و خود
را داخل خون او مکن و چندان مبالغه در سفارح او نمودند تا مکه امر کرد و او را راه گردید
رو و بار او از هم رفته و مکرده بود و اهل او او را ندیده به خانه و حکم است که او را
همان شب خواهد مرد

پس چون صبح شد مردم به برد او افتاد دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و
صحیح شده است و دندانهای دفته او برگشته است و پیر خفتهای او مدعی گشته است و
انری از حریمهای او نموده و شکستهای روی او را برین سده بود پس مردم از حال او تعجب
کردند و از امر او سوال نمودند گفت من به حالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم و بانی
نعمتند به دکه از حد سؤال کنم پس به دل خود از حق تعالی سوال استغاثه و طلب داد پس
نمودم از مولای خود حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) و چون شد غاریک شد دج که
حدیث پر از نور شد ناگاه حضرت صاحب الامر (علیه السلام) دیدم که در میان مردم ایستاده
مرا کشیده است و فرمود که بیرون برو و از برای عبال خود کار کن تا بحقی که حق تعالی تو
عاقبت عفو کرد پس صبح کردم در این حالت که می بینم

و شیخ شمس الدین محمد بن فاروق مدکثر اوی حدیث گفت که قسم می خورم به
حدیث باریک و تعالی که این ابو ریح مرد ضعیف اندام و برد رنگ و بد صورت و کوسه
وضع بود و من دائم به آن حمام می رفتم که او بود و او را بدان حال و شکل می دیدم که
وصف کردم پس صبح روز دیگر من و دهم نهایه که او داخل سدرت پس دیدم که
صاحب قوت و درست قامت سده است و پس او بنده و روی او شرح شده است مانند
جوانم گردیده است که در سن بیست سالگی باشد و به همی رسید و جوانی بود و تغییر
بیافت آنکه از دیدن او و چون حبه او شایع شد که او را طبع نمود حاضر شد و در روز
او را برین حال دیده بود و امروز او را بر این حال که در سدرت حاضر در او ندیده و
دندانهای بخته او را دیده که نه گشته پس حاکم عین را از این حال بعضی عظیم حاصل شد و

او پیشتر از این وقتی که در محسنی خود می نشست پشت خود را به جانب مقام حضرت باقی
که در حلقه بود می کرد و پشت پدید خود را به جانب جنبه و مقام آن جناب می نمود بعد از این
قضیه روی خود را به مقام آن جناب می کرد و به اهل حلقه بیکی و مدلل می نمود و بعد از آن
چند و قلی درنگ بگردید که مرد و آن معجزه با هر به آن حیث فائده بخشید.

حکایت دهم - قصه آن مرد کاشی مریض است که شفا یافته به برگشت

آن حضرت سلام الله علیه

و نیز در بعد ذکر فرموده که جماعتی از اهل نجف مرا خبر دادند که مردی از اهل کاشان
در نجف اشرف آمد و نماز حج بیت الله بود پس در نجف علیل شد به مرض شدیدی تا بکه
پاهای او خشک شده بود و قدرت بر رفتار نداشتند رفقای او را در نجف در برد یکی از
صدا گداشته بودند که آن صالح حجره ای بر صحن مقدس داشت و آن مرد صالح هر روز
در آن به روی او می بست و بیرون می رفت به صحرای نمک و از برای برچیدن ذرها [۹۰]
پس در یکی از روزها آن مریض به آن مرد صالح گفت که دلم سنگ سته و از این مکان
میرجش شدم. من امروز با خود من بیرون و در جائی ببنده از آن گاه به هر جانب که خواهی
برو

پس گفت که آن مرد اصی شد و مرثیه خود بیرون برد و در بیرون ولایت مقامی بود که آن
ر مقام حضرت قائم علیه السلام می گفتم در خارج نجف پس مرد در آنجا ماند و حاکم خود را در
آنجا در صحنی که بود نشست و بر بالای درختی که در آنجا بود انداخت و به صحرای رفت و
من به در آن مکان ماندم و فکر می کردم که آخر امر من به کی منتهی می شود؟ ناگاه جوان
خو سروی گندم گویی را دیدم که داخل صحن شد و بر من سلام کرد و به حجره ای که در
آن مقام بود رفت و در نزد محراب از جید کعبه نماز و خضوع و خشوع به جای آورد که من
هرگز سزاوارتر حق بن ندیده بودم. و چون از نماز فارغ شد به نزد من آمد و از احوال من
سوال نمود من گفتم که من نه بلانی مسملا شدم که سیه می دهم آن سنگ سته و خد مر او را
عاقبت نمی دهد. آنکه مسائل کم دهم و مرا از میان می برد تا آنکه خلاص گردم. پس آن مرد به من
فرمود که محروم مباش و دانست که حق تعالی هر دو به تو عطا کند

پس از آن محال گشت و چو بیرون رفت من دیدم که آن حمامه از بالای درختان و زمین
 افتاد و هر از جای خود برخاست و آن حمامه را که منم و ششم و بر درخت انداختیم. پس بعد از
 آن فکر کردم و گفتم که من نمی توانم از جای خود برخیزم آنکس چنگز که چنین کردم که
 بر خاستم و راندم و چو در حیو نظر کردم هیچ گونه درد و مرضی در خویش ندیدم پس
 دانستم که ما هر دو محصور و قیدیم بود که حق تعالی به ترک آن ما گوا و عمار از هر
 عاقبت نجات داده است و از هر محصور و قیدیم و در هر محصور و قیدیم که کسی ندیدیم.
 پس بسیار راندم و پشیمان گردیدم که چرا من آن محصور و قیدیم. پس صاحب حججه و در حق
 من آمد و از حال من سؤال کرد و من خبر گردیدم و من او را خبر دادم که آنچه گشت و از پیر
 بسیار منحصراً که ملاقات آن را گوارا میسر شد صاحب حججه گویا پس با او به
 حججه رفتم و سالم بود تا آنکه صاحبان و رفیقان او آمدند و چندی را در آنجا بود آن گناه
 مریض شد و مرد و در محلی مفصل نهی شد و صاحبان دو چیز که محصور و قیدیم و محصور
 علیه او خبر داد ظاهر شد که یکی عاقبت بود و یکی مردن.

مؤلف گوید محصور ماند که در جمعه ای در مکان محصور محصور می است معروف به مقام
 آن حیات مثل وادی السلام و مسجد سهله و حلقه خارج هم و غیره ظاهر است که
 کسی در آن مواضع به سرف محصور مشرف یا از آن حیات محصوره ای در آنجا ظاهر شده و از
 آن جهت داخل شده در اماکن شریعه میباید که در محلی من و در ملائکه و قدس ماضین در
 آنجا و پس خود یکی از اصحاب هر یک از اصحاب دعا و بیون عبادت است و در بعضی از حیات
 رسیده که خداوند مکهاتانی است که دوست می دارد عبادت کرده شد در محلی و حیات
 امثال این اماکن چو مسجد و مشاهد انچه و غیره و مدایر اماواتگال و مسجد و اسرار
 اطراف بلاد الطاف عینه الهیه است برای بندگان در مانده و مضطر و مریض و موقوف و
 مظلوم و هراسان و محتاج و نیاز آستان از هر خیال هموم مفرق و غروب و مستحاط و
 تحمل حواس که به آنجا بنام برت و تقوی نمایند و به وسیله صاحب آن مقام از خداوند
 مستند و مبدی و دایر خود در راجحه امید و شف طلبد و دفع سر اسرار کند و بسیاری شده
 که به سرعت معروف و به جانب رسیده و مریض رسیده و با عاقبت برگشتند و مظلوم رسیده و
 محبوب برگشتند و با حال پریشان رفتند و اسوده خاطر مراحتی نمودند و البته هر چه در
 آفتاب و احرام آنجا بکوشید چو در راجحه پیش رسید و محصل است همه آن مواضع داخل
 باشد در جمعه او حیات ها که خودی تعالی امر فرمود است که باید مقام این رسیده و نام

حدادی معالی در بحث مذکور شود و مدح فرمود از کسانی که در دادداد و پس در عجا سبب
حق معالی گویند و بن معام گنجایش شرح بیس از این بیست

حکایت یازدهم - قصه آثار و وریر ناصبی در بحرین

و بر در آن کتاب شریف هر موده که جماعتی از ثقات ذکر کردند که مدبر و لابد بحرین
محت حکم فرنگ بود و فرنگیان مردی از عسکانشان والی بحرین کردند که شاید به سبب
حکومت مسیح و ولایت معمور شد و اصلاح باشد به حال بلاد و حاکم از مهابت
بود و وریری داشت که در عصب و عداوت از حاکم شدید بود و پیوسته اظهار عداوت و
دشمنی نسبت به اهل بحرین می نمود به سبب دوستی که اهل آن ولایت نسبت به اهل بیت
رسالت داشتند پس آن وریر لغوی پیوسته حبه ها و مکر ها می کرد برای کشش و ضرر
رساند اهل آن بلاد پس در یکی از روزها وریر حسب حاجت بدر حاکم و اماری در دست
دشمن و به حاکم داد حاکم چون نظر کرد بر آن آثار دیدم از نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
و امیر و عمر و عثمان و علی حنفی و رسول الله و چون حاکم نظر کرد دید که آن نوشته از
اهل آثار است و ضاعف خبیثی می ماند پس از آن امر منعجب شد و به وریر گفت که پس
علامتی است ظاهر و دینی است خوی بر اطفال مذهب رافضیه چه چیز است رأی تو در باب
اهل بحرین؟ وریر گفت که اینها جماعتی از منعصب، انگار ذلیل و بر اهلی می نماید و
سر از است از تو که ایستاد خاص نمائی و بن ابار را به یشال بمحانی، پس هرگاه
قبول کنند از مذهب خود بگریزند از پیری بوسه و آب حریر و گم از برگس ابا نمایند و
در گمراهی خود باقی نمایند ایشان مخبر مع میان یکی سه چیز به حربه بدهند و دلت، و
جوابی از این دلیل بیاورند و حال آنکه مغربی ندارند یا آنکه مردان یسار بخشی در مال و
اولاد ایمان و اسیر نمائی و اموال یشال به جمعیت برداری

حکم این را حسب را تعیین نمود و به بی عماد و افاضل و اختیار یسار فرستاد و ایشان
را حاضر کرد و از آثار به یشال نمود و به یشال خبر داد که اگر جواب شافی در این باب
بیاورید مردان شما می کشم و زاد و فرزندان شما را سیم می کشم و مال شما را به عداوت
بر می دارم یا اینکه بید چوبه بدهید و دلت بدهد کفار و جورایسار بر امور مسلمانان صحیح
گردانند و قادر بر جواب بودند و وظای یشال معیر گردید و بدن مسال بحریر به پس
بررگال ایشان گفتند که ای امیر به روزگار مهمل دهشید جوانی بیاریم که تو از او اصلی

باشی و گویا در دم بکن یا ما نتیجه که می خواهم پس سه روز پیش از مهبت داد و ایشان
پا خفته و معبر از مرد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و یهای خود را جویان دادند
تا آنکه ایشان بر آن متفق شدند که از صبحای بعد پس و رهات ایشان به کسی احبار نمایند
پس چنین کردند آن گاه از میان ده کسی سه کسی را خبر کردند پس یکی از آن سه سه
گفت که به امشب بیرون و به سوی صحرا و حد را عبادت کن و استغاثه نما به امام ملا
حضرت صاحب الامر علیه السلام که او امام زمان ماست و حجت خداوند عالم است بر ما، شاید که به
تو خبر دهند و راه چاره بیرون رفتن از این بلای عظیمه را

پس آن مرد بیرون رفت و در تمام سبب حد را از وی متصرف عبادت نمود و گریه و
تضرع کرد و حد خواند و استغاثه به حضرت صاحب الامر (صلوات الله علیه) نمود تا صبح و
چیزی ندید و به مرد پیشال آمد و ایشان را خبر داد و در شب دوم یکی دیگر فرستادند و او
مسل راوی اول شد و تضرع نمود چیزی ندید، پس قی و جری ایستاد ریاده شد پس سببی را
حاضر کردند و او مرد پرهیزگار بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شد سوم بیرون
پای نه به صحرا رفت و آن شبی بود بسیار تاریک و به دعا و گم به معول شد و موسی به
حق تعالی گریه که آن بلای را از موسی بردارد و به حضرت صاحب الامر (صلوات الله علیه)
استغاثه نمود و چون خورشید شد شنید که مردی به او خطاب می نماید که ای محمّد بن
عیسی چرا بود باین حال می بینم و چرا بیرون شدی به سوی بیابان؟ او گفت که ای مرد
مرا و گذار که من از برای امر عظمی بیرون آمدم و آن را ذکر می کنم مگر از برای امام خود
و سگوه بعد کم آن را مگر به سوی کسی که قادر باشد بر کشف آن گفت ای محمّد بن عیسی
من صاحب الامر، ذکر کن حاجت خود را محمّد بن عیسی گفت اگر بوی صاحب الامر
فصّه مرا می دانی و احتیاج به گفتن من نداری، فرمود بوی را می شناسی بگوئی بیرون آمده ای از
برای بلایه ای که در خصوص آن آثار به شمع و او دیده است و آن مو عید و نحوینی که حاکم بر
شما کرده است.

محمّد بن عیسی گفت که جو تا بر کلام معجز عظم و شنیدم منو حه: آن جانب مردم که از
صدای من مد و غرور کردم، بی ای مولای من، می دانی که چه چیز به ما رسیده است و بوی
امام ما و ملا و پناه و هادی بر کشف آن بلا از ما، پس آن جانب فرمود ای محمّد بن عیسی،
به درستی که دریر (المتن) در حایه او فرجی است از آثار وقتی که او فرجی یار گرفت او از
گلی به سکر اندری صاحب و دو نصف کرد و دو میان نهاد هم یک از آنها بعضی در آن کتاب

بوسه و آواز هم گنجشک بود بر وی از حنفیاء بازار ده سال از قالب گل گدسب و بوسه چو در میان با قالب برنگ شد آنرا بوسه در آن ماند و چنین شد پس صبا چو به برد خاکم رویه به او بگو که من جواب این عیبت را بخود آوردم و لکن ظاهر نمی کنم مگر در خانه و زیر پر و فخر که داخل خانه و در بر سید به جناب راست خود در هنگام دخول عرقه ای خواهر دید، پس به خاکم بگو که جواب می گویم مگر در آن عرقه رود است که و زیر ممانعت می کند از دخول در آن عرقه و تو میالعه کنی به آنکه به آن عرقه بسالای و بگذار که و زیر سبب داخل عرقه گردد و دم از تو و مو اول داخل عرقه شو پس در آن عرقه طایفه ای خودی دهد که کیسه سعیدی در آن است و رکنه را بگیر که در آن قالب گسی است که آن معون آن جنبه را در آن کرده است پس در حضور ما که آن آثار در آن قالب بگذار تا آنکه عیبت او معوم گردد و ای محمد بن عیسی علامه دیگر آن است که به خاکم بگو معجزه دیگر ما آن است که آن آثار را چون بشکنی به غیر از دود و خاشاک چیز دیگر در آن بخواهی بافت و بگو گو ایسی این معجزه می خواهی ندانید به و زیر امر کنید که دو حضور مردم آن آثار را بشکنند و چون بشکند آن خاشاک و دود زیر صورت و پیش و زیر خنده سید

و چو محمد بن عیسی این سخنان معجز نشان را از آن امام عالی شان و حجت خدا به عالمیال شریف بسیار شاد گردید و در مقابل آن جناب را بر بوسید و یا شادی و سرور به سوی اهل خود برگشت و چو صبح شد به مرد خاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد بچه را که امام علیه السلام به او امر فرموده بود و ظاهر گردید آن معجزه ای که آن جناب به آنها خبر داده بود پس خاکم موجه محمد بن عیسی گردید و گفت این امر را کسی به من خبر داده بود گفت امام زمان و حجت خدای تر ما، و الی گفت کیست امام شما؟ پس او از ائمه علیهم السلام هر یک از اعدا فر دیگری خبر داد آنکه به حضرت صاحب الامر (صلى الله عليه و آله) رسید، خاکم گفت دست دراز کن که من بیعت کنم بر من مذهب و من گواهی می دهم که سبب خدای مگر خدا و یگانه و گواهی می دهم که محمّد (صلى الله عليه و آله) و ائمه علیهم السلام و سید ما است و گواهی می دهم که حقیقه بلا فصل بعد از آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است پس به هر یک از امامان بعد از دیگری ما خبر نشان علیهم السلام اقرار نمود و ایمان او بگوشه و امر به قتل و زیر نمود و آن هر خبرین عذر خواهی کردی پس عیبت برد اهل حقین معروف است و غیر محمد بن عیسی برد ایشان معروف است و مردم او را زیارت می کنند

حکایت دوازدهم - قصه منظره مردی از شیعه با شخصی از اهل سنت

عالم فاضل حیدر میرزا عبداله اصفهانی نمید علامه مجلسی رحمته الله در فصل ثانی از حدیثه قسم اول کتاب ریاضی العلماء فرموده که شیخ ابوالقاسم بن محمد بن ابی القاسم خراسانی فاضل عالم کامل معروف است به خاسمی و از بزرگان مایخ اصحاب امامت و طاهر است که او از خدمت اصحاب است و امیر مبد حسین عارفی معروف به مستشهد جماعت سلطان شاه عباس ماضی صفوی فرموده در آن حق رساله خود که تألیف کرده در احوال اهل خلاف در دنیا و آخرت در مقام ذکر بعضی از مناظرات واقعه میان شیعه و اهل سنت به این عبارت که ده م از آنها حکایت عربیه ای است که واقع شد در بنده طایفه همدان میان شیعه انما همی و میان شخصی سنی که دیدم که در کتاب قدیمی که مخفی است حسب عادت نازج کتاب آن شیعه سال قبل از این باشد و منظور در آن کتاب به این نحو بوده

و فتح شد میان بعضی از علمای شیعه و ثانی عشره که اسم او ابوالقاسم محمد بن ابی القاسم خاسمی است و مار بعضی از علمای اهل سنت که اسم و رفیع الدین حسین بن محمد همدانی و مصاحب قدیمه و مسکن در احوال و محالطه در اکثر احوال و در سفرها و هو یک از این دو محلی می کرد مذهب و عقیده خود را بر دیگری و بر سبیل شرع و سبیل است داد ابوالقاسم رفیع الدین را به نصیب (یعنی می گفت به او با صبی و نسبت می داد رفیع الدین ابوالقاسم را به فضل و جلال و یشاد این مصاحب، مباحثه در مذهب و افع بعضی مدتها و آنکه اتفاق افتاد در مسجد بنده همدان که از مسجد مسجد عتیق می گفت صحبت میان ایشان و در آنجا مکالمه تفصیل داد رفیع الدین حسین عارف و علان را بر امیر المومنین علیه السلام و ابوالقاسم را کرد رفیع الدین را و تفصیل داد امیر المومنین علیه السلام را بر علان و علان و ابوالقاسم استدلال کرد برای مذهب خود به یات و احادیث بسیار و ذکر نمود مقامات و کرامات و معجزات بسیاری که صادر شد از او و جواب رفیع الدین عکس نمود فضا را و استدلال کرد بر تفصیل این بزرگ بر عی علیه السلام به محالطه و مصاحب او در عار و محالطه شدن او به حضرات صدیق که در میان مهاجرین و انصار و بر گفت او بزرگ محضوی بود میان مهاجرین و انصار و مضارب و خلافت و امامت و رفیع الدین گفت ده حدیث است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که صادر شد، ده سال این بزرگ می آنکه تو به من و پیراهن می (انج و دومی که بی روی کنی به ده نفر که بعد از من این بزرگ و عمر

ابو القاسم شیعی بعد از شنیدن این مقال از رفیع الدین، گفته به چه وجه و سبب تفصیل

می‌دهی ابو بکر بر بند او عیبه و مسه آویزه و حامی بود و بر امان چهر و اسیر حسین و روح و حب و حال بکه سو می‌دانی که با حنا صلیبی کبر و فاروق از هر سبب برادر رسول خدا ﷺ و روح برادر و بر می‌دانی که با حجاب و عیب دار رسول خدا ﷺ به موی غار از صحنه و حجر و کعبه حوایب بر فراس از حضرت و مبارک است و حضور در حال عمر و عمر و سدر مود رسول خدا ﷺ در های صحابه از مسجد مگر باب با حنا و بر داشت علی علیه السلام بر کعب شریف خود به جهت شکستن اصنام در او سلام و رویع فرمود خونی و علاقه طعمه آیه علی علیه السلام در ملا عیسی و مع ثله سجد به عمرو بن عبیده و فتح کرد حنبل و شر؟ می‌آورده حدای تعالی به قدر به هم در چشم به خلاف از سه و تشیه فرمود رسول خدا ﷺ علی علیه السلام به چهار پنجم در رجاء که فرمود هر که خواهد نظر کند به سوی من در غممه و به سوی روح در فهم و به سوی موسی در شدش و به سوی عیسی در حدیث سر نظر کند به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام و وجود انی فصیل و کمالات ظاهر و باهر و وانی که با رسول خدا ﷺ دارد و با بر گردانیده آفتاب برای او چگونگی معقول و حایر آسیب تفصیل ابی بکر بر علی علیه السلام؟

چون رفیع الدین اسماعیل بن محمد بن مغالیه از ابی القاسم که تفصیل می‌دهد علی علیه السلام را بر ابی بکر بایه خصوصیتش یا ابی القاسم می‌هدم شد و بعد از گفتگویی چند رفیع الدین به ابی القاسم گفت: هر مردی که نه مسجد بیاید پس هر چه حکم کند از مذهب من با مذهب تو طاعت می‌نماید و چون عقیده اهل همدان بر ابی القاسم متکسر بود یعنی می‌دانست که از اهل سنت اند (خائف بود از این سوطی که واقع شد میان او و رفیع الدین) لکن به جهت کثرت مجادله و مباحثه عیب رسول ابی القاسم شرط مذکور را بخواهت راضی شد و بعد از قرار شرط مذکور بادی فاصله وارد شد خوانی که ظاهر بود از حساسیت در خلالت و نجابت و هوی بود از حوالی که از سفر می‌زد و داخل شد در مسجد و طوافی کرد در مسجد و بعد از طواف مد به نزد بساط رفیع الدین از حایر حجاب در کمال اضطراب و سرعت و بعد از سلام به آن جوان سوال کرد و عمر حیرت جو امری را که مقرر شد میان او و ابی القاسم و مبالغه بسیار نمود در اظهار عقیده خود و از آن حوال و قسم موکد خورد و او را قسم داد که عقیده خود را ظاهر نماید و همانا بجوی که در واقع دارد آن حوال مذکور بادی بوقت بین دو بیت

اگر کسی بگوید فضیله منقصه

مقاله کند هذا الشیخ احدى من العاص

ستی اقل مولای افضل می‌نهد

المنع کسر ال التمیص میرری بخنده

و چو آن جوان از خواندن این دو بیت فارغ شد و ابر القاسم و رفیع الدیر و وحید بود در آن عصر. و بلافاصله او هم استیضه که پیش می‌آمد از حال آن جوان که از نظر ایشان عجیب شد و اثری از او ظاهر شد و رفیع الدین چو مشاهده نمود این امر غم‌ناک و عجیب ثم که نمود مذهب باطل خود را و اعتقاد کرد مذهب حق انجمنی و

صاحب ریاض پس از معاینه این قصه از کتاب مذکور هر مود که ظاهر آن جوان را حصر با قائم (عج) بود و هم یقین کلام است آنچه خواهیم گفت در باب بیستم و اما دو بیت مذکور پس بحیر و ریاضی در کتب علماء موجود است به این نحو

يَقُولُونَ مِمَّنْ نُفُصِّلُ عَلَيْهِمْ	فَلَسْتَ لِقَوْلِ الْبُتْرِ اَعْلَىٰ مِنَ السَّحَابِ
ذَا نَسَا مَقَدُّتِ الْاِنْسَامِ عَلَيْهِمْ	اَكُنَّ بِاَلَدِي فَتَقْتَهُ مُتَقَبِّهِ
اَلَسْمَ تَرَاهُ الْتَيْفَ يَسْرِي بِخَلِّهِ	مَعَالَهُ هَذَا التَّيْفُ اَعْلَىٰ مِنَ الْعَصَا

و در ریاضی هر موده که آن دو بیت ماده بین ایجاب است یعنی مسی آن از آن حکایت شد
نموده

حکایت سیزدهم - قصه عافیت یافتن جناب شیخ خرّ عاملی است از مرض خود به برگ آن حضرت سلام الله علیه

محدث جلیل شیخ خرّ عاملی در ثبات الهداة فرموده که من در زمان کودکی که ده سال ناخوش به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که غل و انقار من جمع شد و گر نه می‌کردند و مهربانان برای عزانای و یقین کردند که من خواهم مرد در آن سبب پس دیدم یسعیر و دوازده امام و اصولیّه علیهم و من ثم میاں جواب و بیداری نمودم پس سلام کردم بر ایشان و یک یک مصافحه نمودم و میان من و حصر با حلاق (عج) سخن گفتی که در حافظم رساند چو دیکه آن حصار در حق من دعا کرد پس سلام کردم به حصر با صاحب (عج) و با آن حصار

۶ - جمله این اشعار که در حدیث قبل از این مضمون - چنین است این می‌گوید فصل طری بر آن در بیان کر و بی من شوقم گشت غمی طلا از سنگریزه بهتر است هرگاه تمام بر آن خطی بهم در واقع قصه او در بیان دانه ام ۶ یعنی این که گویند شصت بهتر از عصب است از آرش بری شصت می‌کند؟

مصافحه که هم و گریسم و گفتم ای مولای من می ترسم که بهیم در این مرض و مفصل
حق. ا. از علم و عمل به دست میاورم پس در مود در مود بر که تو خواهی مرد در این
مرض بلکه خداوند ببارک و تعالی نور رسد می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی نگاه
فداحی به دست من داد که در دست عیار کس بوده پس شامیدم از آن و در حال عافیت یافتم
مرض بالکفیه از من این شد و بسبب و اهل و افریم بخت گردید و ایشان را خبر نکردم به
نیجه دیده بودم مگر بعد از چند روز

حکایت چهاردهم - قصه ملاقات مقدس ردیابی است آن حضرت ر

سید محبت حمیدی سید محمد الله در انوار ائمه علیه السلام موده که خیر داد مرا و اونی مشیخ من
مرحوم و عملی که از برای مولای ردیابی علیه السلام نتمدی بود از اهل بقرش که نام او میر علام بود و
در نهایت فضل و ورع بود و او فعلی که در حجرات ای به در مدرسه ای که محیط مسجد به
قبه سرشته پس اتفاق افتاد که من از معالجه خود فایز شدم و بسیاری از شب گذشته بود پس
بیرون قدم از حجره و نظر می کردم در اطراف حضرت سرشته. آن شب بخت تاریک بود
پس مردی ردیدم که و به حضرت شریعه کرده می ایستاد پس گفتم شاید این دود است مده که
یلرود چیری او فدیها پس از منزل خود به پر قدم و رسم به ردیگی او او مرا نمی دند
پس خانه بردیگی در حرم مطهر ایستاد پس دیدم فعلی را که افتاد و بار شد برای او و در
دوم و سوم به همی بر نیب و صرف شد در هر شریعت پس سلام کرد و از جاسد قیر مطهر
دست سلام به او پس سلام و او را که سخن می گفت با امام علیه السلام در مسئله ای غمیه
انگاه بیرون شد از بلد و مراحه سده به سوی مسجد کوفه پس بر از عمر او رسم و او
مرامی دید پس چون رسید به محراب مسجدی که امیر المؤمنین علیه السلام در آن مسجد است شهید
سده برد سپیدم او را که سخن می گوید با بعضی دیگر در همان مسئله پس برگشت و من از
عیبت او برگشتم و او مرا نمی دید

پس چون رسید به دروازه و لایب صبح روشن سده بود پس خویش این را ظاهر کردم و
گفتم با مولای من بودم تا او را در آن حجره پس مرا گاه کسی که شخصی او را می برد که در فتنه
شریعت او سخن می گفتی و شخص دوم می گفت که نا او سخن می گفتی در کوفه پس عهدا
گرفتار من که خیر بدهم به سر او تا آنکه و تاب کند پس به من فرمودی فرمود من مشبه
می شود بر من بعضی از مسائل پس بسا هست بیرون می روم در شب مرد فیر امیر المؤمنین

عمی علیه السلام و در آن مسئله با احباب ترحم می نمود و جواب می شوم و در این مسأله حواله فرموده به سوی صاحب الامر علیه السلام و فرمود که هر چند مهدی امشب در مسجد کوفه است پس برو به ندای او و این مسئله را و سوال کس این شخص مهدی علیه السلام بود

حکایت پانزدهم - قصه مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی است

و آن چنان است که در شرح من لا یحضره الفقیه در ضمن حواله موکل من عمیر راه به صحیفه گامه سجاده ذکر نموده که من در اوائل انواع طایفه یوادم مرصعات خداوندی و ساعی یوادم در قطب رضای او و مراد ذکر جنابش فراری نبودن آنکه دیدم در عین میداری و جواب که صاحب الامر علیه السلام علیه ایستاده در مسجد جامع همدان که در اصفهان است و یک به در طایفه که الان در آن من است پس سلام کردم بر او احباب و قصه کردم که یاری مبارک من جویم پس گذاشت و گرفت من پس رسیدم مسجد مبارک کس و رسیدم از احباب مسائلی که مشکل شده بود بر من یکی از آنها این بود که من و سوسه با هم در نماز خود می گفتم که بعد از سب نه نحوی که از من خواسته اند و من مشغور بودم به قصه ر میسر بود برای من مبارک شب و سوال کردم از شیخ خود صبیح بهائی رحمه الله از حکم و پس گفت به عی و در یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصه مبارک و من حین می گفتم پس سوال کردم از حضرت حجه علیه السلام که مر مبارک شکم؟ فرمود یک و به حایو و مبارک مبارک مصنوعی که می کردی و غیر آنها مسائل که در خاطر من ماند، نگاه گفتم ای مولای من میسر نمی شود برای من نه برسم به حدی چنان بود هر وقتی پس عفت کن به من کتابی که هجده عمل کنم بر آن پس فرمود که من عفت کردم به جهت کتابی به مولای محمد باج و من در خود او را می شناسم پس فرمود برو و بگیر آن کتاب را از او پس برو و قسم از در مسجدی که مقدم روی با احباب بود به سمت دار بطیخ که محله ای است از اصفهان پس چو رسیدم به آن شخص و من دیدم گفتم به صاحب الامر علیه السلام فرموده در؟ گفتم ای پسر بیرون فرود از بغل خود کتاب بده ای چون باز کردم آن ظاهر شد برای من که آن کتاب دهم است پس رسیدم آن و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از ندای او و آنچه شده به سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام که بدار رسیدم و آن کتاب من بود پس شروع کردم در مصرع و گریه و ماله به جهت آن کتاب و طایفه فجر پس چو فارغ شدم از نماز و تحقیق و در دلم چنین افتاده بود که مولای محمد

محمد شایخ بهائی است و نامش حضرت او را به حاج به حسب اسباب او است در میان همکاران.
 پس چون به رسم به مدرسی او که در جواب مسجده جامع بود دیدم او که مشغول است به معاینه
 صحیفه کافیه و خواننده سید صالح امیر دو الفهار گنایگانی بود پس ساعتی ششصد فارغ
 شد از کار و ظاهر آن بود که کلام بسیار در دست صحیفه بود لکن به جهت عصبی که بر من
 منوایی بود فهمیدم سخن او و سخن یسان را و مرگ ری می کردم. پس قسم برد شیخ و
 جواب خود را به او گفتم و گریه می کردم به جهت موت کتاب پر شیخ گفتم. بشارت با و
 به علوم الهیه و معارف یغیه و تمام آنچه همیشه می خوانس و بسر صحبت من به شیخ
 دادم بود و او مایل بود به آن پر و بیست سالش شد و بیرون قسم ماگر به و حکمت نکند در
 دلم افتاد که بروم به انجمنی که در جواب به آنجا رستم

پس خود رسیدم به محله دار یضیح دیدم مرگ صالحی را که اسمش محمد حسن بود و ملای
 به حاج پس چون رسیدم به او سلام کردم بر او گفتم به فلان کتب و عهده در برد من است هر
 طبقه ای که می گیرد از علمین هر کس که سر و حد و لغت و عمل می کسی به آن بی و نظر کن به
 این کتب و هر چه که محتاجی به آن پس یا او رفتم در کتابخانه او پس از آن کتابی که به
 من داد کتابی بود که در جواب دیده بودم به شروع کردم در گریه و ماله و گفتم مر گفتم
 می کنند و بر خاطر ندارم که جواب را بر او گفتم به و عدم در برد شیخ و شروع کردم در
 معاینه به مسجده او که حد پدر او نوشته بود از نسخه شهید و شهید بن نسخه خود نوشته بود
 او نسخه عمید الرضا و این مسکوت و معاینه کرده بود به نسخه ای که در برد و واسطه به به
 یکی واسطه و نسخه ای که حضرت صاحب الامر علیه السلام به من عطا فرمود از خط شهید نوشته
 شده بود و نهانید مواضع بسیار از نسخه عینی در نسخه ها که در حاشیه آن نوشته شده
 بود و بعد از آنکه فارغ شدم از معاینه شروع کردم در برد من به به یک عهده
 حضرت حجت علیه السلام که دیدم صحیفه کافیه در بلاد فارس اوقات طالع غر حصار و معینه
 اصفهان را بر که برای کسر مردم صحیفه های متعدده است و کثیر ایشان صحیفه و اهل ذمه
 شدند و بسیاری از ایشان مساجد الدعوه و این آثار معجزه ای است از حضرت
 صاحب الامر علیه السلام و آنچه خداوند عطا فرمود به من به سبب صحیفه اخصای آن را نمی توانم
 نگویم.

مؤلف گوید که علامه مجلسی رحمته الله در بخار صبر در حازه مختصری از والد خود از بی
 صحیفه کافیه کسر فرموده و در آنجا گفته که مر و این می کنم صحیفه کافیه را که معنی است

وفس پس خوابیدم در زیر درختی و خواب من طول کشید و حاج از من گذشتن و بسیار از من دور شدند چون بیدار شدم دانستم از وقت که خوابم طول کشیده و بلکه حاج از من دور شدند و من دانستم که به کدام طرف متوجه شوم، پس به سمتی متوجه شدم و به آوار رسیدم صدای می کردم به باصالح و قصد می کردم به بن صاحب الامر علیه السلام چنانچه این طاووس ذکر کرده در کتاب امان در بیان آنچه گفته می شود دو وقت گم شدی راه پس در این حال که فریاد می کردم سواری دیدم که بر ناقه ای است در ری عربهای بدوی، چون مر دیدم فرمود به من که تو منقطع شدی از حاج؟ گفتم: آری، فرمود: سوار شو در عقب من که تو را برسانم بدان جماعت، پس در عقب او سوار شدم و ساعتی نگذشت که رسیدم به قافله، چون نزدیک شدیم مر فرود آورد و فرمود برو از پی کنر خود پس گفتم به او که شش مرا آویز کرده است پس از زیر شش خود مشکلی پیروز آورد که در آن آب بود و مرا از آب سیراب نمود، قسم به خداوند که زنده بمانم و گویا بر من بود که شامیده بودم، آنگاه دقتم نهادن شدم در حاج و ملتفت شدم به او پس او را دیدم و با یقه یو دم او را در حاج پیش از آن و به بعد از آن تا آنکه مر حجت کردم.

حکایت هجدهم - قصه استعانة مرد مسی به آن حضرت علیه السلام و رسیدن آن حضرت به ریاد او

بعد از مر عالم حسین و خیرین مجمع فضائل و فواصل، شیخ علی رمی و او عالم مکی را هدایت بود که حاوی بود آنو علی از علوم و بصیرت و خبرت و از بلاغه حاتم المصطفی الشیخ مرتضی علیه السلام و سید سید اسد اعظم علیه السلام بود و چون اهل بیار لا و مواسی بعد سبکایب گردید از دانش عالم جامع باهد الحکمی آن مر حوم ری به آنجا فرستادند، در سفر و حضر سالها مضاجعت کردم و او در فصل و حبس و فقر مانند او کسر دیدم، بعد از آنکه وفات او ریاد حضرت ابی عبد الله علیه السلام مراحتت کرده بودم و از راه با هرات به سمت نجف اشرف می رفتم پس در کشتی کوچکی که بین کر بلا و طویرج بود نشستم و اهل آن کسری همه از اهل حله بودند و از طویرج راه حله و نجف حله می شود پس از جماعت دیدم که مسعودی بهو و لقب و مراح شدید هر یک به یک یال بود و در عمل سبک داخل بهو و آثار سبکیه و وقار او ظاهر به حده می کرده و مخرج و جماعت بر مذهب او قدح می کردند و عیب می گرفتند تا این حال دو ماکل و مشرب شریک بودند بسیار معجب شدم و مجال

سوال بود که رسیدیم به حاضی که به جهت کمی آب ما از کسی بیرون کردند. در کنار مهر او می‌رفتم پس اتفاق افتاد که با شخص مجتهد شدم پس از او پرسیدم سبب مجانب او را طریقه رفتاری خود و حدیث آنها در مذهب او گفت. ایشان خود نشان داد از اهل سوادند و من از ایشان بودم و به ترک خصوص حجب صاحب‌الزمان (عج) شیعه شدم.

پس از کیفیت موصوفاً کردم. گفته اسم من باخوب و شعاع فروخت. و من در کنار جسر حبه بود پس در سالو به جهت حر رفت. و من بیرون به قسم از حبه به اضراف و بر حی در برد یادیه سال از عراق پس چند مری دور سدم تا آنچه حواسم خریدم و با جماعتی اهل حله برگشتم در بعضی از منازل خود غرود مدیم جوابه بم چون سدم کسی را مدیم همه حبه بودند در راه در صحن ای می‌ت و علفی بود که درندگان بسیار داشت و در نزدیکی از معمور ای نبود مگر یک از فراخی بسیار پس برخاستم و مار کردم و در عقب آنها رفتم پس راه برگم کردم و محیر ماندم و از مباح و غطش روز حائف بودم پس استغاثه کردم به حنفاء و شایخ؛ ایشان اشعیر کردم در راه حدیث و تصنیع نمودم و برخی ظاهر سدم پس در نفس خود گفتم من از مادر می‌شنیدم که او می‌گفت ما اقامت بقعه ایست که کیه اثر ابوحنبل است گمشدگان را به او می‌دادند در ماندگان را به فرستاد می‌رساند و ضعیفان تقاضا می‌شد پس با خداوند معاهده کردم که من به او استغاثه می‌خایم اگر مرا بحال داد به دین مادر در هم پس او را برگردم و استغاثه نمودم پس ناگاه کسی را دیدم که با من آمد می‌رود و بر سرش عمامه سبزی است که رنگش مانند پس بود و اشاره کرد به عقبهای من که در کنار مهر رویده بود. ناگاه راه را به من نشان داد و امر فرمود که به دین مادر در آیم. و کتانی فرمود که من (یعنی مؤلف کتاب) فراموش کردم و فرمود به رودی می‌رسی به قریه ای که اهل آن همه شیعه اند گفتم یا سیدی یا سیدی نام من صحنه است یا بر چه به؟ فرمود نه روی که هرگز در اطراف بلاد به من استغاثه نمودید دیدن ایشان اجاب دهم این حاصل کلام آن جناب بود که در خاطر ماند پس از نظرم عائب شد.

پس اندکی رفتیم که به آن هریه رسیدم و مسافت ناانچه بسیار بود و با جماعتی را در بعد به آنجا رسید پس چون به حله سدم رفتم بر د عقبهای گامی سید مهدی خردیسی ساکن حله (فلسفه) را نظر کردم و معالجه دین از او امر حسم و از او سوال کردم عمتی که وسیع بود برای من که باز دیگر آن جناب ملاقات نمودم پس فرمود چهار شب جمعه

ریار به کن حصر با بی عبدالله علیه السلام پس مسعود شادم و از حله نری یار شد شب جمعه ۴
 امی می رهم در نکه یکر باقی ماند روز پنجشنبه بود که از حله قسم به گر بلا چو نه دروازه
 شهر سیدم دیدم عزال دیوار به بهاب سحری روا دین مطالعه مذکوره می کنند و من به
 مذکوره داشتم و به قیامت آید و به حیر ماندم و خلق هر جم یکدیگر بودند در دروازه پس
 چند دفعه خواستم که خود را معتمدی کرده از ایشان بگذرم عیسر سید درین حال صاحب
 خود حصر با صاحب علیه السلام دیدم که دو هیار طلاف عجم عمامه سفیدی بر سر نازد و
 داخل پناه است چو بر آن حساب را دیدم استعانه کردم پس بیرون شد و دست مرا گرفت و
 داخل دروازه نمود و کسی مر ندید چو داخل شدم دیگر آن جناب را ندیدم و محتسب باقی
 ماندم.

حکایت نورد هم - قصه علامه بحر العلوم علیه السلام در مکه و ملاقات نو آن حصر در

هم کرد جناب عالم جلیل خود ملازم العبد بن سمناسی ز نظر علامه بحر العلوم در
 یام محاورت مکه معظمه گفت که آن جناب در مکه در بند عربت بود و مضطرب از اهل و
 خویشان موی القصب بود در بدر عطا و اعطائی بدنسب به کثرت مصارف و ریاضت
 محاراج پس اتفاق افتاد روزی که چیزی ندانم پس جگر بکی حال را خدمت سید عرض
 کردم که محاراج ریاضت چیزی در دست نیست پس چیزی فرمود و عادت سید بر این بود که
 صبح صافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و در اعطائی که مخصوص به خود بود می رفت
 پس ما عیالانی مری او می بردیم علیه السلام می کشید رگه عروص می شد و در اطاو دیگر می بست
 و علامه در هر مذهبی جمع می شدند پس برای هر صنف به علم یق مدبش در من می گفت
 پس در بارور که شکایه از تنگدستی در در گذشته کرده بودم چو از صواب سرگشت
 حسب العاده هیال خاصه کردم که نگاه کسی در گاه سید به سبب مضطرب باشد و
 نه می گفت عیال را بگیر و از اینجا بیرون ببر خود به شناس بر حساب و رعب نزدیک در و در
 ابار کرد پس شخص جیبی به هیئت عرار راحل شد و مشرب در اطاق سید و سید در
 بهایت دست و میکت و ادب شد در مشرب به من اشاره کرد که قیاب را بر دیک ببرم پس
 مدعی بستند و با یکه دیگر سخن می گفتند گاه بر حساب پس سید به شناس بر حساب و
 در خانه را بار کرده دیش بسعد و او اخیر ناچه ای که در در خانه خود پاینده بود سوار کرد
 و او رفت و سید رنگ معبر سید بازگشت و بر من به علیه السلام گفت من خواله ای
 است بر مرد صراحتی که در کوه صفاسا بروم و بگیرم از او بچه مر او حواله شده.

پس آن بزرگوار را گرم و بردم، آن بر دهمامم ۵ چو بر داب را گرفت و نظو نمود در آن رسید و گفت برو و چند جمال بیاور پس رفتم و چهار جمال بردم، پس به غدیری که آن چهار مهر هفت داشتند و یال فرانسه آورد و ایشان بد داشتند و یال فرانسه پنج قران عجمی است و چیزی یاد، پس ب جمالها آن را بآنها ۱۰ نه مراد بردم پس و روزی رفتم بردن صراف که در حال او مستصر شوم و اینکه پس بحواله «کی بوده به صراف» دیدم و زندگانی پس از کسی که در محب بود بر سیدم از حال صراف گفت ما در اینجا هرگز صراف ندیده بودیم و در اینجا فالان می‌شنید پس دانستم که این از اسرار ملک علام بود و خبر داد مرا به پس حکایت، فقیه میوه و عالم و حیه صاحب تصانیف، اعد و غنائف فائمه شیخ محمد حلی کاطعی باکی نجف اشرف از بعضی نقاب از شخص مذکور

حکایت بیستم - قصه بحر العلوم در سرداب مظهر

خبر داد مرا سید مهد و عالم محقق محمد بهرر سید علی سبط جناب بحر العلوم داماد که مقام مصنف بر حال فاضل در شرح نافع و چند چند از صغر متقی و ثقة کی سید مرصی که خواهر آن سید داشت و صاحب بود در سفر و حضر و مواظب خدمات داخلی و خارج او، گفته آن جناب مردم در سفر رنار سامه و وی را حیره ای بود که نهاد در آنجا می‌خواست و می‌خواست به آن حیره و می‌خواست مواظب دانستم در خدمات او و در سید و در شبه مردم جمع می‌شدند در مرد آ خر حوم نا بکه یاسی از سید می‌گفت پس در شبی اتفاق افتاد که حسب عادت خود دست و مردم دو برد او جمع شدند پس او را دیدم که گویا کراهت دارد اجتماع و دوست دارد خلوت شود و هر کس شخصی می‌گوید که در آن اشاره ای است به تعجیل گردش او در رفتن از آن پس مردم معرو شدند و جر می‌کردن نانی نهاد و مردم بر هر مود که ببر و روز پس به حیره خود فتم و تفکر می‌کردم در حالت سید در این شب و خواب از چشمم کنار کرد پس زمانی صبر کردم آن گاه میر و معلم محقق که از حال سید تقاضی کرد پس دیدم در حیره سید، پس از شکاف در نگاه کردم دیدم چرخ به حال خود رو س و کسی در حیره نیست پس داخل حیره شدم و از صغ آب دانستم که همیشه خوابیده پس ب یای برهنه خود را پنهان دانستم و در طلب سید بر مردم پس داخل شدم در صحن سر بفت دیدم در های قبه عسکریین (عج) بسته پس در اطراف خارج حرم نه‌حصر که دم آخری را می‌فهم پس داخل شدم در صحن سرداب و دیدم در های

او مار است. پس از ده جبهه های آر پائین رستم آهسته به پهلوئی که هیچ کسی و حرکتی ظاهر بر ای من بود، پس همه را می شنیدم از ضعه سم دای که گویند کسی با دیگری سخن می گوید و سم کلام را معیر نمی دادم تا آنکه سه یا چهار پنه مانده و من در بهایب آهستگی می رفتم که ناگاه و از سید در همان مکان بد شد که ای سید مر تضی، چه می کنی و چرا از خانه بیرو، آمدی؟ پس باقی ماندم در جای خود معیر و ساکن چون جنوب حبسک من عزم کردم به خروج پیش از جواسه باز به خود گفتم چگونه حالت یوسیده خواهد ماند بر کسی که تو را صاحب از غیر طریق حواسر پس جوابی با معذرت و پشیمانی دادم و در حالا عذر خواهی از پله های پائین رفتم به آنجا که صعه مشاهده می نمودم پس سید ایدم که بعد مو جبهه بساده اثری از کس دیگر نیست پس دانستم که او سخن می گفت با عائب از اعیان (صوبه) الله علیه.

حکایت بیست و یکم - در تأکید آن حضرت در خدمتگزاری پدر پیر

جواب عالم عامل و حاصل کامل قدوه الصبره آق سید محمد موسوی جدی مدعی معروف به هندی که از اتقاء علماء و ائمه جماعت حرم امیرالمؤمنین (ع) استعفی کرده از جواب عالم ثقه شیخ باقر بن شیخ هندی کاشفی عجاز. عجب سرف از شخص صادق که دلاک بود و او را پدر پیری بود که عصیر یعنی کرد در خدمتگری او حتی آنکه خود برای او آب در مشراح حاضر می کرد و می رساند منتظر او که بیرون آید و به مکانش برساند و همیشه مو طلب خدمت او بود مگر در شب چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت از گاه ترک نمود رفت به مسجد پس پرسیدم از او سبب ترک کردن او گفت به مسجد پس گفت چهل شب چهارشنبه به اینجا رفتم چون شب چهارشنبه حیرتی سه میسر نشد و من رفتن مگر نزدیک معرفت پس نهاد فتم و شب شد و من می رفتم و آنکه ثبت راه باقی ماند و شبیه ماهتابی بود پس شخص اعرابی ایدم که بر سبی سوار است و او به من کوده پس در من خود گفتم رود است که بن من برهه کند چون به مر رسید به بیاض عمر با جدوی با من سخن گفت و از معصه من پرسید، گفتم مسجد سهله فرمود با من چیزی هست از خود دنی؟ گفتم نه. فرمود دست خود را داخل تر جیب خود داخل کردم در آن معدوی کشمش یافتیم که مکرر فرموده صدی، پس دست در جیب خود داخل کردم در آن حیم ماند، گاه به مر فرمود برای طفل خود خریدم و فراموش کردم که بدهم پس در حیم ماند، گاه به مر فرمود

اوصیک بالهودة. اوصیک بالعود سه م بیه (و عود به سان عرب بدری پدر پسر می گویند)، وصیت می نمود به پدر پسر تو. این گاه از نظرم عارف سه پس دانستم که او مهدی علیه السلام است و اینکه آن جناب، اوصی است به مقاربت من و پدرم حتی در شب چها؛ شبیه پس دیگر برشم به مسجد (و بن حکم است بر یکی از خدمه معروفین نجف اشرف نیز برای من سخن گوید).

مؤلف (عباس) گوید که اینست و اخبار در جمعی به والدین و امر به حسنا و بیکری به ایشان بسیار است و سابقه دیدم که به دیگر چند حدیث در اینجا نیز آمده است.

[چند روایت در خدمت به پدر و مادر]

سخن کلمی روایت کرده از منصور بن حازم که گفت گفتم به حضرت صادق علیه السلام که کدام عمل افضل اعمال است؟ فرمود: به والدین و به بیکری به والدین و جهاد در راه خدا، جهاد اگر کسیه سوزی بده باشی رد خدا و زری خویش، اگر خبری اجرت خدا باشد و اگر بیگانه بپوشد بیانی از گناهان خود باشد و رد که به دنیا آمده ای عرصه کردم پدر و مادری است که هم درگیر (یعنی بپوشد) می گویند اند. باید داد و گرفت در دوازده رهن امر به جهاد حضرت فرمود پس خدا بگیر تا پدر و مادر، قسم به رحمتی که حاکم در دست قدرت از دست که آنست ایشان به تو یک روز و شبی بهتر است از جهاد یک سال.

و نیز روایت کرده شیخ کلمی خبری که حاصلش اینست که کریانی ابراهیم شخصی بود نصرانی اسلام آورد و حج کرد و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد که پدر و مادر و اهل بسم نصرانی می باشند و مادر مرا بینا کند و مرا باستان می یاشم و از کاسه بهار غذا می خورم. حضرت فرمود: گوشه خود می خورند؟ گفتم: نه دستم به آن نمی گذارم. فرمود: باکی نیست. وقت حصه در معاش فرمود: آن به سبکی کردن به مادر. ردید گفت: چون نه گرفته ام حصه کردم. مادر مرا از آن بهره ای گذاشتیم. خدمت به او می خورایم و بس جامه را بر سرش می حشم و خدمت می کردم او را. مادر به

۶ ویم کلمی. این که در حضرت صادق علیه السلام نه فرمود بودی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدایان قدر می کرد. ۷ و روایت از عیسی بن عمار: جهاد و سناط حاکم حصه فرمود پس برده جهاد را خداوند

من گفت ای پسر حال من و منی که نو در دهر من بودی با من بر نحو فتار منی که نو پس
بعده شده از وقتی که ناحل دین حیث سلام شدی بن نحو با من نیکی می کنی؟ گفتم که مریدی
از اولاد پیغمبر ص مرا امر به این نمود مادرم گفت: این مرد پیغمبر است؟ گفتم پیغمبر
نیست لکن پسر پیغمبر است گفت: ای پسر که من، این پیغمبر است؟ ریوی من و صیتی که نه نو
گروه از و صینهای پیغمبر است. گفتم ای مادر بعد از پیغمبر تا پیغمبری نباشد او پسر
پیغمبر است مادرم گفت ای پسر حال من دین تو بهترین دینهاست هر چه کن از بر من
عرضه کردم بر او داخل در اسلام شد و تعلیم کردم او حائز پسر نماز طهر و عصر و مغرب
و عبا به جا آورد پس دردی او را عارض شد در آن شب دیگر باز گفتم ای پسر حال من
عاده کن مرا هر چه که بادم دادی پس اقرار کرد به آن و وعده کرد چون صبح شد
مسلمانان او را غسل دادند و مرا نماز گزاردم بر او و زویر گذاسم او را

و میر روایت کرده از عماد بن حیان که گفتم خبر دادم به حضرت صادق ع که اسماعیل
پسرم به مر نیکی می کند، حضرت فرمود: مو او دوست می داشتم کنو محکم ریاض شده
او همان رسول خدا ص جواهر رضاعی داشت، وقتی او دیرتی حضرت شد، چون نظر
حضرت بر او افتاد مسرور شد و ملحقه خود را که معنی آن چادر است بر او پهن کرد و او
را روی رسانید پس او کرد و با او سخن می فرمود و در هر روز می خدید پس مرا حاکم
و رفعت و برادر من مدد حضرت بن نحو فتاری که با جواهر من کرد با او نکرد هم من کرده
با رسول الله با جواهرش سلوکی فرمودید که با خودش به جای آوردند، آنکه او مرد است
(مراد آنکه او اوستی است از جواهرش به او معوض محبت و الثبات) فرمود و جهش آن بود که او
به والدین خود پیشتر نیکی می کرد

و از ابراهیم بن سعید روایت فرموده که گفت: گفتم به حضرت صادق ع که به واسطه
یادم پسر شده را صعب پیدا کرده و ما او بر می داریم هرگاه او ده حاجت کند فرمود اگر
بتوانی این کار را تو بکن یعنی تو او را در مرغی و بر دار در وقتی که حاجت دارد و به دست
خود لقمه بگیر بری او زیرا که آن سیری است از برای او در هر روزی از آنش چهارم

و شیخ صدوق روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود: هر که دوست دارد حق تعالی
جای کند بر او سکران مرغار پس باید جویشان خود صنه کند و به والدین خود نیکی

حاجد، پس هرگاه چنین کرد حق تعالی اسان کند بر او سكراب مرگ او و سداور پریشانی در دنیا هرگز

حکایت بیست و دوم - قصه تشرف شیخ حسین آل رحیم است به لقاء آن حضرت

شیخ عالم فاضل شیخ باقر مجاهد محل عالم عابد شیخ هادی کاظمی معروف به آل طالب نام کرد که مرد مرمی بود در محبت اشم و از خانواده معروف به آل رحیم که او و شیخ حسین رحیم می گفتند و نیز خبر دلاور عالم فاضل و عابد کامل مصباح الانبیاء سیح طه در آل حباب عالم جعفر و راهب عابد بی بدین شیخ حسین محبت که حال امام جماعت است در مسجد هندیه محبت اسراف و در نوافل صلاح و فصل صوم و حواصی و عوام که شیخ حسین مرپور مردی بود پاک طیب و فطرب و از مقدسین مستعین و سلالیه مومنین سینه و سوره که با ن خود با بیرون می مداف سینه اسن و احلاط و بر حلال در نهایت فقر و پریشانی بود و مالک قوت رور بود و غالب اوقات می رفت مرد اشرف پادیه نشین که در حوالی مسجد اشرف ساکنند به جهت تحصیل خوب هر چند که جو باشد و باین مرض و فقر دلس مزبل سدی رس از اهل محبت و هر چند او خود سبکداری می کرد به جهت فقر و کسانی که او را اجابت می کردند و از این جهت نیز در هم و شم سیدی بود و چون مرض و فقر و مایوسی از ترویج و در کار را بر دو محبت ساختن عوم کرد بر کرد آنچه معروف است در میان اهل محبت که هر که را هر سحنی روی دهد چهل سب چهار شبیه مواضبت کند رفتن به مسجد گو که را که لامحاله حضرت حجت عین الله فرجه رایه بخوری که شناسد ملاقات خواهد نمود و مقصدش به او خواهد رسید

مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت که من چهل شب چهار شبیه بر این عمل مواظب کردم. چون شب چهار شبیه آخر شد و آن شب ناخوابی بود از شهنی رستان و باد سدی می وزید که با آب بود اندکی باران و من سسه و دم در دهه ای که در حجر در مسجد است و آن دهه شرفیه معابد در او است که واقع است در طرف چپ کسی که داخل مسجد می شود و متمکن از دخول در مسجد نبودم به جهت خوس که از سینه می آمد و چیزی نداشتم که احلاط سینه را در با جمع کنم و انداختن آن هم در مسجد روا نبود و چیزی هم نداشتم که مرا از من دفع کند دلم سنگ و غم و اندوهم باد سدی و دبا در چشمم باز یک شد و فکر می کردم که سبها تمام شد و این شب آخر است به کسی دیدم و نه چیزی برآیم

ظاهر شد و بن همه مشفق و راجع عظم بردم و در رحمت و خوف بر دوش کشیدم که در
 چهل شب از حبس می ییم به مسجد کوفه و در آنجا حال خرابی بر پیم نتیجه بد شد و من در
 این کار خود متذکر مردم و دو مسجد جدی بود آتش روشن کرده بودم به جهت گرم کردن
 قهوه که در حبس خود آورده بودم و به خوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه
 شخصی از سمت در آور مسجد متوجه من شد چون او دور او را دیدم مکرر سیدم و با خود
 گفتم که این امرایی است از اهالی اطراف مسجد آمده در دم که قهوه بخورد و من امشب بی
 قهوه می ناسم و در این سبب ناراحتی هم در غم مناد خواهد شد در این فکر بودم که او به من
 رسیده و سلام کرده و من و نام هر مرد و در مقابل من بایست حجتی کردم و دانستم که نام مرا
 گمان کردم که او از بهائی است که در اطراف مسجد آمد و من گاهی بر اینسان وارد می شدم پس
 پرسیدم که او که از کدام طایفه عرب است گفت که از بعضی ایشانم، پس اسم هر یک از
 ضمیه عرب که در اطراف مسجد آمد بردم گفتم که از آنها میسم پس مرا به عصب آورد و
 روی من را به اسبهر گفتم. روی من از طرف بطرف ای و این بعضی است بر معنی پس از سخن
 من بیسم کرد و گفت بر تو خرجی نیست من از هر کجا باشم تو چه معترک شده که به سجده
 ملای؟ گفتم به تو هم بعضی ندارد سوال کرد از این امور، گفتم چه ضرر دارد که مرا حیر دهی؟
 پس از حسن خلایق و شیرینی من او معجب شدم و قسم به او مایل شد و چنان شد که
 هر چه سخن می گفتم محبوس به او ریاضت می شد، پس برای او آواز کشیدم و به او
 دادم. گفت تو آن را بکن من نمی کشم، پس برای او در محال قهوه ریختم و به او دادم،
 گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه به من داد و گفت مرا آن را بخور پس گفتم و آن را خودم
 و منتظ بشدم که تمام آن را بخورد و تا فانا محبت به او ریاضت می شد. پس گفتم ای برادر
 امشب تو احوال بد برای من فرستاده که مونس من باشی آیا نمی بینی بد من که برویم بشییم
 در مغیره حیات میسم؟ گفتم می بینم با تو، حال حیر خود من گفتم ای برادر، واقع و
 برای تو عمل می نمایم، من به عادت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با من حال
 چند سال است که از سینه ام خون می به علاجش من می دانم و عیال هم ندارم و دم مایل
 شده به روی من اهل محله خودم در حبس اشرف و جنوب در دستم چیزی نبود گرفتار بیم
 میسر نیست و مرا در ملائنه اهلای محل ملاعین معروف گردانده و گفتند به جهت خوانج
 خود متوجه سو به صاحب الرمال و جهن شب چهار شب متوجه شو در مسجد کوفه
 بنویسد که آن حساب را خواهی دید و حاجت را خواهد برآورد و این خبر شبهای

چهار شبه است و جیری ندیدم و این همه رحمت کشیدم در این سه شبه. این است سبب
رحمت آمدن به یحیی و این است خوانج من

پس گفت در حالتی که من عاقل بودم و منتک بودم. اما سینه نو پس عاقبت یافت، و اما
تا پس نه پس ۱۰ دی خواهی گرفت و اما قدر است پس به حال خود باقی است یا میبری و مر
منتک شدم به این بیال و منتک پس گفتم نمی رویم به سوی جناب مسلم؟ گفت بر غیر
پس بر خاسم و نه پیش روی من ایستاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت به من ما دو
ر کعبه نماز تحب مسجد بکنیم؟ گفتم می کنیم. پس ابنا در دیکر ساحه سنگی که در
میان مسجد است و من در پشت سرش ایستادم به فاصله پس تکبیره الاخره گفتم و
معلوم خود از آن فائحه شدم که ناگاه سیدم فرانت فائحه آور که هرگز شنیدم از حدی جبر
قرائتی پس از حسن قرائتش بر من خود گفتم شاید او صاحب الزمان ع باشد و سیدم
پاره ای کنما از او که دلالت بر این می کرد. و آن گاه نظر کردم به سوی او پس از حضور این
احتمال در من دو حالتی که آن جناب در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نمود به آن
حضور به نحوی که مانع شد هر از شخصی شخص شخص عشر و در این حال مشغول نماز
بود و هر می شنیدم قرائت جناب و دیدم می فریاد و از بیم حضور من نتوانستم نماز
فصل کنم. پس به هر نحو بود نماز تمام کردم و نور از منی بالا می رفت پس مشغول شدم به
گریه و زاری و عذر خواهی از سوه ادبی که در مسجد جناب رسیده بودم و گفتم. ای خدای
من و عده حماد شفا است مرا و عده دانی که بهم برویم به هر مسلم در بین سخن
گفتم بودم که نور متوجه قلب مسلم شد پس من چو مایه کردم و بانو. داجر در فقه مسلم
شد و در نصای فیه قرآن گرفت و پیوسته چنین بود و هر مشغول گریه و بده بودم تا آنکه حجر
نظالم شد و آن نور عتره ج کرد چون صبح شد ملتفت شدم به کلام جناب که نام سیدم
پس شفا یافت دیدم سیدم صحیح است او آمد سرافه نمی کنم. و عهده ای نکشد که اسباب
در و یح آن داجر هر هم آمد من حیث لا حسب و قدر هم به حال خود باقی است چنانچه
آن جناب ع بود و الحمد لله.

حکایت بیست و سوم - در متفرق کردن آن حضرت امت عربهای غنیه و از راه رواتر

خبر داد من مسافه سید الفقه و ساد العبد العالم الزمان جناب آقا سید مهدی هروی
ساکن در حله غرمود بیرون آمدم روز چهاردهم شعبان از حله به قصد ریارس جناب

ابی عبدالله الحسین علیه السلام در شب میخانه آمد پس چو رسیدیم به سطح هدیه و عبور کردیم به جانب عربی و رسیدیم واری که از حلقه اطراف بارفته بودند و آفری که از نجف اشرف و جوانی آن وارد شده بودند خمیخه محصوره در خانه های طایفه سی طرف از عسایر هدیه و راهی سب بوی پیشال به سوی کربلا بر روی که عشب و خمیره در راه فرو رفته بودند و راه مردد و از عبور و مرور قطع کرده بودند و نمی گذارند حدی از کربلا بیرون آید و نه کسی به اینجا تاحی شود مگر آنکه او بهشت و عازنه می کردند هر مرد پس من بردم ای فرود مردم و نماز ظهر و عصر را به حای آوردیم و ششسم منتظریم دم که جوب خواهد شد امر و نه و سماء هم برداش و بازار کم می مدیسی د این حال که شسته بودیم دیدیم بمبار واد از خانه های بیریه آمدند و مزاجه سلب به سمت کربلا پس به شخصی که من بود گفتم برو سوال کن که چه خبر است؟ پس بیرون رف و برگشت و به من گفت که عشبیره نمی طرف بیریه آمدند و اسفحه آریه و معبد شفته که رو را به کربلا برساند هر چند کاد بکشد به محتار به عشبیره

پس چو رسیدیم بی کلام و گفتم نه آن که باعن بودند این کلام اصلی بنا کرده بر که بی طرفه هستیم چیست که مقابله کند با عشبیره و گمان می کنم که بی کیدی اسمع از ایشان و جهت بیرون آمدن رو را در خانه خود در که بر ایشان سنگین شده مانند رو را در مرد پیشال چون بدید مهماندار بکشد پس در این حال بودم که بر برگشتم به سوی خانه های آنها پس معلوم شد که حقیقت حال همان شد که من گفتم پس رو را در دست بردند در خانه های در سایه خانه های سیست و سماء را هم اثر گرفته پس من به حالت یسای فنی صاحب گرفت و انکسار غفیمی بر یم حاصل شد پس مزاجه شدیم به سوی خدا و در کار و تعالی به دعا و توسل به پیغمبر و آل او اوصاف الله علیه و طیب کم دم از او اعانه رو را در از آن بلا که به آن ملا سدید پس دو ین حال بودیم دیدیم سواری را که می آید بر امیر بیکم می مانند هر که میم آن نه بدو بودم و در دست او بیریه از ای امیر و از سبیل هار بالا به واسطه ای دواست آن نه که بشتاد در نه خانه ای که من در اینجا بودم و آن خانه ای بود از موی که اطراف آن بالا نه بودند پس سلام کرد و ما خدا سلام را دادیم آن گاه هر مرد یا مولانا و اسم مرا سرد

فرستاد هر کس که سلام می‌فرستد مر تو و از کج محمد و صغر عباس و آل دو از صاحب‌الزمان عا کر عثمانیه اند و می‌گویند که هر چه رود بیاید ماظم ذکر دیم عبره از راه و ما مستظر داریم با عا کر خود در پشته سلیمانیه بر سر چاهه پس یه او گفتیم تو با ما هستی یا پشته سلیمانیه؟ گفت آری

پس ساعت را از بقل بیرون آوردیم دو ساعت و نیم تقریباً به‌رور مانده پس گفتم اسباب را حاضر کردند پس از عوف بلوی که مادر مرثی بودیم به‌من چسبید و گفت ای حواری من نفس خود و من و از راه حفظ میدارم اسباب آورد ما باشی با امر میی بود پس به او گفتم چهاره‌ای نیست از سوار شدن به جهت اذراک. یاد ما مخصوصه پس چون روان دیدم که ما سوار شده‌ایم پاشه و حواری عوف به حرکت کردند پس به راه افتادیم و آن سوار مذکور در جنوب بود مانند سپر بیسه و مادر پشت سر او می‌رفتیم با سلیمانیه پس سوار بر آنجا بالا رفت و ما میر او مناصب کردیم از گاه پائین رفت و ما خیمه بالای پشته پس نظر کردیم از آن سوار امری ندیدیم گویا به اسکان بالا رفت یا به زمین فرو افتاد و نه رئیس عسکری دیدیم و نه عسکری پس گفتم به کسانی که با من بودند این شکیه دارید که او صاحب‌الامر علیه السلام بوده؟ گفتند نه والله

و من در باب و فنی که از جناب او پیش روی ما می‌رفت تأمل یافتمی کردم در او که گویا فنی پیشتر از من او دیدم لکن به خاطر منیامد که کسی او را ندیدم پس چون از ما جدا شد مدتی شدم که او همان شخص بود که در حبه به من رسیده بود و مر خبر داده به واقعه سلیمانیه و ما صبر و عمیر و غیره انری ندیدیم از اسکان در سر پهای اشبار و ندیدیم احدی که از حنا ایشان سؤال کنیم چونکه عیار شدیدی دیدیم که رسیده بودند و در وسط بیابان پس وارد کر بلا شدیم و به سر عبا اسبیل ما مار می‌پرد پس دیدیم به دروازه شهر و عسکر را دیدیم در بالای قلعه ایستاده‌اند پس به ما گفتند که از کجا عیدید و چگونه رسیدید؟ از گاه نظر کردند به سوی ما پس گفتند سبحان الله! این صحرا پر سازه از و از پس عجب به کجا رسید؟ پس گفتم به ایسان، نیسیبه در بلد و امعاش خود را بگریزد و بکنه رفتیم و عده او را برای مکه پروردگاری همت که او را حفظ و خرامت کند و این مصمم کلام عبدالعزیز است که چون به نزدیک ملک حبشه رفت برای پس گرفت شران خود که عسکر او بودند

داخل حبه و خارج باریده از صدمه از نظر از اعراض سبعة مخصوص استعسری میدند و
سجده به خیر هر مودت جز به حله قسم دند شیعیان بعد از علام امامیه و سعاد سبعة جز
به دل اموات خود به نصف اشرف چیری نظر بد و از سایر احکام و آثار عاری و یری حتی از
میراد از اعداء الله و به سبب هدایت او همه از صفحه و ایراد میدند و این فصل است بر گز است
که بر حصای او است.

دوم کمالات بمسایه و صفات بسایه که در آن حساب بود از صبر و تقوی و ف و بحمل
مسبب عبادت و مسکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی و هر که در خانه خود از اهل
و اولاد و خدمتگر ران چیری از حوائج بدنی طبیعه مانند غذا در ماه و سام و مهره و جای و
غبار و وقت خود را عذر به آنکه و حکم و در و سبب عبادت و عیب و آه و گز است
خود مواظبت و مراقب شوند و هر چیری که در محفل نمی رساند بدست یابد که سب و نور
بر او نگردد به نور آنکه از اهل چیری سوار باشد اجابت دعوت می کرد و در ایستاد و
مهمانی ها حاضر می شد بکن به همراه کسبی بر می داشت و در گونه مجسم مشغول نماند
خود بود و در صحبت های محترم یسار می بود مگر آنکه مسند برسد خواب گوید
و بدست آن مرحوم از ماه رمضان چینی بود که نماز معر و با جماعت در مسجد می کرد
آن گاه نافله معر می معر آنکه در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت به
او می رسید می خواند و به خانه می می رفت و افطار می کرد و بر می گشت به مسجد نه همان نحو
نماز عشر می کرد و به خانه می آمد و مردم جمع می شدند و قاری حسن الصبیح با سخن
فر بر یابی از قرآن که معنی داشت به وعظ و رجز و تهدید و نحو بد می خواند به نحوی که
قلوب قسیده را و به بهشتی حاکم شده بر می کرد و گاه درنگ می به همس مسی
حطبه می از نهج البلاغه می خواند آن گاه سیمی غایت می کرد مصاب است عبدالله الحسین علیه
السلام یکی از صدق مسنون خواند از عیبه ماه مارک می شد و دیگر از منابع می کردند
ناز و خوراک سحر پس هر یک به منزل خود می رفت

و بالجمعه در مراقب و مواظبت اوقات و تمام به اهل و عس و قرآن تا آنکه در سر به
عادت ییری رسیده بود و حج می کرد و عصر خود و در سفر حج دهان و ایستاد آن
مرحوم بود و در مسجد غدیر و حلقه پایشان سماع کردیم و در هر حجت دو از هم
ربیع الاول سه و در و سبب پنج هر سح ماحده به سماع تقریباً داهی می رانیک گفت و در

محبت اشرف بر جمیع مردم عم کرم خود مدفو شد و بر غیر مرتبه عالیله خاکریزید و در حین وفاتش در حضور جمع کثیری از مؤلف و مخالف ظاهر شد از هوش ایمان و طهارت و مصائب و افعال و اسرار یقین آن مردم حرم معامی که همه معجزت شده و کرامت باجره که بر همه معلوم شد. سوم مصائب ائمه بیاری در همه و احوال و سوحه و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها کتابی است در ائمه بودن سبعة در قدس ناحیه که از کتب نسیه است طوبی له و خیر همه

فصل ششم

در ذکر شمه‌ای از تکالیف عباد بالنسبه

به امام عصر (علیه السلام)

و دایم ندگی و سرور هرمانند خدای تبارک که سر به بر هرمان و اطاعت آن جناب فرود آورده‌اند و خود در عید طاعت و یزد جو خوال حسنات و خود میار با او دانسته و آن شخص معظم را امام و واسطه رساندن فی حساب الهیه و نعم عمر مسافیه دیویه و آخر و به فرار داده و از آنها چندان جبر بیاد می‌سود

اول - مفهوم بود برای آن جناب در ایام عیبت و سبب این متعدد است یکم برای محجوب بودن آن جناب و بر سبب سبب به دامن و ضال و . و شش تنگنی دیدگان به نور جمالش در هیبت آن جناب امام رضا (علیه السلام) مروی است که در صحن جبری معجزه به آن جناب فرمود چه بسیار مومنه و چه بسیار مومنی که تمام و حیران و محرومه در وقت فقدان ماه معبر یعنی حضرت جعفر (علیه السلام) در دعای ندبه است که اگر آن است بر من که خلق و ابیسم و نو دیده مشغول و بشوم از نو آفرین و نه داری گرام است بر من که اضافه کند به نو بلا و من و بر سده هزار من به حاله ی و به شکری حاتم فدای و عیبی که از ماکارده داری حاتم فدای تو دور سده‌ای که از ما دور ی گم می حاتم فدای من که تو هر مساق و از بر و ستادی از من دور که تو را یاد آورند و ماله کسد گرام است بر من که من بر تو بگم و

حالی از مردی کشیده باشند تا آخر دعا که حرمه ای است از دود دل را که حامی از چهره
محبوبه آن خناب برسد.

و دیگر موعود آن ساهل عظیم الشان از ری و فنی و اجرای احکام و حقوق و حدود
و دیدن حق خود در دسب غیر خود.

از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرموده عبدالله بن طیبان که هیچ عیدی نیست برای
مسلمین نه فریاد و نه غم و نه مگر آنکه تازه می کنند خلافت بر فی آل محمد علیهم السلام حرمه را و آوری
بر رسید چنانچه فرمود که پیشانی می بیند حق خود در دسب غیر خود سال

و دیگر بیرون آمدن جمعی از دوستان داخنی دیر عیبه از کمین و انعکاس شکوک و شبهات
در قلوب عوام بلکه حواصی آنرا بیکه پیوسته دسب ربه از دین خدا و پیروی او و دین
رسمین از اظهار عدم خود عاجز و صادق شده و عده صادقین علیهم السلام که خواهد آمد و فنی که نگاه
داشتن مردم دین خود مشکل بر است از نگاه داشتن جمره ای از آتش در دسب

صبح نعمانی روایت کرده از عیبه دحیر قبل که گفت شنیدم حسین بن علی علیه السلام
می فرماید بخواهد شد آن امری که شما منتظر امید تا بیکه بیرونی جوید بعضی از شما از
بعضی و حبیب اندازد بعضی از شما در صورت بعضی و سادات دهد بعضی از شما به کمر
بعضی و من کند بعضی شما بعضی را پس گفتم به آن حساب که خیری نیست در آن زمان؟
پس حسین علیه السلام فرمود تمام حیر در آن زمان است، خروج می کند قائم ما و همه آنها دفع
می کند.

و سیر از حساب صادق علیه السلام حسی نقل کرده به همین مصحوب و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده به مالک بن صمره که ای مالک، چگونگی بود آن گاه
که شیعه اختلاف کنند چنین انگشتان خود را داخل نمود در یکدیگر پس گفتم یا
امیر المؤمنین در زمان خیری نیست؟ فرمود تمام حیر در آن وقت است و خروج می کند
قائم پس مردم می شود در او شهادت مرد که دروغ می گوید در حدیث و رسوای پس همه
می کشند آن گاه جمع می کند ایشان را بر یک امر

و سیر از حساب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر آینه رموده خواهید شد ی شیعه
آن محمد از عوده شدن سرمد در چشم به درسی که صاحب سرمد می داد که کی سرمد در
چشمش بسته می شود و می داند که چه وجه از چشم بیرون می آید و چیر است که صبح
می کند در بر حاده ای از امر ما و شام می کند و حال بیکه بیرون شده از آن و تمام هر که سر

بجاده ای از امرهای صلیح می‌گند و حال آنکه بیرون فته از آن

و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: والله هر چه شکسته خواهید شد سکسی
شیشه و به درمی که شیشه هر چه بر می‌گردد بر می‌گردد و الله هر چه شکسته
می‌شود شکسته شود و اگر چه شکسته بر می‌گردد چنانچه بوده، قسم به خدا که بیخنده
خواهید شد و قسم به خدا که جفا خواهید شد و قسم به خدا که امتحان خواهید میداند آنکه
مماند از صفا همگ اندکی و کف مبارک و خالی گردید

و بر این مضمون اخبار بسیار روایت کرده و سیح صدوق (رحمه الله) در کمال الدین
روایت کرده از ابراهیم علیه السلام که فرمود: گویا می‌بینم سعاد که گردن می‌کشد گردن
شتر و هر طلبید چراگاه و پس می‌پایید آن و ای گروه شیعه

و غیر از آن جناب روایت کرده که به عبدالرحمن بن ساهه فرمود که چگونگی حد اهدیه به
شما در آن زمان که بمائید بی امام هادی و بی ساهه؟ هر یک جوید عصی از شما از بعضی
پس در اینگاه استخوان کرده می‌شود و حد می‌شود و بیخنده می‌شود

و نیز روایت کرده از عبدالرحمن بن صبیح می‌گفت: من در مقفل بن عمر و ابوبصیر و اساد
بن یعقوب به خدمت هم لای خود امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم و آن حضرت را دیدیم که
بر روی حرکت نشسته بود و مسح حیرت در بر داشت که سینه‌هایش کوفته بود و شدت
اندوه و آله بود و ما بدرستی که فرزند عمرش مرده بود و گریه می‌کرد. ما صد حنجره سوخته نار
حر و محنت بر روی حق خود پس ظاهر و هم بد بود و اشک از دیده‌های خود بیسی جاری
بود و می‌گفت: ای سید من عیب تو خواند مرا برده است و استرحت مرا این گوناگونی و
سرور از دل من رفته است ای سید من عیب تو مصیبت مرا دادم گردانید و محض و مری

به من پنهانی گم داشت و بدیده مرا جاری کرد و ماله و فغان و حزن را از سینه من پیروز آورد و
بلاهای بر من متصل گردانید سدید گفت: چون حضرت را به آن حالت مشاهده کردم دیدم
عقبهای ما پر از کرد و آله و حیران شدیم و دل‌های ما از آن حزن مرده یک بود که پاره گردید
گمان کردیم که حضرت را هر دادند یا آنکه بانه عصمی از بلاهای دهم به او حاد شده
است پس عرض کردم که ای پسر من حزن حقا هر گم چشم دور گردان نگرداند، چه
خاندانی تو را گردانیده است و چه حالتی را داده است که چنین مایی گردی؟

پس حضرت از سینه حصه رگریه و سوزناک از دل عینا برکست و فرمود که من در
صبح بن در نظر در کتاب جعفر نمودم و کتابی است مسمی بر غم صبا و بلایا و در بعد

مذکور است بلاهایی که بر ما می رسد و در بعد غم گذشته و بنده هست تا نور قیامت و خدا تعالی غم مخصوص محمد ﷺ و الهه ﷺ آید از او گردانیده است، نگاه کریم و نعت و لادب حضرت صاحب الامر ﷺ و عیب آن حضرت با و طوبی عیب و درازی عمر او و ابتلائی مومنان در زمان غیبت و بسیار شمشیر سکه و شبهه در دین مردم از جهت طوبی عیب او و مرید شدن اکثر مردم در دیو خود و بیرون کردن پیمان اسلام. از گم شدن خود که حق تعالی در گردن پندگال قرار داده است. پس رفعت مراد است داده است و حرف بر من غالب شاه السید... (العبه)

و از برای این مقام همین تنیم شریف کافی است چه اگر حیر و شوق و بتلائی شیعه در ایام غیبت و بود شکوئی در قلوب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق علیه السلام پیش از وقوع آن و بیرون خواندن از چشمهای مبارکش پس موافق بتلائی به حادثه عظمه عرق شده در آن گردان بی کوانه بار بکه موج سر او از سر است به گریه و رازی و ناله و بی قراری و حزن و اندوه دانی و مصراع به سوزی حضرت باری عز و جل.

دوم - از کالیف بدگاه در ایام غیبت - انظار فرح آل محمد ﷺ در خراب و برف بود و طوبی در ایام غیبت و سبب ظاهر مهدی از محمد ﷺ و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین موسی بر جمیع ادیان، که خدای تعالی به حق کریم خود خبر داده و همه هر موده، بدکه بساربان آن به جمیع پیغمبران و امام داده که چنین رواری خواهد آمد که خبر خدای تعالی کسی را پریشان نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پرده سحر و حجاب نماند و بلا و صدمه از حق بر سال برده و چنانچه در زیارت مهدی از محمد ﷺ است: **اَللّٰهُمَّ عَلٰی الْقَوْدِی الْبَدِی وَعْدَانِیْ بِهِ الْاُمَمِ اَنْ یَّجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ وَ یُنْمِ بِهِ النُّعْثَ وَ یُعْلَیْ بِهِ الْاَرْضَ عَدْلًا وَ یُنْشَأَ وَ یُنْجِ بِهِ وَ یُعْذِّقُ السَّوْیَ**

اسلام بر مهدی یحسانی که وعده داده حقانیه به او جمیع امم را که جمع کند به وجود او کلمه هار یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود و گردد و دین او پراکندگیها او پر کند به او زمین را از عدل و داد و ایضا هر دین به سبب او و عده فرحی که به موافق داده است. و این فرح عظیم را در سه ضلع از هجرت و عده داده بودند چنانچه شیخ اوسدی عز هر بیج از این اسحاق سمعی روایت کرده و او از عمر و حسن جمعی که یکی از چهار نفر صاحب اسرار امیر المومنین ﷺ بود که گفت داخل مدین بر علی ﷺ آگاه که او را خبر داده بودند

در کوفه پس گفتم نه از جناب که بر تو باکی نیست، خبر این نیست که این حرامی است فرمود: به جناب خود قسم که من از شما معارف خواهم کرد آن گاه فرمود: بسم الله تعالی بلاست و این ده سه مرتبه فرمود پس گفتم: آیا پس از بلا رحمتی هست؟ پس مراجع جواب داد و بیهوش شد آنکه می گریه پس گفتم: یا امیر المؤمنین، به درسی که تو فرمودی [سؤال] هفتاد بلاست پس آیا بعد از بلا رخصه است؟ پس فرمود: آری، به درستی که بعد از بلا رخصه است و خداوند محو می کند آنچه را که می خواهد و ثابت می کند و درم از دست ام الکتاب و شیخ طوسی در کتاب غیب و کلبی در کافی و به کرده اند از ابی حمزه ثمالی که گفت: گفتم به ابی جعفر علیه السلام در سنی که علی علیه السلام بود که می فرمود: بسم الله تعالی و می فرمود بعد از بلا حاء است و به نحوی که گذشت هفتاد و سه رخصه دیدیم پس ابو جعفر علیه السلام فرمود که ای ثابت، به درستی که حدای تعالی فرموده بود و غیب این امر در سه هفتاد پس چون حسین علیه السلام کشته شد، دید شد غصب خداوند از اهل عین پس ناخیر انداخت آن اوقات صد و چهار پس ما شعر خبر دادیم پس سه خبر عار سر کردید و پرده سر کشید فرمودید: پس حدای تعالی ناخیر آمده است و پس از آن وقتی برای ما فراز داد در برد ما، و یحیی الله ما بشاء و یثبت و عدو ام الکتاب ابو حمزه گفت: من این خبر را عرض کردم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام پس فرمود: به درستی که چنین بود

و شیخ نعمانی در کتاب غیب و یاب کرده از حلاء بن سبیه از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود کسی که بعید از شما و منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در حقیقه ای باشد که از اب حنظل با قسم علیه السلام است

و نیز روایت نموده از ابو بصیر از از جناب که فرمود: روای با خبر ندهم شما را به چیزی که غول نمی کند خداوند همی از مدگان مگر به او؟ گفتیم: بوی پس فرمود: تنهاده من لا اله الا الله، و ان نعبد الله عیده و نرسله، و انما از به آنچه خداوند امر فرمود [و در سنی ما و بیاری از دشمنان ما (یعنی ائمه) مخصوصاً و انبیاء برای یشاق و روح و انبیاء و ارامی و انتظار کشیدیم ای هانم علیه السلام آن گاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است که خداوند نورد هر وقت که خواست. آن گاه فرمود هر کس که حوس دارد که بوده باشد از اصحاب هانم علیه السلام پس هر چه انتظار کشد و عمل کند بایع و محاسن حلالی در حالی که او انتظار دارد پس اگر بعید و هانم علیه السلام پس از و حراج کند همه برای او از اجر من کسی که آن جناب

د که نموده ناب پس کوسنی کید و انتظار کسیه عب شیب برای شعی عصانه مرحومه
و شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از آن جناب که فرمود: **اِنَّهُ اسب ورج و**
عقب و صلاح و انتظار داشت فرج آل محمد (ع)
و نیز از حضرت رضا (ع) روایت کرده که **سور حداد (ع) فرمود: افضل اعمال آنست من**
انتظار فرج اسب از حداد و عرج و حل.
و نیز روایت کرده از امیر المؤمنین (ع) که فرمود: **میظن امر ما بانه کسی اسب که در حوض**
حدود غوطه باشد در راه حداد و
و شیخ طوسی در احتجاج روایت کرده که یوفعی از حضرت صاحب الامر (ع) روایت
نموده است که حضرت محمد بن عثمان و در حر آن مرد که اسب که در بسیار کید برای تعجب فرج به
دوسری که فرج شما در آن است.
و شیخ طوسی (ع) در غیب از معصی روایت کرده که گفت: **ذکر نمودیم صاحب (ع) را و کسی**
که شد از اصحاب ما که انتظار او را می کشیده پس حضرت ابو عبد الله (ع) فرمود: به ما که چو:
فانتم (ع) خروج کند کسی بر سر قبر مومن می آید پس نه او می گوید که ای هلال، نه دوسری که
ظاهر شد صاحب تو پس اگر خواهی که معجو شوی پس معجو شو و گرمی خواهی که
افساب کسی در بعد از روزگار خود پس افساب داشته باش
و شیخ یزعی در محاسن از آن جناب روایت کرده که فرمود: **به مردی از اصحاب خود که**
هر که از شما بعد از دوسری اهل بیت و انتظار کشیدن فرج مثل کسی است که در خیمه
فانتم (ع) باشد و در روایت دیگر اینکه مثل کسی است که یا رسول خدا (ع) باشد و در
روایت دیگر مانند کسی است که بر پیش روی رسول خدا (ع) میهد گوید
و نیز از محمد بن فضال روایت کرده که گفته فرج از حضرت رضا (ع) سوال کردم.
حضرت فرمود: **که یا انتظار فرج از فرج نیست؟ خدای عز و جل فرمود: فانتظروا لی معکم**
من المنتظرین (ع) شما انتظار برید، نه دوسری که من شما را انتظار برید گفتم: یعنی انتظار برید
فرج مرا و من انتظار می برم و وقتی را که بری این امر مصعب دانستم که به وقت برسد
و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: **چه بگویم... صبر و انتظار فرج یا نشسته ای**
فرج حداد را که فرمود: فانتظروا لی معکم را لب، و انتظروا لی معکم من المنتظرین (ع) پس در شما

داد به صبر زیرا که هر چه می‌تواند از مالمیدی و نه تحقیق که ببرد و بیسی از سزا که از سه صبر کننده می‌برد.

سوم - از تکالیف دعا کرده است از برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام و سرور شیاطین انس و جن و طرب نهجیل بصرف و ظفر و علیه بر گمار و محدثین و منافقین و ای حساب که این نوعی دعا از اظهار بندگی و اظهار شوق و ناسی محاسبه دعاهای وفورده در زیر مقام بسیار است یکی دعائی است که از بوس بن عبدالرحمن می‌وی است که حضرت امام رضا علیه السلام امر می‌فرمودند به دعا کردن برای حضرت صاحب الامر علیه السلام به این دعا: اَللّهُمَّ اَدْفَعْ عَنِّي وَلِئِكَ وَخَلِيقِكَ وَحُجَّتِكَ رَاحِمٌ وَهُوَ بَرٌّ دَعَا رَدَّ كِتَابَ مَنَافِعٍ ذَرَّ صَابِ رِیاضٍ مَحْضَرٌ صَاحِبِ الْاَمْرِ علیه السلام نفل کردم و دیگر صلوات مسویه به برالحسن ص است اصغهرانی است که ما آن را در مفاتیح راحم اعمال روز جمعه نقل کردیم و دیگر این دعای تسریه است

اَللّهُمَّ كُنْ يَوْلٰىكَ اَفْلَاحِي اَفْلَاحٍ وَ يَهْ جَاى اَفْلَاحٍ بِنِ دَعَاى مِى كُوْنِى الْحَقِّقَةِ بِنِ لُحْسِي صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلٰى بَهَنَةِ وَ حِدَةِ السَّاعَةِ وَ يَ كُلَّ سَاعَةٍ وَاَيَّ رَاحِلًا وَ قَائِدًا رَاحِلًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تَقْدِرَهُ سَهًا طَوْلًا

مگر می‌گویی بر دعا در شب سب و سوم ماه رمضان در حالت یسناوه و مسنه و بر هر حالنی که باشی دو امام آن ماه و هر قسم که ممکن شود دو و هر حال که از دهرت حاضر شد می‌گویی بعد از تسبیح حق تعالی و صلوات بیعیمیر و آل او علیهم السلام این دعا و دعاهای دیگر نیز و فرد شده که مردم بعضی بیست هر که طالب است بخرج به معجم نافذ کند

چهارم - صدقه دادن است به آنچه ممکن شود در هر وقت برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام و چون هیچ نفسی نرسد و گرامی تر نیست و نباید هم باشد از وجود مقدس امام عصر علیه السلام و روحا و فدا و در که محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین باشد در ایمان صحت و نقصان و در اعتماد خلق و مسمی است چنانچه به اسانید معتبره از سون خدا علیه السلام بر وی است که فرموده ایمان بر او جدی از شما بلکه بوده باشیم بر و اهل بیت من محویم رد او از حال و هر رد و تمام هر چه و چگونگی چنین باشد و حال آنکه وجود و حیاط و دین و عقیق و صاحب و عاقبت و سایر نعم صاهر به و باطنیه تمام موجودات از پروردگار وجود مقدس و

او صیای او سب (صلوات الله علیه) و چه - ناموس عصر و مدار دهر و سیر کتاب و ماء و صاحب
 بر عصر و بارگاه و سب از نفس زمین و سیر افلاک و روس دنیا از سمک و سمک خاتم در
 قلوب اختیار و عایب از مردم که اغیار در این انحصار حضرت حجت بن الحسن (علیه السلام) (علیه السلام)
 است و جامه صحبت و عفت اندازد قامت مورا را آن نفس مقدس و شایسته قد مقدس و
 ذات اقدس است پس بر بعضی خود پرستار - که عانی اهتمامشان در حفظ و حراست و
 سلامتی نفس خویش است چه - شده آن که حر - و جود مقدس کسی را لایق هستی و
 سرواژه عافیت و بدرستی ندانند - لازم و محتمل است که معصود اونی و غیر این اهتم بشان از
 جیگ رفتن به امان هر و سینه و سبی که بری بقای صحبت و استخلاف عافیت و نصای
 حاجت و رفع یکتا معروضه چون دعا و نفس و تصدیق توسل سلامتی و حفظ آن و حق
 مقدس باشد.

پنجم - حج کردن و حجه دادن - میانه امام عصر (علیه السلام) چنانچه در میال شیعیان معروف و
 در عید و - حاجت تفریح فرمودند چنانچه قط - راوندی (علیه السلام) در کتاب تفریح روایت کرده
 که ابو محمد (علیه السلام) دو پسر داشت یکی از آن دو صالح بود او را ابو الحسن می گفتند و او
 مردگان - غسل می دادند و پسر دیگر او را نک می می نامیدند و مردی از شیعیان - می به
 ابو محمد (علیه السلام) داد که به پسر حضرت صاحب - الامر (علیه السلام) حج کند چنانچه عادت شیعیان در
 آن وقت چنان بود و ابو محمد (علیه السلام) ای را را به آن پسر فرستاد و او را به خود مرد که برای
 حضرت حج کند و رفتی که از حج به گسب نقل کرد که در موصف بعضی عرفات بحوال
 گدازگو - بگو هینی را دیدم که مسعود بصرع و بهتال و دعا بود و چو - می به نزدیک او
 رسیدم به سوی من التفات نمود و فرمود ای شیخ - یا حیایم کی می گفتم ای - سید من! از
 چه چیز حیایم؟ فرمود به من حجه می دهند از من ای از کسی که می دانی و توان به فاسق
 نمی دهی که حجه می آید؟ مردیکه است که این چشم تو کم را شود پس بعد از برگشتن چهل
 روز - گذشت مگر اینکه از همان چشم که به او اشاره شد حراست بیرون آمد و از آن جر حجت
 آن چشم صایع شد

ششم - برخواستن از برای تعظیم سیدان اسم مبارک - آنحضرت - خصوصاً اگر اسم مبارک
 تالیم (علیه السلام) باشد چنانچه سیرت امام اصناف (امامیه اگر چه الله تعالی) بر آن مستقر شده در جمیع

بعد از عرب و عجم و ترک و هبه و دیلم: و این خود کاشف باشد از وجود مآخذ و اصلی برائ
 یں عهد با آنکه چه ناگه به نظر بر سیده و نکس از چند عمر از علماء و اهل اطلاع مسموع شده
 که سال دبدبه حیر و در این باب بعضی از علماء محل کرده که این مطلب «سوال کردند از
 عالم مشیخ حبیب سید عبد الله سیط محدث چمری و آن مرحوم در بعضی از کتائیف خود
 جواب دادند که خبری دبدبه که مضمون آن این است بر روی در مجلس حضور صادق علیه السلام
 اسم مبارک از حساب برده شد پس حضور به جهت تعظیم و احترام آن بر حساب

قبول گوید که این بود کلام شیخ: در بهم ثاقب نکس عالم محدث حبیب و فاضل ماهر
 مشیخ حبیب سید الاحضاف سید حسن موسوی کاظمی (دامه غله طاه) در تکملة اهل الامل فرموده
 آنچه که حاصلش این است یکی از علماء امامیه عبدالرضا بن محمد که از اولاد موکو است
 کتانی موسسه و وفات حضور امام صادق علیه السلام موسوم به ناجیح میراث الاحزان فی ولای سلطان
 خراسان و از معروفات آن زمان این است که فرموده روایت شده که دلیل حرجی و فتنی که
 انشاء کند فصدیه نانیه خود برای حضور امام صادق علیه السلام چوب رسید به این شعر

خروج انما لا شغالة خارج
 تقوم علی اسم اقدیر الابرار

حضور امام صادق علیه السلام بر حساب و بر روی یا های مبارک خود دستار و سر در این خود
 حم کرده بودی. میں پس از آنکه گفت دست راست خود را بر سر گذاشته بود و گفت: اَللّهُمَّ
 عجل لرجة وخرجة و انصرونا به نصراً عزيزاً دائماً

هستم. در تکالیف عباد در ظلمات عیبیه تصرع و مستب از حلاوت مبارک و معالی به
 جهت حفظ افعال و دین از نظر و شبهات مباطین و رذله ملایم و خوانند دعا های و زده
 برای این کار از جمله دعائی است که مسیح معانی و کیسی به اسایه معده روایت کرده اند از
 راز که گفت: شنیدم ابو عبد الله علیه السلام می فرماید به درسی که از برای هانم علیه السلام عیسی است
 پیش از آنکه خروج کند پسو گفتیم از برای چه؟ گفت: می رسد و اشاره فرمود به دست خود
 به منکم مبارک. گاه فرمود ای راز و او است منتظر او است کسی که سک می شود در
 ولادت پس بعضی از مردم می گویند که پدر من مرد و جانشینی نگذاشت و بعضی از ایشان
 می گویند که حمل بود و بعضی از ایشان می گویند که او غایب است و بعضی می گویند که

نایب بر حال هر کس در هر جادانه و در اجابت مسووسه بوانند و فیضش تمام. و از نظر در امور
رعایای خود غفلت نکرده و می‌کند، و حدود حساب در سو فیعی که برای شیخ مسید
فرستادند مرقوم فرمودند که علم ما محیط است به خبرهای شما. و عانت می‌شود از علم ما
هیچ چیز از اخبار شما و معرفت به بلائی که به شما می‌رسد

و شیخ طوسی در کتاب غیبه روایت کرده به سید معصوم از جساب ابوالقاسم حسین
بن روح نایب سوم در می‌اندازه که گفت: اختلاف کرده اند اصحاب ما در تعویض و عمر این پس
فهم نرد این صاحب‌الزمان در پیام استقامتش (یعنی پیش از آنکه بعضی مذهب باطنه اختیار
کند پس آن خلاف به او قلمبندند پس گفت: هر مهلت ده ایس او. اهمیت دادم حذر رو بر
آن گاه معاودت کردم به نزد او پس برور و در حدیسی به استاد خود از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود هرگاه اراده نمود خدای تعالی امری را عرصه می‌دارد از راه رسول خدا ﷺ آن گاه
به امیرالمومنین علیه السلام و یک یک از ائمه علیهم السلام تا آنکه منتهی شود به سوی صاحب‌الزمان علیه السلام
آن گاه می‌رسد به سوی دین و جنوب اراده نمودند ملائکه که بالا ببرد عینی رایه سوی
خدای تعالی و هر عرصه می‌شود بر صاحب‌الزمان علیه السلام آن گاه بر هر یک هر یک تا آنکه عرصه
می‌شود بر سوی خدای تعالی آن گاه عرصه می‌شود بر خداوند عز و جل پس هر چه فرود
می‌آید از جانب خداوند در دست ایشان است و آنچه بالا می‌رود به سوی خداوند عز و جل به
سوی ایشان است و می‌رسد از خداوند عز و جل به قدر به هم رسد چشمی

و سید حسین می‌گوید که شیخ طوسی در کتاب دفع المناوای از کتاب پراهن روایت کرده
که او روایت نموده از ابی حمزه از حضرت کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید
برای ملکی که خداوند او به زمین فرستاده به جهت هر امری مگر آنکه اند می‌نماید به
امام علیه السلام پس من و حسن مراد آن بر او جناب و به درستی که محل آن در ملائکه از جانب
خداوند مبارک و تعالی صاحب این امر است

و در خبر ابوالرئای میراثی است که سوی خدای تعالی فرموده به او که چو در فرستاده و
گرفتار شدی پس استعانه کن به حضرت صاحب علیه السلام که تو نور در می‌یابی و او فریاد بر است
و پیاده است از برای هر کس که به او استعانه کند

و شیخ کشی و شیخ صفار از پسران و استاده‌اند از مینه که گفت: شنیدم که در
مر. مال امیرالمومنین علیه السلام پس در نفس خود حقیقی انصاف در روز جمعه و گفتم بخی. آنم
جسیری^۱ از آنکه بخی بر خود بریزم بخی غسل کنم. و نماز کنم از عصب

امیرالمومنین (ع) پس چنین کردم نگاه آدمم به مسجد پس چو امیرالمومنین (ع) دلائی
صبر بر آمد آن تپ به من معاودت نمود پس چو امیرالمومنین (ع) مر حجب نمود و داخل
قصر شد داخل شد به حجاب فرمود ای مینه دیدم تو آگاه بعضی از تو و به روی من
ماتعجب شد من امیرالمومنین (ع) و فرمود ای مینه چه شده بود که تو دیدم که بعضی از
عصابت در بعضی در هم می‌سند؟ پس حل کردم برای حجاب حالت خود را که در آن بودم
و آنچه مرا آذین داشت در عجب از عجب آن جناب پس فرمود ای مینه نیست مومنی که
مریض شود مگر آنکه مریض می‌شویم ماهه جهت مریض او و محروم نمی‌شود مگر آنکه
محروم می‌شویم به جهت حر او و دع نمی‌کند مگر آنکه مریض می‌گویم برای او و سناک
نمی‌شود مگر آنکه دع می‌کنیم برای او پس گفتم به آن جناب یا امیرالمومنین فدای تو شوم
این لطف و مریض برای کسانی است که با جناب تو شد در این قصر حیدر ده مر از حال
کسانی که در اطراف مسجد فرمود ای مینه عجب نیست یا می‌شود از مومنی در مشرق
یا مین و به معرب آن

و بر شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار رسیده است که دهاند
جناب باقر و صادق (ع) که فرمودند به درسی که خداوند نمی‌گذارد در مریض مگر آنکه در
آن عالمی باشد که می‌داند یاده و مقصود را از مریض پس اگر مومنی و یاد کرد چند چیزی به او
می‌گرداند نشان از او بدو می‌دهد یا اگر کم کرده معصمی کند برای یشانه و اگر
چیزی ببرد محفظ می‌سازد یا مسدود امور یشانه و به راهی خود از داخل سبحه یعنی شد
در تحفه الزائر مجلسی و بهایح الجاه سوار و روی است که هر که حاجتی باشد
بچه مذکور می‌نمود می‌سازد قعه‌ای و در یکی قبور الصالحین (ع) بنهارد یا بیددو مهر
کند و خاک پای می‌گذارد و در میان بگذارد و مهری یا چاهی عمیق یا عذیر می
از آن که به حضرت صاحب الزمان (ع) و سلامه علیه می‌رسد و او بقسمه عسلی بر او در
معاذ می‌شود

سنة قعه مذکوره.

بسم الله الرحمن الرحيم، کتبک یا مولای صلی الله علیه و سلم، و شکرت ما نزل فی مستعیرا باه
عزوجل ثم یکد من افتر قد ذهبي، و سفل قلبی و اطال فکری، و سبئی بعضی فی، غیر حظیر بعتة الله
بجیدی، أسلمی جند تحلی و روده افلی، و برآ منی عبد زانی اقباله الی اخصم، و عجزت عن بدید حقیق،
و خانی فی تحمله صبری و قونی، فلجأت الیه الیک و توکلت فی سئلته الله جل ثناؤه علیه و صلیک فی

دعایه عقی. جلست بمکانک من الله رب العالمین ولی التدبیر و مالک الامر و انشا پک فی شاعره
فی الساعه الیه جلّ ثنائه فی عری. میقتاً یخائبه تبه کف و نعالی الیماک یاعطای سؤال و آنست یا مولای
جدید یحقیقی ظنی و تصدیق انلی فیک فی امر کذا و کذا تو به جای کدو که نام حاجت خود
جو هیما لا طافه فی بحمدیه ولا صغر فی عظمیه و ان کنت مُستحقاً به و لا ضاعفه بقیح افعال و تقریطی فی
افر جناب الحق لله عز و جلّ فاعتق یا مولای مباد. الله عنک عبد المذنب و قدّم التماساً له عز و جلّ فی
امری فتلّی حُلُوب التّلب و شجابه الاغده. فیک بسطه التّقمیه علیّ. استلّی ایه جلّ جلاله فی بصراً عریراً و
فتناً مربیاً فیهِ بلوغ الامالی و حیرت انبیادی و حوائج الاعمال و الاثن من التّذویف کلّه فی کلّ حال. انه جلّ
شدّاد لا یسأه لعلّال. و هو حسبی و نعم الوکیل فی التّیذا و انال

گاه بر بالای دهر یا عذیر بر بد و عماد بر یکی از و کلاهی حصر بر دما بد ی عثمان
سبب العسری یا وندی محمدس عثمان یا حسین بر روح یا عیسی من محمد السمری و
یکی از جماعتی که بنامید و بگوید

یا فلان بن فلان سلام علیک. اسید ان وفاتک فی سبیل الله و آنک حق بعد الله مژروق و قد
حاطتک فی حیاتک التّی لک علیناقه عزّ و جلّ و هذه رُفعی و حاجتی الی مولانا علیّ جسدّها الیه و آنست
التّغی الاثر

پس نوشته را در دهر یا در چاه یا غنبر اندازد که صاحب او بر ورده می شود و از بر خبر
میرد چیر مسعود می شود که آن چهار شخص معظم چنانچه در عیب صاحب می واسطه
بودن صاحب و صاحب در عرص حوائج و رخ و گم فنی جواب و ابلاغ بوضع صاحب در
عیب کبری بر در کتاب هم بود. صاحب هم بدو به بر صاحب برگ معجز و
هم افزاد پس معلوم شد که حوال احسان و جود و کرم و فضل و علم امام رجال و صواب و عله
در هم فصلی از افصار ارض برای هم یریشنند. مانده و گم گشته و دامانده و محیر و نادار و
سرگرد. حیران. گسسته و باب ن باز و سار عشر عام. صدق اضطراب و حاجت و عزم بر
صفای طویرت و اصلاحی سر بر. اگر نادان صاحب بد. عیش و شادی و اگر گسسته است به
راهی رسانند و اگر مریض است لباس عافیت پوشند

چنانچه از بیز و حکایات و قصص گذشته ظاهر و هریه می شود نتیجه مقصود در بر
مقام و اینکه حصر بر صاحب الامر. بواسطه علیه. حاضر در میان عباد و نظر بر حال رعاب و
داد بر کشف یلای و عالم بر اسرار و خفایا به جهت عیب و سر از مردم بر منصب خلافت
عز شده و از دوام در دایب یاسد الهه خود دمسایکسیده و از قدرت بنیه خود پس عجز

به هم برسانیده و اگر خواهد حلّ مشکل که اندر دل افتاده کند بی آنکه از او بدود و کوشش
چیزی به خود رساند و اگر خواهد دیشتر به کتاب یا عالمی که دواي دردم در آن بود
از است مایل و شایسته کند، گاه در عیاض نعیم کند و گاه در خواب دواي مرضش را
مورد

و اینکه دیده و سپیده شده نه با صدق و لاء و اقرار به امامت چه بسیار شده که از باب
اضطرار و حاجت در مقام عجز و لایه و شکایت بر آمده و از اجابت و کشف طلب مدیعت
علاوه بر در یودی این مضطر موانع دلی و قلبی را غالباً یا از جهت انسداد اضطرار است که
خود اضطرار می داند و نیست و گم گشته و محج می داند و راضی به آن نه می داند و آن
حاجتی به احکام عینی نه به غلظت از جامع فرمود چنانچه در موفیق عارک است که در جواب
مسائل استجائی این معروف مرعوم فرمود که او اما خودی که نه شعری دهد پس بر چه
گوید در آنها به راهی حادثی ما به دوستی که پیشال حاجت می شنید بر شماها و من حاجت
حداثیم بر بشال پس مادامی که حاجت دستر نه عالم بر سب هر چند به ملاحضه و مدغم بر
ماند به کتاب و در حکام او مضطر باشد و همچنین عالمی نه حل مشکل و رفع شبهه
محیر خواهد بود از ظهور و بصو من کتاب و سب و جماع کند عاجز و درمانده بماند و
باز که اسباب ندگی و معاش خویش را از حدود الهیه و موارد شرعیه ببرد و بر دند و بر
مقدار معدوم در سرع فتنه و فساد بچونند به جهت ندانش بعضی از آنچه قوم بعیش
معرفی نیست بر مضطر باشد و هکذا در مواردی که آدمی خویشش عاجز و مضطر شد
و پس از تأمل صادقانه خلاف از ظاهر می شود

و اگر در اضطرار صادق باشد شاید صلاح او یا صلاح بهنام کل در احابت او بیاید، چه هر
مضطری را و عده جانب نداند بگو اجابت مضطر را جز حدائی تعالی یا خفایش نکند نه
آنکه هم مضطر را اجابت کند و در انجام حصو و ظهور در مدینه و مکه و کوفه و غیر آن از
همه اصناف مضطرین و عاجزین از موالبان و شعبین غالباً بودند و بسیار بود که سوال
می کرد و اجابت می شد، چنان بود که هر عاجز در هر زمان هر چه خواست به او دهنه و
رفع اضطرارش عاهد چه بی موجب احتیاط بصرام و برداشتن اجزای و ثوابهای عظیمه و
حریمه اصحاب بلا و مصائب است که بعد از مشاهدت آن در به جز به رو کنند که کاش
گرم بدیدهی بسا در دین نامرأص ریزه بودند و حدی تعالی در آن قدر با کماله و
عزای مطلق و علم محیط به در آن و جز بیاب موجودات با بندگان خود جمیع نکرد

فصل هفتم

در بیان بعضی از علامات ظهور

حضرت صاحب الزمان (عجلت الله فیه و عی دلائه قاطره)

و ما در این فصل کتفا می‌کنیم به مختصر و از آنچه نگاشته‌ام سید مسند و فیه مجدد
حسین العبد المذنب محمد فاضل اسماعیل عقیلی نیز که در کتاب کشف الموحیدین و
علامات در دو قسم است علامات حسنه و علامات غیر حسنه، از علامات حسنه به نحو
احمال از این قرار است و مقصود از یاد دگری است

اول - خروج دجال است و آن مدعی الهیّت نماید و به وجود حق تعالی
و فتنه در عالم واقع خواهد شد و دجال ظاهر شود که یک چشم او مالیده و مسح است و
چشم چپ او در میان بشتانی است واقع شده و مانند ساره می‌درخشد و آنچه خوبی در میان
جسم او افتد است و بسیار بزرگوار شود و مکرر عجب و تعجب و بسیار ماهر و
سحر است و در پیش او کوه می‌باهی است که به نظر مردم می‌آورد که کوه مان است و در پیش
سر او کوه می‌باید است که از سحر به نظر مردم می‌آورد که آبنی است از جاری است و فریاد
می‌کند از یبائی! آنا رنکم الاغی، و شیاطین و مرده‌ها بشمار از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه

و کفره و اولاد روی بر سر او اجتماع نمایند و سیاحتی اطراف او را گرفته و به جمیع مصائب و آفات چو و عیب و بعضی از عود و مرمار و ذق و انواع سازها و بر باده مشغول می شوند که هبوط نابینان و امسحون به آن مصائب و الحال می نمایند و در انتظار ضعف العیون از رنات و مردان چنان به جدره در و رند که همه ایشان را به قصص او، بدو همه حق از همه سر او می روند که آن مصائب و الحال و صدهای دل را بر بسوند گوید که خلق همه در شکر و مسی می باشند

و در روایت ابوامامه است آنکه رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر مومنی که دجال ببیند با دهن خود در بر روی او سدا دهد و سوره مبارکه حمده و یحواند به جهت دفع مضر و معوی که در او اثر یکدست چو در معوی ظاهر شود عالم را بر آفریند و سوابق و میال او و لشکر هانم ﷺ حمله واقع شود الاخره آن ملعون به دست مبارک حضرت با حجت الهی ﷺ یا به دست عیسی بن مریم ﷺ کشته شود

دوم - صیحه و مدد آسمانی است - اخبار بسیاری دلالت دارد بر آنکه آن از حمیمات است و در حدیث مفصل بر عمر ﷺ از حضرت صادق ﷺ است که آن حضرت فرمود حضرت هانم ﷺ در آنکه داخل شود و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد و چون اقامت بلند شود پیش هر صفتان مبارکی ندا کند که همه حق زمین و آسمان بشوند و می گردید ای گروه خلافت گاه باشد که بن مهدی آن محمد است او آیه نام و کتب جدیدش رسول خدا ﷺ یاد نمایند و دست مبارک او را به بدر سرگوازش حضرت امام حسن عسکری بر علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن العباس بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم جمع می رساند و چنان است که او بر گوار آیه اسماء کرام آمده صاهم بر دو پیاں کنند که همه مردم از سرفراز عالم بشوند پس بگویند که با او بیعت نمایند با هدایت پیغمبر و مخالفت حکیم او بدانند که گمراه خواهند پس ملائکه و نقباء انس و جنای حیوان گویند نیکوئی خرابنده به سوی خدا سبب ایم و اطاعت کنیم پس از آن حلالی چون با او رسد از شهرهای فریه ها و صحراها و ریاض از مشرق و مغرب عالم روی به آنکه معظمه آورند و به خدمت آن حضرت برسند و چون قریب به عروب قنات شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ای گروه مردمان، پروردگار سعاد و آنداد ناس و دستان است و او عیال بن عیسی از مردمان برینین معاویه بن ابی سفیان است با او بیعت نمایند و هرات

نیاید و نه مخالف نمایند که گمراه شوید پس ملائکه و مقب و معبدی حس و اس نور
نکدیب نمایند و مافان و اهل مشکبک و صلال و گمراهان به آن بد گمراه خواهند شد
و نیز بدای دیگر از اسماء ظاهر سو که آن بداهین : ظهور حبیب الله ﷺ است که آن هم
در عبادت علامت حمیه است که آله باید واقع شود و در شریست و سوم ماه رمضان
است که همه سائین و میں در شرق تا غرب عالم را بدار خواهند شنیدی آن عنادی خبری
است که به او از بلند یاد کند که الحق مع علی و شیعه و شیطان میر در وسط رو در میان زمین و
آسمان بداند که همه کس بشنود که الحق مع عثمان و شیعه.

سوم . خروج مصابی اسرار وادی یابن بعضی یابان سیار و عطف که در مایین مکه و
شام است و آن مردی سید صدودست و بدرو و چهارمده و ابری چشم و اسم او عثمان
بن عیسه است و از اولاد پیردین معاریه است و با مملو پنج شهر سرگ است و
می شود که دمشق و حمص و قسطنطنیه و ارد و قسطنطنیه است و اسم از او مشخر بسیار به
اطراف می فرست و بسیاری از لشکر او به صفت بغداد و کوفه جو خداید و قتل و عارت و
می حبانی است در آن صفتاب می نمایند و در کوفه و نجف اسراف قتل مردان بسیار واقع
شود و بعد از آن یک حصه از لشکر خود را به جانب سام روانه نماید و یک حصه از آن راه
جانب مدینه مطهره و چو به مدینه رسد و در قتل عام نماید و خمایی بسیار وارد و رود
و بعد از آن به سمت مکه روانه شود و لکن به مکه نرسد و اما آن حصه که به جانب شام رود
در بیر راه لشکر حضرت حجت الله بر بها ظاهر یابند و تمام آنها اهلک نمایند و عایم آنها
بالکویه مصره شود و قتل آن مبعول در اطراف بلاد سیار عظیم شود خصوصاً بالنسبه
به دوستان و سیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام حتی آنکه مادی او بد کند که هر کس سو بکد بر او
در میان علی بن ابی طالب علیه السلام بیاورد هزار درهم بگیرد پس مردم به جهت مال دنیا از حال
بکدیگر خبر دهند و عصبیه از عصبیه خبر دهد که او از دوستان علی بن ابی طالب است
بالحمه با قیمت از لشکر که به جانب مکه و کوفه میر بیدار رسد که مایین مکه
و مدینه است حق تعالی محکم می فرستد و مایین و عیاده می کند و می بیند
ملاعینان که جو فرو بریم جمیع آن لشکر که به میهند هزار می رسد با اسبان و اسلحه به
زمین فرو رود مگر دو نفر که با هم دیگر می روند از طایفه جهیه که ملائکه صو بهای ایشانی
بر می گردانند و به یکی می گویند که بسیر است برو به مکه و بسیار ده حضرت

صاحب‌الامر علیه السلام را به هلاکت لشکر سقیانی، و دیگری را که مدبر است می‌گوید، و به نام
و به سقانی خبر ده و بر سال او را پس از دو شب به جانب مکه و شام روانه گردند چو
سقیانی این خبر را بشنود از شام به جانب کوفه حرکت کند و در آنجا حواری پیدا و آورد
و چو حضرت قائم علیه السلام به کوفه رسد آن مدعو را فرا کند و به شام برگردد پس حضرت
لشکر از شعب او مرستت و او را در صحرة بين المدینة و قتل او و سر نحس او بریده و
روح پیدش در آورد جهنم گردانند

چهارم در وفات لشکر سقیانی است در بیابان که ذکر شد

پنجم در فصل امر رکنه است و از پسری است از آل محمد علیه السلام در میان و کس و مقام

ششم در حق سید حسنی است و آنست که حوس صورتی است که از طرفه دیدم و
عروین خروج نماید و به واز بلند فریاد کند که به نام سید آل محمد که از شما یاری
می‌طلبید و این سید حسنی ظاهر را از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و دعوی به
باحل نماید و دعوی بر نفس خود نکند بلکه از سقیان حیل انما انما عسر علیه السلام و تابع دین
حق باشد و دعوی نماید و مهدوب خواهد نمود و لکن مطلق و سرگشته و بیس خواهد بود و
در گفتار و کردار موافق است با سیرت مظهره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و در زمان حق و
او کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و مردم از غلب ظالمان و فاسقان از ایشان نهند و جمعی
از مؤمنین نیز مستعد باشد از برای دفع ظلم ظالمین در آن حال سید حسنی است که بماند او
برای نصر دین آل محمد علیه السلام مردم او را غایت نمایند خصوصاً گنجیهای طائفان که از
علاقه و فقره نباشد بلکه مردان شجاع و فوید و مسلح و مکمل که بر اسبهای اسب سوار باشند
و در اعطای او جمع گردند و حمایت او بجا آورند و به نحو سلطان عادل در میان ایشان حکم
و سواد نمایند و کم کم به اهل ظلم و ضعیان غلبه نمایند و از مکان و جای خود ناکوفه حین
از ثوب وجود ظالمین و کافران پاک کنند و چون با اصحاب خود وارد کوفه سودیه او حیر
می‌دهند که حضرت حاجت الله مهدی آل محمد علیه السلام ظهور نموده است و از مدینه به کوفه
سریع آورده است پس سید حسنی با اصحاب خود حدود آن حضرت مسرف می‌نمودند و
آن حضرت مطالبه دلائل امامت و موارد اثبات می‌نمودند

حضرت صادق (ع) می فرماید به خدا قسم که از جوانان حصص ب امری شایسته و می دانند که او بر حق است و بکن مقصود من این است که حقیقت او را در مردم و اصحاب خود ظاهر نماید پس حضرت دلائل امامت و هواریت آئینه از برای او ظاهر نماید در آن وقت سید حسو و اصحابش به حضرت یحیی خواهند نمود مگر قلبی از اصحاب او که چهره هراس بر او دیده باشد که مصحفی و غیر آن در گردن ایشان حمل است و آنچه مشاهده نمودند از دلائل و معجزات آن حامل بر سحر حایه و گویند که این محفل سررنگی است و اینها همه سحر است که به در نموده اند پس حضرت حجت (ع) آنچه نصیب و موعظه نماید بشأن و آنچه اظهار امتحان نماید در ایشان اثر نخواهد نمود به سه وریشان و مهمب می دهد و چون موعظه آن حضرت و آنچه حق است قبول نمایند امر فرماید که گریه های ایشان بر سر من و حال ایشان بسیار شبیه است به حال حواریان که در لشکر حضرت امیر المؤمنین (ع) در جنگ صفین بودند

هفتم - ظاهر شدن کف دخی است که در آسمان طلوع نماید و در روایت دیگر عبور می یابد
سینه و کف دخی دو توده چشمه خورشید ظاهر شود

هشتم - کوف اثناب است در نیمه ماه رمضان و حساب هر روز آن.

نهم - یاق و علامتی است که در ماه رجب ظاهر می شود سیح صدوق از حصص امام و صاحب (ع) روایت کرده که از حضرت عم مود چهار است شیعیان را از همه عظیمی و بوسی است که امام ایشان غائب باشد و اهل آسمان و مین بر او نگرند و جوان ظهور او نزدیک شود در ماه رجب به نواز آسمان به گوش مردم برسد که همه خلایق بسجده نواز او به **الانفثة الله علی الطائین** و **واذهب الایفة یعو** نزدیک شد امری که در به و ربه و هب به و رب می رسد و صدای سوم بکه دخی در پیش روی فرس اثناب ظاهر گردد و مدایی است که این است امیر المؤمنین (ع) که به دیه رنگه است برای هلاک کردن ستمکاران پس در آن وقت هرج و مرج مژمال برسد

دهم - خلاف بی عباس و انصراف دوش ایشان است که در خیابان علام شده است و آنکه ایشان قبل از قیام حضرت قائم (ع) مخدع و معرص خواهند شد از سمت خراسان.

و اما علامات غیر ختمیه، پس آنها بسیار است، بعضی ظاهر شده و بعضی هنوز واقع نشده، و ما در اینجا به بعضی از آنها به نحو حتماً اشاره می‌کنیم. اول - حرات شدن دیوار مسجد کوفه است دوم - جاری شدن نهری است از شدت حرارت در کرچه های کوفه سوم - آباد شدن شهر کوفه است بعد از حرات شدن در چهارم - آب در آوردن دریای مدیج است پنجم - جاری شدن نهری است از حرارت به نهری که بحف اشرف باشد ششم - ظاهر شدن سواره دبیاله در است در بدیکی سواره جدی هفتم - ظاهر شدن قحطی شدید است قبل از ظهور آن حضرت هفتم - وقوع زلزله و طاعون و سدید است در کنیری از بلاد یمن - قتل یحیی است عی قتل بسیار که در آن نمی‌گنجد - دهم - بحینه مصاحف و رخرقه مساجد و نظایر آن مختار است پانزدهم - حرات شدن مسجد کربلا است دوازدهم - ظاهر شدن نشی است در سمت مشرق زمین که تا سه دور یا هفت دور در میان میان و آسمان افروخته می‌شود که محل تعجب و خوف باشد سیزدهم - ظاهر شدن سرخی شدید است که در اطراف آسمان پهن می‌شود که همه آسمان را می‌گیرد چهاردهم - کثرت قتل و خونریزی است در کوفه از جهت یات مختلفه پانزدهم - سیخ شدن طایفه ای است به صورت جرده و خناری ششازدهم - حرکت کردن بیرقهای میوه است از آخر آسمان هفدهم - مدن باران شدیدی است در ماه جمادی الثانی و ماه حب که قبل از آن هرگز دیده شده هیچدهم - مطلق اعلان سدا عرب است که به هر جا که حواش برسد و هر چه حراشند بکشد نوزدهم - خروج سلاصین عجم است از شام و عار یسم - طغی سواران است از مشرق که مانند ماه درخشان و وشی دیده باشند و به شکل عره ماه باشند و دو طرف از کج باشد به نهری که نزدیک است از کجی به هم وصل شود و جناب در خشنگی داشته باشد که جسمها را حیرت نماید بیست و یکم - فرو گرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی است تمام عالم را و شاید مقصود از این خلاصت عین کفر و فسق و فجور و ظلم است در عالم و انتشار این امور است در تمام بلاد و کنه زمین حرات است به اطوار و حالات کفار و مشرکین از گنهار و کردار و بغیث و اوصاف دیوبه، و تشبه به یسان در حرکات و سکنات و البسه و صفات و مسی حاجا یسان است در نمر دین و آثار شریعه و عدم نقیض ایشان به آداب شمع عین خصوصاً در حره دین مان که بر ما فیروما حالات مردم را برین و استداد است در شده به اهل کفر از جمیع جهات دیوبه بلکه در احد فوای کفر و عمل نمودن به در امور ظاهر به و بسیار است که اعتماد و اعتماد کامل به اقوال و اعمال یسان می‌نمایند و موقوف تمام در کنیه امور به

اینها درنده و بسا باشد که سرایت به سوی عقاید کثیری خواهد نمود که بالمره اصل علی و دین اسلام را از دست می‌دهند بلکه افعال حردسال را به ذات و فعل عبدالمطلب سعید می‌مایند چنانکه فعلاً مرسوم است که در نه با امر نمی‌گذارد که دایه خواهد دیدین اسلام در اذهان انسان رسوخ جایند و حال کثیری از ایسا بعد از بیوع منجر به فساد عقیده و عدم نایب به دین اسلام خواهد شد و برین موافق معیش خواهد نمود و هکذا حال کسانی که معاشرت با چنین اشخاص دارند و اهل و عیال انسان که به ایسانند بلکه اگر بیکو نامن بمادر می‌بسی که کفر بر عالم محیط شده است الاقل قبل و بعد از پیروی از عبدالله که نام غالب سال از صغیره الایمه و موافق الاسلام چه بکه کثر بلاد معصومه در تصرف دشمن و مشرکین و منافقین است و اکثر از اهالی از اهل کفر و شرک و منافقین مگر بر سبیل بدت و اهل یمار که اثنا عشریه باشند ایشان هم به جهت اختلاف در عقاید اصولیه دینی و مذهبییه چند متفرق و مشتتند که اهل خود در میان بسا مادر و هبیل است و بن عبدی از اهل بعلن هم از عوام و خواص بسیاری از ایشان به جهت از نکتات به اعمال فبیحه و افعال مسخه و محرمة از اقسام معاصی و محرمات و اکل حرام و ظلم و تعدی هر یک به دیگری در امور دینی و دنیوییه چنانا ظلم بر انفس خود می‌نمایند که از اسلام و حال پیروی در برداشار باقی معاند مگر اسمی که غیر مطابق با اسمی است و رسمی که مخالف با آثار شریعت است پس در روی زمین باقی نخواهد ماند فعلاً از اسلام اثری مگر بسیار فیل که هم معنوی و معنوی است و از وجود ایشان به ظاهر شرع در بر ویج بر امری است و معروضات در بر مردم بالمره مکر و مکر معروف شده است و از اسلام باقی معاند مگر معتمد اسم و سم ظاهری و گویا بالمره ظریقه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و سچیه مرصیه انمه طاهرین اسلام است علیهم جمعی از دست رفته است و بزرگ است العباد بالله طومار شریعت بالمره پیچیده بود و به برای و مسمع همه خلق است که آنچه ذکر شد بوما فی مادر بصاعف و انسداد است و آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بحر داد که اسلام در او ظهورش نمود بود و خدا این هم بر مگرد و غریب می‌شود در حرم این مان حاضر و هومد شد و هر بیت به از است که تمام عالم پر شود از ظلم و جور بلکه فی الحقیقه عین ظلم و جور است پس باید پس فایز از عبدالله المسم علی الدوام بیلا و بهار است جایند و روی نصرت و ابهال که حق تعالی تعجیل فرماید فرج آل محمد (علیهم السلام) را.

و بعضی خطیب حضورت امیر المؤمنین (علیه السلام) شده که فرمودید: اذا صاح النافوس و کس

الکتابوس و تکلم بجاوش بعد ذلک عجائب و ائی عجائب امار الکریم یسیحیه و ظهور یث غایبه
 یواد سره و اضطربت البصره و غلب بعضهم بعضاً و نصراً کل قوم الی قوم الی ان قال علیه السلام
 واذن هر اقل یقسططینة لیهاده شیاق بعد ذلک توقفه ظهور فکلکم موسی من الشجره علی علوه
 و هم در بعضی از کلمات اثر از خود فرموده است در علامات ظهور حضرت صاحب الزمان
 ان امام الناس الصلاة و الصلو لامة و مستحلو الکذب و اکلو الرزق و حنوا الرضا و یثدو
 الثیاب و یأخو الذی بالذنی و استصدوا الشبهه و شاوروا النساء و قطعوا الارحام و اثنوا لاهوا
 و مشحوا بالدمه و کان علم ضحاً و انظلمت حراً و کان الامر فجراً و انور ظلمة و الفرة حوت
 و الفرة سمه و ظهرت عباد الزور و اسفل العجور و قول السیاس و الیم و الطحان و غلب
 الکسب و رخصت اسجد و طوبت کائنات و اکرم الاشرار و ازلحبت الشقوق و احتفظت الاقواس
 و نصب الفرة و اقرب قلوبهم و شکر الله و هو حق فی النجاة حرصاً علی الدنیا و غلب اصوات
 القلوب و سمیع منهم و کان رعی القوم ازدهم و اثنوا العاجه عفاه شره و صدق الکاذب و اثنوا خانی
 و احدث الحیان و افاضت و فی اخر هذه الاثم اوله و ركب دواب الفروج و تشبه النساء
 بالرجال و الرجال بالنساء و شهد الساهد من غیر ان یسجد و شهد الاحم فضاء بدهم یعق حنی عره
 و تنقه لعیب الذی و اقرروا عقل الذی علی الاحرم و یشر جلود الضأ علی قلوب الدنای و قلوبهم اتن
 من الجریب و امر من الضبر بعد ذلک الرجا قوا العین العین حنی اما کب یومئذ بیت السدس
 لیانین علی الناس زمان یمنی احدهم انه من سکنه

مؤلف گوید که سابقه دیدم در اسناد علی کم بعضی کلام سیح خود مر حوم نعه الاسلام
 موری خطبانه براه در کلمه طیه بعد از بکه اثبات کرده که هر که ساعریه اهل سجاده از
 همدان و سه فرقه فرموده و بجانب این حصص در این تعداد در عید صعه و پی و فست
 و مسی است به سبب امور چند نه عمده که در این برادر مد مد کف است به بلاد مقدسه
 از این و سبب مراد و سبب مسی است به سبب و فرودگرفتن صعه و افسه و لای و
 اثبات لیب اهل کفر و شر که هر شهر و دهکده ای که بمانده حیم از ضروریات مدگی و
 اسام و سبب مد و سودگی جز بکه از این و سبب و اسامی و یادگار رسمی است و
 نتایج این کار و آثار این رفتار و معجزاتی است بی شمار که در دین اسلام پند شده

یکی از آنست که بعضی عینی کفار و منحدرین که از اركان دین و جمعی اهل حق است از این
 برده و محبت و دوستی ندارند که در منافعت با دوستی جدا و بد و اویست چو آب و آس
 است آورده بلکه مراد و میرس با آنها مایه افتخار و سبب مهابت شده و حال که

حق تعالی می‌فرماید: **وَالَّذِينَ آمَنُوا لَا يُجِدُ قَوْمًا أَسْفَىٰ يَبِيٍّ فَوْمِيٍّ رَاكِبٍ يَمْشِي آوَرًا** دند به خداوند و روزه
با پرسیر ده مسافرند کسی را که دمیسی و محالیت کند حلال و رسو او را هر چند پسران یا
پسران یا برادران یا عسیره او باشند، چه رسد به سگانه، پس دوست ایشان را حتی از یمان
بشد و نیز فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ۚ

و در می لا یحضره الفیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرستاده
سوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو به من میر نیوسد بهای اعدای هر و نحو مرد عدوی
عدای مرا و مرود به راهی اعدای من پس می‌شود از دشمنان هر چنانچه ایشان دشمنان
من اند

و در کتاب جعفریاب به ضمن مصحوب از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده و در آخر آن
فرموده و متشکل شود به شکلهای اعدای من

و در امالی صدوق مردی است که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی که دوست دارد کافری را
دشمن دایم خدا را و کسی که دشمن شود کافر را دوست دایم خدا را نگاه فرمود
دوست دشمن حلال دشمن خداست

و در صفات النبیّه از جناب امام صادق علیه السلام روایت کرده که هر مرد به درسی که از کسانی که
به خود بسد موجب ما این یب را کسانی اند که هبه ایشان منجب است بر سیمیل ما را
دحال او ای گفت به چه سبب؟ فرمود به دوست داشتن دشمنان ما و دشمن دشمنان دوستان
ما بر که چون چنین شود محفوظ می‌موند حق به باطل و مسببه می‌موند پس شایسته
می‌شود مومن از منافق.

و نیز از جناب دریاوه اهل حیر و شیب و علامات فرمود چنانچه در خطبات مروی است که
هر کسی دوست دارد ایشان را دشمن داشته ما را و کسی که دشمن دارد ایشان دوست دایم
ما و کسی که مواجب کند ایشان ابریده است با ما و کسی که بریده از ایشان مواجب
کرده با ما و کسی که نیاز دارد ایشان را یکی کرده است با ما و کسی که نیکی کند ایشان را رده
است با ما و کسی که کرامت کند ایشان را اهانت کرده ما را و کسی که اهانت کرده ایشان را
کرامت نموده ما را و کسی که رد کند ایشان را پذیرفته از ما و کسی که بپذیرد از ایشان را رد نموده
ما را و کسی که احسان کند ایشان را بدی نموده با ما و کسی که بدی کند از ایشان احسان

مموده به عا و کسی که تصدیق کند ایشان و ما را مکذیب نموده و کسی که تکذیب کند ایشان را تصدیق نموده ما را و کسی که عقیقه دهد ایشان را محروم گرداند ما را و کسی که محروم کرده ایشان را عقیقه داده ما را ای پسر خاند هر که از سیعیان مانست بگیرد از بسال نوسی و باصری.

و خور حال بر قسم گفته چنین است: حال ما بر کفار اگر بدر باشد کمتر بخواند بود دوم - نکه در آن بعضی دین و طریقه سمعی و عداوت مندی و عداوت و صاحبان که تائب اند به ناس شریعت و میگرد به قلب و نال معاشر و صاحبان از جماعت کم کم تائب و برقرار شود چه هر کس به حسب فطرت مبعوث است از مخالف طریقه و منکر رسوم خویش که آنها از روی محبت و خیال التئاد و مصلحت اختیار کرده حضور هر گم از مخالف باقی و رادع باشد به قدر امکان او از پیروی آن طریقه و شیوع و برور این مقصد به مقامی رسیده که به نیک است معامه کند با اهل عدم و آریاب دین معامه به جهود مسکین که از دینش قدس سر و صورت عبوس شده و آن که به کنی را سلب از دین است به او در صدد تیر انداختن که از دیدن صاحب عمامه که و حقش منقض عیش و مانع ظهور طرب است به نظر پیش و انزجار و استهزاء و سخریه و افسار به چشم و دست به نحو استحقاق زیاده از دیگران بنکه حکایت حرکات و سکنات اهل عدم در اوقات تحصیل و عبادت از سیب معجزه مجالس بهر یک مخالف طریقه خود کرده اند و گاهی در لباس معر و مضامین نظم در ورد و همان کارها که کفار هنگام دیدن مومنین می کردند از استهزاء و رانی و استهزاء به ایر و چشم و استهزاء و استحقاق به مقدار میسو و خداوند در مواضع متعدده حکایت فرموده و عده عداوت دید و حتی به ده ن دانه به همان روش فحاش و فجارت با آن جماعت در این انحصار چنین کنند پس بعضی و عداوت با بیرون عظیم و احترام ایشان بهایب مافض و کمال میباید دارد و هرگز با یکدیگر جمع نبود و در احسان بسیار دائره ایشان مشخص هر موداند به حب فی الله و بعضی فی الله و فرمودند ایمان نیست مگر به و بعضی خداوند و آنچه پسندیده و دوست دارد و بعضی اعدای خداوند و آنچه دوست دارند.

و در نهج البلاغه مذکور است که حضرت امیر المومنین (عج) فرمودند اگر بیو د ما مگر دوست داشتی ما آنچه را که خداوند دشمن دارد و عظم کردن ما آنچه را که خداوند حقیر کرده هر آینه گفتاید می گردانم در مخالفان خدا را و روگرداندن از امر او و بالجمله شمه کار است پیغمبر (ص) حر الرمان (عج) به خانی رسیده که صائب عوام از

عبر و باب مسائل بی خبرند بکنه از برده و محالست و نفس با نصاری و سادّه و دهریین
 جیدال کلمات کفر و سخاا منکرانه که مو رث از بداد است در میا مردم با یغ سده که در ج
 قوچ ر دیو بیرون و نهاده و نهاده و اگر دانند از هم خود شمارند کلام و انجیل به معاصی
 یرنگ چو. سودن و ره شهر مصال در محضر خلاصه معجزه و بر بیرون دیر حمله
 رند و سحریه و امپهراء کنند و سال بی شعور و بر ادراک دانند و در سنجایی حیرا و
 بی ده فاز شمارند و گاهی بسازد و حیک معنی آمد و بر افعال خداوند عز و جل پیوسته
 عراض کنند و ایراد گیرند و مدح و توصیف حکمت و اهل صنایع درنگ و کثرت باطن و
 هوش ایشان را و در ذریک و ریب مجالس نمایند و صدای و اعمال است که صیحه فی الحقیقه
 تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی قوت بسر بیرون دانند و با معاجز و خوارق عادات
 انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بر او سازند و از مجالس غیب و گم بران و در صغیرت غم دین و ذکر معاد
 مطلوب و مرجع شوند و اگر بدو محضی گرفتار شود به خواب و بیداری به حیای دیگر
 فرستد و رعایه عز و اهل بی خود بی شده انگیزد و از اموال بحسبه که از چند
 راه حرام و از خوب از اهل و بنام نه عز و اهل آو ده و در مصارف حرام و معاصی عظام حرج
 می کنند خود در عی و معظم و لام الاحترام شمرند و عیاء و انجیل و خورنده مال مردم و
 حیوانی و گاو و دلیل پندارند اسعما ظریف و غریب و طلاق و اسس سرخاوری و دیس و
 بهار بر شیده به عیای بی مرور و سر امیه سخن محبوب و با مرعوب شمار فرایند
 و انگیزش و بدن کتاب خداوند و امار نامه انجیل کتب صلال بر معاصی کفر و انیس و جنیس
 بهم حال که سالها در بلاد رنگ و عسوی محسوسند موم مذهب و کس خود را از
 دست ندانند و مسلمانان از سر خند مذهب از صو دادن از مسلمانان کشیدند که
 معنسی مانده که شایع شده و شحش از انظار بر داسمه نیست و کمتر طاعی و عبادی باقی
 است که از با هر صورت و اسمی و ان از چندین راه و فساد راه یافته اهل حر از
 اقامه معروف و بهی منکر عاجز و باغ و دار زبیر از عیوس و در حیوان به صحت بمال و
 عرب مسلم و شیوع عسکر گریان و معوم

و الحمد لله که ظاهر منهدی اختیار حضرت حشمتی مرتبت علیهم السلام به و هوع این معاصی و
 عبرت در انبیا و جنانچه سیح جلیل عقی بی ابراهیم علیه السلام در تعظیم خود از ابر عیاس روست
 کرده که گفته حج کر دیم با سون خدا علیهم السلام پس گفتم حلقه در کعبه و بیس روی سارک ر
 موجه خود به ما و هر مود تا خبر دهیم سید را به علامات قیامت؟ و بود در دیکتر بر مردم

با روبر به آن جناب سلمان (رضی الله عنه) پس گفت: بی یار رسول الله پس فرمود از علامات حیامت صدیع کردن نماز است و پیروی شهوات و میر به راه باطنه و تعلیم ارباب مال و فروختن زمین به دیار پس در آن وقت پادشاه شود قلب مومنین در جوشش پجانبه بامی شود ملک در بازار آنچه می بیند از مشکواتا پس قدره مدار دهر بعیران.

سلمان گفت: به درستی اینها هر چه خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: ای قسم به آنکه جهانم در دست اوست ای سلمان! پس در آن گاه مگر معروف می شود و معروف مگر و امین می شود حدس و حیانت می کند امین و نعلبلی کرده می شود در و عکس و یک یک می شود حداد.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: ای قسم به آنکه جهانم در دست اوست ای سلمان! می شود در آن مال و باست زمان و مشارکت کیوان و شمس اطفال پر میرود و می شود دروغ ظرافت و وقایع غرامت یعنی دزدان از راه در مال خود داند و مال کفار که به عینه گیرند عصب خود کند (یعنی در مصارف مستعین صرف نکند) و جه می کند مرد پدر و مادر خود و نیزاری می جویند از صدای خود و طنوع می کند سزاره دیاله دار.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: ای قسم به آنکه جهانم در دست اوست به درستی که در آن وقت شربت می شود در با صوهرس در سحاب و ساران در تابستان و جوهر ناز حمام مویله و حیر می شود نصیر پس در آن وقت یازده نزدیک یکدیگر شود که ماگاه این گویند مگر و حیم چیر. و آن گاه بد یعنی کردند به چیری پس همی بیسی مگر مقدم گفته برای حداد.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: ای قسم به آنکه جهانم در دست اوست ای سلمان! پس در آن زمان والی شد مگر بها کسان که اگر سحی نگوید بکشند یشان و گر سکوت کند مسناصل کند ایشان را هر چه برگردند عظیم یشان را و پیمان کند حرمب یشان را و بریرد جوانان ایشان و هراچه پر شود دهای یشان از حد و ترس پس همی بیسی یشان را مگر برسان و هراسان.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: ای قسم به آنکه جهانم در دست

اوست، به درسی که دو آن مان آورده شود چیزی از مسروق و چیزی از معرب و به رنگه و
رنگهای مختلفه در بدن پس وی تر صعدای است من از آنها و یکی بر آنها از خداوند رحیم
می‌کشد صعب و توقیر می‌نمایند بر رگ رگ و سعی گذرد از سبک‌ازان، حقه یشان جسته
آدمیان است و در یشان دل شیاطین

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست ای سلمان، در آن وقت که کشته‌کنند مر آن بر مردان و زنان و بزرگان و رشک‌داران، بر اهل خانه
چنانچه و شیخ برده می‌شود بر دحران، و مردان سپیه به رنگ و زبان سپیه به هم دال شود
و سود شود زبان بر ربن پس بریر، نان از آفتاب من باد دعوت خداوند

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست، به درسی که در آن وقت بمرد و عذاب‌کاری کند مسجدها چنانچه نقش و تذهیب
کند معبد یهود و عبادی را و ریش داده می‌شود قریبها و دراز می‌شود مباره‌ها و بسیار
می‌شود صعبها که نشان یکدیگر کینه و عداوت دارند و زبانهایشان مختلف است

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست و در آن وقت پیش کنند مردهای است من به طائر و پوشش خنجر و ذیج و بگریز
پوشش یسگ به جهت جامه‌ریز درخ

سلمان گفت اینها خواهد شد رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست ای سلمان، در آن وقت ظاهر می‌شود رنای و معامه عینه کند بعضی معانی، اعم و مسد
نه و عده‌ده قیمت مجنّب بعد از منع را بائع از مشتری بخرد نه کمتر از آن قیمت و پس بومی
است از حیلة تحیل (ب) و خدای سزا شود رشوه و یک سود دین و بلند شود دنیا

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست ای سلمان، و در آن وقت طلاق یاد شود و جاری شود حدی برای خداوند و هر گز
صرری برسانند به خدای تعالی.

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست، و در آن وقت ظاهر شود بزرگواران خواسته و لایق لپو که حکایت معاصات و کند
چون عود و طنبور و والی شود بر ایشان سوار است

سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود آری قسم به آن که حاتم در دست
اوست ای سلمان، در آن وقت حج می‌کند اعیان برای سرحد و متوسطین ایشان برای

محاربت و هجم ای بسال رفتی ریا و سمعه پس در اردو هفت پید شوند قومی که یاد گیرند هر ن را بری غیر خداوند، او را برای خود خوانندگی بگیرند و پید شوند قومی که هضم دیس امورند برای غیر خدا و بسیار شود اولاد و خوانندگی کنند به قرآن و پروری یکدیگر بر پرورداری دین

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: آری قسم به ای که حایم در دست او است ای مسلمان! این در زمانی است که در یمنه می شود حرمنها و کسب کرده شود معاصی و مایط مومند بدال بر حوبان و منشم شود خروج و طاهر شود نجاسات و شایع شود فقر و حیا و افخار کند به لباس و بیار در ایشان باراد در غیر وقت باران و میگو داند و شمرن و گیرد در ده شطرنج و طبل و آلات ساز را و هسج داند امر به معروف و نهی از منکر تا آنکه می شود مؤمن در آن وقت حق را از کفر و ملامت مایل فرء و عباد فاش می شود پس مه خرابه سوزد در مذکوت سمانها از جناس و انجاس.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: آری قسم به ای که جانم در دست او است ای سلمان! پس در آن وقت ترسد عی بر فقیر تا آنکه سافل سوال کند از جمعه یا جمعه پس می یابد احدی را که نگذاود در گفته او چیزی

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: آری قسم به ای که جانم در دست او است (آئینهای تعجب)

و بالجمله غیرت در دین و عصیبت در مذهب چنان از حنی بر دانسته شده که اگر از کافری با مخالفی صبرهای کلی به دین او برسد اندر هگیس بشود به معذار همین که از صبر حرمی مالی که از برادر مسلم به او رسیده، اگر دسه دسته مردم از دین برگم دهد هم مگر عیگیر شود

فصل هشتم

در ذکر نواب اربعه حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه)

و مدثر اینجا کتفا می کنیم به آنچه که در کنار کفایه الموحیدین نگاشته شده هر موده.

اولی پشال عثمان بن سعید عقیلی است که آن جناب شمال و جنوب و امانت به او داشت و معتدله در برد امام عقیلی و امام حسن عسکری (علیه السلام) و وکیل امور ایشان در سال حیات ایشان بود و از طایفه اشدی به حدیث جعفر عسکری منسوب بود و او را مصحاب می و عسکری و حسن می گفتند و این شعبه ده جهت بعضی از مصالح بود که به جهت تقیه و اجتناب امر سخاوت از اعداء الله و عسکری می کردند و او آنها را در مال التجاره خود می گذاشت و ده خدمت آن بر گوار می فرستاد و در روایت احمد بن اسحاق قمی که از اعلام عمده شیعه است چنین مذکور است که وری به خدمت حضرت امام عقیلی (علیه السلام) مشرف شد و عرض کرد، ای سید رهولای من همیشه از برای من میسر نمی شود که خدمت معاشرت سوم پس سخن که هر قبو کنم و به امر کو طاعت بدارم؟ فرمود که یز ابو عمر و مردی است ثقه و عین من هم چنه به شعبه بگردد از جانب من می گوید و آنچه به شما می رساند از حساب من می رساند و چو خدمت امام عسکری (علیه السلام) به دار بعد خدمت نمود وری به خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدم و به خدمت حضرت یز ابو عمر عرض کردم به من آنچه به پدر بر رگوار مر عرض کرد به بودم، فرمود که یز ابو عمر و مرد ثقه و عین است، هم ثقه امام گذشت به بود و هم

ثقه من است، هم در حال خیاب و هم بعد از وفات من هر چه به سع می گوید از جانب من می گویند و آنچه به سعد می مانند از جانب من می رساند.

و علامه مجلسی (علیه الرحمه) در مختار نقل کرده است که خدمتی از شعبان اهر جدید رویت کرده اند که جمعی از اهل یمن به خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) مشرف شدند و اموالی به خدمت امام عالمیان آورده بودند پس آن بر رگه از عم مود ای عثمان به درسی که مو و کبیل و امیه مال جدائی بر و اموالی ر که آورده اند از اهل یمن قبض کن اهل یمن عمر کردند که ای مولای ما به خدا سوگند که هر تیره عثمان از یزیدگردگان سیعه بویست به درسی که آنچه در برده بود او سرست و هر سبب آن درم دستها امروز زیاد نمودی، به درسی که او معتمد از سر شهادت در خصوص مال خود فرمود بلی شاهد باشید که عثمان بن سعید عمر وی وکیل من است و یمن من محمد بن عثمان وکیل منم مهدی است و نیز در بعد از منند خود رویت کرده است که بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) به حسب ظاهر عثمان بن سعید معمر به بختی از بر رگه از بود و حضرت صاحب الامر (ع) بعد از وفات پدر بر رگه از بر او جهالت و کثرت و بیابان بر هر فرمود و جواب مسائل سیعیان به وسط او به ایشان می رسید و آنچه اموال از سهم امام (ع) بود به او تسلیم می نمودند و به ترک و خود صاحب الامر (ع) مشاهده می نمودند از آن غریبه و حید به مغیبات و اموالی ر که می خواستند به او تسلیم حایه و صاحب او از حلیف و خرمه و مقدار آن را قبل از تسلیم به حید می داد و بکه صاحبان اموال گیانند و همه آنها از جانب حید الله به او علام می شد و او احبار می نمود و هم چنین بود حال باقی و کلاء و شعراء حضرت که به دلائل و کرامات از جانب خدا حضرت سفارت و بیایست راست.

دوم - از و کلاء و شعراء حضرت پسر او محمد بن عثمان بن سعید عمر وی بود که حضرت امام حسن عسکری (ع) از و پدر من انویس نموده و به شیعیان خود خبر داد که از و کلاء در دم مهلوی است و چون هنگام وفات پسر عثمان بن سعید بنشوی سعید بر فیعی از جانب حضرت حجت (ع) بیرون مذ که مسلم بر تعریف نامه و در خصوص وفات پدرش و بکه او ایست و معصوب از جانب وی خلافت در امر سفارت و در مقام پدرش برقرار است و عبارت دو فیح نامه روایت صدوق و علی او که نقل نموده اند این است.

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ سَلَامًا لَا تُرِيدُ وَرَضًا بِصَاحِبِهِ وَيُطْفِئُهُ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدٌ وَصَابَ حَبِيبًا.
 قَرِيبَةً إِلَهُهُ وَالْحَقُّقَ بِأَوْلِيَّائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلْيُزَيِّنْ فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا يَمِيزًا يَفْرُقُهُ بِلِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَاللَّيْمِ بِضَرِّهِ وَجَهَهُ وَاقَالَهُ عَثْرَتَهُ وَاجْعَلَ اللَّهُ لَكَ الثُّوَابَ وَأَحْسِنْ لَكَ الْمَالَةَ وَزُورِيَّتَ وَرُيُسًا
 وَأَوْحَشَكَ عِرَاقَهُ وَأَوْحَشَكَ قَسْرَةَ اللَّهِ فِي مُتَقَلِّبِهِ وَكَانَ بَيْنَ كِتَابِ سَعَادَتِهِ بِنُزْةِ اللَّهِ وَدَعَا بِمِثْلِكَ يَخْلُقُهُ مِنْ
 بَعْدِهِ وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَيَهْدِي حَقْمَ عَلَيْهِ. وَأَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَائِفَةً يَكُنْكَ مِنْهَا وَمِنْ جَنَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 يَبْكُ وَعَدُوكَ أَعَانَكَ وَفَوَاكٍ وَعَضُّكَ وَوَقَّكَ وَكَانَ بَيْنَ وَلِيَّتَا وَحَافِظًا وَرَعِيًا

و دلالت این بوفیق سر یافتن حلاله قدر و بررگی مر سه این شد بررگوار در مهیبت رفعت
 و مباحث اسب و شرح انه به فارسی امکه فرمود

لایه ر سسی که مبرای خدائیم و بازگشت ما به سوی خداست، که سیدیم بمویدیم امر او را و
 راضی سیدیم به قضاء او، و در حرحه سعادت و بیاحتیاجی نعم و وفاد هم قدر حالنی
 که محمود و پسندیده بود، خدا او را رحمت کند و مدح کند او را و لایه و سادات و موالیه
 او بلیت که همیشه در امر انچه دین سعی کننده بود در اجر جبر هائی که موجب نقره او بود به
 سوی خدا و انچه دین او خداوند روی او اثر و نازده نماید و لغز سهای او ایستاد و حرد و
 اجر او زیاد کند و همسر بیکو در مصیبت او به بر عطا فرماید و مصیبت و ده شد و ما بر
 مصیبت ده سیدیم و معارف پدر او به او ما به و حسب انداخت پس خدا او را و
 حسب هم در ممبر و فرماید بر مصیبت و متوای او که انگه نوسان او در کمال سعادت
 پدر او امکه مثل تو فرمودی او را و بوری فرموده که حقیقه و عام مقام او باشی به امر او و
 مر حتم معانی و طلب امر رس گسی از برای او و من می گویم که محمد می کم حد را پس به
 درسی که قلوب شیعیان بیکو و همسر و سده اسبابه محال و مر لیت و آنچه خدا او مدد در
 و در مرد تو فرموده است و حق تعالی در را بیری فرماید و همت به بر دهد و محکم فرماید
 تو و تو فقی به بر عطا فرماید و تو را حافظ و نگهبان باشد

و نیز علامه مجلسی (علیه الرحمه) در معتمد از کسب طیبه مسیح طوسی علیه السلام از جمعی از
 اصحاب وایت کرده که پیرو عثمان بن سعید و صاحب کرد سرقیهای از جانب حضرت
 حبیب علیه السلام به سوی قرآن او محمد بن عثمان بن سعید عسکری بیرون آمد بدین لفظ
 «الْأَبْنُ وَتَقَاهُ اللَّهُ ثُمَّ يَرْكُ نَقَبَ فِي خِيَرَةِ الْأَبْ رَحِمِي اللَّهُ غَنَّةً وَارْصَادَةً وَشَرَّ وَجْهَهُ، بِجُورِي عَدَدِ بَخْرَاءِ
 وَيَسْتُ مَسْدُودٌ وَعَنْ أَمْرِ الْأَمْرِ بِهِ بِعَمَلِهِ تَوَلَّاهُ اللَّهُ»

یعنی بعد از وفات عثمان بن سعید خداوند هر چه او را نگاهداری نماید که همیشه نعم و محمد جانود در حیات پدر از وی امانت و ارشاد و نصرت و چه که پس از او مثل پدر خود را در دنیا و دین و مقام او است. هر چه بگوید از امر خدا می‌گوید و به امر خدا عمل می‌نماید خداوند بشارت و صاحب‌الامان را می‌بخشد.

و نیز در وایت دیگر از کتبی معلوم می‌گردد که سوییعی به خط سرخ حضرت صاحب‌الامر علیه السلام پیوسته اند که نوشته بود تا محمد بن عثمان خدا را او را بدرستی حسبه و گمردد محمد بن است و مکتوب او مکتوب می‌است. و دلائل بسیار و معجزات امام علیه السلام از سری شیعیه در دست او جاری شده بود که در میان باب و سفارح مرجع همه شیعیان بود از جانب حضرت حجة الله علیه السلام

و از مکتوب دهم از وایت گردانده که محمد بن عثمان بن سعید چند معجزات کتاب در فقه مصیبت کرده بود که تمام آنها از امام حسین عسکری و صاحب‌الامر علیه السلام و از پدر خود خود بوده بود که آن کتب را در نزد وفات خود به حسین بن روح تسلیم نمود

صبح صادق و عتبه از حقه) به سند خود از محمد بن عثمان بن سعید روایت کرده است به حدیث معروف که «قسم به خدا هر آینه حضرت حجت علیه السلام در هر سال موسم حج حاضر می‌شود و خلائق را می‌بیند و می‌شناسد» ایشان نیز او را می‌بیند و می‌شناسد.

و نیز وایت دیگر مکه از او سوال نمودند که حضرت صاحب‌الامر علیه السلام را دیده‌ای؟ گفته می‌وید آن خبر را در بیت الله بود در حالیکه می‌گفت **اللَّهُمَّ أَنْعِزْهُ** ما وعده می‌ویدیم در مسجد کربلا که می‌گفت **اللَّهُمَّ أَنْتُمْ بِي [بَنِي] عُذَى**.

سوم از وکلاء و سهره آن حضرت حباب حسین بن روح بود که او در میان سفارشات محمد بن عثمان از جانب او و به امر او مقصدی عقی از امور او بود و چند نفر از نقاب و مویر محمد بن ابی‌یرای محمد بن عثمان بودند که با جمعه حسین بن روح بود بلکه در انظار مردم خصوصاً سادات بر به محمد بن عثمان بیشتر بود با خصوصیت حسین بن روح به او و جماعی گمان داشتند که امر و کاتب و سفارشات بعد از محمد بن عثمان متعلق خواهد شد به حضرت محمد به جهت گمردن خصوصیت او به محمد بن عثمان بدینکه در او خبر عمر محمد بن عثمان جمیع طغیان او از خانه جعفر بن احمد بود

علامه محسنی رحمته الله در چهار کتاب غیبی سبط طوس روایت کرده که در وقت حضور

محققین عثمان بن سعید، جعفر بن احمد در بالای سر او نشسته بود و حسین بن روح در پائین پای او، در آن حال به جعفر بن احمد رو کرد که مأمور شدم که ابو القاسم بن روح را وصی نمایم و امور را به او واگذارم، چون جعفر بن احمد شنید که امر وصیت باید منتقل به حسین بن روح شود از جای خود برخاست و دست حسین بن روح را گرفته در جانب سر او نشاند و خود در جانب پائین پای او نشست.

و نیز در روایت معتبره چنین ذکر شده که محققین عثمان بن سعید بزرگان شیعه و مشایخ را جمع نمود و گفت که هرگاه حادثه مرگ به من رو آورد امر وکالت یا ابی القاسم بن روح خواهد بود، به درستی که من مأمور شدم به اینکه او را بعد از وفات به جای خود بگذارم، پس به او رجوع نمایند و در کارهای خود اعتماد به او کنید.

و در روایت معتبره دیگر چنانچه در محار نقل شده آنکه جماعتی از شیعه در نزد محققین عثمان جمع شدند و به او گفتند که اگر حادثه مرگ از برای تو روی نماید در جای تو کسی می باشد؟ گفت: ابو القاسم حسین بن روح قائم مقام من است و در میان شما و حضرت صاحب الامر (علیه السلام) واسطه است و وکیل و امین و ثقة آن سرور است، پس در کارهای خود به او رجوع نمایند و در مهمات خود به او اعتماد کنید، من مأمور شده بودم که این مطلب را به شما برسانم.

و در بعضی از نسخ توقیعی که از جانب حضرت حجت (علیه السلام) از برای شیخ ابو القاسم بن روح بیرون آمده - چنانچه در محار از جماعتی از خفله اخبار و یقات نقل شده - بدین لفظ است:

تَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَرَفَعَهُ لَنَا وَأَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ. وَفَقَّأَ عَلَى كِتَابِهِ وَوَفَّقَنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ. وَإِنَّ عِشْرَتَنَا بِالْخَيْرِ وَالْخَيْرُ الَّذِي تَشْرَانِيهِ. وَأَكْفَلَهُ لِي إِخْشَانِيهِ إِلَيْهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، وَالْحَقُّ بِبَلَدِهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

حاصل مضمون فقرات بلاغت آیات آنکه: «ما می شناسیم او را (یعنی حسین بن روح را) خداوند بشناساند و عالم گرداند او را طریقه همه نغیر و رضای خود را، و او را یاری فرماید به توفیق خود ما مطلع شدیم بر مکتوب او و مطلع گردیدیم بر امانت او، و به دینداری او و توفیق و اعتماد داریم، به درستی که او در نزد ما به مکان و منزلت بلند آسمانی است که مسرور می سازد آن منزلت و مکان او را، زیاد فرماید خدای تعالی احسان خود را در باره او، به درستی که او صاحب همه نعمتهاست و بر همه چیز قادر است، و حمد بر خداوند را سزااست که

شریک از برای او نیست، هر صلوات بخداوند و سلام او بر رسول او محمد و آل او باد، و از احوالات این بزرگوار چنین مذکور داشته اند که چنان تقیه می نمود در بغداد و چنان با مخالفین حسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه مدعی بودند که او از ماست و افتخار می نمودند هر طائفه ای از ایشان به نسبت او به ایشان.

چهارم - از وکلاء و سقای حضرت حجت (عجل الله فرجه) شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمری بود، و چون وفات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (علیه الرحمه) در رسید به امر حضرت حجت امام عصر علیه السلام قائم مقام خود قرار داد شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمری را، و کرامات و معجزات و جواب مسائل شیعیان را حضرت حجة الله (عجل الله فرجه) به دست او جاری می فرمود و شیعیان به امر آن حضرت اموال را تسلیم او می نمودند و او به خدمت آن بزرگوار می فرستاد، و چون او را زمان وفات در رسید شیعیان در نزد او حاضر شدند و از او خواهش کردند که کسی را به جای خود بنشانند و امر نیابت را به او واگذارند، او در جواب گفت که خدا را امری هست که باید آن را به اتمام رساند (یعنی باید غیبت کبری واقع شود).

و در روایت دیگر از شیخ صدوق (علیه الرحمه) آنکه چون شیخ ابوالحسن سمری را زمان وفات رسید شیعیان در نزد وی حاضر شدند و از او پرسیدند که بعد از تو وکیل امور کی خواهد بود و کدام شخص در جای تو خواهد نشست؟ در جواب ایشان گفت من مأمور نشده ام که در این باب به احدی وصیت نمایم.

و از شیخ طوسی در کتاب غیبت و از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت شده است که چون شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری را وفات در رسید توقیعی بیرون آورد و به مردم نشان داد که نسخه آن بدین مضمون بود:

بسم الله الرحمن الرحيم - يا علي بن محمد السمری، أعظم الله أجرًا لحواسك فيك، فإنك حيث ما يتك وبين سنة أيام، فالجئ أمری إلى أخیر قیوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغیبة النافعة، فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالى وقرره، وذلك بعد طول الأمل وفسوة القلوب وانبیاء الأرض جوراً، وسبائی من شیعی من یذعی المشاهدة، ألا قرأ ادعی المشاهدة قتیل خروج السفیانی والصیحة فلهو كذاب ملغی، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

حاصل فرمان آن بزرگوار در این توقیع شریف آنکه: ای علی بن محمد سمری، خداوند براداران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم کرامت فرماید، به درستی که در انشای این شش

یوم وفات خواهم نمود پس جمع نما امر خود را و در کار خود آماده باش و به احدی وصیت نیابت ننما که قائم مقام تو شود بعد از وفات تو، به درستی که غیبت کنی واقع گردید، و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خدای تعالی و این ظهور بعد از این است که زمان غیبت طول بکشد و دلها را قنوت فراگیرد تا بر شود زمین از جور و ستم و زود است که می آیند کثاتی از شیعیان من که دعوی مشاهده مرا می نمایند، آنگاه بایستد که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صبیحة آسمانی دعوی مشاهده نماید پس او کذاب و افترا زننده است.

راوی گوید که نسخه شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمري را نوشتم و از نزد او پیرون رفتم، چون روز ششم در رسید به نزد او رفتم دیدیم که در حالت احتضار است آن گاه به او گفته شد که وصی تو بعد از تو کیست؟ گفت: خدا را امری است بایند او را به اتمام برساند این را گفت و وفات نمود، رحمه الله و رضوانه علیه.

و نیز از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین نقل شده که وفات علی بن محمد سمري در سال سیصد و بیست و نه از هجرت بوده است. و بنابر این مدت غیبت صغری که سقراء و وکلاء و نواب مخصوص حضرت حجة الله علیه که از جانب او مأمور به سفارت و نیابت بودند قریب به هفتاد و چهار سال خواهد بود که قریب به چهل و هشت سال ایام سفارت عثمان بن سعید غمری و پسر او محمد بن عثمان بود و قریب بیست و شش سال مدت سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري بود، و بعد از گذشتن این مدت سفارت منقطع شد و غیبت کنی واقع گردید، پس هر که ادعای سفارت و نیابت خاصه نماید و یا بر طبق آن دعوی مشاهده نماید کذاب و مفتری خواهد بود بر حضرت حجت (عقل الله جمده) بلکه مرجع دین و احکام شریعت به امر آن حضرت راجع به سوی علماء و فقهاء و مجتهدین است که از برای ایشان نیابت ثابت است علی سبیل العموم، چنانکه توفیق شریف در جواب مسائل اسحاق بن یعقوب که یکی از اجله و اخبار علماء شیعه و حملة اخبار است که به توسط محمد بن عثمان بن سعید غمری عریضه به خدمت حضرت صاحب الامر علیه عرشه کرده بود و مسأله چندی سؤال نموده بود که آن حضرت در توفیق شریف جواب مسائل او را فرمود، از آن جمله فرمود:

وَأَمَّا الْخَوَاتِيمُ الرَّاقِعَةُ فَأَرْجُو أَنِّي إِذَا حَدَّثْتُهَا فَأَتَيْتُكُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه چنین امر شده:

أَنْظُرُوا إِلَى عَنِّي كَمَا بَيْنَكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثًا، وَنَظَرْتُ فِي خَلَائِنَا وَخَزَائِنَا وَفَرَفَرْنَا أَفْكَانًا، فَأَرْضُوا بِهِ حَتَّى

لَمَّا قَدْ جَعَلْتُمْ عَلَيْكُمْ حَاجِبًا، فَإِنَّا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحَفَّ وَعَلَيْنَا زِدُّ، وَالزَّادُ عَلَيْنَا زَادٌ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ فِي حَذِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ.

و در روایت دیگر: تَجَارَى الْأُمُورُ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأُمْنَاءُ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَائِمِهِ.

مستفاد از فرمان این دو صحبت پروردگار آنکه علماء و حفظه علوم و اخبار و آثار ایشان که صاحب نظر و اهل استنباطند که از روی معرفت و دانش عارفانه به احکام صادره از ایشان باید مکلفین رجوع به ایشان نمایند در اخذ مسائل حلال و حرام و قطع سزاغات که آنچه ایشان می فرمایند حجت است از برای عامه مکلفین با استجماع ایشان مر شرایط فتوی را، از قوه استنباط و عدالت و بلوغ و عقل و سایر شرایط اجتهاد و از برای ایشان است نیابت عامه که تعلق من باب الجاه و اضطرار مکلفند به رجوع نمودن به ایشان، دیگر تعیین نائب مخصوصی در زمان غیبت کبری نفرمودند بلکه حکم فرمودند به انقطاع نیابت خاصه و سفارت. (نهایی)

تمام شد آنچه مقدور شده بود ثبت آن در این کتاب شریف در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵۰) هجری، در جوار روضه رضویه (علی ثاویها آلاف التملیم و التحية) بید الاحقر المعاصی عباس بن محمد رضا الفقی، رجاء واثق و امید صادق که اخوان مؤمنین و شیعیان حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) این گنهگار رو سیاه را از دعای طحیر و طلب مغفرت فراموش نفرمایند، وَالْحُسْبُ لَهُ أَوْلَى وَ أَجْرًا، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.